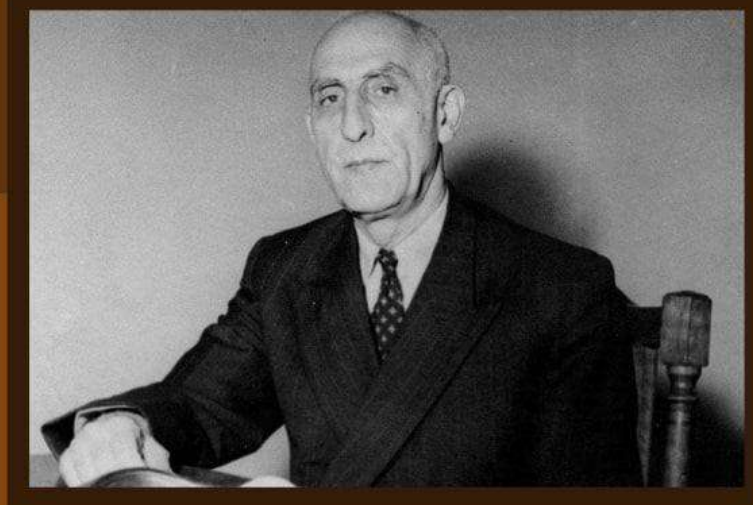
نگاهی به کارنامهٔ سیاسی

دکتر محمّد مصدق

تحقیق: جلال متینی



شرکت کتاب

تهیه شده در کانال

ناگفته های تاریخ معاصر ایران

انتشار اختصاصی برای اولین بار از این کانال تلگرام

لینک کانال

https://t.me/na_ta_ma

نگاهی
به کارنامهٔ سیاسی

۹۸
۶۹

دکتر محمد مصدق

تحقیق
جلال متینی

شرکت کتاب

نام کتاب: نگاهی به کارنامهٔ سیاسی دکتر محمد مصدق
مؤلف: جلال متینی
چاپ اول: پاییز ۱۳۸۴ خورشیدی -۲۰۰۵ میلادی
ناشر: شرکت کتاب

A Glance at the Political Career of Dr. Mohammad Mosaddeq
by: Jalal Matini
First Edition - September 2005
Publisher: Ketab Corp.

I S B N: 1-59584-063-X

© Jalal Matini-2005

Ketab Corp.
1419 Westwood Blvd.
Los Angeles, CA 90024 U.S.A.
Tel: (310) 477-7477
Fax: (310) 444-7176

Website: www.Ketab.com
e-mail: Ketab1@Ketab.com

ISBN 1-59584-063-X
53000
9 781595 840639

فهرست

فهرست مندرجات الف
مقدمه ص

بخش اول
از تولد تا پایان تحصیلات عالیه در اروپا
(۱۲۵۸ یا ۱۲۶۱ – ۱۲۹۲ شمسی)

تولد ۱
دکتر مصدق با چند تاریخ تولد ۲
تحصیل در ایران با معلمانِ سرِ خانه ۵
عدم حضور در انقلاب مشروطه ۷
نمایندهٔ اعیان و اشراف اصفهان در دورهٔ اول مجلس شورای ملی ۹
چرا اعتبارنامهٔ مصدق السلطنه رد شد؟ ۱۰
مصدق و محمد علی شاه ۱۱
عضویت در «جامع آدمیت» و «مجمع انسانیت» ۱۲
در دورهٔ استبداد صغیر ۱۳
عضویت در «دارالشورای کبری» ۱۵
کسب اجازه از محمد علی شاه ۱۶
تحصیلات عالیه در اروپا: ۱۷
الف – مدرسهٔ سیاسی پاریس ۱۷
بورسیهٔ دولت ایران ۱۸
بیماری و ترک تحصیل ۱۹
ب – دانشگاه لیژ، بلژیک ۱۹
ج – دانشگاه نوشاتل، سویس ۲۲
نزِ دکتری و کیفیت نگارش آن ۲۳
بازگشت به ایران ۲۴

بخش دوم
خدمات دولتی در دوران قاجاری
۱۲۹۶ – ۱۳۰۲

معاون وزارت مالیه ۲۶
تکفیر معاون ۲۷
این انگلیس ها ! ۲۸
قصد مهاجرت و کسب تابعیت سویس ۳۰
ملاقات با سر پرسی کاکس، عاقد قرارداد ۱۹۱۹ ۳۱
والی فارس ۳۱
کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و دکتر مصدق ۳۳
مصدق فرمان احمد شاه را گردن نمی نهد ۳۵
استعفا از والیگری فارس به پیشنهاد کلنل فریزر ۳۶
عزل سید ضیاء الدین و آزادی زندانیان ۳۷
وزیر مالیه ۳۸
کسب اختیارات از مجلس شورای ملی ۳۹
داشتن گارد محافظ ۴۰
والی آذربایجان ۴۱
بیماری یکی از علل استعفا ۴۲
فرستادن سوقات برای وزیر جنگ ۴۳
سردار سپه: مسبب حقیقی کودتا من بودم ۴۳
وزیر خارجه ۴۴
سردار سپه در مقام ریاست وزراء، و سفر احمد شاه به فرنگ ۴۴
ابلاغیهٔ ریاست وزراء ۴۵
تصمیم ملوکانه ۴۵
دو بیانیهٔ سردار سپه رئیس الوزراء ۴۶
رابطهٔ گرم دکتر مصدق با عامل شمارهٔ یک کودتا ۴۶
روایتهای منحصر به فرد از دکتر مصدق ۴۸

بخش سوم
نمایندگی در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی در دوران احمد شاه قاجار
بهمن ۱۳۰۲ – بهمن ۱۳۰۴

وضع استثنایی دورهٔ پنجم ۵۰
عضویت مصدق در کمیسیون مشورتی سردار سپه رئیس الوزراء ۵۱

سکوت دربارهٔ طرح تغییر سلطنت به جمهوریت ۵۲
تظاهرات علیه جمهوریت و عقب نشینی سردار سپه ۵۴
پرخاش مؤتمن الملک به سردار سپه ۵۴
مدرس علیه جمهوریت ۵۵
مأموریت دکتر مصدق برای آشتی ولیعهد و سردار سپه ۵۶
مجلس فرمان عزل سردار سپه را نادیده گرفت ۵۶
سکوت دکتر مصدق دربارهٔ استیضاح دولت ۵۷
تلگراف احمد شاه و جواب سردار سپه ۵۷
دکتر مصدق و نجات خوزستان ۵۸
موافقت با سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه ۵۸
در آخرین ماههای سلطنت احمد شاه ۶۱
مادهٔ واحدهٔ طرح انقراض قاجاریه و حکومت موقتی رضاخان پهلوی ۶۱
مذاکرات جلسهٔ نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی ۶۴
سخنان سید حسن مدرس در مخالفت با مادهٔ واحده ۶۵
سخنان سید حسن تقی زاده در مخالفت با مادهٔ واحده ۶۶
سخنان حسین علائی (علاء) در مخالفت با مادهٔ واحده ۶۷
سخنان دکتر محمد خان مصدق در مخالفت با مادهٔ واحده ۶۷
سخنان یحیی دولت آبادی در مخالفت با مادهٔ واحده ۷۲
تصویب مادهٔ واحدهٔ انقراض قاجاریه ۷۵
مادهٔ واحده و قانون اساسی ۷۶
احمد شاه: من پادشاه قانونی مشروطه ام ۷۶
حکومت موقت والاحضرت اقدس ۷۶
تشکیل مجلس مؤسسان: سلطنت رضاشاه پهلوی ۷۷
تناقضها ۷۸
ملاقاتهای دکتر مصدق با سردار سپه در سالهای ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ ۷۹

بخش چهارم

نمایندگی در دورهٔ ششم مجلس شورای ملی در دوران رضاشاه پهلوی

۱۹ تیر ۱۳۰۵ — ۲۲ مرداد ۱۳۰۷

حضور مخالفان سلطنت رضاشاه در مجلس ۸۲
فهرست نطقهای دکتر مصدق در مجلس ۸۴
دکتر مصدق قَسَم تخورد ۸۴
ایفاء نقش مخالف ۸۵
مخالفت با لوایح، ضمن تقدیر از رضاشاه ۸۶

انتقاد از اوضاع به صراحت یا به کنایه ۸۷
انتقاد با لحن تند ۸۸
شگرد دکتر مصدق در مخالفت با لوایح ۸۹
الف - مؤتمن الملک رئیس مجلس در برابر دکتر مصدق ۸۹
ب - اتهام منفی بافی و اغفال جامعه به دکتر مصدق ۹۲
چهرهٔ مذهبی دکتر مصدق ۹۳
تأکید مکرر به آزادی بیان نمایندگان مجلس ۹۴
مخالفت با وثوق الدوله وزیر عدلیه، به سبب امضای قرارداد ۱۹۱۹ ۹۴
سخنان مستوفی الممالک و... ۹۵
سخنان دکتر مصدق ۹۵
مصدق: حضرت رسول اکرم و پیغمبر خاتم (ص) سلطان ایران است ۹۶
دکتر مصدق: تقاضای مجازات «محارب با خدا» یا «مفسد فی الارض» برای وثوق الدوله ۹۷
دفاع مدرس از برخی از اقدامات وثوق الدوله ۹۸
پاسخ وثوق الدوله به دکتر مصدق ۹۹
وثوق الدوله: پولی نگرفته ام، همراه کنایه ای به شخص مصدق ۱۰۰
وثوق الدوله: دکتر مصدق «عوام فریب» و طالب «وجاهت ملی» ست ۱۰۱
دکتر مصدق: به خدای متعال عملی خلاف مصالح مملکت نکرده ام ۱۰۲
پاسخ مستوفی الممالک به اتهامات دکتر مصدق ۱۰۲
مخالفت با «اختیارات قانونی» داور برای اصلاح عدلیه ۱۰۲
دکتر مصدق: مجلس نمی تواند به دولت اجازهٔ قانونگذاری بدهد ۱۰۳
رضاشاه: پیشنهاد ریاست وزراء به دکتر مصدق ۱۰۶
مخالفت با راه آهن سراسری محمّره - بندرجز ۱۰۶
«آخرین نطق تاریخی» ۱۱۰

بخش پنجم

خانه نشینی، زندان، آزادی و بازگشت به دنیای سیاست

۲۲ مرداد ۱۳۰۷ - ۲۰ اسفند ۱۳۲۲

مقدمه ۱۱۲
خانه نشینی ۱۱۶
زندان ۱۱۷
زندان در تهران و بیرجند ۱۱۷
علت زندانی شدن: همکاری با یک دولت خارجی... ۱۱۷
اوضاع بحرانی کشور ۱۱۸
نحوهٔ زندانی شدن ۱۲۰

فهرست مندرجات

از تهران تا بیرجند
بیماری مزمن غش، و اقدام به خودکشی ۱۲۱
دکتر مصدق در بیرجند به چهار روایت ۱۲۳
شفاعت محمد رضا پهلوی ولایت عهد ۱۲۴
آراء مختلف دربارهٔ آزادی مصدق ۱۲۶
دکتر مصدق زندانی استثنایی ۱۲۶
پروندهٔ دکتر مصدق در شهربانی ۱۲۹
آزادی و بازگشت به دنیای سیاست ۱۳۰
پیشنهاد نخست وزیری از سوی محمد رضاشاه به دکتر مصدق ۱۳۳
دکتر مصدق: نخست وزیری را به شرط موافقت انگلیس ها می پذیرم ۱۳۳
جواب دکتر مصدق به نوشتهٔ شاه ۱۳۴
بررسی جواب دکتر مصدق به شاه ۱۳۵
شاه: انگلیس ها وسیلهٔ انتخاب مصدق را به استانداری فارس و آذربایجان را فراهم آوردند ۱۳۷
دکتر مصدق: دخالت تام سیاست انگلیس در انتصاب من به ایالت فارس ۱۳۸
دکتر مصدق: تأثیر به سزای سیاست انگلیس در انتصاب من به ایالت آذربایجان ۱۳۹

بخش ششم

نمایندگی دردورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی در دوران محمد رضاشاه پهلوی

۲۰ اسفند ۱۳۲۲ — ۲۰ اسفند ۱۳۲۴

اِشغال ایران، و مجلس چهاردهم ۱۴۱
اهمیت دورهٔ چهاردهم ۱۴۴
دکتر مصدق و سید ضیاء الدین طباطبایی در برابر یکدیگر ۱۴۵
دکتر مصدق: حمله به رضاشاه و دفاع از سلطان احمد شاه ۱۵۰
مخالفت با «اختیارات» دکتر میلسپو ۱۵۱
گزارش ساعد دربارهٔ تقاضاهای امتیاز نفت ۱۵۲
دولت ساعد: اعطای هر گونه امتیازی موکول به پایان جنگ جهانی ست ۱۵۲
عکس العمل کافتارادزه و حزب توده ۱۵۳
دکترمصدق در برابر کافتارادزه ۱۵۴
انتقاد شدید دکترمصدق از قرارداد جدید نفت در زمان رضاشاه ۱۵۴
انتقاد دکتر مصدق از نحوهٔ عمل دولت ساعد در مذاکره با خارجیان ۱۵۶
اظهارتمایل مجلس به نخست وزیری دکتر مصدق ۱۵۷
دکتر مصدق: «طرح من»: تحریم مذاکرات نفت ۱۵۷
مخالفت مصدق با الغاء امتیاز نفت جنوب ۱۵۸
دربارهٔ طرح «تحریم مذاکرات نفت» ۱۵۹

و ۱۶۰
مصاحبهٔ سید ضیاء الدین دربارهٔ نفت ۱۶۲
اعلامیهٔ سید ضیاء الدین در پاسخ کافتارادزه ۱۶۵
قدردانی شرکت نفت انگلیس و وابستهٔ نظامی انگلیس از دکتر مصدق ۱۶۶
طرز تشخیص افراد منسوب به سیاست خارجی ۱۶۶
دکتر مصدق: این جا مجلس نیست، این جا دزدگاه است ۱۶۷
نخست وزیری بیات و حکیمی ۱۶۷
نخست وزیری صدر، و تشکیل «اقلیت ثابت» دکتر مصدق ۱۶۸
آیا اقدام «اقلیت ثابت» صحیح بود؟ ۱۶۹
مقدمات تجزیهٔ آذربایجان و کردستان ۱۷۰
نخست وزیری حکیمی، دکتر مصدق و تجزیهٔ آذربایجان ۱۷۰
مصدق: موافقت با تشکیل دولت فدرال و انجمنهای ایالتی ۱۷۱
مصدق: طرح ۷۸ اعلام جرم علیه دولت ۱۷۱
کنفرانس وزرای خارجهٔ سه دولت در مسکو برای بررسی اوضاع ایران و آذربایجان ۱۷۲
استناد رادیو لندن به سخنان دکتر مصدق در حمله به دولت حکیمی ۱۷۳
مصدق: ای مردم که می خواهم برای شما جان فشانی کنم ۱۷۳
سخنان نجم الملک دربارهٔ کنفرانس مسکو ۱۷۶
برخی از مواد یازده گانهٔ مذکور در یادداشت سر ریدر بولارد ۱۷۶
نخست وزیری قوام و عزیمت او به مسکو ۱۷۷
اعتراض دکتر مصدق به عدم تخلیهٔ ایران، و کمیسیون سه جانبه ۱۷۷
دکتر مصدق: خاک بر سر این مجلس ۱۷۸
فترت ۱۶ ماهه بین مجلس چهاردهم و پانزدهم ۱۷۸
تحصن دکتر مصدق در دربار ۱۷۸
کاندیداهای مصدق برای دورهٔ پانزدهم مجلس ۱۷۹
نتیجهٔ انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس

بخش هفتم

از پایان دورهٔ چهاردهم تا آغاز دورهٔ شانزدهم

۲۱ اسفند ۱۳۲۴ — ۲۰ بهمن ۱۳۲۸

مقدمه ۱۸۰
سقوط دولت قوام ۱۸۱
قانون استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب ۱۸۲
علت سقوط دولت قوام ۱۸۳
نفت شمال: امریکا در برابر شوروی ۱۸۴
دکتر مصدق در آستانهٔ نخست وزیری ۱۸۴

حسین مکی در کنار دکتر مصدق
سخنان تقی زاده دربارهٔ قرارداد نفت ۱۳۱۲/ ۱۹۳۳ ۱۸۵
نخست وزیری حکیمی و هژبر ۱۸۷
تظاهرات طرفداران آیت الله کاشانی و نواب صفوی علیه هژبر ۱۹۶
نخست وزیری ساعد، و قرارداد الحاقی گس- گلشاییان ۱۹۶
تظاهرات و مخالفتها ۱۹۷
مراجعت گس به ایران ۱۹۷
قرائت نامهٔ دکتر مصدق دربارهٔ قرارداد الحاقی در جلسهٔ علنی مجلس ۱۹۸
مخالفان از لغو قرارداد یا ملی شدن نفت سخنی نگفتند ۱۹۹
استیضاح دولت ساعد ۲۰۰
هژبر و ساعد در راه استیفای حقوق ملت ایران ۲۰۰
تحصن دکتر مصدق در دربار ۲۰۲
فترت بین دورهٔ پانزدهم و شانزدهم ۲۰۴
اعتراض به انتخاب دکتر مصدق ۲۰۵
۲۰۷

بخش هشتم
نمایندگی در دورهٔ شانزدم مجلس شورای ملی
۲۰ بهمن ۱۳۲۸ — ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰

مقدمه ۲۰۸
چگونه دکتر مصدق به مجلس شانزدهم راه یافت؟ ۲۰۸
استعفای ساعد، نخست وزیری علی منصور ۲۱۰
بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید ۲۱۰
قرائت پیام آیت الله کاشانی در مجلس به توسط دکتر مصدق ۲۱۱
تشکیل کمیسیون نفت ۲۱۱
نخست وزیری رزم آرا و مخالفت جبههٔ ملی ۲۱۱
مصدق به هیات دولت: بروید گم شوید ۲۱۲
مصدق به رزم آرا: همین جا شما را می کُشم ۲۱۳
رزم آرا رأی اعتماد گرفت ۲۱۳
مخالفت مصدق با لایحهٔ تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی ۲۱۳
مخالفت صریح مصدق با دادن «اختیارات» حتی به دولت مورد اعتماد جامعه ۲۱۴
امریکا و ملی کردن نفت ایران ۲۱۴
برای اولین بار «ملی شدن صنعت نفت» در مجلس مطرح گردید ۲۱۶
پیش بینیهای نادرست جبههٔ ملی در مورد نفت ۲۱۷
وزیر دارایی: طرح ملی شدن برای بازار گرمی ست ۲۱۷

عکس العمل شدید جبههٔ ملی: خائنها هفت تیر می خواهند! ۲۱۸
فولادوند: صحبت کردن در این مجلس بسیار خطرناک است ۲۱۸
رزم آرا: ملی کردن صنعت نفت بزرگترین خیانت است ۲۱۹
پیشنهاد انگلیس: تقسیم منافع بر اساس ۵۰ - ۵۰ و... ۲۱۹
دکتر مصدق: جز ملی کردن نفت راهی وجود ندارد ۲۲۰
شاه: پیشنهاد نخست وزیری به دکتر مصدق ۲۲۱
قتل رزم آرا ۲۲۲
تأیید قتل هژیر و رزم آرا به توسط سران جبههٔ ملی ۲۲۲
نخست وزیری علاء ۲۲۳
جمال امامی و طرح اجرای قانون ملی شدن نفت ۲۲۳
تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت در مجلس ۲۲۳
استعفای علاء ۲۲۳
اهمیت نهضت ملی کردن نفت ۲۲۴
نخست وزیری دکتر مصدق به پیشنهاد جمال امامی ۲۲۶
فکر «ملی کردن نفت» از آنِ کیست؟ ۲۲۸
چه کسانی در ملی شدن نفت نقشی داشته اند؟ ۲۲۹
دکترمصدق و ملی شدن نفت ۲۳۱
مقصود از ملی شدن نفت چه بود؟ ۲۳۲
میزان آگاهی سران جبههٔ ملی از صنعت نفت و سیاست جهانی آن ۲۳۲
هشدار فرامرزی نادیده گرفته شد ۲۳۴
چند نکته دربارهٔ نخست وزیری مصدق ۲۳۷

بخش نهم
دوران نخست وزیری
مقارن دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی
۱۲ اردیبهشت - نیمهٔ اسفند ۱۳۳۰

باورها و منش و رفتار دکتر مصدق پیش از دوران نخست وزیری ۲۳۹
اعتقاد کامل به اجرای دقیق قانون اساسی و دیگر قوانین مملکت ۲۳۹
ایفای نقش رهبر اقلیت در مخالفت با دولتها ۲۴۰
مخالفت شدید با حکومت نظامی و توقیف جراید ۲۴۰
دکترمصدق و مذهب ۲۴۱
مخالفت بنیادی با سلطنت پهلوی ها ۲۴۲
اعتقاد به قدرت انگلیس ۲۴۲
مصدق در موضوع نفت برای خود رسالتی خاص قائل بود ۲۴۳

عدول از اجرای اصول ۲۴۴
دکتر مصدق دولت خود را به مجلس معرفی می کند ۲۴۴
چند اقدام بحث انگیز مصدق در ماه اول نخست وزیری:
فاصله گرفتن از جبههٔ ملی ۲۴۵
توصیهٔ رئیس دولت به وکلای ملت ۲۴۶
منزوی ساختن شاه ۲۴۷
تحصن در مجلس به علت نداشتن امنیت جانی ۲۴۸
وزیر دربار به مصدق: نشود کشور ما جمهوری بشود! ۲۴۸
توقیف نواب صفوی ۲۴۹
انتقال نخست وزیری به منزل شخصی و تشکیل گارد نخست وزیری ۲۴۹
گامهای نخستین برای اجرای قانون ملی شدن نفت
چگونه خلع ید انجام شد؟ ۲۵۰
مصدق: تهدید نمایندگان مخالف ۲۵۱
دنبالهٔ عملیات اجرایی خلع ید ۲۵۱
استاد خانهٔ سدان ۲۵۲
عامری: تفکیک قوا رعایت نمی شود ۲۵۳
مشورت مصدق با مصطفی فاتح ۲۵۳
مشورت مصدق با حاج محمد نمازی ۲۵۴
مصدق: دعوت از کارشناسان انگلیسی به ادامهٔ همکاری و... ۲۵۵
ورود هریمن به تهران و تظاهرات خونین ۲۳ تیر سازمانهای وابسته به حزب توده ۲۵۵
عکس العمل مجلس شورای ملی دربارهٔ حادثهٔ ۲۳ تیر ۲۵۸
حاصل سفر هریمن و استوکس ۲۶۰
مصدق: حضور عمال انگلیس در همه جا، حتی در دولت ۲۶۰
تشکل مخالفان در مجلسین ۲۶۱
نقی زاده رئیس مجلس سنا: دفاع از مصدق ۲۶۱
دکتر مصدق در میدان بهارستان: هر جا ملت است آن جا مجلس است... ۲۶۲
مصدق: انتقاد از دولت بیجاست ۲۶۲
کارشناسان انگلیسی ایران را ترک کردند ۲۶۲
مصدق: هر کس مخالف دولت است مخالف ملی شدن نفت است ۲۶۳
کاشانی: پشتیبانی از مصدق ۲۶۳
اقدام درخور تحسین اقلیت مجلس شورای ملی ۲۶۳
مصدق در شورای امنیت ۲۶۴
دیدار با ترومن و... ۲۶۵
سیاست حزب محافظه کار انگلیس دربارهٔ ایران ۲۶۶
نظر مخالف دربارهٔ دکتر متین دفتری ۲۶۷

دفاع همسر مصدق از دکتر متین دفتری ۲۶۸
همراهان مصدق سیاهی لشکر بودند! ۲۶۸
بی اعتنایی مصدق به اعضای هیأت نمایندگی و سفیر کبیر ایران ۲۶۹
بدگمانی نسبت به حاج محمد نمازی ۲۷۰
جرج مک گی: بدگمانی مصدق نسبت به همکارانش ۲۷۰
مصدق می ترسید مثل رزم آرا کشته شود و... ۲۷۰
دکترمصدق به مک گی: بالا پشگاه آبادان ملی نشده است، و پنهان ساختن این راز از ایرانیان ۲۷۲
سنگینی کفهٔ «وجاهت ملی» بر منافع ایران ۲۷۲
ناآرامیها در غیبت مصدق ۲۷۳
بازگشت از امریکا با دست خالی ۲۷۳
مصدق: ما نباید تصور کنیم درآمدنفت داریم ۲۷۳
اشارهٔ مصدق به انتخابات دورهٔ هفدهم ۲۷۳
تظاهرات خونین ۱۴ آذر و بازتاب آن در مجلس شورای ملی ۲۷۴
استخدام شعبان جعفری در شهربانی ۲۷۶
مصدق: بار دیگر مجلس را تهدید کرد ۲۷۷
گزارش مصدق دربارهٔ سفر به امریکا ۲۷۸
مصدق: اگر شرکت نفت در مجلس پانزدهم پنجاه درصد به ما می داد... ۲۷۸
اشاره ای دیگر به انتخابات دورهٔ هفدهم ۲۷۸
اظهار نظر مصدق دربارهٔ رویداد ۱۴ آذر ۲۷۹
دکتر مصدق به اعتراضهای نمایندگان پاسخ نداد ۲۸۰
تحصن مدیران روزنامه ها در مجلسین ۲۸۰
تخویف و تحقیر نمایندگان مخالف دولت ۲۸۱
آغاز تفرقه در جبههٔ ملی ۲۸۱
انتشار اوراق قرضهٔ ملی، و تأیید آیت الله کاشانی ۲۸۱
چند خبر در فاصلهٔ ۲۱ آذر تا ۲۹ اسفند ۲۸۲
ادامهٔ تظاهرات و ناامنی ۲۸۳
وظیفهٔ نمایندگان مجلس شانزدهم! ۲۸۴
پایان دورهٔ شانزدهم ۲۸۴

بخش دهم
دوران نخست وزیری
مقارن دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی
اردیبهشت ۱۳۳۱ – ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

انتخابات دورهٔ هفدهم ۲۸۵
دخالت در انتخابات ۲۸۶

دکتر مصدق انتخابات را در بقیهٔ شهرها متوقف ساخت ۲۸۷
حزب توده و انتخابات ۲۸۸
گفتگوی تند مصدق و شاه دربارهٔ انتخابات ۲۸۸
دکتر مصدق: ۸۰٪ نمایندگان، نمایندهٔ حقیقی ملت هستند، و عدول از این نظر ۲۸۹
دکتر مصدق: اعتراف به اشتباه خود در مورد نفت ۲۹۰
انتخابات نامبارک ۲۹۰
افتتاح دورهٔ هفدهم بی حضور دکتر مصدق ۲۹۰
دکتر مصدق: مردم از شنیدن نام بعضی از نمایندگان تنفر دارند ۲۹۰
پیروزی مصدق در دادگاه بین المللی لاهه ۲۹۱
توقیف دو نفتکش ۲۹۱
کوشش به منظور تعیین جانشین برای مصدق ۲۹۲
مصدق: با این مجلس نمی توان کار کرد ۲۹۲
رأی تمایل مجلسین به نخست وزیری دکتر مصدق ۲۹۲
استعفای مصدق بر سر تصدی وزارت جنگ ۲۹۳
دکتر مصدق: استعفایم از نخست وزیری اشتباه بود ۲۹۴
نخست وزیری احمد قوام ۲۹۴
مخالفت شاه با انحلال مجلس ۲۹۵
قیام سی ام تیرماه: نقش مهم آیت الله کاشانی، مکی، و دکتر بقایی در نخست وزیری مجدد دکتر مصدق ۲۹۵
دکتر بقایی: ادامهٔ نهضت بی وجود مصدق میسر نیست ۲۹۵
آیت الله کاشانی: تهدیدشاه ۲۹۶
اعلامیهٔ نهضت ملی ۲۹۶
«از جان خود گذشتیم، یا خون خود نوشتیم: یا مرگ یا مصدق»، و استعفای قوام ۲۹۷
سی ام تیر بهترین فرصت برای کناره گیری مصدق ۲۹۷
نخست وزیری مجدد دکتر مصدق ۲۹۸
آیت الله کاشانی در برابر مصدق ۲۹۹
دخالت مجلس شورای ملی در قوهٔ قضائیه:
الف - دربارهٔ احمد قوام ۲۹۹
ب - دربارهٔ قاتل رزم آرا ۳۰۰
مخالفت مجلس سنا با اقدام مجلس شورای ملی ۳۰۰
دکتر مصدق: تقاضای اختیارات ۳۰۱
مصدق و اعلام حکومت نظامی ۳۰۱
مصدق وزیر دفاع: پاکسازی در ارتش و شهربانی ۳۰۱
آیت الله کاشانی: رئیس مجلس شورای ملی ۳۰۲
شاه: تأیید دکتر مصدق ۳۰۲

ل

	۳۰۳
بازداشت چند تن	۳۰۳
تعطیل مجلس سنا	۳۰۴
مصدق: تقاضای اختیارات قانونگذاری برای شش ماه، و آغاز دو دستگی در جبههٔ ملی	۳۰۴
مصدق: می دانم اختیارات خلاف قانون اساسی ست	۳۰۶
تمدید اختیارات به مدت یک سال و تشدید مخالفتها:	
آراء دکتر مصدق در غیر قانونی بودن «اختیارات»:	۳۰۶
مخالفت با دادن اختیارات به داور برای اصلاح عدلیه	۳۰۸
مخالفت با دادن اختیارات مالی و اقتصادی به دکتر میلسپو	۳۰۸
مخالفت بادادن اختیارات به دولت رزم آرا برای تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی	۳۰۹
مخالفت نمایندگان جبههٔ ملی با تمدید مدت اختیارات	۳۰۹
مصدق: تهدید مجلس، و تصویب اختیارات	۳۱۰
تذکر رئیس مجلس به مصدق: قصد تجاوز به حقوق عامه را کنار بگذارید	۳۱۱
تصویب متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی	۳۱۱
آراء موافقان کسب اختیارات:	
اشاره ای به چند لایحهٔ مصوب دکتر مصدق:	
قانون امنیت اجتماعی	۳۱۵
قانون جدید مطبوعات: گرایش به سوی دولت سالاری	۳۱۸
دکتر فاطمی سخنگوی دولت: این روزنامه ها اجازهٔ انتشار ندارند	۳۱۸
اصلاح قوانین دادگستری: سلب صلاحیت از قضات	۳۲۰
کاپیتولاسیون: دادن مصونیت سیاسی به تکنسین های اصل چهار ترومن	۳۲۳
قانون استخدام کارمندان دولت	۳۲۵
قانون انتخابات مجلس شورای ملی	۳۲۵
قیام مقدس ملی	۳۲۶
«اختیارات» دکتر مصدق و بحران اقتصادی کشور	۳۲۶
لغو تمام لوایح قانونی دکتر مصدق	۳۲۶
ادامهٔ کوشش برای حل معضل نفت	۳۲۷
تلاش بی ثمر برای فروش نفت خام و اخذ وام	۳۲۷
میدلتن: ضرورت کودتای نظامی بدون اطلاع شاه	۳۲۸
اولین پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس، و رد آن	۳۲۹
سهیم بودن ایران در کمپانیهای فرعی و تابعهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران	۳۲۹
قطع روابط سیاسی با انگلیس	۳۳۰
واقعهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱: مصدق رو در روی شاه	۳۳۱
مصدق: تهدید به استعفا	۳۳۱
کوشش قوام برای جلوگیری از مسافرت شاه	۳۳۳
کوشش آیت الله بهبهانی برای جلوگیری از مسافرت شاه	۳۳۳

فهرست مندرجات

م

رئیس مجلس: اعلیحضرت نباید تشریف ببرند ۳۳٤
تظاهرات برای جلوگیری از مسافرت شاه ۳۳٤
تودیع مصدق با شاه ۳۳٤
آراء مختلف دربارهٔ تظاهرات نهم اسفند ۳۳۵
دومین پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس ۳۳۸
ردّ دومین پیشنهاد مشترک از طرف دکتر مصدق ۳۳۹
مسألهٔ غرامت ۳٤۰
رأی چندتن از صاحبنظران ایرانی دربارهٔ ردّ دومین پیشنهاد مشترک: ۳٤۱
فؤاد روحانی ۳٤۱
دکتر موحد ۳٤۱
پرویز مینا ۳٤۲
مهندس پرخیده، مهندس اتحادیه، و حسن رضوی ۳٤۲
مصدق برای حل مسألهٔ نفت به هر دری می زند ۳٤۲
خوش خیالی ۳٤۳
تیرگی روابط نخست وزیر و شاه ۳٤۳
مصدق: از نهم اسفند به بعد به دربار نرفتم
شاه حاضر نیست به کودتا دست بزند ۳٤٤
شدت اختلاف مصدق با شاه:
تشکیل هیأت هشت نفری برای رفع اختلاف ۳٤۵
تظاهرات موافقان و مخالفان ۳٤۵
کوشش مصدق برای برکناری وزیر دربار ۳٤٦
قیام علیه دولت در جنوب، و کشتن رئیس شهربانی ۳٤٦
شکنجهٔ متهمین به قتل افشارطوس ۳٤٦
احضار سرلشکر زاهدی و تقاضای سلب مصونیت از بقایی ۳٤۷
عقب نشینی شاه ۳٤۷
سخنان تند دکتر فاطمی به شاه ۳٤۷
دعوت از بازماندگان قاجار ۱ ۳٤۸
دکتر مصدق: هرکه بتواند کودتا کند، با لگد او را بیرون می کنم ۳٤۸
نگرانی شاه از نقشهٔ انگلیسی ها دربارهٔ خودش ۳٤۹
شاه: ترجیح مصدق بر زاهدی ۳٤۹
تغییر رئیس مجلس شورای ملی ۳۵۰
استیضاح دولت، و حملهٔ آیت الله کاشانی به مصدق ۳۵۰
امریکا در فکر تخلیهٔ اتباع خود ۳۵۰
سالگرد سی ام تیرماه ۳۵۰
سنگینی کفهٔ توده ای ها بر طرفداران مصدق ۳۵۰

رفراندوم بر ای انحلال مجلس هفدهم	۳۵۱
مخالفت همکاران مصدق با رفراندوم	۳۵۱
مخالفت آیت الله کاشانی با رفراندوم	۳۵۵
برگزاری رفراندوم	۳۵۶
اظهار نظر موافقان رفراندوم	۳۵۷
امریکا: نگرانی از تهدید کمونیستها	۳۵۹
عزل دکترمصدق و نخست وزیری سرلشکر زاهدی	۳۶۰
از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲	۳۶۱
عکس العمل مصدق: انحلال گارد شاهنشاهی، حذف نام شاه از دعای سربازخانه ها و...	۳۶۱
«کودتای نظامی»، یا دریافت «فرمان عزل» از نخست وزیری	۳۶۱
توقیف دکتر بقایی و زهری	۳۶۲
نقش دکتر فاطمی در روزهای بحرانی	۳۶۳
نظر مکی دربارهٔ دکتر شایگان و دکتر فاطمی	۳۶۴
دکتر فاطمی و علامت سؤال	۳۶۴
جو ملتهب	۳۶۵
دکتر مصدق: مجسمه ها را پایین بیاورید	۳۶۵
دستور دولت برای پایان دادن تظاهرات	۳۶۵
پخش فرمان نخست وزیری سرلشکر زاهدی	۳۶۶
جبههٔ ملی: اختلاف نظر دربارهٔ رژیم آیندهٔ کشور	۳۶۶
ملاقات هندرسن با مصدق	۳۶۶
مصدق: درصدد برگزاری رفراندوم دیگر	۳۶۷
وزیر کشور در نقش منشی دکتر مصدق	۳۶۸
سرتیپ دفتری: رئیس شهربانی کل و فرماندار نظامی تهران!	۳۶۹
دو کودتا، یا کودتا و ضد کودتا؟	۳۷۰
هماوازی امریکا با انگلیس	۳۷۱
۲۸ مرداد: حضور «اجامر و اوباش» و غیبت «طرفداران مصدق»!	۳۷۱
خلیل ملکی: علل و عوامل شکست نهضت	۳۷۳
دو گزارش دربارهٔ ۲۸ مرداد از سوی طرفداران مصدق:	۳۷۳
الف - دکتر صدیقی	۳۷۳
ب - مهندس حسیبی	۳۷۴
مصدق: چی چی بد شد!	۳۷۴
اعلامیهٔ فرمانداری نظامی تهران: احضار دکتر مصدق	۳۷۵
تعداد تلفات در برابر خانهٔ دکترمصدق	۳۷۵

بخش یازدهم

دکتر مصدق و همکاران وی پس از ۲۸ مرداد

محاکمهٔ دکتر مصدق در دادگاه نظامی ۳۷۶
سه سال حبس مجرد، و سپس تبعید به احمد آباد ۳۷۸
درگذشت دکتر مصدق ۳۷۹
همکاران دکتر مصدق و اعضای جبههٔ ملی ۳۸۰

پیوست شمارهٔ ۱

آراء مختلف دکتر مصدق دربارهٔ راه آهن سراسری جنوب به شمال

در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی ۳۸۴
در دورهٔ ششم: مسیر غرب به شرق ما را به بهشت می برد ۳۸۴
در دورهٔ چهاردهم ۳۸۶
در گفتگو با والاحضرت اشرف ۳۸۷
در گفتگو باشاه ۳۸۸
در سال ۱۳۴۰ به هنگام نگارش خاطرات ۳۸۹
اسناد آرشیو ملی انگلیس دربارهٔ راه آهن ایران ۳۹۲
بررسی اجمالی این اسناد ۳۹۶
آرزو و آمال رضا شاه: احداث خط آهن جنوب به شمال بی استقراض خارجی ۳۹۸
دو گزارش دربارهٔ راه آهن سراسری: ۳۹۹
۱- از مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) ۳۹۹
۲- از دکتر احمد متین دفتری ۴۰۰
قضاوت رضاشاه دربارهٔ دکتر مصدق ۴۰۴
تصویر سه سند از آرشیو ملی انگلیس دربارهٔ راه اهن ایران ۴۰۵

پیوست شمارهٔ ۲

سلطان احمد شاه قاجار در اسناد داخلی و خارجی

آراء مختلف دکتر مصدق دربارهٔ احمد شاه ۴۰۸
در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی ۴۰۸
در دورهٔ چهاردهم ۴۰۸
در سال ۱۳۴۰ به هنگام نگارش خاطرات ۴۰۹
سلطان احمد شاه بر اساس اسناد داخلی ۴۱۰
سلطان احمد شاه بر اساس اسناد خارجی ۴۱۳
گزارش لرد کرزن: پادشاه ایران در تمام مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ با نظر مساعد شرکت

داشته است ۴۱۳
حمایت از احمد شاه مشروط بر این که بر وفق سیاست انگلیس عمل کند ۴۱۴
پرداخت مقرری به احمدشاه کماکان پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹ ۴۱۴
احمد شاه: درخواست مقرری ثابت مادام العمر از انگلیس ۴۱۵
دریافت مقرری ماهانه از انگلیس مشروط بر این که... ۴۱۵
انگلیس به امضاء کنندگان قرارداد پناهندگی سیاسی هم می دهد ۴۱۶
موافقت احمد شاه با قرارداد ۱۹۱۹ به چند روایت دیگر ۴۱۷
شکایت احمد شاه از دولت ایران به وزیر مختار انگلیس! ۴۱۷
شرکت احمد شاه در اختلاس استاروسلسکی ۴۱۸
آینده نگری سلطان احمد شاه! ۴۱۸
به کسانی که در ایران ارزش رشوه دارند، رشوه بدهید! ۴۲۰
وزیر مختار انگلیس: «احمد شاه محاسن ایرانیان را بسیار کم و معایب آنان را به افراط دارد» ۴۲۰
فروش القاب و مناصب ۴۲۰
عشق به دریافت نشان زانوبند از انگلیس ۴۲۱
حدود استقلال عمل سلطان احمد شاه

پیوست شمارهٔ ۳

نفت

قرارداد دارسی و قرارداد جدید ۱۳۱۲

مقدمه ۴۲۳
دکتر مصدق: لغو قرارداد دارسی وامضای قرارداد جدید کار انگلیسی ها بود ۴۲۴
قرارداد دارسی ۴۲۶
الف - مقدمات تحصیل امتیازنامهٔ دارسی ۴۲۶
ب - امتیازنامچهٔ نفت و موم طبیعی معدنی ۴۲۹
آغاز بهره برداری ۴۳۲
دورهٔ اول مجلس شورای ملی، و قرارداد دارسی ۴۳۴
بازدید سردار سپه رئیس الوزراء از تأسیسات نفتی مسجد سلیمان و آبادان ۴۳۵
اشاراتی به قراردادداارسی ۴۳۶
رضاشاه: دولت و ملت ایران از امتیازنامهٔ دارسی راضی نیست ۴۳۹
رضاشاه دعوت شرکت نفت را نپذیرفت ۴۳۹
مذاکرات دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران ۴۴۰
کاهش حق السهم ایران و عکس العمل دولت ایران ۴۴۲
شدت عمل تا به جای رضاشاه: لغو قرارداد دارسی ۴۴۲
طرح شکایت انگلستان در جامعهٔ ملل ۴۴۳

چگونه قرارداد ۱۳۱۲ به امضاء رسید ٤٤٥
مشورت رضاشاه با فاتح دربارهٔ قرارداد جدید ٤٤٦
چند کلمه دربارهٔ قرارداد جدید ٤٤٧
امتیازنامهٔ جدید نفت ٤٤٨
اظهارنظر فاتح دربارهٔ قرارداد جدید نفت ٤٦١
جنگ جهانی دوم: رضاشاه در برابر شرکت نفت انگلیس و ایران ٤٦٢
مذاکرهٔ تقی زاده با قربزر در لندن ٤٦٤

پیوست شمارهٔ ٤
حقایقی چند دربارهٔ ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۳۰ تیر ۱۳۳۱ ٤٦٥
۲۸ مرداد ۱۳۳۲: گزارش دکتر صدیقی ٤٦٩

پیوست شمارهٔ ٥
وضع صحی دکتر مصدق

گزارش دکتر غلامحسین مصدق ٤٨٩
اشاراتی دیگر به بیماریهای دکتر مصدق ٤٩٤
اظهارنظر سه تن دیگر دربارهٔ وضع صحی دکتر مصدق ٥٠٠

سالشمار دکتر محمد مصدق ٥٠٢
فهرست مآخذ ٥٠٨
فهرست آعلام ٥١٣

مقدمه

دکتر محمد مصدق رجل سیاسی معروف دوران قاجاریه و پهلوی، با پیشنهاد طرح ملی شدن صنعت نفت، و طرح نُه ماده ای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، در دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی، و تصویب آنها در مجلسین، با رأی اعتماد هر دو مجلس، و صدور فرمان همایونی، به نخست وزیری منصوب گردید. او با خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، و سپس با حضور در دو سازمان جهانی: شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک، و دیوان بین المللی داوری در لاهه - به منظور دفاع از حقانیت ایران در ملی کردن نفت- در آن زمان به شهرتی جهانی و محبوبیتی ملی دست یافت.

دکتر مصدق ازخانواده ای سرشناس و نسبةً متمکن بود. پدرش میرزا هدایت الله وزیر دفتر از اعیان و اشراف روزگار خود بود و مادرش ملک تاج خانم نجم السلطنه، عموزادهٔ ناصرالدین شاه بود و خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما. ناصرالدین شاه، پس از فوت میرزا هدایت الله، به رسم آن دوران، به فرزند ۱۲ سالهٔ وی، لقب مصدق السلطنه داد وفرمان استیفای خراسان را به نامش صادر کرد. مصدق السلطنهٔ خردسال پس از گذشت چند سال توانست شخصاً استیفای خراسان را بر عهده بگیرد. ولی در همان سالها با تیزهوشی دریافت که شرایط زمانه در حال دگرگونی ست. پس در صدد برآمد درس بخواند و تنها به داشتن «فرمان استیفاء» اکتفا نکند. بدین مقصود به فرنگ رفت و پس از اخذ درجهٔ دکتری در رشتهٔ حقوق از سویس به ایران بازگشت. مصدق السلطنه از این تاریخ تا پایان دورهٔ قاجاریه به خدمات زیر اشتغال داشت: تدریس در مدرسهٔ علوم سیاسی، عضویت در کمیسیون تطبیق حوالجات دورهٔ سوم مجلس شورای ملی، معاونت وزارت مالیه و ریاست کل محاسبات، والیگری فارس، وزارت مالیه، والیگری آذربایجان، وزارت امور خارجه، و نمایندگی دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی. وی در این دوره به مانند چهار تن دیگر از نمایندگان مجلس با مادهٔ واحدهٔ لایحهٔ انقراض قاجاریه مخالفت کرد.

دکتر مصدق در دوران پهلوی نیز در مجلس ششم و چهاردهم و شانزدهم به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. در دورهٔ چهاردهم، طرح «تحریم مذاکرات نفتی» تا پایان

جنگ جهانی را به مجلس پیشنهاد کرد که به تصویب رسید و بدین ترتیب نقشهٔ دولت شوروی برای در اختیار گرفتن نفت شمال ایران با ناکامی مواجه گردید. وی در همین دوره، قرارداد جدید نفت (۱۳۱۲ شمسی/ ۱۹۳۳ میلادی) را که در زمان رضاشاه به امضاء رسیده بود مورد انتقاد شدید قرار داد. در مجلس شانزدهم موضوع نفت را تعقیب کرد، و این کار به ملی شدن صنعت نفت در ایران انجامید. وی در دوران زمامداری خود که از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به طول انجامید، دربارهٔ اجرای قانون ملی شدن نفت، نخست با دولت انگلیس، و سپس با دولتهای انگلیس و امریکا و ایادی آنها از یک طرف، و مخالفان داخلی ازسوی دیگر در مبارزه بود. انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی در زمان نخست وزیری او برگزار شد و این مجلس با ۸۰ نماینده به جای ۱۳۶ نماینده به کار پرداخت. دکتر مصدق از این مجلس اختیارات قانونگذاری گرفت، نخست برای شش ماه و سپس برای مدت یک سال و چنان که خود نوشته است در مدت یک سال و پنج روز متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی تصویب کرد و به موقع اجرا گذاشت. وی در دورهٔ دوم نخست وزیری اش، وزارت دفاع را نیز شخصاً برعهده گرفت. هنگامی که گمان برد نمایندگان همان مجلس با طرح استیضاح می خواهند دولت را ساقط کنند، بقا یا انحلال مجلس را در اختیار مردم قرار داد، با این تذکر که رای به انحلال مجلس هفدهم، در ضمن رای اعتماد به دولت نیز تلقی می گردد. رفراندوم بر طبق دلخواه او انجام پذیرفت. پس از انحلال مجلس هفدهم، وی از شاه خواست تا فرمان انتخابات دورهٔ هیجدهم مجلس شورای ملی را صادر کند. ولی شاه به جای این کار، فرمان عزل وی و فرمان نخست وزیری سرلشکر فضل الله زاهدی را صادر کرد. دکتر مصدق با وجود دریافت فرمان عزل در روز ۲۴ مرداد، به آن گردن ننهاد، و چند روز به عنوان نخست وزیر، با قدرت، در حالی که تمام اختیارات مملکت را در دست داشت، به کار مشغول بود تا در روز ۲۸ مرداد سرلشکر زاهدی با «کودتا» زمام امور را به دست گرفت.

با آن که دربارهٔ دکتر مصدق تاکنون کتابها و مقاله های بسیار به فارسی و زبانهای خارجی نوشته شده است، ولی اکثر قریب به اتفاق آنها مربوط است به دوران نخست وزیری او و به خصوص به وقایع روزهای ۲۴ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در حالی که وی در تمام دوران فعالیت سیاسی خود فردی شاخص بود و بدین جهت ضرورت داشت زندگی او از جهات مختلف از آغاز تا پایان در کتابی، ولو به اختصار، مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

نگارش کتاب حاضر را به عنوان گام نخستین در این راه می توان تلقی کرد. کوشش مؤلف آن بوده است که با بیطرفی بر اساس اسناد و مدارک، کارنامهٔ سیاسی دکتر مصدق

را در یازده بخش، همراه پنج پیوست از نظر خوانندگان بگذراند. البته با توجه به اهمیت دوران نخست وزیری دکتر مصدق، صفحات بیشتری به این دوره در بخشهای نهم و دهم کتاب اختصاص داده شده است. به علاوه در هر مورد کوشیده ام آراء افراد مختلف را، اعم از موافق و مخالف، دربارهٔ موضوع واحد نقل کنم چنان که دربارهٔ سی ام تیر ۱۳۳۱، انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی، موضوع کسب اختیارات قانونی دکتر مصدق، مسافرت شاه در نهم اسفند به خارجه، رد دومین پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس، مسألهٔ رفراندوم و جز اینها آراء افراد مختلف را، به شرح یا به اجمال، نقل کرده ام تا خوانندگان خود دربارهٔ آنها به داوری بپردازند.

با وجود این، نویسنده هرگز مدعی استقصای کامل دربارهٔ مطالب مذکور در کتاب نیست، ولی کوشیده است مدارک لازم را بیطرفانه در اختیار خوانندگان قرار دهد.

ناگفته نماند که پیش از تألیف این کتاب، از بهار ۱۳۷۸ تا بهار ۱۳۸۳ مقاله هایی دربارهٔ دکتر مصدق در مجلهٔ ایران شناسی نوشته ام. عده ای از خوانندگانِ آن مقالات در امریکا و اروپا و ایران بارها به تأکید و اصرار از من خواسته اند کتابی جامع و مستند دربارهٔ این شخصیت مهم تاریخ معاصر ایران به رشتهٔ تحریر درآورم. این است حاصل کوشش من در این راه، ولی تا چه حد از عهدهٔ این مهم برآمده باشم، قضاوت آن با خوانندگان نکته سنج کتاب است.

در خاتمه از دوستان و محققانی که در چند سال اخیر بارها به تقاضای بنده کتابها و کپی اسناد و مدارک مورد نیاز مرا برای نگارش این کتاب در اختیارم قرار داده اند صمیمانه سپاسگزاری می کنم.

آقای علی سجادی دوست فاضل نویسندهٔ این سطور در آماده ساختن کتاب برای چاپ، از هر جهت حقی بزرگ بر گردن بنده دارد، چه بی دلسوزی و کوشش او، کار حروف چینی و آماده سازی کتاب برای انتشار ممکن نبود.

از آقای بیژن خلیلی مدیر محترم «شرکت کتاب» در لوس انجلس که چاپ این کتاب را در سلسله انتشارات شرکت کتاب قرار داده است نیز تشکر می کنم.

جلال متینی

مریلند، ایالات متحدهٔ امریکا

فروردین ۱۳۸٤/ آوریل ۲۰۰۵

بخش اول

از تولد تا پایان تحصیلات عالیه در اروپا

۱۲۵۸ یا ۱۲۶۱ – ۱۲۹۲ شمسی

تولد

دکتر محمد مصدق در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۵۸ یا ۱۲۶۱ شمسی در تهران چشم به جهان گشود. مادرش ملک تاج خانم نجم السلطنه از شاهزاده خانمهای معتبر قاجاریه بود؛ نجم السلطنه از طرف پدر نوهٔ بزرگ فتحعلی شاه قاجار بود و دختر فیروز میرزا نصرت الدوله، و عموزادهٔ ناصرالدین شاه. خواهر نجم السلطنه، حضرت علیا، همسر مظفرالدین شاه بود، و برادرِ نجم السلطنه، عبدالحسین میرزا فرمانفرما رجل سیاسی معروف دورهٔ قاجاریه. پدر مصدق، میرزا هدایت الله وزیر دفتر از مستوفیان و از طبقهٔ اعیان و اشراف روزگار خود بود. ناصرالدین شاه به رسم معمولِ آن دوران، به «میرزا محمد» که بیش از دوازده سال نداشت – پس از فوت پدرش (میرزا هدایت الله وزیر دفتر) – هم لقب «مصدق السلطنه» داد، و هم فرمان استیفای خراسان را* (خاطرات، ۵۴).

* دکتر مصدق نوشته است: «در رژیم قدیم اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید به سن و سال نبود و بعداز فوت پدرم که بیش از دوازده سال نداشتم ناصرالدین شاه به من لقب [مصدق السلطنه] داد، چه بسیار از مشاغل که شاه در حیات رجال و یا در مماتشان برای قدردانی به اولاد آنها محول می نمود و چنانچه به واسطهٔ صغر سن نمی توانستند متصدی کار بشوند، پدر و در نبودن او شخص دیگری کفالت می کرد تا آنها بتوانند انجام وظیفه کنند... سررشته داری که سالها نزد مستوفیان سابق خراسان بود نزد من آمد و چیزی نگذشت که خود مسلط به کار شدم...» (خاطرات، ۵۴۰).

عبدالله مستوفی دربارهٔ سمت استیفای مصدق السلطنه نوشته است: «استیفای خراسان بعد از میرزا محمود قره نصیب فضل الله خان منشی میرزا علی اصغرخان صدراعظم شده بود... فرمانفرما [دایی مصدق السلطنه] که در انداختن امین السلطان سعی کرده بود... این کار را به خواهرزادهٔ خود جناب آقای دکتر محمد مصدق پسر میرزا هدایت الله وزیر دفتر که در این وقت جوان شانزده هفده ساله ای بیش نبود دادند» (مستوفی، ۳۲۲/۲).

دکتر مصدق با چند تاریخ تولد

دکتر مصدق برای تولد خود دو تاریخ ذکر کرده است: ۱۲۵۸ و ۱۲۶۱ شمسی. و دربارهٔ آن نوشته است وقتی در دورهٔ اول مجلس شورای ملی، که انتخاباتش صنفی بود، از طرف اعیان و اشراف اصفهان به نمایندگی برگزیده شدم و به مجلس رفتم، اعتبارنامه ام را به علت آن که سنّم از سی سال کمتر بود رد کردند.

میرزا جواد خان مؤتمن الممالک نمایندهٔ کرمان و عضو شعبه، که تاریخ وفات مرحوم مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان و شوهر اول مادرم را می دانست چنین استدلال نمود: اگر مادرم بلافاصله پس از چهارماه و ده روز، عدهٔ قانونی با پدر ازدواج کرده بود و من هم نُه ماه بعد از آن متولد شده بودم باز سی سال نداشتم. چون این حرف جواب نداشت صرف نظر کردم. این اعتراض که در آن دوره بر ضرر من بود، در دورهٔ شانزدهم تقنینیه به سودم تمام شد.

ناگفته نماند که آنچه مصدق در این باب نوشته است با مذاکرات دورهٔ اول تقنینیه که در صفحات بعد آمده است مغایرت تمام دارد.

مصدق، به عنوان سند، تصویر سنگ قبر شوهر اول مادرش را نیز چاپ کرده و در زیر آن به خط خود نوشته است:

بعضی از مغرضین چنین شهرت داده بودند که موقع تصویب اعتبارنامهٔ من در مجلس ۱۶، سال من از ۷۰ متجاوز بوده است که این عکس برای رد گفته های آنان بهترین دلیل است. (خاطرات، ۵۸-۶۱) (تصویر ۱).

دکتر مصدق در جای دیگر نوشته است تاریخ تولد حقیقی اش ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ (برابر با ۲۰ مه ۱۸۸۲ و ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قمری) ست:

ولی در شناسنامه، سال ولادت را ۱۲۵۸ شمسی نوشته اند* در حدود سه سال با سن حقیقی اختلاف دارد. حال بسته به این است که از سن حقیقی استفاده کنند یا از سنّی که در شناسنامه نوشته شده استفاده فرمایند (تقریرات، ۱۷۳) (تصویر ۲).

از سوی دیگر وی به هنگام ثبت نام در دانشگاه لیژ، بلژیک، چنان که در صفحات بعد به آن اشاره خواهد شد، تاریخ تولدش را «۳ فوریه ۱۸۸۳» [برابر با ۱۴ بهمن ۱۲۶۱] نوشته است (حقیقی).

وی دربارهٔ عبارت «در شناسنامه سال ولادت را ۱۲۵۸ نوشته اند»، توضیح داده است که وقتی در کابینهٔ وثوق الدوله تصمیم گرفتم «از ایران بروم و در یکی از ممالک اروپا اقامت

* تأکیدها در سراسر کتاب از نویسندهٔ این سطور است.

کنم»، چون صدور گذرنامه موکول به ارائهٔ شناسنامه بود و از طرف دیگر چون قرآنی که سال ولادتم در پشت آن نوشته شده بود، در دسترس نبود، سال ولادت را «بدون تحقیق و تشخیص اختلاف سال قمری با شمسی» ۱۲۵۸ نوشتم.

موقع انتخابات دورهٔ ۱۶ تقنینیه طبق آن شناسنامه سنم از ۷۰ تجاوز می کرد، این بود عکس سنگ قبر مرحوم وکیل الملک کرمانی را که تاریخ وفاتش با تمام حروف روی آن منقور است از نجف خواستم و آن را به وزارت کشور فرستادم و با همان دلیل که مؤتمن الممالک ثابت کرده بود سی سال نداشتم، ثابت کردم که سالم از هفتاد کمتر است که مورد تصدیق انجمن مرکزی انتخابات قرار گرفت و اعتبارنامه ام را صادر کرد (خاطرات، ۶۱).

معترضین (و نه «مغرضین») به انتخاب دکتر مصدق در دورهٔ شانزدهم، استنادشان به شناسنامهٔ او بوده است که تا پیش از انتخابات دورهٔ شانزدهم از آن استفاده می کرده است، زیرا آنان نه «از سن حقیقی» او اطلاعی داشته اند و نه از وجود سنگ قبر وکیل الملک کرمانی در نجف!



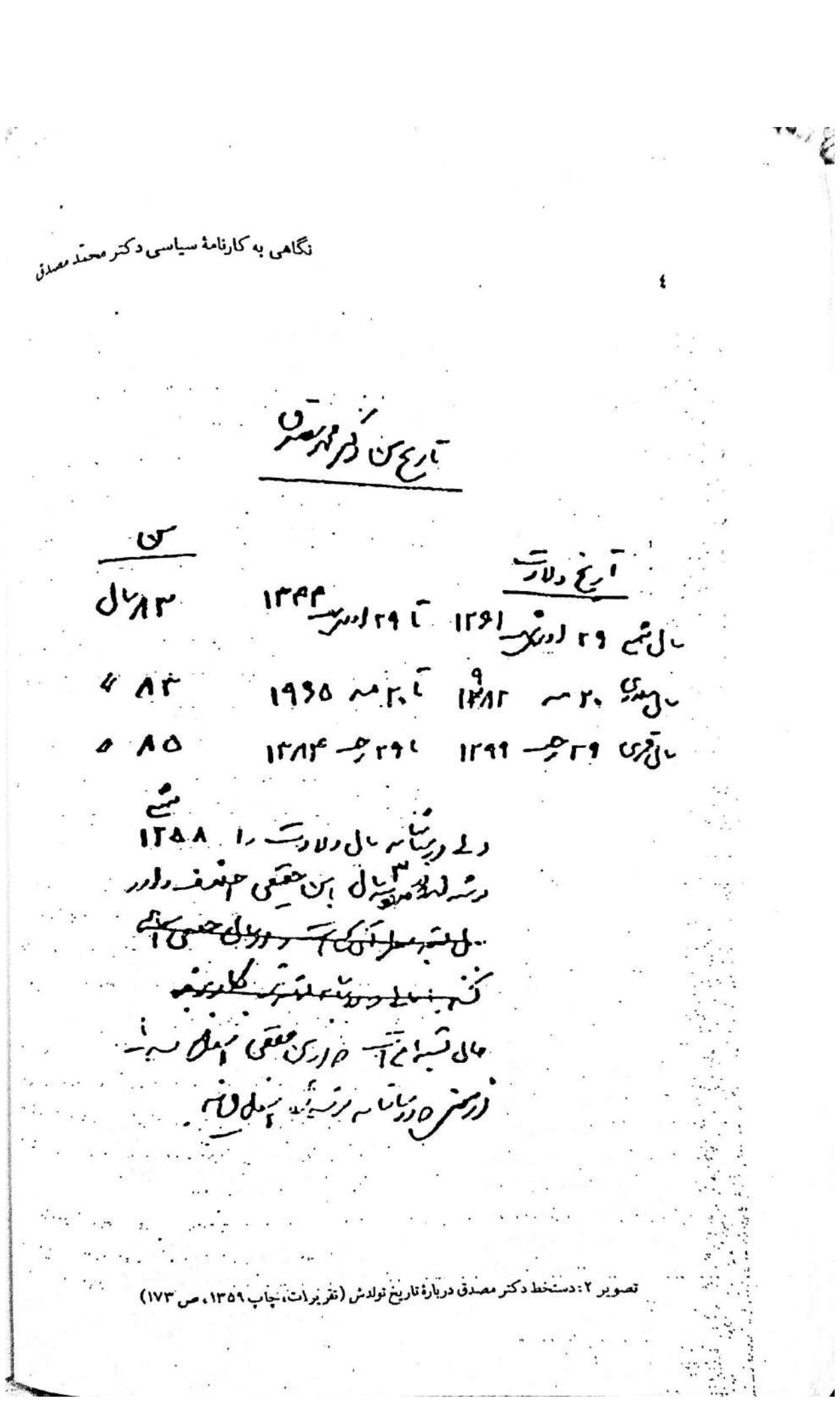
تصویر ۱: سنگ قبر مرتضی قلی خان وکیل الملک شوهر اول مادر مصدق، با دستخط دکتر مصدق در ذیل آن (خاطرات، تألیف ۱۳۴۰، چاپ اول ۱۳۶۴، ص ۶۰).

این «سنگ قبر» است که راه دکتر مصدق را برای ورود به مجلس شانزدهم، و سپس ملی کردن صنعت نفت هموار کرد. ← رجوع فرمایید به پایان بخش هفتم و آغاز بخش هشتم.

تاریخ تن در محمد مصدق

	تاریخ ولادت	سن
سال شمسی ۲۹ اردیبهشت	۱۲۹۱ تا ۲۹ امرداد ۱۳۴۴	۸۳ سال
سال هجری ۲۰ ربیع	۱۳۸۲ تا ۲۰ ربیع ۱۹۶۵	۸۴
سال قمری ۲۹ رجب	۱۲۹۲ تا ۲۹ رجب ۱۳۸۴	۸۵

[illegible] ولی در شناسنامه سال ولادت را ۱۲۸۸ [illegible]



تصویر ۲: دستخط دکتر مصدق دربارهٔ تاریخ تولدش (تقریرات، چاپ ۱۳۵۹، ص ۱۷۳)

تحصیل در ایران با معلمانِ سرخانه

دکتر مصدق دربارهٔ این که به چه دلیل از خدمت دولت صرف نظر کرده و به فکر درس خواندن افتاده بوده است، می نویسد:

> ارتباط بی اثرم با بعضی از مخالفین امین السلطان اتابک اعظم سبب شده بود که نسبت به من متغیّر و بی لطف شود... از آن به بعد از معاشرت با اشخاص خودداری کردم و در خانه منزوی شدم و چون از بیکاری به من بد می گذشت و مدرسهٔ سیاسی هم در آن ایام تازه دایر شده بود می خواستم در آن مدرسه تحصیل کنم. ولی از این نظر که یک مستخدم دولت پس از سالها تصدی کار و خدمت نمی توانست در عداد محصلین درآید، وسایل تحصیل خود را در حدود برنامهٔ آن مدرسه در خانه تهیه کردم و ایامی را که با استادان گرامی شادروان شیخ محمد علی کاشانی، میرزا عبدالرزاق خان بغایری، میرزا غلامحسین خان رهنما، و میرزا جواد خان قریب دیپلمهٔ مدرسهٔ سیاسی گذرانیده ام فراموش نمی کنم.
>
> در آن وقت... دو چیز سبب شد که من از خدمت دولت صرف نظر کنم: یکی این بود که از مسؤولیت کاری که داشتم خود را خلاص کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم. دیگر این که تبلیغات بر علیه مستوفیان روز به روز شدت می کرد و من خود را از جرگهٔ آنان خارج نمایم [کذا] و علت شدت تبلیغات این بود که بعد از مشروطه این فکر در جامعه قوّت گرفت که... کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را به اشخاص جدید بسپارند (خاطرات، ۵۴-۵۵).

توضیح این موضوع شاید بیفایده نباشد که در دورهٔ زندگی مصدق السلطنهٔ جوان، در ایران سه نوع مدرسه وجود داشت: مدرسه های سنّتی (مکتب و مدرسهٔ طلبگی)، مدرسه هایی که خارجیان دایر کرده بودند، و معدود مدرسه هایی که به توسط ایرانیان به سبک جدید تأسیس شده بود (دارالفنون در تهران، تعدادی انگشت شمار مدرسهٔ ابتدایی و مدرسهٔ متوسطه فقط با سه کلاس اول در تهران و شهرستانها). البته بعداً بخش طب دارالفنون به نام «مدرسهٔ طب» از آن مدرسه جدا شد، و سپس در سال ۱۳۱۷ ق. مدرسهٔ سیاسی از طرف دولت به منظور تربیت کارمند برای وزارت امور خارجه در تهران تشکیل گردید. مدرسهٔ سیاسی «مدرسه ای بود «جدید و کاملاً فرنگی»...» (افشار، ۲۳۳-۲۳۴). البته درباریان و خانواده های اعیان و اشراف و متمکنین فرزندان خود را به مکتب یا مدرسهٔ طلبگی نمی فرستادند، بلکه برای فرزندان خود به اصطلاح «معلم سرخانه» می آوردند و این معلمان خصوصی مواد درسی مکتب و مدرسه های طلبگی را به آنان درس می دادند.

مصدق السلطنه با آن که در مجلس چهاردهم گفته است: «... یک وقتی بنده در

مدارس قدیم درس می خواندم....» (کی استوان، ۲/ ۱٤۷)، هر گز در مدارس طلبگی درس نخوانده بوده است. وی ظاهراً دوران معادل مکتب و دورهٔ مقدماتی مدرسه های طلبگی را به مانند اکثر فرزندان متعینین و متمکنین در زیر نظر معلمان سرخانه تحصیل کرده بوده است. چه تعداد کسانی که در آن سالها به مدرسهٔ متوسطه می رفتند معدود بود و یقیناً علت اساسی این امر هم این بوده است که ما در ایران تا آغاز پادشاهی رضاشاه پهلوی فقط یک دبیرستان شش کلاسه داشتیم که آن هم دارالفنون یادگار امیرکبیر بود و چندین مدرسهٔ متوسطه، فقط با سه کلاس اول، در چندین شهر. در این باب عبدالله مستوفی که خود از داوطلبان دورهٔ اول مدرسهٔ سیاسی تهران بوده است، می نویسد: «داوطلبها بعضی شاگردان مدرسهٔ علمیه و افتتاحیه و برخی هم مثل من از تحصیل کرده های خانه یا مدارس آخوندی بودند» (مستوفی، ۱/ ۷۰).

موضوع قابل تأمل آن است که با تأسیس مدرسهٔ سیاسی در تهران که دورهٔ تحصیل آن چهار سال بوده است، شاید خداکثر معادل دوره های لیسانس دانشکده ها در سالهای بعد، چرا مصدق السلطنه برای تحصیل به آن مدرسه نرفته، و درسهای این دوره را نیز چنان که خود نوشته است کم و بیش پیش معلمان سرخانه خوانده است. وی چنان که دیدیم به طور ضمنی به این سؤال جواب داده است:

> می خواستم در آن مدرسه [مدرسهٔ سیاسی] تحصیل کنم. ولی از این نظر که یک مستخدم دولت پس از سالها تصدی کار و خدمت نمی توانست در عداد محصلین درآید، وسایل تحصیل خود را در حدود برنامهٔ آن مدرسه در خانه تهیه کردم... (خاطرات، ٥٤).

در این جا ذکر چند موضوع لازم به نظر می رسد. نخست آن که مدرسهٔ سیاسی چنان که اشاره گردید در سال ۱۳۱۷ ق. تأسیس شد و مصدق السلطنه (متولد ۱۲۹۹ ق.) در آن زمان بیش از هیجده نوزده سال نداشته و حائز شرط لازم برای ورود به آن مدرسه بوده است. زیرا تحصیل در مدرسهٔ سیاسی منوط به دو شرط بوده است: داشتن سن بین ۱۵ تا ۲۲ سال و توفیق در امتحان ورودی. دیگر آن که درست است که ناصرالدین شاه به وی در ۱۲ سالگی – پس از فوت پدرش – هم لقب «مصدق السلطنه» داده بوده است و هم فرمان استیفای خراسان را، ولی او عملاً از سال ۱۳۱٤ قمری به بعد «تصدی محاسبه و استیفای خراسان» را عهده دار شده که تا زمان تأسیس مدرسهٔ سیاسی از سه چهار سال تجاوز نمی کند و این امر با عبارت «پس از سالها تصدی کار و خدمت...» سازگار نمی نماید. از طرف دیگر این که نوشته است «یک مستخدم دولت... نمی توانست در عداد محصلین درآید...»، به نظر بنده در این عبارت، «نمی توانست» چنان که دیدیم مربوط به این نیست که مقررات مدرسهٔ

سیاسی اجازه نمی داده است افرادی نظیر مصدق السلطنه در آن مدرسه درس بخوانند، بلکه «نمی توانست» مربوط می شود به شخص مصدق و همسن و سالهای او که با داشتن زندگی آزاد و چند سال سابقهٔ کار اداری نمی خواستند در عداد شاگردان مدارس درآیند. عبدالله مستوفی که جزء شاگردان دورهٔ اول همین مدرسهٔ سیاسی بوده است به مشکل خود - که به یقین مشکل همهٔ همسن و سالهای او نیز بوده است - به صراحت و بی تعارف اشاره می کند:

> تنها مشکلی که در این فکر [تحصیل در مدرسهٔ سیاسی] به نظر من آمد و واقعاً در آن روزها با شترمآبی دوره خیلی مهم بود، بعد از مرد شدن دوباره وارد دورهٔ بچگی شدن و حرف مزخرف مردم به خصوص بعضی از قوم و خویشها بود...، مشکل دیگری هم بود در کار و آن ترک مراوده با دوستان و آشنایان بود... (مستوفی، ۱/ ٦۷).

تعداد شاگردان مدرسهٔ سیاسی در روز افتتاح هفده تن بود که در امتحان ورودی قبول شده بودند. عبدالله مستوفی و علی اکبر دهخدا از جملهٔ این شاگردان بودند (مستوفی، ۱/ ۷۱). موضوع قابل توجه آن است که آن عده از شاگردان دورهٔ اول مدرسهٔ سیاسی که قبلاً در خانه یا مدرسهٔ آخوندی تحصیل کرده بودند، ضمن تحصیل در مدرسهٔ سیاسی، همگی به مدارس جدید (مدرسه های متوسطه) رفتند تا با تحصیلات جدید نیز آشنا شوند (مستوفی، ۱/ ۷۳). از هفده نفری که در سال ۱۳۱۷ ق. در سال اول مدرسهٔ سیاسی پذیرفته شده بودند، در سال ۱۳۲۱ - پس از چهار سال تحصیل - فقط هشت تن فارغ التحصیل می شوند، که وزارت امور خارجه از همهٔ آنها برای خدمت در آن وزارتخانه دعوت می کند (مستوفی، ۱/ ۷۸، ۸۰).

عدم حضور در انقلاب مشروطه

دکتر مصدق از سال ۱۲۹۳ خورشیدی (۱۳۳۲ ق./ اواخر ۱۹۱٤ م.) - پس از اخذ درجهٔ دکتری حقوق از سویس و بازگشت به ایران - تا پایان حیاتش در سال ۱۳٤۵ خورشیدی، پیوسته یکی از طرفداران جدی مشروطه و اجرای دقیق قانون اساسی مصوب ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۳۲٤ ق./ ۱۹۰٦ م.) بود. اما وی در دوران اول زندگانی اش که مقارن بوده است با انقلاب مشروطه و پیروزی آزادیخواهان و صدور فرمان مشروطیت و حوادث پس از آن که به توپ بستن مجلس شورای ملی به فرمان محمد علی شاه قاجار منجر گردید و حوادث پس از آن، تقریباً با مشروطه طلبان و آزادیخواهان همکاری نداشته است.

دکتر مصدق که در ۲۹ رجب ۱۲۹۹ ق. (۲۹ اردیبهشت ۱۲٦۱ ش.) در تهران چشم به جهان گشوده بود، در زمان صدور فرمان مشروطیت ۲۵ یا ۲٦ ساله بود. همسن و سالهای

او یعنی کسانی مثل میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل (تولد ۱۲۹۲، شیراز)، سید حسن تقی زاده (تولد ۱۲۹۵، تبریز)، علی اکبر دهخدا (تولد ۱۲۹۷، قزوین) عارف قزوینی (تولد ۱۳۰۰، قزوین)، محمد تقی بهار، ملک الشعراء (تولد ۱۳۰۴، مشهد) و دهها تن دیگر، هر یک به گونه ای، برای واژگون ساختن حکومت استبدادی، و بعد برای پایان بخشیدن به دورهٔ معروف به استبداد صغیر نقشی به سزا ایفا کردند، همچنان که افرادی مسن تر از ایشان چون آیت الله سید عبدالله بهبهانی، آیت الله سید محمد طباطبایی، ملک المتکلمین، سید جمال واعظ اصفهانی، و سید اشرف الدین گیلانی مدیر نسیم شمال نیز به مبارزه با محمد علی شاه و عمّال استبداد پرداختند و چنان که می دانیم برخی از ایشان نیز در این راه کشته شدند. بنده دربارهٔ هزاران تن دیگر از مردم شریف ایران از نوجوانان، شاگردان مدارس و طلبه ها، مردم خرده پا و کاسبکاران و بازرگانان معتبر و پیران متعیّن و صاحب زندگانی مرفه و گروهی از زنان که احمد کسروی و چند مورخ دیگر نام برخی از این قهرمانان گمنام را در کتابهای خود جاودانه ساخته اند فقط به همین اشارهٔ کوتاه بسنده می کنم که همهٔ کسانی که توانستند عملاً بساط استبداد را در نوردند و حکومت مشروطه و قانون را جایگزین آن بسازند و سپس محمد علی شاه قانون شکن را نیز از سلطنت معزول سازند - اعم از باسواد و بیسواد، فقیر و غنی، زن و مرد - به جز دو سه تن از روحانیان بلندپایه، بقیه از طبقات عادی مردم بودند. در بین مشروطه طلبان نه از شاهزادگان خبری بود، و نه از اعیان و اشراف. با وجود این در «نظامنامهٔ انتخابات» دورهٔ اول مجلس شورای ملی که در شهریور ۱۲۸۵ به توشیح مظفرالدین شاه رسید (عاقلی، روز شمار...، ۲۸/۱) برای شاهزادگان و اعیان و اشراف نیز سهمیه ای خاص در نظر گرفته شده بود. در این نظامنامه مردم ایران به شش طبقه تقسیم شده بودند (۱- شاهزادگان؛ ۲- علماء؛ ۳- اعیان و اشراف؛ ٤- تجار؛ ٥- ملاکین و فلاحین؛ ٦- اصناف) که هر طبقه بایست نمایندگان خود را به مجلس می فرستادند. چنان که فی المثل از ٦٠ نمایندهٔ تهران ٤ تن را شاهزادگان و ده تن را اعیان و اشراف و چهارتن را علما به مجلس فرستادند. بدین جهت است که وقتی کسروی فهرست اسامی نمایندگان تهران را به نقل از روزنامهٔ حبل المتین در کتاب تاریخ مشروطهٔ ایران آورده است و به جز نام چهارده تن شاهزادگان و اعیان و اشراف، در طبقهٔ تجار نیز نام کسانی چون وثوق الدوله، محقق الدوله، و مخبرالملک* را دیده است، نوشته:

ایشان مردان به نامی می بودند و برخی از ایشان از جهان آگاه و خود کسان کاردانی شمرده

* بر طبق نظامنامهٔ انتخابات، «اصناف می توانستند اشخاص خارج از صنف خود را هم وکیل کنند تا وجود اشخاص دانشمند خارج هم بی استفاده نماند» (مستوفی، ۱٦۷/۲).

می شدند. ما می پرسیم: آیا اینان را دل به کشور و توده می سوخت و هواخواه مشروطه می بودند؟... اگر چنین است پس چرا در آن کوششها که دو سید [طباطبایی و بهبهانی] و همدستان ایشان در راه رسیدن به مشروطه می کردند اینان همراهی ننمودند و در آن روزهای سخت کمترین یاوری نشان ندادند؟ اگر هوادار مشروطه نمی بودند پس چگونه اکنون به دلخواه نمایندگی مجلس را پذیرفتند؟ پیداست که اینان را خواستهای دیگری در دل می بوده، و یا جز در پی سودجویی نمی بوده اند (کسروی، ۱۶۰-۱۶۹).

تا انتشار «نظامنامهٔ انتخابات» دورهٔ اول مجلس شورای ملی که به آن اشاره گردید، از همراهی و همگامی دکتر مصدق (میرزا محمد خان مصدق السلطنهٔ آن زمان) در مبارزهٔ مردم سراسر ایران برای برانداختن استبداد و جایگزین ساختن حکومت قانون به جای آن اثری به چشم نمی خورد. وی در دو کتاب تقریرات مصدق در زندان و خاطرات و تألمات مصدق، مطلقاً به این موضوع اشاره ای هم نکرده است، در حالی که در ۵ فصل اول خاطرات خود فقط به شرح شیوهٔ اداری و دیوانی دوران قاجاریه پرداخته و با آن که تصریح کرده است مقصودش از نگارش این فصول، تحسین شیوهٔ قدیم و انتقاد از تشکیلات جدید دورهٔ مشروطیت نیست، عملاً به عنوان فردی از خاندانهای سرشناس درباری و دیوانی آن دوران، در شیوهٔ قدیم ادارهٔ سازمانهای دولتی محاسنی می دیده است که ادارات جدید التأسیس دوران مشروطیت فاقد آن بوده است.

نمایندهٔ اعیان و اشراف اصفهان در دورهٔ اول مجلس شورای ملی

با این مقدمات، پس از صدور آگهی انتخابات دورهٔ اول مجلس شورای ملی، بر اساس «نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی»، مورخ ۱۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴ قمری»، مصدق السلطنه نیز درصدد بر می آید که به عنوان نمایندهٔ طبقهٔ «اعیان و اشراف» تهران به مجلس برود. می نویسد:

مقام نمایندگی حقوق نداشت و کمتر کسی داوطلب وکالت بود. برای من سهل بود که مثل بعضی از همقطارانم به نمایندگی یکی از طبقات وارد مجلس بشوم و آن چیز که مانع از هر اقدام گردید نداشتن سی سال سن بود، ولی بعد که اعتبارنامهٔ بعضی از نمایندگان کمتر از سی سال به تصویب رسید من نیز به فکر وکالت افتادم و چون در تهران محلی برای انتخابم نبود به جهات ذیل داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان شدم:

۱- از طبقهٔ اعیان و اشراف در آن شهر کسی انتخاب نشده و محل آن خالی بود.

۲- همسرم در اصفهان ملک موروثی داشت موسوم به کاج و خاتون آباد، که این علاقه سبب شده بود با بعضی از رجال و اعیان آن شهر آشنا بشوم.

۳- شاهزاده سلطان حسین میرزا نیّرالدوله حاکم اصفهان و یکی از ملاکین مهم نیشابور، سالها در نیشابور حکومت می کرد و با من که مستوفی خراسان بودم ارتباط داشت.

٤- دوستان دیگری هم در تهران داشتم که می توانستند به من کمک بسیار بکنند، ولی غافل از این که در آن دوره نیز مثل ادوار بعد، اعتبارنامه هایی که قبل از رسمی شدن مجلس مطرح شد بدون اعتراض گذشت و اعتبارنامهٔ من که بعد می خواست مطرح شود، در شعبهٔ مأمور رسیدگی مورد اعتراض قرار گرفت... (خاطرات، ۵۸).

چرا اعتبارنامهٔ مصدق السلطنه رد شد؟

بدین ترتیب وی با معرفی نیّرالدوله حاکم اصفهان به عنوان نمایندهٔ «طبقهٔ اعیان و اشراف» آن شهر به مجلس می رود، ولی اعتبارنامه اش به علت آن که سن وی از سی سال کمتر بوده است ردّ می شود.

ناگفته نماند که مصدق با علم به این که سنش کمتر از سی سال بوده، داوطلب نمایندگی مجلس شده بوده است: «آن چیز که مانع از هر اقدام گردید نداشتن سی سال سن بود...». پس چرا باید با ایراد نمایندهٔ کرمان- چنان که در صفحات پیش گذشت - از نمایندگی اصفهان «صرف نظر» کند.

به علاوه دکتر مصدق در خاطراتش چند موضوع مهم را در این باب نوشته است:

نخست این که به جز آن که سنش کمتر از سی سال بوده است، ساکن شهر اصفهان نیز نبوده است تا بتواند داوطلب نمایندگی آن شهر بشود. مادهٔ هشتم «نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی دورهٔ اول»، صراحت دارد که: «... انتخاب شدگان باید در همان شهری که انتخاب می شوند و یا در محال آن شهر سکنی داشته باشند» (نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی)، در حالی که مصدق السلطنه ساکن تهران بوده است، و فقط همسرش در اصفهان ملک موروثی داشته، و خودش نیز «با بعضی از رجال و اعیان آن شهر آشنا» بوده است. دیگر آن که اعتبارنامهٔ او درمجلس شورای ملی در «شعبهٔ مأمور رسیدگی» به اعتبارنامه ها رد نشده است، بلکه احتشام السلطنه رئیس مجلس، اعتبارنامهٔ او را استثناء و بی آن که در «شعبهٔ مأمور رسیدگی» اعتبارنامه ها مورد رسیدگی قرار گرفته باشد، در جلسهٔ علنی (یکشنبه سوم شوال ۱۳۲۵) بی ذکر نام او بدین شرح مطرح کرده است:

... اعتبارنامه ای ست از اصفهان رسیده است در باب وکالت یک نفر، چه می گویید؟ گفته شد که سن ایشان کم است. اسدالله میرزا: خوب بود این اعتبارنامه را قبل از وقت در کمیسیون قراءت می کردند. آن وقت آن شخص را می خواستند ببینند شرایط در ایشان موجود است یا خیر. رئیس: این شخص مستغنی از توصیف است، ولی به پاره [ای] ملاحظات که بعضی از قبیل حرفها

زده شده است، خواستم به رأی مجلس باشد هر طور که صلاح بدانند رای بدهند. آقای سید حسن تقی زاده - پارسال به یک شدّت نظارت و دقت تمام اعتبارنامه ها ملاحظه می شد که اعضای مجلس را امیدوار می کرد به وکالت. یعنی اگر اعتبار [نامه] صحیح می شد محل اطمینان مردم می شد، و اگر آن ماده در قانون انتخابات است، ملاحظه می شد هرگز نقصی پیدا نمی شد. از پارسال چند ماه به این طرف نزدیک بود این مطلب معکوس شود. هر کسی می آمد این جا و دو روز می نشست وکیل می شد. خوب است بعدها اعتبارنامه در کمیسیون ملاحظه شود و از آن جا بیاید به مجلس که بعدها اسباب زحمت نشود (مذاکرات دورهٔ اول تقنینیه).

و اما این که دکتر مصدق نوشته است «مقام نمایندگی حقوق نداشت و کمتر کسی داوطلب وکالت بود...»، نیز صحیح نیست. زیرا بر طبق مادهٔ بیستم همان نظامنامه، تعیین میزان حقوق نمایندگان به عهدهٔ مجلس واگذار شده بوده است: «مادهٔ بیستم - خرج سفره و مقرری سالیانهٔ اعضای مجلس شورای ملی موقوف به تشخیص و تصویب خود مجلس است» (نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی).

مصدق و محمد علی شاه

و اما از تاریخ رد شدن اعتبارنامه، «تا اوایل سال ۱۹۰۹ میلادی که وی به قصد تحصیل به عزم پاریس از راه رشت و انزلی حرکت» می کند (تقریرات، ۱۸)، وی در دو کتاب تقریرات و خاطرات، تنها به چند موضوع که به گونه ای با مشروطیت ارتباط پیدا می کند، اشاراتی کرده است بدین شرح:

[محمد علی شاه] روزی در صاحبقرانیه به من گفت چون شما با آقا سید عبدالله بهبهانی مربوطید آیا ممکن است میانهٔ او را با من گرم کنید؟ گفتم شاه چه احتیاجی به ایشان دارند... ایشان دکانی باز کرده اند و در آن متاعی می فروشند که آن مشروطیت است و مشتریان زیادی خریدار این متاعند. شما هم اگر چنین دکانی باز کنید من تردید ندارم که دکان ایشان تخته می شود و مشتریان ایشان همه در مقابل دکان شما جمع می شوند. گفت حالا فهمیدم که سر شما هم بوی قرمه سبزی می دهد! همان روز عصر که فصل تابستان بود مرحوم بهبهانی را در مهمانی خانهٔ خودش ملاقات کردم و قضیه را برای ایشان شرح دادم. خندید و گفت مطلب همین است که شما گفته اید (تقریرات، ۹-۱۰).

در زمانی که عبدالحسین میرزا فرمانفرما، دایی مصدق والی آذربایجان بود، انجمن آذربایجانیان مصدق را در تلگرافخانهٔ تهران می خواهند و پیامی به وی می دهند دربارهٔ سعدالدوله وزیر امور خارجه.

اتفاقاً فردای آن روز که من به دربار رفتم شاه از من پرسید که شما در تلگرافخانه بودید چه خبری

دارید. مقصودش از این سؤال آن بود که من او را رسماً از نظریات انجمن آذربایجانیان مطلع کنم تا او بتواند سعدالدوله را در مقام خود استوار کند. در جواب گفتم که خبری نبود (تقریرات، ۱۴، ۱۵).

ناگفته نماند که این دو موضوع که حکایت از نزدیکی محمد علی شاه و مصدق السلطنه می کند، در کتاب خاطرات و تألمات مصدق نیامده است. اما از عبارتی که محمد علی شاه به هنگام شرفیابی مصدق السلطنه برای کسب اجازهٔ سفر اروپا به وی گفته است - که در صفحات بعد به آن اشاره خواهم کرد - چنین بر می آید که شاه او را طرفدار خود نمی دانسته است (تقریرات، ۱۴-۱۷).

عضویت در «جامع آدمیت» و «مجمع انسانیت»

از طرف دیگر در دورهٔ محمد علی شاه که انجمنهای مختلفی برای حفظ مشروطه تشکیل شده بود، حسن مستوفی الممالک نیز «مجمع انسانیت» را تشکیل می دهد که مصدق، عموزادهٔ مستوفی الممالک، یکی از دو نایب رئیس آن مجمع بوده است. روزی انجمن مظفری از همهٔ انجمنها می خواهد تا نماینده ای تام الاختیار با مُهر انجمن به آن انجمن بفرستند، بدین منظور که عریضهٔ تهیه شده برای شاه را مهر کنند. موضوع عریضه این بود که «شاه از ملت دوری نکند و به نظریات و افکار مردم احترام بگذارد». مصدق السلطنه با مهر مجمع انسانیت به آن جا می رود. جلسات با حضور نمایندگان تام الاختیار انجمنها در مسجد سپهسالار تشکیل می گردد. پس از آن کمیسیونی به نام «کمیسیون حرب» برای ترسیم نقشهٔ مبارزه با دولت تشکیل می شود که مصدق عضو این کمیسیون نیز بوده است. «در یکی از روزها ... نمایندگان انجمن به سربازان ملی انجمن اعلان کردند که در مجلس حاضر شوند و از هر پیشامدی که روی دهد جلوگیری کنند». توضیح آن که بعضی از انجمنها از جمله مجمع انسانیت* عده ای سرباز مسلح داشتند (تقریرات، ۱۰-۱۲؛

* ایرج افشار در «سالشمار زندگی دکتر مصدق» نوشته است که وی پیش از آن که به «مجمع انسانیت» بپیوندد، عضو «جامع آدمیت» بوده است.

اما دکتر مصدق در خاطراتش به عضویت خود در «جامع آدمیت» اشاره نکرده است. چرا؟

محمد علی همایون کاتوزیان در این باب می نویسد: «در این زمان [۱۳۲۵ ق.] مصدق عضو انجمن مترقی «جامع آدمیت» بود که این انجمن با فراماسونری ارتباطهایی داشت. جنبش فراماسونری در نیمه های سدهٔ نوزدهم با پاره ای از ایرانیان تماس برقرار کرد ... موضع فراماسونری در قبال انقلاب مشروطیت ایران همان موضعی بود که یک قرن پیش در برابر انقلاب کبیر فرانسه اتخاذ کرده بود: بسیاری از انقلابیهای برجسته و تندرو به فراماسونری بستگی داشتند. مثلاً سید جمال الدین اسدآبادی (افغانی) یکی از فراماسونهای پیشرو زمان خود بود و سید حسن تقی زاده در جریان انقلاب مشروطیت و بعد از آن، فراماسون بود. اما از دههٔ ۱۱۴۰ (۱۳۲۰) بنا به دلایلی - صحیح و جعلی هر دو - فراماسونری در سیاست ایران واژهٔ کثیفی شد و دشمنان مصدق وقتی در ۱۳۴۶ یعنی یک سال بعد از درگذشت او متوجه عضویت او در

خاطرات، ۶۲-۶۳).

هنوز سه روز از این جریان نگذشته بوده است که محمدعلی شاه در روز ۱۴ خرداد ۱۲۸۶/ ۴ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق. به باغشاه می رود. مصدق در این باب می نویسد:

... چون از خانه به قصد رفتن به کمیسیون حرب حرکت کردم، در چهارراه مخبرالدوله صدای شلیک توپ شنیدم. چیزی نگذشت که دیدم آزادیخواهان دستگیر شده را با درشکهٔ پالکونیک رئیس قزاقخانه و با محافظ و وسایل دیگر نقلیه به باغشاه می برند. البته هر کس که وحشت و نگرانی از دستگیری خود داشت برای خود نقشه ای کشید... من هم برای این که اگر واقعه ای رخ دهد بتوانم خود را نجات دهم با مرحوم میرزا یحیی خان سرخوش منشی سفارت انگلیس که سالها دوستی داشتم... مذاکره کردم. او به من قول داد که اگر در موقع پیشامد به منزل او بروم و مخفی شوم از من پذیرایی خواهد کرد (تقریرات، ۱۲-۱۳؛ خاطرات، ۶۳).

وی در کتاب خاطرات دلیلی دیگر نیز برای این کار خود ذکر می کند: «بودنم در جرگهٔ آزادیخواهان و اطلاعاتی که شاه از نظریاتم داشت، سبب شد» به سراغ سرخوش بروم (خاطرات، ۶۳).

در دورهٔ استبداد صغیر

توضیح آن که محمد علی شاه از روزی که در سال ۱۳۲۴ ق. بر تخت سلطنت جلوس کرد، درصدد تعطیل مشروطه بود. دو سال اول را به ستیز و گریز با مشروطه طلبان گذرانید. هرگاه می دید آنان دستِ بالا را دارند، قسمنامه می نوشت که به مشروطه وفادار است، و تا آنان را سست می دید شمشیر خود را به اصطلاح از رو می بست. او که به پشتیبانی روسیهٔ تزاری، لیاخوف و شاپشال افسران ارشد قزاقخانه و قوای قزاق، درباریان ضد مشروطه، شیخ فضل الله نوری مجتهد نامدار زمان و دیگر ملایان و آخوندها و اراذل و اوباشی که در خدمت آنان بودند دلگرم بود، در روز ۱۴ خرداد ۱۲۸۶ تصمیم گرفت کار را یکسره کند. پس با «کالسکهٔ شش اسبهٔ شاهی از در الماسی بیرون شتافت. شاه درون کالسکه نشسته، لیاخوف و شاپشال با شمشیرهای آخته به دست در چپ و راست، و سوارگان قزاق در پیش و پس با شتاب» به سوی باغشاه راندند. و این در حالی بود که پیش از حرکت او، سربازان

جامع آدمیت شدند، بلافاصله اعلام کردند که او در تمامی طول زندگیش عامل انگلیسی ها بوده است. در هر صورت مصدق چند هفته ای پیش در جامع آدمیت نماند و به «جامع انسانیت» پیوست...» (کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ۲۶).

به نظر نگارندهٔ این سطور دکتر مصدق که در سال ۱۳۴۰ خاطرات و تألمات را نوشته، خود متوجه بوده است که ذکر عضویت چند هفتگی وی در «جامع آدمیت» بهانه به دست مخالفانش خواهدداد. پس، از ذکر آن در خاطراتش خودداری کرده است.

سیلاخوری و دو فوج قزاقِ سوار تفنگها بر سرِ دست، با یک توپ به سوی مجلس دارالشوری به راه افتاده بودند و بیم و وحشت همه جا را فرا گرفته بود. به دستور شاه سیمهای تلگراف را پاره کردند تا خبر به شهرهای دیگر نرسد. قورخانه و افزارجنگ را نیز از شهر به باغشاه منتقل کرده بودند (کسروی، ۵۸۰-۵۸۱). بیست روز پس از عزیمت شاه به باغشاه، وی لیاخوف را به آن جا احضار کرد و دستور کار فردا را داد و در روز دوم تیرماه، مجلس در محاصرهٔ قزاقان و سربازان قرار گرفت و سپس مجلس دارالشوری به توپ بسته شد. سربازان سیلاخوری و اوباش به غارت بهارستان و برخی از دیگر نواحی پرداختند. گزارش شاهدان عینی حاکی از آن است که در این نبرد نابرابر - با آن که گروهی از مشروطه خواهان نیز به جان کوشیدند - عدهٔ قابل توجهی از دو طرف کشته شدند. در این ایام عده ای از آزادیخواهان را در باغشاه به زنجیر بستند. پس به فرمان محمد علی شاه کسانی چون میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل مدیر روزنامهٔ صور اسرافیل - که دهخدا مقاله های تند انتقادی خود را علیه محمد علی شاه در آن می نوشت - و ملک المتکلمین روحانی متنفذ را در باغشاه کشتند. سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی دو روحانی طرفدار مشروطه و امام جمعهٔ خویی که در پارک امین الدوله پناه جسته بودند به دست اراذل و اوباش افتادند...

> آنان را می زدند، دشنام می دادند، رخت از تنهاشان می کندند... بهبهانی و طباطبایی و امام جمعهٔ خویی را چندان زدند که اندازه نداشت... پس... به کندن ریشها پرداختند. دسته دسته موها را می کندند و دور می انداختند (کسروی، ۶۳۱-۶۴۶).

به روایت سید عبدالرحیم خلخالی دستیار مدیر روزنامهٔ مساوات که در آن روز در خانهٔ سید حسن تقی زاده (واقع در نزدیکی بهارستان) با علی اکبر خان دهخدا و امیر حشمت و چند تن دیگر مخفی شده بودند، چون صدای شلیک بلند شد و همه جا را سربازان محاصره کردند «چندان ترس بر ما چیره شده بود که با چشم خود دیدم موهای سر دهخدا سفید گردید» (کسروی، ۶۵۵). بعد در تاریکی شب این چند تن با درشکه به سفارت انگلیس پناه بردند و دیگر آزادیخواهان هر یک به سویی گریختند. سوم تیر در تهران حکومت نظامی اعلام گردید، اجتماعات ممنوع شد و نیز چاپ روزنامه ها و تشکیل انجمنها و.... آن گاه محمد علی شاه به موجب دستخطی نوشت:

> ... ما هم از امروز تا سه ماه دیگر مجلس را منفصل نموده پس از این مدت وکلای متدین ملت و دولت دوست منتخب شده با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح شدهٔ مشغول انتظام گردد (کسروی، ۶۵۸).

اما در رأس سه ماه، تشکیل مجلس را دو ماه دیگر به تعویق انداخت و چون موعد دو ماه نیز نزدیک شد، برای آن که به کلی بنیاد مشروطه و مجلس دارالشوری را ویران کند، با تبانی قبلی جلسه ای در باغشاه با حضور جمعی تشکیل داد به عنوان این که باید نمایندگانی برای مجلس برگزیده شوند... «حاجی شیخ فضل الله و دیگران آواز بلند کردند که مشروطه با شریعت سازگار نیست» (کسروی، ۸۲۶). محمد علی شاه بار دیگر در ۲۸ آبان مردم را به باغشاه خواند و خود در آن جلسه حضور یافت و

در آن جا گفتگو از نخواستن مشروطه رفت و باز درخواستی یا «عریضه» ای به مُهر مردم رسانیدند، و چنین نهاده شد که شاه در بالای آن پاسخ نویسد و آن را به چاپ رسانیده در شهر بپراکنند. . .

عضویت در «دارالشورای کبری»

شاه خطاب به «جنابان مستطابان حجج اسلام سلّمهم الله تعالی» نوشت که چون علمای ممالک، همه حکم بر حرمت مجلس نهاده اند «در این صورت ما هم از این خیال بالمرّه منصرف و دیگر عنوان همچو مجلس نخواهد شد...» (کسروی، ۸۲۶-۸۲۷).

لیکن با فهم و اندیشهٔ کوتاه خود بر آن شد که مجلسی به نام مجلس شورای کبرای دولتی از درباریان و اعیان و بازرگانان پدید آورد که دردربار بنشینند و در کارهای دولتی به سگالش و گفتگو پردازند، و این خود جانشین دارالشوری باشد. از این رو پنجاه تن کمابیش از آن کسان را فهرست کردندو به هر یکی نامه فرستاده به باشندگی در آن مجلس خواندند که روز یکشنبه هشتم آذر (٤ ذوالقعده)، که روز گشایش آن مجلس خواستی بود به دربار روند و پس از آن هفته ای دو روز در مجلس باشند و گفتگو کنند (کسروی، ۸۲۷).

نامهای اعضای این مجلس در روزنامه ها چاپ شد و این مجلس تا مدتی تشکیل می شد، و به قول کسروی در آن مجلس «جز گفتگوهای بیهوده ای به میان نمی آمده، و باشندگان بیش از همه به خودفروشی و برتری جویی به یکدیگر می پرداخته اند...» (کسروی، ۸۲۸).

محمد علی شاه، چنان که گذشت برای برچیدن بساط مشروطه، با همکاری و همگامی شیخ فضل الله نوری و لیاخوف و شاپشال مجلس شورای ملی را بمباران و به کلی تعطیل کرد، و برای حفظ ظاهر مجلس دیگری بر پا ساخت که کسروی آن را «مجلس شورای کبرای دولتی» خوانده است و دکتر مصدق در تقریرات از آن با نام «دارالشورای کبری» یاد کرده است (ص ۱۳) و در خاطرات با نام «مجلس شورای دولتی» (ص ٦۳). دکتر مصدق می نویسد: «بدون کوچکترین اقدامی از طرف من، دستخطی از شاه رسید که

به عضویت آن [شورای دولتی] تعیین شده بودم» (خاطرات، ۶۳). وی می افزاید «حشمت الدوله والا تبار [برادر ناتنی مصدق] منشی مخصوص محمد علی شاه (که در دستگاه او از آزادیخواهان حمایت می کرد) برای این که مرا از نگرانی و تشویش درآورد دستخطی هم برای عضویت من در مجلس مزبور صادر کرد...» (تقریرات، ۱۳). مصدق در اولین جلسهٔ این مجلس محمد علیشاهی شرکت می کند و می نویسد پس از صرف ناهار، «چون اطمینان حاصل شد که متعرض من نمی شوند به آن یک مرتبه اکتفا کردم» (تقریرات، ۱۳-۱۴؛ خاطرات، ۶۴).

کسب اجازه از محمد علی شاه

مصدق نوشته است: «بعد به این فکر افتادم که تصمیم خود را برای رفتن به اروپا و شروع به تحصیلات عالیه که داشتم اجرا کنم... ناچار بودم که از شاه اجازه بگیرم، زیرا بدون اخذ اجازه، صدور تذکره برای من ممکن نبود». این کار هم به توسط حشمت الدوله والاتبار انجام شد. به علاوه «موقع حرکت لازم بود که من یک اجازهٔ حضوری هم علی الرسم از شاه گرفته باشم». شاه در این هنگام در باغشاه بود. مصدق السلطنه برای کسب اجازه به باغشاه می رود، در آن جا با دیدن دو تن سخت متوحش می شود. چرا؟ چون یقین می کند که «آنها گزارش روزهای کمیسیون حرب را هم به شاه می داده اند. با خود می گفتم چطور ممکن است که من امروز بدون حادثه ای از این معرکه خلاص شوم». پس به یکی از خواجه های شاه که از زمان ناصرالدین شاه با او آشنا بودم و از آن جا می گذشت گفتم:

> آیا ممکن است که امروز من شرفیاب شوم، چون که فردا باید حرکت کنم. با سابقه ای که داشت فوراً رفت و به عرض شاه رسانید. شاه در دالان باغ وزیر افخم [مقابل باغشاه که شاه در آن روزها در آن جا منزل داشت] مرا پذیرفت. پس از شنیدن از علت مسافرت گفت تصور می کردیم که شما یک فیلسوفی هستید و اکنون اقرار می کنید که هیچ نمی دانید و تازه می خواهید بروید در اروپا تحصیل کنید. این هم بهانه ای ست برای فرار از ایران، چون شما از وضعیت امروز خوشحال نیستید. بروید. من دیگر چیزی نمی گویم و شما را به خدا می سپارم (تقریرات، ۱۴-۱۷).

با توجه به آنچه گذشت روزی که مصدق السلطنه برای کسب اجازه از محمد علی شاه برای سفر به اروپا به باغشاه می رود، چند ماه از بمباران مجلس، کشتن آزادیخواهان در باغشاه، فرار آزادیخواهان هر یک به گوشه ای، تعطیل مجلس و مشروطیت، و تشکیل مجلس فرمایشی «شورای دولتی» گذشته بوده و شاه خودکامه یکه تاز دوران استبداد صغیر

شده بوده است.

تحصیلات عالیه در اروپا

الف — مدرسهٔ سیاسی پاریس

مصدق اوایل سال ۱۹۰۹ میلادی به قصد تحصیل به عزم پاریس، با برادر خود ابوالحسن دیبا از رشت و بندر انزلی حرکت می کند (تقریرات، ۱۸) و در مارس ۱۹۰۹ وارد پاریس می شود (خاطرات، ٦٨). برادرش را به یکی از دبیرستانهای شبانه روزی می گذارد و خود به مدرسهٔ سیاسی پاریس می رود:

> برنامهٔ مدرسه که به پنج قسمت تقسیم شده بود یکی مربوط به علوم مالی بود که سابقهٔ خدمتم در وزارت مالیه ایجاب نمود این قسمت را انتخاب کنم و چون تا آخر سال تحصیلی بیش از چهار ماه نمانده بود، مدیر چنین مصلحت دید به طور مستمع آزاد ثبت نام کنم... و از ۱۵ نوامبر که اول سال تحصیلی مدرسه بود در قسمت مربوط به امور مالی شروع نمایم که بدین طریق اقدام شد (خاطرات، ٦٨-٦٩).

در این جا مصدق دربارهٔ این موضوع توضیح نمی دهد که با نداشتن مدرک تحصیلی رسمی، دیپلم دبیرستان یا معادل آن از ایران، چگونه در دورهٔ لیسانس مدرسهٔ سیاسی پاریس ثبت نام کرده است. در حالی که وقتی او از پاریس به سویس می رود و می خواهد در دانشگاه نوشاتل به تحصیل خود ادامه بدهد، از وی مدرک تحصیلی مطالبه می کنند. وی در این باب می نویسد:

> چون از مدارس ایران مدرکی نداشتم، یعنی آن وقت که من می بایست تحصیل کنم ایران مدرسه نداشت، از تصدیقنامهٔ مدرسهٔ سیاسی پاریس برای امتحاناتی که سال اول داده بودم استفاده کردم و به نام یک محصل رسمی در دانشکدهٔ حقوق که یک مؤسسهٔ دولتی ست ثبت نام نمودم (خاطرات، ۷۷).

گمان می رود که در این جا حداقل سهوی روی داده باشد، زیرا مصدق، خود در خاطراتش چنان که گذشت لااقل به وجود «مدرسهٔ سیاسی» در تهران تصریح کرده است و ما نیز افزودیم که علاوه بر آن مدرسه، چند دبیرستان نیز در تهران وجود داشته است. پس چگونه می توان پذیرفت که وقتی وی می خواسته است تحصیل کند، مدرسه ای در ایران وجود نداشته است!

بورسیهٔ دولت ایران

مصدق در پاریس برخلاف نظر مدیر مدرسهٔ سیاسی، خود را برای امتحانات ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ آماده می کند:

چون نامم در عداد محصلین رسمی لیت نشده بود و برای امتحان دعوتم نمی کردند چنین به نظر رسید که اگر وزیر مالیهٔ ایران بنویسد که من با خرج دولت آمده ام و دولت بیش از دو سال به من مخارج تحصیل نمی دهد مورد قبول واقع شوم که آن وقت مستوفی الممالک وزیر مالیه بود و نامه ای به این مضمون نوشت که برای امتحان دعوتم کردند (خاطرات، ٦٩).

وی این موضوع را به صورت دیگری نیز ذکر کرده است:

از او [مستوفی الممالک] تمنی کردم شرحی از طرف وزارت مالیه به مدیر مدرسه بنویسد به این مضمون که چون من بورسیهٔ دولت ام و مخارج تحصیلات مرا دولت می دهد و بیش از یک سال دیگر خرج تحصیل نخواهند داد در صورتی که مدرسه موافقت کند و من امتحانات خود را بدهم زحمات من به هدر نمی رود (تقریرات، ۲۵-۲٦).

موضوع از چه قرار است؟ آیا مصدق السلطنهٔ جوان با داشتن تمکن مالی از بورس تحصیلی دولت ایران استفاده می کرده است؟ این که در جای دیگر در خاطرات خود نوشته است: «... چون که در هر سه ماه ششصد تومان از تهران برایم می رسید که از وجه ارسالی اخیر چیزی نمانده بود...» (خاطرات، ۷۱)، خود تأییدی ست بر این که ظاهراً مبلغ مذکور هر سه ماه یک بار، نه کمتر و نه بیشتر، لابد از طرف دولت برای او فرستاده می شده است. آیا این مبلغ در سالهای اقامت او در سویس نیز پرداخت می شده است یا نه؟ کتاب خاطرات دربارهٔ این موضوع ساکت است. از طرف دیگر باید توجه داشت که ششصد تومان در آن روزگار پولِ کمی هم نبوده است چون می نویسد: «... برای یک اتاق رو به آفتاب و شام و ناهار که در اول ورودم به پاریس در کوچهٔ وانو گرفته بودم بیش از صدو هشتاد فرانک در ماه نمی پرداختم». اما بعداً پرستارش برای او آپارتمانی اجاره می کند با دو اتاق و یک آشپزخانه برای مدت شش ماه به سیصد فرانک «که در حدود شصت و شش تومان» می شده است (خاطرات، ۷۰).

آیا ممکن است مصدق السلطنه از بورس تحصیلی دولت استفاده نکرده، و وزیر مالیهٔ ایران به تقاضای وی گواهی ای صادر کرده باشد که با حقیقت تطبیق نمی کرده است، فقط بدین مقصود که دانشجوی مدرسهٔ سیاسی پاریس بتواند با ارائهٔ آن در خارج از نوبت، در امتحانات ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ آن مدرسه شرکت کند! ولی تصریح مصدق در خاطرات و تقریرات که «با خرج دولت آمده ام» و «چون من بورسیهٔ دولت ام و مخارج تحصیلات مرا دولت می دهد» این فرض را به کلی باطل می سازد. در هر حال مصدق السلطنه با رسیدن نامهٔ وزارت مالیهٔ ایران در امتحانات سال اول شرکت می کند. نتیجهٔ امتحاناتش نیز رضایتبخش بوده است: شش امتحان را به خوبی گذرانیدم و نمره های خوب گرفتم.

«گذراندن امتحانات سال اول موجب تشویق من شد ولی برای مواد امتحانی سال ۱۰–۱۹۰۹ چندان کار کرده بودم که مریض شدم» (تقریرات، ۲۶–۲۷). او می افزاید:

این بود جریان تحصیل من در سال اول، ولی در سال دوم فقط چند ماه به مدرسه رفتم که بعد کارم به جایی رسید به واسطهٔ ضعف و کسالت مزاج روی یکی از نیمکتها که در طرفین جایگاه درس بود راحت و به استماع بیانات استاد قناعت کنم (خاطرات، ٦٩).

این بیماری او را چنان رنج می داده است که پزشک در ۱۰ ژانویه به او می گوید تا آخر سال نباید به کار خود ادامه بدهی. و سرانجام همین بیماری موجب می شود که وی پس از مدتی کوتاه به ایران برگردد و چند ماهی در ایران بماند و سپس برای ادامهٔ تحصیل به اروپا باز گردد ولی این بار در سویس به تحصیل بپردازد:

ب – دانشگاه لیژ، بلژیک

دکتر مصدق به ثبت نام خود در این دانشگاه اشاره نکرده است. اما در «دایرة المعارف امریکانا» به نقل از کتاب *Current Biography*، چاپ ۱۹۵۱ تصریح گردیده است: «... او به مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس رفت و رشتهٔ حقوق را برگزید، در بلژیک و سویس درس خواند، در دانشگاه لیژ [کذا] و درجهٔ دکتری حقوق را در سال ۱۹۱٤ از دانشگاه نوشاتل سویس گرفت».

محسن حقیقی در ۱۸ نوامبر ۱۹۸۵ دربارهٔ سابقهٔ تحصیل مصدق در دانشگاه لیژ، نامه ای به آن دانشگاه نوشته، و دانشگاه لیژ در ۲۸ ژانویه ۱۹۸٦ بدین شرح به او جواب داده است:

در سال تحصیلی ۱۰–۱۹۰۹ شخصی به نام «محمد مصدق» متولد تهران (پرس=ایران)، ۳ نوریه ۱۸۸۳... ساکن پاریس به شمارهٔ ۵۰۹ ثبت نام نموده بود. عجیب است که برای سالهای ۱۱–۱۹۱۰ تا ۱٤–۱۹۱۳ نتوانستیم اثری از ثبت نام محمد مصدق بیابیم... . دبیر امور اداری: س. یروتا». در ذیل نامهٔ دانشگاه نیز نوشته شده است: «توضیح – رشتهٔ تحصیلات که محمد مصدق در دانشگاه ما اسم نویسی کرده عبارت بود از: حقوق مدنی، اداری و جزایی» (حقیقی، مجلهٔ آینده، ۷۷۲–۷۷۳).

بیماری و ترک تحصیل

موضوع دیگر بررسی اجمالی علت یا علل بیماری دکتر مصدق است در پاریس. بد نیست مطلب را از آغاز سال ۱۹۰۹ میلادی که وی ایران را از طریق رشت و بندر پهلوی به قصد فرانسه ترک کرده است تعقیب کنیم. در درجهٔ اول به نظر می رسد که او با پول کمی ایران را به قصد پاریس ترک گفته بوده است. زیرا در سرِ راه خود در تفلیس برای تهیهٔ لباس و دیگر ما یحتاج خود ناگزیر می گردد انگشتری الماس خود را به مبلغ سیصد

منات به تاجری ایرانی به نام رضایف بفروشد، مبلغی از او بگیرد و بقیهٔ بهای انگشتری را رضایف به نام وی به پاریس حواله کند (خاطرات، ٦٥). و نیز هنگامی که در پاریس بیمار می شود آن چنان در مضیقهٔ مالی قرار داشته است که پرستار فرانسوی او - پس از اطلاع از این امر و لابد از نظر نوع دوستی - مبلغ سه هزار فرانک از پس انداز خود را در اختیار وی قرار می دهد تا مصدق بتواند وسایل مراجعت خود را به ایران فراهم سازد (خاطرات، ۷۱). آیا او برخلاف میل مادر مقتدر خود برای تحصیل در دانشگاه پاریس ایران را ترک کرده بوده است؟ در این باب چیزی نمی دانیم. ولی این موضوع روشن است که وی در سال اول تحصیل در پاریس از روابط خود بامادر و حتی همسر و فرزندانش چیزی جز این ننوشته است که وقتی در زمستان ۱۹۱۰ رود سن طغیان کرد و بعضی از نواحی پاریس را آب گرفت و این خبر در جراید نوشته شد «مادرم از این اخبار نگران شده، تلگرافی به من کرده بود که چون نرسید و جوابی ندادم برنگرانی او افزوده بود» (خاطرات، ۷۰). مادرش حتی از بیماری سخت پسر خود در پاریس و تصمیم وی برای مراجعت به ایران نیز آگاه نبوده است:

... مادرم که از کسالت و مسافرتم اطلاع نداشت از دیدار ناگهانی من [در ایران] تعجب نمود و گفت چرا از حالت اطلاع ندادی و مرا بیخبر گذاشتی. گفتم استحضار شما غیر از نگرانی چه نتیجه داشت و بر فرض اطلاع، بیش از این چه می توانستید در حقم بکنید که خود کرده ام... (خاطرات، ۷۲).

معنی این عبارت آن است که به مدت یک سال مصدق با خانواده اش هیچ ارتباطی نداشته است.

از طرف دیگر در آغاز سفر خود در قفقاز نیز دو بار از طرف مجاهدین قفقازی مورد تهدید قرار می گیرد. بار اول در تفلیس به او می نویسند:

چون دایی شما [فرمانفرما] باشاه مستبد همکار است باید صد و هشتاد هزار منات بدهید [و] از این جا حرکت کنید و برای ارعاب هم شکل یک طپانچه و یک تابوت زیر آن رسم شده بود.

سپس در باطوم همین کار تکرار می شود با این تفاوت که این بار مطالبهٔ ۳٦۰ هزار منات می کنند. در زیر نامه باز تصویر طپانچه بوده، ولی از تابوت خبری نبوده است. مصدق می نویسد تحت تأثیر واقع نشدم. ولی سرانجام قنسول [ایران] و صاحبخانه پیشنهاد کردند که بروند و با مرکز مجاهدین مذاکره کنند.

چون چاره ای نبود موافقت کردم. آنها رفتند و طول نکشید که با یک قبض پنجاه منات برای اعانهٔ مدرسه ای که معلوم نبود در کجاست مراجعت کردند که وجه آن را دادم و دیگر نخواستم ساعتی در

باطوم بمانم (خاطرات، ۶۵-۶۷).

بعد مصدق السلطنهٔ جوان وارد مدرسهٔ سیاسی پاریس می شود. وی هر قدر هم در ایران زبان فرانسه آموخته باشد - که به آن در خاطراتش مطلقاً اشاره ای نکرده است - طبیعی ست که ماههای دشواری در پیش داشته است. به خصوص که به عنوان مستمع آزاد ثبت نام می کند تا در نوامبر ۱۹۰۹ رسماً به تحصیل در سال اول بپردازد، ولی از مارس تا نوامبر خود را برای شرکت در تمام امتحانات سال اول آماده می سازد و چنان که نوشته است به مانند دانشجویان فرانسوی در امتحانات شرکت می کند و موفق هم می شود. بدین جهت او ناچار بوده است با کمک یک دانشجوی فرانسوی صبح و بعدازظهر، یک نَفَس درس بخواند:

> این بود جریان تحصیل من در سال اول. ولی در سال دوم فقط چند ماه به مدرسه رفتم که بعد کارم به جایی رسید به واسطهٔ ضعف و کسالت مزاج روی یکی از نیمکتها که در طرفین جایگاه درس بود راحت و به استماع بیانات استاد قناعت کنم. چنانچه بگویم نقاط دیدنی شهر پاریس را ندیدم و در تمام ایام توقفم هر شب ساعت نُه در خانه بودم و از ساعت پنج صبح تا وقت خواب یا در مدرسه و یا در خانه تحصیل می نمودم سخنی به گزاف نگفتم (خاطرات، ۶۹).

با این مقدمات، امتحانات سال اول را با موفقیت می گذراند، ولی سه ماه از سال دوم بیشتر نگذشته بوده است که «کسالت عصبی و ضعف مزاج و بیخوابی آن قدر» او را ناراحت می سازد که نخست به دو طبیب عادی و سپس به پزشک «متخصص امراض عصبی» مراجعه می کند. و چون نتیجه ای نمی گیرد، به یک فیزیولوژیست مراجعه می کند. او دستور می دهد که تا آخر سال «مطلقاً کار نکنم. کاملاً استراحت کنم و حتی از روی تخت خواب هم حرکت ننمایم» در حالی که تازه ده روز از سال دوم بیشتر نگذشته بوده است. مصدق این دستور را اجرا نمی کند و همچنان به درس خواندن ادامه می دهد، و در نتیجه کارش به جایی می رسد «که از حرکت عجز پیدا» می کند ... پس از مدتی به دستور طبیب دو ماهی هم در بیمارستانی بین پاریس و ورسای به سر می برد (خاطرات، ۶۹-۷۰)، و چون حالش بهتر نمی شود، تصمیم می گیرد به ایران برگردد - چرا به ایران؟ - در طول راه هم وضع مزاجی اش بسیار بد بوده است:

> فواصل کوتاه عرض راه را هم نمی توانستم با پای خود بروم. در سرحد روسیه، چرخ خاک کشی آوردند و بدین وسیله مرا از ترن اتریش به ترن روسیه رسانیدند. در [بندر] پهلوی، حمالی از کشتی مرا به دوش گرفت و محلی که می بایست با کالسکه حرکت کنم به زمین گذاشت (خاطرات، ۷۲).

در این سفر دکتر خلیل خان ثقفی اعلم الدوله که در تهران دوست و همسایهٔ او بوده

است به تصادف با او همراه می شود و پرستار فرانسوی که او را از چند ماه پیش استخدام کرده بوده است نیز وی را همراهی می کند.

اما وقتی از پاریس به ایران باز می گردد و چند ماهی در تهران و شاه پسند و افجه استراحت می کند، سلامت خود را - ظاهراً بی آن که به پزشکی مراجعه کرده باشد - باز می یابد و آن گاه قصد اروپا می کند. اما به علت آن که مادر با تحصیل وی در پاریس موافقت نمی کند، قرار می شود به شهری برود که هوایش سازگار باشد. پس مصدق برای ادامهٔ تحصیل به سویس می رود. وی این باز با مادر (برای عمل چشم) و همسر و فرزندانش به اروپا می رود تا «از فرط تنهایی تمام اوقاتم به تحصیل نگذرد» (خاطرات، ۷٤). و این خود اشاره ای ضمنی ست به این که در سفر اول به اروپا، از فرط تنهایی تمام اوقات خود را صرف تحصیل می کرده است. در این سفر است که دیگر از مضیقهٔ مالی چیزی در خاطراتش به چشم نمی خورد. در سویس از کحال معروف پاریس، دولا پرسن، وقت می گیرد و با مادر به آن شهر می رود. پزشک پس از معاینه می گوید «هر دو چشم او آب آورده ولی نرسیده است که باید مدتی بعد عمل شود». پس مصدق مادر را از سویس تا بادکوبه مشایعت می کند و به ایران می فرستد (خاطرات، ۷٤-۷٦) و خود به سویس باز می گردد و چنان که پیش از این گذشت رسماً در دانشگاه نوشاتل به تحصیل می پردازد.

دکتر مصدق در مورد بیماری خود در پاریس جز آنچه از وی نقل شد چیزی نمی گوید. آیا این بیماری مسبوق به سابقه نبوده و مصدق السلطنه جوان در ایران از سلامت کامل برخوردار بوده است؟ آنچه مسلّم است بنا بر روایت خود او پس از این بیماری، وی سالهای دراز همچنان گرفتار بیماریهای عصبی و جسمی مختلف بوده است که در بخشهای بعد به آن اشاره خواهد شد.

ج - دانشگاه نوشاتل، سویس

دربارهٔ این که چرا برای ادامهٔ تحصیل به جای فرانسه به سویس رفته، دو دلیل ذکر کرده است یکی آن که هوای پاریس برای سلامت مزاجم مساعد نبود (خاطرات، ۷٤)، دیگر آن که دروس دانشکدهٔ حقوق [مدرسهٔ سیاسی پاریس] برای من سنگین بود. البته وی پس از آن که در سویس ساکن می گردد، سری هم به پاریس می زند.

نظر به این که سه ماه از سال دوم مدرسهٔ سیاسی را به دروس استادان حاضر شده بودم در ژوییه ۱۹۱۱

(مرداد ۱۲۹۰) برای دادن امتحان به پاریس رفتم و چند امتحان دادم که در تمام موفق شدم،* ولی چون کار دانشکدهٔ حقوق برای کسی مثل من ضعیف مشکل و تحصیل زبان لاتن نیز برایم یک کار اضافی شده بود از رفتن به پاریس و توقف چند ماه برای ادامهٔ تحصیل در آن جا صرف نظر کردم و از آن به بعد جداً به کار دانشکدهٔ حقوق [در نوشاتل] پرداختم و در ژوییه ۱۹۱۲ داوطلب امتحان دو سالهٔ لیسانس شدم... (خاطرات، ۷۷).

تز دکتری و کیفیت نگارش آن

بعد از خاتمهٔ امتحانات و گرفتن دیپلم لیسانس، موضوع تز را هم که دانشکدهٔ حقوق [نوشاتل، سویس] تصویب کرده بود راجع به وصیت در حقوق اسلامی بود که در تهران بهتر می توانستم کار کنم، یعنی اول به فارسی تهیه کنم و متخصصین اظهار نظر کنند، سپس آن را ترجمه کرده به دانشگاه پیشنهاد نمایم. این بود که تصمیم گرفتم اشرف و احمد دختر و پسر بزرگم را در خانواده ای که دو سال آن جا بودند بگذارم با خانم و پسر کوچکم غلامحسین حرکت نمایم (خاطرات، ۷۹).

در تهران، برای تهیهٔ متن فارسی تز دکتری

با شادروان شمس العلماء قریب مشورت کردم. علی اصغر ماجدی را در نظر گرفت و من نه فقط از معلومات بلکه از صحت عمل او هم در کاری که مادرم در عدلیه داشت استفاده نمودم و بعد مقدمهٔ آن را هم که مربوط به مدارک حقوق اسلامی ست با نظر استاد خود شیخ محمد علی تهیه کردم که دیگر کاری نداشت جز این که ترجمه شود و آن را در سویس بهتر می توانستم به انجام برسانم. توقفم در تهران بیش از سه ماه طول نکشید که خانواده را تهران گذاشته و باز همان شهر نوشاتل را محل اقامت قرار دادم و در ضمن ترجمهٔ تز، در دارالوکالهٔ یکی از وکلا موسوم به ژان رولـه کارآموزی کردم...

در تمام مدت اقامتم همه روزه تا ظهر به کارآموزی مشغول بودم و عصرها هم با یکی از دانشجویان همدورهٔ خود به ترجمهٔ تز اشتغال داشتم که بعد از طی مراحل و تصویب شورای دانشکده چند روز قبل از حرکتم به ایران در پاریس به طبع رسید و منتشر گردید (خاطرات، ۷۹-۸۱).

دانشگاه نوشاتل طی نامهٔ مورخ ۸ اکتبر ۱۹۸۳ - در پاسخ نامهٔ اکتبر ۱۹۸۳ مهدی شمشیری - گواهی کرده است که محمد مصدق در ۷ ژوئن ۱۹۱۳ به اخذ لیسانس و در ۸ ژوییه ۱۹۱۴ به اخذ درجهٔ دکتری از آن دانشگاه نائل گردیده است (شمشیری، زندگی نامهٔ محمد مصدق...، ۲۷۹ به بعد).

* از روایت مصدق السلطنه معلوم می شود که مدرسهٔ سیاسی پاریس مقرراتی مخصوص به خود داشته است به طوری که محصلی که فقط سه ماه در سال دوم در دروس استادان حاضر شده بوده است، پس از ترک تحصیل و بازگشت به مدرسه، پس از مدتی قریب یک سال، در امتحانات آن دروس شرکت می کند و در تمام آنها موفق هم می شود.

بازگشت به ایران

بدین ترتیب دکتر مصدق، پس از اتمام تحصیلات عالیه در اروپا به ایران بازگشت، در حالی که در غیبت او، مشروطه خواهان با قیام آذربایجان و... به دورهٔ استبداد صغیر پایان داده، محمد علی شاه را از تخت سلطنت به زیر آورده، و حکومت مشروطه را بار دیگر در ایران برقرار ساخته بودند و احمدشاه نیز به جای پدر بر تحت سلطنت جلوس کرده بود.

موضوع تحصیل مصدق السلطنه را در اروپا نمی توان بدون اشاره ای ولو اجمالی به دو موضوع زیر به پایان رسانید:

به نظر بنده علت اساسی تصمیم او را برای تحصیل در اروپا، باید در برخی از حوادث سالهای آغاز مشروطیت جست که خود نیز به آن اشاره کرده است:

> تبلیغات بر علیه مستوفیان روز به روز شدت می کرد و من خود را از جرگهٔ آنان خارج نمایم [کذا] و علت شدت تبلیغات این بود که بعد از مشروطه این فکر در جامعه قوّت گرفت که... کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را به اشخاص جدید بسپارند (خاطرات، ٥٤-٥٥).

ناگفته نماند که اگر مصدق السلطنه مانند علی اکبر دهخدا و عبدالله مستوفی و دیگران به مدرسهٔ سیاسی تهران رفته بود، درطی مدت چهار سال تحصیل در آن مدرسه فقط به اخذ درجه ای در حد لیسانس نائل می گردید، در حالی که وی با صرف حداکثر مدت چهار سال و نیم در فرانسه و سویس - با احتساب دو سفری که در طی این مدت به ایران کرده بود - با درجهٔ «دکتری» در حقوق به وطن بازگشت و بلافاصله به تدریس در همان مدرسهٔ سیاسی تهران پرداخت که قبلاً تحصیل در آن مدرسه را دون شأن خود می دانست (خاطرات، ۸۲).

بخش دوم

خدمات دولتی در دوران قاجاری
۱۲۹۶ – ۱۳۰۲

دکتر مصدق از زمان بازگشت به ایران در سال ۱۲۹۳ تا ۱۳۰۲ که به نمایندگی مجلس شورای ملی در دورهٔ پنجم برگزیده شد - بر طبق «سالشمار زندگی دکترمحمد مصدق» تهیه شده به توسط ایرج افشار - یعنی در مدت نُه سال، ضمن تألیف و ترجمهٔ چهار کتاب و جزوه به زبانهای فرانسوی و فارسی، و نیز همکاری در نشر مجلهٔ علمی* (همه در سال ۱۲۹۳) به کارهای زیر نیز اشتغال داشته است: تدریس در مدرسهٔ علوم سیاسی، عضویت در کمیسیون «توفیر جمع و خرج» وزارت مالیه، عضویت در کمیسیون تطبیق حواله جات (جانشین دیوان محاسبات) از طرف دورهٔ سوم مجلس شورای ملی، معاونت وزارت مالیه و ریاست کل محاسبات، والیگری فارس در کابینهٔ مشیرالدوله، وزارت مالیه در کابینهٔ قوام السلطنه، والیگری آذربایجان، و وزارت امور خارجه در کابینهٔ مشیرالدوله.

ناگفته نگذارم که وی در ۱۲۹۳ در حزب اعتدالیون اجتماعیون نیز عضویت داشت و در ۱۲۹۸ نیز به مدت یک سال یا کمتر به اروپا رفت و در سویس به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ پرداخت (خاطرات، ٤١٥، ٤٢٠).

* این مجله به مدیریت موسی شیبانی (ذکاء السلطنه) به مدت یک سال و ماهی یک شماره منتشر می گردید. مقالاتش در مورد مسائل حقوقی، اقتصادی و علمی بود. «هیأت مدیره» و «گروه تحریری» آن مرکب بود از: محمد مصدق (مصدق السلطنه)، امیر سهام الدین غفاری (ذکاء الدوله)، محمد علی مافی سالار معظم (نظام السلطنه)، فیروز میرزا فیروز (نصرت الدوله)، یحیی قره گزلو (اعتماد الدوله)، صالح خان لقمان ادهم. و موسی شیبانی (ذکاء السلطنه) به عنوان مدیر عامل مجله (شیبانی، مجلهٔ آینده، ۲۷٤-۲۷۷). اینان همه تحصیل کرده های فرانسه و سویس بودند و هر یک سه چهار سالی به مانند دکتر مصدق در اروپا درس خوانده بودند ولی هیچ یک پیش از نام خود لفظ «دکتر» را به کار نمی بردند. از جمله نصرت الدوله فیروز که «در سال ۱۳۲۹ قمری برای ادامهٔ تحصیل به پاریس رفت و از دانشگاه سورین در رشتهٔ حقوق بین الملل دکترا گرفت. در ذیحجهٔ ۱۳۳۲ به وطن بازگشت...» (نصرت الدوله و میلسپو، ١٦).

ذیلاً به اهم مشاغل وی از سال ۱۲۹۶ تا افتتاح دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی می پردازم:

معاون وزارت مالیه

دکتر مصدق دربارهٔ قبول پست معاونت وزارت مالیه، در زمان رئیس الوزرایی وثوق الدوله، و وزارت مالیهٔ قوام السلطنه نوشته است: «... مادرم با مادر خانم قوام دوست بود... شخصاً هم با قوام دوست بودم... خلاصه این که اصرار قوام به وسیلهٔ مادرم و روابطی که از سابق بین ما بود سبب شد که کار را به این شرط قبول کنم که ریاست ادارهٔ کل محاسبات ضمیمهٔ کار من بشود...» (خاطرات، ۹۶-۹۷). وی در دوران معاونت خود در وزارت مالیه که چهارده ماه (از ۱۲۹۶ تا اردیبهشت ۱۲۹۷) به طول انجامید با مشکلات عدیده ای رو به رو بود. نوشته است:

«من هیچ نمی خواستم از عضویت کمیسیون تطبیق حواله جات که شغلی بود ملی و آزاد دست بکشم و متصدی کاری بشوم که استقلالم از دست برود، ولی دو چیز سبب شد که نتوانم به آن کار ادامه دهم...». «تصدی من در کار تأثیر بسیار داشت... با این که دولت ضعیف بود و مالیاتها خوب وصول نمی شد، عایدات نفت و کمک خارجی هم وجود نداشت چرخهای مملکت می گشت...». «من تمام آن زحمات را برای این که می توانستم به اتکای مردم خدمتی بکنم تحمل می کردم و با هر کس در هر طبقه و هر صنفی بود روی مصالح مملکت مبارزه می نمودم...». او در برابر کارشکنی مخالفان دو بار استعفا داد ولی «عده ای از هر طبقه با وسایل نقلیه به کاخ صاحبقرانیه رفتند و از دولت خواستند از من استمالت کند...» (همان مأخذ، ۹۶-۱۰۰).

بدین ترتیب وی به کار خود ادامه داد. در مسألهٔ تحدید تریاک، که «در هر سال به مبلغ هشتصد هزار تومان به الکساندر خان تومانیانس اجاره داده شده بود» با مشکلی بزرگ مواجه گردید و دریافت که حتی وزیر در این کار نادرست دست دارد. پس مقرر گردید «طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاورهٔ عالی مرکب از رؤسای ادارات آن وزارت تشکیل شود و به تخلفات اداری امضاء کنندگان صورت مجلس رسیدگی نماید» (خاطرات، ۱۰۱-۱۰۳). متهمین گفته بودند «ما هم نسبت به معاون وزارت مالیه اعتراضاتی داریم که باید او هم محاکمه شود». مصدق تن به محاکمه داد ولی تسلیم نشد. «محاکمه چند ماه طول کشید و چون از فحش و تکفیر پروا نکردم، خواستند مرا از بین ببرند که مجبور شدم با خرج خود چند سوار مسلح استخدام کنم تا در حین عبور و در وزارت مالیه مرا محافظت نمایند». در محاکمه چهار نفر از رؤسا و مدیران ادارات به انفصال سه سال و انفصال دائم از خدمت دولتی محکوم شدند و «من نیز از این نظر که طبق قانون تشکیلات

وزارت مالیه مجلس مشاورهٔ عالی می بایست به دعوت وزیر تشکیل شود و من دعوت کرده بودم به کسر حقوق در مدت چهارماه» محکوم گردیدم. موضوع جالب توجه آن است که مصدق نوشته است «... بعد از چند ماه کمیسیون رأی خود را تسلیم نمود ولی اعمال نفوذ مخالفین سبب شد که بلاتکلیف در کیف نخست وزیر بماند* و هر وقت هم که صحبت به میان آمد بگویند صلاح خود من هم نیست که موضوع را تعقیب کنم» (خاطرات، ۱۰۵-۱۰۸).

مصدق نوشته است در این شرایط نمی خواستم در وزارتخانه حاضر شوم ولی به علتی که ذکر کرده است «تصمیم گرفتم باز چند روز به کار ادامه دهم و ببینم وضعیت چطور می شود که از حسین علاء وزیر فوائد عامه نامه ای رسید که مضمونش این بود:

چون وزیر جدید مایل نیست با شما کار کند خواستم اطلاع بدهم که قبل از اتخاذ هر تصمیم اگر خودتان کناره جویی کنید بهتر است، که تکلیف از من ساقط شد و بعضیها هم که از این کار راضی نبودند و اعتراض نمودند نامه را به آنها نشان دادم. این بود سرگذشت چهارده ماه خدمت من در وزارت مالیه (خاطرات، ۱۱۰).

تکفیر معاون

از جمله اقداماتی که مخالفین مصدق، در دوران معاونت وزارت مالیهٔ او، به آن دست زدند این بود که به استناد تز دکترای او، «وصیت در حقوق اسلام»، بر مصدق سخت حمله بردند و از «تکفیر» او سخن به میان آوردند. مصدق نوشته است:

به هنگام محاکمه ای که در پروندهٔ تحدید تریاک از آن یاد کردم،

.. بعضی از جراید مزدور شروع به فحاشی نمودند. من در اطاق خود [معاونت وزارت مالیه] مشغول کار بودم که روزنامه فروشی مقابل بنای وزارت مالیه فریاد می زد و می گفت: «تکفیر معاون». روزنامه را که یک نشریهٔ هفتگی بود و گاهی و مدتی هم منتشر نمی شد، شکوه الملک به من ارائه نمود و موضوع تکفیر این بود که در مقدمهٔ تز دکترای خود راجع به تاریخ و مدارک حقوق اسلامی مطالبی نوشته ام من جمله: «محمد ص در سن چهل سالگی اعلان پیغمبری داد»، که در ترجمه، آن را تحریف کرده بودند و قریب به این مضمون درآمده بود: محمد در سن چهل سالگی خود را

* وی در این بخش از خاطرات خود، فقط یکی دو بار از رئیس الوزراءها و وزرای مالیه ای که با آنها درگیری داشته نام برده است. ولی ایرج افشار در زیرنویس صفحهٔ ۱۱۰ خاطرات افزوده است: «توضیح - اسامی وزیران مالیه در کابینه های مورد ذکر چنین است: ۱- در دولت وثوق الدوله: مشارالملک، ۲- در دولت علاء السلطنه: محتشم السلطنه و بعد ممتاز الدوله، ۳- در دولت عین الدوله: مشار الملک، ٤- در دولت مستوفی الممالک: مخبر الملک و بعد مشارالسلطنه، ۵- در دولت صمصام السلطنه: مشار الملک».

نمایندهٔ خدا پنداشت. سپس آنچه در اثبات بیدینی لازم بود در آن شماره نوشته شده بود (خاطرات، ۱۰۵-۱۰۶).

وی افزوده است که موضوع تکفیر، سالها بعد نیز در دادگاه نظامی علیه من مطرح گردید ولی به علت آن که «متن فرانسهٔ آن [تز دکتری] در ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] به غارت رفته بود ترجمهٔ آن را که به فارسی نسخ بسیار داشت تهیه کردم و تسلیم دادگاه نمودم» (خاطرات، زیر نویس ۱۰۶).

در این مورد حق کاملاً با دکتر مصدق است. نویسندهٔ این سطور نیز نخست گمان می کرد که در ترجمهٔ فارسی تز به زبان فرانسه در سویس این اشتباه روی داده است (ایران شناسی، سال ۱۱ ، شمارهٔ ٤، ص ۷۱۱-۷٤۱). و چون تا آن جا که به یاد دارد کسی هم در رفع این اتهام از دکتر مصدق - حتی پس از آن که این موضوع در دادگاه نظامی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سوی دادستان ارتش مطرح گردیده بود - چیزی ننوشته بود، فکر می کردم اشکال در متن فرانسوی تز بوده است. با وجود این درصدد برآمدم با مراجعه به متن تز دکتری که چاپ شده است موضوع را روشن سازم. پس به توسط دوستی به کُپی این رساله، محفوظ در کتابخانهٔ بریتانیا (British Library)، دسترسی پیدا کردم و نیز به توسط دوست دیگری ترجمهٔ فارسی رسالهٔ دکتری مصدق را که در سالهای اخیر در تهران منتشر گردیده است (وصیت در حقوق اسلامی (شیعه)، نوشتهٔ محمد مصدق، ۱۹۱٤، ترجمهٔ علی محمد طباطبایی) به دست آوردم و آن گاه مطمئن شدم که روزنامه نویس هموطنمان، با سوء نیت عبارت مورد بحث را تغییر داده بوده است.*

این انگلیس ها!

چنان که در بخشهای بعد خواهد آمد، از نوشته های دکتر مصدق چنین بر می آید که وی در موارد مختلف گمان می کرده است دشمنانش در صدد کشتن او بوده اند و بدین جهت حتی در معاونت وزارت مالیه، برای محافظت خود چند سوار مسلح استخدام کرده بوده است. به علاوه وی نیز می پنداشته است که انگلیسی ها نیز همه جا او را زیر نظر داشته اند. از جمله وی سوء ظن خود را نسبت به انگلیسی ها بدین شرح به جلیل بزرگمهر اظهار داشته است:

* عبارتی که مصدق در تز دکتری خود که به چاپ نیز رسیده نوشته، این است:
"A l'age de 41 ans, Mohammed se declara Prophet, elu de Dieu, C'etait en 612" (M. Mossadegh, p. 5).

آقا، خدا می داند اول کسی که با قرارداد [۱۹۱۹] مخالفت کرد من بودم.* این وثوق الدوله که رئیس الوزراء شد پر و پولی زیر دست و پایش ریختند. آن وقت حقوقها را یکجا می خرید. ما با صمصام السلطنه علیه وثوق الدوله کار می کردیم. یک روز وثوق الدوله آمد پیش من و گفت: تکلیف خودت را با ما معین کن. گفتم: تکلیف من معین است. من می روم اروپا. این تکلیف من است. گفت: پس خوب و رفت. من هم حقوقم را یکجا (..... هزار تومان) [کذا] گرفتم و احمد و ضیاء اشرف را برداشتم رفتم به انزلی. با نیّر السلطان خدا بیامرز رفتیم به اروپا...

من در سویس شروع کردم علیه قرارداد نوشتن. در نوشاتل بودم. شهر تحصیلی ست. پرت است. بچه ها را در یک پانسیون گذاشتم و خودم در طبقهٔ سوم عمارتی یک اطاق گرفته بودم. هرچه کردم در آن جا تشد که یک مُهر کمیته درست کنم. بالاخره مجبور شدم رفتم برن، مهر لاستیکی به نام کمیته درست کردم... آن وقت جامعهٔ ملل در ورسای تشکیل می شد. اعتراض و بیانیه می نوشتم و مهر می زدم و می فرستادم برای مرحوم نیر السلطان و او هم به جامعهٔ ملل و به روزنامه ها می داد. انگلیس ها مراقب بودند.

بله، گفتم یک اطاقی کرایه کرده بودم جلوش ایوانی بود که در سه اطاق به آن ایوان باز می شد. همسایگی ام یک دکتری بود... [کذا] این دکتر طبیب بیمهٔ خانواده ای بود که بچه های من در آن جا پانسیون بودند و مربوط بودیم. ولی این شخص دکترِ عادی یعنی دکتر تنها نبود. ملاحظه می کردم.

یک روز دیدم یک خانم شیک و خوشگل و بلند بالا که خیلی هم شوخ و شنگ بود در همسایگی من اطاق گرفته.

آن جا که ما بودیم - نوشاتل - شهر تحصیلی سویس بود و جای این جور خانمها نبود.

یک روز که به ایوان آمدم، دیدم آن خانم آن جاست. خیلی گرم گرفت و به من گفت:

Est[ce] que vous voulez fumer ce soire?

گفتم:

Pardonne madame. je suis malade. Je suis très occupé. Je suis fatigué. Excusez moi. Je n'ai pas le temps

بله، این خانم را فرستاده بودند که خبری به دست بیاورد. وقتی زمستان رفته بودم به کوههای سویس

* وقتی وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلیس امضاء کرد، میرزا علی اکبر خان [داور] محصل دورهٔ دکترای حقوق دانشگاه ژنو بود و به مخالفت با عاقد قرارداد و اصل قرارداد پرداخت. وی در سال ۱۹۱۹ در ژنو عده ای از ایرانیان را که مشغول تحصیل بودند دور خود جمع کرد و رساله ای به زبان فرانسه با عنوان «سیاست انگلیس در ایران» نوشت و آن را در جراید اروپا انتشار داد (باقر عاقلی، داور و عدلیه، ۲۰).

و اسکی می کردم، آن خانم آن جا پیدا شد و با جمعیتهایی که برای اسکی آن جا آمده بودند معاشرت و اختلاط داشت. آقا، این انگلیس ها خیلی مواظبند (تقریرات، ۴۸-۴۹).

قصد مهاجرت و کسب تابعیت سویس

دکتر مصدق در خاطراتش، در فصل «سفر سوم من به اروپا و مراجعتم از طریق بوشهر به تهران» به موضوعی تصریح کرده است که برای آن روزگار و برای شخصی چون دکتر مصدق بسیار شگفت آور می نماید. نوشته است:

من همیشه در این فکر بودم اگر روزی بتوانم در ایران به وطن خود خدمت کنم محل اقامت خود را در سویس قرار بدهم و از همین لحاظ در آن جا کارآموزی کرده تصدیقنامهٔ وکالت گرفتم و چون استفادهٔ از این شغل موکول به تحصیل تابعیت بود درخواست تابعیت نمودم... ولی توقفم در تمام مدت جنگ در ایران سبب شده بود که کارم ناتمام بماند....

دولت سویس که قبلاً قبول تابعیت را منوط به سه سال اقامت در آن کشور کرده بود، به علت پیشامد جنگ و کثرت متقاضیان قبول تابعیت سویس، این مدت را به ده سال افزایش داد.

...چون مدت اقامت من در سویس بیش از چهار سال نبود مشمول مقررات قانون جدید نگردیدم. در آن جا بودم که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ معروف به قرارداد وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید که باز تصمیم گرفتم در سویس اقامت کنم و به کار تجارت پردازم. مقدار قلیلی هم کالا که در ایران کمیاب شده بود خریده به ایران فرستادم و بعد چنین صلاح دیدم که... به ایران بیایم و بعد از تصفیهٔ کارهایم از ایران مهاجرت نمایم. این بود از همان راهی که رفته بودم به قصد مراجعت به ایران حرکت نمودم (خاطرات، ۱۱۸).

چون بازگشتم از طریق قفقاز که شهرهایش به دست کمونیستها افتاده بود میسر نبود.

از همان خطی که آمده بودم به سویس مراجعت کردم. از ورودم چیزی نگذشت که تلگرافی از مشیرالدوله نخست وزیر رسید که مرا به وزارت عدلیه منصوب کرده بود. این بهترین وسیله ای بود که می توانستم خود را به ایران برسانم... (خاطرات، ۱۱۹).

دکتر مصدق چنان که در صفحات بعد خواهد آمد، پس از دورهٔ کوتاه وزارت مالیه در کابینهٔ قوام السلطنه، بار دیگر قصد مهاجرت کرد که مسألهٔ قیام لاهوتی پیش آمد و از این کار منصرف گردید:

پس از کابینهٔ قوام که متصدی وزارت مالیه بودم تصمیم گرفتم هیچ وقت در امور دولت دخالت نکنم... امور خود را تصفیه کرده از ایران مهاجرت نمایم که قضیهٔ لاهوتی در تبریز پیش آمد (خاطرات، ۱۴۳).

وی در مجلس ششم نیز خطاب به یکی ازنمایندگان، به نام شیروانی در همین زمینه

گفت:

... بنده یک آدمی هستم که اگر یک روزی به شما که آقای شیروانی هستید بگویم در این مملکت نمی مانم می روم و کراراً قطع علاقه از این مملکت کرده ام و به هیچ چیز علاقه ندارم مگر این که حق را بگویم و از وطن و... دفاع کنم فقط و فقط (مکی، دکتر مصدق و تلقیهای تاریخی او...، ۳۰۵).

بدین ترتیب در مورد اول باید از مشیرالدوله ممنون بود که دکتر مصدق را به وزارت عدلیه منصوب کرد و در نتیجه وی تا بعیت خود را تغییر نداد، و بار دوم قیام لاهوتی در آذربایجان و پیشنهاد سردار سپه وزیر جنگ به مصدق برای والیگری آذربایجان او را از مهاجرت بازداشت. اگر این دو حادثه پیش نیامده بود و دکتر مصدق تبعه و مقیم سویس شده بود، البته تاریخ معاصر ایران به گونه ای دیگر رقم زده می شد.

ملاقات با سر پرسی کاکس عاقد قرارداد ۱۹۱۹

مصدق برای بازگشت به ایران با کشتی از بندر مارسی به بمبئی حرکت کرد. نوشته است: شبی در کشتی، سر پرسی کاکس عاقد قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله

خود را به من نزدیک نمود و بعد از معارفه سؤال کرد چند روز در بمبائی می مانم و بعد به کدام یک از بنادر خلیج فارس وارد می شوم. گفتم توقف من در بمبائی زیاد نخواهد بود و مایلم در بصره پیاده شوم و از آن جا با راه آهن بغداد مسافرت نمایم که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از چگونگی وضعیات آن هر دو مطلع نماید. شب دیگر پس از صرف شام نزدیک من آمد و گفت تحقیقاتم به این نتیجه رسید که راه آهن بغداد را اعراب خراب کرده اند... در این صورت ناچارم در یکی از بنادر ایران شاید بوشهر پیاده شوم....

از آنچه مصدق در این باب نوشته است، چنین بر می آید که حداقل سرپرسی کاکس، عاقد قرارداد ۱۹۱۹ که اکنون «به سمت کمیسر عالی انگلیس به بغداد» می رفته است، نه فقط دکتر مصدق را می شناخته، بلکه آشنایی آن دو با یکدیگر در حدی بوده است که وی داوطلبانه به راهنمایی مصدق پرداخته و مصدق هم بر طبق آن عمل کرده است:

توقف من در بمبائی همان قدر طول کشید که از فرمانفرما [دایی مصدق] والی فارس به وسیلهٔ تلگراف ده هزار روپیه قرض کردم و بعد از خرید یک اتومبیل و استخدام یک شوفر هندی با یکی از کشتیهای خط بمبائی - خلیج فارس حرکت نمودم. در بوشهر میرزا اسدالله خان اسعدیاری یمین الملک... از من پذیرایی نمود... (خاطرات، ۱۲۰).

والی فارس

مصدق از طریق بوشهر به شیراز رفت. در حالی که دایی اش، فرمانفرما، والی فارس استعفا داده و ناامنی در بعضی از نقاط فارس بروز کرده بود. «تمام طبقات و احزاب و

دستجات به تلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از نخست وزیر پیرنیا مشیرالدوله درخواست کردند». در نتیجه مصدق به جای وزارت عدلیه به والیگری فارس منصوب گردید و به رتق و فتق امور پرداخت به طوری که «تمام طبقات بدون استثناء با نظریات من موافقت می کردند» (همان مأخذ، ۱۲۱).

در این جا ذکر دو موضوع لازم به نظر می رسد:

۱- فارس در آن سالها از نظر انگلستان، به سبب تحریکات آلمانها و فعالیت طرفداران آنها، منطقه ای بسیار حساس بودهٔ است، زیرا در سال ۱۹۱۵ کنسولیار بریتانیا در آن جا به قتل می رسد، بانک شاهی تحت حمایت بریتانیا غارت می شود، و سرکنسول بریتانیا و کارمندان او و برخی از اتباع انگلیسی را نیز دستگیر و به اسارت به سواحل جنوب می برند.

در این موقع دولت انگلستان، احمد شاه را مجبور می سازد فرمانفرما (دایی دکتر مصدق) را که طرفدار متفقین بود به حکومت فارس منصوب نماید. «احمد شاه با اکراه با تعویض عموی محبوب خود با فرمانفرما والی فارس موافقت» [می کند] به شرط این که عموی او والی کرمان شود» (غنی، ۵۶، ۵۸). فرمانفرما روابط حسنه ای با انگلستان داشته است. بدین جهت در سال ۱۹۱۵ انگلستان به تقاضای فرمانفرما به وی ورقهٔ تحت الحمایگی (letter of protection) می دهد و چون وی در دوران خدمت خود در فارس «خدمات قابل توجهی برای منافع متفقین انجام داده» بوده است، این خدمات با اعطای نشان شوالیهٔ صلیب اعظم سن میشل و سن جورج [GCMG] مورد قدردانی قرار می گیرد (همان مأخذ، ۶۱). به علاوه در طی دورانی که والی فارس بود، دولت انگلستان مبالغ قابل توجهی به دو صورت: یکی برای ادارهٔ حوزهٔ حکمرانی که قابل پس گرفتن از دولت ایران بود، و دیگری «مقرری شخصی» که بلاعوض بود در اختیار وی قرار می دهد (همان مأخذ، از جمله، ۶۴). ولی وقتی پس از چند سال این پرداختها قطع شد، فرمانفرما «در نوامبر ۱۹۱۹ در مورد استعفا از مقام خود در شیراز سخن گفت»، و بنا به گفتهٔ نورمن (Herman Norman) وزیر مختار انگلیس در تهران، استعفای او «به این علت بود که به واسطهٔ «غیر مردمی بودن شدید» که غارتگری او برایش به بار آورده بود در معرض طغیان خشم عمومی بر ضد خود قرار گرفته بود، لذا باقی ماندن او در مقامش غیرممکن بود. نورمن، فرمانفرما را به عنوان «درنده خویی آن چنان شدید که حتی برای یک شاهزادهٔ ایرانی غیر عادی ست» توصیف کرده، و بدین جهت، هم نورمن و هم وزارت خارجهٔ انگلستان به این نتیجه رسیدند که ابقای فرمانفرما به عنوان والی در شیراز بیفایده است (همان مأخذ، ۶۶).

ناگفته نماند که مصدق نیز به نادرستی فرمانفرما اشاره ای پوشیده دارد. می نویسد هنگامی که والی فارس شدم، صولت الدوله سردار عشایر را به ریاست ایل قشقایی منصوب کردم. «سلف من [فرمانفرما] نیز صاحب همین نظر بود ولی چون شصت هزار تومان می خواست که او برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود، انتصابش به ریاست ایل صورت نگرفته بود...» (خاطرات، ۱۲۲).

۲- این که مصدق نوشته است «... بعد از ورودم به شیراز، پس از چند ساعت عده ای به تلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از دولت درخواست کردند»، و در مجلس چهاردهم نیز در این باب اظهار داشته است «[وقتی]... من وارد شیراز شدم اهالی به تلگرافخانه رفتند و از دولت خواهش کردند که اگر حاکمی می خواهید بفرستید، فلانی [دکتر مصدق] هست و باید بماند. دولت هم مرا خواست...» (کی استوان، ۱/ ۷۹)، با آنچه پیش از این به اختصار گذشت بسیار قابل تأمل است. مصدق السلطنه از راه هندوستان وارد شیراز شده بوده است. «اهالی شیراز» چگونه از ورود وی آگاه شده بودند، و با توجه به چه سابقه ای برای والی شدن او اصرار ورزیده اند. به علاوه نه در آن دوره و نه در دوره های بعد رسم نبوده است که «اهالی محل» در انتصاب یا انتخاب والی دخالت کنند. آنچه عبدالله مستوفی نوشته است که «سرجنبانهای فارس» دست به این اقدام زدند (مستوفی، ج۱/ ۲۵۶)، قابل قبول می نماید یعنی کسانی مانند قوام الملک، صولت الدوله سردار عشایر، و نصیر الملک که به مصدق السلطنه پیشنهاد کرده بودند اگر در فارس بمانید ما جمعاً حدود یک صد و چهل هزار تومان در سال به شما می پردازیم، ولی مصدق بی دریافت این مبلغ تقاضای «اهالی» محل را پذیرفت و والی فارس و جانشین فرمانفرما شد (خاطرات، ۱۲۱).

آیا این «سرجنبانهای فارس» شخصاً بر والیگری مصدق در فارس اصرار می ورزیدند یا سیاست حاکم بر فارس در آن سالها، آنان را به این کار واداشته بود؟ دکتر مصدق خود به صراحت به این سؤال جواب داده است: «و باز اعتراف می کنم که سیاست انگلیس نه فقط در انتصاب من به ایالت فارس بلکه در انتصاب من به ایالت آذربایجان نیز اثری به سزا داشت چون...» (خاطرات، ۳۴۱- ۳۴۲).

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و دکتر مصدق

در ۲۹ بهمن ۱۲۹۹ قوای قزاق از قزوین به سمت تهران حرکت کرد، در ۲ اسفند قوای قزاق به فرماندهی میرپنج رضاخان در شاه آباد تهران اردو زدند. سید ضیاء الدین طباطبایی در همان روز برای آنان نطق مهیجی ایراد کرد و به هر یک از آنان سه ماه حقوق معوقه شان

را پرداخت و این نیرو به سمت تهران حرکت کرد. در نخستین دقایق سپیده دم روز سوم اسفند قسمتی از قوای قزاق به فرماندهی میرپنج رضاخان فرمانده تیپ همدان وارد تهران شد و قزاقها تمام سازمانهای دولتی و مراکز حساس شهر را متصرف شدند. از طرف میرپنج رضاخان اعلامیه ای در نُه ماده تحت عنوان: «حکم می کنم» با امضای «رضا» صادر و به توسط قزاقان به در و دیوار شهر الصاق گردید:

حکم می کنم: مادهٔ اول - تمام اهالی شهر تهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند؛ مادهٔ دوم - حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعد از ظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر کسی نباید در معابر عبور نماید؛... مادهٔ چهارم - تمام روزنامه جات، اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت به کلی موقوف و بر حسب حکم و اجازه که بعد داده خواهد شد باید منتشر شوند....

از بامداد سوم اسفند دسته های قزاق بر طبق لیستی که دردست داشتند به توقیف مقامات مملکتی اعم از نظامی و غیر نظامی پرداختند.

در روز چهارم اسفند از طرف احمد شاه فرمان رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین مدیر روزنامهٔ رعد صادر شد. میرپنج رضاخان از طرف احمد شاه به منصب «سرداری» و لقب «سردار سپه» مفتخر گردید و فرماندهی دیویزیون قزاق به او سپرده شد.

احمد شاه از قصر فرح آباد دستخط مربوط به ریاست وزرایی سید ضیاء الدین را به تمام ایالات و ولایات مخابره نمود (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۱۴۳-۱۴۵).

این تلگراف متحد المآل در شب ششم حوت (اسفند) به دکتر مصدق والی فارس رسید:

از طهران به شیراز - شب ۶ حوت - حکام ایالات و ولایات. درنتیجهٔ غفلت کاری ولاقیدی زمامداران دوره های گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق و خدمتگزاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم. بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه به معزّی الیه دیده ایشان را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات نامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزّی الیه مرحمت فرمودیم. شهر جمادی الآخر ۱۳۳۹ شاه.*

* توضیح آن که احمد شاه در دوران طولانی فترت بین مجلس سوم و افتتاح مجلس چهارم (از سال ۱۲۹۳ تا اول تیر ۱۳۰۰) - در غیبت مجلس - چهارده بار فرمان ریاست وزراء به نام ۱۲ تن (وثوق الدوله ۳ بار) صادر کرد. شخص ماقبل

مصدق فرمان احمدشاه را گردن نمی نهد

مصدق ضمن تلگرافی به شاه جواب داد:

ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز به طهران - دستخط جهانمطاع تلگرافی به وسیلهٔ تلگرافخانهٔ مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آنچه می داند به عرض خاکپای مبارک می رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد باعث بسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته، هرگاه تلگراف مزبور بر حسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصدق (خاطرات، ۱۲۶).

دکتر مصدق نوشته است:

پس از این تلگراف، بیانیهٔ رئیس دولت و رئیس کل قوا رسید که در جراید روز منتشر گردید. سپس رئیس دولت تلگرافی به خود من نمود که عیناً نقل می شود:

دهم حوت [اسفند] ۱۲۹۹ از طهران به شیراز - جناب آقای دکتر مصدق السلطنه والی فارس

آگاهی یافته ام اکل از قفا تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده اید. این خبر به این جانب مسلّم داشت که حضرت عالی از وضعیات بی اطلاع و افق طهران را همان طور تصور کرده اید که قبلاً دیده اید و عیناً مشاهده کرده اید. نه، چنین نیست. دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان حضرت عالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدید التشکیل که با اسلحه و آتش یک سر کرده و نمایندهٔ اقتدار قشونی ست به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی دهد و در لحظهٔ واحد جان، مال، عائله، علاقهٔ اشکال کنندگان را به عنوان رهینهٔ صداقت آنها در معرض تهدید گذارده می شود و این زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی ست بلکه برای مصالح وطنی ست که هر اقدامی را مجوز و مشروع می سازد. بنابراین تصور این که قراءت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمرّه فکری نارسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفهٔ خود را ایفاء نمایید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچ کس جز خیانتکار نمی تواند تردید کند، آن هم فوراً تنبیه می شود.

من در این جا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را به هیچ می شمارم. حضرت عالی نیز اگر

آخر سید ضیاء الدین طباطبایی بود، و آخرین آنها قوام السلطنه که پس از افتتاح مجلس چهارم، مجلس شورای ملی رئیس الوزرایی او را مورد تأیید قرار داد.

می خواهید نمایندهٔ چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطهٔ مأمورین خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت این جانب استفاده نمایید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بیغرض را مجالی شایسته به دست آمده است. راست و بی پرده همان طور که عادت من است به حضرت عالی سابقه می دهم که نسبت به شخص شما خوشبین و خیلی مایلم که از چون حضرت عالی شخص شایسته ای در اصلاحات فارس استفاده کنم و به طور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرت عالی آگاه گردم، بنا بر این متنظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمایید، ولی در عین حال خود را از ذکر این نکته که باز یک شمّه ای از صمیمیت و صداقت من است ناچار می بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سؤالات می شوند مصلحت نیست و موجب زیان خودشان می شود. امیدوارم به نام وطن و به نام اصلاحات، حضرت عالی از آن فاصلهٔ بعید آغوش گشوده مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهرت خودتان را به احترام منافع ملی به من اهداء نمایید. روش و منشور خودم را در بیانیه ای که امر داده ام به ولایات مخابره کنند لامحاله ملاحظه و از عقاید این جانب آگاهی یافته اید - ریاست وزراء، سید ضیاء الدین طباطبایی (خاطرات، ۱۲۶-۱۲۷).

به این تلگراف مطلقاً جواب ندادم و تلگراف دیگری از رئیس دولت رسید به شرح ذیل:

تلگراف رمز شب ۱۲ حوت از طهران به شیراز ایالت جلیلهٔ فارس - برای اطلاع حضرت عالی اعلام می دارد به فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه به طهران اعزام دارند. ۱۱ حوت نمرهٔ ۱۴۰۱ سید ضیاء الدین طباطبایی ریاست وزراء.

استعفا از والیگری فارس به پیشنهاد کلنل فریزر

مصدق نوشته است:

من به هیچ یک از تلگرافات آقا جواب ندادم. درنتیجهٔ مذاکرات با آقای کلنل فریزر فرمانده کل قشون جنوب این تلگراف را به شاه مخابره نمودم:

از شیراز به طهران: بعد از عنوان - نظر به آثار پیشامدهای محتمل الوقوع و کمالت مزاجی که بنتهٔ عارض شده چاکر را از تحمل زحمت فوق العاده و مقاومت ممنوع می نماید و تا ورود آقای قوام الملک از محال ابوابجمعی خودشان به هر زحمت باشد حوزهٔ ایالتی را مراقبت می نماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود. ۱۶ حوت ۱۲۹۹ شمسی (کی استوان/ ۱/ ۲۹-۳۰).

پس از وصول تلگراف استعفای دکتر مصدق، احمد شاه در ۲ حمل [فروردین] با استعفای او بدین شرح موافقت کرد:

استعفای شما از ایالت فارس به تصویب جناب رئیس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را به قوام الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمایید شاه (خاطرات، ۱۳۵).

دکتر مصدق در خاطرات خود توضیحات بیشتری در این باب می دهد که بسیار مهم است. می نویسد وقتی در سال ۱۲۹۹ نخست وزیری سید ضیاء الدین طباطبایی را گردن نشهادم، کلنل فریزر [فرمانده تفنگداران جنوب ایران (S. P. R.)] به من گفت:

چرا دستخط شاه را در این ایالت اجرا ننمودید؟ که در جواب گفتم به شما مربوط نیست... بلافاصله گفت: از سؤالی که کردم معذرت می خواهم... حال اگر اجازه می فرمایید قدری دوستانه صحبت کنیم... گفتم بفرمایید. کلنل گفت: آیا تصور می کنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟ گفتم: به هیچ وجه. سپس گفت: در این صورت از دو حال خارج نیست یا با این دولت ولو برخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چقدر از وعده هایی را که داده است می تواند عملی کند و یا از کار کناره جویی نمایید. بگذارید هر چه در تمام مملکت می شود در این ایالت هم بشود و چنانچه نظری غیر از این دارید بفرمایید که من از نظریات شما مطلع گردم (خاطرات، ۱۲۸).

این، روایت مصدق السلطنه است از مذاکره فریزر با وی. روایت فرمانده تفنگداران جنوب را در این باب در اختیار نداریم تا بدانیم وی با چه لحنی با والی فارس سخن گفته است! بدین ترتیب معلوم می شود که تلگراف استعفای مصدق السلطنه از والیگری فارس خطاب به احمد شاه پس از مذاکرهٔ فریزر با او صادر گردیده است.

در ضمن ناگفته نماند که برخلاف پیش بینی دکتر مصدق - در تلگراف خطاب به احمدشاه که اگر انتصاب سید ضیاء الدین طباطبایی به ریاست وزراء در فارس منتشر گردد «باعث بسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد...» - پس از انتشار خبر رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین در آن ایالت اغتشاش و انقلابی روی نداد.

عزل سید ضیاء الدین و آزادی زندانیان

دورهٔ رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین کوتاه بود. درست سه ماه بعد از کودتا در حدود ظهر سید ضیاء الدین نه فقط دستخط عزل خود را دریافت کرد بلکه چندین فرسخ نیز از تهران دور شده بود (مستوفی، ۲۷۱/۳). سابقهٔ امر بدین شرح است که در دوم خرداد بین احمدشاه و سید ضیاء الدین رئیس الوزراء مشاجرهٔ لفظی شدید پیش آمد. شاه به وی تکلیف استعفا کرد، ولی سید نپذیرفت و گفت مرا عزل کنید. در سوم خرداد، در مسجد شاه و صحن بهارستان علیه رئیس الوزراء تظاهراتی به عمل آمد. احمد شاه در روز چهارم خرداد سید ضیاء الدین را از ریاست وزراء عزل و این موضوع را به تمام ایالات و ولایات مخابره کرد. سید ضیاء الدین در همان روز همراه چند تن و عده ای مستحفظ قزاق در سه اتومبیل به سوی قزوین حرکت کرد تا از راه بغداد به اروپا برود. برای مخارج وی بیست و پنج هزار

تومان پرداخت گردید (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۱۵۰-۱۵۴). احمد شاه در تاریخ ۹ خرداد فرمان ریاست وزراء را به نام قوام السلطنه، که در دورهٔ رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین زندانی شده بود صادر کرد.

در آن روز پس از انتصاب قوام السلطنه به ریاست وزراء، به دستور او و موافقت احمد شاه کلیهٔ رجال و معاریف که در حکومت سید ضیاء الدین زندانی شده بودند، آزاد شدند. رجال آزاد شده به اتفاق قوام السلطنه رئیس الوزراء و سردار سپه در قصر فرح آباد شاه را ملاقات کردند (همان مأخذ، ۱/ ۱۵۵).

وزیر مالیه

در کابینهٔ قوام السلطنه دکتر مصدق وزارت مالیه را برعهده داشت و رضاخان سردار سپه وزارت جنگ را. توضیح آن که پیش از این تاریخ، در هفتم اردیبهشت ۱۳۰۰ رضاخان سردار سپه از طرف سید ضیاء الدین رئیس الوزراء به وزارت جنگ منصوب گردیده بود (همان مأخذ، ۱/ ۱۵۲).

مصدق نوشته است:

> جلسه تشکیل شده بود از نخست وزیر و سردار سپه وزیر جنگ و سایر وزرای آن دولت. قوام شروع به صحبت نمود و گفت گمان نمی کنم کسی باشد که با نظریات آقای وزیر جنگ راجع به اصلاحات آن وزارت موافق نباشد. ولی با نهایت تأسف باید گفت که اجرای نظریاتشان تصادف با زمانی کرده است که در خزانه وجهی نیست و تهی ست... تنها راهی که به نظر می رسد این است که علی الحساب با کمک و مساعدت شما [دکتر مصدق] وجهی برای وزارت جنگ تهیه کنیم تا بتوانند وظایف عادی خود را انجام دهند و بعد ببینیم چطور می شود وسایل کار ایشان را برای انجام نظریات کلی فراهم کرد. وزیر جنگ هم که تا آن وقت مرا ندیده بود تمام نگاهش متوجه من شده بود... (خاطرات، ۱۳۹).

وی همچنین نوشته است در قبول وزارت مالیه، به علت وجود مستشار خارجی در مالیه مشکوک بودم که:

> ... وزیر جنگ [سردار سپه] به خانهٔ من آمد و گفت من می خواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم و آن را توسعه بدهم، شما نمی خواهید مالیه را به صورتی درآورید که من از کار و عمل شما به نفع مملکت استفاده نمایم؟ این بیانات و همچنین اصرار بعضی از دوستان و خیرخواهان که می گفتند آرمیتاژ اسمیت ها [آرمیتاژ اسمیت مستشار مالی قرارداد وثوق الدوله بود] وقتی نخواهند توانست در مالیهٔ مملکت دخالت کنند

که مالیه اصلاح شود، سبب شد که خود را برای قبول کار حاضر کنم... (خاطرات، ۱۴۰).*

کسب اختیارات از مجلس شورای ملی

با وجود این، دکتر مصدق قبول وزارت مالیه را منوط به گرفتن «اختیارات قانونی» از مجلس شورای ملی به شرح ذیل کرد:

مادهٔ واحده: قوانین راجع به تشکیلات ادارات وزارت مالیه از تاریخ تصویب این قانون تا مدت سه ماه موقوف الاجرا شده و وزیر مالیه مجاز است که ادارات مربوط به آن قوانین را منحل کرده و ادارات را که صلاح می داند تشکیل و قوانین مربوط به آن ادارات را که باید به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، به طور نظامنامه برای تجربه و آزمایش در ادارات وزارت مالیه به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را به صورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید.

اقلیت مجلس گفتند که «موکلین حق توکیل به آنها نداده اند» و دادن اختیارات به وزیر برخلاف قانون اساسی ست. مجلس حاضر نبود با دادن اختیارات موافقت کند. ولی سرانجام لایحهٔ اختیارات دکتر مصدق «پس از سه ماه بحث و مذاکره در کمیسیون و جلسهٔ علنی مجلس و بحث و انتقاد زیاد در جلسات مجلس و مطبوعات در بیستم آبان ۱۳۰۰ به تصویب نهایی رسید و وزیر مالیه بر مبنای اختیارات حاصله شروع به کار کرد» (عاقلی، میرزا احمدخان قوام السلطنه، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱).

در جلسهٔ ۲۹ دی ۱۳۰۰ مجلس شورای ملی، دربارهٔ اختیارات دکتر مصدق بین او و بعضی از وکلا مشاجرهٔ شدید درگرفت و مصدق پس از ایراد نطق تندی بیهوش شد... (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۱۶۴).

این نخستین باری بود که دکتر مصدق مجلس شورای ملی را در تنگنا قرار داد و

* این مذاکره در زمانی انجام شده است که از آغاز تصدی وزارت جنگ به توسط سردار سپه در کابینهٔ سید ضیاء الدین طباطبایی بیش از سی و دو سه روز نگذشته بوده است. معلوم می شود سردار سپه از همان روز اول تصدی وزارت جنگ برای قشون ایران برنامهٔ دراز مدتی پیش بینی کرده بوده و برای انجام آن می کوشیده است. وی نه فقط از دکتر مصدق تقاضا کرد وزارت مالیه را بپذیرد تا او بتواند در وزارت جنگ اصلاحاتی به عمل بیاورد، بلکه وقتی لاهوتی نیز در آذربایجان قیام کرد بار دیگر از مصدق خواست که والیگری آذربایجان را بپذیرد که دکتر مصدق قبول کرد (خاطرات، ۱۴۳-۱۴۴). سردار سپه برای تقویت قشون حتی به کارهایی دست می زد که مطلقاً مربوط به آن وزارتخانه نبود چنان که به دستوری «ادارهٔ کل غله و نان و ادارهٔ کل خالصجات ضمیمهٔ وزارت جنگ شد تا عواید آن، بدون این که وارد خزانه شود، مستقیماً به وزارت جنگ پرداخت گردد». تشکیل امنیهٔ مملکتی تحت نظر وزارت جنگ، و نیز اعلام حکومت نظامی در شهرهای مختلف نیز از جمله کارهای اوست (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۱۶۶، ۱۶۸) که سید حسن مدرس نایب رئیس مجلس چهارم و لیدر اکثریت، بدین جهت سردار سپه را در مجلس مورد حملهٔ شدید قرار داد و به صراحت گفت: «ما قدرت داریم... همین رضاخان را استیضاح کنیم، عزل کنیم...»، و سرانجام سردار سپه الغای حکومت نظامی و واگذاری دوایر مالیه را که خواست مردم و مجلس بود در مجلس اعلام کرد (مستوفی، ۳/ ۵۳۵-۵۴۴).

«اختیارات» گرفت، کاری که در مجلس هفدهم نیز دوبار تکرار شد.

عبدالله مستوفی در این باب نوشته است:

... دکتر مصدق به موجب مادهٔ واحده که رئود «واحد یموت» موسومش کردند برای مدت سه ماه اختیاراتی از مجلس گرفت که مالیه را از عناصر فاسد و بی کفایت برهاند. یک کارهایی هم در این زمینه به انجام رسانید، ولی به واسطهٔ ضدیت «گرگهای باران دیدهٔ مالیه» و کمی مدت اختیارات نتوانست کار حسابی صورت دهد. حتی وکلای مجلس هم از اقدامات او ناراضی شدند (مستوفی، ۳۷۵/۳).

مصدق نیز نوشته است:

... رفتار اکثریت و بعضی از نمایندگان اقلیت در آن مجلس چقدر ناجوانمردانه بود و بهترین دلیل این که مادهٔ واحدهٔ مربوط به اختیارات سه ماه به من وقت می داد که لوایح خود را به مجلس پیشنهاد کنم، که پس از ۶۵ روز دست از پشتیبانی دولت کشیدند که ناچار شد استعفا دهد و بعد هم نگذاشتند در دولت بعد من بست وزارت مالیه را تصدی کنم و کار ناتمام خود را تمام کنم. مجلس به شادروان مشیرالدوله اظهار تمایل نمود و راجع به شرکت من در دولت در جلسهٔ خصوصی مجلس مذاکراتی کرد که بعضی از نمایندگان مخالفت کردند و گفتند چنانچه من در پست سابق خود ابقاء شوم به برنامهٔ دولت رأی نخواهند داد. رئیس دولت با من مذاکره نمود پست دیگری را قبول کنم که چون مخالف با حیثیتم و در حکم این بود از عهدهٔ گفته های خود بر نمی آیم از شرکت در دولت خودداری کردم (خاطرات، ۱۴۱).

موضوع قابل توجه آن است که دکتر مصدق در دورهٔ کوتاه وزارت مالیه دارای گارد محافظ بوده است:

بعد از استعفای دولت قوام، دیگر نتوانستم از خانه خارج شوم چون که مأموریت یک عده نظامی که برای حفاظت من تعیین شده بود پس از کناره گیری من از کار خاتمه یافت و تبلیغات مخالفین هم برعلیه من آن قدر تأثیر کرده بود که خروج از خانه بدون محافظ برایم خالی از خطر نبود. فقط یک روز از خانه خارج شدم [برای حضور در یک مجلس ختم] (خاطرات، ۱۴۲).

مخالفت مجلسیان آن چنان بر مصدق گران آمده بود که تصمیم گرفت خاک وطن را ترک کند:

پس از کابینهٔ قوام که متصدی وزارت مالیه بودم تصمیم گرفتم هیچ وقت در امور دولت دخالت نکنم... امور خود را تصفیه کرده از ایران مهاجرت نمایم که قضیهٔ لاهوتی در تبریز پیش آمد... (خاطرات، ۱۴۳).

داشتن گارد محافظ

سؤالی که به نظر می رسد آن است که آیا در آن سالها تمام وزرا و یا حداقل وزیران مالیه دارای گارد محافظ بوده اند، یا این امر به شخص دکتر مصدق اختصاص داشته است!

به علاوه چنان که پیش از این گفته شد، دکتر مصدق به هنگام معاونت وزارت مالیه، نیز برای محافظت خود چند سوار مسلح به خرج خود استخدام کرده بوده است، و پس از اتمام دورهٔ والیگری آذربایجان هم که بعداً به آن خواهم پرداخت، صد و بیست سوار نظام مأمور حفاظت وی از تبریز تا میانج شده بودند، و پیش از افتتاح مجلس چهاردهم نیز، وقتی محمد رضاشاه به وی پیشنهاد نخست وزیری کرد، مصدق قبول آن را موکول به دو شرط کرد که یکی از آنها گماشتن مأمورین مسلح برای حفظ او بود، و سالها بعد نیز، چون از طرف مجلس شانزدهم به نخست وزیری برگزیده شد، به سبب احساس عدم امنیت برای شخص خود، نخست در مجلس شورای ملی متحصن گردید و بعد دفتر نخست وزیری را به خانهٔ خود منتقل کرد و در همان روز گارد نخست وزیری را هم در خانه اش مستقر ساخت (صفایی، ۱۵۵-۱۵۷).

والی آذربایجان

... قضیهٔ لاهوتی در تبریز پیش آمد و عده ای ژاندارم به فرماندهی لاهوتی از اوامر مرکز سرپیچی کردند و بعضی از قسمتهای بازار و شهر تبریز را غارت نمودند... وزیر پست و تلگراف دولت مشیرالدوله راجع به اتصالم به آن ایالت با من وارد مذاکره گردید.

خلاصهٔ پاسخ مصدق به وزیر پست و تلگراف آن بوده است که اگر فرمانده لشکر در آذربایجان زیر نظر والی - نه وزارت جنگ - کار کند این سمت را می پذیرم.

روز بعد سردار سپه وزیر جنگ به خانهٔ من آمد و اظهار نمود از مذاکرات شما با وزیر پست و تلگراف مسبوق شدم و من مخصوصاً برای این آمده ام که به شما بگویم اگر این مأموریت را قبول کنید در این ایالت هم قوای انتظامی تا آن جا که مربوط به انتظامات است در اختیار شما قرار خواهد گرفت... بنابراین دیگر جای عذر نیست و انتظار ما این است هرچه زودتر حرکت کنید و امنیتی را که این ایام در آن حدود مختل شده است برقرار نمایید. که با این بیانات، آن هم گوینده سردار سپه، دیگر جای عذر نبود. خصوصاً این که از طرز رفتار مجلس نسبت به خودم افسرده بودم و راضی به اقامت در طهران نبودم (خاطرات، ۱۴۳-۱۴۴).

دکترمصدق در اواسط دی ماه با دو کالسکه به تبریز حرکت کرد. به دستور وزیر جنگ حاکم قزوین و زنجان که هر دو سرلشکر بودند از وی استقبال و پذیرایی نمودند. در نزدیکی تبریز نیز فرمانده لشکر و فرماندار نظامی به استقبال او آمدند (خاطرات، ۱۴۵). مصدق در تبریز با مشکلاتی چند روبه رو شد که یکی از آنها کمیابی نان بود. نوشته است

« به استعفا و حرکت عقیده نداشتم چون که اقامتم در طهران با وضعیتی که پیدا کرده بودم مشکل، و اصلاح کار نان هم بدون دستگیری مخالفین کاری بود محال...». پس وی با طرح نقشه ای با همکاری فرمانده لشکر دو تن از محرکین، سردار عشایر و شهردار، را توقیف کرد و مشکل نان حل شد و مقادیری از تسلیحات سردار عشایر که عبارت بود از

چند عراده توپ و در حدود دو هزار قبضه تفنگ و عده ای مسلسل و لوئیکن(؟) [نشانهٔ ؟ در متن خاطرات آمده است] و چند کرور فشنگ به دست نظامیان رسید. و ضمن خبر دستگیری سردار به رئیس دولت و وزیر جنگ صورت دادم. وزیر جنگ بلا تأمل جواب داد و تحسین نمود ولی از رئیس دولت جواب نرسید... (خاطرات، ۱۴۷-۱۵۰).

مصدق پس از مدتی کمتر از شش ماه به علت آن که در دو مورد فرمانده لشکر تقاضای او را اجابت نکرده بود استعفا داد.

فرمانده لشکر نیز همان وقت تغییر کرد که ما به اتفاق حرکت کردیم و چون شهرت داشت عده ای اشرار در عرض راه می خواهند از من انتقام بکشند صد و بیست سوار نظام مأمور حفاظت من شدند و تا میانج با ما بودند... (خاطرات، ۱۵۶-۱۵۷).

در آن هنگام دکتر مصدق گمان می کرده است فرمانده لشکر آذربایجان به دستور سردار سپه وزیر جنگ تقاضاهای او را اجابت نکرده است. ولی بعد که مصدق به تهران آمد، ولیعهد به وی گفت «الغاء اختیارات شما در ارتش کاری ست که من سبب آن شده ام...» (خاطرات، ۱۵۹).

بیماری یکی از علل استعفاء

وی در جای دیگر وضع نامساعد مزاجی خود را نیز به عنوان علتی برای استعفا از والیگری آذربایجان ذکر کرده، و این دومین باری ست که وی در خاطرات خود از بیماریهایش سخن به میان آورده است:

هوای تبریز به من سازگار نبود و گرفتاریهای من در وزارت مالیه مرا آن قدر ضعیف و عصبانی کرده بود که یکی از روزها مقداری خون از دهانم آمد و برای جلوگیری لازم بود حرف کم بزنم و عصبانی نشوم... به باغی خارج از شهر رفتم... در نتیجهٔ استراحت و امساک در حرف حالم بهتر شده بود... (خاطرات، ۱۵۲).

وی می افزاید:

این خونریزی مرتبهٔ دیگری هم در تهران عارضم شد که محل آن در حلق بود. پروفسور شیمس آن را داغ نمود و موقوف گردید و باز چندی بعد این حال به من دست داد که این مرتبه محل آن معلوم نبود. برای کشف علت به برلن رفتم و در آن جا مورد معاینهٔ پروفسور آیکن متخصص در امراض

حلق، و پروفسور برگمان متخصص در امراض داخلی قرار گرفتم که هر دو گفتند چیزی نیست و حتی یک دستور و نسخه هم ندادند و بعد هم دیگر خون از دهان نیامد و مجرای خود را تغییر داد که در همین زندان [پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲] چند مرتبه به وسیلهٔ ادرار خون زیادی از من دفع شده است که آن را برای خود خطر بزرگی می دانم (خاطرات، ۱۵۲).

مصدق پس از استعفا از والیگری آذربایجان دربارهٔ بیماری خود به قنسول شوروی در تبریز نیز می گوید:

استعفای من دلایلی دارد که یکی از آن کسالت مزاج است و ملاحظه می کنید که به واسطهٔ روماتیسم نمی توانم حرکت کنم و علاجی هم غیر از تغییر محل ندارم (خاطرات، ۱۵۶).

پس از مراجعت از تبریز باز از درد پا شکایت می کند:

پای دردم ایجاب می نمود که تا فصل اقتضا می کرد و هوا سرد نشده بود در یکی از آبهای گوگردی استحمام کنم و مناسبتر از همه آب گرم خرقان در کنار جادهٔ همدان به نظر رسید که از آن جا به علاقه جاتی که در خرقان داشتم و ندیده بودم رفته به کارهای محلی رسیدگی نمایم (خاطرات، ۱۵۸).

فرستادن سوقات برای وزیر جنگ

دکتر مصدق در مورد والیگری خود در آذربایجان نوشته است:

موقع ورودم به تبریز تزهت الدوله دختر خاله ام یک جفت قالیچه به عنوان تبریک برایم فرستاد که در عالم خانوادگی نتوانستم رد کنم و چون موقع حرکت از طهران به تبریز وزیر جنگ یک قبضه موزر برایم فرستاده بود، آن [یک جفت قالیچه] را به رسم سوقات برای وزیر جنگ فرستادم که قبول نکرد... روز بعد سرلشکر خدایارخان آمد و گفت چون حضرت اشرف حمام بودند دستور ایشان را خوب اجرا نکرده اند و قالیچه ها را نفهمیده برگردانیده اند. مجدد آنها را بفرستید که فرستادم و دیگر صحبتی به میان نیامد (خاطرات، ص ۱۵۸).

سردار سپه: مسبب حقیقی کودتا من بودم

سر سال کودتا، در روزنامه ها مطالبی دربارهٔ کودتا چاپ شد که در بعضی از آنها کنایات و اشاراتی نیز به سردار سپه به چشم می خورد. پس وی در دوم حوت [اسفند] ۱۳۰۰ «ابلاغیه» ای صادر کرد که در آن از جمله آمده است:

«آیا با حضور من، مسبب واقعی کودتا را تجسس کردن مضحک نیست؟»، «با کمال افتخار و شرف به شما می گویم که مسبب حقیقی کودتا منم... و از اقدامات خود ابداً پشیمان نیستم»، «من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابداً شرمنده نیستم و با نهایت مباهات افتخار است که خود را مسبب کودتا به شما معرفی می کنم وزیر جنگ دویم برج حوت ۱۳۰۰ (مستوفی، ۳/ ۴۸۷-

(۴۸۸).

ناگفته نماند که با توجه به اعلامیهٔ معروف و شدید اللحن میر پنج رضاخان در سوم اسفند ۱۲۹۹ با عنوان «حکم می کنم» - که به آن در صفحات پیش اشاره گردیده است - همه می دانستند که اگر «میر پنج رضاخان» به تنهایی مسبب واقعی کودتا نبوده است، حداکثر سید ضیاء الدین و او، هر دو مشترکاً کودتا را به راه انداخته بودند.

وزیر خارجه

مصدق به پیشنهاد مشیرالدوله که به ریاست انجمن مرکزی انتخابات دورهٔ پنجم برگزیده شده بود، ریاست انجمن فرعی محلهٔ دولت را پذیرفت «و تا سر حد امکان در اجرای نظریات خود راجع به آزادی انتخابات...» کوشید. «هنوز قراءت آراء خاتمه نیافته بود که دولت مستوفی سقوط نمود و مشیرالدوله مأمور تشکیل دولت شد که من در آن دولت شرکت کردم و پست وزارت خارجه را تصدی نمودم. قراءت آراء هم که خاتمه یافت به نمایندگی دورهٔ پنجم تقنینیه انتخاب گردیدم» (خاطرات، ۱۵۹-۱۶۱).

در دولت مشیرالدوله، سردار سپه همچنان وزیر جنگ بود.

[سردار سپه] در جلسات وزیران مرتباً شرکت می نمود و با من تماس می گرفت و میانهٔ سرد ما پس از مراجعت از تبریز به گرمی مبدل شده بود و هر وقت که زودتر می آمد در گوشهٔ اتاق با من صحبت می کرد و روزی هم که از درشکه افتادم و دستم شکست اول کسی بود که از من عیادت نمود. با این حال از عمر دولت چیزی نمی گذشت که شهرت پیدا کرد وزیر جنگ می خواهد دولت را تشکیل دهد... (خاطرات، ۱۶۶).

سردار سپه از دکتر مصدق خواست تا در کابینهٔ او پستی را بپذیرد:

هنوز دولت تشکیل نشده بود که سردار سپه مرا خواست و گفت شما هم در این دولت باید شرکت کنید که من به سکوت گذرانیدم و بعد شخصی که با سفارت انگلیس ارتباط داشت نزد من آمد و راجع به شرکتم در آن دولت مذاکره نمود. گفتم نظر به این که این دولت مدتی دوام خواهد کرد و من باید در مجلس انجام وظیفه کنم، زیبنده نیست برای مدت کوتاهی وارد شوم و بعد از دولت خارج گردم... (خاطرات، ۱۶۷).

سردار سپه در مقام ریاست وزراء، و سفر احمد شاه به فرنگ

با مقدماتی که سردار سپه فراهم ساخته بود به مقام ریاست وزراء منصوب گردید. عبدالله مستوفی نوشته است:

در هر حال سلطان احمد شاه در روز ٤ عقرب [آبان] ۱۳۰۲ دو دستخط امضا کرده که یکی راجع به ریاست وزرایی سردار سپه و دیگری اعلام عزیمت خود به مسافرت فرنگ است. ولی دستخط

اعلام عزیمت به سفر فرنگش، چون به منزلهٔ استعفانامهٔ او از سلطنت و ضمناً طرز فکر و روحیهٔ این شاه را هم به خوبی روشن می نماید، درخور ذکر است. این دستخط در ذیل ابلاغیهٔ ریاست وزرا، به امضاء سردار سپه، در جراید منتشر شد:

ابلاغیهٔ ریاست وزراء: «نظر به این که بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی برای معالجه و رفع کسالت مزاج، تصمیم به مسافرت اروپا فرمودند، عین دستخط ملوکانه را که در این موضوع شرف صدور یافته به اطلاع عامه می رساند سردار سپه - رئیس الوزراء».

تصمیم ملوکانه: «عارضهٔ کسالت مزاجی که چندی قبل موجب مسافرت اروپا شد، و تصور می کردم به کلی رفع نقاهت شده است، مجدداً ظاهر و با نهایت تأسف غیبت موقتی ما را از وطن عزیز، برای استعلاج و ضرورت معالجه ایجاب می نماید. ان شاء الله تعالی روز یکشنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۴۲ از تهران، از خط بغداد به طرف اروپا حرکت خواهیم کرد و مقرر فرمودیم در غیاب ما برادر کامکار ولیعهد به امورات مملکتی رسیدگی نموده، مطالب مهمه را به عرض رسانیده و از مجاری امور ما را مطلع سازد.

در این موقع، سعادت ملت را از خداوند مسألت می نماییم و اطمینان داریم، در غیاب ما موجبات نظم و آسایش عمومی کاملاً محفوظ و برقرار خواهد بود. و مقرر می فرماییم عموم ادارات از لشکری و کشوری، با حس شاهپرستی و وظیفه شناسی که در هر مورد از خودشان بروز داده اند، طوری مراقب وظایف خدمت باشند که در غیاب ما وجهاً من الوجوه، خلاف نظم و انتظاری در امور مملکت حادث نشود. ان شاء الله تعالی به زودی پس از تکمیل معالجه خودمان هم به پایتخت مراجعت خواهیم کرد شانزدهم ربیع الاول ۱۳۴۲ شاه».

مستوفی در همین جا افزوده است:

ولی آنها که به خصوص در این مسافرت همراه [سلطان احمد شاه] بوده اند همه می دانند که اعلیحضرت آنچه دارایی شخصی از پول و طلا و جواهر داشته اند همه را همراه برده، و در حقیقت تاج و تخت را به حال فرار ترک گفته اند....

باری از چهارم تا یازدهم عقرب، صرف مقدمات عزیمت شاه شد. روز پنجم عقرب سردار سپه کابینهٔ خود را به شاه معرفی کرد... روز هشتم سلطان احمد شاه برای زیارت و ملاقات چند نفری از بقیهٔ علما که از واقعهٔ تبعید علما از عتبات در قم مانده بودند، مسافرت یک روزه ای به این شهر کرد. روز دهم سان و رژه ای از قشون مرکز در میدان مشق داده شد. سردار سپه البته دیگر چندان اهمیتی به این شاه ترسوی فراری نمی داد و این سان و رژه را برای نمایش قشون و قدرت خود خبر کرده بود... بالاخره روز ۱۱ عقرب رسید و شاه با معدودی از خواص و لیره های طلایی که از حقوق ماهیانه و درآمد املاک خود پس انداز کرده بود به سمت قزوین و کرمانشاهان عزیمت

نمود... سردار سپه هم برای این که نفس کسی به نفس او نرسد و در حقیقت مثل رئیس مستحفظین مأمور تبعید تا سرحد ایران و عراق او را مشایعت کرد یا بهتر بگوییم این جنازهٔ سلطنت قاجار را تشییع کرد (مستوفی، ۳/ ۵۶۷-۵۷۳).

دو بیانیهٔ سردار سپه رئیس الوزراء

سردار سپه در نخستین روزهایی که به ریاست وزراء منصوب گردید دو بیانیه صادر کرد و در آنها سیاست خود را دربارهٔ قشون، امنیت کشور، قدرت حکومت مرکزی، و عدم توسل افراد به دولتهای خارجی مطرح ساخت. در بیانیهٔ اول اعلام داشت:

«همه کس اوضاع قشون، درجهٔ اهمیت و آسایش ملت و تمرکز قوای مملکت و میزان عظمت و قدرت حکومت را در سه سال قبل می داند، و اوضاع اجتماعی و سیاسی امروزه، که نتیجهٔ مستقیم سه سال زحمت و خدمت و عشق مفرط این جانب به بسط قوای نظامی بوده است می بیند، تصور می کنم لازم نباشد، در این موضوع کلمه ای بنگارم...». «اینک که بحمدالله امروزه اصول مرکزیت و وسایل آسایش و امنیت کاملاً فراهم و اساس هرج و مرج و اغتشاشات داخلی یکسره نابود گشته است، لازم شد دومین قدم به طرف آرزوهای ملی که عبارت از سیر به طرف ترقی و تکامل است برداشته شود. مبنی بر همین نظریه است که این جانب با وجود گرفتاری در امر نظام، و عشق مفرطی که در تنسیقات و انتظامات قشونی دارم، مع هذا خواست خداوندی و استظهار مراحم ملوکانه و احساسات هموطنان را در قبول زمامداری مملکت استقبال کرده و در طی این عقیدهٔ راسخ و عزم ثابت می روم که یک مرتبهٔ دیگر امتحان فداکاری و خدمتگزاری را به ملت شرافتمند ایران بدهم...». وی در پایان آرزوی خودرا به «حفظ اصول مشروطیت و تسریع افتتاح مجلس مقدس شورای ملی» اعلام کرده است.

در بیانیهٔ دوم آمده است:

... همه می دانند که در یک مملکت مستقل عیبی بزرگتر از این شمرده نخواهد شد که نفرات آن نظریات بیگانه را در امورات سیاسی خود دخالت داده، خود را وسیلهٔ اجرای مقاصد دیگران معرفی نمایند...

هر دو بیانیه به امضای «رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا رضا» صادر شده است (مستوفی، ۳/ ۵۷۰، ۵۷۳؛ عاقلی، روز شمار، ۱/ ۱۸۱-۱۸۲).

در اجرای مفاد این دو بیانیه بود که در دوران ریاست وزرایی خود، از جمله بساط خانخانی بختیاریها را در لرستان و حکومت خودمختار شیخ خزعل را در خوزستان برچید.

رابطهٔ گرم دکتر مصدق با عامل شمارهٔ یک کودتا

در صفحات پیش به اختصار گفته شد که وقتی احمدشاه فرمان رئیس الوزرایی را با

اختیارات نامه به نام سید ضیاء الدین صادر، و آن را به صورت بخشنامه به ایالات و ولایات ابلاغ کرد، مصدق والی فارس دستخط شاه را تمکین نکرد و به شرحی که گذشت انتشار آن را مصلحت ندانست و پس از چند روز استعفا داد و از فارس خارج گردید. وی از کابینهٔ کودتا با عنوان «کابینهٔ سیاه» نام برده است (خاطرات، ۱۵۵) و درخاطراتش در همه جا به صراحت بر کودتا سخت تاخته و کودتاگران را مأمور خارجی خوانده است: کلنل فریزر رئیس پلیس جنوب می خواست «من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود بسازم...» (همان مأخذ، ۱۲۹). «همه می دانند که سلسلهٔ پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است. چون که تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود» (همان مأخذ، ۴۳۰). «... با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هم از این نظر مخالفت کردم که به دستور سیاست خارجی صورت گرفت و در آن وقت اعلیحضرت فقید شهرتی در مملکت نداشتند که من با شخص ایشان مخالفت کرده باشم» (همان مأخذ، ۳۷). «یکی از روزهایی که در سفارت انگلیس به ناهار دعوت داشتم و بر حسب اتفاق صحبت از جار و جنجالی پیش آمد که در طهران برعلیه سلسلهٔ قاجار برپا شده بود، سر پرسی لرن وزیر مختار انگلیس... اظهار نمود اگر این سلسله از بین برود یگانه کاندیدای ما شخص رضاخان سردار سپه رئیس الوزراء خواهد بود» (همان مأخذ، ۳۵۹). «از اعلیحضرت شاه فقید کسی غیر از این انتظار نداشت چون که آن پادشاه مخلوق سیاست خارجی بود و قادر نبود از آنچه امر می شد تخلف کند» (همان مأخذ، ۲۰۱). دکتر مصدق به یقین در موارد دیگری نیز دربارهٔ کودتا و رضاخان و وابستگی سید ضیاء الدین و رضاخان به انگلیس سخن گفته است. چنان که در مجلس چهاردهم نیز اظهار داشت:

> ... خاطر دارم سردار سپه رئیس الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبرالسلطنه و تقی زاده و علاء اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سر و کار پیدا کرد. آن وقت نمی شد در این باب حرفی زد...» (کی استوان، ۳۴/۱).

چرا در آن وقت نمی شد در این باب حرفی زد!

با این اظهار نظرهای صریح، آیا بسیار عجیب به نظر نمی رسد که در کابینهٔ قوام السلطنه (پس از کابینهٔ سه ماههٔ سید ضیاء الدین) دکتر مصدق در کنار رضاخان وزیر جنگ – کودتاگر گمنام که سیاست خارجی او را وارد صحنه کرده بود و در اواسط کابینهٔ کودتا نیز پست وزارت جنگ را بر عهده داشت – بنشیند و حتی به تقاضای او وزارت مالیه و والیگری آذربایجان را بپذیرد؟ به یاد داشته باشیم که در آن موقع این سردار سپه هنوز منشأ

هیچ خدمتی نگردیده بود که دکتر مصدق به خاطر آن خدمت تن به همکاری با وی داده باشد. از یاد نبریم که دکتر مصدق نوشته است روزی که در دفتر قوام السلطنه با رضاخان روبه رو شدم اولین باری بود که او را می دیدم. اگر مصدق همین که سردار سپه – عامل اصلی کودتا و صادر کنندهٔ اعلامیهٔ «حکم می کنم» – را در حضور قوام السلطنه ملاقات کرده بود، به اعتراض از جا بر می خاست و فریاد بر می آورد که من در کابینه ای شرکت نمی کنم که کودتاچی گمنام مأمورِ بیگانه ای در آن پست حساس وزارت جنگ را برعهده دارد، کاری بود در شأن دکتر مصدق با سابقهٔ مبارزه اش با کودتا و استعفاء از والیگری فارس. از سوی دیگر پس از آن که سردار سپه در دوم اسفند ۱۳۰۰ در اعلامیه ای که پیش از این نقل کردم، به صراحت اعلام کرد: «با کمال افتخار و شرف به شما می گویم که مسبّب حقیقی کودتا منم»، توقع آن است که دکتر مصدق حداقل از آن تاریخ به بعد از هر گونه همکاری و همگامی با عامل اصلی کودتا خودداری کرده باشد، که البته نه فقط خودداری نکرده است، بلکه تا پیش از طرح مادهٔ واحده در مجلس شورای ملی دربارهٔ خلع قاجاریه، با «سردار سپه وزیر جنگ» و «سردار سپه رئیس الوزراء» همچنان روابط نزدیک داشته است

روایتهای منحصر به فرد از دکتر مصدق

در ضمن، این موضوع مهم را نباید از نظر دور داشت که اطلاعات ما دربارهٔ روابط سردار سپه با دکتر مصدق عموماً مبتنی ست بر آنچه خودِ مصدق در خاطراتش نوشته است. فی المثل در صفحات پیش دیدیم در کابینهٔ قوام السلطنه، سردار سپه وزیر جنگ به خانهٔ مصدق رفته و از او خواسته است که وزارت مالیه را بپذیرد تا او بتواند به وزارت جنگ سر و سامانی بدهد. یا همو والیگری آذربایجان را به دکتر مصدق پیشنهاد کرده و شرط مصدق را دربارهٔ این که قوای انتظامی در اختیار وی باشد نیز پذیرفته، که در هر دو مورد مصدق پیشنهادهای وزیر جنگ را قبول کرده است، یا سردار سپه به وی پیشنهاد کرده است در کابینهٔ او پستی را قبول کند که مصدق امتناع ورزیده است، یا رضاشاه در آغاز سلطنتش – چنان که در صفحات بعد خواهد آمد – به مصدق پیشنهاد رئیس الوزرایی کرده که باز مصدق آن را نپذیرفته است و جز آن. ما در این گونه موارد عموماً تنها به روایت شخص دکتر مصدق دسترسی داریم، نه به روایت سردار سپه یا دیگری دربارهٔ هر یک از این موضوعها تا آنها را با یکدیگر بسنجیم. فقط در یک مورد، شخص دیگری روایت دکتر مصدق را تا حدودی – نه به طور کامل – تأیید کرده، و آن در موضوع شکستن دست دکتر مصدق است. چنان که پیش از این گفته شد وی در خاطراتش نوشته است: «اول کسی که

از من عیادت کرد وزیر جنگ بود» (خاطرات، ۱۶۶). ولی سلیمان بهبودی این موضوع را به این صورت ثبت کرده است: «به مناسبت این که دست مصدق السلطنه شکسته و در منزل بستری بود فرمودند از ایشان احوالپرسی کنم. از مراحم حضرت اشرف [سردار سپه] تشکر کرد و اظهار داشت از وقتی که دستم را گچ گرفته اند، درد ساکت شده است» (بهبودی، ۵۹).

اما آگاهی ما دربارهٔ دکتر مصدق در دورهٔ محمد رضاشاه به خصوص از مجلس چهاردهم به بعد که موضوع نفت، دیگر مسائل کشور را تحت الشعاع خود قرار داده بود، و نیز حوادث دوران نخست وزیری او زیاد است، چه در این سالها در اکثر موارد دربارهٔ موضوعی واحد، هم روایت دکتر مصدق را در اختیار داریم و هم روایت دیگران را اعم از ایرانی و غیر ایرانی. بدیهی ست وجود روایتهای مختلف دربارهٔ یک موضوع، ضریب اطمینان را بالا می برد.

بخش سوم

نمایندگی در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی
در دوران احمد شاه قاجار
بهمن ۱۳۰۲ – بهمن ۱۳۰۴

چنان که گذشت دکتر مصدق در دورهٔ پنجم به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و فعالیت پارلمانی خود را شروع کرد. مجلس پنجم در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ با نطق افتتاحیهٔ محمد حسن میرزا ولیعهد آغاز به کار کرد (مستوفی، ۳/ ۵۸۵) و در ۲۲ بهمن ۱۳۰۴ به پایان رسید. رضاخان سردار سپه که در آبان ۱۳۰۲ به ریاست وزراء منصوب گردیده بود، تا تغییر سلطنت – که در صفحات بعد از آن یاد خواهم کرد – همچنان ریاست وزراء و وزارت جنگ را برعهده داشت.

وضع استثنایی دورهٔ پنجم

دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی از جهات مختلف در تاریخ مشروطیت، دوره ای کاملاً استثنایی بود. در آن، یک اکثریت تقریباً شصت نفری مرکب ازفراکسیونهای تجدد و سوسیالیست وجود داشت که سردار سپه رئیس الوزراء را تأیید می کرد، و اقلیتی علیه سردار سپه مرکب از چهارده تن به رهبری سید حسن مدرس، و تنی چند از «وجیه الملّه ها» – به قول عبدالله مستوفی – که گاهی به اکثریت می پیوستند و زمانی به اقلیت؛ اینان عبارت بودند از مؤتمن الملک، مشیرالدوله، مستوفی الممالک، مصدق السلطنه، سید حسن تقی زاده، و حسین علائی (علاء). مدرس با آن که در جلسهٔ ۱۰ آبان ۱۳۰۳ گفت: «به خدایی که مرا خلق کرده است، من سردار سپه را از اکثر شما بیشتر دوست می دارم...» (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم، ص ۴۹۴)، در موارد مختلف به شدت بر سردار سپه حمله

می برد، چنان که از جمله طرح «جمهوریت» او را نقش بر آب کرد. سردار سپه وقتی به قدرت مدرس پی برد از در سازش با وی درآمد و چنان که در صفحات بعد خواهد آمد وزارتخانه های مالیه و داخله را در اختیار او قرار داد و دو وزیر پیشنهادی او را در کابینهٔ خود وارد کرد و مدرس شخصاً به عزل و نصب مأموران مشغول شد، فارغ از این که سردار سپه با این کار دامی در سرِ راه او قرار داده بود، چه نظمیه پنهانی تمام فعالیتهای مدرس را به سردار سپه گزارش می داد و سرانجام سردار سپه بر مدرس غلبه کرد. وقتی صفحات مذاکرات مجلس شورای ملی دورهٔ پنجم تقنینیه را ورق می زنیم حضور مدرس تقریباً در همه جا به چشم می خورد در حالی که از دکتر مصدق درمجلس شورای ملی به جز هنگامی که مسألهٔ تغییر سلطنت مطرح گردید تقریباً اثری از مخالفت با سردار سپه مشهود نیست.

برای پی بردن به حدود نفوذ و قدرت سید حسن مدرس، نقل عبارتی از داور بیفایده نیست. عباسقلی گلشاییان از قول داور نوشته است: «در ایران آن وقت سه سیاست مختلف بود. سیاست قاجاریه و شاه، سیاست رضاخان، و سیاست مدرس. داور اظهار می کرد که وقتی به طهران آمدم [از اروپا] دیدم مردم متنفذ تهران سه دسته هستند و من مردد بودم که با کدام یک از اینها نزدیک شوم... [سرانجام] توجه به سردار سپه کردم...» (قاسم غنی، ۶۳۶/۱۱).

عضویت مصدق در کمیسیون مشورتی سردار سپه رئیس الوزراء در اول اسفند ۱۳۰۲

به دستور سردار سپه رئیس الوزراء یک کمیسیون مشورتی مرکب از: مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مصدق السلطنه، میرزا حسین خان معین الوزاره [علاء]، حاجی میرزا یحیی [دولت آبادی]، سید حسن تقی زاده، ذکاء الملک، و مخبرالسلطنه تشکیل گردید که در تمام امور به دولت مشورت بدهند (عاقلی، روزشمار، ۱۸۳/۱).

دکتر مصدق دربارهٔ «هیأت مشورتی» سردار سپه (رئیس الوزراء) به این شرح سخن گفته است:

روزی حاج رحیم آقای قزوینی نزد من آمد و گفت روز گذشته که سعد آباد بودم مذاکراتی با حضرت اشرف رئیس الوزراء کردم. نتیجه این شد که یک هیأت مشورتی تشکیل شود تا با ایشان همکاری کنند. به من فرمودند اول بیایم با شما [دکتر مصدق] مذاکره کنم. اگر شما موافق باشید آقایان مستوفی الممالک، مشیر الدوله، تقی زاده، حاج میرزا یحیی دولت آبادی را برای عضویت در این هیأت از طرف رئیس الوزراء دعوت کنم.

دکتر مصدق در جواب حاج رحیم آقا گفته است «چه بهتر از این که یک چنین هیأتی

طرف شور رئیس دولت باشد» . بعد به پیشنهاد حاج رحیم آقا، حاج مخبرالسلطنه، و به پیشنهاد دکتر مصدق، حسین علاء نیز در هیأت شرکت کردند. جلسهٔ اول هیأت در منزل رئیس الوزراء و جلسهٔ دوم در منزل دکتر مصدق تشکیل شد. در جلسهٔ دوم رئیس الوزراء در سخنان خود که متجاوز از دو ساعت به طول انجامید «از کارهای خود بیان کرد و مخصوصاً گفت من را سیاست انگلیس آورده است، ولی ندانست که را آورده است». جلسهٔ سوم در منزل مشیرالدوله تشکیل شد. ولی بعد جلسات هیأت به پیشنهاد رئیس الوزراء تعطیل شد ظاهراً به علت این که مستوفی الممالک و دکتر مصدق به دعوت ولیعهد با وی ملاقات کرده بودند و در آن جلسه ولیعهد از این که دولت از هتاکی برخی از جراید نسبت به ولیعهد جلوگیری نمی کند گله کرده بوده است. رئیس الوزراء تعطیل جلسات هیأت را به توسط دکتر مصدق به اعضای هیأت اعلام کرد. بنا به قول دکتر مصدق، ذکاء الملک در این هیأت شرکت نداشته است (تقریرات، ۱۰۱-۱۰۶).

سکوت دربارهٔ طرح تغییر سلطنت به جمهوریت

هنوز از آغاز دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی سی و پنج روزی بیش نگذشته بود که تقاضای تغییر حکومت از سلطنت به جمهوریت در مجلس و روزنامه ها به تحریک نظامیان مطرح شد. اکثریت مجلس می خواست سردار سپه رئیس الوزراء را رئیس جمهور کند (مستوفی، ۵۸۵/۳). مدرس برای آن که تعداد نمایندگان در مجلس به حد نصاب نرسد، از تصویب اعتبارنامه ها جلوگیری می کرد. سید محمد تدین لیدر فراکسیون تجدد با چهل و چند نفر اعضای فراکسیون خود و همکاری چهارده پانزده نفر فراکسیون سوسیالیست توانسته بود خود را نایب رئیس اول مجلس کند. در جلسهٔ ۲۷ حوت [اسفند] ۱۳۰۲ موضوع تغییر سلطنت به جمهوریت رسماً در مجلس مطرح گردید، و رئیس اعلام کرد:

یک طرحی جمعی از آقایان داده اند مشتمل بر ۳ ماده قراءت می شود. به شرح ذیل قراءت شد: مقام رفیع مجلس شورای ملی نظر به تلگرافات عدیده که از تمام ایالات و ولایات و تمام طبقات مملکت در مخالفت با سلسلهٔ سلاطین قاجاریه و رای به انقراض سلطنت خانوادهٔ مذکوره رسیده و نظر به این که تقریباً در تمام تلگرافات واصله اظهار تمایل به جمهوریت شده و صراحةً اختیار تغییر رژیم را به مجلس شورا داده اند و چون قانوناً این تلگرافات کافی برای تغییر رژیم نیست، ما امضاء کنندگان سه مادهٔ ذیل را به مجلس شورای ملی به قید فوریت پیشنهاد می نماییم که به معرض آراء عامه گذاشته شود:

مادهٔ اول – تبدیل رژیم مشروطیت به جمهوریت.

مادهٔ دوم – اختیار دادن به وکلاء دورهٔ پنجم که در مواد قانون اساسی موافق مصالح مملکت

و رژیم تجدید نظر نمایند.

مادهٔ سوم – پس از معلوم شدن نتیجهٔ آراء عمومی تغییر رژیم به وسیلهٔ مجلس شورای ملی اعلام شود.

رئیس: این طرح ممکن نیست امروز مطرح شود و موافق نظامنامه باید بماند برای جلسهٔ دیگر... (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم).*

در همین جلسه بر سرِ اعتبارنامهٔ میرزاهاشم آشتیانی بین مدرس و تدین گفتگوی تندی درگرفت. مدرس در دفاع از اعتبارنامهٔ آشتیانی گفت: «آقای تدین می خواهند جنگ بیرون [موضوع جمهوریت] را بیندازند توی مجلس». تدین خشمگین شد و خطاب به مدرس گفت: «مرد که، هر مزخرفی دلش می خواهد می گوید» و با عدهٔ فراکسیون از مجلس خارج شد و چون عده برای مشاوره کافی نبود مجلس قهراً تعطیل شد. دکتراحیاء السلطنه از طرفداران سردار سپه تیز کشیده ای به گوش مدرس زد، ولی مدرس از میدان به در نرفت و در جلسهٔ ۲۹ حوت [اسفند] باز از تصویب اعتبارنامه ها جلوگیری می کرد (مستوفی، ۳/۵۸۶-۵۸۷).

در جلسهٔ ۳۰ حوت تدین در مجلس بی تصریح به موضوع جمهوریت گفت:

... به عقیدهٔ بنده باید این جلسه را تعطیل نکرد و ادامه داد برای این که به این هیجانات که از طرف موافق و مخالف نسبت به موضوعات و نسبت به تقاضاهایی که از عموم ایالات و ولایات و مرکز شده است خاتمه داده شود... به عقیدهٔ من نمی شود تمام افراد ملت یا یک عده از مردم را بدون تکلیف گذاشت. همه آقایان می دانند که امروز در نقاط مختلفهٔ ایران منتظر تصمیمات مجلس شورای ملی هستند که مجلس نفیاً و اثباتاً هرچه زودتر تکلیف آنها را معین کند. در اغلب نقاط مملکت شروع به تعطیل شده و یک مملکتی را به حالت تزلزل و هیجان انداخته اند. البته مصلحت و مقتضی نیست که به این قضایا ادامه داده شود. بنابراین برای این که به این هیجانات و تظاهرات خاتمه داده شود بهتر این است که مجلس تصمیمی [تصمیم] قطعی خودش را امروز بگیرد و عیدی [کنایه از اعلام جمهوریت] بدهد به ملت ایران... (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم).

واقعیت آن است که نظامیان و اکثریت مجلس مقدمات این کار را فراهم کرده بودند و می خواستند روز اول حمل [فروردین] ۱۳۰۳ جمهوریت اعلام شود. سردار سپه نیز می پنداشت با اکثریتی که در مجلس دارد، در روز اول فروردین به عنوان رئیس جمهور عید

* به نظر می رسد که این اولین باری ست که در دوران مشروطیت به رفراندوم («آراء عامه») اشاره گردیده، که البته رفراندومی انجام نشد. ولی در سالهای بعد تخت دکتر مصدق و سپس محمد رضاشاه، و خمینی از آن استفاده کردند.

خواهد گرفت. به عنوان مقدمهٔ این کار در روز ۲۸ حوت [اسفند] سه تن به دربار رفتند تا به ولیعهد توصیه کنند استعفا بدهد. ولیعهد رئیس مجلس و عده ای از نمایندگان را احضار کرد و مطلب را با آنان در میان نهاد. جلسهٔ خصوصی مجلس تشکیل شد و نمایندگان از این موضوع مطلع شدند (مستوفی، ۳/ ۵۹۳).

تظاهرات علیه جمهوریت و عقب نشینی سردار سپه

از سوی دیگر، در تأیید تغییر سلطنت به جمهوریت بازار را بستند (مستوفی، ۳/ ۵۹۳). در حالی که سردار سپه و اکثریت مجلس کار جمهوریت را در دوم فروردین تمام شده می دانستند، اصناف که از سیلی خوردن مدرس متغیر بودند، در روز ۳۰ حوت [اسفند] برای تظلم با جمعیت زیاد به مجلس رفتند. در جلو اکثر دسته ها علمها یی که روی آن «زنده باد سلطان احمدشاه مرده باد جمهوری» نوشته شده بود کشیده می شدند و بعضی هم جمله ها یا اشعاری مانند: «ما دین نبی خواهیم جمهوری نمی خواهیم» می گفتند. یهودیها هم دسته ای ساخته با خاخامهای خود به جمله های ذیل: «ما تابع قرآنیم جمهوری نمی خواهیم» مترنم بودند (مستوفی، ۳/ ۵۹۸). سردار سپه با عده ای از افسران ارشد به مجلس رفت و با جمعیت زیاد که صحن مجلس و خیابانهای اطراف را اشغال کرده بودند رو به رو شد. وی شیخ مهدی سلطان الواعظین، یکی از خطبای صدر مشروطه، را که برای مردم نطق می کرد با شلاق زد. از طرف جمعیت نیز آجری به سوی سردار سپه پرتاب شد که به شانه اش خورد. پس امر داد نظامیان مردم را بزنند و از صحن بهارستان برانند. این کارها در حالی انجام می شد که مؤتمن الملک رئیس مجلس از پشت پنجرهٔ طبقهٔ فوقانی [مجلس] صحنه را زیر نظر داشت. سردار سپه که کار را تمام شده می پنداشت با تأنی از پله های سرسرای مجلس بالا رفت.

برخاش مؤتمن الملک به سردار سپه

از طرف دیگر مؤتمن الملک از اطاق خارج شد و به سمت پله ها آمد که به این صحنهٔ ناشایست خاتمه ای بدهد. در سر پله، سینه به سینه به سردار سپه برخورد.

> با تشدد گفت: این چه وضعی ست! مطابق کدام قاعده شما مردم را در خانهٔ خودشان و با اسلحهٔ خودشان می زنید؟ سردار سپه گفت: من به وظیفهٔ ریاست دولت عمل می کنم. حفظ انتظام و جلوگیری از اغتشاش وظیفهٔ من است. رئیس مجلس گفت: اختیار مجلس با من است. تو رسمیت نداری. الان تکلیف تو را معلوم می کنم. سید محمود! زنگ را بزن، تا به این شخص بفهمانم که مجلس جای این رفتار نیست، و به سمت اطاق مخصوص خود رفت (مستوفی، ۳/ ۵۹۸-۵۹۹).

سردار سپه که انتظار چنین عکس العملی را از سوی مؤتمن الملک نداشت، جا زد، و

«به توسط بعضی از نمایندگان طرفدار خود از مشیرالدوله [برادر بزرگ مؤتمن الملک] خواهش کرد که بین او و رئیس مجلس را التیام دهد». وکلا سردار سپه را برای عذرخواهی نزد رئیس مجلس بردند. «مؤتمن الملک به او گفت: از من چه عذری می خواهید؟ این عذر را از روحانیون و رؤسای محلات و علما که نمایندگان مردمند، بخواهید. سردار سپه به اطاقی که رؤسای محلات و علما بودند رفت و از آنها عذرخواهی کرد» و «حتی کار به روبوسی هم رسید» (مستوفی، ۳/ ۵۹۹).

مدرس علیه جمهوریت

عبدالله مستوفی نوشته است:

> البته خوانندهٔ عزیز توجه دارد که امّ الاسباب این نهضت ضد جمهوری مدرس بود، و بعد از کفن و دفن کردن جمهوری، باز هم سلسله جنبان ضدیت عمومی با سردار سپه مدرس [بود] و اوست که خود را مرکز افکار ضد سردار سپه کرده و معتقد است که باید ریشهٔ این خودسری را که واقعاً برای کشور خطرناک شده بود کند، و شاه و وزراء و مردم را به آزادی خود رساند... (مستوفی، ۳/ ۶۰۳).

او افزوده است در گفتگویی با مدرس، از نکات مثبت سردارسپه با وی سخن گفتم. ولی در جواب من گفت: «سگ هر قدر هم خوب باشد همین که پای بچهٔ صاحبخانه را گرفت، دیگر به درد نمی خورد و باید از خانه بیرونش کرد» (مستوفی، ۳/ ۶۰۴). تنها او بود که این طور فکر می کرد و افکار بقیه از قماش همان مطالبی بود که من به مدرس گفته بودم*

* ذکر این موضوع را به طور معترضه لازم می داند که علت اصلی مخالفت مدرس با سردار سپه این بود که می خواست سررشتهٔ امور مملکت در دست او باشد و احمد شاه و سردار سپه بر طبق نظریات او کار کنند. او معتقد بود که در مملکت هیچ فکری قویتر از فکر او نیست و هر کس که از او تبعیت نکند به راه غلط می رود. او که سردار سپه را رقیب خطرناکی برای خود می دانست، حتی محرمانه با شیخ خزعل مکاتبه می کرد، و با تشکیل کمیتهٔ «قیام سعادت» به ریاست شیخ خزعل برای مبارزه با سردار سپه موافقت کرده بود. از سوی دیگر با احمد شاه و ولیعهد او نیز در تماس بود. اقلیت مجلس را رهبری می کرد و چون سردار سپه به اقدام جنگی علیه شیخ خزعل برای نجات خوزستان دست زد، در مجلس علیه سردار سپه به فعالیت پرداخت و حتی کوشید از تصویب بودجهٔ وزارت جنگ جلوگیری کند که موفق نشد. برای احمد شاه نیز که در اروپا بود به توسط رحیم زاده صفوی پیام فرستاد که چه باید بکند، از جمله این که شاه باید از راه عراق به ایران بازگردد، تا در حدود پشتکوه امرا و سران عشایر موکب وی را استقبال کنند تا در همان جا مقدمات عزل سردار سپه و اعلان عزل او و اجرای این امر فراهم شود. وی به صراحت به احمد شاه پیغام داده بود که اگر نمی خواهد به ایران بازگردد، ولیعهد را به جانشینی خود برگزیند و...

ملک الشعراء بهار که نایب رئیس اقلیت در مجلس پنجم بود دربارهٔ مدرس در زیر عنوان «مقدمات کودتای ۱۲۹۹» نوشته است: «در این گیر و دار بی تکلیفی، از جمله سید حسن مدرس نیز به فکر کودتا افتاده بود». ملک الشعراء به نقل از سید ضیاء الدین نیز نوشته است: «اگر من کودتا نمی کردم مطمئن باشید که مدرس کودتا کرده همهٔ ما را به دار می آویخت». بهار می افزاید: «او می خواست زمامدار باشد و دولتهایی به وجود آورد که مطیع نظریات او باشند».

(مستوفی، ۳/ ۶۰۵).

در مسألهٔ جمهوریت نیز، چنان که گفته شد، دکتر مصدق نمایندهٔ مجلس شورای ملی سکوت را بر هر گونه اظهارنظری ترجیح داد تا چه رسد به مخالفت با آن.

مأموریت دکتر مصدق برای آشتی ولیعهد و سردار سپه

پس از وقایع دوم حمل [فروردین]، تصور می رفت که سکوتی در افکار رخنه کرده باشد. فکر ترمیم ماجرا به سر وکلا می آید، کنکاش می کنند و در نتیجه مصدق السلطنه مأمور شد در این زمینه با ولیعهد صحبت کند. پس از گله گزاریها قرار می شود مصدق سرداز [سپه] را با ولیعهد ملاقات بدهد. شب دیگر موعد این ملاقات بود. ملاقات صورت می گیرد. پس از مقدمات، مصدق اجازه خواسته ولیعهد و سردار را تنها می گذارد... پس از این ملاقات مدتی به مسالت می گذرد (خاطرات و خطرات، ۳۶۸).

مجلس فرمان عزل سردار سپه را نادیده گرفت

سردار سپه متوجه شد که جمهوری عملی نیست. به قم رفت، با علما ملاقات کرد و سپس در ۱۲ حمل [فروردین] ۱۳۰۳ بیانیه ای صادر و در پایان آن صریحاً اعلام کرد:

به تمام وطنخواهان و عاشقان این منظور مقدس نصیحت می کنم که از تقاضای جمهوریت صرف نظر کرده و برای نیل به مقاصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند. رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا رضا.

علمای قم نیز تلگرافی خطاب به علمای تهران مخابره کردند بدین مضمون که سردار سپه از تشکیل جمهوریت انصراف حاصل کرده است (مستوفی، ۳/ ۶۰۱؛ دربارهٔ مسألهٔ «جمهوریت» نیز رک. بهبودی، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۵-۱۳۷).

بعد از صدور این «بیانیه»، احمد شاه طی تلگرافی از پاریس، سردار سپه را از ریاست وزراء عزل کرد و از مجلس خواست تمایل اکثریت را برای تعیین رئیس الوزراء اعلام کند. سؤالی که به نظر می رسد آن است که با وجود مجلس شورای ملی، احمدشاه چگونه به خود حق داده بوده است رئیس الوزراء را عزل کند.

چون سردار سپه دریافت که اکثریت مجلس از اظهار تمایل به او تشویش دارد، تعرض کرد و به رود هن، ملکی که تازه خریداری کرده بود رفت. در این موقع بار دیگر شور و هیجان طرفداران سردار سپه آغاز گردید (مستوفی، ۶۰۲؛ بهبودی، ۱۳۱-۱۳۲).

(بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی...، ۱/ ۶۱، ۹۰، ۳۴۰، ۱۳۲-۱۳۳؛ مکی، مدرس قهرمان آزادی، ۲/ ۶۷۱-۶۷۲، ۶۷۳-۶۷۴؛ جلال متینی، «سردار سپه - اقلیت مجلس پنجم و مسألهٔ تجزیهٔ خوزستان»، ایران شناسی، سال ۱۵، شمارهٔ ۲).

در ۱۹ فروردین روزنامه های طرفدار سردار سپه مقالات اساسی خود را به استعفای سردار سپه اختصاص دادند. در ۲۰ فروردین، فرماندهان نظامی در تهران و شهرستانها دست به تظاهرات نمایشی زدند و درخیابانها رژه رفتند. امرای لشکر تلگرافهای تندی علیه مجلس شورای ملی و مخالفین سردار سپه مخابره کردند. احمد آقای امیر لشکر غرب و حسین آقا امیر لشکر شرق واحدهای نظامی خود را برای حمله به تهران آماده نمودند و به مجلس دو روز مهلت دادند تا رضایت سردار سپه را فراهم نمایند.

در ۲۱ فروردین ۱۳۰۳ هیأتی از نمایندگان مجلس مشتمل بر مشیرالدوله، مستوفی الممالک، مصدق السلطنه، سردار فاخر حکمت، سلیمان میرزا، و سید محمد تدین به رود هن رفته سردار سپه را به تهران آوردند (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۱۸۷).

با این مقدمات مجلس شورای ملی تلگراف احمد شاه را دربارهٔ عزل سپردار سپه نادیده گرفت و پس از آن همه درگیری «به اکثریت نود و دو رأی، که شامل آراء وجیه الملّه ها هم بود» نسبت به او اظهار تمایل کرد و مجدداً رئیس الوزراء شد (مستوفی، ۳/ ۶۰۵). مجلس شورای ملی طی تلگرافی این امر را به اطلاع احمد شاه رسانید.

احمدشاه در ۲۳ فروردین، در پاسخ تلگراف مجلس شورای ملی، این تلگراف را مخابره کرد و صلاح اندیشی مجلس شورای ملی را رد نکرد:

مجلس شورای ملی - با این که قانون اساسی به ما حق می داد که سلب اعتماد خودمان را از رئیس الوزراء وقت بنماییم، معذلک صلاح اندیشی مجلس شورای ملی را رد نکرده به ولیعهد امر شد اعلام دهد کابینه را تشکیل و معرفی نمایند شاه.

سردار سپه در ۲۴ فروردین کابینهٔ خود را به مجلس معرفی کرد (همان مأخذ، ۱/ ۱۸۷).

در ۲۷ تیر، ماژور ایمبری ویس قنسول امریکا هنگام عکسبرداری از سقاخانهٔ آشیخ هادی... کشته شد. روز بعد حکومت نظامی در رابطه با قتل وی اعلام گردید. مدرس در مجلس به شدت حکومت نظامی را مورد اعتراض قرار داد (همان مأخذ، ۱/ ۱۸۹-۱۹۰).

سکوت دکتر مصدق دربارهٔ استیضاح دولت

در ۷ مرداد ۱۳۰۳ اقلیت سردار سپه رئیس الوزراء را به سه علت استیضاح کرد. «مدرس در بیان استیضاح متذکر شد که در مورد وزیر جنگ سردار سپه حرفی ندارم طرفدار بوده و خواهم بود». سه تن از وکلای اقلیت در ۱۷ مرداد مورد ضرب و شتم عده ای قرار گرفتند. افراد اقلیت به جز ملک الشعراء به عنوان این که امنیت نداریم در جلسه حاضر نشدند. مجلس به اتفاق آراء به سردار سپه رأی اعتماد داد (همان مأخذ، ۱/ ۱۹۱).

تلگراف احمد شاه و جواب سردار سپه

در ۲۷ شهریور احمد شاه طی تلگرافی به سردار سپه اطلاع داد که به ایران مراجعت خواهیم کرد و «خوشوقتیم که آن جناب اشرف را به زودی ملاقات خواهیم نمود». سردار سپه در پاسخ تلگراف زیر را مخابره کرد: «تلگراف مبارک که مبشر تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی بود زیارت. حقیقةً باعث کمال مسرت گردید. استدعا دارم معلوم فرمایند موکب ملوکانه از کدام یک از بنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود رضا رئیس عالی کل قوا» (همان مأخذ، ۱۹۶/۱).

دکتر مصدق و نجات خوزستان

سردار سپه پس از این که یاغیان را در اکثر نواحی کشور، با تکیه بر قشونی که به وجود آورده بود، مغلوب کرد و قدرت حکومت مرکزی را در ایالات مختلف مستقر ساخت، درصدد برآمد دست شیخ خزعل را نیز از منطقهٔ نفتخیز خوزستان کوتاه کند. خزعل رسماً تحت الحمایهٔ انگلیس بود و آن دولت اجازه نمی داد قشون ایران به آن منطقه وارد شود و بدین ترتیب سالها بود که خزعل، شیخ محمره، برای خود حکومتی خودمختار داشت. سردار سپه نخست به سراغ یاغیان و گردنکشان لرستان و بختیاری رفت و قشون ایران را در آن منطقه مستقر ساخت تا بختیاریها توانند به یاری خزعل بروند. بعد در ۱۳ آبان ۱۳۰۳ از تهران به خوزستان حرکت کرد: «یک تیپ مختلط به فرماندهی سرتیپ فضل الله خان از فارس به سمت خوزستان حرکت کرد. قسمتی از قوای اصفهان با فوج نادری اعزامی از تهران به فرماندهی سرتیپ محمد حسین میرزا از اصفهان به سوی بهبهان حرکت کرد» (همان مأخذ، ۱۹۲/۱). سردار سپه برای حفظ تمامیت ارضی ایران و نجات خوزستان، نه تنها با شیخ خزعل و دولت انگلیس در مبارزه بود، بلکه ناگزیر بود با اقلیت مجلس به رهبری سید حسن مدرس، که با عزیمت او به خوزستان مخالف بود نیز دست و پنجه نرم کند. اقلیت حتی کوشید در حین عملیات جنگی، بودجهٔ وزارت جنگ را تقلیل دهد تا سردار سپه را از رفتن به خوزستان بازدارد، ولی بودجه به تصویب مجلس رسید، و سرانجام پس از مدتی متجاوز از دو ماه خزعل تسلیم شد و دولت انگلیس نیزناچار پذیرفت که خوزستان بخشی از خاک ایران است و بدین سان به تجزیهٔ خوزستان پایان داده شد (جلال متینی، «رضاخان سردار سپه و نجات خوزستان»، ایران شناسی).

دکتر مصدق در ماجرای مبارزهٔ اقلیت مجلس علیه سردار سپه در کنار اقلیت قرار نداشت.

موافقت با سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه

سردار سپه پس از آن که قدرت حکومت مرکزی را در خوزستان نیزمستقر ساخت، در مجلس اظهار داشت با آن که امنیت را با تحمل زحمات بسیار در مملکت به وجود آورده است، نسبت به آیندهٔ خود تأمینی ندارد، زیرا هر لحظه ممکن است با یک دستخط شاه که در خارج از ایران به سر می برد همهٔ کوششها یش نقش بر آب گردد، برای جلوگیری از چنین پیشامدی تقاضا کرد فرماندهی کل قوا به او تفویض شود. این ماجرا را از آغاز تا پایان، یحیی دولت آبادی به شرح نوشته است. مشیرالدوله و اکثریت گفتند این امر منع قانونی دارد. سردار سپه موضوع را با خونسردی تعقیب کرد. بعد «مجلس مشاوره بی حضور سردار [سپه] تشکیل می شود و بالاخره از یکی از مواد قانون استنباط می کنند که مجلس شورا می تواند به کسی در مقام ضرورت فرماندهی کل قوا را مستقیماً بدهد، و این استنباط را دکتر محمد خان مصدق السلطنه می کند که عالم علم حقوق است» (دولت آبادی، ۳۳۲/٤). مخبرالسلطنه هدایت نیز نوشته است: «مدرس برای جلب خاطر سردار سپه در تصویب ریاست کل قوا برای رضاخان به شرط آن که بدون تصویب مجلس از او سلب نشود شرکت نمود...» (خاطرات و خطرات، ۳٦۲).

از دکتر مصدق در این باب دو روایت در اختیار داریم. در مجلس چهاردهم گفته است:

... در دورهٔ پنجم به ریاست کل [فرماندهی کل قوا] سردار سپه ما رأی دادیم و در همان مجلس بنده خودم مخالف بودم... زیرا بر خلاف قانون اساسی ست و مخالفت کردم. بعد یک ترتیباتی پیش آمد در مجلس و ما همه مان... این طور صلاح دانستیم که آن روز برخلاف قانون اساسی رأی بدهیم و صلاح مملکت را به یک اصل قانون اساسی ترجیح بدهیم... (کی استوان، ۱٦۰/۲).

وی سالها بعد، در «فاصلهٔ دادگاه بدوی و تجدید نظر» «ضمن مطالب مختلفی که به جلیل بزرگمهر وکیل خود می گفته، و وی آنها را یادداشت می کرده و بعد به نظر مصدق می رسانده است، دربارهٔ مسألهٔ سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه گفته است در جلسهٔ سوم هیأت مشورتی سردار سپه که در منزل مشیرالدوله تشکیل شده بود

رئیس دولت اظهار کرد که من نظری غیر از خدمت به مملکت ندارم. برای این که بتوانم به مقصود برسم باید ترتیبی پیش آید که من ثابت باشم تا با نهایت اطمینان به کار خود ادامه بدهم... حضار همه گفتند ما هم با نظریات رئیس دولت موافقیم و آنچه بتوانیم در مجلس شورای ملی کمک و مساعدت می کنیم. به این ترتیب خواستند رئیس دولت را نسبت به آیندهٔ کارش مطمئن کنند... روز پنجشنبهٔ همان هفته که مجلس بودیم مرحوم داور وزیر عدلیه به مجلس آمد و تقاضای تشکیل یک کمیسیون دوازده نفری برای رسیدگی به نظریات دولت کرد. کمیسیون مزبور انتخاب شد.

جزو منتخبین مرحوم مستوفی الممالک و من هم بودیم. کمیسیون تشکیل شد و مرحوم داور آمد بهلوی من قرار گرفت. گفت شما در مورد اظهاراتی که آقای رئیس الوزراء در جلسهٔ منزل آقای مشیرالدوله نموده اند چه نظری دارید؟ گفتم همگی قول دادیم که در مجلس با ایشان مساعدت کنیم. گفت به این طریق نظر ایشان تأمین نمی شود. نظر ایشان این است که مجلس شورای ملی طبق قانونی مقام ایشان را تثبیت کند. گفتم چنین چیزی سابقه ندارد که مجلس مقام رئیس دولتی را تضمین کند، یعنی از خود سلب اختیار کند...

روز یکشنبه که جلسهٔ رسمی نبود، چون در مجلس شنیدم که مرحوم مدرس با نظریات دولت موافقت کرده است... با مدرس داخل مذاکره شدم. گفتم آیا شما موافقت کردید که فرماندهی کل قوا به رئیس دولت واگذار شود و مجلس آن را تصویب کند؟ گفت: بلی. گفتم آیا ممکن است علت را بفرمایید؟ گفت: رئیس دولت می خواست شاه را بردارد و مملکت را جمهوری کند... و این کار نشد. ولی اگر چیزی به رئیس دولت داده نشود و او را راضی نکنیم ممکن است باز همان خیالات اولیه را تجدید کند. می خواهیم یک چیزی به حلقش بیندازیم (ح را از ته حلق ادا کرد) تا اسباب زحمت ما نشود.

دکتر مصدق مذاکرات خود را با مدرس به اطلاع اعضاء کمیسیون مشورتی که منحل شده بود رسانید:

بعد از مذاکرات زیاد همگی گفتند اگر ما موافقت نکنیم و پیشنهادها بی بشود ممکن است کاسه و کوزه را سر ما بشکنند. این بود که همگی موافقت کردند و مادهٔ واحده راجع به واگذاری فرماندهی کل قوا به سردار سپه به تصویب رسید... (تقریرات، ۱۰۲-۱۰۷).

با این مقدمات مجلس پنجم به تقاضای سردار سپه و به منظور جلب خاطر او در جلسهٔ ۲۶ بهمن ۱۳۰۳ فرماندهی کل قوا را از احمدشاه سلب و به رضاخان سردار سپه واگذار کرد. طرح قانونی که در این موضوع به تصویب مجلس رسید بدین شرح است:

ریاست عالیهٔ کل قوای دفاعیه و تأمینیهٔ مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه، در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتواند شد (عاقلی، روزشمار، ۱۹۲/۱).

بدین ترتیب دکتر مصدق با سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه و واگذاری آن به سردار سپه رئیس الوزراء - که برخلاف قانون اساسی بود - نه تنها مخالفت نکرد، بلکه به آن رأی موافق نیز داد.

مخبرالسلطنهٔ هدایت نوشته است «این اختیار در واقع خلع سلطنت از قاجاریه بود» (خاطرات و خطرات، ۳۶۲).

در آخرین ماههای سلطنت سلطان احمدشاه

در جلسهٔ چهارم اسفند مجلس شورای ملی طرح اقلیت مبنی بر دعوت احمدشاه برای بازگشت به ایران مورد تصویب قرار نگرفت.

در ٤ اسفند ۱۳۰۳ «سید حسن مدرس با لایحهٔ نظام اجباری در مجلس به مخالفت برخاست»، در ۱۱ فروردین ۱۳۰٤ سردار سپه «در منزل مدرس حضور یافته پیرامون قانون نظام وظیفه به گفتگو پرداختند. مدرس قبول کرد که قانون مزبور را از تصویب مجلس شورای ملی بگذراند». در ۱۸ مرداد ۱۳۰٤ «سردار سپه کابینه را ترمیم کرد و دو تن از دوستان مدرس را به توصیهٔ او وارد دولت نمود. در این ترمیم شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله به وزارت مالیه و شکرالله خان قوام الدوله به وزارت داخله منصوب شدند» (عاقلی، روزشمار، ۱/ ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵).

مادهٔ واحدهٔ طرح انقراض قاجاریه و حکومت موقتی رضاخان پهلوی

مقدمه:

صبح ۹ آبان ۱۳۰٤، مستوفی الممالک در یک مذاکرهٔ تلفنی از دکتر مصدق پرسید: امروز مجلس هست یا خیر؟ مصدق اظهار بی اطلاعی کرد و به پیشنهاد مستوفی الممالک برای تبادل نظر به خانهٔ وی رفت. مستوفی الممالک از دکتر مصدق پرسید: «از مادهٔ واحده که برای تغییر سلطنت و خلع احمد شاه تهیه شده خبر دارید یا نه؟» جواب شنید: نه.* مستوفی الممالک گفت:

در منزل سردار سپه مادهٔ واحده ای تهیه شده و نمایندگان را یک به یک آن جا برده اند که آن را امضاء نمایند، آقای میرزا حسین خان علاء را هم که برده اند امتناع نموده و امضا نکرده است... دیشب هم در منزل آقای مؤتمن الملک بودم و با آقای مشیرالدوله و آقای مؤتمن الملک در این باب مشورت کردیم که آیا با این وضع امروز به مجلس برویم یا نه؟ آقایان صلاح ندانستند که امروز در مجلس حاضر شویم. چون من در این مسأله تردید دارم خواستم در این مورد با جناب عالی هم مشورت بکنم که آیا به مجلس برویم یا نه؟

دکتر مصدق جواب صحیحی داد:

به توپچی و سرباز سالها مواجب می دهند که یک روز به کار بیاید و از مملکتش دفاع کند، به وکیل هم دو سال مواجب می دهند برای این که یک روز به کار مملکت بخورد و از قانون اساسی دفاع کند، اگر ما امروز به مجلس نرویم به وظیفهٔ نمایندگی خود رفتار نکرده ایم (مکی، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او، ۱۱٦ – ۱۱۷).

* بیخبری دکتر مصدق را از این واقعهٔ بسیار مهم، در حالی که حتی مشیرالدوله و مؤتمن الملک و مستوفی الممالک و علاء از آن دقیقاً خبرداشتند چگونه می توان توجیه کرد.

پس مستوفی الممالک و دکتر مصدق و علایی (حسین علاء) به مجلس رفتند. توضیح آن که مستوفی الممالک که ریاست مجلس را به عهده داشت، به منظور این که تشکیل جلسهٔ مربوط به طرح مادهٔ واحده را به عقب بیندازد، دو بار از ریاست مجلس استعفا داده بود، ولی در نقشهٔ خود موفق نگردیده بود، و هنگام طرح مادهٔ واحده هم چون سردار سپه او را احضار کرده بود در جلسه حضور نداشت. پس، از «وجیه الملّه ها»، به قول عبدالله مستوفی، سه تن: مشیرالدوله و مؤتمن الملک و مستوفی الممالک در جلسه حضور نداشتند و سه تن دیگر تقی زاده و دکترمصدق و حسین علایی نیز پس از مخالفت با مادهٔ واحده در جلسهٔ علنی مجلس، به شرحی که خواهد آمد، از مجلس خارج شدند و در نتیجه به هنگام رأی گیری، رأی مخالف ندادند، ولی دولت آبادی با وجود مخالفت با مادهٔ واحده از جلسهٔ علنی خارج نگردید.

قبل از آن که مذاکرات نمایندگان را در جلسهٔ نهم آبان نقل کنم، شایسته است هم از ترکیب نمایندگان مجلس پنجم آگاه شویم، و هم از چند موضوع دیگر:

[در مجلس پنجم] اقلیتی از ده پانزده نفر به لیدری سید حسن مدرس و ملک الشعراء بهار هست که خود را برای جلوگیری از خیالات جاه طلبانهٔ سردار سپه تا همه جا حاضر و مجهز کرده و طبعاً با دربار و ولیعهد هم روابط کمی دارند و رابط آنها قوام الدوله (شکرالله صدری) وکیل خوزستان است.... گذشته از اقلیت و اکثریت عده ای وکیل منفرد در مجلس هست که بر حسب تطبیق افکار خود با پیشامدها گاهی به اکثریت و زمانی با اقلیت همراهی می کنند. وجیه الملّه ها یعنی مشیرالدوله و مستوفی الممالک و تقی زاده و دکتر مصدق و حسین علاء از جملهٔ همین منفردین اند (مستوفی، ۶۰۶/۳).

و اما آن چند موضوع:

اول – همان طوری که مستوفی الممالک به دکتر مصدق گفته بود، شب پیش از تشکیل این جلسه، نمایندگان مجلس را یکی یکی به خانهٔ سردار سپه برده بودند تا طرح انقراض سلطنت قاجاریه را در آن جا امضاء کنند. به جز حسین علائی (علاء) که مستوفی الممالک از وی نام برده است، یحیی دولت آبادی را هم به خانهٔ سردار سپه برای همین مقصود احضار کرده بودند، ولی علائی و دولت آبادی، پس از خواندن طرح، آن را امضاء نکردند و خانهٔ سردار سپه را ترک نمودند. البتهٔ مدرس، مؤتمن الملک، مشیرالدوله، دکتر مصدق، و تقی زاده را به خانهٔ سردار سپه نبرده بودند.

دوم – در آن روزها در شهر شایع شده بود هر کس برخلاف طرح در مجلس حرف بزند یا رأی مخالف بدهد کشته خواهد شد. بدین جهت اقدام علائی و دولت آبادی نشانهٔ

استقلال رای و شجاعت ایشان بوده است. تقی زاده و دولت آبادی هم در سخنان خود در جلسهٔ نهم آبان به گونه ای به این شایعه اشاره کرده اند. تقی زاده در خاطراتش نیز تصریح کرده است که وقتی نطقم تمام شد و از مجلس بیرون آمدم «راه را پلیس گرفته بود، احتمال داده می شد کسانی که برخلاف حرف بزنند، کشته بشوند... دوستان من هم خیلی نگرانی داشتند... رفتم پایین، دیدم در باغ بهارستان و جلو میدان بهارستان فقط سرباز بود، درشکه پیدا نمی شد. به خود هیچ ترس راه ندادم...». اما وی احتیاط کرد و به خانهٔ خود نرفت و به خانهٔ آقا سید عبدالرحیم خلخالی از دوستان نزدیکش رفت و به همسر خود نیز تلفن کرد که شما هم بیایید این جا. غروب که به خانهٔ خودشان رفتند، خانه را در محاصرهٔ مفتش دیدند و هر کس می خواست به دیدن او بیاید مفتش اورا دنبال می کرد چنان که پشت سر همسرش نیز مفتش می آمده است. تقی زاده نوشته است «نمی دانم در منزل علاء و مصدق السلطنه و دولت آبادی هم مفتش بود یا نه؟ هر روز مزاحم و مراقب من بودند» (زندگی طوفانی، ۲۰۲-۲۰۳).

آیا مدرس و تقی زاده و علائی و دکتر مصدق که پس از مخالفت با مادهٔ واحده از جلسهٔ علنی خارج شدند و به هنگام رأی گیری نیز در مجلس حضور نداشتند، تحت تأثیر همین شایعات قرار گرفته و نخواسته بودند در کانون خطر بمانند! اما دولت آبادی که با طرح مخالفت کرده بود از مجلس خارج نشد و رای هم نداد.

پس از تصویب طرح خلع سلطنت قاجاریه، تقی زاده و علاء و دکتر مصدق و مشیرالدوله قریب دو ماه به مجلس نرفتند. مجلس پنجم نزدیک به اختتام بود، پس، از تصمیم خود عدول کردند و در مجلس حاضر شدند. اما در مدتی که به مجلس نمی رفتند، خانه های آنان شب و روز تحت نظر بود (زندگی طوفانی، ۲۰۱-۲۰۵).

سوم- بیانات مخالفان مادهٔ واحده را به طور کامل و بر اساس مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم در این بخش نقل می کنم تا خوانندگان پس از مطالعهٔ دقیق آنها، خود دربارهٔ هر یک از مخالفان به داوری بپردازند. زیرا در کتابها و مقاله هایی که تاکنون چاپ شده است (به جز کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه) هر کس به سلیقهٔ خود قسمتهایی از سخنان هر یک از مخالفان را که به نظرش مهم می آمده یا آن را با مقصود خود موافق می دیده است نقل کرده وگاهی نیز از نقل سخنان یکی از آنان خودداری نموده، و در نتیجه حق مطلب چنان که باید ادا نشده است.

مذاکرات جلسهٔ نهم آبان ۱۳۰٤ مجلس شورای ملی*

«مجلس سه ربع ساعت قبل از ظهر روز شنبهٔ نهم آبان ۱۳۰٤ خورشیدی... در تحت ریاست (سید محمد تدین، نایب رئیس) تشکیل شد و صورت جلسه قراءت گردید». علائی (علاء) اجازه گرفت و همین که خواست دربارهٔ استعفای مستوفی الممالک سخن بگوید، نایب رئیس گفت مربوط به صورت مجلس نیست. پس از تصویب صورت مجلس، نایب رئیس گفت مربوط به صورت مجلس نیست. پس از تصویب صورت مجلس، «نایب رئیس: ... قبل از ورود در دستور سه فقره خبر از کمیسیون عرایض و مرخصی تقدیم مجلس شده است که یکی یکی به عرض مجلس می رسد.

مدرس - اخطار قانونی دارم.

نایب رئیس - راجع به چه چیز؟ راجع به خبر کمیسیون است؟

مدرس - اجازه بدهید تا عرض کنم راجع به چه چیز است- یک مسأله مقدم بر اینهاست، اخطار قانونی دارم. اجازه می دهید عرض کنم.

نایب رئیس - بعد از این ممکن است اجازه بگیرید صحبت بفرمایید.

مدرس - در جلسهٔ رسمی اخطار قانونی مقدم است.

نایب رئیس - مقصودتان اخطار نظامنامه است؟

مدرس - بلی، مگر نظامنامه قانون نیست؟ باید استعفای رئیس [مستوفی الممالک] را بخوانید».

بعد داور وارد بحث شد که قراءت نکردن استعفا برای آن است که شاید بتوانیم ایشان را متقاعد کنیم.

«مدرس: ما اقدام کردیم و ایشان متقاعد نشدند و امروز هم مجدداً نوشته اند که من استعفا کرده ام... لهذا به مقتضای نظامنامه قبل از همه چیز باید استعفای رئیس را بخوانید، بعد که رئیس معین شد آن وقت جلسه رسمیت پیدا می کند».

نایب رئیس توضیحاتی داد و مادهٔ ۱۱ و دو مراسلهٔ مستوفی را دربارهٔ استعفایش از ریاست مجلس خواند. بعد بحث دربارهٔ معنی کلمهٔ استعفا درگرفت، و سرانجام پیشنهاد مدرس با رای اکثریت تصویب نشد.

«نایب رئیس - آقای آقا شیخ جلال راجع به دستور فرمایشی داشتید؟

آقا شیخ جلال - بلی راجع به مسائل جاری پیشنهادی از طرف عدهٔ زیادی از نمایندگان امضا شده و تقدیم مقام ریاست شده تقاضا می کنم جزو دستور شود».

و چون کسی با آن مخالفت نکرد، نایب رئیس آن را بدین شرح قراءت نمود:

* تمام، به نقل از: مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم است.

«نظر به این که عدم رضایت از سلطنت سلسلهٔ قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده می شود به درجه [ای] رسیده که مملکت را به مخاطره می کشاند، نظر به این که حفظ مصالح عالی مملکت مهمترین منظور و اولین وظیفهٔ مجلس شورای ملی ست و هرچه زودتر به بحران فعلی خاتمه باید داد، ما امضاء کنندگان با قید دو فوریت پیشنهاد می کنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید:

مادهٔ واحده – مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعهٔ مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود».

سخنان سید حسن مدرس در مخالفت با مادهٔ واحده

«مدرس – اخطار قانونی دارم.

نایب رئیس – به همین پیشنهاد است؟

مدرس – بلی.

نایب رئیس – ماده اش را بفرمایید.

مدرس – ماده اش این است که خلاف قانون اساسی ست.

نایب رئیس – در موقعش صحبت بفرمایید.

مدرس – اخطار قانونی ست که خلاف قانون اساسی ست و نمی شود در این جا طرح کرد (در حال خروج) صد هزار رای هم بدهید خلاف قانون است».

بعد نایب رئیس نظر چند تن از نمایندگان را دربارهٔ مادهٔ واحده پرسید. اخگر، داور، شیخ جلال، یاسایی، دادگر، نظامی، شریعت هر یک در پاسخ گفتند: «موافقم». مصدق السلطنه گفت: «در خود موضوع عرض دارم». تقی زاده و علایی هر یک گفتند: «در اصل موضوع عرض دارم». به فوریت اول رای گرفتند. تصویب شد.

نایب رئیس، مصدق السلطنه را که به عنوان اولین مخالف دست بلند کرده بود، صدا کرد. ولی مصدق السلطنه که تا چند لحظه پیش در پاسخ نایب رئیس گفته بود: «در خود موضوع عرض دارم»، در جلسه حاضر نبود. تقی زاده نوشته است: «آن وقت مصدق السلطنه نوبتش رسید، پا شد رفت توالت که دستش را بشوید. آن قدر طول داد که نوبت مال من شد. حقه ای به من زد در حالی که اول کسی بود که دست بلند کرده بود و طبعاً نوبت او بود. ولی آن قدر طول داد که نوبت من شد. او نطق مفصلی تهیه کرده بود و می خواست تنها باشد» (زندگی طوفانی، ۲۰۲).

پس نایب رئیس به تقی زاده نفر دوم از مخالفان مادهٔ واحده اجازه داد سخن بگوید.

سخنان سید حسن تقی زاده در مخالفت با مادهٔ واحده

«نایب رئیس - آقای تقی زاده (اجازه).

تقی زاده - بنده می خواهم پیش از مطلب عرض کنم چه مسائل متعارفی جاریه وچه مسائل اساسی که در مجلس شورای ملی مطرح می شود خوب است در این هوا و افقی که دیده می شود. (مثلاً در ابتدای مجلس گفته شد که باید استعفای رئیس خوانده شود، یکی گفت باید خوانده نشود و یکی گفت مقصود این است که فلان بشود) ما همه وکیل و برادریم و از طرف ملت وکیل شده ایم با همدیگر هم غرضی نداریم. خدا را هم شاهد می گیرم بنده که نه در این باب و نه در بابهای دیگر با احدی از آقایان وکلا نه می خواهم احداث مشکل کرده باشم و نه می خواهم جلوراه حل را بگیرم اما بنده که این جا ایستاده ام می خواهم عرض کنم اگر آقایان اجازه بدهند و صلاح بدانند در مملکتهای دیگر می گویند مجلس ملی در این مملکت گفته می شود مجلس شورای ملی، در مجلس مشورت می شود در کار یکی این طور به نظرش می رسد و یکی طور دیگر و هر دو صلاح و صرفهٔ مملکت را می گویند، ما هم آنچه به نظرمان می رسد می گوییم. مطلب واضح است در خود اطراف کار نمی خواهم حرف بزنم. در مملکت بحران پیدا شده بعضیها می خواهند این کار زودتر حل شود و بعضیها می خواهند فلان کار درست بشود. بنده اساساً ترجیح می دادم اگر آقایان عرایض مرا قبول می کردند که این کار به این تعجیل و به این فوری هیچ نشود که خدای نکرده اسم فشار رویش گذاشته شود. ما می دانیم همهٔ ماها به موجب قانون اساسی امنیت داریم و دولت، دولت امنیت است و ما با این دولت این قدر محبت و این قدر خیرخواهی که داشته ایم بزرگترین دلیل شخصی بنده امنیتی ست که ایجاد کرده و نه از وکلا و نه از تماشاچی یک فرد واحد پیدا نمی شود یک در هزار یا یک در میلیون به بنده بگوید که من خیرخواه دولت حالیه نیستم. خدا را شاهد می گیرم الان که در این جا حرف می زنم و پیش از این که حرف بزنم اشخاص متفرقه - وکیل و اشخاص مسؤول به من گفتند حرف نزنید حرف زدن صلاح نیست برای این که خطر دارد.

اخگر - این طور نیست.

تقی زاده - بنده خودم می دانم که این طور نیست. بنده الان این جا حرف می زنم. ظهر هم می روم منزل ناهار می خورم عصر هم می آیم، هیچ این طور نیست. یک سال دیگر هم با این اشخاص کار می کنم با کمال محبت و فداکاری و خدا را شاهد می گیرم که این حرف را که می گویم محض خیرخواهی مملکت و خیرخواهی همان شخص است که زمام امور مملکت را در دست دارد و من خیر او را می خواهم و از جان خودم بیشتر او را می خواهم. حالا شرح نمی دهم که اوضاع چه خبر است که یکی بگوید صحیح است، یکی بگوید صحیح نیست ولی ترجیح می دادم که رجوع شود به یک کمیسیون چون ممکن است راه حل بهتر و قانونی تری پیدا شود که هیچ خدشه و وسوسه در کار نباشد. ولی از قراری که می شنوم این مقبول نخواهد شد مطابق قوانین اساسی

مملکت نیست و مطابق صلاح مملکت هم نیست.* بیشتر از این حرف زدن هم صلاح نیست. همه می دانند آن جا که عیان است چه حاجت به بیان است (آقای تقی زاده از مجلس خارج شدند)».

آقا سید یعقوب به شرح دربارهٔ سخنان تقی زاده مطالبی اظهار داشت و بعد نوبت به علائی رسید.

سخنان حسین علائی (علاء) در مخالفت با مادهٔ واحده

«نایب رئیس - آقای علائی (اجازه).

علائی: آقایان همه می دانند که بنده شهوت کلام ندارم و ماجراجو هم نیستم و حتی المقدور میل دارم که قضایا به خونسردی گذشته باشد ولی در عین حال وجدان یک نفر وکیل هیچ اجازه نمی دهد که در مقابل یک جریانات خلاف قانونی سکوت اختیار کرده و تسلیم قضایا و حوادث شود. بنده به طور واقع و مختصر عرض می کنم که ماها هیچ اختیارنداریم که وارد این مذاکره و طرح این مسأله بشویم زیرا رأی دادن به همچو طرحی را بنده به کلی مخالف قانون اساسی که ما حافظ آن هستیم می دانم و قطع نظر از این که مخالف قانون می دانم. این پیشنهاد را مخالف صلاح مملکت هم می دانم زیرا یک بابی مفتوح خواهد شد که برای مملکت مضر خواهد بود [آقای علائی از مجلس خارج شدند.]».

بعد یاسایی در پاسخ مطالب علائی سخنانی ایراد کرد. سپس نوبت به دکتر مصدق رسید که به جلسهٔ علنی بازگشته بود.

سخنان دکتر محمد خان مصدق در مخالفت با مادهٔ واحده

«نایب رئیس مجلس - آقای دکتر محمد خان مصدق (اجازه).

دکتر محمد خان مصدق - بنده در سال گذشته در حضور آقایان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورده و حضار قیام نمودند) و در حضور همهٔ آقایان بنده شهادت خودم را می گویم: اشهدان لااله الاالله - اشهد انّ محمداً رسول الله - اشهد ان علیاً ولی الله. من شخصی بودم مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کرده ام و این ساعت هم این کلام الله خصم من باشد اگر در عقیدهٔ خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم. من همان بودم که هستم و امروز هم اگر یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خودم ببینم خودم را ناچار می دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خودداری نکنم. بنده همه آقایانی که این جا تشریف دارند غیر از آقایانی که از ملل [:ادیان] متنوعه هستند همه را مسلمان و هواخواه مملکت و طرفدار اصلاحات می دانم و خودم هم نمی توانم از اظهار عقیده خودداری کنم. آقایان می دانند که بنده حرفم از روی

* در کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه، پس از این عبارت جمعاً در حدود ۱۴ سطر مطالبی آمده است که در مذاکرات مجلس شورای ملی نیست.

عقیده است و هیچ وقت تابع هوی و هوس و نظریات شخصی نیست. امروز هم روزی نیست که کسی در این جا نظریات شخصی به خرج بدهد و اگر کسی پیدا شود که نظریات مملکتی و ملی و اسلامی خود را اظهار نکند بنده او را پست و بی شرف و مستحق قتل می دانم. اول لازم است که بنده یک عقیده نسبت به شخص آقای رئیس الوزراء اظهار کنم بعد نسبت به سلاطین قاجار و بعد هم عقیدهٔ خودم را در بارهٔ اصول و قانون اساسی عرض کنم.

اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده اند که بنده بتوانم این جا از آنها دفاع کنم و گمان هم نمی کنم کسی منکر این باشد. همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد بلیس جنوب کرد و پس از آن که من استعفا دادم بعد از ۲۷ روز نوشت که به تصویب جناب رئیس الوزراء آقای سید ضیاء الدین استعفای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید. مقصودش این بوده که من بیایم به تهران و مرا آقای سید ضیاء الدین بگیرد حبس کند. بنده مدافع این طور اشخاص نیستم بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نکنند و جرأت و جسارت حفظ مملکتشان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده بکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند نیستم. اگر دوست حقیقی رفوم و خویش خودم هم باشد از آن بالاتر هم نباشد وقتی که این طور شد بنده مدافع او نیستم.

اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی، بنده نسبت به ایشان عقیده مند هستم و ارادت دارم و خودشان می دانند که در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده اند، نه این که در حضور من فرموده باشند بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده اند به آنها فرموده اند. ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند اگر یک فرمایشی بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند. ولی احتیاطاً عرض می کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده اند حکایت از این می کرده که خودشان هم دانسته اند که عرایضی که من عرض کرده ام از روی نظریات شخصی نبوده و مبنی بر مصالح مملکت و وطنخواهی بوده است و از این حیث ایشان به بنده معتقدند. اما این که ایشان یک خدماتی به مملکت کرده اند گمان نمی کنم بر احدی پوشیده باشد وضعیت این مملکت وضعیتی بوده که همه می دانیم که اگر کسی می خواست مسافرت بکند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت یا بستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده اند که گمان نمی کنم بر کسی مستور باشد. البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس الوزراء رضاخان پهلوی زمامدار این مملکت باشد برای این که من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان ما در ظرف این دو سه سال [illegible]

صرف خیر عمومی و منافع عامه شده و هیچ وقت ما در چیزهای خصوصی وارد نشده ایم و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالمان راحت شده و می خواهیم یک کارهای اساسی بکنیم. این هم راجع به آقای رئیس الوزراء.

اما راجع به این موضوع بنده باید عقیدهٔ خودم را عرض کنم. تغییر قانون اساسی یا تجدید نظر در قانون اساسی دو جنبه دارد یکی جنبهٔ داخلی، که باید فهمید تغییر قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می کند. یکی هم جنبهٔ خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی و روابط بین المللی چه اثری خواهد داشت. اما نسبت به جنبهٔ داخلی، اگر آمدیم و گفتیم خانوادهٔ قاجاریه بد است بسیار خوب. هیچ کس منکر نیست و باید تغییر کند. البته امروز کاندیدای مسلّم ما شخص رئیس الوزراء است. خوب آقای رئیس الوزراء سلطان می شوند و مقام سلطنت را اشغال می کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسؤول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند ایشان پادشاه مملکت می شوند آن هم پادشاه مسؤول هیچ کس همچو حرف نمی تواند بزند و اگر سیر قهقرایی بکنیم و بگوییم پادشاه است رئیس الوزراء و حاکم بر همه چیز است این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می گوییم که سلاطین قاجار بد بوده اند مخالف آزادی بوده اند مرتجع بوده اند، خوب حالا آقای رئیس الوزراء پادشاه شد. اگر مسؤول شد که ما سیر قهقرایی می کنیم امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزیها می خواهد سیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمی کنم در زنگبار هم این طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسؤول مملکت باشد اگر گفتیم که ایشان پادشاه و مسؤول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده ایم برای این که ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند همه کار می توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس الوزراء مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط می تواند به واسطهٔ رأی عدم اعتماد مجلس یک رئیس الوزرایی را بفرستد که در خانه اش بنشیند. یا به واسطهٔ تمایل مجلس یک رئیس الوزرایی را به کار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزراء پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند رئیس الوزراء هستند فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرفها نمی روم. بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه خواه بودید! آزادیخواه بودید! بنده خودم در این مملکت شما را دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید. حالا عقیدهٔ شما این است که یک کسی در مملکت باشد که، هم شاه باشد هم رئیس الوزراء باشد، هم حاکم! اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهداء راه آزادی را بیخود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می خواستید از روز اول بیایید بگویید که ما دروغ گفتیم مشروطه نمی خواستیم یک ملتی ست جاهل و باید با چماق آدم شود. اگر مقصود این بوده بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستم، ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم و اگر مقصود این

بود که ما خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم. ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس الوزراء داریم، ما شاه غیر مسؤول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسؤولیت مبرّاست و فقط وظیفه اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رئیس دولت یا یک وزیری اظهارکرد آن وزیر می رود توی خانه اش می نشیند. آن وقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سر کار می آورد. خوب اگر شما می خواهید که رئیس الوزراء شاه بشود با مسؤولیت این ارتجاع است و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسؤول باشد و اگر شاه بشوند بدون مسؤولیت این خیانت به مملکت است برای این که یک شخص محترم و یک وجود موثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی اثر شود. هیچ معلوم نیست کی به جای او می آید؟ اگر شما یک کاندیدایی دارید و کسی را پیش خود معین کردید بفرمایید ما هم ببینیم. بعد از آن که ایشان شاه غیر مسؤول شدند آن رئیس الوزرایی که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانهٔ ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای سید یعقوب به بنده نشان بدهند بنده نوکر شما چاکر شما مطیع شما هستم. من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر بود تا حالا سر درآورده بود، پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر در آورده و اظهار ملّیت* می کند و خدماتی هم کرده است، بنده به عقیدهٔ خودم خیانت صرف می دانم که شما یک وجود موثری را بلااثر بکنید. پس خوب است یک کسی که بتواند قائم مقام او بشود معلوم کنید بعد این کار را بکنید، اول چاه را بکنید، بعد منار را بدزدید. این نسبت به امور داخلی.

اما نسبت به امور خارجی البته در امور خصوصی اگر یک اشخاصی یک کارهایی کردند و یک زحماتی کشیدند، اگر اشخاص یک فداکاریهایی کردند آن را مفت و مسلّم از دست نمی دهند البته در مجلس یک اشخاصی هستند که تجارت کرده باشند و اشخاصی هم که تجارت نکرده باشند می دانند وقتی که یک تاجری تجارتخانهٔ خودش را به یک اسم معروف کرد یا یک علامت صنعتی داشت که همه او را شناختند این تاجر آن اسم را تغییر نمی دهد. برای این که آن اسم سبب شده است که مردم به آن اعتماد داشته باشند. بنده، من باب مثال عرض می کنم که در این جا یک دواخانه بود معروف به شورین که خوب دوا می ساخت بعد از آن که آن دواخانه را فروخت و از این مملکت رفت و آن کسی که قائم مقام او شد، اسم دواخانه را تغییر نداد. چرا؟ برای این که مشتریان این دواخانه اعتماد به آن اسم داشتند. اگر این شخص می گفت که دواخانهٔ من دواخانهٔ نیاطی ست، شاید مشتریان از بین می رفتند ولی یک چندی که گذشت و مردم که با این دواخانه داد و ستد کردند دیدند که یوناطی هم مثل شورین است آن وقت اسمش را عوض کرد و دواخانهٔ یوناطی

* در کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او ...: «ملیّت» (ص ۱۴۱).

+ نام این دواخانه با سه ضبط در صورت مذاکرات مجلس شورای ملی نوشته شده است.

گذاشت. قانون اساسی ما از علامت صنعتی و اسم یک دارالتجاره ای کمتر نیست. قانون اساسی ما با یک حوادثی تصادف و مقابله کرده است که این حوادث در یک قرن در این مملکت پیدا نشده است قانون اساسی ما وقتی با این حوادث مقاومت کرده و خودش را معروف جامعهٔ ملل کرد اصولی را داراست که به موجب آن اصول تمام ملل اروپا می دانند که قانون اساسی یک امتیازاتی را به مجلس حق می دهد و همه مردم می دانند اگر یک دولتی پیدا شود و یک عهدنامه ببندد آن عهدنامه به موجب اصل ۳۴ قانون اساسی که می گوید « بستن عهدنامه و مقاوله نامه ها، اعطای امتیازات (انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از این که طرف داخله باشد یا خارجه باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، به استثنای عهدنامه هایی که استتار آنها صلاح دولت می باشد»، همه مردم می دانند یعنی جامعهٔ ملل می داند که باید به تصویب مجلس باشد، و همچنین اصل ۲۵ که می گوید: «استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد». این را هم همه خوانده اند و فهمیده اند. اصل ۳۶ را هم که می گوید «ساختن راههای آهن یا شوسه خواه به خرج دولت خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه منوط به تصویب مجلس شورای ملی ست». همه می دانند قانون اساسی یک اصولی را داراست و یک معروفیتی را پیدا کرده است که این معروفیت را بنده گمان نمی کنم در هر موقعی برای هر قانونی پیدا شود یعنی غالباً با یک مشکلاتی تصادف کرده وقتی آن اشخاص که می خواستند با ما یک معاهده بکنند به یک اصل قانون اساسی که رسیده اند دیده اند که یک قانون اساسی ست و یک مجلس و یک تصویبی هم به رای مجلس لازم است. بنابراین قانون اساسی یک اصولی دارد که به واسطهٔ معروفیتش به عقیدهٔ بنده حتی المقدور تا یک قضیهٔ حیاتی و مماتی پیدا نشود نبایستی تغییر داد. مگر با بودن یک شرایطی که لازم برای تغییر قانون اساسی ست.

خدایا تو شاهد باش. من خدا را به شهادت می طلبم که عقیده ام را می گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می دانم. قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطنخواهی و هر آدمی که به شخص رضاخان پهلوی ارادتمند است و عقیده دارد باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی متزلزل شد ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد. آن وقت رضاخان پهلوی هم هر گونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست. بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی دانم که قابل تغییر نباشد بلکه قانون اساسی را کار بشری می دانم و بشر هم او را باید تغییر بدهد ولی وقتی یک ضرورت تامی پیدا کند و تمام معایب و محاسنش سنجیده شود و عجله در کار نباشد و با اشخاصی که خیرخواه مملکت هستند مشورت شود ولی نه به یک عجله و شتابی که امروز اگر این شجرهٔ خبیثه بیخ بر نشود مملکت فلان می شود. این را بنده ضروری و فوری نمی دانم. حالا بنده هم می گویم ضروری ست ولی فوری نمی دانم که شما یک قانون اساسی را که در واقع استقلال ما را حفظ می کند و یک قانون اساسی که اسلامیت و قومیت ما را حفظ می کند، امروز که هزار طور ایراد هست تغییر بدهند. بنده که صلاح نمی دانم و البته آقایان محترم هم

مقصودشان این نیست که یک مواد از قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین المللی مؤثر باشد. ولی عرض کنم که این طور تغییر مادهٔ قانون اساسی یک سابقه می شود که قانون اساسی را به کلی سست و متزلزل می کند، که هر ساعت یک نفر اراده کرد، بیاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم این اصولی را که همه چیز ما را تأمین می کند تغییر بدهد.

در صورتی که مجلس رئیس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری فکر نکرده بیایند این جا رأی بدهند که ما می خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم. قانون اساسی یک چیزی نیست که یک کسی از توی خانه اش بیاید و بگوید می خواهم قانون اساسی را تغییر بدهم. قانون اساسی را باید فکر کرد و دید چطور باید تغییر داد و چه چیزش را می خواهید تغییر بدهید و در چه موقع می خواهید تغییر بدهید؟ بعد هم بنده عرض کردم شما که می خواهید آقای رئیس الوزراء را شاه بکنید، ایشان یک وجود مؤثری هستند که می خواهید بلااثر کنید. خدایا تو را به شهادت می طلبم که آنچه گفتم عقیدهٔ خودم بود و آنچه در خیر مملکت است می گویم و این جا عتبهٔ آقایان را می بوسم و مرخص می شوم (خارج شدند)».

بعد آقا سید یعقوب اخطار قانونی کرد و گفت آقای مصدق السلطنه نسبت به ۷۷ نفری که یک مسأله را که حافظ ملت بوده امضاء کرده اند، گفتند: بی فکر. بعد داور در سخنان مشروح خود از جمله گفت: «آقای دکتر مصدق در هر کدام از تکه های صحبتهایشان قسمی خوردند و بعد گفتند که من مسلمانم وطن خودم را دوست می دارم. بنده هم بدون قسم عرض می کنم که مسلمانم و گمان می کنم آقایانی هم که این ورقه را امضاء کردند در این که مسلمان هستند نه خودشان شکی دارند و نه دیگران (بعضی از نمایندگان - صحیح است).

بعد نوبت به دولت آبادی رسید.

«نایب رئیس - آقای دولت آبادی مخالفید؟

دولت آبادی - بلی.

جمعی از نمایندگان - مذاکرات کافی ست.

نایب رئیس - بنده عقیده ام این است آقایان تأمل بفرمایند تا تمام آقایان مخالفین و موافقین صحبت خودشان را بکنند».

سخنان یحیی دولت آبادی در مخالفت با مادهٔ واحده

«آقای دولت آبادی (اجازه).

دولت آبادی - مخالفت بنده با ترتیب تنظیم این لایحه و با بعضی از مواد آن است و چون مربوط می شود به اساس کار از این جهت خواستم مخالفت خودم را عرض کنم. این جا سه مسأله است که باید خوب توجه کنیم. یکی مسألهٔ قاجاریه است. یکی مسألهٔ رضاخان پهلوی رئیس الوزراء و رئیس عالی کل قواست، و یکی مسألهٔ قانون اساسی ست و اینها مسائلی ست که این جا مذاکره کردند و هر کس در این جا حرف می زند،

آقایان تصور می کنند که با قاجاریه همراه است. این طور نیست!

آقا سید یعقوب - معنایش این است.

دولت آبادی - خلاصه من یکی از اشخاصی هستم که با قاجاریه مخالفم و سلطنت قاجاریه را منقرض می دانم و هر کس جمع بشود و بخواهد سلطنت قاجاریه را برگرداند دیگر نمی تواند. حالا دیدی آقا سید یعقوب معنایش این نبود...

آقا سید یعقوب - خیلی خوب، قربان شما.

دولت آبادی - پس بهتر این است که اذب را حفظ کنید نزاکت را هم حفظ کنید و از حدود خودتان هم خارج نشوید (صدای زنگ نایب رئیس) نظم مجلس هم با بنده نیست اگر با بنده بود می دانستم چطور نظم بدهم. عرض می کنم روزی که مادهٔ ۳۶ در این اطاق اخیر مطرح شد ما در تحت فشار واقع شده بودیم که اسم آن را بیشتر می شود فشار گذاشت تا این که حالا هست به ما فشار آوردند که باید سلطنت در خانوادهٔ محمد علی میرزا بماند (آقای یاسایی اجازه خواستند).

دولت آبادی (خطاب به یاسایی) بلی حالا فشار نیست. خوب است اجازه نخواهید، هیچ فشار نیست خوب هم می دانم که فشار نیست و این حرفهایی که می زنند واهمه است...

یاسایی - واقعیت دارد.

دولت آبادی - خیلی خوب آقا شما که دیشب بنده را احضار کردید در آن موقع شب، صلاحیت نداشت. خلاصه در موقعی که این ماده نوشته می شد بنده و جمعی مخالف این ماده بودیم اسم این ماده را گذاشته بودیم مادهٔ «ابتر» یعنی آخر ندارد و معلوم نیست آخرش چیست؟ به جهت این که می نویسید سلطنت ایران در شخص اعلیحضرت فلان سلطان محمد علی شاه قاجار تسلاً بعد نسل برقرار خواهد بود. تسلاً بعد نسل، یعنی چه؟

اگر یک روز نسلی منقطع شد چه باید کرد؟ این بود بنده در آن مجلس با این ماده مخالفت کردم و گفتم بنده هیچ همراه نیستم با این ماده. خوب آمدیم نسل پیدا شد ولی لیاقت نداشت. چه کنیم؟ شاید اولاد ذکور نداشت پادشاه زن درست کنیم؟ از این حرفها در آن مجلس بسیار زده شد که اگر در دفاتر مجلس باشد و بنده در آن روز مخالف با این ماده بودم حالا هم مخالفم زیرا این ماده به ارادهٔ ملت گذارده نشده و به فشار گذارده شد!

حالا برویم به مطلب. پس، پیش بنده هیچ اشکالی نیست که سلطنت در خانوادهٔ قاجاریه باشد یا نباشد. چرا؟ برای این که می دانم این ماده اساساً غلط است معذلک وقتی که ملت جمع شدند و شاه درست کردند، بنده هم در اسلامبول بودم و تلگراف تبریکی هم مخابره کردم ولی حاج مخبرالسلطنه حاضر است پهلوی من نشسته بود. من گفتم سلطنت قاجاریه منقرض است. گفت: چرا؟ گفتم: برای این که پادشاه خودش به دست خودش این حق را از خودش سلب کرد و رفت زیر بیرقهای اجنبی نشست. دوباره که به ایران مسافرت کردم،

دیدم شاه بازی غریبی ست و شاه در فرح آباد نشسته است و یک دستکش به دستش کرده است. وقتی کاغذ به دستش می دادند می گفت بگذار، کتاب که به دستش می دادند می گفت بگذار آن جا مبادا میکرب به دستشان برود. دیگر قضیهٔ جنس بود که همین آقای ارباب کیخسرو قضیهٔ جنس را به بنده فرمودند و اظهار دلتنگی کردند که دست آخر بنده از جیب خودم پول گذاشتم و دادم به مردم خوردند برای این که پادشاه حاضر نشد جنس را خرواری ده تومان کمتر بفروشد. این قضایا را تاریخ ضبط می کند. بنده رفتم فرح آباد ایشان هم اعلیحضرت بودند چیزهایی ست که در کتاب تاریخ چاپ می شود چرا این جا نگویم. گفتم: اعلیحضرتا، کی شما را پادشاه کرده؟ (شهاب الدوله هم ایستاده بود). گفت خدا. گفتم: همه کارها را به ظاهر خدا می کند، کی ها شما را شاه کردند؟ گفتند: ملت. گفتم: آیا در میان ملت و شما یک قراردادی، یک نوشته ای رد و بدل شده است یا نه؟ گفتند: قانون اساسی. گفتم: حافظ قانون اساسی کیست؟ گفتند: ما. گفتم: شما چطور حافظ قانون اساسی هستید در صورتی که خودتان به قانون اساسی عمل نمی کنید؟ گفت: من همیشه سعی می کنم که مطابق قانون اساسی رفتار کنم. گفتم: اما نشده است و نکردید. اعلیحضرتا، من به شما می گویم که اگر در این مملکت یک کسی پیدا شد که بهتر از شما به این کتاب رفتار کند، او پادشاه خواهد بود. رنگش سرخ شد و گفتم که این را از قول خودم نگفتم بلکه از قول امیرالمؤمنین علیه السلام گفتم که در شب وفات به حسین فرمودند «لا یستبقنکم احد بالعمل بالقرآن». این تمام شد. بعد از آن وقایعی پیش آمد، در مسألهٔ قشون شرحی نوشتم جوابهای مزخرف دادند. تا به حال بنده همیشه می دانستم که این سلطنت از ابتدا اساس نداشته است و حالا هم اساس ندارد. ولی در عین حال ما دچار گرفتاریها و ابتلائات و پریشانیها و کشمکشها بودیم تا خدا خواست و شخص آقای پهلوی در این مملکت پیدا شد. یعنی یک مرد در این مملکت پیدا شد. بنده با ایشان آشنایی نداشتم، رفتم آشنا شدم. بعد از مدتی و چند بن مجلس با من صحبت داشتند. دیدم مردی که علاقه به مملکت دارد و دلش می خواهد مملکت ترقی کند و جرأت و قدرت هم داشته باشد. همین آدم است، در صورتی که به بانگ بلند می گویم (و حاجت هم نیست که بگویم) اهل استفاده هم نیستم و یک دینار مستقیم یا غیر مستقیم از شخص او یا از بستگان من نفع نرسیده بلکه ضرر هم رسیده، این آدم آمد و یک عملیات و کارهایی کرد امروز خودش را به جایی رسانده که مردمی که علاقه به مملکت دارند و دلشان می خواهد این مملکت هم همرنگ دنیا شود و دلشان می خواهد که از این ذلت و کثافت بیرون بیایند، متوسل شده اند به او و می گویند آقا، بیا و به بدبختی ما خاتمه بده و یک چاره برای ما بکن. چرا در خانهٔ من و شما نمی آیند؟ چرا می روند و به او می گویند؟ برای این که این قدرت و توانایی را در او می بینند و در من و شما نمی بینند. ما نمی خواهیم برویم متوسل شویم به آن شاه پوسیده ها و به آن درباری که وقتی رفتیم باید اشک بریزیم به حال آن دربار.

سال گذشته همه آقایان حاضرند من چقدر مخالفت کردم که حقوق شاه و دربار یکی نباشد، من می گفتم که این را تجزیه کنند و ماهی دو سه هزار تومانش را به شاه بدهند که برود همان جایی که رختخوابش گرم

است بخوابد و مابقی آن را برای ترتیب و تنظیم دربار مصرف کنند. حالا اینها همه باشد. بنده از خدا می خواهم که شخص آقای رضاخان پهلوی ذمه دار امور این مملکت باشد و حقیقت و ثبات داشته باشد و هیچ گونه خللی در اطراف آن نباشد، بلکه بتواند کشتی چهار موجهٔ مملکت را به ساحل نجات برساند. غیر از او در این مملکت امروز نیست شاید فردا پیدا شد. سلطنت قاجاریه منقرض است و رضاخان پهلوی رئیس این مملکت است و اکثریت هم رأی می دهند و کارهایشان را خواهند کرد گرچه بنده آن لایحه را امضاء نکرده ام ولی اکثریت امضاء کرده اند بنده مانع اکثریت نیستم بلکه مطیع اکثریت هستم بنده چه کاره ام بنده می خواهم حرف خود را گفته باشم. این کار بزرگ که آتیهٔ مملکت ما کاملاً بسته به آن است یک کاری ست که باید در داخله، شخص آقای رضاخان پهلوی زیر پای خودش را طوری محکم ببیند که هیچ گونه تزلزلی نداشته باشد و بداند که دنیا حامی اوست و دنیا او را به ریاست این مملکت می شناسد. این راجع به داخله.

اما راجع به خارجه، قانون اساسی ما در مجمع القوانین که نسبت به همهٔ دنیا هست گذارده شده است. علمای دنیا نشسته اند و همه نگاه می کنند و قلبها را توی مرکب نگاهداشته اند که بنویسند ما کی را تغییر دادیم فوری در حاشیه اش بنویسند این جا تغییر کرد. اما اگر بشنش به گوششان خورد که این تغییر یک اشکالات قانونی داشته که هنوز در میان ملت مسلّم نیست، آن وقت به کار این جا ضرر می زند. مخالفت بنده در لایحه نه از بابت قاجار است. قاجار را رفته و منقرض شده می دانم و نه از نقطه نظر رضاخان پهلوی ست. او رئیس مملکت است و از خدا می خواهم سی سال چهل سال عمر کند و همیشه رئیس مملکت باشد و کار این مملکت را بکند، فقط قسمت آخرش را که بنده را احضار کردند وقتی که رفتم دیدم امضاء نکردم. قسمت دوم را هم همین طور قسمت سوم را یک قدری بیشتر باید در اطرافش فکر کرد که ناخوشی ذات البعد پیدا نکند. این عرایض بنده و دیگر عرضی ندارم».

تصویب مادهٔ واحدهٔ انقراض قاجاریه

پس از سخنان دولت آبادی، نایب رئیس دربارهٔ دو قسمت آن مطالبی اظهار داشت که دولت آبادی به آنها پاسخ داد. بعد نایب رئیس گفت چند نفر از آقایان تقاضا کرده اند نسبت به این پیشنهاد (مادهٔ واحده) با ورقه اخذ رأی شود. در پایان جلسه بار دیگر مادهٔ واحده قراءت شد و با ورقه اخذ رأی به عمل آمد و نتیجهٔ آن به این شرح اعلام گردید:

«نایب رئیس – عدهٔ حضار ۸۵، تصمیم مجلس و مادهٔ واحده به اکثریت ۸۰ رأی تصویب شد».

توضیح آن که مدرس و تقی زاده و علائی و دکتر مصدق که پس از مخالفت با مادهٔ واحده از جلسه خارج شده بودند و در موقع رأی گیری حضور نداشتند، نامشان در فهرست «غائبین بی اجازه» ذکر شده است، نام میرزا محمد تقی بهار ملک الشعراء در زیر عنوان «دیر آمدگان با اجازه» آمده – که البته به مادهٔ واحده رأی نداده است – و نام یحیی دولت آبادی جزو «غائبین با اجازه».

*

با آن که مخالفان مادهٔ واحده، بعضی به ایجاز و بعضی به اطناب سخن گفتند (بر اساس آنچه در این مقاله آمده است، مدرس: ٤ سطر، تقی زاده: ٢٦ سطر، علاء: ٧ سطر، دکتر مصدق ١٣٤ سطر، دولت آبادی: ٧٩ سطر)، چکیدهٔ سخنانشان چیزی جز این نبود که مادهٔ واحده برخلاف قانون اساسی ست. مدرس و علاء به قاجاریه و سردار سپه اشاره‌ای نکردند. تقی زاده بی ذکر نام سردار سپه از خدمات او یاد کرد. دکتر مصدق و دولت آبادی از قاجاریه انتقاد کردند و از سردار سپه و اقداماتش تجلیل. دکتر مصدق نیز افزود که اگر سردار سپه پادشاه شود و بخواهد بر طبق قانون اساسی پادشاه غیر مسؤول باشد، مملکت از وجود او سودی نخواهد برد، و اگر پادشاه بشود و در امور اجرایی دخالت کند، دیگر پادشاه مشروطه نخواهد بود. مخالفان - به جز دولت آبادی - پس از پایان سخنانشان جلسهٔ علنی مجلس را ترک کردند و در نتیجه، نه به مادهٔ واحده رأی مخالف دادند و نه در برابر اکثریت مجلس طرحی برای ادارهٔ امور مملکت در آن وضع بحرانی ارائه نمودند.

مادهٔ واحده و قانون اساسی

در این امر تردیدی وجود ندارد که طرح مادهٔ واحدهٔ مورد بحث در مجلس شورای ملی بر خلاف قانون اساسی بوده است. زیرا رسیدگی به چنین کار مهمی فقط در شأن «مجلس مؤسسان» است. سؤالی که به نظر می رسد آن است که چرا اکثریت مجلس شورای ملی، در برابر تقاضای مردم برای خلع قاجاریه، موضوع تشکیل مجلس مؤسسان را مطرح نکرد، و از سوی دیگر چرا مخالفان مادهٔ واحده نیز در سخنان خود در مجلس شورای ملی به ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان برای رسیدگی به این امر اشاره ای نکردند. البته دکتر مصدق ٣٦ سال بعد، یعنی در سال ١٣٤٠ - وقتی که کار از کار گذشته بود، در خاطرات خود نوشت: «مجلس حق نداشت سلسلهٔ قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را می بایست مجلس مؤسسان می کرد» (خاطرات، ٣٤٣).

احمد شاه: من پادشاه قانونی مشروطه ام

احمد شاه که در این هنگام در پاریس به سر می برد و به توسط طرفدارانش از آنچه در ایران می گذشت با خبر می شد، در تاریخ ١٥ آبان ١٣٠٤ در پاریس اعلامیه ای صادر کرد و در آن رسماً اعلام کرد پادشاه قانونی و مشروطهٔ ایران است... »(عاقلی، روزشمار، ١/ ٢٠٠). ولی البته کار از صدور اعلامیه و امثال آن گذشته بود.

حکومت موقت والاحضرت اقدس

پس از عزل احمدشاه و انقراض قاجاریه، «حکومت موقت تا تأسیس مجلس مؤسسان

به حضرت اشرف [سردار سپه] سپرده شد. از این به بعد از «حضرت اشرف» با عنوان «والاحضرت اقدس» نام می برند». والاحضرت اقدس... دستور دادند محمد حسن میرزا ولیعهد را از مملکت، و اجزا و اندرون را از [کاخ] گلستان بیرون ببرند. در اجرای دستورِ والاحضرت، سرهنگ گلشائیان و...، مأمور شدند شبانه محمد حسن میرزا را با اتومبیل تا مرز همراهی کنند...» (بهبودی، ۲۵٤).

در روز ۱۲ آبان دستور انتخابات مجلس مؤسسان از طرف وزارت داخله صادر شد. به مناسبت انتخابات مجلس مؤسسان حکومت نظامی در تهران و شهرها موقوف گردید (عاقلی، روزشمار، ۱/ ۲۰۰).

تشکیل مجلس مؤسسان: سلطنت رضاشاه پهلوی

مجلس مؤسسان در ۲۱ آذر ۱۳۰٤ در تکیهٔ دولت تشکیل شد. «مجلس با خطابهٔ والاحضرت اقدس افتتاح و بلافاصله شروع به کار کرد...:

باسمه تعالی

البته آقایان محترم از علل و پیشامدهایی که باعث انعقاد مجلس مؤسسان گردیده است اطلاع کامل دارند و می دانند که مجلس شورای ملی که به موجب قانون اساسی، نمایندهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت ایران است، بر حسب ضرورت و برای متابعت از میل و افکار ملت که در تمام ایران ابراز و اظهار شده بود، برای نیل به استقرار حکومتی که مرام ملی را بهتر تأمین نماید، سلطنت را از سلسلهٔ قاجار منتزع نموده، ریاست حکومت را موقتاً به عهدهٔ این جانب محول ساخته و انعقاد مجلس مؤسسان را برای تعیین تکلیف، امر لازم و مقتضی دانست. این بود که این جانب حسب التکلیف و بنا به تصمیم و تصویب مجلس شورای ملی ملت را به تعیین و انتخاب امنای خود به جهت این مقصود مهم دعوت کردم و ملت نیز شما را منتخب نمود. اینک بعون الله و توفیقه ادای آن وظیفه را که معظمترین وظایف ملی و مملکتی ست بر حسب رأی ملت به شما واگذار نموده و شما را دعوت می کنم که صلاح و خیر مملکت را در نظر گرفته و در هر حال خداوند را شاهد و ناظر اعمال خود دانسته، آنچه وجدان شما بر آن حکم می کند به موقع عمل بگذارید. چون در این امر حساس، طول مدت بی تکلیفی برای مملکت ممکن است جلب مضرات و مفاسد نماید، مقتضی ست حتی الامکان در انجام وظیفه تسریع نمایید. در خاتمه امیدوارم خداوند تبارک و تعالی شما را موفق و مؤید بدارد.

درمدت نطق افتتاحیه شلیک توپ ادامه داشت و والاحضرت اقدس پهلوی به همان طریق بازگشتند» (بهبودی، ۲٦۵-۲٦٦).

در همان روز، مجلس مؤسسان «با اکثریت تام» با تصویب مادهٔ واحده ای «سه اصل ۳٦ و

۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی مصوبه را به جای سه اصل سابق قرار داد...»، و بدین ترتیب «سلطنت مشروطهٔ ایران از طرف ملت به وسیلهٔ مجلس مؤسسان به شخص اعلیحضرت رضاشاه پهلوی تفویض شد و در اعقاب ذکور ایشان نسلاً بعد نسل برقرارخواهد بود». و سرانجام «روز یکشنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ مراسم تاجگذاری اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دامت سلطنته در عمارت سلطنتی گلستان به عمل آمد» (بهبودی، به ترتیب ۲۶۷، ۲۸۱).

در ۱۱ آبان «فرمان آزادی تمام زندانیان سیاسی از طرف رضاخان پهلوی صادر شد». «در ۲۴ آذر «رضاشاه پهلوی پادشاه جدید ایران در مجلس شورای ملی حضور یافته طبق قانون اساسی مراسم تحلیف به جای آورد». وی «در ۲۵ آذر بر تخت مرمر جلوس نموده پادشاهی خود را اعلام کرد». پس از تغییر سلطنت، محمد علی خان ذکاء الملک وزیر مالیه از طرف رضاخان پهلوی به کفالت ریاست وزراء منصوب شدو در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی به رئیس الوزرایی وی ابراز تمایل کرد و فرمان رئیس الوزرایی او از طرف رضاشاه صادر شد. در ۱۶ خرداد ۱۳۰۵ حسن مستوفی الممالک به جای محمد علی خان ذکاء الملک به ریاست وزراء منصوب گردید (عاقلی، روزشمار، به ترتیب ۱/ ۲۰۰- ۲۰۲، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۹).

تناقضها

در جلسهٔ ۹ آبان ۱۳۰۴ پس از قراءت طرح انقراض سلسلهٔ قاجاریه، که از سوی اکثریت نمایندگان به مجلس شورای ملی تقدیم شده بود، دکترمصدق ضمن تأیید برخی از اقدامات سردارسپه، آن طرح را برخلاف قانون اساسی اعلام کرد و دلایل خود را نیز اظهار داشت. چرا وی قبلاً در جلسهٔ ۲۷ اسفند ۱۳۰۲ که طرح انقراض سلطنت قاجاریه و تغییر رژیم کشور از سلطنت به جمهوریت از سوی اکثریت نمایندگان به مجلس تقدیم شده بود، با وجود حضور در آن جلسه و جلسات بعد، کلامی در مخالفت با این طرح بر زبان نیاورد؟ آیا طرح جمهوریت موافق قانون اساسی بوده است؟ از طرف دیگر چرا او در مورد قانون شکنی نظامیان، حداقل به مانند معتمد التجار و مدرس سردارسپه را در مجلس مورد اعتراض قرار نداد؟ و چرا به همراه چند تن از نمایندگان مجلس به رود هن رفت و سردارسپه رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا را که پیش از این به چیزی کمتر از ریاست جمهوری رضایت نداده بود و احمد شاه نیز او را عزل کرده بود - به تهران برگردانید و...؟ و چنین است موافقت وی با سلب «ریاست عالیهٔ کل قوای دفاعیه و تأمینیهٔ مملکتی» از احمدشاه و واگذاری آن به سردارسپه در مجلس شورای ملی.

سؤالی که به نظر می رسد آن است که آیا در فاصلهٔ ۲۶ بهمن ۱۳۰۳ (تاریخ سلب

فرماندهی کل قوا از احمد شاه) تا ۹ آبان ۱۳۰٤ بین سردار سپه و دکتر مصدق اختلافی به وجود آمده بوده است که دکتر مصدق، به عنوان عکس العمل، با طرح انقراض سلطنت سلسلهٔ قاجاریه به مخالفت پرداخت؟

ملاقاتهای دکتر مصدق با سردار سپه در سالهای ۱۳۰۲ تا ۱۳۰٤

بخشی از کتاب رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی... (از صفحهٔ ۲۱ تا ۳۸۰) به ذکر نام کسانی اختصاص دارد که از تاریخ ۸ جوزا [خرداد] ۱۳۰۲ تا اول بهمن ۱۳۰٤ یا تقاضا داشته اند با سردار سپه ملاقات کنند یا پیامی را به وی برسانند یا سردار سپه آنان را احضار کرده است یا به بهبودی گفته است فلان پیام را به فلان کس برساند. بهبودی در این زمان تقریباً نقش رئیس دفتر سردار سپه را به عهده داشته است که اوامر او را مو به مو به موقع اجرا می گذاشته، وی در این قسمت کتاب به ندرت به اظهارنظر شخصی پرداخته است. بررسی نام مراجعان به سردار سپه از طبقات مختلف در این کتاب بسیار قابل توجه و تأمل است. در این کتاب در سال ۱۳۰۲ چهار بار نام مصدق السلطنه آمده است و از ۲۵ فروردین تا ۲٤ بهمن ۱۳۰۳ ده بار و در سال ۱۳۰٤ (اول آبان ۱۳۰٤) یک بار. از تمام این ملاقاتها در کتاب خاطرات دکتر مصدق، جز به موضوع عیادت سردار سپه از وی به مناسبت شکستن دستش (در ۳ سنبله ۱۳۰۲)، به دیگر موارد اشاره ای نگردیده است. چرا؟

این پانزده مورد را برای آگاهی علاقه مندانی که به کتاب بهبودی دسترسی ندارند ذیلاً نقل می کنم.

توضیح آن که چون تهیه کنندهٔ نمایهٔ (فهرست اعلام) این کتاب، نام دکترمصدق و شمارهٔ صفحات مربوط به او را - برخلاف افراد دیگر - در «نمایه» کتاب ذکر نکرده است. سؤالی که پیش می آید آن است که چرا وی در کاری که به او سپرده شده بوده است خیانت روا داشته؟ آیا فکر می کرده است که این ملاقاتها از شأن و منزلت دکتر مصدق می کاهد و بدین جهت وی به سهم خود، با حذف نام مصدق از «فهرست اعلام» خدمتی به دکتر مصدق انجام داده است. در این صورت خدا را باید شکر کرد که وی غلط گیری متن کتاب را به عهده نداشته، چه اگر مسؤولیت این کار نیز با او بود، تمام مواردی را که در آنها نام مصدق آمده است از کتاب حذف می کرد. بدین جهت نویسندهٔ این سطور ناچار گردید صفحات ۲۱ تا ۳۸۰ کتاب را یک بار مرور کند. موارد ذیل حاصل این بررسی اجمالی ست:

۱٦ سرطان [تیر]۱۳۰۲: «... و همچنین فرمودند از آقای رئیس الوزرا خواهش کنم چون

ضرورت ایجاب کرده است، تلگراف آقایان علما را برای حضرت اشرف بفرستند. آقای رئیس الوزرا فرمودند: تلگراف نزد مصدق السلطنه است. فوراً به وزارت خارجه گفتم، تلگراف را فرستادند و به عرض حضرت اشرف رساندم» (ص۵٤).

۳ سنبله [شهریور] ۱۳۰۲: «به مناسبت این که دست مصدق السلطنه شکسته و در منزل بستری بود فرمودند از ایشان احوالپرسی کنم. از مراحم حضرت اشرف تشکر کرد و اظهار داشت: از وقتی که دستم را گچ گرفته اند درد ساکت شده است» (۵۹).

۹ حوت [اسفند] ۱۳۰۲: «امروز ٤ بعد از ظهر مصدق السلطنه، آیت الله زاده خراسانی و بعد هم امام جمعهٔ تهران همراه ظهیر الاسلام شرفیاب شدند» (۱۱۷).

۲۳ حوت [اسفند] ۱۳۰۲؛ «مصدق السلطنه عصر شرفیاب شد» (۱۱۹).

۱۵ حمل [فروردین] ۱۳۰۳: «مصدق السلطنه که استدعای شرفیابی کرده بود، به شنبه صبح موکول وشرفیاب شد» (۱۳۰).

۲۵ حمل [فروردین] ۱۳۰۳: «مصدق السلطنه مطالب فوری داشت که به عرض برساند، اجازه فرمودند شرفیاب شود» (۱۳۸).

۲ ثور [اردیبهشت] ۱۳۰۳: «مشار اعظم رئیس کابینه اجازه خواست که فردا شب هیأت تشکیل می شود و افطار هم تهیه کنند. فرمودند: از ذکاء الملک سؤال کنید. مصدق السلطنه عرض می کرد: برای آمدن حضرت اشرف به مجلس و انتخاب کمیسیونها با رئیس مذاکره کردم، قرار شد اگر لازم شد به رئیس مجلس تلفن کنیم. احتیاجی نشد» (۱٤۱).

۲۵ سنبله [شهریور] ۱۳۰۳: «... مصدق السلطنه به مناسبت کسالتی که داشت نتوانسته بود شرفیاب شود» (۱۷٦).

۷ عقرب [آبان] ۱۳۰۳: «ساعت ۱۰ بر حسب تعیین وقت قبلی مصدق السلطنه در وزارت جنگ شرفیاب شد» (۱۹۲).

۱۲ دلو [بهمن] ۱۳۰۳: «... حضرت اشرف فرمودند به مصدق السلطنه بگویم که منتظر خبر ایشان هستند. به ایشان که گفتم اظهار داشت: الساعه در منزل علائی راجع به همان مسأله مشغول هستم و ممکن است فردا یک ساعت از شب گذشته شرفیاب شوم. به عرض رسانیدم...» (۲۰۱).

۱۳ دلو [بهمن] ۱۳۰۳: «۵ بعد از ظهر مصدق السلطنه عرض کرد: آقایان الساعه این جا هستند، هنوز مذاکره خاتمه نیافته است، تا نیم ساعت دیگر شرفیاب می شویم. به عرض حضرت اشرف رساندم، در انتظار ماندند» (۲۰۱).

۱۸ دلو [بهمن] ۱۳۰۳: «... ۹ بعد از ظهر مصدق السلطنه اظهار کرد: مؤتمن الملک

سؤال می کند: چه موقع حضرت اشرف به مجلس تشریف می آورند تا نمایندگان فراکسیونها حاضر باشند؟ حضرت اشرف ساعت ۸ صبح را تعیین فرمودند و اجازه فرمودند بنده به مؤتمن الملک این موضوع را بگویم. وقتی گفتم ایشان اظهار داشتند: ساعت ۸ صبح نمی شود وکلا را حاضر کرد. دو ساعت به غروب مانده تشریف بیاورند. نمایندگان را برای همان ساعت خبر خواهم کرد. مجدداً مصدق السلطنه اظهار داشت که: مؤتمن الملک می گوید: خوب است از منزل حضرت اشرف مستقیماً اطلاع دهند. وقتی این موضوع را به عرض رساندم حضرت اشرف جوابی نفرمودند» (۲۰۴-۲۰۵).

۱۹ دلو [بهمن ۱۳۰۳]: «... مصدق السلطنه که می خواست شرفیاب شود، اجازه فرمودند نزدیک غروب شرفیاب شود و بعد مجدداً فرمودند، حالا بیاید ...» (۲۰۵).

۲۴ دلو [بهمن] ۱۳۰۳: «مصدق السلطنه را اجازه فرمودند شرفیاب شود» (۲۰۷).

اول آبان ۱۳۰۴: «... ٤ بعد از ظهر کلنل ماک کرماک به اتفاق مصدق السلطنه شرفیاب شدند» (۲٤۹).

بخش چهارم

نمایندگی در دورهٔ ششم مجلس شورای ملی
در دوران رضاشاه پهلوی
۱۹ تیر ۱۳۰۵ – ۲۲ مرداد ۱۳۰۷

دورهٔ ششم مجلس شورای ملی در ۱۹ تیر ۱۳۰۵ با نطق افتتاحیهٔ رضاشاه شروع به کار کرد و در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ به پایان رسید. در این دوره مستوفی الممالک (از ۱۶ خرداد ۱۳۰۵ تا ۱۲ خرداد ۱۳۰۶) و مهدیقلی هدایت مخبر السلطنه (از ۱۶ خرداد ۱۳۰۶ تا شهریور ۱۳۱۲) رئیس الوزراء بودند.

حضور مخالفان سلطنت رضاشاه در مجلس

ناگفته نماند که در ۸ دی ۱۳۰۴، یعنی در آخرین روزهای دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی، دکتر مصدق به احتمال این که ممکن است دولت در انتخابات دورهٔ ششم دخالت کند، در سخنرانی خود درمجلس این سؤال را مطرح ساخت که اخلاق سیاسی نمایندگان مجلس شورای ملی در کدام یک از دوره ها بهتر بوده است. خود او دورهٔ اول و دوم را بهتر اعلام کرد به علت این که انتخابات در آن دو دوره آزاد بوده است. بعضی گفتند مقایسه بین این مجلس (مجلس پنجم) و دوره های پیش نادرست است. مصدق اصل ۳۹ قانون اساسی را قراءت کرد و اظهار امیدواری کرد که اعضای دولت به حقوق ملت خیانت نکنند و افزود: «بنده یقین دارم که انتخابات آزاد باشد یا آزاد نباشد یک اکثریت بزرگی از همین آقایان در نتیجهٔ هر قسم انتخاباتی انتخاب خواهند شد ولی بنده معتقد هستم که وکلای ملت همیشه مأمور ملت باشند یعنی رقم خودشان را از ملت بگیرند» (۱۶۸-۱۷۲).*

* سخنان دکتر مصدق و دیگر نمایندگان، نخست وزیران، و وزیران در دورهٔ ششم مجلس شورای ملی که در این بخش نقل گردیده – به جز چند مورد که منقول از مذاکرات مجلس، دورهٔ ششم تقنینیه است – بقیه برگرفته از کتاب

رضاشاه چنین مصلحت دانست که تنی چند از افراد نامدار و به اصطلاح آن روز وجیه الملّه که با سلطنت وی در مجلس پنجم مخالفت کرده بودند، با رای آزاد مردم، در دورهٔ ششم انتخاب شوند و به مجلس بروند که یکی از آنان دکتر مصدق بود. این دومین باری بود که مصدق به نمایندگی مردم در مجلس شورای ملی انتخاب شده بود. موضوع قابل توجه آن است که رفتار مصدق در مجلس پنجم تا تصویب مادهٔ واحدهٔ تغییر سلطنت در ۹ آبان ۱۳۰٤، با رفتارش از این تاریخ تا پایان مجلس پنجم و تمام دورهٔ ششم کاملاً متفاوت بود. او در مجلس پنجم تا پیش از ۹ آبان ۱۳۰٤ حتی هنگام طرح موضوعهای اساسی مانند طرح جمهوریت، شدت عمل سردار سپه و نظامیان در سراسر ایران، اعلام حکومت نظامی در شهرها، طرح سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه و اعطای آن به سردار سپه که بعضی از آنها مخالف قانون اساسی بود، چنان که در بخش سوم ذکر گردید، سخنی نگفت و مخالفتی نکرد. اما پس از مخالفت با مادهٔ واحدهٔ تغییر سلطنت، نخست تصمیم گرفت که تا پایان دورهٔ پنجم در مجلس حاضر نشود. سید حسن تقی زاده که او نیز مانند مصدق از مخالفان تغییر سلطنت بود نوشته است:

ما چند نفر، یعنی من و علاء و مصدق السلطنه و مشیرالدوله دیگر به مجلس نرفتیم و قریب دو ماه غایب بودیم. دورهٔ مجلس نزدیک به اختتام بود. کم مانده بود مجلس به آخر دوره برسد. بعدها تأمل برای ما پیش آمد که آیا به کلی و برای همیشه مجلس را ترک بکنیم، یا حالا پس از آن که به تکلیف خود عمل کرده ایم مجدداً برویم. من و مرحوم علاء مایل به رفتن به مجلس بودیم. مشیرالدوله هم از ما تبعیت کرد و گفت اگر شما بروید من هم می آیم. مصدق السلطنه مایل به رفتن به مجلس نبود و در عقیدهٔ خود اصرار داشت. ولی وقتی دید نظر ما به رفتن است گفت اگر شماها بروید من به تنهایی عقب نمی مانم، من هم می روم و همین طور شد... (زندگی طوفانی، ۲۰۱-۲۰٤).

مصدق السلطنه هی می گفت نروید، تا آخر مجلس هم، نروید. من می دانم شما دو نفر وسیلهٔ زندگی ندارید. دو سه ماه بیشتر نمانده. من حقوق شما را می دهم. به من برخورد. ما هر دو مکدر شدیم که این حرفها را کنار بگذارید. ما چیزی نخواستیم و نمی گیریم (همان مأخذ، زیرنویس، ۲۰٤).

ذکر این مطلب شاید بیفایده نباشد که تقی زاده ثروتی نداشت و در تمام عمرش فقط با حقوقی که می گرفت (مثل حقوق نمایندگی مجلس شورای ملی، مجلس سنا، شغلهایی

دکتر مصدق و لطفهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه، گردآوردهٔ حسین مکی، چاپ ۱۳٦٤ تهران است. برای جلوگیری از تکرار نام این کتاب در این بخش، در تمام موارد فقط به ذکر شمارهٔ صفحهٔ کتاب در داخل پرانتز اکتفا گردیده است.

مانند وزارت، سفارت و امثال آن) زندگی می کرد و هرگاه کاری نداشت ناچار بود که با قرض از این و آن زندگی کند تا فرجی حاصل شود (همان مأخذ، ۹۵-۹۹). عبارت دکتر مصدق که «من حقوق شما را می دهم» اشاره به همین موضوع است که آن دو اگر به مجلس نمی رفتند، درآمدی برای گذران زندگی خود نداشتند.

فهرست نطقهای دکتر مصدق در مجلس

حسین مکی که کتاب خود را به نطقهای تاریخی دکتر مصدق* اختصاص داده است، در مجلس پنجم فقط از چهار نطق وی: تغییر سلطنت، نفت خوزیان، انتخابات دورهٔ ششم، و راه آهن یاد کرده است و بقیهٔ کتاب شامل نطقهای دکتر مصدق است در مجلس ششم دربارهٔ: قرارداد ۱۹۱۹، شیلات بحر خزر، راه آهن سراسری ایران، قرارداد مالیه (دارایی) و بانک شاهی، بودجهٔ مجلس، عدلیه (دادگستری)، محرومیت وکلا از وزارت، محدودیت وزراء و معاونین و رؤسای دوایر دولتی، نقل اختیارات دکتر میلسپو به مکاسکی، خرابی خانه های مردم، نخوردن قَسَم، کسر عایدات بلدیه (شهرداری)، قرارداد گمرک و شیلات، تعرفهٔ گمرکی، اعتبار برای ساختمان زندان و تعمیرات قصور سلطنتی، ثبت اسناد، اعتبارنامهٔ وکلا، و انحصار دولتی تریاک.

با توجه به محدود بودن صفحات، حتی امکان نقل خلاصهٔ تمام «نطقهای تاریخی مصدق» در این کتاب وجود ندارد. بدین جهت پس از ذکر کلیاتی دربارهٔ نطقهای او، تنها به ذکر خلاصهٔ سه سخنرانی او که از اهمیت بیشتری برخوردار است یعنی: مخالفت با وثوق الدوله به سبب امضای قرارداد ۱۹۱۹، مخالفت با تقاضای اختیارات قانونی داور برای اصلاح عدلیه، و احداث راه آهن سراسری ایران در این بخش بسنده می کند.✣

دکتر مصدق قَسَم نخورد

بر طبق اصل یازدهم قانون اساسی:

* مکی در مقدمهٔ چاپ اول کتاب خود دربارهٔ دکتر مصدق و نطقهای وی در مجلس پنجم و ششم نوشته است: نطقهای دکتر مصدق عموماً یادگار مواقع حساس و مهم است... در مواقعی که قضایای حیاتی مطرح بوده و مجلس شورای ملی جلسات تاریخی خود را منعقد ساخته است غالباً بانگ فداکارانه و شجاعت آمیز دکتر مصدق در فضای پارلمان منعکس شده و مردانه از حقوق ملت دفاع کرده است. این خصایص، این شجاعت و از خود گذشتگی، این موقع شناسی و مآل بینی، این مبارزات جسورانه و بی پرواء اینهاست که زندگی سیاسی و نطقهای دکتر مصدق را اهمیت و عظمت خاصی بخشیده... این خطابه ها و نطقها مربوط به دورهٔ پنجم و... ششم تقنینیه است که برای جوانان معاصر و آینده سرمشق خطابه و رهبر فصاحت پارلمانی ست ... (۱۴).

✣ علاقه مندان برای اطلاع از بقیهٔ نطقها و اظهارنظرهای دکتر مصدق می توانند به مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ ششم تقنینیه یا به کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه مراجعه نمایند.

اعضاء مجلس بدواً که داخل مجلس می شوند باید به ترتیب ذیل قسم خورده و قسم نامه را امضاء نمایند. صورت قسم نامه: ... خداوند را به شهادت می طلبیم و به قرآن قسم یاد می کنیم... نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننمایم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فواید و مصالح دولت و ملت ایران.

دکتر مصدق که در دورهٔ پنجم مجلس مقارن با سلطنت احمد شاه قاجار قسم خورده بود، در دورهٔ ششم در زمان پادشاهی رضاشاه پهلوی برخلاف دیگر نمایندگان قسم نخورد و در جلسهٔ ۶ مهر ۱۳۰۶ در پاسخ اعتراض یکی از نمایندگان اظهار داشت:

موضوع قسم به واسطهٔ سابقه و عمل در این مجلس امری ست نظری. بعضی آن را واجب می دانند و بعضی هم واجب نمی دانند از آن جمله خود آقای رئیس در دورهٔ پنجم به کرّات اختیاری بودن آن را اظهار فرموده اند* (۳۴۷).

ایفاء نقش مخالف

دکتر مصدق در مجلس ششم تقریباً در تمام موارد نقش مخالف دولتها را بازی می کرد.

در جلسهٔ ۲۸ اسفند ۱۳۰۵ با لایحهٔ بودجهٔ مجلس که در آن افزایش حقوق نمایندگان مجلس پیشنهاد شده بود، به چند دلیل مخالفت کرد و گفت:

قبول نمایندگی فقط برای سعادت ملت خواهد بود... ولی اگر حقوق گزاف شد ممکن است که برای حفظ مقام در ادوار بعد به محافظه کاری عادت و ازانجام وظیفه باز ماند. ثانیاً تزیید حقوق نمایندگی سبب می شود که عنقریب حقوق وزراء و ادارات افزوده شود... (۲۸۲).

در جلسهٔ ۱۴ دی ۱۳۰۶ که دولت پیشنهاد کرد مبلغ چهارصد هزار تومان برای ساختمان زندان و تعمیرات قصور سلطنتی و غیره تصویب شود، وی اظهار داشت:

... خوب حالا باید دویست هزار تومان خرج کنیم که در واقع محل دزدهای خودمان را شبیه به محل دزدهای اروپایی کنیم... آیا ممکن است یک مخارجی را حذف کنید که مردان صحیح العمل این مملکت مردمان درست این مملکت مردمان وطن پرست این مملکت را هم مثل سایر ممالک بکنید... (۳۶۳، ۳۶۹).

دربارهٔ مخارج ساختمان و تعمیرات قصور سلطنتی به توسط وزارت دربار گفت:

اگر مقصود تعمیرات قصوری ست که ملک شخص پادشاه باشد... خودش از عهدهٔ تعمیرات

*مکی در توضیحی دربارهٔ «آقای رئیس» نوشته است: «مقصود آقای پیرنیا مؤتمن الملک است که در دورهٔ پنجم تقنینیه که بعضی از وکلای جمهوریخواه نمی خواستند قسم یاد نمایند و نسبت به مقام سلطنت وفادار باشند آنها را مختار نمودند، ولی در دورهٔ ششم چون سلطنت به رضاشاه رسیده بود بنابراین سوگند یاد نکردن خطرناک بود و تنها کسی که قسم نخورده است آقای دکتر مصدق است».

تصورش بر می آید و به عهدهٔ ملت نیست و اگر مقصود تعمیر و احداث قصوری ست که
به دولت است آن وقت مداخلهٔ وزیر دربار که شخص غیر مسؤولی ست مورد ندارد (۳۷۲).
عقیدهٔ من آن است که قصر فرح آباد و دوشان تپه و عمارت شاه آبادی خراب کنند بهتر است
اگر صد و سی و پنج هزار تومان یا دویست سیصد هزار تومان دیگر رویش بگذاریم یک کا
کاغذ سازی یا قند سازی و یک چیزهایی که برای مردم مملکت یک کاری پیدا شود بهتر
(۳۷۴-۳۷۵).

دکتر مصدق دربارهٔ واگذاری اراضی به کمپانی نفت گفت:

... بر طبق فصل دوم [قرارداد] کمپانی فقط حق دارد هر گونه بنایی که برای استخراج و صا
جریان نفت لازم است بنماید. در این صورت واگذاری سه میلیون و نیم ذرع برای ایجاد تفری
چون در استخراج و مخزن و جریان نفت مدخلیتی ندارد با امتیازنامه موافق نیست... (۳۷
۳۳۸).

و چنین است اعتراض او به تخریب خانه های مردم در سال ۱۳۰۶ در خیابان چراغ بر
پیش از تقویم املاک (۳۴۳، ۳۴۷)، مخالفت با لایحهٔ مخارج انتخابات به این دلیل
«انتخابات غیر آزاد مستلزم مخارجی نیست...» (۳۸۱، ۳۸۴)، مخالفت با لایحهٔ اختیار
قانونی داور برای اصلاح عدلیه به این دلیل که قانون اساسی قوای سه گانه را تفکیک کر
است و ما نمایندگان مجلس وکیل در توکیل نیستیم (۳۰۰، ۳۱۱-۳۱۲)، و مخالفت با لای
احداث راه آهن سراسری محمره - بندر جز (خرمشهر - بندر گز) به علت آن
اقتصادی نیست و پیشنهاد مصرف اعتبار آن برای احداث کارخانهٔ قند سازی و... (۲۵۱
۲۵۴).

مخالفت با لوایح، ضمن تقدیر از رضاشاه

دکتر مصدق در اکثر موارد برای آن که با موضوع مطرح شده در مجلس شورای ملی
مخالفت کند، سخنان خود را با نوعی تقدیر از رضاشاه آغاز کرده است:

چون بنده افتخار می کنم و آرزومند بودم که همان طوری که یک ایرانی پیدا شد وزارت جنگ
اصلاح کرد یکی دیگر هم پیدا شود وزارت عدلیه را درست کند... (۲۹۸).

... تنها تصدی رئیس کل مالیه [دکتر میلسپو] عامل مؤثر اوضاع مالیه نبود، بلکه تشکیلات جدید مملکت
تأسیس نظام جدید بیشتر سبب شده که مستشاران امریکایی بتوانند موفقیت کامله پیدا کنند... پس از ای
نظر، بنده عرض می کنم که تنها وجود رئیس کل مالیه و این قوانین در طرز وصول مالیات و وصول نمیتواند مؤ
نیست بلکه ما باید تشکر خودمان را به پیشگاه مؤسس نظام ایران تقدیم کنیم. اصل اساسی اینان هست
الا سهل است... (۳۳۱-۳۳۲).

در جلسهٔ ۲ اسفند ۱۳۰۵ سخنان خود را در مخالفت با احداث راه آهن به طور کلی، و خط جنوب به شمال خصوصاً، با این عبارت آغاز کرد:

بنده افتخار راه آهن ایران را به این دولت مربوط می دانم نه به دولتهایی که بعد می آیند. افتخار راه آهن را مربوط به آن مقام عالی می دانم که روز اول لایحهٔ راه آهن را به مجلس شورای ملی آورد(۲۳۰).

به هنگام مخالفت با طرح فوریت لایحهٔ مربوط به قرارداد گمرک و شیلات در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۰۶:

یکی از علاقه مندیهای بنده به عصر پهلوی برای این بوده است که ایشان در مسائل سیاست خارجی و بین المللی همیشه خیلی ملاحظه داشته اند. همه می دانند که ایشان همه وقت ملاحظات داشته اند که حقوق ایران یک ذرّه به خارجی داده نشود... (۳۵۲-۳۵۵).

یا برای آن که به نمایندگان بگوید نمایندهٔ مجلس باید عقیدهٔ خود را آزادنه در مجلس اظهار کند، گفت: روزی شاه مرا خواست و فرمود که عقیده ات را بگو.

عرض کردم این مسافرتهایی که اعلیحضرت می فرمایند. این طاق نصرتها اسباب خرج مردم می شود و مأمورین نظامی اسباب اذیت مردم را فراهم می آورند. درحقیقت اعلیحضرت به این چیزها بزرگ نمی شوند. شما شاه این مملکت هستید، شاه بزرگ است، می خواهند چراغ روشن بکنند نمی خواهند نکنند... فرمودند: قبول دارم صحیح است.

روزی که در سلام شرفیاب شده بودم، فرمودند: «این دفعه که به مسافرت رفتم همه جا بیخبر رفتم... چون اعلیحضرت همایونی می دانند که من غرضی ندارم... می فرمایند که فلانی من عرایض تو را قبول کردم...» (۲۹۷).

انتقاد از اوضاع به صراحت یا به کنایه

و البته در مواردی نیز به صراحت یا به گوشه و کنایه از اوضاع اظهار عدم رضایت کرده است:

سرهنگ کریم خان آب به منزل من نمی دهد و درختهای منزل من که همسایهٔ او هستم دارد خشک می شود ولی باغ خودش سبز است با این حال مناسبت ندارد که من با ایشان مخالفت کنم... که از اروپا متخصص بیاید. بنده او را ستایش و تمجید می کنم... (۳۰۷).

بسیار خوب بنده راضی هستم از این نظمیه به جهت این که حقیقةً یک مدتی ست بعد از این که این نظمیه از صاحبمنصبان خارجی منتزع شد و به دست صاحبمنصبان ایرانی رسید یک انتظاماتی در این شهر هست و در محلهٔ ما هم به توجهات اعلیحضرت پهلوی امنیت است و خوب است.

بعضی از نمایندگان: همه جا هست. دکتر مصدق - بلی همه جا هست و فرضاً محلهٔ آقای مدرس

امنیت نداشته باشد* مربوط به بنده نیست، شاید جرایدِ سانسور باشد و نتوانند چیزی بنویسند، اگر محلهٔ ایشان امنیت نداشته باشد خودشان می دانند. بنده آنچه که می بینم این نظمیه در محلات ما یک کارهای خوبی کرده است و حقیقةً جای تشکر است (۳۶۷).

در ایام استبداد صغیر بنده یک مسافرتی از تهران به اروپا کردم یک تذکره ای از دولت گرفتم. آن وقت مثل حالا نبود که درب هر دروازه بپرسند: آقا پسر کیستی، مادرت کیست، خواهرت کیست. مسافر خیلی آزادانه می رفت تا سر حد، ولی اگر مثل حالا بود بهتر بود. چون اگر بنده را درب دروازهٔ طهران توقیف می کردند بهتر بود تا از سر حد برگرداندند... (۳۳۶).

مدت چند سال است که یک مبلغ زیادی همین بودجهٔ نظمیه برای خرج سانسور (چیزی که برخلاف قانون اساسی و چیزی که پایمال کنندهٔ حقوق ملی ست) می گیرد و خرج می کند. امسال چند سال است که همین نظمیه یک عده اشخاص معلوم الحال را دم دروازه می گمارد که هر کس که می خواهد از دروازه بیرون برود تمام تاریخ خود و اعقابش و اجدادش را از او سؤال بکنند. شما تحقیق بکنید امروز که در ممالک اروپا یک چنین چیزی نیست سهل است، در عصر ناصری در عصر مظفری در عصر محمد علی میرزا یی هم همچو چیزها یی نبود، نه سانسور مطبوعات بود و نه این که اگر کسی بخواهد از خانه اش به دهش برود یک عریضه به نظمیه بنویسد... (۳۶۹-۳۷۰).

انتقاد با لحن تند

به مستوفی الممالک رئیس الوزراء و اعضای کمیسیون بودجهٔ مجلس شورای ملی:

... دولتهای ما باید صراحت عقیده داشته باشند... شما چیزی را که مجلس می آورید از روی عقیده تان نیست... اگر بنده این جا یک قدری مخالفت می کنم تصور نفرمایید حقیقةً با اعضاء محترم کمیسیون بودجه مخالفتی داشته باشم. آنها یک چیزهایی ست که نمی دانند... دوسیه را کاملاً مطالعه نکرده اند (۲۸۳-۲۸۶).

به نصرت الدوله وزیر مالیه:

اگر حقیقةً خودتان صلاحیت ندارید که مالیه را اداره بفرمایید، بسیار خوب، اقرار کنید، تشریف ببرید استعفا بدهید. بنده عرض می کنم که در این مملکت آدمی که صلاحیت این کار را داشته باشد خیلی پیدا می شود. بنده خودم در وزارت مالیه اشخاصی سراغ دارم که خیلی خوب می توانند کار کنند و کسان دیگری را هم سراغ دارم که در خانه های خودشان نشسته اند و منتظرند که به آنها کار رجوع کنند... (۳۴۱-۳۴۲).

به مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) رئیس الوزراء:

* مکی در زیر نویس همان صفحه افزوده است: اشاره به تیر خوردن مدرس در کوچهٔ پشت مسجد سپهسالار است.

آقای رئیس الوزراء متخصص نیستند. اگر متخصص بودند چهار کار را با هم قبول نمی کردند. متخصص نیستند. خودشان هم می دانند. پس این کار باید برود در کمیسیونهای مربوط و با اشخاص متخصص در هر ماده از موادش شور بشود... (۲۵٤).

شگرد دکتر مصدق در مخالفت با لوایح

حسین مکی نوشته است:

... موافقین پهلوی و وکلای فرمایشی اجازه نمی دادند به عنوان مخالف صحبتی بشود، آقای دکتر مصدق در غالب موارد به عنوان موافق پشت تریبون می رفتند و در ضمن آن شروع به مخالفت نموده نکات لازم را در هر موضوع گوشزد می کردند و این موضوع از تمام نطقهای دکتر مشهود است... (۲۳۸).

و البته این شیوه، علاوه بر آن که برخلاف آیین نامهٔ مجلس بود در مواردی نیز موجب برخورد و گفتگوهای تند بین دکتر مصدق و نمایندگان مجلس می گردید، از جمله:

الف — مؤتمن الملک رئیس مجلس در برابر دکتر مصدق

در کابینهٔ مستوفی الممالک، دولت در جلسهٔ ۷ اردیبهشت ۱۳۰۶ پیشنهادی برای پرداخت مطالبات کمپانی شنیدر کروزو به مجلس داد. موضوع آن به روایت دکتر مصدق مربوط بود به سفر مظفرالدین شاه به فرنگ:

بعد از این که مرحوم مظفرالدین شاه رفت به فرنگستان برای مرحوم مظفرالدین شاه پولی لازم شد، دید اگر به دولت دیگری غیر از روسیه مراجعه کند نمی تواند قرض کند و از دولت روسیه هم شاید نمی خواست قرض کند (آنچه که بنده اطلاع دارم). گفتند برای این مسأله یک راه حلی پیدا می کنیم می رویم یک اسلحه ای می خریم و یک قرض هم می کنیم، البته معلوم است وقتی یک کسی می خواهد یک مال دزدی را بفروشد چون دزدی ست و می خواهد محرمانه بفروشد هزار تومان را به پانصد تومان، به سیصد تومان می فروشد چون محرمانه است و مال دزدی ست. به یک دولتی هم که نمی توانست قرض علنی کند و در واقع یک شرایط خیلی صحیحی برای خودش قرار بدهد و مجبور هم هست پولی داشته باشد که در اروپا خرج کند، همین حال را دارد. اینها آمدند در آن جا یک کلاهی سر مسأله گذاشتند. گفتند یک اسلحه ای از کروزو بخریم یک مبلغی هم قرض بدهد... وقتی که کروزو بناست به یک دولتی که می خواهد قرض کند اسلحه بفروشد یک اسلحهٔ خوبی نمی فروشد... (۲۹۱).

البته دکتر مصدق عمل نادرست «مرحوم مظفرالدین شاه» را که از خارجیان پول قرض می کرد و به فرنگستان می رفت و هنگامی که در فرنگستان به پول بیشتری احتیاج پیدا می کرد از یک کمپانی اسلحه سازی پول قرض می نمود مورد نکوهش قرار نداد. ایراد او

فقط این بود که دولت مستوفی الممالک باید صورت خرید اسلحه و پولی را که کارخانهٔ اسلحه سازی سالها پیش به مظفرالدین شاه داده بوده است به تفکیک به مجلس تسلیم می کرد. طرح این موضوع در مجلس به علت آن که مصدق می خواست برخلاف آیین نامه صحبت کند، موجب برخورد شدید مؤتمن الملک با او گردید. اینک خلاصهٔ مذاکرات آن جلسه:

دکتر مصدق - ... بنده تصور می کنم لوایحی که در صلاح مملکت پیشنهاد می شود بایستی یک قدری بیشتر درش دقت کرد... دولتهای ما باید صراحت عقیده داشته باشند... شما چیزی را که مجلس می آورید از روی عقیده تان نیست... رئیس - آقای دکتر مصدق توهین نکنید گمان نمی کنم این حرفها پسندیده باشد. دکتر مصدق - ... اگر بنده این جا یک قدری مخالفت می کنم تصور نفرمایید حقیقةً با اعضاء محترم کمیسیون بودجه مخالفتی داشته باشم. آنها یک چیزهایی ست که نمی دانند... دوسیه را کاملاً مطالعه نکرده اند.... رئیس - این اظهارات یک قدری خارج از موضوع است.

رئیس - پیشنهاد راجع به خروج از دستور است اگر شما می خواهید در اصل مطلب حرف بزنید نمی شود. دکتر مصدق - بنده باید اطلاعات خودم را عرض کنم. رئیس - با این پیشنهاد می خواهید قبل از دیگران حرف بزنید. دکتر مصدق - ... من وکیل هستم باید عقیدهٔ خودم را اظهار کنم، نمی گذارید من حرف بزنم و عقاید خود را اظهار کنم (صدای زنگ رئیس). آقای دکتر مصدق از محل نطق پایین آمده و به طرف درب خروج حرکت نمودند. رئیس - اولاً به شما اخطار می کنم (آقای دکتر مصدق خارج شدند). رئیس - آقای دکتر مصدق با آن زرنگی که دارند می خواهند قبل از دیگران حرف بزنند و همچو وانمود بکنند که نمی گذارند ایشان حرف بزنند (۲۸۳-۲۸۶).

بعد از توضیحات رئیس الوزراء،

رئیس - برای این که مطلب مبهم نماند و سوء تفاهم نشود باید به آقایان تذکر بدهم که آقای دکتر مصدق این جا به بنده گفتند می خواهند در اصل موضوع صحبت کنند و ایشان که دو دوره است در مجلس تشریف دارند و به مواد نظامنامه آشنا هستند می دانند که دیگران که اسمشان را ثبت کرده اند و قبل از ایشان اجازه خواسته اند مقدم بر ایشان هستند فقط اظهاراتی که می توانستند بکنند راجع به خروج از دستور بود. ولی به عنوان خروج از دستور می خواستند داخل در اصل مطلب بشوند. این بود که بنده مخالفت کردم و گفتند که نمی گذارند من مطلبم را بگویم و در ضمن خواستند فهمانده باشند که یک مطالبی دارند ولی بنده جلوگیری می کنم. حالا اگر یک مطلبی دارند بهتر این است که یکی از آقایان با ایشان موافقت کنند و نوبت خودشان را

به ایشان بدهند و ایشان تشریف بیاورند این جا، اگر مطالب مهمی دارند که ما نمی دانیم بگویند تا این که اشکال برطرف شود.

دکتر مصدق - بنده توضیحی دارم.

رئیس - راجع به خروج از دستور؟ دکتر مصدق - راجع به مادهٔ ۱۰۹. رئیس - بفرمایید.

دکتر مصدق - بنده را فرمودند که دو دوره است در مجلس نمایندگی دارم و از نظامنامه اطلاع دارم. اگر یک پیشنهادی راجع به خروج از دستور باشد پیشنهاد کننده برای این که این پیشنهاد مربوط به مادهٔ ۶۳ نیست می تواند در موضوع صحبت کند. رئیس - همین ایرادی که فرمودید معلوم می شود نه از مادهٔ ۱۰۹ و نه از آن یکی اطلاع دارید. بنده عرض نکردم که مادهٔ ۶۳ شامل این مطلب می شود عرض کردم راجع به خروج از دستور یک مطلبی پیشنهاد می کنید باید راجع به همان مطلب حرف بزنید و شما می فرمودید من می خواهم در اصل موضوع حرف بزنم. بنده هم تکلیفم این بود که جلوگیری کنم. حالا هم آقای حاج میرزا مرتضی که مخالف هستند بنده تمنا می کنم که نوبت خودشان را به ایشان بدهند... دکتر مصدق - بنده پیشنهادم را استرداد می کنم. رئیس - حالا در اصل موضوع فرمایشی دارید بفرمایید... (۲۸۳-۲۹۰).*

ناگفته نماند که مؤتمن الملک احتمالاً در موارد دیگر نیز در برابر دکتر مصدق به اصطلاح کوتاه می آمده است. چنان که وقتی دکتر مصدق با عضویت وثوق الدوله در کابینهٔ مستوفی الممالک مخالفت کرد، که به آن اشاره خواهد شد، با آن که دکتر مصدق چند بار وثوق الدوله را «خائن» نامید و از اعمالش با لفظ «خیانت» یاد کرد، مؤتمن الملک - با آن که با به کار بردن لفظ «خیانت» از نظر حقوقی مخالف بود - چیزی به مصدق نگفت و تذکری هم نداد، ولی همین که در همان جلسه نماینده ای به مدرس گفت «خیانت کردید»، مؤتمن الملک بی درنگ به آن نماینده تذکر داد که «استعمال این کلمه از وظایف محکمه است». و بدین وسیله به طور غیر مستقیم خواست به مصدق گفته باشد

* با وجود این قابل توجه است که دکتر مصدق که عموماً به عنوان موافق ثبت نام می کرد ولی در عمل به مخالفت با لوایح می پرداخت، روزی در مجلس به مدرس تذکر داد اصول پارلمانی را مراعات کند:

یک ایراد دیگر هم بنده به آقای مدرس داشتم و آن این است که حضرت آقای مدرس گاه قدری از اصول پارلمانی خارج می شوند. مثلاً یک لایحه که به مجلس می آید اول اظهار مخالفت شدید می فرمایند عده ای که در مجلس مخالف هستند مرکزیت به طرف حضرت عالی پیدا می کنند و می آیند سمت شما. ولی بعد با یک پیشنهاد اصلاحی که می فرمایید با لایحه موافقت می فرمایید و این خوب نیست زیرا اشخاصی هستند که با اصل لایحه مخالفند وقتی که حضرت عالی پیشنهاد اصلاح می دهید مثل این است که به روی سرشان آب سرد بریزند. این اصول پارلمانی نیست. اصول پارلمانی این است که حضرت عالی که واقعاً وکیل ملتید در یک موضوعی که به مجلس می آید و مخالفید به مخالفت خود باقی بمانید و سر جای خودتان بنشینید تا ببینید نتیجه چه می شود. مدرس - چشم، چشم آقا (۳۱۰-۳۱۱).

استعمال کلمات «خیانت» و «خائن» از طرف او نیز نادرست بوده است.

ب — اتهام منفی بافی و اغفال جامعه به دکتر مصدق

در جلسهٔ ۲۸ بهمن ۱۳۰۶ دولت لایحه ای برای مخارج انتخابات تقدیم مجلس نمود. دکتر مصدق با این لایحه مخالفت کرد به این دلیل که «انتخابات غیر آزاد مستلزم مخارج نیست. مأمورین دولتی به هر کس که مایلند می توانند اعتبارنامه داده او را به سمت نمایندگی روانهٔ مجلس نمایند»، و سپس به شرح از دخالت دولت در انتخابات کلان و سرخس و درجز سخن گفت و اسنادی در اثبات مدعای خود ارائه داد. از جمله از جان محمد خان فرمانده لشکر شرق نام برد که در انتخابات دخالت کرده است.* یمن شیروانی مخبر کمیسیون و دکتر مصدق کار به مجادله کشید. شیروانی گفت:

بنده هم با دخالت دولت در انتخابات مخالفم، ولی شما دخالت متنفذین را که کمتر از دخالت مأمورین نیست مشروع دانستید.

یکی دیگر که از همه بدتر است اغفال جامعه است که آن را بنده نامشروع تر از دخالت مامورین و دخالت ملاکین می دانم... بنده از آقای دکتر مصدق می پرسم - ببخشید چون تعرض شخصی فرمودید، بنده هم شخصاً اسم می برم با این که خدمتشان ارادت دارم. از ایشان می پرسم - از اول دورهٔ پنجم تاکنون آن نظر مثبتی را که ایشان برای مصالح مملکت اظهار کرده اند کدام است؟ دکتر مصدق - اکثریت نداشتم. مخبر - شما باید نظرتان را اظهار کنید. دکتر مصدق - کردیم. مخبر - ... حضرت عالی که تصدیق کردید قانون انتخابات ما غلط است و از غلط بودن قانون سوء استفاده کردید، یک شب به خودتان زحمت ندادید که بنشینید و یک قانون انتخابات صحیح بنویسید و طرح قانونی پیشنهاد کنید و بفرستید مجلس. دکتر مصدق - کنفرانس دادم. مخبر - کنفرانس، آقا، همان اغفال است که از دخالت متنفذین هم نامشروع تر است. دکتر مصدق - در مجلس هم گفتم. مخبر - ... این هم یک رویه ای ست که ما در موض گفتن یک حرفهایی که مردم را هدایت کنیم به راه راست، اغفالشان کنیم برای این که خودمان را انتخاب کنند... که نامشروع تر از دخالت مستخدمین دولت است (۳۹۱-۳۹۳).

بعد وزیر داخله وارد بحث شد و گفت:

بنده اصلاً ندانستم که آقای دکتر مصدق به چه جهت این موضوع را مطرح کردند و یک مدتی وقت مجلس را گرفتند. اصل موضوع مسألهٔ انتخابات نبود و جریان انتخابات مطرح نبود. فقط

* مکی نوشته است وقتی بحث دربارهٔ دخالت در انتخابات به درازا کشید، چند دقیقه تنفس داده شد. «در تنفس نمایندگان فرمایشی و طرفداران دو آتشهٔ رضاشاه با تلفن جریان مذاکرات آقای دکتر مصدق را به عرض رضاشاه می رساندند و از او کسب تکلیف می نمایند. رضاشاه گفته بود هرچه می خواهد بگوید» (زیرنویس ۳۸۶).

موضوع یک لایحه ای بود که دولت برای مخارج انتخابات تقدیم مجلس کرده بود... بنده مطلب را به قدری موهون و بی پایه می دانم که اصلاً نمی دانم وارد این مطلب و جواب مطلب بشوم یا نه. آقای دکتر مصدق یک ورق پاره هایی را مستند خودشان قرار دادند... و یک نسبتهایی به مأمورین و به مقامات مقدسهٔ عالیهٔ مملکت دادند که بنده ناچارم جداً تکذیب کنم.... دکترمصدق - بنده خیلی معذرت می خواهم و نمی دانستم جان محمدخان از مقامات مقدسه است!! (۳۹۶-۳۹۷).

چهرهٔ مذهبی دکتر مصدق

در مجلس پنجم و ششم دکتر مصدق بیش از دیگر نمایندگان - حتی نمایندگانی چون سید حسن مدرس روحانی معروف - به تظاهرات مذهبی دست زده است. در بخش سوم دیدیم که وی قبل از مخالفت با لایحهٔ تغییر سلطنت در ۹ آبان ۱۳۰٤، نخست اظهار داشت:

بنده در سال گذشته در حضور آقایان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند....

آن گاه کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام نمودند. بعد شهادت خود را گفت: اشهد ان لا اله الا الله... و سپس به اصل مطلب پرداخت.

در مجلس ششم نیز بارها به موضوع «اسلامیت» و امثال آن تأکید کرده است:

بنده عرض می کنم ایرانیتم و اسلامیتم، به بنده اجازه نمی دهد و بنده را مجبور می کند که در یک همچو مجلسی که حجج اسلام نشسته اند و از نمایندگان محترم ملت نشسته اند و اولاد فاطمه و پیغمبر خدا حضور دارند... (۳۰۵).

بله لیسانسیه که رای یکی پنج قران بخرد و توی صندوق بریزد، این نمی تواند مملکت را حفظ کند. پس باید مملکت را همیشه اصل اسلامیت حفظ کند... (۳۰۲).

توضیحاً عرض می کنم که مملکت سویس مرکب از ۲۵ دولت و قانون جزایی هر یک جداست. بعضی از آنها قاتل را قصاص می کنند و بعضی او را حبس می نمایند. اگر ما فرنگی مآب باشیم لابدیم که از قوانین فرنگستان بین حبس و قصاص، حبس را انتخاب کنیم. این انتخاب گذشته از این که برخلاف مذهب است صلاح هم نیست زیرا فلسفهٔ مجازات قاتل بنا به قول اکثریت قریب به اتفاق جزائیون عبرت است و در مملکت ما تا قصاص نشود عبرت نمی گیرند. در این مملکت حبس که سبب عبرت نیست (۳٤۵-۳٤٦).

امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقواست زیرا یک مسلمان حقیقی تسلیم نمی شود مگر این که حیات او قطع شده...، اصل اسلامیت و اصل وطن پرستی با هم متباین نیست... (۱۹۰).

از همه قابل توجه تر آن است که وی در انتقاد از وثوق الدوله به مناسبت امضای

قرارداد ۱۹۱۹ در زمان سلطنت احمدشاه گفت:

قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان... عقیدهٔ ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم... پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا سلطان ایران است... (۱۸۳).

وی چنان که در صفحات بعد خواهد آمد برای وثوق الدوله به مناسبت امضای قرارداد ۱۹۱۹ تقاضا کرد مجازات «محارب با خدا» یا «مفسد فی الارض» اجرا شود.

تأکید مکرر به آزادی بیان نمایندگان مجلس

او بارها پیش از این که به مخالفت با لایحه ای بپردازد به این موضوع تصریح کرده است که نمایندهٔ مجلس حق دارد نظر مخالف خود را اظهار کند:

بنده با این بودجه مخالف هستم و البته آقایان محترم تصدیق می فرمایند که عقیده مقدس است و باید عقیده را مقدس دانست و هر کس یک عقیده دارد حقیقةً نباید آقایان بی مرحمتی بفرمایند به جهت این که این جا مجلس شورای ملی ست و هر کس هر عقیده ای که دارد حق دارد اظهار کند خواه مورد توجه اکثریت بشود خواه نشود حالا هم بنده می دانم اساساً این عرایض بنده موقعی که مورد توجه شود ندارد... (۲۸۲-۲۸۳).

بنده قبلاً خاطر آقایان محترم را مسبوق می کنم که اگر یک چیزی به نظرم بیاید و عقیده ام باشد از هیچ چیز باک ندارم، اگر به من اخطار شود برای من ننگ نیست، اگر به من توسری زده شود برای من ننگ نیست زیرا وقتی که من صلاح مملکت را می دانم می گویم و از هیچ چیز هم باک ندارم. اما راجع به این مسأله عرض کردم... (۲۹۰).

... پس بنده عقیده ام این است که در صلاح دولت بهلوی و در صلاح عصر پهلوی و در صلاح مجلس شورای ملی هیچ وقت نباید از یک وکیلی جلوگیری کرد که حرفش را بزند (۳۵۸).

مخالفت با وثوق الدوله وزیر عدلیه به سبب امضای قرارداد ۱۹۱۹

در فترت بین دورهٔ سوم و چهارم مجلس شورای ملی، احمدشاه قاجار چهارده بار فرمان ریاست وزراء به نام دوازده تن (وثوق الدوله ۳ بار) صادر کرد. (توکلی، ۲۰۰-۲۹۲؛ عاقلی، روزشمار، ۱/ ۱۰۸-۱۵٤). تفاوت وثوق الدوله در آخرین باری که به ریاست وزراء منصوب گردید، با دیگر رئیس الوزراء ها آن بود که بر طبق اسناد موجود، انگلستان برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ از احمدشاه خواست تا وثوق الدوله را به ریاست وزراء منصوب کند. احمد شاه با انجام این کار به این شرط موافقت کرد که انگلستان ماهانه پانزده هزار تومان به شاه بپردازد. انگلستان به این شرط عمل کرد. به علاوه انگلستان مبلغ یک صد و سی هزار لیره نیز به وثوق الدوله و دو تن از وزیران کابینه اش، صارم الدوله و نصرت الدوله، برای امضای این قرارداد پرداخت.

دلیل مخالفت دکتر مصدق با وثوق الدوله وزیر عدلیه در کابینهٔ مستوفی الممالک - در سال اول پادشاهی رضاشاه - این بود که وثوق الدوله با امضای قرارداد ۱۹۱۹ در زمان احمد شاه، دولت مسیحی انگلستان را بر ایران مسلمان تسلط داد. اما او به نقش اساسی احمد شاه در امضای این قرارداد اشاره ای هم نکرد.

و اینک خلاصه ای از سخنان مستوفی الممالک، دکتر مصدق، سید حسن مدرس، وثوق الدوله، دکتر مصدق، و مستوفی الممالک در مجلس شورای ملی:

سخنان مستوفی الممالک و...

مستوفی الممالک رئیس الوزراء در جلسهٔ مورخ ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی به هنگام طرح پروگرام دولت، اظهار داشت:

شنیدم که بعضی از آقایان محترم خصوصاً عموزادهٔ محترم آقای مصدق السلطنه نسبت به بعضی از آقایان همکارهای محترم بنده تصمیم دارند که پاره ای مذاکرات بنمایند که بنده آن مذاکرات را اصلاً در مجلس صلاح نمی دانم بشود... و خوب است فعلاً از آن مذاکرات صرف نظر شده و داخل دستور و حلاجی پروگرام دولت بشوند.

دکتر مصدق گفت پیشنهاد رئیس الوزراء را به این شرط می پذیرم که

آقای رئیس الوزراء اطمینان بدهند اعضایی که با ایشان کار می کنند در آتیه اعمال گذشته شان را تجدید نکنند... ولی اگر این اطمینان را ندهند هیچ کس نمی تواند حق یک وکیلی را سلب کند و او را از مذاکره ممنوع دارد. من وکیل ملت هستم، به نام ملت و به نام مملکت حق دارم اظهارات خود را بکنم....

رئیس الوزراء پاسخ داد:

... البته اگر بنده از همکارهای خودم اطمینان نمی داشتم و مسؤولیت تمام اعمال آنها را به عهدهٔ خودم نمی گرفتم آنها را دعوت به همکاری باخود نمی کردم...

توضیح این مطلب لازم است که مصدق السلطنه با شرکت وثوق الدوله وزیر عدلیه و ذکاء الملک فروغی وزیر جنگ در کابینهٔ مستوفی الممالک به دلایلی که ذکر خواهد شد مخالف بوده است. وثوق الدوله که متوجه بود روی سخن مصدق بیشتر با اوست اظهار داشت:

بنده تصور می کنم این مذاکرات خارج از تربیت بوده بهتر این است که آقای دکتر مصدق هرچه دارند بگویند. عملیات گذشته را هم بگویند بنده هم هرچه دارم می گویم و قضاوت آن هم با نمایندگان محترم است و بالاخره بنده یا صلاحیت نشستن روی این کرسی را دارم یا ندارم و این باید معلوم شود (۱۷۳-۱۷۴).

سخنان دکتر مصدق

آن گاه دکتر مصدق لایحه ای را که تهیه کرده بود قراءت نمود. وی نخست از اهمیت پرو گرام دولتها سخن گفت. بعد افزود:

در جلسهٔ قبل بنده می خواستم که عدم موافقت خود را نسبت به دو نفر از اعضاء این کابینه، آقای وثوق الدوله و آقای فروغی عرض نمایم. آقای فروغی که به سمت وزارت جنگ معرفی شدند مرتکب اعمالی شده اند... در این جلسه فقط به دو مراسله که مطابق اطلاعات من به سفارتخانه های دولت [کذا] مجاور نوشته اند می پردازم. اول مراسله ای ست به سفارت دولت شوروی نوشته و موافقت خود را در قضاوت دعاوی اتباع آن دولت در ادارهٔ محاکمات وزارت خارجه اظهار نموده... و برقراری کاپیتولاسیون را تجدید نموده است...(نمایندگان – هیچ قبول نیست بیربط صرف است)....*

دوم مکاتبه ای ست که فروغی با سفارت انگلیس نموده و در آن قریب بیست کرور تومان دعاوی آن دولت را نسبت به ایران تصدیق کرده است(۱۷۷–۱۷۸).

مصدق: حضرت رسول اکرم و پیغمبر خاتم (ص) سلطان ایران است

بعد دکتر مصدق به وثوق الدوله پرداخت که در کابینه به عنوان وزیر عدلیه معرفی شده بود. وی ضمن اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹، گفت:

چون جزائیون معتقدند که اگر کسی چند فعل خلاف نمود باید او را برای فعلی تعقیب کرد که مجازاتش در قانون بیشتر باشد بنده به بزرگترین خیانتی که ایشان مرتکب شده اند می پردازم که قرارداد است. قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان و به زبان وطن پرستی اسارت ملت ایران. عقیدهٔ ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم و پیغمبر خاتم (ص) پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا سلطان ایران است و بر هر ایرانی دیانتمندی و هر مسلمان شرافتمندی فرض است که در اجراء فرمودهٔ پیغمبر خدا که می فرماید: الاسلام یعلوا و لایُعلی علیه، از وطن خود دفاع کند اگر فاتح شد عالم دیانت و ایرانیت را روحی تازه دمیده و چنانچه مغلوب و مقتول شد در راه خدا شربت شهادت را چشیده است «و لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون». آقای وثوق الدوله... برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی (در این موقع حالت گریه به ایشان دست داد)... قبل از تصویب مجلس قرارداد را اجرا نمودند (۱۸۳–۱۸۴).

آقای وثوق الدوله در تمام ادوار زمامداری خود ضربهٔ مهمی به اخلاق مملکت وارد نمودند... خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله نتیجهٔ منحصر بعثت خود را اتمام مکارم اخلاق می شمارد: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»... (۱۸۵).

* مکی در زیر نویس صفحهٔ ۱۷۷ نوشته است: «بعداً سفارت شوروی این مراسله را تکذیب کرد».

سپس دکتر مصدق به این موضوع پرداخت که وثوق الدوله با دستگیری هفده تن از معترضین بر اعمال ایشان در مجلس روضه و در خانهٔ خدا یعنی مسجد شیخ عبدالحسین و اخراج و تبعید آنها بر خلاف مادهٔ ۲۵۸ قانون جزای عرفی که خودشان امضاء کرده اند عمل کرده است و همچنین است تبعید چهارتن از وزراء. به علاوه وی مشمول مادهٔ ۷۲ است که می گوید «هرگاه شخصی با دول خارجه یا مأمورین آنها داخل در اسباب چینی شود ... محکوم به حبس دائم در قلاع خواهد گردید..» و این اشاره است به قرارداد ۱۹۱۹ که «سفیر انگلیس در تهران با یک دستهٔ کوچکی از سیاسیون یک عهدنامهٔ مخفی بست» (۱۸۷). به علاوه وثوق الدوله «برای تهیهٔ زمینهٔ قرارداد از هیچ عملی حتی قتلهای بدون محاکمه و به صرف استنطاق نظمیه مضایقه نفرموده...»(۱۸۸).

دکتر مصدق: تقاضای مجازات «محارب باخدا» یا «مفسد فی الارض» برای وثوق الدوله

... اگر کسی بگوید که چون قانون جزای عرفی رسمیت ندارد و در قانون شرع مطاع هم برای کسی که بخواهد یرق اسلام را از رسول خدا گرفته یا بیت المال مسلمین [را] تسلیم دول غیر مسلمان نموده و یا اسباب چینی و فساد نماید عقابی نیست، من به گوینده با کمال پستی و حقارت نظر می کنم و با این که از علم فقه اطلاعی ندارم در جواب آیهٔ ۳۷ از سورهٔ شریفهٔ پنجم را می خوانم که می فرماید: «انّما جزاء الذین یُحاربون الله و رسوله یَسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلّبوا او تُقطع ایدیهم و ارجلهم مِن خِلاف او یُنفوا مِن الارض ذلک لهم خِزی فی الدّنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم». * در صورتی که آقای وثوق مشمول یکی از احکام اربعه نیستند حضرات حجج اسلام، نمایندگان عظام بفرمایند چه حکمی از احکام شامل ایشان می باشد (۱۸۸-۱۸۹).

سپس دکتر مصدق به اظهار نظر یکی از دوستان وثوق الدوله اشاره کرد که در دفاع از او گفته بود:

موقعیت مملکت در آن وقت ایشان را به عقد قرارداد مجبور کرد زیرا در آن ایام قشون انگلیس

* ترجمهٔ آیهٔ مورد استناد دکتر مصدق: «همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در زمین به فساد بکوشند جز این نباشد که آنها را به قتل رسانده یا به دار کشند و یا دست و پایشان را به خلاف ببرند (یعنی دست راست را با پای چپ و یا بالعکس) یا با نفی و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت باز (در دوزخ) به عذابی بزرگ معذب خواهند بود» (القرآن الکریم، با ترجمهٔ مهدی الهی قمشه ای).

چنان که می دانیم فقط در دورهٔ ولایت فقیه و حکومت اسلامی ایران، از بهمن ۱۳۵۷ به بعد، است که به استناد همین آیه تاکنون جمعی کثیر از ایرانیان را به عنوان محارب با خدا یا مفسد فی الارض کشته اند، و در همین یکی دو ماه پیش - احتمالاً در زمستان ۱۳۸۰ یا بهار ۱۳۸۱ - نیز روزنامه ها اطلاع دادند که برطبق رأی قاضی شرع و تأیید دیوان عالی کشور (که اسمی کاملاً بی مسماست) دو سه تن سارق بر طبق همین آیه به قطع دست و پا محکوم گردیده اند که فعلاً یک دست آنان را بریده اند و پس از گذشت یک ماه، یک پای آنها را هم خواهند برید.

قفقاز و بین النهرین را متصرف بود و حتی در خود ایران هم قشون دولت مزبور اقامت داشت لذا هر کس غیر از ایشان به عقد قرارداد ناچار بود...(۱۸۹).

دکتر مصدق گفت: «بنده با چهار دلیل او را مجاب نمودم». از جمله این که در مادهٔ اول قرارداد به استقلال دولت ایران اشاره گردیده، در حالی که «ملتی که قشون و مالیه اش دست دیگری ست استقلال ندارد.» دیگر آن که «بنده نمی توانم مجبوریت ایشان را تصدیق کنم زیرا شخصی که پول گرفت راضی ست و او را نمی توان مجبور دانست»(۱۹۰). «این دفعهٔ سوم است که آقای وثوق الدوله به واسطهٔ عملیاتشان از صحنهٔ سیاست دور شده و باز پاک می شوند» (۱۹۳). از سوی دیگر «در زمان وزارت مالیه، ایشان با بانک شاهنشاهی قراردادی گذاشت که هم مخالف قانون است و هم به حال مملکت مضر...» (۱۹۲).

این بود اعمال آقای وثوق الدوله نسبت به سیاست بین المللی در ایام گذشته و نسبت به سیاست داخلی عرضی نمی کنم زیرا می شود که اعتراضات بنده را حمل به غرض نمایند... اشخاصی مثل آقای مستوفی الممالک مکلفند که اصل مجازات و مکافات را عملاً رعایت کنند تا این که دست خائنین از کار کوتاه شده و دیگران به خدماتی که می کنند در آتیه امیدوار باشند... (۱۹۵-۱۹۶).

دفاع مدرس از برخی از اقدامات وثوق الدوله

بعد از دکتر مصدق، مدرس گفت: فرمایشات آقای دکتر مصدق دارای سه حیثیت بود: یکی شخصی که اسم پول بردند، اقای وثوق الدوله خودشان جواب خواهند داد، دیگری مربوط به دولت است که آقای رئیس الوزراء باید دفاع کنند و حیثیت سوم که یک جهت خصوصی آن که اختصاص به من دارد و آن حیثیت فقاهتی یا حقوقی ست. من برخلاف نظر آقای رئیس الوزراء معتقدم که تمام عقاید و مطالب باید در مجلس گفته شود. مدرس بعد به حوادث ده سال اخیر: مهاجرت، قرارداد ۱۹۱۹، جمهوریت، و تغییر سلطان اشاره کرد و گفت «بنده... در دو سه تای اول بازیگر میدان و پیشقدم آنها بودم». عده ای با مهاجرت مخالف بودند. من به مهاجرت رفتم. «پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم (یکی از نمایندگان- خیانت کردید). مدرس - خیانت نکردیم (رئیس - زنگ... آقای عدلی به شما اخطار می کنم استعمال این کلمه از وظایف محکمه است)».

مدرس - ... اگر محکمه تشخیص داد که من مقصرم البته باید مرا مجازات کند. بعد از مراجعت از مهاجرت آمدیم تا تهران با خوفهای زیاد با زحمات زیاد. مملکت منظرهٔ غریبی به خود گرفته بود، با قحطی مقارن شده بود، قشون اجانب در آن بود... بالاخره عقیدهٔ من با جمعی بر این شد

که بعد از یک مدتی کابینهٔ آقای وثوق الدوله بیاید. این کابینه قریب یک سال و نیم طول کشید در این یک سال و نیم هم نظم صوری در مملکت برقرار شده بود. بعد مسألهٔ قرارداد پیش آمد... لکن من خودم صاحب عقیدهٔ خلاف بودم (۱۹۹-۲۰۲).

وضعیات هم خیلی سخت بود. بگیر و به بند بود. حبس و تبعید بود... لکن خدا شاهد است که من یک لفظ توهین آمیز نسبت به موافقین قرارداد نگفتم زیرا این یک اختلاف نظر سیاسی بود... اما من مطابق عقیدهٔ خودم مکلف بودم که با کسی که این قرارداد را بست جنگ کنم. جنگ هم کردیم و از میدان هم درش کردیم. و این برای اجرای عقیدهٔ خود بود، زیرا عقیده ام این بود که قرارداد یک عقد فضولی ست (صحیح است). از این کارها به مصلحت روز خیلی از رجال ما کرده اند، ولی مالک مایم (صحیح است) مایم که باید تصدیق و تصویب کنیم (صحیح است). دیگر بهتر از کابینهٔ مستوفی که به او اعتماد داریم کسی نیست، اگر یک معاملهٔ فضولی بکند ما قبول نداریم (صحیح است) (۲۰۲).

«حالا اینها یک مسائل سیاسی ست که باید محکمه تشکیل داده و رسیدگی کرد ولی موافقم که اشخاص باید مطابق عقیده شان رفتار کنند... از وقتی که وثوق الدوله رفت به فرنگ یک دفعه اسمش را به بدی نبردم برای این که من نمی دانستم مسأله تقصیر و قصور بود، مسألهٔ پول را که گفتند من نمی دانم و خودشان توضیح می دهند...». «... ما یا هیچ کس نظر بدی نداریم...». «...با این شاهی هم که داریم نظر بد نداریم. اگر شاه مشروطه و قانون اساسی باشد ما محترم می داریم...» (۲۰۴-۲۰۵).

پاسخ وثوق الدوله به دکتر مصدق

وثوق الدوله بعد از تشکر از مدرس و ذکر مقدمه ای، به ایرادات دکتر مصدق پاسخ داد. نخست به این موضوع اشاره کرد که بیش از بیست سال در خدمات مهم مملکتی و سیاست عمومی به سر برده ام آن هم در اوقاتی که احتمال خطرات برای مملکت زیاد بوده و رجال سیاسی کناره جویی را صلاح می دانسته اند. ولی من معتقد بودم که از ایراد و اعتراض اندیشه نباید کرد و از محو شدن وجاهت و حسن شهرت نباید ترسید. به علاوه بنده مدعی عصمت و مصونیت از خطا نیستم. من پس از بیست سال زحمت به ارادهٔ خود از مملکت مهاجرت کردم و در ٦ سال غیبت، دشمنانم سخت بر من حمله بردند.

وی سپس به قسمت برجستهٔ اعتراض دکتر مصدق دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ پرداخت و گفت:

دوازده سال قبل... جنگ بین المللی در اروپا واقع شد... دول متهاجم از هر طرف بیطرفی ما را نقض کردند و اراضی ایران هم یکی از میدانهای جنگ واقع شد... کار مملکت منتهی به یک نوع

هرج و مرج فکری و عملی گردید و در نتیجهٔ آن قوای تأمینیهٔ مملکت... معدوم گردید، اغتشاش و ناامنی و دزدی و غارتگری و خودسری و طغیان در سرتاسر مملکت طبیعی و عادی شد... قحطی و گرسنگی و در اثر آن امراض مهلکه عوامل بدبختیهای دیگر واقع شدند. در قبال تمام این بدبختیها دست دولتهای وقت تهی... مالیاتهای داخلی... لاوصول عایدات گمرکات... منتهی به صفر و تحصیل هر نوع عایدی حتی توسل به استقراض خارجی غیر مقدور بود... بالاخره در سایهٔ یک سال زحمت... به تجدید تشکیل قوای تأمینیهٔ مملکت و تهیهٔ اسلحه و مهمات برای آنها و قلع و قمع اشرار و یاغیان... و تأمین ارزاق عمومی و راه انداختن چرخهای از کار افتادهٔ ادارات دولتی و امثال این امور موفق شدم (۲۰۹ - ۲۱۲).

در آن شرایط

محتاج به تحصیل کمک خارجی بودیم... یا باید مملکت را تسلیم حوادث کرده از معرکه بگریزیم یا با مرکز واحدی که در آن موقع استمداد از آن ممکن بود داخل مذاکره و قراردادی بشویم... آنچه از نقطه نظر نوعی به عقیدهٔ ما اقل محظورین بود اوتکاب کردیم و بالنتیجه چند ماه مذاکره و تبادل افکار به عقد قراردادی که فعلاً مورد اعتراض محترم [کذا] می باشد منتهی گردید (۲۱۳).

نقاط اصلی قرارداد این است:

دولت متعاهد ما وعده می دهد که مستشارها و متخصصینی که لزوم استخدام آنها با توافق نظر طرفین ثابت شود به ما بدهند و مستشارها و متخصصین مزبوره به موجب کنترات با خود مستخدمین اجیر شوند و اختیارات آنها با توافق نظر بین دولت ایران و خود متخصصین تعیین شود... گذشته از مراتب فوق مابین متعاهدین همیشه مفهوم و مسلّم بوده است... که اجرای قطعی قرارداد منوط به تصویب مجلس شورای ملی ایران خواهد بود و هرگاه از نقطه نظر احتیاجات به اجرای بعضی از مواد شروع گردیده محکوم به نسخ بودن آن اقدامات موقتی هم در صورت عدم تصویب مجلس بین طرفین مفهوم و مسلّم بوده است چنان که عملاً هم همین ترتیب واقع شد و در ساعت حاضر قرارداد هرچه بوده با رضای طرفین منسوخ و ملغی شده و اگر اثری هم از یکی از مواد آن باقی ست، ظاهراً به صرفه و صلاح است. «مقصود قسمت تعرفهٔ گمرکی ست که فعلاً به آن عمل می شود...» (۲۱۴).

وثوق الدوله: پولی نگرفته ام، همراه کنایه ای به شخص مصدق

راجع به صد و سی هزار لیره همین قدر می توانم عرض کنم که اگر به آقای دکتر مصدق از این بابت چیزی رسیده است به بنده هم رسیده است و اگر معلوم شود من همچو وجهی گرفته ام علاوه بر آن که برای غرامت به اضعاف آن حاضرم تمام اعتراضات آقای دکتر مصدق را برخود وارد می دانم. هرگاه مجلس لازم بداند حاضرم این عرایض را در هر کمیسیونی که مجلس تعیین نماید اثبات نمایم.

ضمناً خاطرنشان می کنم که مناسبتر بود این قسمت از اعتراضات از طرف کسی نسبت به من ایراد شود که در مورد سوابق اعمال خودش هم از اصول و مرور زمان و کم حافظه بودن معاصرین استفاده نکند(۲۱۵).

وثوق الدوله افزود این که آقای دکتر مصدق گفتند « بنده اخلاق عمومی مردم را خراب کرده و احزاب سیاسی را متلاشی کردم این فرمایش به قدری پر فلسفه و دقیق بود که من از فهم آن عاجزم». در مورد دستگیری و تبعید افراد غرض شخصی در میان نبوده و فقط برای جلوگیری از اخلال نظم بوده است. «راجع به قراردادی که می فرمایند با بانک شاهنشاهی منعقد شده است روح من از چنین قراردادی مطلع نیست نه اطلاع داشته ام و نه امضاء کرده ام...» (۲۱۶).

وی بعد به این موضوع اشاره کرد که کارهای خوب شخصی که مورد انتقاد قرار گرفته است باید ذکر می شد نه این که

در مورد قرارداد ۱۹۱۹ به شرح و بسط افادهٔ مرام کنند ولی مثلاً در موضوع یک قرارداد که ۱۹۱۶ مابین یک رئیس الوزرای ایران و دو دولت خارجی منعقد شد و در آن اختیارات تامه راجع به مالیه مخصوصاً اختیاراتی که از خصایص مجلس شورای ملی و حاکمیت مملکت است از قبیل تصویب بودجه ها و وضع مالیاتهای جدید و نسخ و تغییر مالیاتهای گذشته و غیره به یک کمیسیون مختلط و اکثریت آن کماً و کیفاً مأمورین رسمی سفارتهای خارجی بودند داده شده بود و قرارداد مزبوره بالاخره عملاً در جریان افتاده و فقط به سعی و اهتمام من نسخ و ابطال شد، چیزی نگفتند، و اگر گفتند طوری غرض آلود گفتند که خیلی از اثر تنقیدات ایشان کاست [ظ. نکاست] و همچنین زحماتی را که بنده برای اقامهٔ نظم و امنیت و جلوگیری از هرج و مرج و نجات مردم از قحطی و گرسنگی کشیدم قابل ذکر ندانستند. پس حق دارم عرض کنم محرک تنقیدات ایشان صرف وطن پرستی و خیرخواهی مملکت نبوده است (۲۱۷، ۲۱۸).

وثوق الدوله: دکتر مصدق «عوام فریب» و طالب «وجاهت ملی» ست

او در پایان اضافه کرد:

یک نکتهٔ دیگر را هم لازم می دانم به ایشان متذکر شوم که غالب محصلین و مبتدیهای سیاست در دورهٔ تحصیلات خود یک دوره درس تحصیل وجاهت را لازم می دانند و اگر ایشان مثلاً در آن دوره از تحصیلات خود واقع هستند البته بنده ایراد و اعتراضی بر ایشان ندارم، ولی باید عرض کنم که من در دورهٔ تحصیل سیاست از تعلیمات این کلاس به کلی صرف نظر کردم و از کلاس ماقبل مستقیماً و به طور طفره به کلاس بعد رفتم. به این جهت در مبارزهٔ عوام فریبی و وجاهت طلبی ممکن است مغلوب شوم (۲۱۸).

دکتر مصدق: به خدای متعال عملی خلاف مصالح مملکت نکرده ام

بعد دکتر مصدق گفت:

... قضاوت سؤال و جواب را به نظر ملت ایران می گذارم ولی چون در ضمن مذاکرات فرمودند که فلانی دربارهٔ خودش به مرور زمان معتقد است، این حرف توهین آمیز بود. من به خدای متعال تا امروز یک امضاء و عملی برخلاف مصالح مملکت نکرده ام و به مرور زمان هم معتقد نیستم و اگر توانست به من نسبتی بدهد [کذا] من خودم را تسلیم دار مجازات می کنم. آقای وثوق الدوله در وزارت عدلیه هستند. کمیسیونی از آقایان مشیرالدوله، مؤتمن الملک و غیرهم تشکیل دهند و اگر به بنده چیزی وارد هست بفرمایند که من خودم خودم را تسلیم مجازات کنم (۲۱۸-۲۱۹).

پاسخ مستوفی الممالک به اتهامات دکتر مصدق

بعد مستوفی الممالک رئیس الوزراء اظهار داشت این که آقای فروغی مراسله ای نوشته اند که قضایای کاپیتولاسیون را تجدید می کند، بنده اطلاعی ندارم. به علاوه کاپیتولاسیون به هیچ وجه ما بین ایران و روسیه برقرار نیست. و این که گفتند «دولت در این باب قصور کرده... با کمال ادب عرض می کنم این طور نیست...» (۲۱۹).

موضوع قابل توجه آن است که نه مجلس شورای ملی موضوع گرفتن یک صد و سی هزار لیره به توسط وثوق الدوله و همکارانش را در کمیسیونی مورد بررسی قرار داد، و نه وزارت عدلیه مسألهٔ سوابق اعمال مصدق را در کمیسیونی.

مخالفت با «اختیارات قانونی» داور برای اصلاح عدلیه

داور در کابینهٔ مستوفی الممالک، وزیر عدلیه شد و در روز ۲۰ بهمن ۱۳۰۵، یعنی ۴۸ ساعت پس از قبول وزارت عدلیه، کلیهٔ تشکیلات قضایی را در تهران منحل و درروز ۲۷ همان ماه مادهٔ واحده ای را با قید دو فوریت به مجلس تقدیم کرد که در همان جلسه، پس از اظهار نظر نمایندگان موافق و مخالف، به شرح زیر به تصویب رسید:

مادهٔ واحده - وزیر فعلی عدلیه مجاز است به وسیلهٔ کمیسیونهایی مرکب از اشخاص بصیر، موادی راجع به اصلاح اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام عدلیه تهیه و به موقع اجرا بگذارد تا پس از آزمایش در مدت شش ماه در عمل به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید. کمیسیونهای مذکوره چهارماه پس از تصویب این قانون منحل می شوند.

مواد فعلی اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام عدلیه مادام که به وسیلهٔ کمیسیونهای فوق الذکر و تصویب مجلس شورای ملی یا کمیسیون عدلیه تغییر نکرده به قوهٔ خود باقی ست و در عین حال مواد مصوبهٔ کمیسیونها موقتاً معمول بها خواهد بود. کمیسیونهای فوق برای اجرای موادی که تصویب می نمایند مدتی معین می کنند که پس از انقضاء آن مدت مواد مصوبه به موقع اجرا

گذاشته می شود و پس از ابلاغ کمیسیونها در آن مواد دیگر حق تجدید نظر نخواهند داشت.

تبصره - وزیر عدلیه می تواند اشخاصی را که لازم می داند اعم از این که سابقهٔ استخدام دولتی داشته باشند یا نه برای مؤسسات اداری و محاکم عدلیه انتخاب نموده مؤسسات و محاکم را از آن اشخاص دایر نماید. این اختیارات برای مدت چهارماه از تصویب این قانون است (مذاکرات مجلس، دورهٔ ششم تقنینیه، ۵۲۴).

در موقع اخذ رای به فوریت دوم این لایحه، رئیس مجلس، دکتر مصدق را مورد خطاب قرار داد:

رئیس - آقای دکتر مصدق.

دکتر محمد خان مصدق - بنده در اصل موضوع عرض داشتم (همان مأخذ، ۵۰۸).

و هنگامی که کفایت مذاکرات مورد تصویب قرار نگرفت، رئیس مجلس بار دیگر از دکتر مصدق پرسید:

رئیس - آقای دکتر مصدق مخالف هستید؟

دکتر مصدق - بنده عرضی ندارم (همان مأخذ، ۵۱۶).

مادهٔ واحدهٔ اختیارات وزیر عدلیه با ۸۱ رأی موافق و ۳ رأی کبود، از ۱۰۱ نفر حاضر در جلسه، تصویب شد (همان مأخذ، ۵۲۲).

روز پنجم اردیبهشت ۱۳۰۶، عدلیهٔ جدید افتتاح شد. شاه و مقامات مملکتی در کاخ یرلیان حضور یافتند و پس از نطق افتتاحیهٔ شاه که اهمیت عدلیه و قانون را در برداشت، فرامین قضات به دست آنها داده شد. داور وزیر عدلیه نیز در این مراسم نطق مفصلی مبتنی بر تشکیلات جدید، تعداد محاکم و آیین جدید دادرسی، مخصوصاً برای اطلاع شاه ایراد کرد و قول داد به زودی دارای عدلیه ای خواهیم بود که با عدلیهٔ کشورهای مترقی برابری خواهد کرد... (عاقلی، داور و عدلیه، ۱۴۱).

مدت اختیاراتی که داور در ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ از مجلس گرفت فقط برای چهارماه تعیین شده بود، ولی... این فرصت کافی نبود... لذا در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ماه [۱۳۰۶] مجدداً تقاضای چهار ماه تمدید اختیار کرد که با وجود مخالفت شدید دکترمصدق در جلسهٔ ۲۸ خرداد ۱۳۰۶به تصویب رسید (همان مأخذ، ۱۶۸-۱۶۹).

دکتر مصدق پس از تقاضای تمدید اختیارات داور برای مدت چهار ماه، در جلسات ۱۸ و ۲۵ و ۲۸ خرداد نه فقط دربارهٔ تمدید اختیارات، بلکه دربارهٔ اصل لایحهٔ اختیارات و محتوای آن که قبلاً به تصویب رسیده بود سخن گفت.

دکتر مصدق: مجلس نمی تواند به دولت اجازهٔ قانونگذاری بدهد

مخالفت دکتر مصدق در درجهٔ اول مبتنی بر این بود که مجلس نمی تواند به دولت اجازهٔ قانونگذاری بدهد. وی این موضوع را چند بار در مجلس تکرار کرد:

در جلسهٔ ۱۸ خرداد ۱۳۰٦:

بالاخره عقیده هم داشتم که مجلس شورای ملی نمی تواند به دولت اجازهٔ قانونگذاری بدهد. چرا؟ برای این که مثل این است که یک کسی اجازهٔ اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد. اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما هم وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگوییم برو قانون وضع کن. از این جهت این قسمت را هم بنده رای ندادم (۳۰۰).

در جلسهٔ ۲۵ خرداد ۱۳۰٦

... اساساً قانونگذاری را از مختصات و وظایف مجلس شورای ملی می دانم. اگر بنا باشد مجلس به وزراء اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفهٔ مجلس شورای ملی چیست؟ این حق به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی از وظایف مجلس شورای ملی ست و هیچ مجلسی نمی تواند این حق را به دولت واگذار کند (۳۱۱ – ۳۱۲).

در جلسهٔ ۲۸ خرداد ۱۳۰٦:

... اگر بنده پیشنهاد می کنم که اختیار قانونگذاری از مادهٔ واحدهٔ موضوع بشود، این مسأله به قدری بزرگ است که شما امروز که می خواهید برای شش ماه* دیگر اختیار جان و مال مردم را به یک وزارتخانه واگذار کنید که خودش قانون وضع کند و خودش اجرا کند، بنده اگر در این موضوع پنج ساعت هم توضیح بدهم باز زیاد نیست... به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی قواء مملکت به سه شعبه تجزیه می شود: قوهٔ مقننه، قوهٔ قضائیه، و قوهٔ اجرائیه. وضع قانون که عبارت از قواعد و احکامی ست که هیأت تقنینیه برای حفظ انتظامات جامعه تصویب می کند از وظایف قوهٔ مقننه است و چون به موجب اصل ۲۸ متمم قانون اساسی قواء ثلاثهٔ مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود، لذا قوهٔ تقنینیه نمی تواند انجام این وظیفه را به عهدهٔ یکی از قواء دیگر واگذارد که هم واضع قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید و اختیاراتی که مجلس شورای ملی در ادوار تقنینیه به کمیسیون عدلیهٔ مجلس برای وضع قوانین داده است با این اصل مخالف نیست زیرا کمیسیون مزبوره جزء قوهٔ تقنینیه و به علاوه قوانینی که دردورهٔ پنجم تصویب نموده جامع نظریات تمام نمایندگان بوده است... (مذاکرات مجلس، دورهٔ ششم تقنینیه، ۱۷۱۹ – ۱۷۲۰).

... این است عرایض بنده در خصوص مادهٔ پیشنهادی که تصویب آن برخلاف قانون

* مادهٔ واحدهٔ اختیارات داور وزیر عدلیه برای چهارماه بوده است و تمدید آن نیز برای چهارماه. معلوم نیست دکتر مصدق به چه علت در سخنان خود در مجلس به جای چهارماه شش ماه گفته است.

اساسی ست. ممکن است بگویند مخالف قانون مزبور نیست، در این صورت باید معلوم شود که تمدید مدت در صلاح مملکت هست یا نیست؟ آیا مادهٔ واحده همان طور که تصویب شد به موقع اجراء رسیده؟ و آیا قوانین موضوعه آن قدر مفید است که صلاح مملکت تمدید شش ماه دیگر را ایجاب نماید؟ به نظر بنده تحقیقات در این موضوع از دو جهت ضروری ست: اول این که معلوم شود رفتار دولت بر طبق مادهٔ واحدهٔ مصوبهٔ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۵ بوده یا نه؟ و بعد قوانینی که وضع شده مفید است یا نیست؟... (همان مأخذ، ۱۷۲۰).

*

ناگفته نماند که دکتر مصدق در مجلس چهارم، ششم، چهاردهم، شانزدهم، و هفدهم دربارهٔ دادن «اختیارات قانونی» به قوهٔ اجرائیه آراء متفاوتی اظهار داشته است که در بخشهای بعد به آن اشاره خواهد گردید.*

دکتر مصدق در جلسهٔ ۲۵ خرداد، دربارهٔ علت سکوت خود در موقع طرح مادهٔ واحدهٔ اختیارات داور اظهار داشت:

... علت آن که در آن وقت حرف نزدم این بود که یک چیزهایی در جراید نوشته می شد و یک حرفهایی زده می شد که باید عدلیه منحل شود و اصلاح شود. ما دیدیم اگر حرف بزنیم و مخالفت کنیم خواهند گفت که مخالف با اصلاحات هستند و حالا که یک نفر ایرانی آمده و می خواهد اصلاحاتی بکند نمی گذارند، این بود که بنده ساکت ماندم، ولی حالا نظرم این است، گذشته از این که قانونگذاری از وظایف مجلس شورای ملی ست ما باید یک نظری هم به قوانینی که در این چهار ماهه گذرانده اند بیندازیم، و باید آنها را تحت نظر گرفت و دید این قوانینی که وضع شده خوب است یا نه... (عاقلی، داور و عدلیه، ۱۵۳).

* دکتر مصدق، چنان که پیش از این - در بخش دوم - گفتیم، پس از کودتای ۱۲۹۹، قبول وزارت مالیه را در کابینهٔ قوام السلطنه، مقارن مجلس چهارم، منوط به گرفتن اختیارات قانونی از مجلس شورای ملی کرد:

مادهٔ واحده - قوانین راجع به تشکیلات ادارات وزارت مالیه از تاریخ تصویب این قانون تا مدت سه ماه موقوف الاجرا شده و وزیر مالیه مجاز است که ادارات مربوط به آن قوانین را منحل کرده و ادارات را که صلاح می داند تشکیل و قوانین مربوط به آن ادارات را که باید به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، به طور نظامنامه برای تجربه و آزمایش در ادارات وزارت مالیه به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را به صورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید.

با آن که اقلیت مجلس چهارم گفتند که «موکلین حق توکیل به آنها نداده اند» و دادن اختیارات به وزیر برخلاف قانون اساسی ست، سرانجام با پافشاری دکتر مصدق لایحهٔ اختیارات در ۲۰ آبان ۱۳۰۰ به تصویب نهایی رسید و دکتر مصدق وزیر مالیه بر مبنای اختیارات حاصله شروع به کار کرد (عاقلی، میرزا احمد خان قوام السلطنه، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱).

اما در مجلس ششم به شرحی که گذشت با اختیارات قانونی داور برای اصلاح عدلیه و تمدید آن، با تکیه بر تفکیک قوای سه گانه مخالفت کرد، ولی اختیارات داور تصویب شد.

از سوی دیگر دکتر مصدق ایرادات خود را به چهار اصلی که داور به طور کلی برای اصلاح عدلیه در نظر داشت به شرح بیان کرد. این چهار اصل عبارتند از: ۱- انحلال عدلیه؛ ۲- وضع قوانین جدید که نخست در معرض آزمایش و امتحان درآید و بعد بیاید به مجلس؛ ۳- نسخ قانون استخدام؛ ٤- بودجهٔ عدلیه طوری بشود که همه کس بتواند وارد عدلیه شود و کار کند.

وی در باب اصل اول گفت:

آقا، عدلیهٔ ما یک عدلیه ای ست که از آثار مشروطیت است و نمی شود آن را منحل کرد و قاضی را منزلزل نمود. اگر قاضی را شما هر روز متزلزل کردید کار از پیش نمی رود. اگر چهار نفر قاضی بد در عدلیه باشند دلیل بر این که سی نفر دیگر هم بد هستند نیست. فقط عیب عدلیه این است که یک محکمهٔ انتظامی خاصی ندارد که محاکمه بکند... (همان مأخذ، ۱٤٦).

او پس از ذکر نظریات انتقادی خود دربارهٔ لایحهٔ تمدید اختیارات داور اظهار داشت:

این است اعتراضات بنده به چند ماده که عرض شد چون سایر مواد تا آزمایش نشود عامه عیب آنها را نمی دانند نسبت به آنها عرضی نمی کنم و یقین دارم که هر بنایی که خشت اول آن کج گذارده شد به همان حال می ماند، مجلس شورای ملی یک اختیاراتی به آقای وزیر عدلیه داد، خوب بود اول یک رابورتی از عملیات چهارماهه، از انتخاب اشخاص و حقوقی که تاکنون تصویب شده به مجلس می دادند و بعد با دلایل موجه درخواست تمدید اختیارات می نمودند (همان مأخذ، ۱٦۰-۱٦۱).

داور که در کابینهٔ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) - پس از کابینهٔ مستوفی الممالک - همچنان عهده دار وزارت عدلیه بود، از دکتر مصدق دعوت کرد تا ریاست دیوان عالی تمیز را متصدی شود، ولی مصدق به علت داشتن سمت نمایندگی مجلس آن را نپذیرفت (همان مأخذ، ۱٤٤).

رضاشاه: پیشنهاد ریاست وزراء به دکتر مصدق

مصدق در مجلس چهاردهم اظهار داشت به هنگامی که در مجلس ششم نمایندهٔ تهران بودم، رضاشاه به من پیشنهاد کرد رئیس الوزراء بشوم. ولی پاسخ من این بود که: «استدعا می کنم تا آخر دورهٔ تقنینیه از من صرف نظر فرمایند...». «مقصود شاه این نبود که از افکار من استفاده کند، بلکه نظرش این بود که مرا از مجلس خارج کند...» (کی استوان، ۱/ ۱۹۵).

مخالفت با راه آهن سراسری محمره - بندرجز

حسین مکی نوشته است:

در موضوع راه آهن در چندین جلسه و تاریخهای مختلف آقای دکتر مصدق نطقهای مهمی نموده که همگی دال بر عظمت روح و سعهٔ معلومات و شهامت ناطق آن می باشد (۲۲۸).

دکتر مصدق اولین بار در ۲۰ بهمن ۱۳۰٤ دو روز مانده به پایان دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی دربارهٔ راه آهن سخن گفت و سپس در دورهٔ ششم در ۲ اسفند ۱۳۰۵، ۲۹ فروردین ۱۳۰٦، ۹ اردیبهشت ۱۳۰٦، و ۲۸ فروردین ۱۳۰۷.

در جلسهٔ ۲۰ بهمن ۱۳۰٤ فقط به ذکر کلیاتی دربارهٔ راه آهن پرداخت:

پس اگر بخواهیم در این قدم مهم اقتصادی کار بکنیم، اول تعیین محل است که باید با ادلّه و مدارک صحیح معلوم کنیم کدام نقطه صرف می کند و از هر حیث مفیدتر خواهد بود، و کدام محل موجب خسران و زیان نیست. این اولین قدم این کار است (۲۳۰).

در اول اسفند ۱۳۰۵ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) که وزارت فوائد عامه را نیز برعهده داشت لایحهٔ احداث راه آهن محمره - بندر جز را به مجلس شورای ملی تقدیم کرد.

دکتر مصدق به طور کلی با احداث راه آهن در هر مسیری در ایران مخالف بود. ولی اگردولت به کشیدن راه آهن اصرار داشت، می گفت مسیر راه آهن بایست از غرب به شرق باشد نه از جنوب به شمال. خلاصهٔ سخنان و دلایل وی بدین قرار است.

وی در جلسهٔ ۲ اسفند ۱۳۰۵ به مخالفت با این طرح پرداخت منتها با این مقدمه:

بنده افتخار راه آهن ایران را به این دولت مربوط می دانم نه به دولتهایی که بعد می آیند. افتخار راه آهن را مربوط به آن مقام عالی می دانم که روز اول لایحهٔ راه آهن را به مجلس شورای ملی آورد و از خداوند متعال بنده درخواست می کنم که ان شاء الله با آن نیات مقدسه که در آن مقام عالی هست ما موفق بشویم که در تمام نقاط ایران راه آهن تأسیس و ایجاد شود (۲۳۰).

سپس گفت: «ایجاد راه اهن خوب است ولی دو راه دارد اگر ما از راه صحیح برویم به بهشت وارد می شویم و اگر از راه غلط برویم داخل در جهنم می شویم» (۲۳۱-۲۳۲). بحث او دربارهٔ راه آهن تنها از جنبهٔ اقتصادی آن بود و استدلال می کرد که امروز «خرید ما بیشتر از فروش ماست». ما هیچ متاعی جز تریاک برای صادرات نداریم، پس ما نباید سرمایهٔ ملی را به خیال آن که چهل سال دیگر از آن استفاده خواهیم کرد صرف کنیم (۲۳۷).

در جلسهٔ ۲۹ فروردین ۱۳۰٦ گفت: «بنده با راه آهن مخالف نیستم به جهت این که راه آهن حقیقت واقعش یک چیزی ست که در هر جایی رفته باعث آبادی شده... ولی با موقعش و طرز خرجش مخالفم» (۲۳۸). وی با مسیر بندر جز - محمره به این دلیل مخالف

بود که می گفت «معقول نیست که مملکت اروپا مال التجارهٔ خودش را از راه روسیه بیاورد به بندر جز و از بندر جز هم ببرد به هندوستان که بگوییم راه آهن ما رابط اروپا و هندوستان است» (۲۴۱). او مسیر راه آهن را از شمال غرب ایران به شرق پیشنهاد می کرد و می گفت راه آهن جنوب به شمال برای تجارت داخلی ست که به هیچ وجه مقرون به صرفه نیست (۲۵۶).

در جلسهٔ ۹ اردیبهشت در جواب وزیر سابق فوائد عامه که گفته بود روسیه تا شرق اقصی راه آهن کشیده است گفت:

دولت روسیه نظریات سیاسی داشت، نظریات نظامی داشت... ما که امروز نظریهٔ سیاسی و نظامی نداریم و فقط از نقطه نظر اقتصادی می خواهیم راه آهن بکشیم و از نقطه نظر اقتصادی باید ببینیم راه آهنی که می کشیم فایده دارد یا نه؟ (۲۵۱-۲۵۴).

حالا اگر ما بخواهیم راه آهنمان را به مسافرین اروپایی و مال التجارهٔ آنها کرایه بدهیم باید طوری باشد که از غرب به شرق برود ولی راهی که در این نقشه معین شده در رو ندارد فقط برای سواری صاحب درشکه خوب است... (۲۵۶-۲۵۷).

دکتر مصدق در درجهٔ اول با احداث راه آهن در ایران مخالف بود و می گفت بودجهٔ آن را باید صرف تأسیس کارخانه های قند بکنیم و ایجاد سرویس کامیون و اتوبوس مسافرتی:

اگر ما این چهارده میلیون پول موجودی را خرج کارخانهٔ قند در نقاط مختلفه بکنیم هم قند ارزانتر می شود و هم ما مستغنی از فرستادن پول به خارجه می شویم... (۲۴۷).

.... اگر ما امروز آمدیم کامیون به کار انداختیم و این راههای شوسه را به کار انداختیم کامیون فایده خواهد داشت البته ممکن است بگویند کامیون و بنزین هم از خارج خریده می شود و کامیون هم مضر است. ولی خیر، ما اگر بخواهیم خط آهن بکشیم چهل میلیون پولمان به خارج می رود (که سالی چهار میلیون حداقل منفعت آن است) و سالی چهار میلیون هم بودجهٔ راه آهن است پس این ضررش برای ما از هر چیزی زیادتر است در صورتی که اگر ما سرویس کامیون را در این مملکت دایر کنیم به این ترتیب که پنجاه کامیون بیاوریم برای مسافرین که یکی از طهران حرکت کند برود بوشهر و یکی هم برعکس. مسافرین در راه بوشهر... روزی پنج نفر هم نخواهد بود به این ترتیب ما می توانیم مسافرت راه بوشهر تا این جا را با کامیون تأمین کنیم و اگر ما پنجاه اتوبوس مسافرتی داشته باشیم می توانیم در پنج نقطهٔ ایران خط ابتدایی و انتهایی درست کنیم و بعد هم یک عده کامیون که بنده شنیده ام امروزه در اروپا هست که با بخار حرکت می کند و مخارج سوختش هم خیلی کم است آنها را بیاوریم برای حمل و نقل. البته اگر امروز شروع

بکنیم به کشیدن راه آهن تا ده سال دیگر راه آهن فایده ندارد و البته تا ده سال دیگر هر چه خرج بکنیم بیفایده است و بعد از ده سال هم به ترتیبی که بنده عرض کردم مملکتی که هر کیلومتر مربعش پنج نفر جمعیت دارد گمان نمی کنم فایده داشته باشد... اگر ما در این مملکت راههای شوسه مان را درست کنیم ما ضرر نمی کنیم... (۲۴۹-۲۵۰).

مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) دربارهٔ مخالفت دکتر مصدق نوشته است:

اول اسفند ۱۳۰۵ من پیشنهاد راه آهن را به مجلس بردم. من الغرائب، مصدق السلطنه مخالف شد که در عوض، قند سازی باید دایر کرد. راه آهن منافع مادی مستقیم ندارد. گفتم از راه اهن منافع مادی مستقیم منظور نیست، منافع غیر مستقیم راه آهن بسیار است. نظمیه یا نظام هم منافع مادی ندارد، ضروری مصالح مملکت اند. قند هم به جای خود تدارک خواهد شد و اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند (خاطرات و خطرات، ۳۷۰).*

دکتر مصدق در جلسه ۲۸ فروردین ۱۳۰۷ مجلس شورای ملی - پس از آن که کلنگ اول احداث راه آهن در ۲۳ مهر ۱۳۰۶ به دست رضاشاه به زمین زده شده بود - بار دیگر مسألهٔ راه آهن را مورد بحث قرار داد و گفت: «بنده در موضوع راه آهن نظر خودم را به کرّات در مجلس شورای ملی به عرض آقایان رسانده ام». وی افزود درست است که قانون احداث راه آهن در مجلس شورای ملی تصویب شده ولی اگر قانونی که از مجلس گذشته «نقض شود ضرر ندارد در صورتی که اگر خط آهن را برخلاف مصالح مملکت بکشند ضررهای جبران ناپذیر دارد...» (۲۵۸-۲۵۹).

وی بار دیگر بر مسألهٔ اقتصادی نبودن خط بندر جز - محمره تأکید کرد و نتیجه گرفت:

... بنده کاملاً ثابت کردم که عجالةً راه آهن در ایران فایده ندارد ولی اگر ترانزیت داشته باشد و حمل و نقل ممکن است یک قسمت از ضرر راه آهن را جبران کند ولی خطی که امروز در نظر گرفته شده است کاملاً به ضرر مملکت است. حالا آقایان غیر این تشخیص می دهند مختارند ولی

* مهدیقلی هدایت در بحث راجع به راه آهن در مجلس شورای ملی، چهار بیت زیر را با این مقدمه در کتاب خود نقل کرده است: «سوم اسفند مکتوبی از یکی از آشنایان رسید یاد می کنم... برای این که خودم را به خاطر ... آورده باشم قطعه ای را که در این خصوص گفته ام ذیلاً به عرض می رسانم، محمد علی»:

در فرنگ از بی خری محتاج راهِ آهن اند — ما که خر داریم کی محتاج راهِ آهنیم
دشمنان راهِ آهن دوستداران خرند — دوستدارانِ خر و با راهِ آهن دشمنیم
راهِ آهن ریشهٔ خر برکند از مملکت — هر که خواهد راهِ آهن ریشه اش را برکنیم
تا جناب اشتر و عالی مقام خر بود — کی روا باشد که ما از راهِ آهن دم زنیم

(همان مأخذ، زیرنویس ۳۷۲)

به عقیدهٔ خودم این رأی را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت می دانم. بعضی از نمایندگان - (با همهمه) خیانت نیست، دکتر مصدق - بنده به نظر خودم خیانت است شما به نظر خودتان خدمت است... (۲۶۰).

ناگفته نماند که دکتر مصدق در این جلسات چندین بار تصریح کرد که با احداث راه آهن کاملاً موافقم و آن را مقدس می دانم ولی... (۲۳٤، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲٤۷). حتی یک بار ضمن مخالفت اظهار داشت: «... همان طور که عرض کردم با راه آهن کاملاً موافقم با این خط هم به هیچ وجه مخالفتی ندارم و نظر دولت را خیلی خوب می دانم صلاح مملکت را هم دولت هیچ وقت از دست نمی دهد، ولی بندهٔ نظرم این است... (۲۳۷).

وی از جمله در خاطرات خود نوشته است:

«در جلسهٔ ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آن که ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم...». دلیل دیگر ساختن راه آهن این بود که می خواستند از آن استفادهٔ سوق الجیشی کنند و «دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می برد وارد انگلیس کند...» (خاطرات، ۳٤۸).*

«آخرین نطق تاریخی»

آخرین نطق تاریخی دکتر مصدق در مجلس ششم - به عقیدهٔ حسین مکی - مربوط است به مخالفت وی با لایحهٔ دولت دربارهٔ انحصار تریاک. دکتر مصدق در جلسهٔ ۲٦ تیر ۱۳۰۷ مخالفت خود را در مورد انحصار تریاک به تفصیل از نظر داخلی و بین المللی بیان کرد و در پایان نتیجه گرفت که:

اگر مقصود محدود شدن استعمال داخلی به طوری که غیر از مواد و مواقع طبی استعمال تریاک موقوف باشد و دیگر کسی تریاک نکشد این کار باید به وسیلهٔ قانون مجازات صورت گیرد و از نظر بین المللی هم وقتی برای ما اقدامش مضر نیست که همهٔ دول به موجب یک مقررات بین المللی رفتار بکنند. زراعت تریاک یک چیزی ست که در این مملکت فائده دارد و همان طوری که آقای وزیر مالیه توضیح دادند این یک زراعتی ست که آب خیلی کم می خواهد و تا وقتی که هنوز زراعتهای دیگر را جانشین و قائم مقام تریاک نکرده ایم برای ما صرفه ندارد که از کشت تریاک به این شکل صرف نظر کنیم (۳۹۸-٤۰٤).

***

* موضوع احداث راه آهن و آراء متفاوت دکتر مصدق دربارهٔ آن در طی سالهای ۱۳۰٤ تا ۱۳٤۰ در پیوست شمارهٔ ۱ این کتاب آمده است.

خلاصه آن که دکتر مصدق در مجلس ششم تقریباً دربارهٔ هر مطلبی که مطرح می گردید، حداقل یک بار به شرح یا به اختصار، و در مواردی مثل اختیارات داور در سه جلسه و دربارهٔ راه آهن در چهار جلسه سخن گفته است و عموماً در مخالفت با مطالب طرح شده. وی در دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی که ایران در اشغال متفقین بود نیز به همین شیوه عمل کرده است.

بخش پنجم

خانه نشینی، زندان، آزادی و بازگشت به دنیای سیاست

۲۲ مرداد ۱۳۰۷ – ۲۰ اسفند ۱۳۲۲

مقدمه

از این که دکتر مصدق در این دورهٔ طولانی شانزده ساله – که از ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ (پایان دورهٔ ششم مجلس شورای ملی) تا ۲۰ اسفند ۱۳۲۲ (افتتاح مجلس چهاردهم) به طول انجامید – چه می کرده است اطلاعات بسیار محدودی داریم. او در این سالها نه مصدر یکی از مشاغل دولتی بود و نه به نمایندگی مجلس برگزیده شد. می دانیم که در سال ۱۳۱۹ چند ماهی در تهران و بیرجند زندانی شد و سپس به اقامت اجباری در ده خود، احمد آباد، محکوم گردید (۵ تیر ۱۳۱۹ – ۲۱ شهریور ۱۳۲۰). ولی با حملهٔ متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ پس از استعفای رضاشاه، در آغاز پادشاهی محمد رضا شاه و به فرمان وی از قید اقامت اجباری در احمدآباد آزاد گردید.

این دورهٔ طولانی، قسمت اعظم دوران پادشاهی رضاشاه و دو سال اول سلطنت محمد رضا شاه را در بر می گیرد و بدین جهت شاید بی مناسبت نباشد که پیش از آن که به ذکر چند حادثهٔ مربوط به شخص دکتر مصدق در این دوره بپردازم، به اوضاع سیاسی ایران در این دوره نیز اشاره ای بکنم.

در تمام دورهٔ سلطنت رضاشاه، مجلس شورای ملی، مرتباً و بی آن که فترتی بین دو دورهٔ مجلس به وجود آمده باشد یکی پس از دیگری تشکیل می گردید و با نطق افتتاحیهٔ شاه کار خود را شروع می کرد. البته تمام نمایندگان مجلس بی استثناء برگزیدگان حکومت بودند. لوایح دولتها بی سر و صدا در مجلس به تصویب می رسید. تنها استثناء، دورهٔ ششم مجلس است که مصدق دربارهٔ تمام لوایح دولتها به صورتهای مختلف مخالفت می کرد. در

دوران پادشاهی رضاشاه از ۲۱ آذر ۱۳۰٤ تا شهریور ۱۳۲۰ یعنی در مدت ۱٦ سال، شش تن (فروغی سه بار) بدین شرح به نخست وزیری منصوب گردیدند:

محمد علی فروغی (ذکاء الملک)	از ۲۸ آذر ۱۳۰٤ تا ۱۵ خرداد ۱۳۰۵
حسن مستوفی الممالک	از ۱٦ خرداد ۱۳۰۵ تا ۱۲ خرداد ۱۳۰٦
مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)	از ۱٦ خرداد ۱۳۰٦ تا ۲۲ شهریور ۱۳۱۲
محمد علی فروغی (ذکاء الملک)	۲٦ شهریور ۱۳۱۲ تا ۱۲ آذر ۱۳۱٤
محمود جم	۱۳ آذر ۱۳۱٤ تا ۲ آبان ۱۳۱۸
احمد متین دفتری	۳ آبان ۱۳۱۸ تا ۵ تیر ۱۳۱۹
رجبعلی منصور (منصور الملک)	۵ تیر ۱۳۱۹ تا ٤ شهریور ۱۳۲۰
محمد علی فروغی (ذکاء الملک)	۵ شهریور ۱۳۲۰

(بهنود، ۷۷، ۸۹، ۹۹، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۷۵)

در سوم شهریور ۱۳۲۰ قوای انگلیس و روس، ایران را از شمال و جنوب، از زمین و دریا و هوا، هدف حملات خود قرار دادند و سپس امریکا نیز به آنها ملحق گردید. ایران بیش از ۵ سال در اشغال نظامی متفقین بود. با اشغال ایران، رضاشاه در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ به ناچار از سلطنت استعفا داد و به توسط نیروهای اشغالگر انگلیس با اکثر افراد خانواده اش به جنوب آفریقا تبعید شد و در همان جا در ٤ مرداد ۱۳۲۳ درگذشت.

با استعفای رضا شاه، فرزندش محمد رضا پهلوی ولیعهد، بر طبق قانون اساسی - علی رغم مخالفت دولتهای شوروی و انگلیس - با هوشیاری و موقع شناسی محمد علی فروغی ذکاء الملک نخست وزیر وقت، به سلطنت رسید. ناگفته نماند که وزرای مختار انگلیس و شوروی در جلسهٔ فوق العادهٔ مجلس شورای ملی که ولیعهد در آن بر طبق قانون اساسی سوگند یاد کرد شرکت نکردند. به فرمان محمد رضاشاه زندانیان سیاسی، از جمله ۵۳ نفری که در دورهٔ رضاشاه به جرم فعالیتهای کمونیستی به حبسهای ۳ تا ۱۰ سال محکوم شده بودند آزاد گردیدند، که عده ای از آنان به تأسیس حزب تودهٔ ایران دست زدند. دکتر مصدق نیز در اجرای فرمان آزادی زندانیان سیاسی از ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ از قید اقامت اجباری در احمد آباد آزاد گردید.

اقدام مهم دیگر فروغی امضای پیمان سه جانبه با انگلیس و شوروی بود. مصطفی فاتح در این باب نوشته است:

> اشغال کشور کوچک بیطرف ایران [از سوی انگلیس و شوروی] نه تنها احساسات آزاد مردان جهان را برانگیخت و انتقادات آنها را، چنان که از جراید وقت مشهود است تشدید کرد، بلکه

چیزی نگذشت که نگرانیهایی هم برای اولیای دوربین و مآل اندیش انگلستان فراهم ساخت. دو هفته از هجوم به ایران نگذشته بود که لندن نگران شد و دریافت که اشغال ایران، به نحوی که انجام شده، ممکن است روسها را به طمع اندازد تا پس از جنگ ایران را رها نسازند و دردسر بسیار فراهم کنند. این بود که چرچیل و دیگر سیاستمداران خطر را زود درک کرده و شروع به اقداماتی نمودند که اولاً رنگ اشغال ایران را، که تأثیر بسیار بدی در جهان آزاد کرده بود، تبدیل به پیمان اتحاد کنند تا موجب تسکین افکار عامه گردد و ثانیاً عهد و پیمانی در میان بیاورند که روسها را متعهد به خروج از ایران سازند. اقداماتی که در این زمینه صورت گرفت از نوشته های زیر آشکار می گردد.

بیست روز پس از هجوم به ایران چرچیل نخست وزیر انگلیس تلگراف زیر را به استالین می فرستد. تاریخ تلگراف ۱٦ سپتامبر ۱۹٤۱ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰) و از صفحهٔ ٤۳۰ جلد سوم «خاطرات چرچیل» نقل شده است:

من فوق العاده شایقم که اتحاد با ایران را انجام داده و یک ترتیب مؤثر و صمیمانه ای برای همکاری با قوای شما در ایران بدهم...

در تاریخ ۱۲ اکتوبر ۱۹٤۱ (۱۹ مهر ۱۳۲۰) چرچیل تلگراف دیگری به استالین می کند که از صفحهٔ ٤۳۱ جلد سوم کتاب او در زیر نقل شده است:

... به هر حال برای آن که بی نظمی های داخلی ایران که موجب انقطاع راه [راه مستقیم به دریای خزر برای حمل ملزومات و مهمات] خواهد بود توسعه نیابد امضای پیمان سه گانه فوریت دارد. ژنرال ویول (General Wavell) در تاریخ ۱۸ اکتوبر در تفلیس خواهد بود تا با ژنرالهای شما هر مطلبی را که دستور انجام آن داده شود مذاکره نماید...

در تاریخ ۲٦ اکتوبر ۱۹٤۱ (۳ آبان ۱۳۲۰) مستر ایدن وزیر خارجهٔ آن وقت انگلستان در شهر منچستر نطقی ایراد کرد که قسمتی از آن که مربوط به ایران بود، چنین است:

... ما به دولت ایران پیشنهاد کرده ایم که یک پیمان اتحادی با ما و دولت روسیهٔ شوروی امضاء نماید و دولت مزبور اصول پیشنهادهای ما را پذیرفته است. امیدوارم که به زودی بتوانیم انعقاد این پیمان را اعلام نماییم... (فاتح، ٤٦۵-٤٦۷).

محمد علی فروغی با امضای این پیمان، ایران اشغال شده را در صف «متفقین» قرار داد و آن دو دولت متعهد شدند «که تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بدارند» و شش ماه پس از پایان جنگ قوای خود را از ایران خارج کنند. چون دولت شوروی که در آذربایجان دولت دست نشاندهٔ خود را به ریاست سید جعفر پیشه وری تشکیل داده بود، در موعد مقرر از ناحیهٔ آذربایجان و استانهای شمالی ایران

خودداری کرد، دولت ایران به استناد همین پیمان، و با تأیید دولت امریکا، با مراجعه به سازمان ملل متحد، شوروی را وادار ساخت ایران را تخلیه کند. بدین ترتیب به حکومت خودمختار یک سالهٔ پیشه وری و جمهوری کردستان نیز پایان داده شد.

آلمان هیتلری با امضای این پیمان به شدت مخالفت می کرد و بهرام شاهرخ گویندهٔ برنامهٔ فارسی رادیو برلین، فروغی را مورد حملات شدید قرار می داد و او را یهودی می خواند و برای ایران به اصطلاح خط و نشان می کشید که اگر این پیمان امضاء شود وقتی قوای آلمان به ایران برسند چنین و چنان خواهند کرد. از طرف دیگر در ایران نیز احساسات طرفداری از آلمان - به مانند جنگ اول جهانی - در اوج بود، ترجمهٔ فارسی کتاب نبرد من نوشتهٔ هیتلر در ایران به فروش می رسید، و نیز تصاویر آدولف هیتلر پیشوای آلمان آشکارا در گوشه و کنار تهران به چشم می خورد. بسیاری از افراد درس خوانده با امضای این قرارداد سخت مخالف بودند. از جملهٔ این مخالفان یکی هم حبیب یغمایی - مدیر مجلهٔ یغما در سالهای بعد - بود. باستانی پاریزی در این باب نوشته است:

> مرحوم یغمایی می گفت: یک روز خدمت فروغی بودم و دیوان سعدی را که تصحیح می کردیم، قرار شد موقتاً کنار بگذاریم. فروغی از من (یغمایی) پرسید: مردم دربارهٔ کابینهٔ من چه می گویند؟ یغمایی گفته بود: «حضرت اشرف این سؤال را نفرمایید که همه بد می گویند». سپس خود اضافه کرده بود: «حضرت اجل، آیا بهتر نبود در این سالهای وحشتناک و در این آخر عمر، با آن همه صدمه که از وزارت خودتان و خانواده تان کشیدید، این صدارت را کنار می گذاشتند، تا مجبور به بستن قرارداد ترک مخاصمه و تجویز ورود به متفقین نمی شدید و آن را شما امضاء نمی کردید و برای دیگری می گذاشتید؟» مرحوم فروغی فرمود: فرزند، تو اشتباه می کنی. اتفاقاً همین امروز روز ریاست وزرایی من است. مملکت شصت سال به من نان و آب داده که در چنین روزی به کار آیم. برخلاف نظر شما این قرارداد را من باید ببندم نه دیگری. من باید ببندم که یک «واو» آن بر خلاف مصلحت مملکت بیش و پس نشود. اگر من امروز از زیر بار به عنوان حفظ ظاهر و عوام فریبی شانه خالی کنم معلوم نیست دیگری چگونه قراردادی خواهد بست!» (باستانی پاریزی، اطلاعات بین المللی، شمارهٔ ۲۱۲۹).

اقدام فروغی در امضای پیمان مورد بحث در آن شرایط نامساعد، کاری شجاعانه و وطن پرستانه بود و درخور هر گونه تقدیر و تمجید. او با امضای این قرارداد به ایران و هموطنانش می اندیشید، نه به «وجاهت ملی» خود.

با ورود قوای متفقین به ایران و استعفای رضاشاه از سلطنت، برخلاف دورهٔ پیش احزاب سیاسی مختلف در ایران تأسیس شد و روزنامه های گوناگون در سراسر کشور منتشر

گردید. دورهٔ سیزدهم مجلس شورای ملی (۲۲ آبان ۱۳۲۰ - اول آذر ۱۳۲۲) که انتخاباتش در دورهٔ رضاشاه انجام شده بود، با تغییر اوضاع کشور، ناگهان به مجلسی پُر سر و صدا تغییر شکل داد، اقلیت و اکثریت در آن به وجود آمد که هر چند ماه یک دولت را بر سرِ کار می آوردند و سپس او را برکنار می ساختند.

حمله به رضاشاه که پیش از شهریور ۱۳۲۰ به توسط رادیو لندن شروع شده بود، مقدمه ای بود برای اشغال ایران به توسط انگلیس و شوروی. در این سالها حملهٔ به رضاشاه و نفی تمام کارهای او به اصطلاح «مُد» شده بود و همه دانسته و ندانسته به تبعیت از رادیو لندن بر او می تاختند، حتی نمایندگان مجلس سیزدهم که در دورهٔ وی «انتخاب» شده بودند. این جوّ ضدِ رضاشاهی سالها بر اوضاع سیاسی ایران حاکم بود.

نخست وزیران این دوره - برخلاف دورهٔ پیش - با رأی اعتمادِ مجلس و سپس با صدور فرمان همایونی کار خود را آغاز می کردند. عمر اکثر کابینه ها از چند ماه تجاوز نمی کرد. همزمان با دورهٔ سیزدهم مجلس شورای ملی این افراد به نخست وزیری منصوب شدند:

محمد علی فروغی (ذکاء الملک)	۵ شهریور ۱۳۲۰ - ۱۸ اسفند ۱۳۲۰
علی سهیلی	۱۸ اسفند ۱۳۲۰ - ۱۵ مرداد ۱۳۲۱
احمد قوام (قوام السلطنه)	۱۸ مرداد ۱۳۲۱ - ۲۵ بهمن ۱۳۲۱
علی سهیلی	۲۸ بهمن ۱۳۲۱ - ۷ فروردین ۱۳۲۳

(بهنود، ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۱۱)

*

اینک حوادث دوران زندگی دکتر مصدق را در فاصلهٔ ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ تا ۲۰ اسفند ۱۳۲۲ در زیر سه عنوان مورد بررسی قرار می دهیم: «خانه نشینی»، «زندان»، و «آزادی و بازگشت به عالم سیاست».

خانه نشینی

دکتر مصدق پس از پایان دورهٔ ششم مجلس شورای ملی تا اشغال ایران به توسط متفقین، به اصطلاح متعارف اهل سیاست «خانه نشین» بود. فقط در سال ۱۳۱۵ به مدت چهل روز برای معالجه به آلمان سفر کرد:

... این خونریزی [پس از تبریز] مرتبهٔ دیگری هم در تهران عارضم شد که محل آن در حلق بود؛ پروفسور شمس آن را داغ نمود و موقوف گردید، و باز چندی بعد این حال به من دست داد که این

مرتبه محل آن معلوم نبود. برای کشف علت به برلن رفتم و در آن جا مورد معاینهٔ پروفسور آیکن متخصص در امراض حلق و پروفسور برگمان متخصص در امراض داخلی قرار گرفتم که هر دو گفتند چیزی نیست و حتی یک دستور و نسخه هم ندادند و بعد هم دیگر خون از دهان نیامد... (خاطرات، ۱۵۲).

زندان

خانه نشینی مصدق در ۵ تیر ۱۳۱۹ با دستگیری او به پایان رسید:

بعد از خاتمهٔ دورهٔ ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر به مجلس نرفتم مدت سیزده سال در شهر تهران و احمدآباد به انزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال نفهمیدم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهربانی آوردند و بهترین گواه پرونده های من است در شهربانی (خاطرات، ۳۳۸-۳۳۹).

زندان در تهران و بیرجند

در ۵ تیر ۱۳۱۹ دکتر مصدق در تهران توقیف شد. حسین مکی در «مختصری از شرح زندگانی دکتر مصدق» - یقیناً به نقل از وی - نوشته است مأمورین شهربانی وقتی به سراغ دکتر مصدق رفتند در پی به دست آوردن «نوشتجاتی» بودند. از سوی دیگر باز مکی به نقل از مصدق نوشته است که وقتی وی در زندان از مستنطق پرسید: دلیل حبس مرا بفرمایید. سؤال را به ادارهٔ سیاسی بردند و جواب آوردند «شما تقصیری ندارید ولی عجالةً باید در زندان بمانید» (مکی، ۹۹-۱۰۰).* در ۱۷ تیر ۱۳۱۹ دکتر مصدق را به بیرجند منتقل کردند. وی اصرار داشت او را با اتومبیل و رانندهٔ خودش به بیرجند ببرند و جواد آشپز نیز همراه وی باشد. شهربانی اجازه نداد با راننده اش که هندی و تبعهٔ انگلیس بود از تهران حرکت کند. پس مصدق با اتومبیل و آشپز خود و رانندهٔ شهربانی و رئیس شهربانی زاهدان و یک سرپاسبان از تهران به خراسان حرکت کردند (مکی، ۱۰۱-۱۰۲). در ایام زندانی بودن در بیرجند، دو بار پرستاری برای مراقبت از حال وی از تهران به بیرجند اعزام گردید. مصدق در ۲۳ آذر ۱۳۱۹ با وساطت والاحضرت ولایت عهد (محمد رضاشاه بعدی) وموافقت رضاشاه از بیرجند به احمدآباد، دهِ خود منتقل گردید و تا تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ در آن جا تحت نظر بود که در همین بخش به شرح آن خواهم پرداخت.

علت زندانی شدن: اتهام همکاری با یک دولت خارجی...

* آنچه در این بخش، از کتاب دکتر مصدق و لحظه‌های تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه، گردآوردهٔ حسین مکی، چاپ ۱۳٦٤ نقل گردیده است، فقط با ذکر نام «مکی» و شمارهٔ صفحات کتاب در داخل پرانتز آمده است.

علت زندانی شدن مصدق روشن نیست. برخی معتقدند که چون وی در ۹ آبان ۱۳۰۰ با مادهٔ واحدهٔ طرح انقراض قاجاریه مخالفت کرده بود، رضاشاه او را زندانی کرد. این گمان نادرست می نماید. چه دلیلی می توان اقامه کرد که رضاشاه پس از ۱۵ سال به فکر انتقامجویی از وی افتاده باشد! به علاوه رضاشاه با دیگر مخالفان تغییر سلطنت مانند حسین علاء و تقی زاده و مؤتمن الملک و مشیرالدوله نیز بد رفتاری نکرد.

اگر دکتر مصدق دربارهٔ علت زندانی شدن خود جز همان عبارتی که نقل شد چیزی ننوشته است، محمد رضا شاه پهلوی در کتاب مأموریت برای وطنم نوشته است: «... پدرم مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود...» (مأموریت، ۱۰۹-۱۱۰). دکتر مصدق در خاطرات خود، در «عرض جواب» به همین مطلبی که شاه در این باره نوشته و مصدق هم آن را در خاطرات خود عیناً نقل کرده است، مطلقاً به عبارت «اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران» نه اشاره ای کرده و نه آن را رد نموده است، در حالی که در همین «عرض جواب» در پاسخ به شاه که نوشته بوده است: «... ولی من از او شفاعت کردم و وی پس از چند ماه آزاد گردید»، جواب داده است: «من و کسانم درخواستی از والاحضرت ولیعهد نکردیم...» (خاطرات، ۳۳۸-۳۳۹). که البته درست نیست زیرا دکتر مصدق در جای دیگری از خاطراتش تصریح کرده است که:

... تا شخصی به نام پرن اهل سویس که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود به خواهش پسرم، از من نزد ولیعهد (شاهنشاه فعلی) وساطت نمود و به امر شاه نفیسه مرا به احمد آباد آوردند... (خاطرات، ۲۹۳).

از آنچه به اختصار نقل شد به نظر می رسد مصدق از علت توقیف خود بیخبر نبوده و به این جهت موضوع «اتهام همکاری با یک دولت خارجی...» را رد نکرده است. و اما با کدام دولت خارجی؟ و نیز چرا محمد رضاشاه در کتاب خود از آن دولت خارجی نام نبرده است؟ آیا ممکن است رضاشاه به ولیعهد نگفته باشد که او را به علت همکاری با کدام دولت خارجی زندانی کرده بوده است؟

اوضاع بحرانی کشور

آنچه علت زندانی شدن مصدق را تا حدی روشن می سازد آن است که توقیف او با برکناری نخست وزیر و وزیر کشور وقت مقارن بوده است و نیز با حوادث حادّ سیاسی دیگر بدین شرح:

در روز ٤ تیر ۱۳۱۹ دکترمتین دفتری نخست وزیر (داماد دکتر مصدق) و علی اصغر

حکمت وزیر کشور به صورت موهنی از کار بر کنار گردیدند:

انتصاب نخست وزیر - بر حسب فرمان مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آقای علی منصور وزیر پیشه و هنر به سمت نخست وزیری منصوب گردیدند.

بر حسب ارادهٔ ذات مقدس شاهنشاهی آقای متین دفتری برای استراحت از خدمت معاف و همچنین آقای حکمت وزیر کشور هم برای معالجه از خدمت معاف گردیده است (روزنامهٔ اطلاعات، چهارشنبه ۵ تیر ۱۳۱۹).

در ۵ تیر دکتر مصدق توقیف شد.

در ۸ تیر رضاشاه نمایندگان مجلس را احضار کرد و به ایشان گفت: «... امروز یک وضع فوق العاده ای ست که بیشتر باید در صدد پیش بینی بود...». وی از این که مسؤولان، عبارت «خاطر مبارک آسوده باشد» را تکرار می کنند اظهار عدم رضایت کرد.

در ۱۱ تیر اختلاف ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران مطرح گردید. در ۱۶ تیر موارد اختلاف ایران و شرکت نفت در مجلس مطرح شد. در ۳ شهریور ۱۳۱۹ وزیر دارایی در مجلس از رفع اختلاف با شرکت نفت سخن گفت.

در ۱۲ تیر روزنامهٔ اطلاعات درگذشت کیخسرو شاهرخ نمایندهٔ مجلس شورای ملی و رئیس انجمن زردشتیان (پدر بهرام شاهرخ گویندهٔ برنامهٔ فارسی رادیو برلین) را در تهران اعلام کرد.

از سوی دیگر در روزهای ۱۳ و ۱۴ تیر ۱۳۱۹ سرمقالهٔ روزنامهٔ اطلاعات به پاسخگویی به سخن پراکنیهای غرض آلود رادیو آلمان اختصاص داشت. زیرا بهرام شاهرخ مسؤول برنامهٔ فارسی رادیو برلین رضاشاه را از آن رادیو مورد حمله قرار می داد.

موضوع مهم دیگر آن است که در تیرماه ۱۳۱۹ پای دولت ایران به یک ماجرای سیاسی نیز کشیده شد:

در این چند روزهٔ اخیر بعضی از خبرگزاریهای خارجی اشاره به کشف اسنادی نموده اند مشعر بر این که متفقین دیروز یعنی انگلیس و فرانسه قصد داشته اند چاههای نفت بادکوبه و باطوم را بمباران نمایند و مهمتر از همه آن است که سعی نموده اند چنین وانمود کنند که دولت شاهنشاهی ایران هم از این قضیه مطلع و حتی قرار بوده است مساعدت هم در انجام این نقشه بنماید... (روزنامهٔ ایران، ۱۷ تیر ۱۳۱۹).*

نه فقط دکتر مصدق به علت زندانی شدن خود اشاره ای نکرده است بلکه متین دفتری نخست

* همهٔ مطالبی که در صفحهٔ پیش، از: «آنچه علت زندانی شدن مصدق را تا حدودی روشن می سازد...» تا این جا آمده، همه برگرفته از: شما، نوبافته هایی در ارتباط با محمد مصدق، است (۱۷۱-۱۸۳).

وزیر وقت نیز دلیلی که برای برکناری و زندانی شدن خود اقامه کرده است، قابل قبول به نظر نمی رسد. او نوشته است:

« ... یکی از علل و اسباب دسایسی که در دربار و محافل متفقین بر علیه من جریان یافت ومنتهی به سقوط ناگهانی من (در تاریخ ٤ تیر ۱۳۱۹) و متعاقب آن بازداشت خطرناک من در ادارهٔ سیاسی شهربانی» گردید معلول «نقشهٔ کسانی بود که می خواستند صنف مستقل بازرگان را بندگان جیره خوار دولت سازند». «عمال شهربانی برای ظاهرسازی و نمایش دادن یک توطئه پای بستگان من را به میان کشیدند و بعضی از آنها را که به کلی منزوی و از هرجریان سیاسی برکنار بودند به سخت ترین عقوبتها گرفتار کردند» (عاقلی، خاطرات یک نخست وزیر، ۱۹۳-۱۹۵).

اشارهٔ متین دفتری به «پایِ بستگان من را به میان کشیدند...»، مسلماً به دکتر مصدق است که در ۵ تیر ۱۳۱۹ بازداشت گردیده بود.

ذکر این مطلب بیفایده نیست که متین دفتری پس از اشغال ایران به توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰، با عدهٔ قابل توجهی از ایرانیان به اتهام «ژرمنوفیل» بودن زندانی گردید. مهدیقلی هدایت دربارهٔ برکناری متین دفتری از نخست وزیری نوشته است: «ظاهراً روابط با سفارت آلمان به حکم سابقهٔ انشاء آن در سفارت» موجب برکناری او از نخست وزیری گردید (خاطرات و خطرات، ٤١٦).

مطالبی که به اختصار به آنها اشاره گردید حکایت از آن می کند که ایران در آن زمان که از شروع جنگ جهانی دوم (دوم سپتامبر ۱۹۳۹) قریب یک سال می گذشت گرفتار بحرانی شدید بوده است و رضاشاه کسانی را که می پنداشته است در ایجاد این بحران دست داشته اند از کار برکنار یا توقیف کرده است. ناگفته نماند که نزدیکی رضاشاه با آلمان در زمینه های مختلف، بهانه ای بود برای حملهٔ متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰.

نحوهٔ زندانی شدن

مکی می نویسد مصدق می خواست از زندان تهران با راننده و اتومبیل خود به بیرجند برود:

شهربانی نخواست دکتر مصدق با شوفر خود مسافرت کند و از ساعتی که او را زندانی نمود اتومبیل او را توقیف کرد و روز بعد که شوفر برای شستشوی آن می رود او را بازداشت می کنند چون اهل هندوستان و تبعهٔ انگلیس بود* پس از یک شب زندانی شدن او را مرخص کرد (مکی

* دکتر مصدق وقتی در سال ۱۹۱۹ میلادی از سفر سوم خود از اروپا، از مسیر هندوستان به ایران بازگشت، که در بخش دوم کتاب آمده است، در هند اتومبیلی خرید و با رانندهٔ هندی وارد ایران شد و وآلی فارس گردید. از

۱۰۲).

شمسا با نقل همین عبارت مکی، می افزاید مصدق با اتومبیل خودش و رانندهٔ شهربانی به بیرجند اعزام می گردد، و «اتومبیل مصدق به مجرد رسیدن مصدق به بیرجند در اختیار خود او قرار گرفته و متعاقباً نیز رانندهٔ هندیِ خود مصدق به بیرجند رفته و رانندگی اتومبیل او را در مراجعت به تهران به عهده داشته است» (شمسا، ۱۶۸-۱۷۰).

از سوی دیگر وقتی قرار شد دکتر را به بیرجند ببرند، به روایت حسین مکی خانوادهٔ وی «از سرپاس [مختاری] درخواست نمودند که چون دکتر ناخوش است یک آشپز با او روانه کنند با این درخواست موافقت» می شود، و دکتر مصدق با جواد آشپز و همراه یاور جعفر شریفی رئیس شهربانی زاهدان و غلامحسین قهرمان سرپاسبان و رانندهٔ شهربانی با اتومبیل دربست به بیرجند می رود (مکی، ۱۰۱). در مشهد «سرهنگ وقار رئیس شهربانی استان ۹ دو مرتبه دکتر را ملاقات می کند... دفعهٔ دوم... می گوید شهربانی بیرجند جزو حوزهٔ مأموریت من است و از هرگونه مساعدت نسبت به شما خودداری نمی کنم و از مرکز برای شما یک پرستار می خواهم...» (مکی، ۱۰۴). «... در این اثنا پرستار با مقداری دوا که سرپاس مختاری اجازه داده بود از تهران وارد می شود». این پرستار پس از ۳۵ روز بیمار می شود و به تهران بر می گردد (مکی، ۱۰۷). ناگفته نماند که در اواخر دوران زندانی بودن دکتر مصدق در بیرجند «به واسطهٔ نداشتن پرستار حال دکتر وخیم می شود و روزهای آخر آیان پرستار دیگری که رئیس کل شهربانی اجازه داده بود از تهران وارد می شود و بیش از ۱۵ روز در زندان نمی ماند که دکتر از بیرجند حرکت می نماید» (مکی، ۱۰۸).

از تهران تا بیرجند

اهمّ مطالبی را که مکی دربارهٔ این موضوع نوشته است در این جا فهرست وار نقل می کنم. در ضمن ناگفته نماند که آنها همه به یقین به نقل از شخص دکتر مصدق است نه دیگری، زیرا به جز مصدق کسی دیگر نمی توانسته است از آنها آگاه بوده باشد:

«... دکتر را با کیف و جعبهٔ دوایی که در آن ادویهٔ مسکنه داشت و شیها آن را در کنار رختخواب

مکی دربارهٔ زندانی شدن دکتر مصدق نوشته است، معلوم می شود حداقل تا ۵ تیر ۱۳۱۹ (=۱۹۴۰ م.) که مصدق توقیف شده است، همین رانندهٔ هندی در خدمت وی بوده است، و چون در آن سالها هند مستعمرهٔ انگلیس بود، و راننده «تبعهٔ انگلیس» به شمار می رفته است، بیش از یک شب او را زندانی نکرده اند. آیا این رانندهٔ هندی تبعهٔ انگلیس در سالهای بعد نیز در خدمت دکتر مصدق بوده است؟ تا چه سالی؟ موضوع مهم و قابل توجه آن است که چرا دکتر مصدق، که شهرتش در تاریخ معاصر ایران بیش از هر چیز مدیون مخالفت او با انگلیس است، اجازه داده بوده است که در این مدت دراز یک فرد تبعهٔ انگلیس در تمام اوقات در چاردیواری خانه اش در تهران یا احمد آباد او را به طور مستقیم و غیر مستقیم زیر نظر داشته باشد؟ آیا این رانندهٔ تبعهٔ انگلیس در سالهای بعد نیز در خدمت دکتر مصدق بوده است؟

خود می گذاشت به شهربانی بردند». وقتی به او می گویند که «شما تقصیری ندارید ولی عجالةً باید در زندان بمانید و از آن وقت دکتر به مرض هیستری (حمله) که بی سابقه هم نبود شدیداً مبتلا می شود». وقتی می خواهند او را با اتومبیل به بیرجند ببرند... «دکتر از سوار شدن خودداری می کند و خود را به روی زمین می اندازد و اظهار می کند اگر در زندان مرکزی بماند چون از خانه برای او غذا می آورند، خانواده اش نگران نخواهند بود، ... [اما] از آن جایی که بایست امر اجرا شود اظهارات دکتر مورد توجه قرار نمی گیرد و او را جبراً وارد اتومبیل می کنند و حرکت می دهند...».* «دکتر که وارد اتومبیل می شود جعبهٔ دوای خود را پشت سر خود می بیند و تأثرات او تبدیل به وجد و شعف می شود و یقین می کند که با خوردن ادویهٔ مسموم کننده که در آن داشت می تواند از مدت نگرانی کسان خود بکاهد». «دکتر مصدق این طور تصور می نمود که هرقدر زودتر خود را خلاص کند بهتر است... همین که شوفر به جواب می رود ده دانه قرص دیلاتودید (Dilaudid knoll) ترکیبی از تریاک و مقداری حب سرفه که تریاک خالص آن را دکتر یک مثقال تخمین می زند و در جعبه بود بدون آن که آب بخواهد و همراهان مقصود را دریابند صرف می نماید... اتومبیل حرکت کرد چون مقدار سم زیاد بود معدهٔ تحمل ننموده تکان اتومبیل هم کمک کرد، دکتر استفراغ کرد ولی مقداری که جذب شده بود تا شاهرود دکتر را بیهوش کرد. یاور شریفی تصور می کند که دکتر عادةً دچار حمله شده و از این که مدت حمله طولانی شده نگران می شود و طبیب حاضر می نماید». در زندان بیرجند «دکتر هر وقت که از حمله فراغت می نمود از کتاب [کتابی که رئیس بهداری بیرجند در اختیارش قرار داده بود] استفاده می کرد...». وقتی اتاق او را در زندان بیرجند تغییر می دهند و به اتاق تاریکی می برند «این عمل سبب می شود که دکتر تصور کند او را می خواهند تیرباران نمایند...». علت تغییر اتاق آن بوده است که بر طبق تلگراف رسیده از تهران کسی نبایست با مصدق ملاقات کند و چون در اتاق اولی «ممکن بود عبور کنندگان از پنجره شما را ببینند، برای شما این محل را تعیین نمود[ه اند]». دکتر مصدق ۲۸ روز در همین اتاق بوده است. «از ساعتی که جای دکتر عوض می شود هر وقت که از حمله فراغت می کند منتظر بوده است او را تیرباران نمایند تا این که روز بعد صدای رئیس زندان را از پنجرهٔ کوچکی که مشرف به حیاط زندان بود می شنود و او را می طلبد و به محض این که وارد می شود می گوید: چه وقت مرا تیرباران می نمایید؟ رسدبان خاتمی از این حرف تعجب می کند و می گوید چنین امری نشده». «از موقعی که جای دکتر عوض شده بود حالش سخت تر

* دکتر غلامحسین مصدق می افزاید که پدرش حاضر نمی شده است در اتومبیل سوار شود پس مأموران «... پدرم را طناب پیچ کرده و دست و پایش را گرفته بودند تا به اتومبیل برسانند...» (در کنار پدرم، ۵۱).

شده بود و نمی خواست دیگر زنده بماند». «از این به بعد دکتر مصدق امید نداشت که از زندان جان به دربرد، نه سمّ داشت که خود را مسموم کند و نه وسیله ای که خود را انتحار نماید. گاهی فکر می کرد که با تیغ صورت تراش خود را خلاص کند. ولی هر وقت رئیس زندان لوازم صورت تراشی را برای او می آورد آن قدر تأمل می کرد که کار دکتر تمام شود و آن را ببرد. یگانه راهی که به نظر دکتر می رسید این بود که بالای بام برود و خود را از آن جا پرت نماید و چون این کار نتیجهٔ قطعی نداشت و ممکن بود که با حال بدتری تصادف کند از آن صرف نظر کرد». «... دکتر چارهٔ منحصر به فرد خود را در این دید که غذا نخورد... سه شبانروز غذا نخورد و چون ضعیف بود او را طوری ناتوان نمود که یکی از پاسبا[نا]ن به کفیل شهربانی اطلاع داد دکتر در خطر است...». سرانجام بر اثر اصرار کفیل شهربانی حاضر شد «از تصمیم خود منصرف شود و با خوردن شیری که حاضر شده بود افطار کند...». وقتی مأمور شهربانی- بر اساس شفاعت ولیعهد - برای ابلاغ خبر آزادی مصدق به بیرجند می رود و کفیل شهربانی بیرجند به دکتر مصدق می گوید «نمایندهٔ شما با مأمور شهربانی از تهران آمده و می خواهند شما را ملاقات کنند... دکتر این طور استنباط می کند که نمایندهٔ او برای گرفتن وصیت نامه و مأمور شهربانی هم که همیشه منتظر بود برای تلف کردن او آمده است و چون به زندگی طاقت فرسای او خاتمه داده می شد از کفیل شهربانی خواهش می کند که ملاقات را به صبح موکول نکنند و وارد ین همان شب دکتر را ملاقات نمایند. کفیل شهربانی می رود و بعد با محمد شرافتیان نمایندهٔ دکتر مصدق و دهشپور نمایندهٔ شهربانی مراجعت می نماید. مأمور شهربانی اظهار می کند خوشوقتم از این که حسب الامر اعلیحضرت آمده ام شما را به تهران و از آن جا به احمد آباد ببرم و در خدمت شما باشم». «از مشهد تا تهران سه شب طول کشید... دکتر از راه رفتن عاجز بود و در عرض راه آشپز او را کول می کرد و نیز طوری مرض [مریض] بوده که از پوشیدن لباس عجز داشت...» (مکی، ۹۸-۱۰۸).

بیماری مزمنِ غش، و اقدام به خودکشی

از آنچه مکی نوشته است مبتلا بودن دکتر مصدق به هیستری (حمله) [به اصطلاح شخص دکتر مصدق] تأیید می شود. معلوم می گردد او چند بار در تهران، در راه تهران تا بیرجند، و در بیرجند دچار «حمله» شده بوده است. آیا این «هیستری» مسبوق به سابقه بوده است؟ به علاوه او قبل از رفتن به زندان، از دارویی که آن را «ادویهٔ مسموم» خوانده و مقدار تریاک خالص آن را یک مثقال تخمین زده نیز استفاده می کرده است. چند بار هم به صورتهای مختلف قصد کرده بوده است که خود را بکشد. دو سه بار گمان برده بوده است که می خواهند او را تیرباران کنند. به هنگام بازگشت از بیرجند به تهران، چون از

راه رفتن عاجز بوده، جواد آشپز او را کول کرده است، چنان که حتی از پوشیدن لباس نیز عجز داشته است. به یاد داشته باشیم که وی حتی در دوران جوانی، پس از یک سال اقامت در پاریس آن چنان بیمار شده بود که در کلاس درس روی نیمکت دراز می کشید، و به هنگام بازگشت از پاریس به تهران، نیز در موقع انتقال از ترن اتریش به ترن روسیه چون قادر به حرکت نبود، او را با چرخ خاک کشی از این ترن به آن ترن منتقل می کنند و نیز هنگامی که در بندر انزلی از کشتی پیاده می شود، حمالی او را کول می کند و در کالسکه می نشاند. ولی مصدق از این که در آن سالها به بیماری «هیستری» یا حمله نیز مبتلا بوده چیزی ننوشته است.

به علاوه دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، ضمن اشاره به زندانی شدن در دورهٔ رضاشاه اظهار داشت که چون « بدون جهت و دلیل مرا چند روز در زندان موقت تهران محبوس و از آن جا به بیرجند انتقالم دادند، در عرض راه و در زندان، دو مرتبه اقدام به خودکشی نمودم». نقابت نمایندهٔ مجلس در همان روز با اشاره به سخنان مصدق گفت: «همین قدر که فرمودند قصد خودکشی داشتم یک خلجانی برای من تولید شد زیرا قصد خودکشی یک قصد طبیعی نیست و در وقت مخصوصی این حال پیدا می شود» (کی استوان، ۱/ ۳۹).

دکتر مصدق در بیرجند به چهار روایت

۱- مکی دربارهٔ محل زندان دکتر مصدق در بیرجند می نویسد: « باور شریفی به دکتر می گوید: تا جای مناسبی برای شما تعیین نکنم از بیرجند حرکت نمی نمایم و اطاق نگهبانی را که نسبةً خوب بوده برای دکتر معیّن نمود...». روزی «دکتر قوام نصیری رئیس بهداری بیرجند به اتفاق دولتمرادی به عیادت می رود. مریض برای این که مشغول شود از او [دکتر قوام نصیری] کتاب می خواهد و روز بعد یک جلد کتاب طبی مصوّر که مورد سوء ظن واقع نشود با حضور دولتمرادی به دکتر مصدق می دهد...» (مکی، ۱۰۵-۱۰۶).

۲- علینقی عالیخانی در مقدمهٔ مفصل خود بر یادداشتهای علم (جلد یکم ۱۳٤۷ و ۱۳٤۸)، در فصل یکم: «امیر بیرجند»، می نویسد:

> [مصدق در دوران نخست وزیری اش] ... کانون همه تحریکها را دربار می دانست و در نتیجه تصمیم گرفت اطرافیان شاه را از گرد او براند و از جمله علم را به بیرجند تبعید کرد و در آن جا بود که وی [علم] از بیرون رفتن شاه [در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲] آگاه شد... (یادداشتهای علم، ۱/ ۳۲).

و آن گاه در زیر نویس شمارهٔ ۱۰ فصل یکم می افزاید:

> جهانگیر تفضلی در یادداشتهای منتشر نشدهٔ خود جریان ملاقاتی را با دکتر مصدق که در طی آن دربارهٔ علم گفت و گو شده است، این گونه می نویسد: « ... دکتر مصدق... گفت شایعه ای که

می گویند دولت می خواهد علم را به بندر عباس بفرستد، دروغ است. به علم بگویید که پدرش حق عظیمی بر من داشت. وقتی رضاشاه مرا به بیرجند تبعید کرد، امیرشوکت الملک از من پذیرایی بسیار گرم و محترمانه ای کرد، تا جایی که رضاشاه از او رنجید و رنجش رضاشاه هم، در آن دوران دیکتاتوری، برای شوکت الملک خطرناک بود. رضاشاه به شهربانی بیرجند دستور داد که مرا به زندان ببرند، و امیر شوکت الملک برای زندان من لوله کشی کرد و اگر محبت او نبود، من در آن زندان تلف شده بودم. به او [علم] بگویید دست از سیاست بازیهای خود با خارجیها بردارد و لزومی هم ندارد که به اروپا برود. از قول من به او بگویید: برو سر املاکت و عوض سیاست بازی برو شکار... (همان مأخذ، ۵۱/۱).

دکتر احمد قرشی نیز در مذاکرهٔ تلفنی با این بنده، مطلبی را که عالیخانی از خاطرات منتشر نشدهٔ جهانگیر تفضلی نقل کرده است تأیید نمود و اظهار داشت که این موضوع را سالهای پیش من شخصاً از جهانگیر تفضلی شنیده ام که گفت: دکتر مصدق به من گفت: «به این پسره [اسدالله علم] بگو بره سر املاکش، بره دنبال شکار...».

۳- شمسا می نویسد: «... رضاشاه پهلوی بنا به وساطت امیر شوکت الملک علم موافقت کرده است که مصدق به بیرجند اعزام گردد و دوران زندانی بودن خود را در آن شهر بگذراند». وی می افزاید که مصدق در مدت اقامت در بیرجند «به بهترین وجه ممکن توسط مأمورین شوکت الملک علم پذیرایی شده...» (شمسا، ۱۶۵-۱۶۶). به علاوه مظفر شاهدی نیز برخورد گرم شوکت الملک علم را با دکتر مصدق در بیرجند تأیید کرده است (شاهدی، ۱۵۵-۱۵۶). *

۴- و اما روایت بسیار مجمل دکتر قوام نصیری رئیس بهداری بیرجند در این باب: دکتر قوام نصیری که چند سال پیش در مشهد درگذشت سالها استاد دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه مشهد (فردوسی) بود و مشاغل اداری مختلفی نیز در دانشکدهٔ پزشکی و دانشگاه برعهده داشت که آخرین آنها معاونت مالی و اداری دانشگاه فردوسی بود که بر نویسندهٔ این سطور منّت بسیار نهاد و این شغل را پذیرفت و به شایستگی تمام از عهدهٔ آن برآمد. دکتر قوام نصیری در سالهای پیش (بین ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷ که محل خدمتم در دانشگاه فردوسی، مشهد بود)، دو سه بار در ضمن گفتگو از گذشتهٔ خود در شهر بیرجند، از دکتر مصدق نیز سخن به میان آورد و از دیدار با وی سخن گفت. تا آن جا که به یاد دارم - ولی

* گمان می کردم که در کتاب امیر شوکت الملک علم، نوشتهٔ محمد علی متصف، به ایام اقامت دکتر مصدق در بیرجند اشاره شده است. با جستجوی بسیار، سرانجام به این کتاب دسترسی پیدا کردم، ولی معلوم شد کتاب تنها مشتمل بر شرح احوال شوکت الملک است نه چیزی دیگر.

البته به حافظهٔ خود نمی توانم صد در صد اعتماد کنم - هرگز از محل اقامت دکتر مصدق در یک اتاق تنگ و تاریک کلامی بر زبان نیاورد. وی البته به تحت نظر بودن دکتر مصدق اشاره می کرد.

شفاعت محمد رضا پهلوی ولایت عهد

محمد رضاشاه در کتاب مأموریت برای وطنم نوشته است:

علاوه بر وظایف نظامی که [در دوران ولایتعهدی] برعهده داشتم مجبور بودم هر روز پدرم را ملاقات کنم... و نظریات خود را بدون این که جنبهٔ مذاکره و مباحثه داشته باشد به سمع او می رساندم. با وصف این در آن سن نوزده سالگی گاه گاه هم عقاید خود را صریحاً در مسائل مختلف به وی عرضه می داشتم و عجب این بود که او همیشه نظریات و عقاید مرا با دقت و حوصله استماع می نمود و پیشنهادات مرا کمتر رد می فرمود. مثلاً در اثر شفاعت مصرانهٔ من بسیاری از زندانیان سیاسی آزادی یافتند. شاید جای افسوس باشد ولی یکی از این افراد دکتر مصدق بود که بعداً در دورهٔ زمامداری خود چیزی نمانده بود که کشور را به افلاس بکشاند و سلسله ای را که پدرم بنیاد نهاده بود براندازد. با آن که مصدق بارها گفته بود که من جان وی را از خطر نجات داده ام... پدرم مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه برعلیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی دانم در فکر وی چه می گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسها متهم می کرد. مصدق به نقطهٔ دور افتاده و بد آب و هوایی تبعید شد و چون پیر و علیل بود به احتمال قوی از این تبعید سلامت باز نمی گشت. ولی من از او شفاعت کردم و وی پس از چند ماه آزاد گردید. در فصل آینده شرح خواهم داد که از این آزادی چه استفاده ای کرد. گاهی که در این باره فکر می کنم در صحت اقدام آن روز خود و شفاعت از وی مردد می شوم. ولی نسبت به اغلب کسانی که در اثر شفاعت و کوشش من از زندان آزاد شدند احساس مسرت و خرسندی می کنم (مأموریت، ۱۰۹-۱۱۰).

آراء مختلف دربارهٔ آزادی مصدق

دکتر مصدق در «عرض جواب» به همین مطلبی که از محمد رضاشاه نقل کردم نوشته است:

... من و کسانم درخواستی از والاحضرت همایون ولیعهد نکردیم. این درخواست از طرف مسیو پرُن تبعهٔ سوئیس و یکی از دوستان ایام تحصیل اعلیحضرت شاهنشاه که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود صورت گرفت. با این حال هر وقت فرصتی به دستم آمد از اظهار شکرگزاری خودداری نکردم و تا آخرین روزی هم که در سر کار بودم قدمی برعلیه شاهنشاه برنداشتم، و شفاعت من نزد پدر تاجدار اثر دیگری هم داشت که این بود دست شاه قفید به یک جنایت دیگر برای از بین بردن

من آکوده نگردید (خاطرات، ۳۳۸-۳۳۹).

حسین مکی در سال ۱۳۲٤ در مقدمه ای که با عنوان «مختصری از شرح زندگانی دکتر مصدق» بر کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه نوشته است، موضوع شفاعت از دکتر مصدق را به صورتی که محمدرضا شاه نوشته آورده است، نه به صورتی که دکتر مصدق در خاطرات خود در سال ۱۳٤۰ در «عرض جواب» نوشته است.

روایت مکی دربارهٔ علت آزاد شدن دکتر مصدق بدین شرح است:

ارنست پرن (Ernest Perron) تبعهٔ سویس که از مسافرت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در زمان ولایتعهدی به سویس با دربار ارتباطی پیدا کرده بود ناخوش و در بیمارستان نجمیه که متولی آن دکتر محمد مصدق و رئیس آن دکتر غلامحسین مصدق فرزند ایشان است معالجه می شود. دکتر غلامحسین مصدق که تحصیلات خود را در سویس نموده بود و به اهل آن مملکت با نظر احترام می نگریست با پرن دوست می شود و یقین می کند که هیچ کس غیر از والاحضرت ولایتعهد قادر نیست از پدرش نزد شاه وساطت کند و پرن بهترین وسیله برای این کار است. وقتی که پرن می خواهد از بیمارستان برود از دکتر غلامحسین مصدق اظهار امتنان می کند. دکتر می گوید بهترین سپاسگزاری این است که پدرم را از زندان خلاص کنید. پرن وعده می دهد از آنچه در مقدرت اوست خودداری نکند و چند روز طول می کشد که به امر والاحضرت ولیعهد حکم انتقال دکتر [مصدق] از بیرجند به ساوجبلاغ صادر می شود... (مکی، ۱۰۹).

در مقدمهٔ همین کتاب متن دو نامهٔ زیر دربارهٔ آزادی مصدق نیز چاپ شده است:

محرمانه مستقیم شمارهٔ ۱۱/۹/۱۱/٦٦۱٦

ریاست ادارهٔ کل شهربانی

حسب الامر مبارک والاحضرت همایونی ولایت عهد ابلاغ می نماید که قدغن فرمایید محل محمد مصدق را از بیرجند به احمدآباد ساوجبلاغ منتقل نمایند. نتیجه را هم اعلام دارند که به عرض پیشگاه مبارک برساند.

پیشکار ولایت عهد - مؤدب نفیسی

*

شمارهٔ ٤۹٦۱۵/٦٦۹۷ ۱۹/۹/۲۵

پیشکاری والاحضرت همایون ولایتعهد

معطوفاً به ابلاغیهٔ مطاع مبارک شمارهٔ ٦٦۹٦ راجع به انتقال (محمد مصدق) به (احمد آباد) به عرض می رساند به امتثال فرمان مطاع مبارک، مشارالیه از (بیرجند) به (احمدآباد) اعزام گردید. چون (احمدآباد) در ۱۰۸ کیلومتری تهران و جزو حوزهٔ مسؤولیت امنیه می باشد

متمنی ست مراتب را از شرف عرض پیشگاه مبارک والاحضرت همایون ولایتعهد گذرانیده هرگاه مشارالیه باید تحت مراقبت قرار گیرد نسبت به مراقبت مشارالیه وسیلهٔ مأمورین امنیه فرمان مطاع مبارک را ابلاغ فرمایید. رئیس ادارهٔ کل شهربانی - سرپاس مختار (مکی، زیرنویس ۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۲).

دکتر غلامحسین مصدق در کتاب در کنار پدرم؛ مصدق که در سال ۱۳۶۸ (چهار سال پس از چاپ خاطرات و تألمات مصدق) به طبع رسیده، این موضوع را به صورتی نوشته است که تقریباً با نوشتهٔ دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تألمات که نقل کردیم تطبیق کند، یا این که سرهنگ غلامرضا نجاتی ویراستار و تنظیم کنندهٔ کتاب به چنین کاری دست زده است. او می نویسد:

آزادی پدرم از زندان بیرجند، در نتیجهٔ مداخلهٔ ارنست پرون سوئیسی انجام گرفت... در اواسط آذرماه ارنست پرون، به علت شدت یافتن ناراحتی کلیه، در بیمارستان نجمیه بستری شد و چند روز بعد، پروفسور یحیی عدل روی کلیهٔ او عمل جراحی موفقیت آمیزی انجام داد. هنگامی که پرون بستری بود، محمد رضا ولیعهد، دو سه بار از او عیادت کرد. پرون که از ماجرای زندانی شدن پدرم اطلاع داشت و تحت تأثیر مراقبتهای پزشکی پس از عمل جراحی، که منجر به بهبودی سریع او شده، قرار گرفته بود، در آخرین دیداری که ولیعهد از او در بیمارستان به عمل آورد، مسألهٔ گرفتاری پدرم را عنوان کرد و درخواست آزادی او را نمود. پرون این موضوع را به من و پروفسور عدل اطلاع داد (در کنار پدرم؛ مصدق، ۵۶-۵۷).

اینک که از آراء محمد رضا شاه، حسین مکی، دکتر مصدق (در «عرض جواب»)، و دکتر غلامحسین مصدق دربارهٔ چگونگی آزاد شدن مصدق از زندان بیرجند آگاه شدیم، همان طوری که پیش از این نیز نوشتیم اظهارنظر محمد رضا شاه و حسین مکی با واقعیت امر تطبیق می کند نه آنچه دکتر مصدق و پسرش نوشته اند، به این دلیل که دکتر مصدق با آن که در کتاب خاطرات و تألمات، در «عرض جواب» به محمد رضاشاه نوشته است «من و کسانم درخواستی از والاحضرت همایون ولیعهد وقت نکردیم...» (خاطرات، ۳۳۹)، در جای دیگر همین کتاب موضوع را به صورتی که شاه و مکی نوشته اند روایت کرده است بی آن که متوجه تناقض در نوشتهٔ خود شده باشد:

... بدون ذکر هیچ دلیلی روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ دستگیر شدم و پس از چند روز حبس مجرد به بیرجند تبعید گردیدم و در آن جا هم چند ماه در حبس مجرد بودم تا شخصی به نام یزدان اهل سوئیس که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود به خواهش پسرم از من نزد ولیعهد (شاهنشاه فعلی) وساطت نمود و به امر شاه فقید مرا به احمدآباد آوردند... (خاطرات، ۲۹۳).

محمد رضاشاه چنان که پیش از این اشاره گردید نوشته است من از دکتر مصدق نزد پدرم شفاعت کردم و او پس از چند ماه آزاد گردید. نامه های پیشکار ولیعهد و پاسخ ادارهٔ کل شهربانی به وی نیزمؤید این امر است. ولی کسانی که با رضاشاه - و به قول دکتر مصدق با «دیکتاتور» - و شدت عمل او و نیز نحوهٔ کار دستگاه شهربانی آن سالها آشنایی دارند به خوبی می دانند که در آنچه محمد رضاشاه نوشته و چند تن دیگر نیز با تفاوتهایی نقل کرده اند، بخشی از حقیقت می تواند وجود داشته باشد نه تمام حقیقت. چگونه می توان پذیرفت که رجل سیاسی معروفی چون دکتر مصدق، در شرایط سیاسی خاصی که به آن اشاره کردم - یقیناً به امر رضاشاه - زندانی شده باشد، و آن گاه با شفاعت ولیعهد نوزده ساله و با نامهٔ پیشکار ولیعهد خطاب به سرپاس مختار رئیس مقتدر ادارهٔ کل شهربانی از زندان آزاد گردد. چرا رضاشاه همچنان که دستور داده بوده است دکتر مصدق را توقیف و زندانی و تبعید کنند، از همان مسیر دستور آزادی او را صادر نکرده و این کار را به ولیعهد محول نموده است!

خلاصه آن که دکتر مصدق - بی تردید - بر اساس شفاعت ولیعهد در ۲۵ آذر ۱۳۱۹ از بیرجند به ملک شخصی خود احمد آباد ساوجبلاغ منتقل گردیده و در حدود نُه ماه در آن جا تحت نظر بوده است.

در این جا ذکر دو موضوع را که مربوط به زندانی شدن دکتر مصدق است بیفایده نمی دانم:

دکتر مصدق زندانی استثنایی

با توجه به آنچه دربارهٔ دوران زندانی بودن و تبعید دکتر مصدق نوشته اند، معلوم می شود که وی برخلاف دیگر رجال سیاسی دوران رضاشاه که گرفتار زندان شده بودند، در وضعی کاملاً استثنایی بوده است چنان که از جمله در روزهایی که در تهران زندانی بوده است، از خانه برای او غذا و یخ می برده اند و حتی «یکی از شبها که از خانه برای دکتر یخ می آورند و مأمورین زندان آن را نمی رسانند، دکتر شکایت می کند. سلطان دادگستر در زندان می ماند تا پس از این که مأمورین یخ تهیه می کنند به خانه می رود» (مکی، زیرنویس ۱۰۰). و چون مقرر گردید دوران زندانی بودن خود را در بیرجند بگذراند، این دکتر مصدق بود که به زندانبانان خود گفته بود باید با اتومبیل و رانندهٔ خود و جواد آشپز به بیرجند برود. شهربانی تنها با این که او با رانندهٔ هندی تبعهٔ انگلیس خود به این سفر برود موافقت نکرد و در نتیجه مصدق با جواد آشپز و اتومبیل خود و رانندهٔ شهربانی به بیرجند رفت و بعداً نیز رانندهٔ هندی در بیرجند به او پیوست و دکترمصدق با جواد آشپز

و اتومبیل و رانندهٔ هندی خود از بیرجند به تهران بازگشت. در ایام اقامت در بیرجند هم شهربانی دوبار با فرستادن پرستار برای مراقبت از حال او موافقت کرد. از سوی دیگر امیر شوکت الملک علم در بیرجند نیز دربارهٔ دکتر مصدق به اصطلاح سنگ تمام گذاشت چنان که به روایت جهانگیر تفضلی، مصدق به وی گفته بوده است: «امیر شوکت الملک از من پذیرایی بسیار گرم و محترمانه ای کرد تا جایی که رضاشاه از او رنجید... امیر شوکت الملک برای زندانِ من لوله کشی کرد و اگر محبت او نبود، من در آن زندان تلف شده بودم». شمسا نیز نوشته است رضاشاه، به وساطت امیرشوکت الملک موافقت کرده بود مصدق به بیرجند اعزام گردد، و سرانجام نیز وی با شفاعت محمد رضا پهلوی ولایت عهد از بیرجند به احمد آباد ساوجبلاغ منتقل گردید.

این پرسش البته به ذهن می رسد که امیر شوکت الملک، امیر قائنات، به چه سبب دربارهٔ دکتر مصدق - تا حد رنجش رضاشاه - سنگ تمام گذاشته بوده است.

پروندهٔ دکتر مصدق در شهربانی

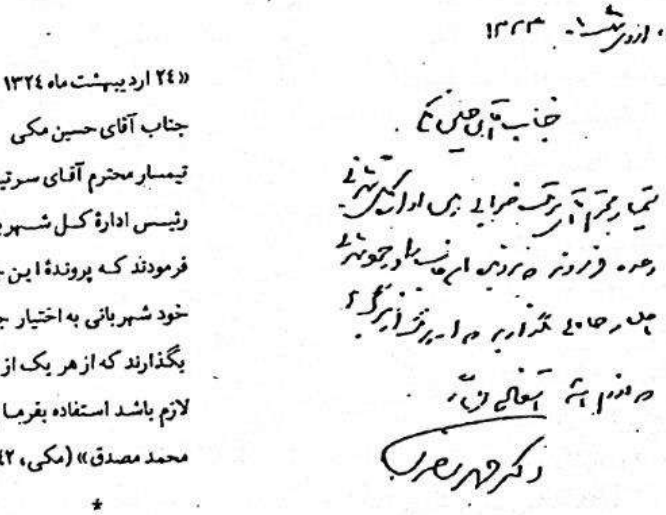
معمولاً اصل بر آن است که برای هر زندانی، پرونده ای ترتیب داده می شود با ذکر اتهام وی. محمد رضاشاه چنان که پیش از این ذکر گردید نوشته است: «... پدرم مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه ایران توقیف کرده بود». حسین مکی به یقین از قول دکتر مصدق نوشته است وقتی مأموران شهربانی در روز ۵ تیر ۱۳۱۹ به سراغ وی رفتند در پی به دست آوردن «نوشتجاتی» بودند. چه نوشتجاتی؟ مصدق در عرض جواب به محمد رضاشاه نوشته است «مدت سیزده سال در شهر تهران و احمد آباد به انزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال نفهمیدم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهربانی آوردند و بهترین گواه من پرونده های من است در شهربانی». و نیز افزوده است، وقتی در زندان شهربانی بودم «سؤال کردم به چه تقصیری مرا این جا آورده اید؟ گفتند تقصیری ندارید ولی عجالةً باید در زندان بمانید».

در این که بسیار ممکن است کسی را بیگناه به زندان بیفکنند حرفی نیست، ولی در این که زندانبانان و بازپرسان در جواب زندانی سرشناسی چون دکتر مصدق که از آنان پرسیده است: «مرا به چه دلیل زندانی کرده اید»، گفته باشند «تقصیری ندارید ولی عجالةً باید در زندان بمانید» کمی جای حرف است به خصوص که روز پیش از زندانی شدن دکتر مصدق، داماد وی متین دفتری نخست وزیر و حکمت وزیر کشور از کار برکنار شده بودند و خبر آن در روزنامه ها چاپ شده بود. مهمتر از همهٔ این موضوعها آن است که مصدق برای اثبات بیگناهی خود نوشته است: «بهترین گواه پرونده های من است در شهربانی».

سؤال این است که وی از محتویات پروندهٔ خود در شهربانی چگونه اطلاع حاصل کرده بوده است.

از سه نامهٔ دکتر مصدق خطاب به حسین مکی - در فاصلهٔ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ تا سه شنبه اول اسفند [احتمالاً ۱۳۲۴] - که مکی مشغول نوشتن مقدمهٔ کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه بوده است، معلوم می شود، دکتر مصدق در فاصلهٔ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ که به دوران تحت نظر بودن او در احمد آباد پایان داده شده بوده است تا تاریخ نگارش نامهٔ مورخ سه شنبه اول اسفند، با آشنایی ای که با سرتیپ ضرابی رئیس ادارهٔ کل شهربانی وقت داشته، پروندهٔ زندانی بودن خود را در شهربانی مطالعه نموده و «بعضی یادداشتها از روی دوسیهٔ شهربانی» تهیه کرده بوده است. به جز این، مصدق، حسین مکی را هم کتباً به سرتیپ ضرابی معرفی کرده است تا وی پروندهٔ دکتر مصدق را در شهربانی کل «در اختیار» مکی بگذارد تا او از هر یک از برگها که لازم باشد استفاده کند.

مکی تصویر این سه نامه را در طبع ۱۳۶۴ کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی... چاپ کرده است که در این جا از نظر خوانندگان می گذرد:



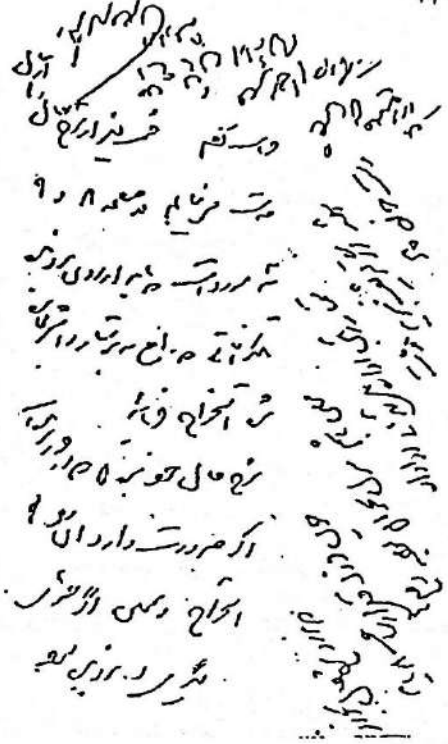
«۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴

جناب آقای حسین مکی

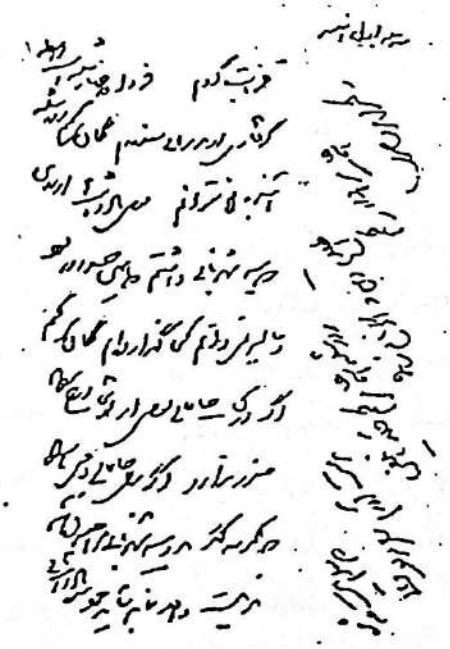
تیمسار محترم آقای سرتیپ ضرابی رئیس ادارهٔ کل شهربانی وعده فرمودند که پروندهٔ این جانب را در خود شهربانی به اختیار جناب عالی بگذارند که از هر یک از برگها که لازم باشد استفاده بفرمایید. دکتر محمد مصدق» (مکی، ۴۲).

*

تصویر ۳: نامهٔ ۲۴ اردیبهشت دکتر مصدق



تصویر ٤: نامهٔ بی تاریخ دکتر مصدق



تصویر ٥: نامهٔ اول اسفند دکتر مصدق

نگاهی به کارنامهٔ سیاسی دکتر محمد مصدق

«قربانت گردم - قسمت دیگر از شرح حال را ارسال خدمت می نمایم در صفحهٔ ۸ و ۹ سه مورد است که باید از روی پرونده تلگرافاتی که راجع به پرستار و آشپز مخابره شده استخراج فرمایید. شرح حال خود بنده هم که از قرار در پرونده است اگر ضرورت دارد آن را هم استخراج و همچنین اگر خبرهای دیگری در پرونده بود که به درد شرح حال بخورد. چون فردا قبل از ساعت ۸ باید محلی باشم منزل نخواهم بود و صبحها نیمسار رئیس ادارهٔ کل شهربانی در اداره هستند اگر تشریف ببرید ملاقات دست خواهد داد.

شرحی هم علی حده در این باب عرض کرده ام که در صورت احتیاج به ایشان ارائه فرمایید. دکتر محمد مصدق» (مکی، ٤٣-٤٤).

*

سه شنبه اول اسفند

«قربانت گردم - فردا چهارشنبه است به واسطهٔ گرفتاری از پذیرایی معذورم گمان می کنم روز شنبهٔ آینده هم نتوانم. بعضی یادداشتها از روی دوسیهٔ شهربانی داشتم که همین چند روز بود و حالیه نمی دانم کجا گذارده ام گمان می کنم اگر در کتاب جناب عالی بعضی از آنها درج شود ضرر ندارد اگر برای جناب عالی وقتی باشد که یک مرتبهٔ دیگر به دوسیهٔ شهربانی مراجعه فرمایید بد نیست و الا بماند شاید خود بنده یادداشتهایی که معلوم نیست چه شده به دست آورم. برای تشریف فرمایی روز شنبه استدعا می کنم قبلاً با تلفن اطلاع دهید که اگر مانع نباشد استدعای سرافرازی کنم. دکتر محمد مصدق» (مکی، ٤٨-٤٩).

پس در این امر تردیدی وجود ندارد که هم دکتر مصدق و هم حسین مکی پروندهٔ مورد بحث را با موافقت رئیس شهربانی مطالعه کرده و حداقل از قسمتهای لازم آن مانند تلگرافهایی که راجع به پرستار و آشپز مخابره شده بوده است و نیز از مطالب مربوط به شرح حال مصدق و جز آن رونوشت تهیه کرده اند. و این نیز امری ست استثنایی.

آزادی و بازگشت به دنیای سیاست

پیش از این گفتیم که به فرمان محمد رضاشاه، دکتر مصدق از اقامت اجباری در احمد آباد آزاد شد. این است نامهٔ فرماندار نظامی تهران دربارهٔ آزادی وی:

شمارهٔ ۵۵ مورخهٔ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰

به فرمان بندگان اعلیحضرت همایونی شما آزاد بوده و در هر قسمت کشور بخواهید متوقف باشید در آنیه مزاحمتی برای شما نخواهد بود. فرماندار نظامی تهران - سپهبد احمدی (مکی، زیرنویس ۱۱۲).

این موضوع را نیز ناگفته نگذارم که مصدق علت آزادی خود را، فقط ورود شوروی به صحنهٔ سیاست ایران ذکر کرده است:

ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنهٔ سیاست ایران [اشاره به تجاوز نظامی شوروی و انگلیس به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰] سبب شد من و عده ای که در طهران و سایر نقاط زندانی بودیم و جانمان در خطر بود آزاد شویم... (خاطرات، ۳۸۶).

پیشنهاد نخست وزیری از سوی محمد رضاشاه به دکتر مصدق

بدیهی ست دکتر مصدق از همان نخستین روز آزادی از احمد آباد در صدد بوده است بار دیگر در صحنهٔ سیاست ایران ظاهر گردد و دادِ دل از کهتر و مهتر بستاند. برای اجرای این مقصود، وی خود را برای نمایندگی مجلس چهاردهم از تهران کاندیدا کرد. از طرف دیگر شاه به شرحی که نوشته است چون از دخالت متفقین در انتخابات ناراضی بود - پیش از افتتاح مجلس چهاردهم، و در حالی که آراء تهران به تمامی قراءت نشده بود - دکتر مصدق را که به نظر او «از خدمتگزاران محترم کشور» بود، احضار کرد و به وی گفت می خواهد او را بر طبق قانون اساسی به نخست وزیری منصوب و مأمور تشکیل دولت کند. شاه گمان می کرده است در برابر این پیشنهاد ممکن است مصدق «تقاضا کند انتخابات جدیدی که به طور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور به عمل آید»، که این امر، در حقیقت خواست شاه بوده است. مصدق وقتی پیشنهاد نخست وزیری را

می شنود، پاسخ می دهد به دو شرط مسؤولیت زمامداری را قبول خواهد کرد. این گفتگو را از دو کتاب مأموریت برای وطنم نوشتهٔ محمد رضاشاه، و خاطرات و تألمات نوشتهٔ دکتر مصدق مورد بررسی قرار می دهیم.

محمد رضا شاه نوشته است:

سجیهٔ غیر منطقی مصدق همیشه او را وادار به اعمال عجیب و غریب می کرد. اولین باری که به این سجیهٔ وی توجه پیدا کردم در هنگام جنگ بین الملل دوم و اشغال ایران به وسیلهٔ قوای متفقین بود. در آن موقع از طرز دخالت متفقین در امر انتخابات و تعیین نمایندگان بسیار ناراضی و مکدر بودم زیرا مأمورین آنها صورتی از نامزدهای خود تهیه می کردند و به نخست وزیر وقت می دادند و او را در فشار می گذاشتند که حتماً نامزدهای مزبور به نمایندگی انتخاب شوند. چون این مسأله برای من تحمل ناپذیر بود به خاطرم رسید که دربارهٔ نحوهٔ جلوگیری از این رویهٔ شرم آور با مصدق مشورت کنم زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور به شمار می آمد و با هرگونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت خوب بود، و فکر می کردم اگر او را طبق مقررات قانون اساسی به نخست وزیری منصوب و مأمور تشکیل دولت کنم ممکن است تقاضا کند انتخابات جدیدی که به طور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور به عمل آید. بدین جهت او را احضار کردم و فکر خود را با وی در میان نهادم.

دکتر مصدق: نخست وزیری را به شرط موافقت انگلیس ها می پذیرم

دنبالهٔ نوشتهٔ شاه بدین قرار است:

مصدق در جواب اظهار نمود که با دو شرط مسؤولیت زمامداری را قبول خواهد کرد و وقتی پرسیدم آن دو شرط چیست؟ گفت: اول گماشتن مأمورین مسلح برای حفظ شخص اوست. این شرط را بلافاصله قبول کردم. آن گاه گفت شرط دوم موافقت قبلی انگلیسها نسبت به این نقشه است.* از این شرط بسیار متحیر شده پرسیدم «روسها چطور؟» جواب داد: آنها اهمیتی ندارند و فقط انگلیسها هستند که نسبت به هر موضوعی در این مملکت تصمیم می گیرند. از شنیدن این عبارت به او پرخاش نموده و استدلال کردم که پدرم هیچ گاه عادت نداشت در اجرای تصمیمات خود موافقت انگلیسها را جلب کند. این دلیل در مصدق اثر نکرد و به من گفت هنوز جوانم و اطلاعاتم در مسائل سیاسی کم است و اصرار داشت که فقط به شرط موافقت انگلیسها با من همکاری خواهد کرد.

این طرز فکر و رویه را خطرناک و موجب نگرانی یافتم. با وجود آن می دیدم باید وضع

* آیا در شرط دوم دکتر مصدق، طعنی نسبت به شاه مستتر نیست!

حساس کشور را هم در نظر گرفت که در چنگ نیروهای اشغالگر افتاده و می توانند در هر امر داخلی ما مداخله کنند، و در آن موقع بحرانی، میهن پرستی مصدق و محبوبیتی که بین مردم دارد برای کشور مغتنم است. بنابراین با کمال اکراه گفتم کسی را نزد سفیر انگلیس در تهران خواهم فرستاد و قصد خود را به او اطلاع خواهم داد. ولی برای این که درخواست مصدق را که فقط با سفیر انگلیس مشورت شود نپذیرفته باشم، به او گفتم کسی را نیز به سفارت روس یعنی کشور اشغالگر دیگر خواهم فرستاد که آنها را نیز از این نیّت مستحضر سازد. روز دیگر مأمورین من نتایج ملاقات خود را با دو سفیر گزارش دادند. سفیر کبیر انگلیس که در آن زمان سر ریدر بولارد بود با این برنامه موافقت نکرده و مدعی شده بود که انتخابات عمومی جدید در آن موقع ایجاد تشنج خواهد نمود. ولی باید بگویم که سفیر کبیر روس هیچ گونه مخالفتی در این باره ابراز نداشته بود و رویهٔ وی با مقایسه به روشی که روسها بعداً پیش گرفتند موجب مسرت بود.

پس از حصول اطلاع از نظریهٔ دو سفیر، به دکتر مصدق تلفن کردم و جریان مذاکرات را به او گفتم. او در پاسخ من تنها سپاسگزاری کرد و دیگر صحبت ما و علاقهٔ وی به تجدید انتخابات پایان یافت و نظر من نیز برای انتصاب وی به نخست وزیری متوقف ماند (مأموریت، ۱۵۳-۱۵۵).

البته شاه تاریخ دقیق پیشنهاد خود را به دکتر مصدق برای قبول نخست وزیری ذکر نکرده، ولی مصدق در مجلس چهاردهم در جلسهٔ مورخ آبان ۱۳۲۳ به طور مجمل گفته است: «در عصر سلطنت اعلیحضرت جوانبخت که خواهان ترقی و تعالی مملکتند و با نیّت پاکی می خواهند شاه حقیقی مملکت شوند دعوت شدم و می خواستم قبول خدمت کنم به جهاتی که عرض می کنم نشد کسب افتخار نمایم...» (کی استوان، ۱/ ۱۹۴-۱۹۵). وی در خاطرات و تألمات نیز نوشته است موقعی محمد رضاشاه این پیشنهاد را به من کرد که انتخابات دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی (اولین دورهٔ مجلس پس از شهریور ۱۳۲۰) در شرف اتمام بود، ولی هنوز تمام آراء تهران خوانده نشده بود. به این جهت می توان تاریخ ملاقات شاه و دکتر مصدق را در چند ماه آخر سال ۱۳۲۲ دانست.

جواب دکتر مصدق به نوشتهٔ شاه

دکتر مصدق در خاطراتش، در «عرض جواب» به شاه دربارهٔ پیشنهاد نخست وزیری به او، نخست مطالب کتاب مأموریت برای وطنم را که پیش از این آوردم، بی کم و کاست، نقل کرده و آن گاه به جوابگویی پرداخته است:

تصور می کنم آن روز مرتبهٔ سومی بود که حضور شاهنشاه رسیدم* و این مذاکرات وقتی صورت گرفت که انتخابات دورهٔ چهاردهم تقنینیه در همه جا تمام شده بود و از آراء طهران عدهٔ قلیلی باقی مانده بود که خوانده نشده بود و قبل از این شرفیابی می شنیدم از انتخاب من به نمایندگی اول طهران در مجلس چهاردهم اظهار رضایت نمی فرمایند و حق داشتند، چون که این انتخاب اظهار تنفری بود که از طرف مردم نسبت به اعمال شاه فقید شده بود یعنی آن کس که شاه می خواست او را در زندان بیرجند از بین ببرد، مردم طهران به نمایندگی اول خود در مجلس انتخاب کردند.

چنانچه در مقابل فرمایشاتی که فرمودند متعذر می شدم و می گفتم قانون اجازه نمی دهد شاه نخست وزیر را عزل و مرا به جای او نصب کند و دولت نمی تواند آرایی که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده و آنان را به سمت نمایندگی خود انتخاب کرده اند باطل نماید، هیچ اثر نداشت. چون که بعد از بیست سال تصدی مقام سلطنت هنوز هم اعلیحضرت قبول نفرموده اند فرق حکومت استبداد با حکومت مشروطه چیست. در استبداد شاه هر چه می خواست می کرد و در مشروطه شاه جنبهٔ تشریفاتی دارد و مجلس است که می تواند به نمایندگی از طرف ملت هر تصمیمی را که صلاح بداند اتخاذ کند و شاه هم آن را امضا نماید.

نظر به این که از زندان بیرجند به وساطت شاهنشاه نزد پدر تاجدار خود آزاد شده بودم، البته نمی خواستم طوری جواب عرض کنم که از من رنجشی حاصل فرمایند. این بود که عرض کردم تصدی من در کار در این موقع که قشون بیگانه مملکت را اشغال کرده بسته به این است که سفارت انگلیس با تصدی من مخالفت نکند و یقین داشتم با تجربیاتی که آن سفارت از من کرده بود: در شیراز از مخالفتم با کودتا، تصدی در وزارت خارجه، مخالفتم با ادعای مالکیت انگلیس در جزایر ابوموسی و شیخ شعیب در خلیج فارس، مخالفتم در مجلس پنجم با مادهٔ واحده - که در این باره لازم است آنچه پیش آمده عرض کنم:

یکی از روزها که در سفارت انگلیس به ناهار دعوت داشتم و برحسب اتفاق صحبت از جارو جنجالی پیش آمد که در طهران بر علیه سلسلهٔ قاجار برپا شده بود، سرپرسی لُرن وزیر مختار انگلیس، و یکی از دوستان من، اظهار نمود اگر این سلسله از بین برود یگانه کاندید ما شخص رضاخان سردار سپه رئیس الوزراء خواهد بود، که چند روز بعد بر حسب اتفاق بین رئیس دولت و من ملاقاتی دست داد و از بیانات وزیر مختار ایشان را مطلع کردم که حالت خوشی دست نداد و ناراحت شدند و روز بعد مشارالملک (حسن مشار) وزیر خارجه به خانهٔ من آمد و گفت آمده ام جواب پیغامی را که از وزیر مختار برای رئیس دولت آورده اید بدهم و از شما خواهش کنم که آن را به سر پرسی

* از دو بار دیگری که دکتر مصدق قبلاً به حضور محمد رضاشاه رسیده بوده است خبری ندارم.

لُرن برسانید. گفتم من تاکنون پیغامبری نکرده ام. وزیر مختار با من دوست بود و مطالبی گفت که خواستم آقای رئیس الوزراء را از نظریات سفارت مطلع نمایم. و این اطلاعاتی که از نظر وزیر مختار داشتم مانع نشد از این که در جلسهٔ نهم آبان ماه ۱۳۰٤ مجلس شورای ملی راجع به خلع سلسلهٔ قاجاریه آنچه در صلاح مملکت می دانستم اظهار نمایم (خاطرات، ۳۵۸-۳۵۹).

بررسی جواب دکتر مصدق به شاه

در این جا یادآوری چند موضوع لازم می نماید:

نخست آن که تفاوت بسیاراست بین مطلبی که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۳ دربارهٔ این امر گفته است یعنی: «در عصر اعلیحضرت جوانبخت که خواهان ترقی و تعالی مملکتند و با نیّت پاکی می خواهند شاه حقیقی مملکت شوند، دعوت شدم و می خواستم قبول خدمت کنم به جهاتی که عرض می کنم نشد کسب افتخار نمایم»، با آنچه وی در خاطراتش در سال ۱۳٤۰ در این باب نوشته است: «... اگر متعذر می شدم و می گفتم قانون اجازه نمی دهد شاه نخست وزیر را عزل و مرا به جای او نصب کند... هیچ اثر نداشت...».

دیگر آن که شاه به مصدق گفته بوده است شما را برطبق مقررات قانون اساسی به نخست وزیری منصوب و مأمور تشکیل کابینه می کنم،* و این امر با آنچه دکتر مصدق در سالهای بعد در خاطراتش نوشته است کاملاً مغایرت دارد: «...قانون اجازه نمی دهد شاه نخست وزیر را عزل و مرا به جای او نصب کند و دولت نمی تواند آرایی را که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده اند و آنان را به سمت نمایندگی خود انتخاب کرده اند، باطل نماید، هیچ اثر نداشت...».

سوم، شاه به مصدق گفته بوده است انتخابات دورهٔ چهاردهم زیر نظر متفقین انجام شده و انتخاب شدگان نامزدهای دولتهای اشغالگرند. شاه در صدد بوده است انتخابات جدیدی به دور از نفوذ بیگانگان برگزار شود. مصدق در آن موقع به شاه پاسخ داده است: آرایی را که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده اند نباید باطل کرد. ولی وی از جمله در خاطراتش نوشته است چون اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس [چهاردهم] با تصویب شرکت نفت انتخاب و وارد مجلس شده بودند هرگز اجازه نمی دادند کسی از مضرّات تمدید قرارداد [نفت] در مجلس صحبتی بکند (خاطرات، ۳۸٦)، و این خود تأیید کامل سخنان شاه است.

* چنان که در صفحات پیش اشاره گردید، در فترت بین دورهٔ سوم و چهارم مجلس شورای ملی، احمد شاه قاجار چهارده بار فرمان ریاست وزرا به نام افراد صادر کرده است.

چهارم، دکتر مصدق در این «عرض جواب» توضیح نداده است که اگر سفیر انگلیس با نخست وزیری وی موافقت می کرد و او نخست وزیر می شد، دیگر مسألهٔ عزل نخست وزیری که در اواخر سال ۱۳۲۲ مشغول خدمت بوده است و نصب دکتر مصدق به جای او از سوی شاه، و نادیده گرفتن آراء مردمی که از روی عقیده و ایمان به نمایندگان دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی رای داده بودند نمی توانست مطرح باشد.

بدین ترتیب این دومین باری ست که به دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری شده است. بار اول، به روایت شخص مصدق، رضاشاه از وی خواسته بود ریاست وزراء را قبول کند که دکتر مصدق به علت نمایندگی در مجلس ششم عذر خواسته بود.

شاه: انگلیس ها وسیلهٔ انتخاب مصدق را
به استانداری فارس و آذربایجان فراهم آوردند

به علاوه، شاه در جای دیگری در کتابش، با توجه به شرط دکتر مصدق برای قبول نخست وزیری، نوشته است: «انگلیسها وسیلهٔ انتخاب وی [دکتر مصدق] را به استانداری فارس فراهم آوردند و پس از آن به استانداری آذربایجان نیز منصوب گردید» (مأموریت، ۱٤٦، ۱٤۷).

نویسندهٔ این سطور پنهان نمی کند که وقتی در سالهای پیش، کتاب مأموریت برای وطنم را در مشهد می خواندم، چون به این عبارتها رسیدم که شاه از دکتر مصدق قهرمان مبارزه با انگلیس این چنین یاد کرده است، کار شاه را به دور از انصاف و مردانگی دیدم. سالها گذشت تا این که انقلاب اسلامی طومار پادشاهی محمد رضا شاه را در نوردید و آیت الله خمینی را بر تخت ولایت فقیه نشانید،* و چاپ اول کتاب خاطرات و تألمات مصدق در ۱۳٦٤ در تهران منتشر گردید، و چاپ هفتم آن در امریکا به دستم رسید. کتاب را خواندم و چون به بخش سوم آن، «عرض جواب به فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه»، رسیدم

* با آن که آیت الله خمینی یک بار با اهانت بسیار از مصدق یاد کرد، ولی در عمل، انقلاب اسلامی فرصتی بود استثنایی برای چاپ کتابهای مختلف دربارهٔ دکتر مصدق. چنان که تا زمان نگارش این سطور در ایران متجاوز از بیست کتاب دربارهٔ وی به چاپ رسیده است. دلیل این کار ظاهراً چیزی جز این نیست که حکومت اسلامی به مانند دکتر مصدق پیوسته بر این موضوع تأکید می کند که پهلوی ها مخلوق انگلیسی ها بودند. چنان که آیت الله خامنه ای رهبر فعلی حکومت اسلامی درسخنرانی خردادماه ۱۳۷۹ خود با اشاره به انقلاب مشروطیت گفت: انقلاب را از مسیر خود منحرف کردند و «بعد ازچند سال هم سلسلهٔ پهلوی را بر سر کار آوردند. در واقع نزدیک به ٦۰ سال حرکت ملت ایران و تحول کشور را عقب انداختند. این کار را انگلیسی ها بر سر ملت ایران آوردند» (خامنه ای، اطلاعات بین المللی،

و آن را نیز خواندم، دریافتم که محمد رضاشاه در آن دو قسمتی که از وی نقل کردم، به جز حقیقت چیزی ننوشته است زیرا دکتر مصدق خود، آنها را به صراحت تأیید کرده است.

دکتر مصدق: دخالت تام سیاست انگلیس در انتصاب من به ایالت فارس

و اما دکتر مصدق دربارهٔ این که شاه نوشته است «انگلیسها وسیلهٔ انتخاب وی را به استانداری فارس فراهم آوردند»، در «عرض جواب» نه فقط این امر را رد نکرده، بلکه آن را به صراحت مورد تأیید نیز قرار داده است:

آری به طوری که شاهنشاه فرموده اند سیاست انگلیس در انتصاب من به ایالت فارس دخالت تام داشت. من در اروپا بودم که در دولت حسن پیرنیا مشیرالدوله به وزارت عدلیه منصوب شدم و از طریق هندوستان عازم ایران گردیدم. ورودم به شیراز تصادف کرده بود با استعفای دایی من فرمانفرما که والی فارس بود. نظر به این که در آن عصر والی هر ایالت شخص مقتدری بود که در تمام امور مربوط به آن استان دخالت می نمود و اختیارات یک والی با اختیارات یک استاندار کنونی بسیار فرق داشت و فارس هم یک محل پردرآمدی بود که بعضی از رجال نفع پرست در طهران داوطلب ایالت فارس شده و سعی می کردند فرمان انتصاب خود را بگیرند و تبلیغات کمونیستی هم در ایران سیاست استعمار را نگران کرده بود و می خواستند شخص بیغرضی در این استان وارد کار شود که عدم رضایت مردم موجب پیشرفت این مرام نگردد، این بود که بعد از ورودم به شیراز پس از چند ساعت عده ای به تلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از دولت درخواست کردند. و من قبل از این انتصاب کوچکترین ارتباطی با سیاست انگلیس نداشتم و حتی یک نفر انگلیسی را هم نمی شناختم و عدم ارتباطم با آن سیاست به حدی بود که سفارت انگلیس در رم حاضر نشد راجع به امضای تذکرهٔ من از خط هندوستان با درخواست اسحق مفخم الدوله وزیر مختار ایران در رم که از دوستان من بود موافقت کند و من ناچار شدم سفری از طریق قفقاز به ایران بکنم. ولی به واسطهٔ انسداد راه قفقاز به ایران پس از چهارماه مسافرت باز به سوئیس مراجعت نمایم.

دکتر مصدق: تأثیر به سزای سیاست انگلیس در انتصاب من به ایالت آذربایجان

و باز اعتراف می کنم که سیاست انگلیس نه فقط در انتصاب من به ایالت فارس بلکه در انتصاب من به ایالت آذربایجان نیز اثری به سزا داشت چون که در تبریز کودتایی شده بود و حاج مخبرالسلطنه والی دست از کار کشیده بود و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف از طرف حسن پیرنیا مشیرالدوله با من وارد مذاکره شد که سفری به تبریز کنم و من از این نظر که موفقیتم در ایالت فارس روی این اصل بود که قوای انتظامی زیر نظر خود من کار می کرد و در تبریز آرتش طبق دستور مرکز انجام وظیفه می نمود و از من کاری ساخته نمی شد عذرخواستم که بلافاصله همان

روز سردار سپه وزیر جنگ به خانهٔ من آمد و قول داد که در تبریز هم آرتش راجع به امور انتظامی دستور شخص مرا اجرا کند. این بود که موافقت نمودم و با کسالتی که داشتم ظرف دو روز رهسپار محل مأموریت شدم* (خاطرات، ۳۴۱، ۳۴۲).

و آن گاه دکتر مصدق در دنبال مطالبی که نقل شد، به ذکر مواردی پرداخته است که حکایت از آن می کند که با وجود این، وی نه سرسپردهٔ سیاست انگلیس بوده است نه سرسپردهٔ دولت شوروی.

از آنچه دکتر مصدق در این باب نوشته است معلوم می شود دولت انگلیس در مواردی، حداقل برای حفظ منافع خود، افراد صالح و شایسته ای مانند وی را برای تصدی کارهای مهم در ایران پیشنهاد می کرده است.

* آیا مقصود دکتر مصدق آن است که پیرنیا مشیرالدوله رئیس الوزراء و سردار سپه وزیر جنگ در اجرای منویات انگلیس ها، او را به والیگری آذربایجان منصوب کرده بودند؟

بخش ششم

نمایندگی در دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی
در دوران محمد رضاشاه پهلوی
۲۰ اسفند ۱۳۲۲ – ۲۰ اسفند ۱۳۲٤

اشغال ایران و مجلس چهاردهم

مجلس چهاردهم با نطق افتتاحیهٔ محمد رضاشاه در اسفند ۱۳۲۲ کار خود را آغاز کرد.

در این دوره، پنج تن، شش بار به نخست‌وزیری برگزیده شدند، هر یک به طور متوسط به مدت چهارماه بدین شرح: محمد ساعد (فروردین – آذر ۱۳۲۳)، مرتضی قلی بیات (آذر ۱۳۲۳ – اردیبهشت ۱۳۲٤)، ابراهیم حکیمی (اردیبهشت – خرداد ۱۳۲٤)، محسن صدر (تیر – آبان ۱۳۲٤)، ابراهیم حکیمی (آبان – بهمن ۱۳۲٤)، و احمد قوام (بهمن ۱۳۲٤ تا پایان دورهٔ چهاردهم). وی تا افتتاح مجلس پانزدهم در تیر ۱۳۲٦ نخست وزیر بود (سمیعی ۷–۱۳).

مجلس چهاردهم در زمانی تشکیل شد که ایران در اشغال کامل قوای انگلیس و شوروی و امریکا بود و آنها بر تمام امور ایران، نه تنها نظارت بلکه دخالت می کردند و به امر و نهی می پرداختند. شاه، نخست وزیران، وزراء، ارتش و شهربانی و جز آن تقریباً کاری بی اجازهٔ آنان نمی توانستند کرد. درتهران و شمال ایران حضور سربازان ارتش سرخ همه جا به چشم می خورد، همان طوری که درتهران و جنوب ایران حضور سربازان امریکایی و انگلیسی و سربازان مستعمرات انگلیس مانند هند، کانادا، استرالیا، هندوچین و غیره چشمگیر بود. در چنین اوضاع و احوالی، مجلس شورای ملی نیز نمی توانست از این قاعدهٔ کلی مستثنی باشد. به همین جهت بود که در بخش پیش گفتیم قبل از افتتاح مجلس،

شاه دکتر مصدق را احضار می کند و به وی می گوید: انتخابات مجلس تحت نفوذ خارجیان انجام شده است. می خواهم شما را بر طبق قانون اساسی به نخست وزیری منصوب کنم. شاه ظاهراً امیدوار بوده است مصدق پس از قبول نخست وزیری، انتخابات انجام شده را باطل و انتخابات جدیدی به دور از اعمال نفوذ بیگانگان انجام دهد. ولی مصدق قبول نخست وزیری را موکول به دو شرط می کند که یکی از آنها «موافقت قبلی انگلیسها نسبت به این نقشه» بود، و چون بولارد وزیر مختار انگلیس «مدعی شده بود که انتخابات عمومی جدید در آن موقع ایجاد تشنج خواهد کرد»، موضوع نخست وزیری مصدق منتفی گردید (مأموریت، ۱۵۳-۱۵۵).

چنان که در بخش پیش گفته شد، دکتر مصدق سالها بعد برای نپذیرفتن نخست وزیری دلیلی دیگر ذکر کرده است:

... دولت نمی تواند آرایی را که مردم از روی عقیده و ایمان به یک عده داده اند و آنان را به سمت نمایندگی خود انتخاب کرده اند باطل نماید...» (خاطرات، ۳۵۸-۳۵۹).

در حالی که نمایندگان مجلس چهاردهم از روی عقیده و ایمان مردم برگزیده نشده بودند. گواه ما سخنان خود دکتر مصدق است که وقتی به عنوان نمایندهٔ تهران به همین مجلس چهاردهم رفت، بارها گفت و نوشت که نمایندگان آن دوره به جز چند نفر بقیه نمایندهٔ مردم نبودند:

... مگر من در مجلس چهاردهم نمایندهٔ اول طهران نبودم... [اما] وضعیت مجلس اجازه نداد حتی کوچکترین سخنی در این باب [مضرات قرارداد جدید نفت ۱۳۱۲/۱۹۳۳] بگویم.* چون که وکلای آن دوره غیر از چند نفری همه روی تمایل سیاست خارجی وارد مجلس شده بودند و حاضر نمی شدند کسی راجع به این قرارداد حرفی بزند... (همان مأخذ، ۱۷۸).

اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس [چهاردهم] با تصویب شرکت نفت انتخاب و وارد مجلس شده اند (همان مأخذ، ۳۸۶).

وی همچنین در نطقی که در ۲۰ دی ۱۳۲۶ دربارهٔ انتخابات در مسجد شاه ایراد کرد، گفت:

« ... در انتخابات مجلس چهاردهم نیز اکثریت نصیب کسانی شد که ترجمان افکار عمومی نبودند...»، «اگر مجلس ۱۴ با آزادی انتخاب شده بود و اکثریت وکلای آن متکی به ملت و پایبند به مصالح ملی بودند، مملکت دچار تشنجات و بساط حیدری و نعمتی نمی شد و آذربایجان عزیز ما یک سال و نیم گرفتار این مصائب نمی گردید...» (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۶، ص

* ناگفته نماند که دکتر مصدق در همین مجلس چهاردهم به تفصیل تمام دربارهٔ مضرات قرارداد جدید نفت سخن گفت و سید حسن تقی زاده را مورد حمله قرار داد. این موضوع در صفحات بعد آمده است.

۱۵۰،۱۴۷).

که همهٔ اینها به طور ضمنی تأیید کامل نظر محمد رضا شاه است دربارهٔ نمایندگان مجلس چهاردهم.

بی تردید در چنان شرایطی صلاحیت همهٔ نمایندگان مجلس چهاردهم، نخست از سوی متفقین مورد تأیید قرار گرفته بوده است، چه دلیلی بهتر از این که با آن که آیت الله کاشانی در انتخابات تهران نفر چهارم شده بود و دکتر متین دفتری نزدیک به دوازده نفر اول بود، چون این دو تن پیش از شروع انتخابات، چنان که به آن اشاره خواهم کرد از سوی متفقین بازداشت شده بودند، بر طبق نظر متفقین - و البته در ظاهر به دستور دولت سهیلی - حتی از ذکر نامشان در رادیو و جراید جلوگیری کردند و در مجلس هم کسی - حتی دکتر مصدق - به این امر اعتراض ننمود.

قدرت بی حد اشغالگران تا بدان حد بود که از جمله به توقیف و زندانی کردن عده ای از رجال و امرای ارتش و مهندسان راه آهن و افراد عادی و تبعید آنان به اراک و رشت و فلسطین دست زدند. اولین بار در سال ۱۳۲۱ عده ای بین شصت تا هشتاد تن را توقیف و تبعید کردند و بار دوم در شهریور ۱۳۲۲ پیش از انتخابات دورهٔ چهاردهم ۱۶۴ تن از جمله آیت الله کاشانی، نوبخت، دکتر متین دفتری، دکتر سجادی، علی هیئت، موسوی زاده، دکتر نامدار، نورالله لارودی، خسرو اقبال، عبدالوهاب اقبال، جهانگیر تفضلی، سرلشکر آق اولی، سرلشکر پورزند، سرتیپ کوپال، سرهنگ باتمانقلیچ، سرهنگ حسین متوچهری (بهرام آریانا) را زندانی کردند که در بین آنان چهار زن و یک کودک نیز بود. اکثریت توقیف شدگان را به اراک بردند و چند تنی را از اراک به رشت فرستادند و تحویل ارتش سرخ دادند. سرلشکر فضل الله زاهدی فرمانده لشکر اصفهان را که در حین خدمت بازداشت کرده بودند به فلسطین بردند. اشغالگران با این افراد به صورت بسیار موهنی رفتار می کردند چنان که توقیف شدگان حتی از نظر محل اقامت، غذا، لباس و نیز استفاده از دستشویی در مضیقهٔ کامل بودند (موسوی زاده، ۲/ ۱۲۲۱-۱۲۲۸؛ کی استوان، ۱/ ۲۶۴-۲۶۴).

در دوران اشغال مملکت پیداست که آزادی عمل نمایندگان مجلس نیز در طرح مسائل مختلف بسیار محدود بوده است، چنان که دکتر مصدق پس از مدتی قریب یک سال که از توقیف این افراد می گذشت، تازه در ۲۱ بهمن ۱۳۲۳ بسیار محتاطانه موضوع اینن «زندانیان سیاسی» را در مجلس مطرح کرد. یعنی در زمانی که به قول وی چیزی هم به پایان جنگ نمانده بود:

... نگرانیهای آنها [متفقین] این بود که در این مملکت ستون پنجمی باشد. حالا دیگر ستون پنجم کجاست؟ متفقین ما شاید الان به برلن هم رسیده باشند. این است که از این جهت بنده استدعا می کنم جناب آقای وزیر امور خارجه... (کی استوان، ۱/۲۵۸-۲۶۲).

اگر نمایندگان مجلس آزادی عمل داشتند به یقین دکتر مصدق که در اکثر جلسات به انتقاد از دولتیانِ بی اختیار در مملکتِ اشغال شده می پرداخت، در همان روزهای اول افتتاح مجلس مسألهٔ آزادی زندانیان و از جمله داماد و برادرزاده اش دکتر متین دفتری را در مجلس مورد بحث قرار می داد.

اهمیت دورهٔ چهاردهم

چشمگیرترین موضوع در مجلس چهاردهم یکی حضور دکتر مصدق است که در دوره های هفتم تا سیزدهم در زمان رضاشاه به مجلس راه نیافته بود، دیگر حضور سید ضیاء الدین طباطبایی عامل کودتای ۱۲۹۹ که از فروردین ۱۳۰۰ تا زمان اشغال ایران از سوی متفقین، در خارج از کشور به سر می برد، و نیز حضور هشت تن از اعضای حزب تودهٔ ایران برای اولین بار در مجلس شورای ملی. توده ای ها گاهی در کنار مصدق قرار می گرفتند مانند موقعی که مصدق برای ردّ اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین بر وی و رضاشاه حمله می برد، و گاهی در برابر او جبهه می گرفتند مثلاً در آن هنگام که دکتر مصدق با دادن امتیاز نفت به شوروی و دیگر کشورها تا پایان جنگ دوم جهانی مخالفت کرد. این دوره از دو جهت دیگر نیز در آیندهٔ ایران تأثیری به سزا داشته است: از یک طرف کوشش کمپانیهای امریکایی و انگلیسی برای دست یافتن به نفتِ نواحی واقع در جنوب شرقی ایران، و از سوی دیگر اقدام رسمی شوروی برای اخذ امتیاز اکتشاف و استخراج نفت در شمال و شمال شرق ایران. بدین جهت از این به بعد «نفت» به طور مستقیم و جدی در سرنوشت ایران نقشی اساسی داشته است. و دیگر آن که مجلس چهاردهم برای دکتر مصدق همچون سکوی پرشی بود برای رسیدن به مقام نخست وزیری در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲.

دکتر مصدق در این دوره به عنوان نمایندهٔ «اقلیت»، با همه دولتهایی که با رأی تمایل مجلس و فرمان همایونی بر سر کار می آمدند - به استثنای بیات که خویشاوند وی بود - مخالفت می کرد. او حتی با تشکیل «اقلیت ثابت» با حضور چهل تن و از جمله نمایندگان حزب توده - بر خلاف سنت پارلمانی - به «ایستروکسیون» خاصی دست زد، و محسن صدر نخست وزیر پس از مدتی متجاوز از پنج ماه ناچار گردید استعفا بدهد و برود. دکتر مصدق تقریباً در تمام جلسات مجلس دربارهٔ موضوعهای مختلف سخن می گفت از جمله دربارهٔ عدم صلاحیت برخی از نمایندگان، انتقاد از نخست وزیران، اعلام جرم علیه سهیلی و

تدین و محمود بدر، مخالفت با اختیارات میلیسپو، پشتوانهٔ اسکناس، پاسخ به کافتارادزه، نوشتن مراسلهٔ محرمانه به سفیر اتحاد جماهیر شوروی، پیشنهاد طرح منع مذاکرات نفت، استقلال مالی دانشگاه، زندانیان سیاسی، حمله به سید ضیاء الدین طباطبایی و رضاشاه، ستایش از سلطان احمد شاه، انتقاد از قرارداد نفت در زمان رضاشاه و دهها موضوع دیگر. علاقه مندان برای اطلاع از همهٔ این سخنرانیها می توانند به مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ چهاردهم، یا به دو جلد کتاب سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم، نوشتهٔ حسین کی استوان مراجعه نمایند.*

در این بخش فقط به ذکر چند مورد مهم از سخنان دکتر مصدق در مجلس چهاردهم می پردازم.

دکتر مصدق و سید ضیاء الدین طباطبایی در برابر یکدیگر

وی در این دوره نیز با شیوه ای که الحق در آن استاد بود، بر تارهای احساس مردم زخمه هایی وارد می ساخت و بدین طریق در اکثر موارد کار خود را به پیش می برد، یا بر محبوبیت خود در بین مردم می افزود. چنان که اولین نطق خود را در مجلس چهاردهم در جلسهٔ ۱۶ اسفند ۱۳۲۲، در مخالفت با اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین نمایندهٔ یزد بدین شرح ایراد کرد:

رئیس - اعتبارنامهٔ آقای سید ضیاء الدین مطرح است.

دکترمصدق — من بیست سال است ملت ایران را ندیده ام* به ملت ایران تعظیم می کنم و امیدوارم که رشد ملی این قدر باشد که نظم را در جلسه رعایت کنند. من خیلی میل دارم که مطالب را سربسته بگویم و این نطقی را که من تهیه کرده ام دال بر صحت مدعی ست. تلفونهایی که به من رسیده، ملاقاتهایی که با من شد و هر کس که مرا ملاقات کرد مرا مجبور کرد که قبل از خواندن این نطق یک عرایضی بکنم. این طور شهرت داده بودند که من در حزب توده هستم و با حزب توده بستگی دارم و به جهت بستگی با حزب توده با آقای سید ضیاء الدین مخالفت می کنم. من بیست و دو سال است که با ایشان مخالفم، مخالفت امروز من چه دخلی با حزب توده دارد. از آقایان مخالفین حزب توده خواهش می کنم که مخالفت خود را پس بگیرند، اگر پس نگیرند من

* این موضوع را ناگفته نگذارم که هم حسین کی استوان و هم برخی از روزنامه های ایران در آن سالها، بیشتر به جای «دکترمصدق»، عبارت «نمایندهٔ اول تهران» را به کار برده اند، همچنان که از سخنانش در مجلس، با عنوان «نطقهای تاریخی». لابد به پیروی از حسین مکی در کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه که وی از سخنرانیهای مصدق در آن دو دوره با عنوان «نطق تاریخی» یاد کرده است.

* دکتر مصدق تا مرداد ۱۳۰۷ نمایندهٔ مجلس شورای ملی در دورهٔ ششم بوده است.

در این جا هیچ صحبت نخواهم کرد.

دکتر رادمنش - پس می گیرم.

دکتر مصدق - یکی بود؟

فداکار - بنده هم پس می گیرم... (کی استوان، ۱/ ۲۲-۲۳).

و بدین ترتیب بود که دکتر مصدق افتخار مخالفت با سید ضیاء الدین و رضاشاه را در این جلسه منحصر به خود ساخت. او گفت:

دفاع از وطن واجب عینی نیست، واجب کفایی ست. اگر یک نفر حاضر شد که دفاع از وطن بکند از گردن دیگران ساقط می شود. من می خواهم در راه وطن شربت شهادت را بچشم. من می خواهم در راه وطن بمیرم. من می خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن شوم. من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می باشم* (همان ماخذ، ۱/ ۲۳).

دکتر مصدق پس از این مقدمه، به تفصیل در مخالفت با اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین سخن گفت. سید ضیاء الدین و چند تن از نمایندگان نیز در این زمینه اظهارنظر کردند. مصدق بار دیگر رشتهٔ سخن را به دست گرفت که در این جا به اختصار رؤوس مطالبی را که وی و سید ضیاء الدین اظهار داشته اند می آورم.

دکتر مصدق از آدمهای خوبی مانند ماژور هوور قنسول انگلیس در شیراز و کلنل فریزر در بین انگلیسیها نام برد، و در جای دیگر از «عظمت اخلاقی ملت انگلیس» نیز تجلیل کرد و افزود البته مأمورین بد هم داشتند «مثل کاکس که آمد در ایران قرارداد وثوق الدوله را با انگلیس گذاشت» (همان مأخذ، ۱/ ۲۳-۲۵). دربارهٔ کودتای ۱۲۹۹ گفت:

* وی سالها پیش از این تاریخ نیز در مجلس پنجم، به هنگام مخالفت با مادهٔ واحدهٔ انقراض سلسلهٔ قاجار از سلطنت، با تکیه بر احساسات مذهبی مردم به شیوه ای خاص سخن گفت:

بنده در سال گذشته در حضور آقایان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم. از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند. (در این موقع، کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورده و حضار قیام نمودند) و در حضور همهٔ آقایان بنده شهادت خودم را می گویم: اشهدان لااله الاالله... من شخصی بودم مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کرده ام و این ساعت هم این کلام الله خصم من باشد اگر درعقیدهٔ خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم...». (متن کامل سخنان دکتر مصدق در بخش سوم کتاب آمده است).

اگر در زمان طرح مادهٔ واحدهٔ انقراض قاجاریه در مجلس پنجم این شایعه بر سر زبانها بود که هر کس با آن مخالفت کند، کشته خواهد شد - که هیچ یک از مخالفان هم کشته نشدند - در مجلس چهاردهم برای مخالفت با رضاشاه و کودتای ۱۲۹۹ جو کاملاً مناسبی وجود داشت، زیرا از پیش از شهریور ۱۳۲۰ رادیو لندن و رادیو دهلی (هند مستعمرهٔ انگلستان) با حملات شدید خود بر رضاشاه، راه را برای هرگونه مخالفت با کودتای ۱۲۹۹ و رضاشاه فراهم ساخته بودند. بدین جهت مخالفت با اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین هیچ خطری دکتر مصدق را تهدید نمی کرده است.

تلگراف سلطان احمد شاه به این شرح رسید: از تهران به شیراز شب ششم حوت - حکام ایالات و ولایات - در نتیجهٔ غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره های گذشته... مصمم شدیم که به تعیین شخص لایق خدمتگزاری... به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم بنابراین... جناب میرزا سید ضیاء الدین... را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه... به معزّی الیه مرحمت فرمودیم شهر جمادی الآخر ۱۳۳۹.

ولی من به سلطان احمدشاه جواب دادم که انتشار این تلگراف در فارس اسباب بسی انقلاب و اغتشاش خواهد شد و بدین جهت آن را منتشر نساخته ام. سید ضیاء الدین، پس از آگاهی از این که ریاست وزرایی او را در فارس اعلام نکرده ام، تلگرافی مفصل به من مخابره کرد که در آن از جمله تصریح کرده بود که «... تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچ کس جز خیانتکار نمی تواند تردید کند آن هم فوراً تنبیه می شود». و از من خواسته بود که «به نام وطن و به نام اصلاحات... از آن فاصلهٔ بعید آغوش گشوده» او را «برادرانه در بغل گرفته و مظاهرت» خود را «به احترام منافع ملی» به وی اهداء نمایم. که به این تلگراف جواب ندادم* (همان مأخذ، ۱/ ۲۷-۲۹). مصدق در پایان سخنرانی خود گفت:

آقا وقتی می توانند کار کنند که درِ مجلس را ببندند و یا آن را قرق کنند و مثل ایام کابینهٔ سیاه خرابه را تعطیل کنند. با این مجلس که می خواهد ثابت کند که طلیعهٔ آزادی ست کار آقا بسیار دشوار است. به عقیدهٔ من، [آقا] باید از خود رفع زحمت کند و از مجلس برود و غیر از این راه دیگری ندارد» (همان مأخذ، ۱/ ۳۵).*

سید ضیاء الدین در پاسخ مصدق اظهار داشت: قصد نداشتم وکیل شوم، ولی مردم یزد مرا وکیل کردند (همان مأخذ، ۱/ ۴۱). وی مصدق را عوام فریب خواند و گفت خدمت بزرگ من این بود که ایران را از دست چند تا سلطنه ها و دوله ها و مُلک ها نجات دادم. وی مصدق را به سبب عدم اعلام فرمان احمدشاه در فارس، دربارهٔ نخست وزیری اش مجرم و جانی و خیانتکار نامید، زیرا مصدق می خواست مردم عشایر فارس را بشوراند. وی افزود ممکن است آقای مصدق السلطنه بپرسند که چرا ایشان را مثل بقیهٔ سلطنه ها و دوله ها و مُلک ها در دورهٔ رئیس الوزرایی خود توقیف نکردم، علت این بود که:

می دانستم فکر شما فلج بود، می دانستم با تمام فعالیت تان هیچ کار نمی توانید بکنید، و یک چیز دیگر هم بود که نخواستم این افتخار را به شما بدهم که به واسطهٔ حبس شما، شخصیتی برای شما

* موضوع کودتا و عکس العمل دکتر مصدق والی فارس نسبت به آن در بخش دوم به شرح مذکور است.

قائل شوم (همان مأخذ، ۱/۴۴).

وی، مصدق السلطنه را به اعمال غرض شخصی در موارد مختلف متهم ساخت و گفت آنچه امروز در این مجلس در تمجید احمدشاه و حمله به رضاشاه گفتید [که در صفحات بعد نقل گردیده است] کاملاً با آنچه در موقع تغییر سلطنت در مجلس شورای ملی گفته اید مغایر است.

... شما بعد از ۲۳ سال ازمرحوم احمدشاه مدافعه می کنید در صورتی که شما همان کسی بودید که در همین تریبون آنچه فحش و ناسزا و بی احترامی بود به احمدشاه کردید [اشاره به جلسهٔ طرح پیشنهاد انقراض قاجاریه] (دکتر مصدق - کی؟!) دیشب در نطقتان دیدم و بعد این جا آنچه توانستید مدح و تملق و چاپلوسی ازوالاحضرت [پهلوی] کردید (دکتر مصدق - کی؟!) در صورتی که علاء و تقی زاده مخالفت خودشان را اظهار کردند بدون این که تملقی بگویند. پس از مجلس شما رفتید چکمه بوسیدید و نتیجهٔ همین چکمه بوسی شما این بود که داماد شما، برادر زادهٔ شما [دکتر متین دفتری] که مجرم ترین رئیس الوزراهای این مملکت بود (دکترمصدق - به من چه؟) شما می خواستید دختر خودتان را بفرستید به وسیلهٔ دخترتان به او نصیحت کنید. بلی همان داماد شما که جوانهای این مملکت را به محبس کشید، قوهٔ قضاییه این مملکت را محو کرد (دکتر مصدق - هوچیگری نکنید)، قوهٔ قضاییه را در اجرائیه مداخله داد. اینها یک حقایقی ست که باید گفته شود اینها را کسی فراموش نمی کند. باقی می ماند، بگذارید باقی بماند. شالودهٔ سعادت ایران ته ریزی شده بود. ولی من سردار سپه را رئیس الوزراء نکردم، من ریاست وزراء را به ایشان ندادم. من ایشان را به پادشاهی برنگزیدم. تمام ملت، تمام مملکت خدمات او را تا پنج سال بعد از حرکت من تقدیر می کرد وامروز هم مقتضیات مملکت را مناسب نمی دانم که یک قضیه ای که چند سال پیش در غیبت من پیش آمده امروز شما برای دشمنی من و عوام فریبی خودتان تجدید می کنید... ، من مسؤولیت مسبّب بودن وقایع سوم حوت [اسفند] را به عهده می گیرم، در مقابل خدا، در مقابل تاریخ و در پیشگاه ملت ایران از این کودتا برای خودم بهره ای نبردم، جز یک مزاج علیل، نه دزدی کردم، نه کسی را کشتم، دستم به خون کسی آلوده نشد، مال کسی را نبردم، خانهٔ کسی را خراب نکردم. فقط یک عده کسانی که معتاد نبودند در تاریخ زندگی خودشان حبس شوند، تحت نظر گرفتم [اشاره به توقیف عده ای از رجال درجهٔ اول مملکت در دوران رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین] . در آن روزهای تاریک تنها من و فقط من بودم که از خود گذشتم و ایران را از خرابی و تجزیه نجات دادم... (همان مأخذ، ۱/۴۹-۵۰).

سید ضیاء الدین بار دیگر با اشاره به جلسهٔ ۹ آبان ۱۳۰۴ (پیشنهاد انقراض قاجاریه)، اظهار داشت شما در آن مجلس گفتید:

اما نسبت به سلاطین قاجاریه من کاملاً مأیوسم زیرا خدماتی به مملکت نکردند که من امروز بتوانم در واقع و نفس الامر دفاع کنم...

در همان جلسه دربارهٔ سردار سپه رضاخان پهلوی گفتید:

اما رضاخان پهلوی که من به ایشان عقیده مندم، ارادتمندم، ایشان از وقت زمامداری خودشان یک خدماتی به امنیت مملکت کرده اند و به این ملاحظه بنده مایل به ایشان هستم - به چه دلیل متمایل به ایشان هستم؟ برای حفظ خودم، برای حفظ کسب خودم و خویشاوندان خودم - موافق بودم با زمامداری ایشان، برای چه؟ برای این که من چه می خواهم؟ آسایش می خواهم، امنیت می خواهم، مجلس می خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان تمام این چیزها را در این دوسالهٔ اخیر داشته ایم و مشغول کارهای اساسی بوده ایم.

این سردار سپهی که به شما امنیت داد، آسایش داد...، کی به شما داد؟ - جز سید ضیاء الدین. اگر او بد است سید ضیاء الدین هم البته بد است، اگر خوب است چرا سید ضیاء الدین بد است... (همان مأخذ، ۱/ ۵۷).

مصدق در سخنان خود سیدضیاء الدین را به دستبرد زدن به خزانه نیز متهم کرد: «چرا موقع فرار، از خزانهٔ مملکت دستبرد نمودید و اگر احتیاج داشتید در این ۲۲ سال اخیر از چه ممر تحصیل نمودید» (همان مأخذ، ۱/ ۵۳). سید به این اتهام پاسخ داد و از گذران خود در ۲۴ سالهٔ اخیر عمرش سخن گفت که مصدق آنها را رد نکرد (همان مأخذ، ۱/ ۵۸-۵۹). سید همچنین از «کودتا» و رئیس الوزرایی خود به فرمان احمدشاه دفاع کرد و گفت:

«کودتا» ی من با حکومت ملی تباین نداشت. در موقع آمدن من مملکت سه سال بود که قوهٔ مقننه نداشت، مملکت امنیت نداشت، شاه به همین جهت می خواست ایران را ترک کند. به علاوه احمد شاه مرا، به مانند رئیس الوزراهای قبلی، مأمور تشکیل دولت کرد.*

اعلیحضرت مرحوم احمدشاه مرا احضار فرمود و دستخط هم به من داد و اختیارات تام هم به من داد. حالا داخل این بحث نمی شوم که این مقدمه را من چیده بودم یا دیگران چیده بودند... شما فارس را بر ضد من شوراندید. قوم و خویشهای شما مرا فرار دادند. شما و امثال شما در تهران دسائس کردید...(همان مأخذ، ۱/ ۴۷).

در پایان این مباحثات، کفایت مذاکرات تصویب شد و نمایندگان در مورد اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین رای مخفی دادند و رئیس مجلس اعلام کرد: «عدهٔ حاضر ۸۶ نفر، نمایندگی آقای سید ضیاء الدین به اکثریت ۵۸ رأی تصویب شد» (همان مأخذ، ۱/ ۸۱-

* اشاره است به این که احمد شاه در فترت بین مجلس سوم و چهارم - پیش از سید ضیاء الدین دوازده فرمان ریاست وزراء به نام افراد مختلف صادر کرده بود.

۸۲).

«پس از تصویب اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین، دکتر مصدق به او تبریک گفت و صورت یکدیگر را بوسیدند»* (عاقلی، روزشمار، ۱/ ۳٦٤).

دکتر مصدق: حمله به رضاشاه و دفاع از سلطان احمدشاه

دکتر مصدق ضمن انتقاد شدید از سید ضیاء الدین، رضاشاه و کارهای او را نیز به طور کلی مورد حمله قرار داد و به طرفداری از سلطان احمدشاه پرداخت. دربارهٔ رضاشاه گفت:

دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید* و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید. عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد، املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود و قضات دادگستری را متزلزل کرد. برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود. چون به کمیّت اهمیت می داد بر عدهٔ مدارس افزود و به کیفیت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد کاروان معرفت به اروپا فرستاد نخبهٔ آنها را ناتوان و معدوم کرد. اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد چه می شد رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟! اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه می شد؟ و اگر عمارتها و مهمانخانه ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می رسید؟ من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم. خانه ای در اختیار داشتن به از شهری ست که دست دیگران است. این است کار سیاستمداران وطن پرست [اشاره به سیاستمداران انگلیس] که کسی را آلت اجراء مقصود قرار می دهند و پس از اخذ نتیجه، از بردن او به مردم منّت می گذارند، و بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟! (کی استوان، ۱/ ۳٤).

وی آن گاه به تفصیل، به دفاع از احمدشاه پرداخت که چگونه «آن پادشاه جوانبخت» به قرارداد ۱۹۱۹ تسلیم نشد و با این کار موجبات خلع خود را از سلطنت فراهم ساخت:

زیرا موقعی که شاه در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد و آن را بشناسد با این که ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می شود. شاه وطن پرست بر مقاومت خود افزود و از قرارداد اسمی نبرد* — برای شاه چه بالاتر از این که امروز نامش

* کی استوان، رویوسی مصدق و سید ضیاء الدین را در کتاب خود ذکر نکرده است.

* آراء متفاوت دکتر مصدق دربارهٔ راه آهن سراسری در پیوست شمارهٔ ۱ آمده است.

* این نظر صحیح نیست زیرا در روزنامهٔ رعد (شمارهٔ ۱۷۷ مورخ ۲۰ صفر ۱۳۳۸) این خبر درج شده است: «لندن، ٦ نوامبر ۱۹۱۹ [۱۵ آبان ۱۲۹۸ - ۱٤ صفر ۱۳۳۸] ضمن ضیافتی که امروز در منچستر به افتخار اعلیحضرت شاه ایران

به نیکی برده شود،* حوادثی که موجب بلندی نام می شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند خوشبخت کسانی که از این حوادث استفاده کنند و بدبخت آنهایی که خود را مطیع پیشامد نموده و با هر ناملایمی بسازند، در سلسلهٔ سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نموده که از آنها فقط دو نفر پادشاه نامی شده اند — اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد و بعد احمدشاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت - ای کاش که این پادشاه جوانبخت به کودتا تسلیم نمی شد و زودتر مقام سلطنت را ترک می کرد (همان مأخذ، ۱/ ۳۰).

مخالفت با «اختیارات» دکتر میلیسپو

مخالفت دکتر مصدق در مجلس چهاردهم با دادن اختیارات مالی و اقتصادی به دکتر میلیسپو رئیس کل دارایی ایران که در مجلس سیزدهم تصویب شده بود، از جمله مسائلی بود که وی در جلسات پی در پی مجلس دربارهٔ آن سخن گفت و چند نامه نیز به وی نوشت که میلیسپو به آنها پاسخ داد. تکیهٔ مصدق در مخالفت با اختیارات میلیسپو بر این اصل استوار بود:

اصل ۲۸ متمم قانون اساسی می گوید: «قواء ثلاثه (مقننه و قضاییه و اجرائیه) از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود»، که از هر یک از افراد دول متحدهٔ امریکای شمالی اگر سؤال شود مقصود از این اصل چیست؟ خواهد گفت: که هیچ یک از این قواء نمی تواند در کار دیگری مداخله نماید. بنابراین وضع قانون که از خصایص مجلس شورای ملی ست غیر قابل انتقال است، و ما می بینیم که دکتر [میلیسپو] که یکی ارکان قوهٔ اجرائیه است اختیارات می خواهد که قانون وضع نماید.

مصدق بااین استدلال توانست الغای قانون مزبور را از مجلس بگذراند، و نتیجه این شد

داده شد، اعلیحضرت معظم راجع به عقد قرارداد جدید فیمابین انگلستان و ایران چنین فرمود: این قرارداد هم مناسبات تاریخی فیمابین مملکتین را تحکیم می نماید و هم در آتیه موجبات بسط و توسعهٔ نامحدود روابط تجارتی را فراهم خواهد ساخت. عوایقی که تاکنون سد راه مبادلات آزاد تجارتی بود مرتفع گردیده. اکنون آن موقع فرا رسیده است که ایران همان موقعیت باستانی خود را که مرکز مبادلات تجارتی خاور و باختر بود مجدداً اظهار [احراز] نماید...» (شمشیری، شناخت مظفرالدین شاه و احمد شاه...، ۲۵۱-۲۵۲؛ عاقلی، روزشمار، ۱۳۶/۱). رجوع فرمایید به پیوست شمارهٔ ۲: «سلطان احمدشاه قاجار بر اساس اسناد داخلی و خارجی».

* در حالی که مصدق در مجلس پنجم دربارهٔ سلاطین قاجار و سلطان احمدشاه گفته بود: «اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده اند که بنده بتوانم این جا از آنها دفاع کنم و گمان نمی کنم کسی منکر این باشد. همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد پلیس جنوب کرد... بنده مدافع این طور اشخاص نیستم. بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نکنند و جرأت و جسارت حفظ مملکتشان را نداشته باشند و درموقع خوب از مملکت استفاده بکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند نیستم...».

که مستشاران امریکایی از کار کناره جویی کردند (همان مأخذ، ۱/ ۹۷-۱۰۹).*

گزارش ساعد دربارهٔ تقاضاهای امتیاز نفت

بحث دربارهٔ نفت که در مجلس چهاردهم آغاز گردید در دورهٔ پانزدهم و شانزدهم مجلس شورای ملی نیز همچنان ادامه یافت و سرانجام به ملی کردن صنعت نفت در ایران انجامید.*

در زمان نخست وزیری ساعد، در ۱۹ مرداد ۱۳۲۳ برای اولین بار مسألهٔ نفت در مجلس چهاردهم بدین شرح مطرح گردید: طوسی نمایندهٔ بجنورد عنوان کرد دولت بایست از آغاز مذاکرات نفت، مجلس را در جریان قرار می داد. دکتر رادمنش نمایندهٔ حزب توده مخالفت خود را به طور کلی با دادن امتیاز به دولتهای خارجی عنوان کرد و گفت «همان طور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایهٔ داخلی ما می توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم...» (کی استوان، ۱/ ۱۵۶-۱۵۷). اما رادمنش بعداً که شوروی برای گرفتن امتیاز نفت شمال قدم پیش نهاد، به طرفداری شوروی پرداخت.

ساعد در مجلس به این دو تن جواب می دهد و تأیید می کند که در سال ۱۳۲۲ ـ در زمان نخست وزیری سهیلی ـ کمپانیهای انگلیسی و امریکایی پیشنهادهایی برای امتیاز نفت جنوب شرقی ایران به دولت داده بودند که ما تا به حال مشغول بررسی آنها هستیم. دولت شوروی هم در شهریور ۱۳۲۳ از طریق سفیر ایران در مسکو به اعزام هیأتی برای مذاکره در باب نفت خوریان اظهار علاقه کرد که پاسخ دادیم هرگاه هیأت به ایران وارد شوند با نهایت گرمی از آنها پذیرایی به عمل خواهد آمد. این هیأت به ریاست کافتارادزه به ایران آمد و مسافرتی به شمال و نواحی نفتخیز کرد و با من نیز مذاکراتی به عمل آورد (همان مأخذ، ۱/ ۱۵۸-۱۶۰).

...دولت ساعد: اعطای هرگونه امتیازی موکول به پایان جنگ جهانی ست

ساعد قریب دو ماه بعد نیز در جلسهٔ ۱۷ مهر ۱۳۲۳ مجلس دربارهٔ نفت توضیحات بیشتری داد:

* دکتر مصدق پیش از این، در مجلس ششم نیز با لایحهٔ اختیارات محدود داور وزیر عدلیه برای اصلاح آن وزارتخانه مخالفت کرده بود (رجوع فرمایید به بخش چهارم کتاب). ولی چنان که در بخش دوم کتاب آمده است، هنگامی که خود وی، سه ماه پس از کودتای ۱۲۹۹، در کابینهٔ قوام السلطنه، پست وزارت مالیه را برعهده داشت، تا از مجلس شورای ملی «اختیارات» نگرفت کار خود را آغاز نکرد.

* برای اطلاع از سابقهٔ امر یعنی قرارداد دارسی (۱۲۸۰ شمسی/ ۱۹۰۱ میلادی) و مذاکراتی که برای تغییر آن قرارداد، به منظور تأمین منافع ایران در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ به عمل آمد و به امضای قرارداد جدید نفت (۱۳۱۲/ ۱۹۳۳) و تمدید مدت قرارداد دارسی انجامید، به پیوست شمارهٔ ۳ مراجعه فرمایید.

... در دی ماه ۱۳۲۲ (ژانویه ۱۹٤٤) نمایندگان شرکت شل و شرکت امریکایی استاندارد واکیوم و بعداً سینکلر به تهران آمده و راجع به تقاضای امتیاز نفت در بعضی قطعات ایران به دولت وقت [سهیلی] پیشنهادی دادند و تقاضای مطالعهٔ طرحهای پیشنهادی را نموده بودند. دولت وقت مناسب دیده بود به متخصصین عالیمقام در امور نفتی مراجعه نماید که مطالعات علمی و عملی در پیشنهادات نموده طرحی تهیه نمایند که از هر حیث با مصالح عالیه و منافع اقتصادی کشور وفق بدهد و اشتباهات گذشته تکرار نشود. ولی در جریان مطالعات متخصصین به نمایندگان شرکتها هیچ نوع جواب مثبت داده نمی شد و بلکه نظر دولت بر این که مطالعهٔ موضوع امتیازات به بعد از جنگ موکول گردد خاطرنشان می شد. در این ضمن اطلاعاتی هم مربوط به کنفرانس نفت در امریکا و جریان مذاکرات آن کنفرانس از مأمورین دولت شاهنشاهی در خارجه واصل شد که دولت را بیش از پیش متوجه به لزوم اتخاذ خط مشی و رویهٔ ثابتی که حافظ منافع عالیهٔ کشور در حال و آتیه باشد نمود. به این جهات در اولین جلسهٔ هیأت وزیران فعلی در روز شنبه یازدهم شهریور ۱۳۲۳ (دوم سپتامبر ۱۹٤٤) این موضوع مطرح و این طور مذاکره و تصمیم گرفته شد که قبل از روشن شدن اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی مطالعهٔ اعطای هیچ گونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نمی باشد (صحیح است). دو هفته پس از اتخاذ این تصمیم جناب آقای کافتارادزه جانشین کمیسر خارجهٔ دولت شوروی به تهران آمده و در باب تقاضای امتیاز نفت در برخی از قطعات ایران با این جانب مذاکره نمودند. موضوع مذاکرات فیمابین با توضیحات کافیه در جلسات متعددهٔ هیأت وزرا مطرح و نظریهٔ اولیه در ۱۱ شهریور در هر بار تأکید گردید. در اطراف امتیاز نفت در بعضی جراید دیده شد که گویا عدم اعطای امتیاز در حال حاضر و موکول نمودن مطالعهٔ آن به زمان بعد از جنگ و استقرار صلح شاید موجب کدورت و تیرگی روابط با متفقین بشود. این جانب جزئیات مذاکراتی را که اخیراً با نمایندگان دولت شوروی نموده بودم به اطلاع هیأت دولت رسانیدم... (همان مأخذ، ۱/۱٦۱-۱٦۲).

با آن که تصمیم دولت ساعد در این باب حائز کمال اهمیت است، و چیزی از «طرح تحریم مذاکرات نفت» دکتر مصدق - که در صفحات بعد به آن اشاره خواهد گردید - کم ندارد، به جز این که تصویبنامهٔ هیأت وزیران است، و طرح مصدق با تصویب مجلس به صورت قانون درآمده است - به ندرت کسی در اهمیت مصوبهٔ دولت ساعد چیزی نوشته است.

عکس العمل کافتارادزه و حزب توده

پس از جواب رد ساعد به پیشنهاد شوروی، کافتارادزه در دوم آبان ۱۳۲۳ در سفارت شوروی کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و در آن اظهار داشت: «این جانب باید صراحةً و

به طور آشکار اظهار نمایم که تصمیم فوق در محافل شوروی کاملاً به طور منفی تلقی گردیده است» (همان مأخذ، ۱/ ۱٦۲-۱٦۳).

در پنجم آبان اعضای حزب توده با حمایت چند کامیون از سربازان مسلح شوروی در تظاهراتی گسترده شعارهایی «غالباً برعلیه ساعد نخست وزیر و بر له درخواست نمایندگان اعزامی شوروی برای امتیاز نفت» دادند (همان مأخذ، ۱/ ۱٦٦-۱٦۷).

دکتر مصدق در برابر کافتارادزه

دکتر مصدق در برابر اظهارات کافتارادزه و میتینگ حزب توده در جلسهٔ هفتم آبان ۱۳۲۳ نطق مفصلی ایراد کرد. وی نخست در مورد سابقهٔ امتیاز نفت جنوب و زیان تمدید قرارداد در دورهٔ دیکتاتوری سخن گفت که نخست رؤوس مطالب آن را نقل می کنم:

انتقاد شدید دکتر مصدق از قرارداد جدید نفت در زمان رضاشاه

مصدق دربارهٔ این که در عهد سلطنت مظفرالدین شاه، به صدراعظم و دو تن از وزیران به هنگام امضای قرارداد دارسی، مبالغی به عنوان تعارف یا رشوه داده شده بوده است، اشاره ای نکرد. وی تنها در یک پاراگراف نکات برجستهٔ این قرارداد را به این شرح ذکر کرد: پرداخت ۲۰ هزار لیره نقد و دادن ۲۰ هزار لیره سهم از اولین شرکتی که تشکیل می شود به دولت ایران، حق الامتیاز ۱٦٪ پس از شروع بهره برداری، واگذاری تمام مایملک شرکت به ایران پس از مدت ٦۰ سال، و مراجعه به حکم در مواردی که اختلافی بین طرفین پیش آید... ولی وی این قرارداد را مطلقاً مورد انتقاد قرار نداد.

اما در مورد لغو امتیاز دارسی و قرارداد جدید (۱۳۱۲/ ۱۹۳۳) به تفصیل تمام سخن گفت و به صراحت اظهار داشت که هر دو، کارِ خودِ شرکت نفت انگلیس بوده است:

> چون در عراق هم، همین کمپانی که به نام «شرکت نفت خانقین» است مدت امتیاز را ۳۵ سال تمدید نمود، در ایران هم باید طرحی به کار برد که این موفقیت را تحصیل کند. بدیهی ست که تا وقتی به دولت عایدانی می داد دولت حرفی نمی زد* ولی سال ۱۹۳۱ که ربع عایدات سال ۱۹۳۰ را هم نداد و فقط سیصد و هفت هزار لیره پرداخت صدای دولت درآمد و دولت که از کمپانی راضی نبود برای تخلفات او از قرارداد چه می بایست می کرد؟ بر طبق امتیازنامه می بایست «حکم» خود را تعیین کند. اگر کمپانی از تعیین حکم خود امتناع می نمود آن وقت قرارداد را الغاء کند. ولی دولت قبل از این که حکم تعیین کند و کمپانی از مقررات امتیازنامه راجع به حکمیت تخلف نماید، قرارداد را الغاء و تجدید امتیاز را به او پیشنهاد کرد!! کمپانی اعتراض نمود و تقاضا کرد دولت از

* این ادعا نادرست است. در پیوست شمارهٔ ۳ از اقدامات دولت ایران حداقل در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ - پیش از کاهش درآمد ایران در سال ۱۳۱۲ - به منظور تأمین منافع ایران و تجدید نظر در قرارداد دارسی یاد شده است.

رویهٔ خود صرف نظر کند. اگر دولت موافقت می کرد، نتیجه این بود که قرارداد ابقاء شود و کار به حکمیت خاتمه یابد و اگر مقصود کمپانی این بود چرا در جامعهٔ ملل اظهاری نکرد؟! پس باید قبول نمود که اعتراض کمپانی جدی نبود و دولت هر اقدامی که می نمود بر طبق نظریات او می کرد... (کی استوان، ۱۷۱/۱-۱۷۲).

دکتر مصدق مواد مهم امتیازنامهٔ جدید را که دارای ۲۷ ماده است مورد بحث قرار داد و گفت:

اگر امتیاز دارسی تمدید نشده بود در سال ۱۹۶۱ به بعد دولت نه تنها به صدی ۱۶ عایدات حق داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود... بنابراین صدی ۸۴ از عایدات که در ۱۹۶۱ حق دولت می شود، بر طبق قرارداد جدید کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می برد. صد و بیست و شش میلیون لیرهٔ انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۱۶۰,۱۲۸,۰۰۰,۰۰۰ ریال می شود و تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بیلیون و ۱۲۸ هزار ریال ضرر زده باشد. و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!! از تمدید مدت نه تنها دولت از این مبلغ محیرالعقول محروم شد بلکه ۲۰ هزار سهمی که از اسهام شرکت دارد بعد از سال ۱۹۶۱ بلاتکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید مدت به کار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان اسهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند. و از همه مضحکتر این است که مادهٔ ۱۰ متمم بودجهٔ سال ۱۳۱۲ در ۴ خرداد از مجلس این طور گذشته است: «الف مبلغ ۳۵ هزار لیره از محل ذخیرهٔ مملکتی به وزارت مالیه اعتبار داده می شود تا مصارفی را که مربوط به موضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به عمل آمده است از قبیل اعزام هیأتی به ژنو برای مدافعهٔ حقوق مذکور و استشاره از متخصصین وکلیهٔ مخارج دیگر از هر قبیل پرداخته و به خرج منظور دارد» (همان مأخذ، ۱۷۷/۱-۱۷۸).

دکتر مصدق در عبارت «شاید مادر روزگار...»، شخص تقی زاده* وزیر دارایی وقت ایران را هدف قرار داد که قرارداد را امضاء کرده بود، زیرا مصدق در بحث از مادهٔ ۲۶ قرارداد جدید دربارهٔ حکمیت نیز گفته بود:

هرگاه آقای تقی زاده که امتیازنامه را امضاء نموده اند و اطلاعات و سوابق زیادی در امور نفتی دارد [دارند] نظریات خود را از تنظیم مادهٔ مزبور اظهار کنند ظن قوی آن است که به پاس حقوق ایشان کمپانی موافقت کند و در موقع استفاده ایجاد اختلاف نشود... (همان مأخذ، ۱۷۶/۱).

* سید حسن تقی زاده به سخنان دکتر مصدق در مجلس چهاردهم پاسخی نداد، ولی در دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی، در جواب عباس اسکندری نمایندهٔ مجلس دربارهٔ قرارداد مورد بحث به تفصیل سخن گفت که به طور کامل در بخش هفتم نقل گردیده است.

وی آن گاه به طور کلی به معایب دادن امتیاز به بیگانگان پرداخت و گفت در هر قراردادی تفکیک مسائل سیاسی و اقتصادی مشکل است، چنان که عواید نفت جنوب منحصراً در راه سیاسی خرج شده است:

عواید مزبور به مصرف راه آهن که به تمام معنی استراتژیک و برای ما سرتاپا ضرر است رسید که از احداث آن بارها نظریات خود را در مجلس شورای ملی گفتم و روزگار هم گفتهٔ مرا تأیید کرد و همچنین به مصرف خرید اسلحه و مهماتی که ایران به آن احتیاج نداشت رسید... (همان مأخذ، ۱۷۸/۱).

انتقاد دکتر مصدق از نحوهٔ عمل دولت ساعد در مذاکره با خارجیان

دکتر مصدق سپس نحوهٔ عمل دولت را در مذاکره با شرکتهای امریکایی مورد انتقاد قرار داد و در پایان به کافتارادزه پرداخت:

... اگر نخست وزیران ما پیشنهاد شرکت [امریکایی] را مورد توجه قرار نمی دادند... دولت شوروی هرگز از ما تقاضای امتیاز نمی کرد... اگر دولت می خواست به شرکت امریکایی امتیاز دهد، چرا از یک مملکت بیطرف متخصص نخواست و از خود امریکا استخدام کرد؟ و اگر با دادن امتیاز موافق نبود و یا این که می خواست بعد از جنگ داخل مذاکره شود چرا چندین هزار دلار خرج متخصص نمود و چرا کاری که می بایست اول بکند، آخر کرد؟

وی همچنین به سخنان کافتارادزه در مصاحبهٔ مطبوعاتی پاسخ داد، و در ضمن راه حلی به این شرح ارائه داد:

در این پیشامد دولت اتحاد جماهیر شوروی می تواند به دو طریق عمل کنند... اول - یا این که بگویند شرط دول کامل الوداد چنین اقتضا می کند که امتیاز معادن شمال را هم دولت ایران به دولت شوروی بدهد. در این جا باید گفت جناب آقای کافتارادزه دیر تشریف آورده و زود می خواهند تشریف ببرند، آن عصری که دولت ایران امتیاز نفت جنوب داد، نفت آن اهمیتی را که امروز در عالم داراست نداشت...؛ دوم - دولت اتحاد جماهیر شوروی به نفت احتیاج دارد و دولت ایران هم در عالم مجاورت نباید نفت خود را با دیگران معامله کند. من تصور می کنم که در این مجلس چنین پیشنهادی بگذرد یعنی دولت ایران متعهد شود که در مدت معلوم در قرارداد، مازاد نفت معادن شمال را به نرخ متوسط بین المللی که در هر سال معین می شود به دولت شوروی بفروشد... (کی استوان، ۱۸۲/۱).

روزنامه های حزب توده به ساعد و مصدق به شدت حمله بردند. ساعد از نخست وزیری استعفا داد.

اظهار تمایل مجلس به نخست وزیری دکتر مصدق

در این موقع که به واسطهٔ استعفای ساعد، مملکت دچار بحران شده بود، اکثریت نمایندگان به نخست وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل نمودند.* مصدق اظهار داشت نخست وزیری را بی دریافت حقوق می پذیرم، مشروط بر این که هر گاه از خدمت دولت (نخست وزیری) محروم شدم، از خدمت ملی (نمایندگی در مجلس) محروم نگردم و به مجلس شورای ملی برگردم (همان مأخذ، ۱/ ۱۹۳). ولی نمایندگان این شرط را مخالف قانون اساسی دانستند و بدین جهت مسألهٔ نخست وزیری او منتفی گردید.

دکتر مصدق در این باب، نامهٔ زیر را به شاه نوشت:

«۲۳ آبان ماه ۱۳۲۳ پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

در جلسهٔ خصوصی بعضی از نمایندگان مجلس که راجع به امور جاریه و استعفای نخست وزیر و تعیین قائم مقام* او مذاکره بود، [کذا] جمعی نسبت به فدوی اظهار حسن ظن نمودند... این بود که حاضر شد برای مدت قلیلی این مأموریت را بدون اخذ حقوق قبول کند تا برای بازگشت به مجلس مانعی نباشد... به شرط این که مدت تصدی کار محدود نشود و هر وقت که مقتضیات ادامهٔ کار را اجازه نداد فدوی استعفا نمایم...». عده ای به اصل ۳۲ قانون اساسی استناد می کردند که «چنانچه یکی از وکلا در ادارات دولتی موظفاً مستخدم شود از عضویت مجلس منفصل می شود و مجدداً عضویت او در مجلس موقوف به استعفای از شغل دولتی و انتخاب از طرف ملت خواهد بود...»، البته در صورتی که طبق تشخیص و رأی مجلس مانعی نداشته باشد با کمال افتخار در این موقع خطیر برای انجام خدمتگزاری حاضر خواهد بود و الآ از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست می نماید که فدوی را معاف فرمایند. دکتر محمد مصدق».

وی همچنین نامه ای در این موضوع به ریاست مجلس شورای ملی نوشت (همان مأخذ، ۱/ ۱۸٤-۱۸٦).

دکتر مصدق: «طرح من»: تحریم مذاکرات نفت

دکتر مصدق در جلسهٔ ۱۱ آذر مجلس، پس از خطابه ای مبسوط، طرحی برای تحریم مذاکرات نفت - تقریباً بر اساس تصمیم دولت ساعد و بی آن که به این موضوع مطلقاً اشاره ای کرده باشد - در چهار ماده با قید دو فوریت تقدیم مجلس کرد.

* این سومین باری ست که به دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری شده است: بار اول، به روایت دکتر مصدق، رضاشاه به وی پیشنهاد کرده است، و بار دوم محمد رضاشاه پیش از افتتاح دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی.

* نمایندگان مجلس بر طبق سنت جاری به «نخست وزیری» دکتر مصدق در جلسهٔ خصوصی اظهار تمایل کرده بودند، معلوم نیست چرا مصدق در نامه های خود به شاه و رئیس مجلس از «تعیین قائم مقام نخست وزیر» یاد کرده است.

مادهٔ اول این طرح که به «تحریم مذاکرات نفت» شهرت یافت بدین شرح است:

مادهٔ اول: هیچ نخست وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها یا معاونت می کنند، نمی توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر از اینها مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکند یا این که قراردادی امضا نماید...

دکتر مصدق پس از قرائت آن گفت: «این بود طرح من و این فکر را دو روز بعد از نطقی که راجع به امتیاز نمودم یکی از آقایان نمایندگان محترم که اجازه ندارم نامش را بگویم به من داد و آن روزها صلاح نبود که پیشنهاد شود زیرا دولتین امریکا و انگلیس نمی خواستند با دولت اتحادجماهیر شوروی راجع به کار نفت توحید مساعی کنند و پیشنهاد چنین طرحی گذشته از این که بیطرفانه تلقی نمی شد مورد هم نداشت زیرا عدم موافقت متفقین سبب بود که دولت ایران داخل مذاکره نشود. ولی امروز که قضیه دارد فرق می کند و امروز که روزنامهٔ تایمز دولت شوروی را به اتفاق نصیحت می کند تصویب این طرح ضروری ست. هیچ کس نمی تواند غیر از مجلس در مال ملت دخالت کند... تا مجلس متفرق و تحت تأثیر واقع نشده باید آن را تصویب کنیم؛ هرگاه امروز این کار نشد دیگر جلسه ای منعقد نخواهد شد که این طرح تصویب شود...».

عده ای طرح را امضا کردند. برخی گفتند طرح با شتاب تهیه شده است و چرا با «دو فوریت»؟ بعضی اظهار داشتند تحصیل حاصل است چه هر قراردادی در مورد واگذاری هرگونه امتیازی به خارجیان باید به تصویب مجلس برسد.

این طرح پس ازحذف مادهٔ چهارم آن («تعقیب متخلفین از طرف دادستان دیوان کشور محتاج به این نیست که مجلس شورای ملی آنها را تعقیب نموده باشد و اجازه دهد...»)، در همان جلسه به اکثریت تصویب شد (کی استوان، ۱/ ۱۹۹- ۲۰۰).

مخالفت مصدق با الغاء امتیاز نفت جنوب

پس از تصویب طرح تحریم مذاکرات نفت، غلامحسین رحیمیان نمایندهٔ قوچان، در جلسهٔ ۱۲ آذر مادهٔ واحدهٔ زیر را پیشنهاد کرد:

مادهٔ واحده: مجلس شورای ملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دورهٔ استبداد به شرکت دارسی واگذار شده و در موقع دیکتاتوری آن را نیز تمدید و تجدید نموده اند، به موجب این قانون الغاء می نماید. غلامحسین رحیمیان.

رحیمیان پس از قرائت این طرح، نخست ازدکتر مصدق تقاضا کرد آن را امضاء کند، ولی مصدق ازامضای آن خودداری نمود (کی استوان، ۱/ ۲۲۲- ۲۲۳). مصدق از طرف روزنامه های چپ بار دیگر مورد حمله قرار گرفت که چرا طرح قانونی الغای قرارداد نفت

جنوب را امضاء نکرده است. پاسخ مصدق به آنها این بود:

و نظر به این که هر قراردادی دو طرف دارد و به ایجاب و قبول طرفین منعقد می شود لذا تا طرفین رضایت به الغاء ندهند قرارداد ملغی نمی شود... مجلس نمی تواند قانونی را که برای ارزش و اعتبار عهود بین المللی و قراردادها تصویب می کند بدون مطالعه و فکر و به دست آوردن راه قانونی الغاء نماید... (کی استوان، ۱/ ۲۳۲؛ صفایی، ۵٤).

علاوه بر روزنامه های حزب توده، روزنامهٔ ایران ما نیز دربارهٔ طرح تحریم مذاکرات نفت نوشت:

اول مطلبی که به ذهن هر کس پس از فهم منفی این لایحه [تحریم مذاکرات نفت] می رسد حفظ منافع نفت جنوب است یعنی این طرح آقای دکتر فعلاً خیال کمپانی نفت جنوب را از ورود رقیبهای گردن کلفت به میدان نفت کاملاً راحت و آسوده می سازد...، در حالی که مخالفت دکتر مصدق با کودتای ۱۲۹۹ و نیز مخالفت با اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین طباطبایی مردم را به ایشان خوشبین و معتقد نگاه می داشت (کی استوان، ۱/ ۲۲٤-۲۲۵).

دربارهٔ طرح «تحریم مذاکرات نفت»

قانون «تحریم مذاکرات نفت» که طرح آن در ۱۱ آذر ۱۳۲۳ از سوی دکتر مصدق با قید دو فوریت به مجلس پیشنهاد گردید و در همان جلسه به اکثریت آراء به تصویب رسید، از جمله موضوعاتی ست که نباید از آن سرسری گذشت. چه عموماً کسانی که در شصت سال اخیر دربارهٔ این قانون مطلبی نوشته اند متن قانون چهار ماده ای را نقل کرده اند و آن را مورد ستایش قرار داده اند- که البته در خور ستایش نیز هست - اینان حتی به دو موضوع مهمی که خود دکتر مصدق، صادقانه دربارهٔ این قانون در مجلس اظهار کرده و به موضوعی دیگر که در سالهای بعد در خاطراتش نوشته است، عالماً عامداً کمترین توجهی ننموده اند، همچنان که از اعلامیهٔ سید ضیاء الدین طباطبایی رهبر اکثریت این مجلس در پاسخ کافتارادزه نیز سخنی به میان نیاورده اند. در این جا این موضوع را در کمال اختصار مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می دهیم:

۱- دکتر مصدق پیش از تقدیم طرح تحریم مذاکرات نفت، چند بار به این موضوع تصریح کرده بوده است که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان دورهٔ چهاردهم منتخب شرکت نفت انگلیس و سیاست خارجی هستند (خاطرات، ۱۷۸، ۳۸٦،...).

۲- می دانیم که دکتر مصدق به عنوان رجل «ملی» و مخالف سیاست انگلیس شناخته شده بوده است.

۳- دکتر مصدق در مورد طرح مورد بحث در مجلس گفته است: «این فکر را [تحریم

مذاکرات نفت] یکی از آقایان نمایندگان محترم که اجازه ندارم نامش را بگویم به من داده است.

٤- این طرح دو فوریتی چنان که گفته شد در همان جلسهٔ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ به تصویب رسید.

با آن که مصدق نام آن «نمایندهٔ محترم» را ذکر نکرده، ولی معلوم است که وی از نمایندگان اکثریت بوده است و طرح، «فکرِ» یک نفر هم نبوده و نظر اکثریت مجلس بوده است. دلیل صحت این مدعا آن است که اکثریت مجلس بی درنگ طرح پیشنهادی دکتر مصدق نمایندهٔ اقلیت را در همان جلسه تصویب کرده است.

سؤالی که به نظر می رسد آن است که چرا آن نمایندهٔ محترم یا یکی دیگر از نمایندگان اکثریت، خود آن را مطرح نکرده اند. پاسخ ممکن است این باشد که در آن صورت دولت شوروی آن را رسماً طرح اکثریت منتخب شرکت نفت تلقی می کرد، در حالی که مصدق مردی بوده است وجیه الملّه که با سیاست انگلیس بارها در مجلس پنجم و ششم مخالفت کرده بوده است، و در مجلس چهاردهم نیز - چنان که خود بارها اظهار داشته است - در شمار نمایندگان منتخب شرکت نفت انگلیس یا سیاست خارجی نبوده است.

اگر اشتباه نکنم تا کنون هیچ یک از محققان نه به متن مصاحبهٔ کافتارادزه، به طور کامل، اشاره کرده اند و نه به اعلامیهٔ سید ضیاء الدین طباطبایی با عنوان «بیان حقایق - راجع به مصاحبهٔ رفیق کافتارادزه»، و نه به مطالبی که سید ضیاء الدین در مصاحبه با دکتر صدرالدین الهی اظهار کرده است.

مصاحبهٔ سید ضیاء الدین دربارهٔ نفت

سالها بعد، سید ضیاء الدین طباطبایی در مصاحبه با صدرالدین الهی دربارهٔ نفت شمال گفته است:

... بله آقا، بله، بعد از این ملاقات بود [ملاقات کلنل گری با سید ضیاء الدین در تمورد گرفتن امتیاز نفت برای امریکا که سید به آن پاسخ منفی داده بوده است] که بوی نفت بلند شد و روسها دستپاچه و کلافه، کافتارادزه را روانهٔ تهران کردند. حق هم داشتند. دیده بودند که عموسام از آن طرف دنیا بلند شده آمده می خواهد برای خودش نفت دست و پا کند. روسها در فرستادن کافتارادزه یک اشتباه بزرگ کردند و آن اشتباه این بود که گول حرفهای رهبران حزب توده و هشت وکیل توده ای مجلس را خوردند. به کافتارادزه گفته شده بود که کار نفت شمال در تهران تمام است. شما بیا بید مقاوله نامه را امضا کنید. کافتارادزه با این تصور وارد تهران شد. توده ایها شروع به ارعاب کردند. روز پنجم آبان ماه ۱۳۲۳ میتینگی در تهران ترتیب دادند که نظیر آن را

کمتر می توان به یاد آورد. از اطراف و اکناف، به وسیلهٔ کامیونهای ارتش سرخ دهقانان و کارگران ناآگاه و خواب آلود به میدان بهارستان سرازیر شدند. خلاصهٔ مطلب این بود که به نیروی این جمعیت و با پشتیبانی تانکهای ارتش سرخ باید نفت شمال را به روسها داد. در همین میتینگ بود که جمعی با شعار «مرده باد ساعت» در میدان بهارستان هوار می کشیدند، چون آنها خیال می کردند آنها را برای این به میدان بهارستان آورده اند که ساعت بالای مجلس شورای ملی خوب کار نمی کند و باید عوض شود و اکثر آنها نمی دانستند که ساعد رئیس الوزراء است نه ساعت.

«کافتارادزه در تهران ناگهان با صحنه ای خلاف آنچه تصور می کرد رو به رو شد. او که نفت شمال را مثل راحت الحلقوم در گلوی خود می دید با زمزمهٔ مخالفت اکثریت مجلس مواجه گردید...». درحالی که «... تهدیدات روسها هر روز بیشتر می شد و آنها هر لحظه به فشارشان می افزودند، در سخت ترین و دشوارترین لحظاتِ تقاضایِ امتیاز نفت شمال، من ناگهان اعلامیهٔ کافتارادزه را منتشر کردم. اعلامیه در شرایطی منتشر شد که هیچ یک از چاپخانه های تهران جرأت چاپ کردن آن را نداشتند و فقط مظفر فیروز، روی اصولی که اگر وقتی فرصتی شد به آن اشاره خواهم کرد، اعلامیه را در روزنامه اش - رعد - منتشر ساخت.

سید ضیاء الدین در این مصاحبه به دو کاری که اکثریت مجلس چهاردهم در آن روزهای بحرانی انجام داده بود به شرح زیر اشاره کرده است:

۱- طرح منع انتخابات مجلس شورای ملی تا زمانی که قوای خارجی در ایران هست.

۲- طرح تحریم مذاکرات نفت تا پایان جنگ.

... و ما کردیم، یک مبارزهٔ بزرگ انجام دادیم مبارزه ای که سرانجام به تصویب یک طرح اساسی منجر شد. این طرح را اکثریت پخت و رضا حکمت (سردار فاخر) با شکل پسندیده ای به مجلس عرضه کرد. در طرح گفته شده بود:

«مادام که قوای خارجی در ایران هست انتخابات مجلس شورای ملی انجام نگردد و انتخابات بلافاصله پس از تخلیهٔ کامل ایران از قوای بیگانه آغاز شود». پیش از آن هم طرح دیگری را اقلیت (به جز توده ایها) به مجلس داد که امتیازنفت در زمان اشغال ایران به هیچ کشور خارجی واگذار نگردد. نمی خواهم بگویم این طرح را با چه مانوری به اسم اقلیت به مجلس فرستادیم که ناگزیر تصویب شد.

در هر حال طرح منع انتخابات که فقط سه مخالف داشت (کشاورز، رحیمیان، فداکار) روسها را وادار به یک عقب نشینی کرد و این همان بود که من به ساعد می گفتم. روسها خودشان را از هر حیث و از هر جهت آماده کرده بودند که اگر انتخابات تجدید شود اقلاً چهل وکیل به مجلس

بفرستند. این چهل وکیل کاری نمی توانستند بکنند، اما اکثریت آن قدر ضعیف و ذلیل بود که این اقلیت چهل نفری آن را عاجز می کرد کما این که هشت نفرشان [در مجلس چهاردهم] اکثریت را به ستوه آورده بودند. اکثریتی که من فقط با در نظر گرفتن نقاط ضعف افرادآن اداره اش می کردم و هیچ نوع تشکلی در آن وجود نداشت. مجلس چهاردهم مجلس دیدنی و قابل مطالعه ای بود. من دلم می خواهد اعلامیهٔ کافتارادزه را جدا از این گفتگوها به عنوان سندی که مجدداً چاپ می شود چاپ کنید، شرایط زمانی آن را که برایتان توجیه کردم، شرایط دیگرش را هم به خاطر بیاورید و آن وقت ببینید که این مرد خاموش امروزی چقدر برای مردم و وطنش دلسوزی داشته است. من خسته شده ام. باور کنید که دیگر حوصلهٔ جنجال ندارم. دلم می خواهد که گاهی اوقات بعضی از حرفها را بزنم، اما یقین داشته باشید که حوصلهٔ جواب گفتن به اعتراضات احتمالی را نخواهم داشت... (مجلهٔ سپید و سیاه).*

اعلامیهٔ سید ضیاء الدین در پاسخ کافتارادزه

«اعلامیهٔ سید ضیاء الدین طباطبایی نمایندهٔ یزد و رئیس الوزرای اسبق: بیان حقایق راجع به مصاحبهٔ رفیق کافتارادزه» (مورخ ۲ محرم ۱۳٦٤ قمری مطابق با ۲۷ آذرماه ۱۳۲۳) با این عبارت آغاز می شود:

روزنامهٔ دوست ایران، ارگان سفارت شوروی، در تاریخ ۲۲ آذر شرحی تحت عنوان «مصاحبه با رفیق کافتارادزه» منتشر کرده بود که جملات ذیل آن جلب توجه مرا نمود:

۱- عمل مجلس در تصویب لایحهٔ قانون منع مذاکرات دربارهٔ امتیاز، اشتباهی به شمار می رود.

۲- اشتباه مذکور در نتیجهٔ فشار دشمنان دوستی ایران و شوروی از قبیل ساعد و سید ضیاء و سایرین به عمل آمده است.

۳- تصویب این لایحه با وجود امتیازات خارجی در ایران وفق نمی دهد.

٤- دولت شوروی مطمئن است که مجلس این اشتباه را اصلاح خواهد کرد.

وی در اعلامیهٔ مفصل خود به دخالتهای دولت شوروی پس از اشغال ایران اشاره کرده است، ازجمله این که «امروزه از بیرون دروازهٔ تهران و در تمام ولایات شمالی افراد ارتش شوروی مسافران را تفتیش و حتی در بعضی از نقاط عنوان منطقهٔ اشغال شده را پیش کشیده و ایرانیان را در سرزمین خود اجازهٔ مسافرت نمی دهند. هیأت دولت برای فرستادن قوای

* مجلهٔ سپید و سیاه که این مصاحبه در آن به چاپ رسیده است به طور کامل در اختیار دکتر صدرالدین الهی نیست و در نتیجه تاریخ چاپ آن روشن نمی باشد. دکتر الهی اظهار می دارد که این مصاحبه در سالهای ۱۳٤۲ یا ۱۳٤۳ انجام شده است.

تأمینیه به بعضی از نقاط مملکت آزادی عمل نداشت و می بایست قبلاً رضایت خاطر سفارت یا فرماندهان قوای شوروی را جلب نماید. حزب توده یا جرایدی که ایرانیان آنها را منتسب به سفارت شوروی می دانند از هر نوع بی احترامی و دشنام و اهانت به تشکیلات ما، به مجلس شورای ملی ما و لیدرهای سیاسی ما خودداری نمی کردند...». او پس از برشمردن دخالتهای قوای شوروی در منطقهٔ تحت اشغال خود، به جوابگویی به مصاحبهٔ کافتارادزه بدین شرح پرداخته است:

«... اکنون برویم سر مطلب و اظهارات جناب آقای کافتارادزه:

۱- این که می فرمایند «عمل مجلس در تصویب لایحهٔ قانون منع مذاکرات دربارهٔ امتیاز اشتباهی به شمار می رود»، با نهایت ادب خاطر ایشان را متذکر می سازم که تشخیص این اشتباه از صلاحیت هر بیگانه ای خارج و فقط مجلس شورای ملی ایران صلاحیت اتخاذ هر تصمیمی را که مقتضی بداند دارا می باشد.

۲- این که مرقوم داشته اند «اشتباه مذکور در نتیجهٔ فشار دشمنان دوستی ایران و شوروی از قبیل ساعد و سید ضیاء و سایرین به عمل آمده است»، باز با نهایت احترام تذکر می دهم که تصمیم مجلس شورای ملی راجع به منع مذاکرات نفت فقط و فقط در نتیجهٔ سیاست غلط و تهدیدات و اشتباهات مأمورین شوروی در ایران است. و اگر آنچه کردند مرتکب نشده بودند، مجلس شورای ملی ایران را وادار به این عکس العمل نمی ساختند و ضمناً باید اعتراف بنمایم که افتخار پیدا شدن آن اکثریت و چنین تصمیمی فقط مربوط به شخص من یا دیگری نبوده و شاید هم با تصویب آن مواد با آن طرز موافق نبودم و می خواستم تقاضا بکنم که این قانون فقط برای مدتی که قشون بیگانه در ایران توقف دارد اعتبار داشته باشد لکن محیط مجلس - تشنج افکار - در نتیجهٔ سیاست غلط مأمورین شوروی، حتی به من فرصت و مجال اظهار عقیده را نمی داد و با کمال اطمینان و صداقت عرض می کنم اگر مأمورین شوروی سیاست عاقلانه را پیش کشیده و جرایدی که منتسب به سفارت شوروی شناخته شده اند و آژانس تاس و رادیو مسکو تمام مقدسات ایران را تحقیر نمی کردند با چنین پیشامدی مواجه نمی شدند.

۳- «تصویب این لایحه با وجود امتیازات خارجی در ایران وفق نمی دهد»، مشاورین حقوقی جناب آقای کافتارادزه مقتضی بود خاطر معزّی الیه را متوجه این نکته سازند که امتیازات خارجی در ایران اگر مقصود نفت جنوب است در زمان امضای پیمان ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ وجود داشت.

در موقع انعقاد پیمان سه گانه و اعلامیهٔ مارشال استالین و مستر روزولت و مستر چرچیل نیز موجود بود.

در موقع امضاء و انعقاد پیمانها و اعلامیه ها هیچ یک از امضاء کنندگان استقلال ملی و

حاکمیت سیاسی ایران را در آینده مشروط و محدود نساختند و مادامی که نمایندگان شوروی و بریتانیای کبیر و ممالک متحدهٔ امریکای شمالی به شرافت اعلامیهٔ استالین و روزولت و چرچیل علاقه مندهستند، حق ندارند و مجاز نیستند برای حق حاکمیت ما تفسیر و تعبیری قائل شوند.

٤- «دولت شوروی مطمئن است که مجلس این اشتباه را اصلاح خواهد کرد»، مجلس شورای ملی ایران خود به خود مرتکب اشتباهی نشده و این تصمیم را نباید به عنوان یک اشتباه تعبیر نمود.

ممکن است روزی مجلس شورای ملی ایران در این تصمیم خود تجدید نظری بنماید. لکن امکان این تجدید نظر فقط مشروط به آن است که نمایندگان اتحاد جماهیر شوروی در ایران رویه و سلوک و سیاست خود را تغییر بدهند. از مداخله در امور ایران اجتناب نمایند. اجازه ندهند دسته ای مزدور خود را منتسب به شوروی نموده و از ارتکاب به هر کاری خود را مجاز بدانند. و در هر حال ممکن نیست هیچ وکیل وطن پرست ایرانی به تجدید نظر در تصمیم مجلس شورای ملی رضایت دهد مادامی که یک فردی از قشون بیگانه در خاک ایران موجود باشد.

روزی این تجدید نظر ممکن است میسر شود که هیأت وزراء ما با تمایل اکثریت و ارادهٔ شاه تعیین شود نه آن که تمایل سفارتخانه ها در نصب و سقوط آنها رعایت گردد. اگر با دو تلگراف مصنوعی و ساختگی تبریز و رشت بنا هست هیأت دولتی که مجری سیاست اکثریت مجلس بوده مجبور به استعفا شود، بعید نخواهد بود که فردا با صدها و هزارها تلگرافات سکنهٔ حقیقی شرق و غرب و جنوب ایران هیأتهای دولتی که با تمایل بیگانگان تشکیل شده مجبور به استعفا شوند.

این هم زندگی شد که با نمایشهای مصنوعی در کوچه ها وزراء استعفا دهند...

با این ترتیب مملکت اداره نخواهد شد. فردا هر سفارتخانه ممکن است دسته راه اندازد و مادامی که ارتش متفقین زینت پایتخت ما را تشکیل می دهند شاید مسلسلهای آنها هم بدرقه کنندهٔ نمایش دهندگان بشود...».

تا این جا معلوم می شود که طرح «تحریم مذاکرات نفت» را که مصدق از آن در مجلس چهاردهم با عنوان «طرح من» و در نامه ای خطاب به مجلس پانزدهم با عنوان «قانون من» (به بخش هفتم مراجعه شود) یاد کرده است، طرحی بوده است که اکثریت مجلس چهاردهم - که به قول دکتر مصدق همه منتخب شرکت نفت انگلیس یا سیاست خارجی بوده اند - آماده کرده و توسط آن «نمایندهٔ محترم» مجلس شورای ملی به دست مصدق داده و وی آن را در مجلس عنوان کرده بوده است، و چون طرح پیشنهادی از آن اکثریت بوده، اکثریت در همان جلسه آن را تصویب کرده است. به جز اظهار صریح دکتر مصدق در مورد نماینده ای که فکر طرح تحریم مذاکرات نفت را به وی داده بوده است، سید ضیاء

الدین نیز در مصاحبه با صدرالدین الهی چنان که پیش از این نقل کردم، گفته است که: «پیش از آن هم طرح دیگری را اقلیت (به جز توده ایها) به مجلس داد که امتیاز نفت در زمان اشغال ایران به هیچ کشور خارجی واگذار نگردد. نمی خواهم بگویم که این طرح را با چه مانوری به اسم اقلیت به مجلس فرستادیم که ناگزیر تصویب شد». جای تردید باقی نمی گذارد که طرح تحریم مذاکرات نفت ساخته و پرداختهٔ اکثریت مجلس بوده است، و شاید به همین سبب بوده است که کافتارادزه هم در مصاحبه اش دربارهٔ این طرح مطلقاً از دکتر مصدق نام نبرده است و طرح را «نتیجهٔ فشار دشمنان دوستی ایران و شوروی از قبیل ساعد و سید ضیاء و سایرین» دانسته است. ممکن است این سؤال به نظر کسی برسد که کافتارادزه از کجا فهمیده بوده است که طرح مذکور ابتکار شخص دکتر مصدق نبوده است. جواب آن است که هشت نمایندهٔ حزب توده در مجلس شورای ملی ایران که از اخبار پشت پردهٔ مجلس به خوبی آگاه بوده اند گزارش کار را به سفارت شوروی داده بودند.

قدردانی شرکت نفت انگلیس و وابستهٔ نظامی انگلیس از دکتر مصدق

دکتر مصدق در سال ۱۳۴۰ - در خاطرات خود - سالها پس از تصویب طرح تحریم مذاکرات نفت - از رازی که شاید به جز معدودی از آن آگاه نبودند، پرده برداشت، و نوشت: پس از آن که مجلس را «دزدگاه» خواندم و گفتم «من دیگر در این مجلس نمی مانم»، و به قهر از مجلس بیرون آمدم - که در صفحات بعد به آن اشاره خواهد شد - برای برگردانیدن من به مجلس چه کسانی دست به فعالیت زده بودند:

> روز بعد [بعد از روزی که مجلس رادزدگاه خوانده بودم]، اول وقت مصطفی فاتح معاون شرکت نفت ایران و انگلیس به من تلفن نمود و گفت فردا (۱۵ اسفند) عده ای شما را به مجلس خواهند برد، که من چیزی نگفتم و مذاکرات خاتمه یافت، و بعد به خود می گفتم که با شرکت نفت ارتباطی ندارم که به من این تلفن را کرده اند و به هواخواهی من قیام نموده اند. من هر عملی که کرده ام روی صلاح و مصلحت مملکت نموده ام. عصر همان روز هم ادیب، فرزند ادیب الممالک فراهانی شاعر معروف، از طرف کلنل فریزر نزد من آمد و همین طور پیام آورد که باز مزید تعجب گردید و فکر می کردم با کسانی که از طرف شرکت نفت جنوب و وابستهٔ نظامی سفارت انگلیس می آیند چه بگویم و چه رویه ای اتخاذ کنم. نظر به این که در این مملکت احزاب مؤثر و مهمی نیست و ابتکار در بسیاری از موارد دست سیاست خارجی ست، تصمیم گرفتم اگر واردین [روز بعد] کسانی باشند منسوب به سیاست خارجی از خانه حرکت نکنم، و الاّ نسبت به آن عده از مردمی که صرفاً روی احساسات و علاقه به امور اجتماعی به خود زحمت می دهند و به خانهٔ من می آیند توهین ننمایم. روز بعد ابتدا عده ای آمدند که مورد توجه واقع نشدند. سپس جمعیت زیادی ازدانشجویان و

اشخاص دیگر از هر قبیل و هر قسم وارد شدند و گفتند بین خانهٔ من و خیابان نادری آن قدر جمعیت است که به زحمت می توان عبور نمود. این بود همگی به قصد مجلس حرکت کردیم و هر قدر به مجلس نزدیکتر می شدیم بر تعداد مردم افزوده می شد و چون در اتومبیل عدهٔ زیاد [کذا] و تنگی جا سبب شده بود که من دچار حمله شوم. در میدان بهارستان مرا از اتومبیل خارج کردند و روی دست می بردند که وارد مجلس کنند... (خاطرات، ۱۳۱-۱۳۲).

بعد می افزاید:

این واقعه در جامعه به دو شکل مختلف تعبیر گردید: نظر بعضی از هموطنان این بود که سانحهٔ روز ۱۵ اسفند زادهٔ فکر دستگاه شرکت نفت بوده ولی عدهٔ دیگر عقیده داشتند که شرکت مزبور می خواست در ازای مخالفت من با پیشنهاد کافتارادزه و نیز برای طرح منع امتیاز نفت که به مجلس پیشنهاد کردم، از من قدردانی کند. این تعبیر بیشتر با حقیقت تطبیق می کند. اگر شرکت می خواست من از بین بروم، عضو رسمی شرکت به من تلفن نمی کرد و وابستهٔ نظامی سفارت انگلیس مرا از آمدن مردم مطلع نمی نمود، و چون مخالفتم با پیشنهاد کافتارادزه سبب شده بود که مخالفینم آن را از نظر هواخواهی سیاست انگلیس تعبیر کنند، این است که لازم می دانم در این باره نیز توضیحاتی بدهم... (همان مأخذ، ۱۳۲-۱۳۳).

طرز تشخیص افراد منسوب به سیاست خارجی

دکتر مصدق نوشته است: «تصمیم گرفتم اگر واردین کسانی باشند منسوب به سیاست خارجی، از خانه حرکت نکنم...». سؤال آن است که ضابطهٔ وی در تشخیص افراد منسوب به سیاست خارجی چه بوده است؟ او افرادی را که به خانه اش آمده بودند منسوب به سیاست خارجی تشخیص نداد و به مجلس بازگشت. در حالی که اکثر قریب به اتفاق آنان، نمی دانستند که از سوی شرکت نفت انگلیس و سفارت انگلیس بسیج شده بودند.

البته در این امر مطلقاً تردیدی نیست که تصویب طرح «تحریم مذاکرات نفت» در مجلس شورای ملی در دورهٔ اشغال ایران صد در صد به نفع ایران بوده است، همان طوری که کاملاً به نفع شرکت نفت انگلیس و دولت انگلیس نیز بوده است.

دکتر مصدق: این جا مجلس نیست، این جا دزدگاه است

دکتر مصدق در مجلس چهاردهم علیه علی سهیلی نخست وزیر اسبق و محمد تدین وزیر خواربار کابینهٔ سهیلی، اعلام جرم کرد و دیوان کشور بر طبق قانون مأمور رسیدگی به اتهامات ایشان شد. دکتر مصدق در جلسهٔ ۱۳ اسفند پیشنهاد زیر را دربارهٔ تدین به مجلس تسلیم کرد: «پیشنهاد می کنم که پروندهٔ آقای تدین ۱۵ روز به اختیار این جانب گذاشته شود تا گزارشی از آن به مجلس تقدیم کنم». نمایندگان به وی جواب دادند که:

«... آقایان وکلا در تمام کمیسیونها و جریانات مجلس حق دارند مداخله کنند، مطالعه کنند، پرونده را بخوانند. بنابراین نظر آقای دکتر مصدق تأمین است». ولی مصدق اصرار داشت که

باید توی مجلس این پیشنهاد رد بشود...، اگر به پیشنهاد من رای نگیرید من دیگر در این مجلس نمی مانم. فرهودی - بهتر برو. جواد مسعودی - برو، آقا. دکتر مصدق: این جا مجلس نیست، این جا دزدگاه است (همهمهٔ نمایندگان). اقبال: دزد خودت هستی. سنندجی: توهین می کنی. در این موقع دکتر مصدق با حال تعرض از مجلس خارج می شود (همان مأخذ، ۱/۲۸۶-۲۸۹).

قهر مصدق سبب شد که در روز پانزدهم اسفند ۱۳۲۳ - چنان که پیش از این گفته شد - عده ای از دانشجویان دانشکده های حقوق و پزشکی و مدیران جراید و طبقات دیگر به خانهٔ وی بروند و او را دعوت کنند که به مجلس برگردد. مصدق با آنان به سوی مجلس حرکت می کند. نظامیان برای جلوگیری از ورود مردم به صحن مجلس «شروع به شلیک رو به هوا» می کنند. یکی از تیرها به جوانی که به ایوان مقابل مجلس رفته بود اصابت می کند و جان می سپارد و چند تن نیز بر اثر ضربه یا اصابت گلوله مجروح می شوند. آن گاه رئیس مجلس و سایر نمایندگان دستور دادند «آقای دکتر مصدق را که در این موقع دچار ضعف شده بودند یک عده از محصلین روی دست داخل مجلس نمایند و بعد هم دستجات دیگر محصلین وارد حیاط مجلس شدند» (همان مأخذ، ۱/۲۸۹-۲۹۳).

دکتر مصدق به این ترتیب به مجلس بازگشت، ولی با تمام این تفاصیل، مجلس از نظر قبلی خود دربارهٔ پروندهٔ تدین عدول نکرد.

نخست وزیری بیات و حکیمی

پس از استعفای ساعد از نخست وزیری، و عدم قبول نخست وزیری از سوی دکتر مصدق، بیات با اکثریتی ضعیف به نخست وزیری برگزیده شد. در این دوره بود که فعالیت پیشه وری با همراهی حزب توده و حمایت آشکار شوروی در آذربایجان آغاز گردید و دولت بیات بی آن که منشأ خدمتی شده باشد سقوط کرد.

پس از بیات، ابراهیم حکیمی به نخست وزیری برگزیده شد و دولت خود را در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۴ به مجلس معرفی کرد. بحث پیرامون برنامهٔ دولت تا روز ۱۴ خرداد ادامه یافت و چون برنامهٔ دولت مورد تأیید مجلس قرار نگرفت، دولت ساقط شد (سمیعی، ۹).

نخست وزیری صدر، و تشکیل «اقلیت ثابت» دکتر مصدق

پس از سقوط کابینهٔ حکیمی، محسن صدر با اظهار تمایل مجلس و صدور فرمان همایونی به نخست وزیری انتخاب شد. وی کابینهٔ خود را به مجلس معرفی کرد. اما دکتر

مصدق و عده ای از نمایندگان که با صدر موافق نبودند، از جمله نمایندگان حزب توده، اقلیتی چهل نفری تشکیل دادند. رهبری این «اقلیت ثابت» چهل نفری عملاً با مصدق بود. اقلیت با ابستروکسیون طولانی خود از حضور در مجلس خودداری کرد و در نتیجه مجلس به کلی فلج شد. اقلیت برای حضور خود در مجلس شرطی عجیب پیشنهاد کرد و آن را طی نامهٔ مورخ ۲۰ تیر ۱۳۲٤ به اطلاع رئیس مجلس رسانید:

... نمایندگان اقلیت حاضر خواهند بود در جلسهٔ علنی مجلس شرکت نمایند مشروط بر این که ریاست محترم مجلس به هر نحو مقتضی می دانند اطمینان حاصل نموده و به نمایندگان اقلیت نیز اطمینان دهند که پس از طرح برنامه، آقای صدر بلافاصله برکنار شوند... (کی استوان، ۴۹/۲).

نمایندگان حزب توده هم نامهٔ زیر را نوشتند:

نمایندگان اقلیت چهل رای در برابر اکثریت ۶۹ رای دارد و لذا صدر باید بدون توجه به اکثریت استعفا بدهد (زهتاب فرد؛ خاطرات در خاطرات، ۱۶۳-۱۶٤).

آیا اقدام «اقلیتِ ثابت» صحیح بود؟

علی دشتی نوشته است:

این مخالفت [با صدر] در حدود متداول و معمول که وکلای مخالف یک یک نظر مخالف ابراز می کنند و موافقان یا خود دولت جواب می دهند و پس از آن، قضیه به رأی اعتماد گذاشته می شود باقی نماند، مخالفان نطقهای مخالفت آمیز خود را کردند و موافقان به جواب پرداختند ولی همین که به مرحلهٔ نهایی یعنی دادن رأی اعتماد رسید، مرحوم دکتر مصدق به «ابستروکسیون» دست زد.

ابستروکسیون حقی ست قانونی برای اقلیت. وقتی اکثریت نگذارد اقلیت عقاید خود را ابراز کند یا آنها را از یکی از حقوق پارلمانی محروم کند، اقلیت حق دارد ابستروکسیون کند یعنی از شرکت در جلسات علنی و رسمی خودداری کند.

ابداع مرحوم دکتر مصدق در ابستروکسیون شیوهٔ دیگری داشت. چندین روز مخالفان یکی پس از دیگری نطق کردند، مخصوصاً وکلای توده ای نطقهای یک ساعته و دو ساعته کردند و نخست وزیر را «جلاّد باغشاه» خواندند ولی در مقام رأی یکمرتبه از جلسه خارج شدند و چون امتناع از حضور در جلسه، روی حساب تنظیم شده و تبانی منظمی انجام گرفته بود جلسهٔ مجلس به حد نصاب رأی که می بایستی دو ثلث از نمایندگان حاضر در تهران در جلسه باشند تا بتوان رأی گرفت نمی رسید.

این حالت بحرانی که دولت قانونی وجود پیدا نمی کرد مدتها طول کشید و حتی کار به جایی رسید که اعلیحضرت وکلای مجلس را به سعدآباد احضار فرموده خطر این بلاتکلیفی را

به آنها گوشزد کردند و در حضور ایشان مخالف و موافق تعارفها کردند ولی نتیجه ای به دست نیامد زیرا دکتر مصدق از لجاج دست بر نداشت... (دشتی، ۲۱۳-۲۱۷).

برخورد شدید دکتر مصدق که رهبری «اقلیت ثابت» را برعهده داشت با اکثریت مجلس در مدت چند ماه (از ۵ خرداد تا ۲۹ مهر ۱۳۲٤) یکی از جنجالی ترین حوادث دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی و شاید تمام دوران مشروطیت است. سرانجام صدر پس از مدتی قریب پنج ماه مقاومت استعفا داد و دکتر مصدق پس از سقوط دولت صدر بیانیه ای صادر کرد که با این عبارت آغاز می شد:

سپاسگزاری و تعیین خط مشی. از آقایانی که به دعوت این جانب برای مخالفت با دولت صدر تشکیل اقلیت داده و تا سقوط آن وفادار بودند تشکر می کنم. چنین هیأتی در تاریخ پارلمانی ما نظیر نداشته و شایان بسی تقدیر است... (کی استوان، ۲/ ۱٦٤-۱٦۵).

مقدمات تجزیهٔ آذربایجان و کردستان

مقارن با این «ابستروکسیون» به رهبری دکتر مصدق که بیش از پنج ماه به طول انجامید و مجلس شورای ملی عملاً تعطیل شده بود، وقایع ناگواری در استانهای شمالی ایران روی می دادو مقدمات تجزیهٔ آذربایجان و کردستان از ایران فراهم می گردید.*

* از آن جمله است: ۱۷ مرداد: زد و خورد بین مأموران انتظامی و زندانیان تبریز که قصد فرار داشتند. در لیقوان تظاهرات حزب توده همراه با زد و خورد بین رعایا و مالکین، اغتشاش در شهرهای آذربایجان. ۲۴ مرداد: عدهٔ زیادی از افسران و درجه داران و سربازان لشکرخراسان بنا به تصمیم قبلی از پادگان مشهد فراری شده با مقدار زیادی اسلحه و مهمات از راه گنبد به سوی دشت گرگان عزیمت نمودند. این عده در مسیر خود پادگان مرادتپه را خلع سلاح کرده و عده ای از افراد پادگان را همراه خود نموده اند. اول شهریور: درساری و شاهی بین اهالی و افراد حزب توده زد و خوردی به وقوع پیوست. از طرف دولت دویست ژاندارم برای ایجاد امنیت گسیل شده که در فیروزکوه نیروی شوروی جلوی آنها را گرفت. نیروی شوروی در فیروزکوه از حرکت ارتش ایران برای ایجاد نظم در شهرهای شمالی جلوگیری کرد. سید جعفر پیشه وری که اعتبارنامه اش در مجلس چهاردهم رد شده بود وارد تبریز شد. ۱۲ شهریور: پیشه وری بیانیه ای به زبان ترکی در آذربایجان منتشر کرد و در آن خود مختاری آذربایجان را اعلام کرد. ۲۲ شهریور: حزب تودهٔ [ایران در] آذربایجان الحاق خود را به حزب دموکرات آذربایجان اعلام کرد. ۲۳ شهریور: تصرف محل حزب تودهٔ ایران و شورای متحدهٔ کارگران در تهران به توسط حکومت نظامی، همراه با زد و خورد. ٤ مهر: چند تن از نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی از اقدام حزب دموکرات آذربایجان اظهار نارضایتی کردند. ۵ مرداد: زد و خورد شدید بین افراد فرقهٔ دموکرات آذربایجان و اهالی زنجان. ۱۰ مهر: اولین کنگرهٔ حزب دموکرات آذربایجان در تبریز تشکیل شد. ۲۶ آبان: وزارت امور خارجه طی یادداشتی به دولت شوروی از دخالت نیروهای شوروی در استانهای شمالی اعتراض کرد. کنگرهٔ ملی حزب دموکرات آذربایجان تشکیل شد. ۲۸ آبان: در اهر، سراب، مراغه، میانه از طرف افراد حزب دموکرات شورشهایی به عمل آمد. اول آذر: فرقهٔ

نخست وزیری حکیمی،
دکتر مصدق و تجزیهٔ آذربایجان

پس از صدر، بار دیگر در آبان ۱۳۲٤ ابراهیم حکیمی به نخست وزیری برگزیده شد. در ۲۱ آذر ۱۳۲٤ در تعقیب فعالیتهای فرقهٔ دموکرات آذربایجان با حمایت مستقیم شوروی، «مجلس ملی» در آذربایجان تشکیل شد، و این مجلس، پیشه وری را مأمور تشکیل «کابینه» کرد. فرقهٔ دموکرات از این به بعد در راه جدایی از ایران قدم برداشت.

دکتر مصدق در جلسهٔ ۱۸ آذر از وقایع آذربایجان سخن به میان آورد و به جلوگیری از حرکت قشون ایران در شریف آباد توسط ارتش شوروی اشاره کرد و گفت ما باید با دو دولت مجاور خود با دوستی رفتار کنیم و از هر سوء تفاهمی بپرهیزیم و آن گاه افزود دولت یا باید بعضی اعضای خود را برکنارکند و یا خود از کار کناره گیری کند. بار دیگر در ۲٤ آذر دربارهٔ آذربایجان گفت: «رفتار هیأت حاکمه سبب شده که مردم آذربایجان همان استانی که نه ماه استاندار نداشت - رشتهٔ نظم و امنیت در آن مختل شود...» (جمال امامی - مردم آذربایجان نکردند. دکتر مصدق - گوش بدهید بعد صحبت کنید...).

مصدق: موافقت با تشکیل دولت فدرال و انجمنهای ایالتی

و سپس گفت قانون اساسی ما امروز اجازهٔ تشکیل دولت خود مختار را نمی دهد. دولت خودمختار باید با رفراندوم عمومی تشکیل شود. «بنده هیچ مخالف نیستم که مملکت ایران دولت فدرالی شود. شاید فدرالی بهتر باشد که یک اختیارات داخلی داشته باشند، بعد هم با دولت مرکزی موافقت کنند». وی سپس «... قسمتی از فجایع مأمورین دولت [در آذربایجان] و نامه هایی را که دربارهٔ قانون شکنی آنها به دادسرا و سایرمراجع صلاحیتدار نوشته شده است قراءت کرد، که اولین آنها شکایت فرقهٔ دموکرات آذربایجان بود. دکترمصدق از تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی نیز بر طبق اصل ۲۹ قانون اساسی حمایت

دموکرات آذربایجان تلگرافی به شاه، نخست وزیر و رئیس مجلس و روزنامه ها مخابره کرد که در آن بر خودمختاری آذربایجان و زبان ترکی به عنوان زبان رسمی آذربایجان تأکید گردیده بود. ۲۱ آذر: شهر تبریز به توسط نیروهای فرقهٔ دموکرات محاصره شد. در این روز مجلس ملی آذربایجان افتتاح گردید و پیشه وری کابینهٔ خود را معرفی کرد. ۲۶ آذر: به دستور قاضی محمد رئیس حزب کوملهٔ کردستان پرچم ایران از فراز عمارت دولتی پایین آورده شد و پرچم استقلال کرد بر فراز عمارت افراشته گردید. ۲۸ آذر: دکتر مصدق در مجلس شورای ملی دربارهٔ آذربایجان گفت: «با آذربایجان نباید جنگ کرد بلکه باید از آنها رفع شکایت نمود تا مطیع مرکز شوند. ۲۰ دی: شیخ عبدالله فرزند شیخ خزعل به خرمشهر حمله برد و عده ای از ژاندارمها را خلع سلاح نمود (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۳۷۸-۳۸۳).

کرد و گفت: «بنده وقتی رفتم منزل، قانون انجمنهای ولایتی را خواندم دیدم به هیچ وجه این قانون ضرری ندارد و بسیار هم مفید است...».*

مصدق: طرح ۷۸ اعلام جرم علیه دولت

دکتر مصدق در جلسهٔ ۲۷ آذر مجلس شورای ملی، در مخالفت با دولت حکیمی، ۷۸ فقره اعلام جرم علیه دولت تقدیم مجلس کرد و اظهار داشت:

... اینک نامه هایی که حاکی از اعلام جرم بر علیه مأمورین متخلف ژاندارمری و مرتجعین محلی ست متذکر می شوم (۷۸ اعلام جرم است) در تمام این موارد تقاضای مردم این بوده که مقامات مسؤول در حدود قانون اساسی و اصول محاکمات جزایی مرتکبین را تعقیب و از مداخلات غیر قانونی مأمورین ژاندارمری در کارهای حقوقی جلوگیری نمایند... و نگذارند که مأمورین آن اداره به جای تأمین آسایش، خود سبب قتل و غارت و سلب آسایش عمومی گردند (اسکندری – امضایش را هم بفرمایید) تلگرافی ست که فرقهٔ دموکرات می کند. دوم شکایت از شاهی ست... (کی استوان، ۲/۲۰۴-۲۱۲).

این سخنان هنگامی در مجلس عنوان گردید که دولت شوروی، آذربایجان و کردستان را عملاً از ایران جدا ساخته بودند، و به دستور حکیمی نخست وزیر، سید حسن تقی زاده در سازمان ملل متحد می کوشید شوروی قوای نظامی خود را بر طبق قرارداد سه جانبه از ایران خارج کند تا ایران بتواند دست حکومتهای تجزیه طلب را از آذربایجان و کردستان کوتاه سازد.

کنفرانس وزرای خارجهٔ سه دولت در مسکو
برای بررسی اوضاع ایران و آذربایجان

در ضمن، این اظهارات دکتر مصدق در مجلس، به دولت انگلیس فرصت داد تا دولت ایران را مورد حمله قرار دهد و طرح قیمومت ایران را زیر نظر سه دولت شوروی و انگلیس و امریکا در مسکو پیشنهاد نماید و از اقلیتهای ایران و از به رسمیت شناختن زبانهای عربی و ترکی و کردی سخن به میان آورد...

در دی ماه ۱۳۲۴ در زمان نخست وزیری حکیمی، درست در همان زمانی که پیشه وری و طرفدارانش رابطهٔ آذربایجان را با مرکز قطع کرده بودند و بر خودمختاری آذربایجان و زبان ترکی به عنوان زبان رسمی آذربایجان تأکید می کردند، کنفرانس وزرای خارجهٔ سه دولت انگلیس و امریکا و شوروی برای مذاکره و حل مسائل ناشیه از جنگ در مسکو تشکیل شد.

* در حالی که چند سال بعد در دورهٔ نخست وزیری رزم آرا، وقتی رزم آرا لایحهٔ تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی را به مجلس تقدیم کرد، مصدق به صراحت گفت: این طرح تجزیهٔ ایران است (به بخش هشتم کتاب مراجعه فرمایید).

استناد رادیو لندن به سخنان دکتر مصدق در حمله به دولت حکیمی

تا پیش از تشکیل این کنفرانس، رادیو لندن که نسبت به وقایع آذربایجان همیشه اظهار بدبینی می کرد، لحن خود را تغییر داده و از فساد دستگاه حکومت ایران مخصوصاً از عدم توجه به عرایض و شکایات اهالی آذربایجان و به مورد بودن قسمت اعظم اعتراض دموکراتها سخن می گفت.

روزنامهٔ کیهان (شمارهٔ ۸٤۱ مورخ اول دی ۱۳۲٤) در این باب نوشت:

«... رادیو لندن که از آغاز غائلهٔ آذربایجان همواره دموکراتها را «عناصر ماجراجو و بیگانه و شورشی...» می خواند، از شب آدینه ناگهان لحن خویش را نسبت به حوادث آذربایجان تغییر داد. بدین قرار که پس از آن که در سرویس فارسی خود قسمت مهمی از نطق آقای دکتر مصدق را نقل کرد [در دو صفحهٔ پیش، زیر عنوان «نخست وزیری حکیمی» خلاصه ای از سخنان مصدق نقل گردیده است]، در همان سرویس و سپس در سرویس اخبار انگلیسی خود سخنان دکتر مصدق را راجع به فساد دستگاه حکومت ایران و مخصوصاً عدم توجه به عرایض اهالی آذربایجان و به مورد بودن قسمت اعظم اعتراضات دموکراتها تأیید نمود و برای آن که حقیقت «بیانات پُر مغز و تاریخی» نمایندهٔ اول تهران را به گوش ساکنین جهان برساند چنین استدلال کرد: «سخنان دکترمصدق از آن جا درخور اهمیت و توجه کامل است که وی همان نماینده ای ست که چندی پیش در پارلمان ایران طرحی [طرح منع مذاکرات نفت] را به تصویب رسانید که دولت ایران به هیچ رجه حق ندارد با هیچ یک از کشورهای بیگانه راجع به موضوع اعطای امتیاز نفت داخل مذاکره شود» یعنی این که سخنان دکتر مصدق ازاروی نهایت بی غرضی ایراد گردیده و حقیقت محض است... .

خبر رادیو لندن بدین شرح بود:

از تهران خبر می رسد که سر ریدر بولارد سفیر انگلیس و مستر والاس مری سفیر کبیر امریکا درتهران به دولت ایران پیشنهاد نموده اند که با تشکیل یک کمیتهٔ سه نفری که از نمایندگان شوروی و انگلستان و امریکا تشکیل شده موافقت نمایند تا اوضاع ایران را به طور عموم و اوضاع آذربایجان را به طور خصوص مورد بررسی قرار دهند. دو سفیر کبیر مزبور در این باره با اعلیحضرت شاهنشاه ایران محمد رضاشاه نیز مذاکراتی نموده اند و این پیشنهاد را به معظم له هم تقدیم کرده اند. دولت ایران هنوز جواب موافقی به این پیشنهاد نداده است و شاید بخواهد قبل از موافقت با این پیشنهاد آن را به مجلس شورای ملی عرضه کند... و با این که دولت شوروی در کنفرانس مسکو در آغاز با این پیشنهاد موافقت کرد، در آخر سر، آن را رد کرد. دولت انگلستان هنوزبه رأی خود باقی ست (کی استوان، ۲/۲۱۸-۲۱۹).

مصدق: ای مردم که می خواهم برای شما جان فشانی کنم

پس از پخش این خبر از رادیو لندن، ایرانیان دریافتند که بار دیگر خارجیان درصدد برآمده اند قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ را به صورتی دیگر تجدید کنند و درحالی که ایران گرفتار تجزیهٔ آذربایجان است کمیسیون سه جانبه قیمومت ایران را به عهده بگیرد. بدین مناسبت ۱۷ تن از نمایندگان مجلس از جمله دکترمصدق نامه ای به نخست وزیر نوشتند و در آن یادآور شدند

دولت حق هیچ گونه تصمیمی که جزءً یا کلاً مستقیماً یا غیر مستقیم دخالت یک یا چند دولت خارجی را در امور داخلی ایران تصریحاً یا تلویحاً ایجاب نماید ندارد و هرگونه موافقتی در این امور بدون تصویب مجلس شورای ملی خالی ازاعتبار و خارج ازوظایف و اختیارات دولت است.

دکتر مصدق نیز بیانیه ای صادر کرد که با این عبارت آغاز می شد: «ای مردم، ای کسانی که من نمایندگی شما را قبول کرده و می خواهم برای شما جان فشانی کنم بدانید و آگاه باشید که...» (همان مأخذ، ۲/ ۲۲۳-۲۲۷). وزارت امور خارجه نیز بیانیه ای بدین مضمون صادر کرد که دولت «... هیچ گاه بدون اطلاع مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نخواهد نمود...». دکترمصدق در مجلس به نخست وزیر و تقی زاده رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل حمله کرد و و در پایان اظهار داشت: «من برای صلاح و ثواب ملت ایران از آقای حکیمی خواهش می کنم بیش از این وقت مملکت را ضایع نکنند فوراً ازکار کناره جویی کنند زیرا امروز دولتی ست [کذا] که در بیطرفی او هیچ یک از همسایگان تردید نکند و قادر باشد که برای مشکلاتی که مملکت دچار آن شده راه حلی پیدا کند و اگر راه حلی پیدا نشد تا سازمان ملل متفق در لندن هست چاره جویی کند. دکتر مصدق نامه ای نیز به نخست وزیر نوشت.

سخنان نجم الملک درباره کنفرانس مسکو

چند سال بعد، یعنی در ۲۸ تیر ۱۳۲۹ هنگامی که نجم الملک (وزیر امورخارجه ایران در سال ۱۳۲٤) سناتور تهران بود، دربارهٔ موضوع مورد بحث ما در مجلس سنا اظهار داشت:

پس ازپایان کنفرانس مسکو سر ریدر بولارد

یک ورقه ای داد به من. یادداشت نبود، یادداشت یا مراسله نمره دارد، تاریخ دارد. اینها هیچ کدام نبود. یک ورقه ای داد. گفتم این چیست؟ گفت که این را در کنفرانس مسکو بعد از مذاکراتی که راجع به تخلیهٔ ایران شده است که باید تخلیه شود مستر بوین وزیر امور خارجه

انگلستان آن جا یک چیزی به نظرش رسید، آن جا پیشنهاد کرد* آنها هم قبول کردند ولی موکول

* در این امر تردیدی وجود ندارد که دولت انگلیس مبتکر طرح تشکیل کمیسیون سه جانبه بوده است. نطق بوین وزیر خارجهٔ انگلیس دربارهٔ این موضوع در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۴۵ در مجلس عوام آن کشور به شرح زیر این امر را ثابت می کند:

«... حالا اجازه می خواهم راجع به ایران صحبت بدارم. در این مجلس از من سؤال کردند که آیا منافع انگلستان را حفظ خواهم کرد یا نه؟...

در پاسخ اظهار داشتم که من در هر نقطه ای باشم حافظ منافع بریتانیا هستم. اما مسألهٔ ایران را من به عنوان رقابتی بین روسیه و خودمان تلقی نمی کنم و سعی من بر آن بوده است که از چنین کاری جلوگیری کنم. من اذعان دارم که کیفیت نهضت آذربایجان فکر مرا مشغول داشت.

اگر اظهار من ایجاد سوء تفاهمی نکند می خواهم بگویم که این نهضت در ۱۹۰۵ تقریباً در نتیجهٔ اوضاعی که خیلی شبیه اوضاع فعلی بود شروع شد و با آن که من نسبت به جریان فعلی سوء ظنی نداشتم در این فکر بودم که بدانم کیفیت امر از چه قرار است به خصوص که نمایندگان مطبوعات و اشخاص دیگر را اجازهٔ رفتن به آن سامان نمی دادند.

به نظر من وقتی که چیزی در پردهٔ اخفا بماند ناچار نقشی در ایجاد تردید وسوء ظن ایفاء می کند و اتفاقاً در این مورد هم چنین شده است.

همچنین من بی اختیار فکر گرفتاریهای سر ادوارد گری در ۱۹۰۷ افتادم. طبیعةً خیال کردم که مبادا سیاستی در جریان تعقیب باشد که منجر به اختلاف نظر گردد در صورتی که به عقیدهٔ من هنگامی که حل اختلاف به وسیلهٔ مذاکرات ممکن بود ایجاد چنین اختلافاتی کاملاً بیمورد است.

بنابراین وقتی که به مسکو رفتم راجع به این موضوع مذاکراتی به عمل آوردم و تصور می کنم نمایندهٔ محترمی که اظهار می دارد که از لحاظ دموکراسی و آزادی انتخاب و غیره ایران را نمی توان بی غل و غش دانست کاملاً ذی حق است.

قانون اساسی ۷-۱۹۰۶ هرگز به موقع اجرا گذارده نشده است وگرنه ایران به شکل دول متحده در می آمد.

بنابراین چنین حس می کردم که موضوع زبان و اقلیت قابل حل بوده باشد و به همین ملاحظه فکر می کردم که با همه جنب و جوش و ناراحتیهای حزب توده و سایر مردمان تیک در ایران شاید میسر باشد که کمیسیونی مرکب از نمایندگان سه دولت متفق به ایران رفته و با استناد به مواد قانون اساسی ۷-۱۹۰۶ مسائلی را از قبیل مسألهٔ زبان که اهمیت حیاتی دارد مورد دقت و حل و فصل قرار دهد.

در عین حالی که زبان فارسی را به عنوان زبان ملی قبول باید داشت زبان اقلیتها از لحاظ عدم آرامشی که در این کشورها روی می دهد نهایت اهمیت را دارد و به علاوه مسألهٔ کردستان نیز در میان بود و نیز نباید این حقیقت را پنهان داشت که درمیان تمام این گیرودارها منافع حیاتی کشورهای متحدهٔ امریکا و انگلستان و روسیهٔ شوروی نسبت به موضوع نفت هم که با مسائل دفاعی انگلستان بسیار مربوط است وجود داشت.

بنابراین من پیشنهادهایی برای مراوده و مطالعهٔ این کمیسیون در نظر گرفتم و آنها را پس از ورود به مسکو تنظیم نمودم و حقیقةً تصور می کردم که مورد قبول واقع خواهدشد.

در سند مربوط به طور وضوح اظهار داشتم که در این باب موافقت دولت ایران را جلب نکرده ام، زیرا فرصت مشاوره با حکومت مزبور برای من دست نداده بود و در این اظهار خود کاملاً صادق بودم.

من با تشکیل کمیسیون سه دولت به شرط موافقت دولت ایران موافق بودم. وقتی که موضوع موافقت دولت ایران را به میان آوردم اعتراضاتی به این کار شد و در نتیجه آن پیشنهاد من به جایی نرسید. ←

به قبول دولت ایران شد.

اگر قبول دارید یک ورقه ای ست، ده دوازده ماده است. توی روزنامه هم آقایان خوانده اند. بنده نگاه کردم و گفتم با این مخالفم... غروب همان روز اعلیحضرت همایونی احضار فرمودند. فرمودند که این را دیدی؟ گفتم: بله. فرمودند چه نظری داری؟ گفتم: من مخالفم...». وی افزود با سفیران سه کشور مذاکره شد. سفیر شوروی گفت: ما مداخله در کار دولت دیگری نمی کنیم. بنده گفتم: پس خواهش می کنم که ارتشتان را از این جا ببرید بیرون، چه مداخله ای بالاتر از این... حالا ارتشتان را از این جا بیرون ببرید و ما را به حال خود بگذارید. نمایندهٔ امریکا گفت این نظرتان صحیح است اگر میلتان هست رد بکنید. این را هم باید عرض کنم در این مورد بنده و دولت تصمیم گرفتیم اگر کار همین طور به تعویق و تأخیر و تعلل بگذرد به سازمان ملل متحد شکایت کنیم. دول متفق نمی خواستند ما این کار را بکنیم. می گفتند این عمل یک جنجالی در سازمان ملل متفق ایجاد می کند...». تجم الملک در پایان افزود: «به کلی این مطلب دروغ است که دولت ایران یا وزارت امور خارجه ایران می خواسته است این را قبول کند یا نظر موافق داشته است، یا این که می خواسته است کاری بدون استحضار و اطلاع مجلس شورای ملی بکند...» (همان مأخذ، ۲/ ۲۳۵-۲۳۸).

← پس از مراجعت دوباره مساعی خود را تجدید کردم و لیکن موفق به جلب موافقت دولت ایران نشدم.

در بسیاری ازمحافل پیشنهاد و در این مجلس نیز اشاره شده است که غوغای یونان و اندونزی در نتیجهٔ آن برپا شده است که این جانب مسؤول گذاشتن موضوع ایران در دستور سازمان ملل متفق بوده ام. ولی این حقیقت تاریخی را باید بگویم که با آن که این امر تا حدی از حدود وظایف من بیرون بوده و ایران کشوری مستقل است مع هذا من به دولت مذکور عکس این کار را توصیه نمودم زیرا تصور می کردم که چون سازمان ملل متفق سازمان نوبنیادی ست طرح اختلافات در اولین جلسهٔ آن ممکن است موفقیت آن را به خطر بیندازد و نیز همچنان عقیده داشتم که اگر دولت ایران با تشکیل کمیسیون سه دولت موافقت کند خود من می توانم در حل قطعی موضوع ایران هم به صلاح آن کشور و هم برای متفق بزرگ خودمان که ذی دخل بود خدمتی انجام بدهم.

در مورد کشور کوچکی که تصادفاً دارای مادهٔ خام ذی قیمتی ست چیزی که باید مراعات گردد، این است که دولت متفق باید ترتیب کار خود را چنان بدهند که آن کشور کوچک را فدای اختلاف نظر بین متفقین بزرگ نسازند. به نظر من این روش بسیار صحیح است و خود من درصدد انجام آن برآمده و کامیاب نگردیده و از عدم موفقیت خود اعتذار می کنم. ولی به هر صورت من لازمهٔ کوشش را به عمل آوردم. بالاخره موضوع ایران در دستور سازمان ملل متفق گذاشته شد و من هیچ تردیدی ندارم که دوستان شوروی ما نسبت به من ظنین بودند و با آن که من قیافهٔ صادقانه ای دارم از این لحاظ تأثیری در آنها حاصل نشد.

بنابراین آنها موضوع یونان واندونزی را به میان آوردند ولی من از این حیث به هیچ وجه تکدری نداشتم. ←

برخی از مواد یازده گانهٔ مذکور در یادداشت سر ریدر بولارد

در یادداشت مذکور آمده است: ... مادهٔ ٤: در ایران انجمنهای ایالتی و ولایتی، بر طبق مقررات قانون مشروطیت تشکیل شود. مادهٔ ٥: توصیه های کمیسیون (که قبل از پیشنهاد به دولت ایران باید مورد تصویب سه دولت واقع شود) باید شامل کلیهٔ کشور ایران به انضمام آذربایجان بوده باشد. مادهٔ ۷: کمیسیون نیز توصیه هایی در باب استعمال زبانهای اقلیت از قبیل عربی، ترکی و کردی به طور آزاد جهت تعلیم و منظورهای دیگر خواهد بود. مادهٔ ۱۱: اولین انتخابات ایالتی و ولایتی باید تحت نظر کمیسیون انجام گیرد (همان مأخذ، ۲/ ۲۳۹-۲٤۰).

اینها همه پیشنهادهای بوین وزیر امور خارجه انگلیس بوده است که در کنفرانس مسکو مطرح ساخته. دلسوزی برای تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و به رسمیت شناختن زبانهای ترکی و عربی و کردی و عنوان کردن مسألهٔ «اقلیتها» در ایران ...، در حالی که در آن موقع ایران تنها با پیشه وری که از جانب شوروی به طور کامل حمایت می شد مشکل داشت. ولی دولت انگلیس در راه تجزیهٔ ایران و به یقین تجزیهٔ خوزستان مسألهٔ زبانهای دیگر از جمله زبان عربی را که در آن موقع مطلقاً مطرح نبوده پیش کشیده است.

آیا مجلس شورای ملی ایران، حداقل از خرداد تا بهمن ماه ۱۳۲٤ در راه حفظ منافع ایران گام بر می داشته است؟ یعنی در زمانی که شوروی درصدد بود آذربایجان و کردستان را از ایران جدا سازد و دولت انگلیس نیز با اغتنام از فرصت، با طرح مسألهٔ «اقلیتها» در ایران و پیشنهاد به رسمیت شناختن زبان عربی در خوزستان، می خواست این استان را از ایران جدا سازد!

نخست وزیری قوام و عزیمت او به مسکو

پس از استعفای حکیمی در بهمن ماه ۱۳۲٤، در جلسهٔ ششم بهمن ماه مجلس شورای ملی نسبت به نخست وزیر آینده اخذ رأی به عمل آمد. احمد قوام ۵۲ رای و پیرنیا (مؤتمن الملک) ۵۱ رای و حکیم الملک یک رای داشتند (کی استوان، ۲/ ۲٤۵). احمد قوام به نخست وزیری برگزیده شد و دولت خود را در ۲۸ بهمن به مجلس معرفی کرد و روز به

← بعضیها اظهار کرده اند که به مناسبت این پیشامد روابط ما با اتحاد جماهیر شوروی به خطر اف است ولی من این حرف را قبول ندارم.

در خصوص شورای امنیت من اظهارداشتم که بنا به اطلاع من، موضوع ایران هنوز در دستور باقی و در صورتی که ایرانیان به نتیجهٔ رضایت بخشی نرسند دوباره به شورای مزبور مراجعه خواهند ک (کی استوان، ۲/ ۲۷۵-۲۷۷).

همراه یک هیأت رهسپار شوروی شد.

اعتراض دکتر مصدق به عدم تخلیهٔ ایران، و کمیسیون سه جانبه

دکتر مصدق در ۱۲ اسفند ۱۳۲٤، در حالی که احمد قوام نخست وزیر در رأس میسیون اعزامی ایران به مسکو سفر کرده بود، و در حالی که هشت یا نه روز به آخر مجلس چهاردهم بیش باقی نمانده بود، مطالب مختلفی مانند بودجهٔ کشور و اصلاح قانون انتخابات را مطرح ساخت و به شرح تمام از این که قوای خارجی حتی پس از ٦ ماه که از پایان جنگ جهانی می گذرد ایران را تخلیه نکرده اند شکایت کرد و گفت:

> نه فقط خاک کشور ما هنوز از نیروی بیگانه تخلیه نشده است، بلکه نغمه هایی برای ما ساز کرده اند که موجودیت و تمامیت و همه چیز آیندهٔ ما را هم تهدید می کند... [و] ما را به طرف تجزیه و جنگهای داخلی و برادر کشی سوق می دهند... به جای احترام به استقلال و تمامیت و وحدت ما نقشهٔ قیمومیت و تفرقهٔ ما را می کشند.

وی آن گاه به مسألهٔ کمیسیون سه جانبی پرداخت و گفت:

> تازه برای قانون اساسی ما غمخواری می کنند و اظهار تأسف می نمایند که اگر قانون اساسی ما در قسمت انجمنهای ایالتی و ولایتی اجرا شده بود ایران به شکل یک کشور متحده ای درآمده بود، تازه برای ما دارند موضوع زبان و اقلیت را پیش می کشند؟ مگر فرانسه و بلژیک مطابق قانون اساسی شان انجمن ایالتی و ولایتی ندارند. آیا هرگز این دو کشور را کسی کشور متحده خوانده است؟ مگر در این دو کشور به زبانهای محلی از قبیل زبان فلامان و زبان فرانسه و یا زبان برتن و کاسکون و غیره تکلم نمی شود. آیا هرگز کسی به عنوان این زبانها برای این دو کشور موضوع اقلیت را مطرح کرده است... (همان مأخذ، ۲/ ۲۷۳/ ۲۷٦).

دکتر مصدق: خاک بر سر این مجلس

در جلسهٔ شانزدهم اسفند ۱۳۲٤ که بودجهٔ مجلس مطرح بود، مصدق پیشنهاد کرد لایحهٔ بودجه از دستور خارج شود و نمایندگان به جای آن تکلیف ایام فترت را تعیین کنند. زیرا «فقط چهار روز به آخر دوره داریم». به پیشنهاد او رای گرفتند، تصویب نشد. مصدق در این موقع گفت: «خاک بر سر این مجلس، خاک بر سر این مجلس، و از جلسه خارج شد. امیر تیمور: خاک بر سر آدم عوام فریب» (کی استوان، ۲/ ۲۵۹-۲٦۱).

دولت آبادی بعداً گفت:

> عرض کنم بنده اخطاری که دارم از نظر اهانتی ست که آقای دکتر مصدق بر خلاف حق و منطق به این مجلس می کنند. بنده در چند ماه پیش این جا نبودم. شنیدم ایشان ضمن عصبانی شدن گفته بودند این جا «دزدبازار» است. این بیاناتی که ایشان این جا می کنند به عقیدهٔ بنده خیلی

دور از انصاف و منطق است» (صحیح است). کی دزدی کرده است؟ چرا نمی آیند این جا بگویند؟ این که تظاهر می کنند به این که ایشان مرد درستی هستند و کسی هم منکر نیست دلیل نیست که به دیگران اهانت کنند... اشخاصی که سمت وکالت را دارند، اشخاصی که خودشان را ممتاز می دانند یکی از شرایطش این است که تسلیم منطق بشوند. وقتی که مجلس به یک موضوعی رأی داد، ایشان حق اعتراض ندارند (همان مأخذ، ۲/ ۲۶۵).

فترت ۱۶ ماهه بین مجلس چهاردهم و پانزدهم

قوام برای جلوگیری از تجزیهٔ آذربایجان و گفتگو دربارهٔ نفت - بی اعتنا به قانون «تحریم مذاکرات نفت» - به مسکو رفت، و بعد در تهران مقاوله نامه ای با سادچیکف سفیر شوروی امضاء کرد، حزب دموکرات ایران را برای رقابت با حزب توده و حزب دموکرات آذربایجان تشکیل داد، سه وزیر توده ای وارد کابینهٔ خود کرد... . آن گاه فرمان انتخابات دورهٔ پانزدهم در ۱۴ مهر ۱۳۲۵ صادر شد و به منظور اجرای انتخابات - به یقین بر اساس موافقتهای پنهانی با شوروی - ارتش به فرمان شاه و با نظارت سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش وارد آذربایجان گردید.

قوام به دخالت در انتخابات دورهٔ پانزدهم از طریق حزب دموکرات ایران که خود تشکیل داده بود متهم گردید.

تحصن دکتر مصدق در دربار

در این هنگام مصدق به مبارزهٔ با قوام دست زد. نخست اعلامیه ای خطاب به مردم تهران صادر کرد بدین شرح:

> با وجود کسالت مزاج و بنا به خواهش عده ای از طبقات مختلفه، روز جمعه بیستم دی ماه سه ساعت قبل از ظهر در مسجد شاه نظریات خود را راجع به انتخابات دورهٔ پانزدهم به عرض عموم می رسانم.
> دکتر محمد مصدق.

وی آن روز پس از بیانات مفصل دربارهٔ مداخلات آشکار دولت در انتخابات، اظهار داشت: «... بهترین شاهد مدعای ما این است که هنوز انتخابات شروع نشده اکثر وکلای آینده را مردم می دانند...» (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۶، ص ۱۴۷-۱۴۸). در تعقیب این سخنرانی، دکتر مصدق و عده ای قریب سی تن در روز یکشنبهٔ ۲۲ دی ماه به اعتراض از جریان انتخابات در کاخ همایونی متحصن شدند.

کاندیداهای مصدق برای دورهٔ پانزدهم مجلس

موضوع جالب توجه آن است که در برابر حزب دموکرات ایران به رهبری قوام که

کاندیداهای خود را برای تهران اعلام کرده بود، دکتر مصدق نیز شخصاً از طریق حزب وحدت ایران [حزب جدید التأسیس مرکب از چند تن از منشعبین از حزب ایران - پس از ائتلاف حزب ایران با حزب توده و حزب دموکرات آذربایجان] کاندیداهای خود را برای تهران به این شرح معرفی کرد: دکتر امامی، شیخ العراقین بیات، شمس الدین جزایری، ارسلان خلعت بری، حسن زعیم، سید محمد صادق طباطبایی، محمد رضا تهرانچی، سید ابوالقاسم کاشانی، دکتر متین دفتری، رحیم صفاری. از سوی دیگر حزب ایران نیز کاندیداهای خود: اللهیار صالح، مهندس زیرک زاده، مهندس فریور، و کریم سنجابی را معرفی کرد (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۶، ص ۱۴۶).

نتیجهٔ انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس

علی رغم تحصن دکتر مصدق و یارانش در دربار، به منظور اعتراض به دخالت دولت در انتخابات، انتخابات دورهٔ پانزدهم انجام شد. مصدق به مجلس راه نیافت. از ۱۳۶ کرسی مجلس، حزب دموکرات ایران ۷۳ کرسی را به دست آورد. این ۷۳ نفر پیش از آغاز انتخابات، علاوه بر قبول عضویت در حزب دموکرات ایران، سوگندنامه و تعهد وفاداری به جناب اشرف احمد قوام و حزب دموکرات ایران را نیز امضاء کرده بودند.

بخش هفتم

از پایان دورهٔ چهاردهم تا آغاز دورهٔ شانزدهم
۲۱ اسفند ۱۳۲٤ – ۲۰ بهمن ۱۳۲۸

مقدمه

دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی در ۲۰ اسفند ۱۳۲٤ دردورهٔ نخست وزیری احمد قوام به پایان رسید. دورهٔ پانزدهم پس از یک فترت شانزده ماهه در ۲۵ تیر ۱۳۲٦ در دورهٔ نخست وزیری هم‌و آغاز به کار کرد و در ٦ مرداد ۱۳۲۸ در دورهٔ نخست وزیری محمد ساعد به پایان رسید. دورهٔ شانزدهم در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ پس از یک فترت هفت ماهه در زمان نخست وزیری ساعد فعالیت خود را آغاز کرد.

با آن که دکتر مصدق در این مدت طولانی نه نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود و نه شغل دولتی به عهده داشت، همچنان به فعالیتهای سیاسی مشغول بود. در بخش پیش دیدیم که وی در فترت بین دورهٔ چهاردهم و پانزدهم با صدور اعلامیه ای خطاب به مردم، آنان را به حضور در مسجد شاه دعوت و در آن جا به مداخلات دولت، در انتخابات اعتراض کرد و سپس با عده ای به عنوان اعتراض به جریان انتخابات دورهٔ پانزدهم در کاخ همایونی متحصن شد، و در برابر کاندیداهای حزب دموکرات ایرانِ قوام السلطنه، کاندیداهای خود را معرفی کرد، ولی توفیقی به دست نیاورد.

علت اختصاص بخش هفتم این کتاب به دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی – با آن که دکتر مصدق در آن عضویت نداشت – آن است که مسألهٔ نفت در این دوره در درجهٔ اول اهمیت قرار داشت. در این مجلس بود که موافقتنامهٔ قوام – سادچیکف که از طرف احمد قوام نخست وزیر به مجلس تسلیم گردیده بود رد شد. و قرارداد گس–گلشاییان در دورهٔ

نخست وزیری ساعد به مجلس تسلیم گردید. بحث دربارهٔ این قرارداد در روزهای آخر مجلس پانزدهم آغاز گردید، و دنبالهٔ آن در مجلس شانزدهم ادامه یافت. به علاوه مصدق در دورهٔ پانزدهم مجلس یک بار از طرف عده ای از نمایندگان کاندیدای نخست وزیری شد. ولی رقیب بر او سبقت گرفت. وی در بارهٔ قرارداد گس-گلشائیان نیز نامه ای به مجلس نوشت و در آن نظریات خود را دربارهٔ این قرارداد بیان کرد. بحث دربارهٔ قرارداد گس - گلشائیان در مجلس شانزدهم ادامه یافت و به ملی کردن صنعت نفت و سپس نخست وزیری دکتر مصدق انجامید.

از سوی دیگر در فترت بین دورهٔ پانزدهم و شانزدهم، در زمان نخست وزیری ساعد، دکتر مصدق به عنوان نبودن آزادی انتخابات به مبارزه پرداخت و با عده ای قریب دویست تن در دربار شاهنشاهی متحصن گردید و نامه ای به «پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» نوشت. با آن که از این تحصن نتیجه ای عاید معترضین نگردید، ولی دکتر مصدق برای راه یافتن به مجلس همچنان به مبارزه ادامه داد تا سرانجام انجمن نظارت بر انتخابات تهران، بطلان انتخابات تهران را اعلام کرد، و به شرحی که در صفحات بعد خواهد آمد دکتر مصدق و هفت تن از کسانی که بعد در «جبههٔ ملی» گرد آمدند به مجلس راه یافتند.

پس از این مقدمهٔ کوتاه می پردازم به دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی و اهمّ مسائلی که در آن مجلس مطرح گردیده است.

- در دورهٔ پانزدهم (۲۵ تیر ۱۳۲۶ - ٦ مرداد ۱۳۲۸)، چهار تن به نخست وزیری برگزیده شدند: احمد قوام (۲۵ تیر - آذر ۱۳۲٦)، ابراهیم حکیمی (دی ۱۳۲٦- خرداد ۱۳۲۷)، عبدالحسین هژیر (تیر - آبان ۱۳۲۷)، محمد ساعد (آبان ۱۳۲۷ تا پایان دورهٔ پانزدهم). وی با فترتی که پیش آمد تا بهمن ۱۳۲۸ نیز نخست وزیر بود (سمیعی، ۱۱-۱۵).

سقوط دولت قوام

مجلس پانزدهم در ۲۵ تیر ۱۳۲٦ افتتاح شد و کار خود را از ۲۵ مرداد آغاز کرد. قوام بر طبق سنّت پارلمانی استعفا داد و مجدد فرمان نخست وزیری گرفت و در ۱۹ شهریور دولت خود را به مجلس معرفی کرد و رای اعتماد گرفت. آن گاه در ۲۹ مهرماه موافقتنامهٔ نفت، معروف به «موافقتنامهٔ قوام - سادچیکف» را با مادهٔ واحده برای اظهار نظر به مجلس برد. وی در مجلس از خدمات خود در حل مشکل آذربایجان و رفع ناامنی کشور در ماههای پیش سخن گفت و افزود:

من ناچار بودم برای تخلیهٔ ایران و رهایی آذربایجان و جلوگیری از کشتارها اقداماتی کنم و خود را

در آن اقدامات کاملاً مُصاب می دانم... آن ساعتی که موافقتنامه را امضاء کردم معتقد بودم به صلاح مملکت است و امروز هم معتقدم، اگر مجلس جرح و تعدیلی لازم می داند با دقت کافی در آن مطالعه کند (صفایی*، ۶۶-۶۸).

اما مجلس ... بی مطالعه و بی درنگ بی آن که موافقتنامه مطرح شود، مادهٔ واحدهٔ از پیش آماده شده را که در همان جلسه از سوی دکتر رضازاده شفق تقدیم شد با اکثریت ۱۰۲ رای از ۱۰۴ رای تصویب نمود و موافقتنامهٔ قوام ـ سادچیکف را به بهانهٔ عدم انطباق با قانون ۱۱ آذرماه ۱۳۲۳ [قانون تحریم مذاکرات نفت] رد کرد و در ذیل مادهٔ واحده، دولت را مأمور استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب نمود و حسن نیّت قوام را هم ستود (صفایی*، ۶۸).

قانون استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب

از عبارتی که در پایان این مادهٔ واحده آمده، و صفایی آن را نقل به معنی ذکر کرده است نباید سرسری گذشت. قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ از دولت می خواست تا «در کلیهٔ مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور... مورد تضییع واقع شده است، به خصوص راجع به نفت جنوب به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد» (گفته ها و ناگفته ها...، ۴۵). به نظر نویسندهٔ این سطور به همان اندازه که تصویب «قانون تحریم مذاکرات نفت» درمجلس چهاردهم حائزاهمیت بود و ایران بر طبق این قانون توانست پیشنهاد کافتارادزه را در مجلس چهاردهم و موافقتنامهٔ قوام ـ سادچیکف را درمجلس پانزدهم رد کند، با تصویب «قانون استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب» نیز دولت ایران موظف گردید در این باب رسماً اقدام کند. در ضمن به یاد داشته باشیم که در مجلس چهاردهم و پانزدهم با آن که از سوی یکی دو تن از نمایندگان مسألهٔ لغو قرارداد ۱۹۳۳/۱۳۱۲، یا ملی شدن صنعت نفت جنوب پیشنهاد شد، از سوی مجلسیان حتی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم مطلقاً جدی تلقی نگردید. اما در اجرای قانون استیفای حقوق ملت ایران... که به قول دکتر موحد صرفاً دارای «یک هدف اقتصادی و مالی بود»، دولتهای هژیر و ساعد چنان که در صفحات بعد خواهد آمد، اقدام کردند. بدین ترتیب که دولت ایران در مذاکرات ۲۰ بهمن ۱۳۲۷ با شرکت نفت، دو درخواست را مطرح کرد که یکی از آنها اصل پنجاه ـ پنجاه یا تنصیف منافع بود که تازه در ونزوئلا معمول شده بود، و دیگری داشتن حق نوعی کنترل در کار شرکت نفت. ولی شرکت نفت هر دو پیشنهاد ایران را رد کرد (همان مأخذ، ۴۷)، گرچه انگلیس دردورهٔ نخست وزیری رزم آرا ـ که در صفحات

* هرجا، پس از نام «صفایی»، ستاره (*) افزوده شده، منظور آن است که وی مطلب را از صورت مذاکرات مجلس شورای ملی نقل کرده است.

بعد به آن خواهیم پرداخت — در زمانی اصل تنصیف منافع را به ایران پیشنهاد کرد، که دیر شده بود و ملی شدن نفت موضوع روز بود. در هر حال ملی شدن نفت هم اقدامی بود در تعقیب اجرای «قانون استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب».

علت سقوط دولت قوام

احمد آرامش در خاطرات خود، دربارهٔ مقدماتی که منجر به سقوط ناگهانی دولت قوام شد، نوشته است، پس از آن که حملات مخالفین قوام در مجلس و به وسیلهٔ مطبوعات شدت یافت، روز ۱۲ آذر ۱۳۲۶

وزرای کابینه متعاقب پیغامهای شاه، جلسگی در دفتر محمود جم وزیر جنگ حاضر شدند و استعفای دسته جمعی خود را نوشتند و برای شاه فرستادند و برخلاف سنت مشروطیت، نخست وزیر را از اقدام خود بی اطلاع گذاردند... قوام پس از این عمل ناجوانمردانهٔ وزیران، دریافت که دیگر ادامهٔ مبارزه اش بی نتیجه است... از این رو تصمیم گرفت در مجلس حاضر شود و از انتریک ها و توطئه هایی که در داخل و خارج کشور علیه او ترتیب داده می شود، ضمن ابراز نطق مفصلی پرده بردارد و سپس از کار کناره گیری کند و راه اروپا را در پیش گیرد... بعد از ظهر چهارشنبهٔ هیجدهم آذر - تقریباً مصادف با سالروز نجات آذربایجان- به مجلس رفت و نطق تاریخی خود را ایراد نمود. اما مجلس به قوام رای اعتماد نداد و بنا به دستور دربار و ستاد ارتش، رادیو و روزنامه های نیمه رسمی اطلاعات و کیهان نیز آن را منتشر نساختند...» (موسوی زاده، ۱/ ۷۴۳-۷۵۷).

قوام در نطق خود ضمن اشاره به مسألهٔ آذربایجان و کوششی که برای جلوگیری از تجزیهٔ ایران به عمل آورده بود، از پیمان شکنی عده ای از نمایندگان مجلس شورای ملی که از طرف حزب دموکرات ایران کاندیدا شده بودند پرده برداشت و گفت:

«... عدهٔ زیادی از آقایان پیش از انتخاب، اسنادی به حزب دموکرات ایران* سپرده اند که در آن وفاداری خویش را تا آخر دورهٔ پانزدهم نسبت به حزب و تصمیمات حزب اعلام کردند...».

«... ولی هیچ وقت من تصور نمی کردم، بدون دلیل موجه و مشروعی مجلس مخصوصاً هفتاد و چند نفری که قسمنامه را امضاء نموده اند از پشتیبانی دولت منصرف شوند...». «من باید صریحاً بگویم که قوای مختلف کشور رعایت حدود را نمی کنند و مداخله در امور قوهٔ مجریه از طرف قوهٔ مقننه و تحریکات بر ضد دولت از طرف قوای دیگر سرانجام مشروطیت ایران را به تراژدی غمناک خواهد رسانید...». «... وقتی در مورد کسی که مملکت را به تصدیق دوست و دشمن در

* احمد قوام پس از سفر به شوروی برای حل مسألهٔ آذربایجان، از جمله برای مقابله با حزب تودهٔ ایران و حزب دموکرات آذربایجان به تشکیل «حزب دموکرات ایران» دست زد.

تاریک ترین ایام از مخاطره نجات داد، این رفتار شود و از هیچ اهانت و تهمتی فروگذاری نکنند، مسلّم (در اصل: مصمّم) است با دیگران چه خواهند کرد».

وی سپس از مجلس تقاضای رأی اعتماد کرد. از ۱۱۲ نفر عدهٔ حاضر در مجلس فقط ٤٦ نفر به او رای موافق دادند و ۳۹ نفر رأی مخالف، و ۲۷ نفر نیز ممتنع بودند. ممتنعین اغلب از کسانی بودند که سوگندنامه و ورقهٔ وفاداری نسبت به قوام را امضاء کرده بودند. (همان مأخذ، ۷۵۱/۱-۷۵۵).

در بین کسانی که سوگند خود را شکستند، از یک طرف نام افرادی مانند حسین مکی، دکتر بقایی کرمانی، حائری زادهٔ یزدی، و عبدالقدیر آزاد به چشم می خورد، و از طرف دیگر نام کسانی مانند سردار فاخر حکمت، دکتر رضازاده شفق، دکتر عبده، گلبادی، عرب شیبانی (صفائی*، ۷٦). چهار تن اول در مجلس پانزدهم و شانزدهم در ماجرای نفت، تشکیل جبههٔ ملی، و ملی کردن نفت در کنار مصدق نقشی بسیار مهم برعهده داشتند، و سپس به دلائلی از وی جدا شدند.

نفت شمال: امریکا در برابر شوروی

بدیهی ست که ردّ موافقتنامهٔ قوام- سادچیکف حملات رادیو مسکو و روزنامه های شوروی را به ایران در پی داشت. سادچیکف نامه ای به قوام نوشت و ردِ موافقتنامه را توطئهٔ امپریالیست امریکا و انگلیس دانست. ناگفته نماند که جرج آلن سفیر امریکا در تهران، در روز ۱۹ شهریور ماه در روز معرفی کابینهٔ قوام به مجلس، در یک مصاحبه آشکارا گفت: «امریکا از مخالفت ایران با واگذاری امتیاز نفت کاملاً پشتیبانی خواهد نمود»، و چند روز بعد نیز وزیر امور خارجهٔ امریکا طی نامه ای به حسین علا سفیر ایران در امریکا، ضمن تأیید سخنان جرج آلن نوشت: «اگر مخالفت ایران با واگذاری امتیاز نفت به شوروی منجر به نتایج ناگواری هم گردد، امریکا از ایران پشتیبانی خواهد نمود» و این هر دو اظهار نظر مقدم است بر ۲۹ مهرماه که مجلس شورای ملی موافقتنامهٔ قوام - سادچیکف را رد کرد (صفایی، ٦۸-٦۹).

دکتر مصدق در آستانهٔ نخست وزیری

چنان که پیش از این اشاره گردید دکتر مصدق با آن که در دورهٔ پانزدهم نمایندهٔ مجلس نبود، ولی در پشت پرده به گونه ای فعال حضورداشت. و این امر به نظر نویسندهٔ این سطور در درجهٔ اول حداقل مربوط به حضور حسین مکی در مجلس پانزدهم بود. نوشته اند که در دورهٔ پانزدهم، مکی «هر روز چند تن از نمایندگان مجلس، اساتید دانشگاه، صاحبان قلم و افراد متنفذ و بازاری و دانشجویان را به ملاقات مصدق می برد»

(زهتاب فرد، خاطرات در خاطرات، ۳٦٦). پس از سقوط دولت قوام، هنگامی که فعالیت برای تعیین نخست وزیر جدید آغاز گردید، در نتیجهٔ فعالیت مکی و دیگر نمایندگان طرفدار مصدق، در جلسهٔ ۲۲ آذر ۱۳۲٦، ۳۱ تن از نمایندگان به دکتر مصدق رای تمایل دادند و ۷۲ تن به سردار فاخر حکمت رئیس مجلس. فرمان نخست وزیری سردار فاخر حکمت در شُرف صدور بود که وی استعفا داد. در رأی گیری بار دوم در ۲۹ آذر، ابراهیم حکیمی با ٥٤ رأی تمایل به نخست وزیری انتخاب گردید، در حالی که دکتر مصدق ٥۳ رای داشت (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۷، ص ۱٤۹-۱٥۰).

روایت دیگر آن است که پس از سقوط دولت قوام، فراکسیون دموکرات ایران برای نخست وزیر آینده از قوام چاره جویی کرد. وی به فراکسیون پیشنهاد کرد دکتر محمد مصدق را، که با وی خویشی داشت و به وطن پرستی او اطمینان داشت، به نخست وزیری انتخاب کنند و در نتیجه بار اول ۳۱ رای و بار دوم ٥۱ رای به دکتر مصدق داده شد (موسوی زاده، ۱/ ۷٦۸).

حسین مکی در کنار دکتر مصدق

اظهار نظر زهتاب فرد دربارهٔ فعالیت مکی در مجلس پانزدهم به نفع دکترمصدق درست می نماید زیرا مکی نه فقط به گواهی مقدمه ای که در سال ۱۳۲٤ بر چاپ اول کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه نوشت، احترام و ارادت و اعتقاد فوق العادهٔ خود را نسبت به دکتر مصدق بیان کرده، بلکه این رابطه به روایت وی، در سالهای بعد نیزهمچنان ادامه داشته است. از سوی دیگر در قریب چهل دستخط دکتر مصدق خطاب به مکی در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸، نزدیکی و احترام متقابل دکتر مصدق به مکی نیز آشکارا به چشم می خورد.*

* * برای آن که خوانندگان به حدود نزدیکی دکتر مصدق و حسین مکی در آن سالها پی ببرند، متن برخی از «دستخطهای مصدق» خطاب به مکی را از «مقدمهٔ چاپ سوم»، کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او...، طبع ۱۳٦٤، ص ۱٥-۳۲ در این جا نقل می نماییم:

«قربانت شوم خواهشمندم به وسیلهٔ تلفن بفرمایید که روز پنجشنبه چه ساعتی بنده شرفیاب شوم که خدمت جناب آقای موسوی زاده برویم. دکترمحمدمصدق» (مکی، ۲۷).

«قربانت گردم گمان می کنم فردای شنبه به واسطهٔ کارلازم تری که اتومبیل دارد نتواند برای انجام آن کار به دولتسرای جناب عالی حاضر شوم. عجله هم ندارم ممکن است روز دیگر اپن کار بشود. دکتر محمد مصدق» (مکی، ۳۱).

«۱۸ مرداد قربانت گردم می خواستم چند دقیقه خدمت حضرت عالی برسم تا ساعت ۹ آزاد نیستم و در منزل به کسی وعده داده ام از ساعت ۹ تا ٥ منزل هستم هر وقت با تلفن تعیین وقت بفرمایید خدمت می رسم. دکتر محمد

مکی نوشته است در دورهٔ پانزدهم که دکتر مصدق نمایندهٔ مجلس شورای ملی نبود، تنها کسی از نمایندگان مجلس غیر از فامیل خود [بیات و دکتر متین دفتری نمایندگان دورهٔ پانزدهم] ملاقات می کرد نگارنده بود. معمولاً هنگامی که دکتر مصدق در شهر بود، در هفته یکی دو مرتبه با ایشان ملاقات می کردم (این برنامه از سال ۱۳۲۱ خورشیدی ترتیب داده شده بود) و در مسائل سیاسی روز و پارلمانی بحث می کردیم» (مکی، ۸۱).*

در دورهٔ پانزدهم که دکتر مصدق خانه نشین و بیشتر در احمد آباد به سر می برد هر وقت به شهر می آمدند خبر می کردند که به ملاقاتشان بروم. و در پاره ای از مواقع هم برای این که نام دکتر مصدق از اذهان نرود و فراموش نشوند، به مجردی که زمینه ای در این باره فراهم می شد نزد ایشان می رفتم که درمورد سیاست روز اظهار نظر کنند که چهار نوبت به وسیلهٔ من نامه به مجلس پانزدهم نوشته اند که درجلسهٔ رسمی قراءت نموده ام. [تاریخ نامه ها بدین قرار است: ۱۰ بهمن ۱۳۲۷ (مکی، ۸۲-۸۳)، ۳۰ تیر ۱۳۲۸ (ص ۸۷)، ۱ مرداد ۱۳۲۸ با امضای «فدایی بازنشسته دکتر محمد مصدق» (ص ۹۴)] و نامهٔ چهارم به نقل از صورت مذاکرات مجلس مورخ ۳ مرداد ۱۳۲۸].

و نیز در دورهٔ پانزدهم با دو نفر از شخصیتها ارتباط او را برقرار نمودم که نخست با آیت الله کاشانی در منزل نگارنده ملاقاتی دست داد و شخص دیگر دکتر بقایی بود که هیچ گونه آشنایی با

مصدق» (مکی، ۳۲).

«قربانت شوم دکتر غلامحسین دوا را تهیه کرده است عجالةً لازم به زحمت نیست و الاّ استدعا می کردم که اقدام فرمایید. از دو قدری هلو رسیده بود که مقداری از آن را تقدیم می کنم. نوش جان فرمایید. دکتر محمد مصدق» (مکی، ۵۳).

«شرفیاب شدم سعادت یاری نکرد امیدوارم که تبریکات خود را در مراجعت بتوانم تقدیم کنم. خواهشمندم با تلفن موقع تشریف فرمایی به منزل را بفرمایید. دکتر محمد مصدق» (مکی، ۵۵).

«دکتر محمد مصدق برای عرض تبریک خیابان کاخ شمالی شمارهٔ ۱۰۹ - تلفن ۵۹۱۰» (کارت ویزیت)، (مکی، ۵۵).

«۲۸ دی ماه ۱۳۲۵ قربانت گردم از احمد نامه ای برای جناب عالی رسیده بود که خواستم منزل بفرستم گفتند که عصر امروز برای مدت ۱۵ روز به اراک تشریف برده اید. این است که آن را با پست سفارشی ارسال می نمایم و سلامت جناب عالی را خواهانم. دکتر محمد مصدق» (مکی، ۶۳).

به مناسبت استعفای مکی از معاونت شهرداری تهران: «احمد آباد، نهم خرداد ماه ۱۳۲۵ قربانت شوم از استعفای جناب عالی به وسیلهٔ جراید مطلع و بسیار متأسف شدم. امیدوارم که از طریق دیگر جناب عالی بتوانید به مملکت خدمت نمایید و اولیاء امور قدر اشخاص وطنخواه را بدانند... دکتر محمد مصدق» (مکی، ۸۰).

دکتر مصدق بر روی عکس خود نوشته است: «به رسم یادگار خدمت جناب آقای حسین مکی تقدیم شد ۲۸ شهریورماه ۱۳۲۸ دکتر محمد مصدق» (در صفحهٔ پیش از فهرست کتاب).

دکتر مصدق نداشت و به اتفاق به ملاقات دکتر مصدق رفتیم و به اتفاق دکتر مصدق به منزل دکتر بقایی رفتیم (مکی، ۳۲).

وقتی در مجلس پانزدهم استیضاح عباس اسکندری مطرح شد، به پیشنهاد من دکتر مصدق در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۲۷ نامه ای خطاب به من نوشت که به رئیس مجلس تسلیم کردم. وی در این نامه از نمایندگان مجلس خواسته بود «به دولت [ساعد] رای منفی بدهید و ثابت کنید که شما نمایندهٔ افکار ملت ایرانید» (مکی، ۸۲-۸۳).

و اما نامهٔ دیگر دکتر مصدق:

«در آخرین روزهای مجلس پانزدهم یعنی در تیرماه ۱۳۲۸ که انگلیس ها می کوشیدند تا به هر نحو شده قرارداد الحاقی گس - گلشائیان را از تصویب بگذرانند، اقلیت مجلس عبارت بودند از آقای حائری زاده، دکتر بقایی و نگارنده. هژیر وزیر دربار بود و رزم آرا در رأس ستاد ارتش قرار داشت...». به دکتر مصدق پیشنهاد کردم «عقیدهٔ خودتان را در مورد قراردادالحاقی اظهار کنید و به صورت نامه ای به مجلس شورا ارسال دارید».

دکتر مصدق به عنوان این که از سیاست برکنارم حاضر نمی شد چنین نامه ای بنویسد ولی سرانجام در تصمیم خود تجدید نظر می کند و نامه ای می نویسد و در

ساعت شش صبح به آقای حائری زاده تلفن می کند که به خانهٔ ایشان بروند و متن نامه را گرفته و به مجلس بیاورند... آن روز من پشت تریبون مشغول صحبت بودم که آقای حائری زاده وارد طالار جلسه شد و نامهٔ دکتر مصدق را روی تریبون جلو من گذاشت و من همان وقت نامه را به این شرح قراءت کردم که عیناً از صورت مشروح مذاکرات یعنی عیناً همان طور که درآن صورت مذاکرات حروف چینی شده و هزاران نسخه از آن به چاپ رسیده است در این جا گراور می کنم (مکی، ۸۳-۸۵).

متن این نامه و اصلاحاتی که مکی در آن به عمل آورده در صفحات بعد چاپ شده است.

سخنان تقی زاده دربارهٔ قرارداد نفت ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳

سید حسن تقی زاده به هنگامی که در لندن بود به نمایندگی مجلس شورای ملی از تبریز انتخاب شد. در ۸ مرداد هنگامی که اعتبارنامهٔ وی در مجلس مطرح گردید، عباس اسکندری* با آن مخالفت کرد و درمورد صلاحیت سیاسی تقی زاده سخن گفت و ضمن آن

* تقی زاده دربارهٔ اسکندری نوشته است: «خلاصه وقتی به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شدم آمدم به ایران و گرفتار آدمهای بد نیّت و بد دهن شدم. کسی پیدا شده بود [به اسم] عباس اسکندری که ظاهراً بستگی به سفارت روس داشت. آنها [او را] بر ضد انگلیس و بر ضد نفت تحریک می کردند. بر ضد من هم به شدت تحریک می کردند. قصداً همیشه چنین می خواست قلمداد کند، مثل این که من نمایندهٔ انگلیس در مجلس هستم. کشمکش طولانی شد که در

به نقش تقی زاده در قتل سید عبدالله بهبهانی، تحصن او در سفارت انگلیس، ارتباط وی با خارجیان، و تمدید قراردادنفت در سال ۱۹۳۳ اشاره کرد (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۰۷). تقی زاده در ۱۵ مهر ۱۳۲۷ به ایران وارد شد و به مجلس رفت. در جلسهٔ هفتم بهمن ۱۳۲۷ عباس اسکندری تقاضا کرد «امتیازنامهٔ نفت باید لغو شود». وی در این نطق، تقی زاده را که در زمان رضاشاه وزیر مالیه بود و قرارداد ۱۳۱۲/ ۱۹۳۳ را امضاء کرده بود به شدت مورد حمله قرار داد. تقی زاده در همان جلسه در پاسخ اسکندری در نطق مفصل خود از تجدید قرارداد نفت پرده برداشت (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۱۹).

در این جا نطق تقی زاده را که حائز اهمیت است نقل می کنم، زیرا دکتر مصدق پس از ملی کردن صنعت نفت، چند بار حتی در مجامع بین المللی به آن استناد کرده است:

«چون ناطق محترم [عباس اسکندری] از گاهی به گاهی هم علاقهٔ خاصی به کار نفت و هم نظر مخصوصی به بنده نشان داده اند و در این نطق اخیرشان باز چند باراسم بنده را بردند، می خواهم چند کلمه به اختصار راجع به مسأله ای که مورد علاقهٔ ایشان واقع شده و البته بیانات مشروح ایشان و دیگران را هم لابد جلب تواند کرد عرض کنم.

بنده اصلا قصد نداشتم جوابی به بعضی اظهارات که در این جا شده بدهم و خود اعتراف دارم که شاید اصلح آن بود که هرگز کلمه ای هم نگویم و در جزو گناهکاران تضییع وقت مرکز امور مملکت درنیایم و شاید هم حتی بعضی اشخاص عاقل بعد بنده را ملامت کنند که چرا اصلاً جوابی دادم چنان که پریروز یکی از عقلا و اخیار نامدار مجلس همین نصیحت را کتباً به من داد، لکن تنها بیم آن که شاید بعضی اشخاص بی غرض و ساده به ضلالت بیفتند، همین چند کلمه را محض همین نکته می گویم معذلک هم اکنون هیچ گونه جوابی یا مقابله ای نسبت به آنچه خارج از حدود آداب بدانم نمی دهم و نمی کنم و اگرچه بنده با همان شیمهٔ استقامت و شهامتی که همیشه خصلت من بوده با هیچ گونه هو و جنجال از میدان در نمی روم و می توانم با بیش از آن مقابله و حمله کنم این کار را شایسته خود نمی دانم.

اگر کسی با سبکی و برخلاف ادب ورقه ای پیش من بفرستد که من امضاء کنم که مسلمان هستم، با آن که مسلمانم هیچ وقت با ارعاب و ارهاب کسی که خارج از حدود صلاحیت خویش آن ورقه را با پیشخدمتی نزد من می فرستد به حکم او امضاء نمی کنم و نخوانده بر می گردانم. حالا فقط نسبت به آنچه راجع به خودم است جواب مختصری می دهم و با جزفهای دیگر ایشان که قسمت

روزنامه ها هست. او آدم خوبی نبود. به مرحوم هژیر طعن کرد. اذیت کرد. گفت که هژیر در سفارت روس کار می کرده. او هم آدم رشید و حراف بود. باشد گفت: «بلی، من در سفارت روس بودم و هر روز از در بزرگ آن به سفارت می رفتم. اما بعضیها شب می آمدند آن هم از در عقب». اشاره اش به عباس اسکندری بود ...» (زندگی طوفانی، ۲۸۰).

اعظم آن پاک افسانه بوده و بس (مانند داستان موهوم فراماسونی و حمله به اشخاص صالح درجه اول این مملکت (صحیح است) که از ابرار و اخیار این مملکت هستند (صحیح است) یا قصه های جن و پری دیگر کاری ندارم و نیز باید بگویم که هم اکنون باز خیلی تأسف دارم که مجبور به عرض مطالبی شده ام که شاید با همه اجمال ناگفتنش در ملأ علنی بهتر و با مصلحت مملکت موافقتر بود.

مسألهٔ نفت جنوب ایران و امتیاز معروف دارسی و امتیازنامهٔ جدید ۱۶ سال قبل، خود موضوعی ست مملکتی و دخالت یک نفر از افراد ضعیف مثل بنده در آن و میزان دخالتش باز موضوع دیگری ست که هر دو باید جدا جدا مورد دقت و مطالعه قرار داده شود. پس از عودت بنده به ایران از مأموریت ملی که افتخار نمایندگی این مملکت را درخارجه داشتم و به قدر مقدور برای حفظ حقوق و منافع ایران مستمراً کوشیدم از گاهی به گاهی بعضی از آقایان محترم و دوستان به بنده تذکر دوستانه دادند که خوب است شرحی از ماجرای امتیاز نفت به واسطهٔ آن که در آن موقع شاهد آن بوده ام بیان کنم.

این جانب با وجود دلایل و موجبات بسیار قوی و بلکه اقوی که چنین بیانی را اقتضا می کرد و شاید دفاع از منافع و حیثیت شخصی من نیز مستلزم آن می شد تا حال به دلایل دیگری که قویتر می پنداشتم خودداری نمودم زیرا که موافق مصالح و منافع مملکت نمی دانستم و هنوز هم نمی دانم و لذا با هرگونه فداکاری شخصی که این خودداری مستلزم آن است فعلا نیز مصلحت ملک و ملت را در بیاناتی علنی در این باب نمی دانم و به همین جهت هم قصد عرض همهٔ ماجرا را در این جا ندارم. ولی این را باید بگویم که هیچ وقت مضایقه نداشته و ندارم کلیهٔ آنچه که بر من معلوم است بدون کتمان یک نقطه و یک حرف به هر شخص بی غرض خیرخواهی کاملاً و تماماً و به نحو مستوفی و اشباع به طور خصوصی بیان کنم و حتی بالاتر از این به هر هیأتی هم باز از اشخاص بی غرض که در یک محفل خصوصی و غیر رسمی حضور به هم رسانند و یا آقای رئیس مجلس که در بی غرضی و صفای ضمیر ایشان شکی ندارم (صحیح است) چنین هیاتی را تعیین فرمایند محض رفع هرگونه توهم و حتی ادنی شبهه کاملاً شرح بدهم و حاضرم قبل از شروع به بیان مطلب در آن محفل به طریقی که آیین ما اقتضا دارد یعنی به ایمان مغلّظه و استشهاد خداوند و قرآن شنوندگان را مطمئن کنم که آنچه گفته می شود به اصطلاح معروف محاکم فرنگستان «عین حقیقت و تمام حقیقت است (نه قسمتی از آن) و هیچ چیزی جز حقیقت در آن نیست». تا حال من به سه یا چهار نفر از آقایان محترم هم به طور خصوصی شرح لازم در این باب عرض کرده ام. آنچه حالا می خواهم به اجمال یک بار خدمت همکاران محترم که اکثریت عظیم آنان نسبت به شخص من جز حرمت و محبت صمیمی و لطف خالصانه تا امروز چیزی نشان نداده اند در این موضوع چیزی عرض کنم، هم از آن جهت است که شاید انتظاری طبیعی و به حق و از راه خیرخواهی به بنده برای این امر داشته باشند نه بر اثر

انتقادات و حملات که به آنها هیچ وقت رویهٔ من جواب دادن نبوده و نیست و حتی گاهی نمی شنوم که بعضی از جراید نیز شرحهایی در این موضوع با ذکر اسم بنده نوشته اند ولی بنده آن روزنامه ها را ندیده ام و فرصت به دست آوردن و خواندن همهٔ جراید را نمی کنم. در موضوع خود نفت بنده با قسمتی از آنچه ناطق محترم فرمودند معارضه ای ندارم و اگر هم در قسمت زیادی دیگر از آن اطلاعات ایشان ناقص بوده یا مبنی بر اساس معتمد و صحیح نیست و یا مأخذشان بی اعتبار بوده باز چون همه اظهارات ایشان را در آن قسمت بر حسن نیّت حمل می کنم قصد محاجّه ای در آن باب ندارم. مطالب تاریخی را باید همیشه با زمان و مکان واحوال مقارن آن سنجید وهمان طور که اگر یک جمله را ازوسط یک بیانی ببرون کشیده آن را مورد تصدیق یا انتقاد قرار بدهید ممکن است به خطا بیفتید. عرض کنم مثل همین جمله ای را که خواندند و نگفتند که چی نوشته بودند که من این جواب را دادم. ایشان اولین دفعه ای که به مجلس آمدم یک شرح خیلی مهربان آمیزی نوشتند که آخرش هم یک شعر نوشته بودند که از گذشته بگذریم و بر فلان و فلان. چون من هیچ دردل ندارم، نوشتم که من هیچ نظری ندارم وامیدوارم که تذکرات شما مورد استفاده قرار گیرد. اما حالا معلوم شد که این یک سندی ست و کلیشه هم شده است همان قسم هم نمی توان یک واقعهٔ تاریخی را که در زمان خاصی وقوع یافته با موازین امروز محاکمه کرد. اعظم وقایعی که در سی سال اخیر بلکه در یک یا دو قرن اخیر در این مملکت اتفاق افتاد ظهور شخص با اقتداری بود که درجهٔ تسلط و قدرت او بر همه چیز این مملکت و حتی نفوس و اموال و اعمال مردم آن روز به روز تزاید گرفت و عاقبت به جایی رسید که اگر آقایان محترم دور از آن زمان بودند من در یک روز تمام صحبت هم قادر بر تصویر کامل آن نمی شدم. آن شخص اقدامات و اعمال خوب زیادی داشت و قطعاً وطن دوست و خیرخواه این مملکت بود (صحیح است) لیکن این صفات خوب برحسب ضعف طبیعت بشری با بعضی نقصهای تأسف آمیز که جز گرفتاری طبیعی و عدم شمول عنایت و توفیق الهی نامی بدان نمی توانم بدهم و ضمناً با بعضی اشتباهات هم توأم بود، و من نمی خواهم نه از آن نقائص محدود و نه از آن اشتباهات که در مقابل اعمال عظیمه و تاریخی و شایستهٔ تحسین ابدی او نسبهٔ جزئی بود حرف بزنم. خداوند او را رحمت کند و از هر تقصیرهم که داشته بگذرد. ما در گذشته هم مردان بزرگی داشتیم که صیت کارهای بزرگ و مفید آنها هنوز باقی و بعضی جاودانی ست ولی نقصهای آنها و حتی بعضی تقصیرهای بزرگشان یا فراموش شده و یا از ذکر آنها خودداری می کنیم وچشم می پوشیم (صحیح است). من این جمله را به اقتضای حکم وجدان و انصاف عرض کردم نه برای خوشامد ستایشگران واقعی یا صوری یا غیر صمیمی آن مرحوم. و خود می دانم که از طرف دیگر با گفتن این چند جمله حق و انصاف پرستانه جمعی دیگر از منتقدین اعمال وی را که مردم خوب و صالح هم در میان آنها کم نیست و به ناحق هم

نیستند ناخشنود می کنم خصوصاً آنان را که مستقیماً صدمه دیده اند و از این طبقهٔ اخیر با کمال خلوص عذر می خواهم و البته تصدیق دارم که یکی از نقائص بزرگ که لطمه بر نام بزرگ او وارد آورد همین افراط در سختگیری و صدمه زدن به کسانی بود که به جهتی از جهات حتی جهت خیلی جزئی از آنها ناراضی می شد و اگر این صدمه دیدگان توجه به این مطلب نمایند که من خود نیز مورد بی مهری ایشان شدم و اگر در دسترس بودم شاید مورد نظر همان صدمات شده بودم از من نمی رنجند که خوبیها و نقصها هر دو باید به انصاف و بی مبالغه ذکر شود برای سنجش حسنات و سیئات. شاه مرحوم به طور قطع و جزم مصمم بود که همهٔ عهدنامه های نامطلوب و امتیازات خارجی و مداخلات خارجیان را در حقوق و محاکمات اتباع خود در ایران و حتی هر نوع حقوق کهنه شده را مانند وجود دو قطعه خاک در شمیرانات خارج از حیطهٔ قدرت و حکم دولت این مملکت فسخ و نسخ و باطل و ملغی سازد (صحیح است) و این کار را کاملاً به انجام رسانید تا آن که نماند از آنها جز امتیاز دارسی. پس اقدام به اصلاح آن امتیاز کرد تا حقوق ایران به طور مطلوب استیفا شود. این اقدام داستان خیلی درازی دارد و چند سال طول کشید و اسناد و اوراق آن در ضبط وزارت مالیه باید موجود باشد. عاقبت حوصلهٔ شاه تنگ شد و شاید تعویق کار را حمل بر مماطله می نمود و ضمناً میل نداشت حتی یک قید هم از قیود قدیمه به شکل سابق برای مملکت باقی بماند. یک روز بغتةً مصمم شد امتیاز را فسخ کند و حکم برای این کار داد و واضح است که هم حکم او همیشه بدون تخلف و استثناء در یک ساعت اجرا می شد و هم در این مورد بالخصوص که بسیار و به اعلی درجه خاطرش متغیّر بود احدی را یارای چون و چرا و نصیحت به او نبود. پس این کار اجرا شد. اگرچه اتخاذ این طریق به این نحو به عقیدهٔ وزرا و رجال خیرخواه ایران در آن زمان صحیح نبود و چنان که بعدها از نتیجهٔ کار دیده شد یکی از اشتباهات بزرگ آن مرحوم در مدت سلطنت وی بود. منظورم این نیست که امتیاز دارسی بایستی به همان حال بماند، ولی ترتیب الغای آن به طور ناگهانی و بی مطالعه باعث بعضی زحماتی شد که این امتیازنامهٔ جدید با مواد نامطلوب آن محصول آن است.

موضوع منجر به شکایت کمپانی و حمایت دولت او و تقاضای حکمیت لاهه و تهدید از طرف ایران به شکایت از انگلستان به جامعهٔ ملل و قبول آنها مراجعه امر را به جامعه و رفتن آقایان علاء و داور به ژنو شد و تا این جا کار با وزارت خارجه بود و اقدامات به وسیلهٔ مرحوم فروغی به عمل می آمد. در جامعهٔ ملل کار به جایی نرسید و قبل از صدور حکمی در این باب وساطت و توصیه های مذاکرات مستقیم به میان آمد و چون دولت ایران گفته بود که الغای امتیاز به واسطهٔ نامطلوب بودن شرایط آن بوده و حاضر خواهند بود با شرایط مطلوب و موافق منافع ایران امتیاز جدیدی (البته برای بقیهٔ مدت امتیاز سابق) بدهند. حضرات به تهران آمدند تا سعی در حصول

مقصود به این نحو نموده امتحانی بکنند و اگر توافق حاصل نشد باز به جامعهٔ ملل برگردند و داوری بخواهند. مذاکرات در تهران با مأموریت چهار نفر برای این کار یعنی مرحوم فروغی، مرحوم داور و آقای علا و این جانب جریان یافت پس از چند هفته مذاکره توافقی در شرایط حاصل نشد لکن این نتیجه حاصل شد که اگر قدری گذشت از طرفین می شد طرح جدید به مراتب از امتیاز دارسی بهتر می شد. لکن وقتی که حضرات از توافق با مأمورین ایرانی واسطهٔ مذاکرات مأیوس شدند، عزم عودت کردند و به شاه هم گفتند. در این وقت بود که وی ظاهراً از عاقبت کار اندیشناک شد و عزم بر میانه گرفتن شخصاً و سعی در کنار آمدن با حضرات کرد، و اگر هم با همان شرایطی که خود شرکت حاضر به قبول آنها شده بود و در واقع همان شرایط فعلی امتیازنامهٔ فعلی بود (غیر از موضوع تمدید امتیازنامه) کار انجام می یافت، امتیازنامهٔ جدید به مراتب مرجح بر امتیاز قدیم بود و اگر کسی غیر از این پندارد ناشی از اشتباه و قلت تدقیق و مطالعه است. لکن در روز آخر کار به ناگهانی صحبت تمدید مدت را به میان آوردند و اصرار ورزیدند و در مقابل هر نوع محاجّه و مقاومت از طرف واسطه های ایرانی مذاکرات در منظور خودشان بافشاری و تهدید به قطع مذاکرات و حرکت فوری از ایران کردند و شد آنچه شد یعنی کاری که ما چند نفر مسلوب الاختیار به آن راضی نبودیم و بی اندازه و فوق تصور ملول شدیم و از همه بیشتر شخص من و پس از من (محض یاد خیر باید بگویم) مرحوم داور متأثر و متألم و ملول شدیم. لکن هیچ چاره نبود والبته حاجت به آن نیست که عرض کنم که چرا چاره نبود زیرا زمان نزدیک است و اغلب آقایان شاهد وقایع و وضع آن عهد بودند و حقیقت مسأله عیان است و حاجت به بیان ندارد و می دانند که برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر ارادهٔ حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بود و نه مفید. او هم ظاهراً از عاقبت کار اندیشه کرده و حاضر به عقب رفتن، و پس گرفتن حکم فسخ امتیاز سابق هم به هیچ وجه نبود و شق ثالث هم وجود نداشت و کسی نمی داند که در صورت برگشتن طرفین به ژنو چه حکمی می شد و نتیجه چه بود. ولی باید عرض کنم که مقصود از این که گفتم چاره نبود تنها بیم اشخاص نسبت به خودشان نبود بلکه اندیشهٔ آنها نسبت به مملکت و عواقب نزاع به آن کیفیت نیز بود زیرا که بیرون آمدن از مخمصه ای که به ظاهر بن بست می نمود سهل نبود و در صورت اکتفا به مقاومت منفی تنها با بیم زحماتی قرین بود و اصل نکته و همهٔ جان کلام در این یک جملهٔ اخیر است که میل ندارم زیاد شرح بدهم. و به قول معروف برای دلهای بی غرض یک حرف بس است.

سرّ من از نالهٔ من دور نیست لیک چشم و گوش بعضی را آن نور نیست

این چند کلمه را به طور اجمال گفتم و باز خودداری از توضیحات مفصل علنی دارم و آنچه هم قال و قیل شود محض ملاحظهٔ شخص خود، مصالح مملکت را فدا نکرده و جوابی در جلسهٔ علنی نخواهم داد. فقط همین قدر باید بگویم که تا آن جا که من می دانم و خدا نیز شاهد است اصلا

سوء نیتی از طرف هیچ کس یعنی هیچ ایرانی ابداً نبوده است. اما موضوع دوم یعنی سهم بنده در این امر از اول تا آخر که شاید بعضی اشخاص خالی از بی غرضی در این قسمت بیشتر علاقه مند باشند تا به اصل موضوع اولی. باید عرض کنم که بنده در این کار اصلاً و ابداً هیچ گونه دخالتی نداشته ام جز آن که امضای من پای آن ورقه است. و آن امضا چه مال من بود و چه من امتناع می کردم و مال کسی دیگر بود هیچ نوع تغییری را در آنچه واقع شد و به هر حال می شد موجب نمی شد، و امتناع یکی از امضاء، اگر اصلاً امتناعی ممکن بود در اصل موضوع یعنی انجام آن امر هیچ تاثیری ولو به قدر خردلی نداشت. (محمد حسین قشقایی - در این صورت قرارداد قانونی نیست) (خسرو قشقایی - صحیح است). بنده در این مورد هیچ عرضی ندارم منتهی این است که شاید خود عمل امضاء اضطراری قصور یا تقصیری شمرده شود و من عرض نخواهم کرد که امضاء جعلی ست و کسی دیگر امضاء را عوض من گذاشته بلکه هر تقصیری در آن عمل بسیط غیر اختیاری باشد خداوند خواسته بود که آن تقصیر فرضی به جای آن سه نفر دیگر همراهان ما یا وزرای دیگر دامنگیر من شود و من خود شخصاً با اقرار به این که در صورت امکان بهتر بود ولو با فدای نفس هم باشد انسان از این تقصیر فرضی غیر اختیاری دور و بی دخالت در آن بماند فرق زیادی بین امضای قلمی اجباری و امضای قولی اجباری و امضای با ورقه سفید دادن در مجلس و تصویب اجباری صد نفر اشخاص محترم که وکیل ملت نامیده می شدند نمی بینم و اوضاع وقت با زبان صریح حقیقت را به تاریخ آینده خواهد گفت و فرق بین اختیار و اجبار و اضطرار را ثبت خواهد نمود و هم مشکل مملکتی که پیش آمده بود و کار را اضطراری ساخته بود معلوم خواهد شد.

من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد. او خود هم راضی به تمدید مدت نبود و در بدو اظهار این مطلب از طرف حضرات رو به روی آنها به تحاشی و وحشت گفت: «عجب، این کار که به هیچ وجه شدنی نیست، می خواهید که ما که سی سال بر گذشتگان برای این کار لعنت کرده ایم پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم». ولی عاقبت در مقابل اصرار تسلیم شد. این دخالت منحصر به امضای غیر اختیاری و بدون رضا و با نداشتن هیچ سهمی در کار مطلقاً و اصلاً و ابداً البته خیلی فرق دارد با چنین بدگمانیها و اسنادات جاهلانه یا مغرضانه (صحیح است) که جلوه داده شد که من از ابتدا عامل و مدیر و مدبر و طرح ریز عمدی این کار بوده و سعی در حصول چنان امری کرده یا خیالش را در خاطر پرورانده بودم تا چه برسد به آن که با وسوسهٔ شیطان مرا عامل اصلی یا عمده نشان بدهند. این حملات هیچ وقت از روی فهم و خلوص نیّت و وجدان و بی غرضی واقع نشده و فقط اگر نقشه های عمده در امری بوده در همین قصد تضییع اشخاصی بوده است که عدم دخالتشان بایستی

بدیهی باشد. ولی در آخر مطلب می خواهم دو نکتهٔ مختصر نیز بگویم و ختم کلام کنم. یکی آن که گذشته از هر چیز و هر پیشامدی سعی در ضایع کردن و لطمه زدن بر کسانی که تمام عمر را بدون انقطاع به نیّت خیر گذارند [کذا] و عمری را با قصد خدمت خالصانه به مملکت به سر برده اند حتی اگر هم سهو و اشتباهی از آنها سر زده باشد در مصلحت این مملکت و مطابق منافع عالیهٔ ملک و ملت نیست (صحیح است). این امر را برای تزکیهٔ نفس نمی گویم که خود را گوهری بدانم نایاب در بازار جواهریان بلکه شبّه نیز در بازار مبتلا به قحط بی ارزش نیست. و این فقط برای مصلحت مملکت می گویم. مرحوم فروغی اگر هم تقصیر یا خطایی داشته (که به عقیدهٔ من هیچ نداشت) دُرّ گرانبها و عدیم النظیری بود (صحیح است) که آن تقصیر موهوم در آینده به همه حال قابل اصلاح و جبران بود. ولی کشتن ناجوانمردانهٔ آن رادمرد خدمتگزار با هزاران گونه طعن و توهین و ناسزا تا صد سال دیگر قابل جبران نیست. من چهل و دو سال و دو ماه قبل در این بنا برای خیر ملت اولین بار حرف زدم و پس از زمان کوتاهی دیگر راهی در این محوطه نخواهم داشت و شاید در دنیا هم نخواهم بود و بنابراین، این عرایض من حکم آخرین فریاد یک خیرخواه حقیقی و صمیمی این ملت را دارد که می توان مانند نصیحتی خالصانه به جوانان مملکت که مصداق فی قلوبهم زیغ نیستند تلقی شود و هم آخرین جوابی ست که به این حملات می دهم.

دوم آن که اگر قصد حقیقی با خلوص نیّت استیفای کامل حقوق ایران و به دست آوردن گمشده ای باشد راهش این نیست که گاهی پیش گرفته می شود و با آن که ابراز احساسات و عقاید ملت و وکلاء باعث قوّت دولت شده دست او را در مذاکرات قوی تواند کرد و از این حیث مفید تواند شد، حمله به دولت و برپا کردن هو و جنجال در موقعی که ظاهراً مذاکراتی در پیش است و امید کامیابی قبلاً مفقود نیست شاید جز زیان به مقصود نتیجه ای نداشته باشد، آنچه می خواهید بگویید، و بعد پشت دولت بایستید و سعی کنید کامیاب شوید. هر روز برای این کامیابی به خلوص دعا کنید و عاقبت وقتی که نتیجهٔ مذاکرات مقدماتی به حضورتان عرضه شد، اگر نپسندیدید رد کنید و پیشنهاد بهتری بدهید نه آن که از ابتدا مطلب را به دست غوغا بدهید که مضر تواند شد.

این را هم بگویم که آنچه من امروز عرض کردم شاید هم بر وفق مقتضای بعضی ملاحظه کاریها نبود ولی بر طبق صداقت کاملی بود که همیشه روش من بوده است و من چنان که عرض کردم شخصاً همین اندازه را هم راضی نبودم در جلسهٔ علنی بگویم اما برای رفع توهمات بی اساس چاره ای ندیدم.

بنده ملاحظات خیلی مفیدی هم برای اصلاح کار دارم که اگر روزی اشخاص بیغرض و دارای اختیار حل و عقد از من مشاوره کنند می گویم و آن وقت معلوم می شود که بنده نه عامد در

ضرر مملکت و نه جاهل بوده ام یعنی نه حر و نه در هر حال تصحیف حر، بنده نبوده ام بلکه در وفاداری به حق و اهل حق همیشه از حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه عقب نبوده و با تأسی به اولیای حق مصداق لم یشرک بالله طرفة عین بوده ام. آخرین مطلب، این را عرض کنم که مصلحت مملکت یک چیز است، و جر و بحث [کذا] و اغراض هم نمی خواهم عرض کنم. لجاج و مخاصمه و منازعه چیز دیگری ست. ما باید اغراض را از دل بریزیم و سعی کنیم کار مملکت را اصلاح کنیم هر طور که شما می خواهید، هرطور آقای رحیمیان می خواهند هر طور می خواهید، ولی این راهش نیست. بنده نمی خواهم چیزی عرض کنم و حالا هم عرض نمی کنم از این مطالبی که این جا گفته شد صدی هشتادش بی اساس بود، بی اساس صرف بود (صحیح است) بنده بیایم حالا احتجاج بکنم مدافعه از شرکت نفت که نمی کنم وقتی می گویند مثلاً بیست میلیون در بلژیک صد تا بیشتر خطا بود یکی این که ۲۰ میلیون لیره که در شرکت نفت رزرو است مال ایران خواهد بود (رحیمیان - من جز سعادت ملت ایران چیزی نمی خواهم) بنده خیلی ممنون می شوم اگر آقایان یک دفعه در یک جلسه ای تشریف بیاورند بنشینند آنچه که من می دانم البته نه آنچه را که خدا می داند و من نمی دانم. اول قسم می خورم که یک خردلی کتمان نکنم و آنچه هست بگویم تا بعد حکم و قضاوت بکنید که آیا راهی دیگر بود؟ یا خیر. اگر هم بوده است شاید ما اشتباه و تقصیر کرده ایم (احسنت)».*

رحیمیان — با بیانات جناب آقای تقی زاده که ما پیش از این انتظار نداشتیم، این قرارداد لغو است. با بیانات جناب آقای تقی زاده این قرارداد از درجهٔ اعتبار ساقط است. نمایندگان صحیح است.*

ناگفته نماند که رحیمیان در مجلس چهاردهم نیز پیشنهاد کرده بود قرارداد ۱۳۱۲ لغو

* دکتر موحد دربارهٔ اهمیت سخنان تقی زاده در مجلس پانزدهم نوشته است:
«سخنان وی [تقی زاده] اعتبار قرارداد را زیر سؤال برد و حربهٔ قاطعی به دست مخالفان کمپانی داد که قرارداد را از اصل باطل و مخدوش خواندند». او اظهار داشت: «... من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بود، تقصیر آلت فعل نبود، بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد». «کمتر اعترافی تا این درجه صادقانه و در عین حال سنجیده و حساب شده و دقیق از دست اندرکاران سیاست ایران بر صفحهٔ تاریخ نقش بسته است...». بر اساس اعتراف صریح تقی زاده بود که در مجلس شانزدهم «... دکتر شایگان — طی یک استدلال حقوقی در مجلس شورای ملی، همین سخنان را دلیل بر وجود اکراه در عقد دانست و قرارداد را اگر نه باطل، دست کم غیر نافذ خواند. دکتر مصدق نیز چه در مجلس شورای ملی ایران و چه در برابر شورای امنیت و دیوان داوری بین المللی... از هیچ فرصتی برای استناد به گفته های تقی زاده در بی اعتباری قرارداد ۱۳۱۲ فروگذار ننمود... (موحد، خواب آشفتهٔ نفت، ۸۱/۱، ۸۳، ۸۴).

* به نقل از مذاکرات مجلس پانزدهم.

شود، ولی دکتر مصدق با آن مخالفت کرد.

نخست وزیری حکیمی و هژیر

در دوران نخست وزیری حکیمی، نخست آنتونی ایدن وزیر امور خارجهٔ انگلیس به تهران آمد و سپس گس کارشناس امور نفتی از لندن. دولت مذاکراتی با او انجام داد. ولی به علت آن که گس تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ را نپذیرفت، به لندن بازگشت. حکیمی نیز استعفا داد (صفائی، ۷۶، ۸۴).

تظاهرات طرفداران آیت الله کاشانی و نواب صفوی علیه هژیر

بعد هژیر به نخست وزیری برگزیده شد، در ۲۳ خرداد، نخست دانشجویان دانشکده های حقوق و فنی در میدان بهارستان دست به تظاهراتی علیه هژیر زدند و بعد طبقات مختلف به دانشجویان پیوستند. این تظاهرات به دستور آیت الله کاشانی صورت گرفت. روز بعد در شهرهای قم، مشهد، اصفهان، قزوین نیز تظاهرات شدیدی علیه هژیر انجام پذیرفت و تظاهر کنندگان حامل عکسهایی از آیت الله کاشانی بودند. روز بعد، آیت الله کاشانی نیز اعلامیه ای علیه هژیر و نمایندگانی که به وی رأی داده بودند، صادر کرد. در ۲۷ خرداد، چندین هزار بازاری و روحانی در حالی که قرآنی بر سر داشتند، به رهبری سید مجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام در میدان بهارستان به تظاهرات پرداختند. هژیر اعلامیه ای صادر کرد و متذکر شد از تحریکات و عملیات مفسده جویانه به شدت جلوگیری خواهد کرد (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۱۴-۴۱۵).

در برنامهٔ دولت هژیر نوشته شده بود: «اجرای کلیهٔ قوانین بالاخص قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶». «او از شرکت نفت دعوت کرد نمایندهٔ خود را به تهران بفرستد تا دربارهٔ اجرای قانون مذکور مذاکرات را شروع نمایند، و در شهریور ۱۳۲۷ از مجلس تقاضا کرد اجازه داده شود سه نفر متخصص عالیمقام از اتباع یک یا چند کشور... برای مشاوره در مسایل حقوقی و مالی و فنی مربوط به اجرای قانون ۱۳۲۶ برای مدتی که از ٤ ماه تجاوز ننماید استخدام کند و این تقاضا مورد تصویب قرار گرفت» (فاتح، ۳۸۷).

از سوی دیگر کارشناسان اقتصادی در ادارهٔ نفت وزارت دارایی طرح ۲۵ ماده ای از تخلفات شرکت نفت و موارد اختلاف میان ایران و شرکت نفت را تهیه کردند و دولت ایران از شرکت نفت خواست تا نمایندگان خود را برای گفتگو دربارهٔ این طرح به تهران گسیل دارد. گس بار دیگر به تهران آمد و طرح هژیر را دریافت کرد و به لندن بازگشت تا ظرف سه ماه پاسخ آن را تسلیم ایران کند. اما هژیر در برابر مخالفتها و استیضاحهای پیاپی مجلسیان در ۱۶ آبان ۱۳۲۷ استعفا داد (صفائی، ۸۴-۹۰).

نخست وزیری ساعد، و قرارداد الحاقی گس ـ گلشائیان

مجلس در ۱۸ آبان به نخست وزیری ساعد رأی داد. وی در دورهٔ نخست وزیری خود با مسائل مختلفی درگیر شد که از آن جمله است سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران، غیر قانونی شناختن حزب توده، تشکیل مجلس مؤسسان و تصویب اختیارات شاه برای انحلال مجلسین،* تشکیل اولین دورهٔ مجلس سنا، قتل هژیر به دست فدائیان اسلام، و فراهم ساختن مقدمات انتخابات دورهٔ شانزدهم و...

تظاهرات و مخالفتها

پیش از آن که موضوع نفت را دنبال کنیم، آگاهی از این چند خبر بیفایده نیست:

در ۱۴ بهمن ۱۳۲۷، «تظاهرات شدیدی از طرف دانشجویان دانشگاه برای الغاء قرارداد نفت و تعطیل بانک شاهی در تهران صورت گرفت». در ۱۷ بهمن، «سید ابوالقاسم کاشانی طبق مادهٔ ۵ حکومت نظامی بازداشت و به خرم آباد تبعید گردید» (عاقلی، روزشمار، ۱/ ۴۲۰-۴۲۱). در ۲۳ فروردین ۱۳۲۸، «عریضهٔ سرگشادهٔ دکتر مظفر بقایی خطاب به شاه در مجلس قرائت گردید. در این عریضه بقایی شاه را از عدم اجرای قوانین و تضییع حقوق افراد و تعطیل مطبوعات و مداخلهٔ مقامات نظامی در امور کشوری و تشکیل مجلس مؤسسان برحذر داشت». وی در ۲۷ فروردین، «در دنبالهٔ استیضاح خود، راجع به تصمیم دولت در غیر قانونی شناختن حزب توده و برکنار ساختن جمعی از کارگران و تشکیل مجلس مؤسسان اعتراض نمود». و در ۳۰ فروردین «در بیان استیضاح خود، سپهبد رزم آرا را به شدت مورد انتقاد قرار داد» و «دربارهٔ مداخلهٔ دولت در انتخابات و ایجاد دیکتاتوری و قتل محمد مسعود توضیحات مفصلی داد». در اول اردیبهشت «حائری زاده در بیان استیضاح خود به تبعید آیت الله کاشانی و خالصی زاده و تغییر اصول قانون اساسی و امتیاز نفت جنوب و انتخابات مجلس مؤسسان اعتراض کرد» (همان مأخذ، ۱/ ۴۲۱-۴۲۲). در ۱۳ آبان ۱۳۲۸، «دکتر بقایی، حائری زاده، سید مصطفی کاشانی، سید علی بشارت، جواهر کلام، دانش نویخت، خلیل طهماسبی، عبدالقدیر آزاد و چندتن دیگر طبق مادهٔ ۵ حکومت نظامی بازداشت شدند. دکتر محمد مصدق طبق دستور فرماندار نظامی به احمد آباد تبعید شد». در ۱۷ آبان، «حسین مکی طبق مادهٔ ۵ حکومت نظامی بازداشت شد». در ۲۱ آبان «جبههٔ ملی به لیدری مصدق

* «بعد از ظهر امروز [۵ اسفند] نمایندگان فراکسیونهای مجلس شورای ملی در دربار حضور یافته با شاه ملاقات و مذاکره کردند. شاه در این اجتماع به نمایندگان شدیداً حمله نمود و اظهار کرد دولتها را شما می آورید و می برید و گلولهٔ آن را من می خورم. بنابراین درصدد گرفتن اختیاری برای خود می باشم و به دولت دستور داده ام مجلس مؤسسان را تشکیل دهد و اصل ۴۸ متمم قانون اساسی را تعبیر دهد و اختیاراتی جهت انحلال مجلس برای ما بگیرد» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۲۰). در هفدهم اردیبهشت ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان اصل الحاقی به قانون اساسی را تصویب کرد (همان مأخذ، ۱/ ۴۲۳).

تشکیل گردید» و روز بعد «سرلشکر فضل الله زاهدی به ریاست شهربانی منصوب شد. در ۲۷ دی، «دادگاه نظامی دکتر بقایی را به اتهام اهانت به ارتش به یک سال زندان محکوم ساخت». وی در ۲۳ بهمن، با قرار از زندان آزاد شد (همان مأخذ، ۱/ ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹).

مراجعت گس به ایران

البته مسألهٔ نفت همچنان در درجهٔ اول از اهمیت قرار داشت. نمایندگان شرکت نفت به ریاست گس بر طبق قرار قبلی به ایران مراجعت کردند. جلساتی تشکیل شد، نمایندگان شرکت نفت چند بار برای مشورت به لندن رفتند و بازگشتند. سرانجام ویلیام فریزر رئیس کل شرکت نفت برای شرکت در مذاکرات به تهران آمد. در این مذاکرات روشن گردید که نمایندگان دولت نتوانسته بودند شرکت را قانع سازند که برای اجرای قانون مهر ۱۳۲۶ لازم است در امتیازنامه تجدید نظر به عمل آید. پس توجه نمایندگان دولت معطوف به افزایش درآمد دولت گردید که در این زمینه نیز در برابر پافشاری شرکت نفت توفیقی حاصل نشد. البته دولت در این مدت، درهر مورد با متخصصین سرشناس خارجی نفت که در زمان هژیر به استخدام درآمده بودند مشورت می کرده است (فاتح، ۳۸۸-۳۹۶). سرانجام، پس از مذاکرات مفصل، هیأت دولت برای نتیجه گیری از مذاکرات نفت به گلشاییان وزیر دارایی اختیار تام داد و تصویبنامه ای نیز در این موضوع در هیأت دولت به امضا رسید و گلشاییان بر اساس آن تصویبنامه گفتگوی مستقیم خود را با گس آغاز کرد و سرانجام در ۲۶ تیر موافقتنامه ای بین او و گس به امضا رسید که به «قرارداد الحاقی» (قرارداد گس - گلشاییان) معروف است. در این قرارداد حق السهم و درآمد ایران افزایش یافت و شرایط دیگری به سود ایران در آن گنجانیده شد [البته بر اساس قرارداد ۱۹۳۳]. دولت قرارداد الحاقی را به پیوست این مادهٔ واحده به مجلس تقدیم کرد: «مجلس شورای ملی قرارداد الحاقی را که مشتمل بر یازده ماده است و جزو قانون اعطاء امتیاز نفت به شرکت نفت ایران و انگلیس محدود می باشد، تصویب و به دولت اجازهٔ مبادلهٔ آن را می دهد».

گلشاییان در مجلس از «سختگیری نمایندگان شرکت نفت سخن گفت و افزود که مجلس می تواند تغییر و تبدیلی را که صلاح بداند در مواد موافقتنامه بدهد». اما در این هنگام از عمر مجلس پانزدهم ده روزی بیش باقی نمانده بود. مادهٔ واحده در دو کمیسیون به تصویب رسید. برخی از نمایندگان مانند جائری زاده، عبدالقدیر آزاد، دکتر بقایی، و حسین مکی با آن مخالفت کردند چنان که «مکی شش جلسه از اوقات آخرین روزهای مجلس پانزدهم را با سخنان خود (که از روی کاغذ می خواند) گرفت... در این سخنان، نه

رد قرارداد خواسته شد، نه ملی شدن نفت، بلکه در مواد قرارداد از نظر فنی و اقتصادی انتقاد می شد» (صفائی، ۹۰-۹۹). *

قرائت نامهٔ دکتر مصدق دربارهٔ قرارداد الحاقی در جلسهٔ علنی مجلس

به علاوه مکی نامه ای را که دکتر مصدق دربارهٔ قرارداد الحاقی به مجلس نوشته بود - و در صفحات پیش به آن اشاره کرده ام - در پشت تریبون مجلس به شرح زیر خواند:

صبح پنجشنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۲۸

آقایان نمایندگان دورهٔ پانزدهم، شما که به استناد قانون این جانب (یمین اسفندیاری: قانون مجلس، نه قانون این جانب)، قرارداد «قوام - سادچیکف» را رد کردید، حق این بود که در موقع شور قرارداد «ساعد - گس» مرا به عنوان یک عضو مشاور در کمیسیونها دعوت می کردید تا نظریات خود را اظهار و ثابت کنم که ضرر قرارداد دارسی از نظر مدت برای این ملت هزار درجه کمتر است. این کار را نتوانستید بکنید. گله هم ندارم. در صورتی که باید بگذرد، اگر می توانید دربارهٔ مادهٔ واحده توضیح دهید که شش شیلینگ حق الامتیاز لیرهٔ طلاست که به نرخ روز لیرهٔ کاغذی پرداخته می شود یا کلاه کاغذی ست. چون از مضمون نامهٔ آقای هژیر وزیر دارایی وقت و وزیر دربار قبلی به کمپانی که جزو اسرار اداری ست، اطلاع ندارم و فعل و انفعالهایی هم که تا ۱۹۴۶ بین وزارت مالیه و کمپانی شده که قرارداد الحاقی در این باب سکوت کرده است، بدا به حال شما اگر از درج این توضیح هم خودداری کنید. دکتر محمد مصدق (مکی، ۸۷). *

* مصطفی فاتح در فصل دهم کتاب پنجاه سال نفت ایران (ص ۴۸۵-۴۹۱)، از اقدامات دولت ایران در دوران نخست وزیری قوام، حکیمی، هژیر و ساعد برای استیفای حقوق ملی ایران در مورد نفت جنوب از یک طرف، و از بی اعتنایی شرکت نفت به درخواست ایران برای تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳/۱۳۱۲ از سوی دیگر به شرح یاد کرده است.

* علت این که مکی نامهٔ ۳۰ تیر ۱۳۲۸ مصدق را در مقدمهٔ خود بر طبع سوم کتاب دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او... به صورت کلیشه چاپ کرده آن است که امیر علائی در کتاب خود اصالت آن را مورد تردید قرار داده بوده است. مکی افزوده است که این نامه در سه نوبت در حیات دکتر مصدق انتشار یافته بود، به علاوه دکتر حسین فاطمی در سرمقالهٔ روزنامهٔ باختر امروز، شمارهٔ ۹۷۵، مورخ دوشنبه ۱۷ آذر ۱۳۳۱ دربارهٔ این سند نوشته است:

«... در سه چهار روز به پایان عمر مجلس مسلوب الاختیار ۱۵ مانده، حکومت قرارداد خائنانهٔ «گس - گلشائیان» را برای تصویب به مجلس تقدیم داشت... در هنگامی که... خاموشی همه جا را فرا گرفته بود، صدای مکی در تالار جلسهٔ علنی بلند شد و نطق تاریخی او سبب گردید که عمر مجلس به پایان برسد و تیر انگلیس ها به سنگ بخورد. مکی در پشت تریبون نامهٔ دکتر مصدق را خطاب به ملت ایران قرائت نمود و بیانات پیشوای ملت ایران و اظهارات مکی یکباره مردم را از خواب غفلت بیدار ساخت...».

بعد مکی توضیح داده است که چرا در متن نامهٔ دکتر مصدق اصلاحاتی به عمل آورده است:

«۱- به «قانون این جانب» چون مورد ایراد نماینده ای قرار گرفته، به آن «پیشنهادی» اضافه شده است و علت آن هم واضح است زیرا قانون شخص نیست بلکه طرح پیشنهادی ست که پس از تصویب مجلس به صورت قانون در می آید.

مخالفان از لغو قرارداد یا ملی شدن نفت سخنی نگفتند

موضوع قابل توجه آن است که قرارداد الحاقی گس - گلشائیان، که در مجلس شانزدهم از سوی دکتر مصدق و دیگر نمایندگان جبههٔ ملی به شدت تمام مورد حمله قرار گرفت، در روزهای آخر عمر مجلس پانزدهم، به نظر مصدق تنها یک ایراد اساسی داشت و آن مربوط بود به لیرهٔ طلا و برابری آن با اسکناس. مصدق در نامهٔ خود به مجلس شورای ملی، نه از ردّ قرارداد الحاقی گس- گلشاییان سخنی به میان آورده بود و نه از ملی شدن نفت.

استیضاح دولت ساعد

از این موضوع ناگفته نباید گذشت که چهار تن ازنمایندگان اقلیت در آخرین روزهای مجلس پانزدهم دولت را استیضاح کردند:

... در جلسهٔ دوشنبهٔ سوم مرداد [نمایندگان اقلیت] به فکر افتادند که اقدام احتیاط آمیز دیگری بنمایند و بدین جهت در همان روز دولت [ساعد] را به عنوان عدم استیفای حقوق ایران از شرکت نفت مورد استیضاح قراردادند. مقصود از این عمل آن بود که اگر درهمان وقت کم [روزهای آخر عمر مجلس پانزدهم] باز عوامل قوّیه ای در کار مداخله کرده و قرارداد را به تصویب برسانند جای اعتراض باقی باشد که دولت تقدیم کنندهٔ قرارداد الحاقی تحت استیضاح بوده و قبل از خاتمهٔ استیضاح و گرفتن رأی اعتماد مورد و مجوزی نداشت که لایحهٔ تقدیمی دولت نسبت به مورد استیضاح به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

استیضاح تقدیمی از طرف اقلیت در همان روز در مجلس شورای ملی قراءت شد، و متن استیضاح ذیلاً درج می گردد:

استیضاح از دولت

ریاست مجلس شورای ملی: چون دولت جناب آقای ساعد بر خلاف قانون مهرماه ۱۳۲۶ در

۲- به «مرا به عنوان یک عضو ساده دعوت می کرد ید»، «کمیسیونها» اضافه شده است. علت هم این است که غیر از نمایندگان مجلس و وزرا و معاونین، دعوت اشخاص در جلسهٔ رسمی خلاف قانون است.

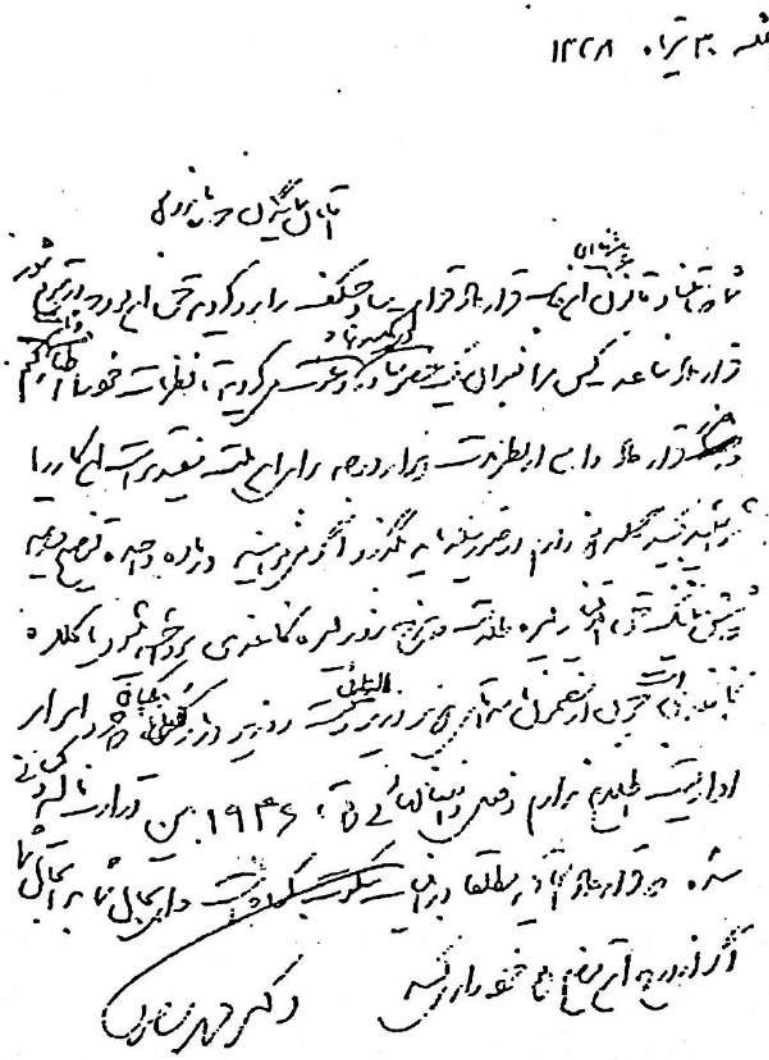
۳- به «اظهار کنم»، «ثابت» اضافه شده است زیرا ممکن است کسی ادعایی بکند ولی ثابت نکند.

٤- به «آقای هژیر وزیر وقت»، «دارایی» اضافه شده است زیرا در آن موقع هژیر وزیر دربار بوده است.

٥- به «کلاه کاغذی»، «است» اضافه شده است.

٦- به «وزیر فعلی دربار»، «به کمپانی» اضافه شده است زیرا اگر اضافه نمی شد معلوم نبود نامه به چه کسی نوشته شده است.

آیا این اصلاحات که در متن نامه در پشت تریبون مجلس شده و با ارسال نامهٔ بعدی دکتر مصدق مورد تأییدش قرار گرفته، بیشتر مطلب توجیه و تفسیر نشده است؟...» (مکی، ۸۸-۹۱).



تصویر ٦- نامهٔ دکتر مصدق خطاب به نمایندگان دورهٔ پانزدهم با تصحیحات مکی

برابر استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس و ایران مرتکب اعمالی شد، که عملاً به زیان مملکت بوده و خلاف قانون مزبور عمل کرده است و همچنین دخالت مستقیم شخص نخست وزیر در نوهٔ مقننهٔ کشور به منظور به تصویب رساندن قرارداد نفت به نفع شرکت نفت انگلیس و ایران، لذا مضاء کنندگان ذیل دولت آقای ساعد و بالاخص شخص ایشان و وزیر دارایی را نسبت به دو مورد ذیل استیضاح می کنیم:

۱- عدم استیفای حقوق ایران.

۲- دخالت در قوهٔ مقننهٔ مملکت.

حسین مکی، دکتر بقایی کرمانی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد (لسانی، ۵۴۰-۵۴۲).

به هر حال با پایان یافتن دورهٔ پانزدهم، در ۶ مرداد ۱۳۲۸، قرارداد گس - گلشائیان نیز در مجلس ماند و شش ماه و نیم بعد بار دیگر بحث دربارهٔ این قرارداد در مجلس شانزدهم دنبال شد، اما به صورتی کاملاً متفاوت با آنچه در مجلس پانزدهم دربارهٔ آن اظهار نظر شده بود که در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت.

هژیر و ساعد در راه استیفای حقوق ملت ایران

برخلاف آنچه سالهاست بر سر زبانهاست، هژیر و ساعد در دوران نخست وزیری خود، نه فقط مرتکب خیانت یا قصوری دربارهٔ نفت نشدند، بلکه کوشیدند «قانون استیفای حقوق ملت ایران را از نفت جنوب» به صورت کامل به موقع اجرا بگذارند، ولی شرکت نفت انگلیس و ایران به پیشنهادهای ایران در آن سالها کمترین توجهی نکرد. همچنان که قبلاً نیز در زمان سلطنت رضاشاه، در قرارداد جدید نفت (۱۳۱۲/ ۱۹۳۳) تمدید مدت قرارداد را به ایران تحمیل کرد. دکتر موحد در آخرین کتاب خود، در این باب حق مطلب را ادا کرده است:

«نهضتی که با تصویب قانون دایر بر استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب در ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ آغاز شد و به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجامید به دو دورهٔ مهم تقسیم می شود: دوره ای که از تاریخ تصویب قانون مذکور تا قتل رزم آرا ادامه یافت و دوره ای دیگر که از قتل رزم آرا و تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت تا پیروزی کودتا و سقوط مصدق را فرا می گیرد. قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ از دولت می خواست تا «در کلیهٔ مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور... مورد تضییع واقع شده است، به خصوص راجع به نفت جنوب به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد». (موحد، ۱/ ۷۳). این اصطلاح «استیفای حقوق» راجع به نفت جنوب و پیشنهاد اقدامات لازمه دربارهٔ آن نخستین بار در نامه ای که سید حسن تقی زاده در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۲۶ به وزیر دارایی وقت نوشت آمده است.* روشن است که منظور قانون و کسانی که آن را تصویب کردند صرفاً یک هدف اقتصادی و مالی بود. دولت هم در مذاکرات و اقداماتی که انجام می داد همین هدف را دنبال می کرد. در آن زمان مطلقاً قصد ابطال یا الغای قرارداد در میان نبود. عباس اسکندری در جلسهٔ ۳۰ مرداد ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی عنوان ملی کردن نفت را پیش کشید ولی گفتهٔ او بر دل کسی ننشست. رحیمیان نمایندهٔ قوچان نیز

* عبارت نامهٔ تقی زاده چنین است: «امید است که پس از دقت کامل در موضوع استیفای حقوق ایران اقدام لازم به عمل بیاید» (همان مأخذ، ۱/ ۸۷).

در جلسهٔ ۱۵ خرداد ۱۳۲۸ تجدیدمطلعی در همین زمینه داشت اما این حرفها جدی گرفته نمی شد و انعکاس وطنینی پیدا نمی کرد. پیشتر نیز همین رحیمیان در جلسهٔ ۱۲ آذر ۱۳۲۳ مجلس طرحی مبنی بر الغای قرارداد امتیاز نفت را پیشنهاد کرده بود که مورد اعتنا قرار نگرفت. مصدق از امضای آن طرح خودداری نمود و گفت قرارداد دو طرف دارد و با تصمیم یک طرفه نمی توان آن را لغو کرد.

در شروع مذاکرات با شرکت نفت انگلیس و ایران دولت فهرستی از شکایتها و درخواستهای خود فراهم آورد که مشتمل بر ۲۵ ماده بود.* این فهرست مجموع مطالبی بود که دولت می خواست در اجرای قانون «استیفای حقوق» مطرح کند و نسخه ای از آن را در اوایل مهر ماه ۱۳۲۷ به نمایندگان شرکت داد. کلیهٔ مطالب آن فهرست ناظر بر جنبه های مالی و اقتصادی بود. از قبیل اعتراض بر تفاوت بهای رسمی و غیررسمی طلا، تخفیفهایی که در فروش نفت به دریاداری بریتانیا منظور می شد، محدودیتی که در توزیع سود سهام اعمال می کردند. بالا نبودن نرخ فرآورده هایی که به مصرف کنندهٔ ایرانی فروخته می شد. کافی نبودن تعداد پمپ بنزینها در گوشه و کنار ایران، لزوم جلوگیری از تلف شدن گاز، لزوم تقلیل مستخدمین خارجی، لزوم بیمهٔ مؤسسات در ایران... این نوع اعتراضها و درخواستها درمیان دو طرف قرارداد چیزی عادی ست. اما هرچه زمان گذشت و مذاکره ادامه یافت فاصلهٔ میان دو طرف افزونتر گشت و مسأله جنبهٔ سیاسی پیدا کرد و جنبهٔ مالی و اقتصادی آن کم رنگتر شد ولاجرم نگاهها به مسیر دیگری معطوف گردید.

دولت در مذاکرات ۲۰ بهمن ۱۳۲۷ دو درخواست کلی و بسیار ساده را مطرح کرد. یکی آن که اصل پنجاه - پنجاه یا تنصیف منافع که تازه در ونزوئلا معمول شده بود در ایران نیز پذیرفته شود، دیگر آن که راه کارهایی مورد توافق قرار گیرد تا دولت را از آن وضع ناراحت کننده و ناهنجار که هیچ کنترلی بر کار شرکت نداشت برهاند. البته قبول هیچ یک از این دو پیشنهاد مشکل بزرگی برای شرکت ایجاد نمی کرد چون اولاً اصل تنصیف منافع را خود امریکایی ها ابداع کرده و در ونزوئلا به اجرا گذاشته بودند. امریکایی ها می خواستند این اصل را در عربستان سعودی هم اجرا کنند و در آن صورت نفت عربستان برای کمپانیهای امریکایی گرانتر تمام می شد و حریف انگلیسی در ایران نفت ارزانتر در اختیار می داشت. از این رو امریکایی ها خود این فکر را به دولتیان ایران القا کردند که مسأله را مطرح کنند.

اصل تنصیف منافع، درعین حال که پول بیشتری نصیب دولت می کرد - و این پول در آن

* در دوران نخست وزیری هژیر.

اوضاع و احوال حداقلی بود که به نظر امریکا برای سدّ نفوذ کمونیسم می بایستی به دست دولت برسد - ولی برای کمپانیها اشکالی پیش نمی آورد زیرا آنها پولی را که از یک دست داده بودند از دست دیگر پس می گرفتند، یعنی تمام پولی را که در مبدأ تولید به عنوان مالیات می پرداختند در امریکا به حساب دولت خود می گذاشتند و از مالیات امریکا کسر می کردند. پس امریکا کمکی را که می خواست به دولتهای تولید کنندهٔ نفت بکند تا آنها را از دام کمونیسم برکنار نگاهدارد، از طریق کمپانیها انجام می داد و این شگردی بود که به ساختار صنعت و مبنای روابط میان کمپانیها و دولتهای صاحب نفت نیز آسیبی وارد نمی آورد، چه اختیار تصمیم دربارهٔ بهای نفت با کمپانیها بود. وانگهی بهای اعلان شدهٔ نفت، ظاهری داشت و باطنی، چون که نفت میان کمپانی مادر و کمپانیهای تابعهٔ آن یا تخفیفات کلی دست به دست می گشت و باطن امر یعنی آنچه مبنای تنصیف منافع قرار می گرفت بهای اعلان شدهٔ تام و تمام نبود بلکه بهایی بود نازلتر و لاغرتر که مشمول تخفیف کلی شده بود و همین مسأله چنان که در سرتاسر کتاب خواب آشفتهٔ نفت اشاره کرده ایم منشأ بسیاری از سوء تفاهمها در مذاکرات دوران مصدق بود و حسابهای آدمهایی مانند حسیبی را که به این بازیهای پنهانی توجه نداشتند با واقعیتها مغایر درمی آورد.

اما مسألهٔ کنترل هم که مورد درخواست دولت ساعد در آغاز گفت و گوها بود چیزی نبود که کمپانی نتواند زیر بار آن برود، زیرا تصور این که به راستی مهار تصمیمات کمپانی در دست دولت باشد خیال محال بود، لیکن صورت ظاهر امر را می توانستند بی هیچ مشکلی طوری ترتیب دهند که رضایت دولت حاصل آید، چنان که در قرارداد کنسرسیوم که متعاقب کودتای ۲۸ مرداد به امضا رسید کردند، یعنی هم اصل تنصیف منافع ملاک پرداخت به دولت قرار گرفت و هم در هیأت مدیرهٔ هر یک از دو شرکت عامل (که یکی برای تصدی عملیات اکتشاف و تولید و دیگری برای تصدی عملیات پالایش ایجاد شده بود) دو نفر مدیر ایرانی راه یافتند، اما در واقع تصمیمات اساسی در جلسهٔ سهامداران کنسرسیوم در لندن گرفته می شد و هیأت مدیرهٔ شرکتهای عامل که ایرانیها در آن عضویت داشتند صورت ظاهری بیش نبود و این ظاهر را درزمان ساعد هم می توانستند درست کنند. اما شرکت سرسختانه از بحث دربارهٔ آن دو پیشنهاد دولت تحاشی نمود. عناد و لجاج شرکت قدم به قدم بیشتر می شد و مادهٔ نزاع را غلیظ تر می کرد.

در دورهٔ دوم نهضت که گفتیم با قتل رزم آرا شروع می شود و تا کودتای ۲۸ مرداد ادامه پیدا می کند، برخلاف دورهٔ اول مطالبات دولت و ملت ایران رنگ تند سیاسی دارد. هر چه زمان می گذرد نگاه ایران از افقهای مالی و اقتصادی منصرف می شود و خیرگی در افق سیاسی جایی برای ملاحظات دیگر و توجه و تمرکز در آن باقی نمی گذارد. حریف انگلیسی پس از این تغییر رویکرد و انصراف ذهنی که در طرف ایرانی حاصل شده بود، در آخرین روزهای حیات رزم آرا و

نیزدر دولت علا، همان اصل پنجاه - پنجاه را که خواستهٔ اولیهٔ ایران بود پیشنهاد کرد. رزم آرا اصلاً فرصت نیافت که دربارهٔ آن پیشنهاد بیندیشد و علا پاسخ داد که این نوشدارو بعد از مرگ سهراب است. حالا دیگر خیلی دیر شده است و پیشنهاد پنجاه - پنجاه نظر ایران را تأمین نمی کند» (موحد، گفته ها و ناگفته ها، ۴۵-۴۹).

ذکر این موضوع را نیز لازم می داند که دکترمصدق هم در دوران نخست وزیری اش، در اواخر دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی، تصریح کرده است که

اگر شرکت سابق نفت دردورهٔ پانزدهم همین پنجاه درصد که الان حاضر است به ایران بدهد، قبول کرده بود، من یقین دارم که هیچ اختلافی بین شرکت و ملت ایران نبود، ولی شرکت نفت سماجتهایی کرد...» (فاتح، ۵۸۲).

فترت بین دورهٔ پانزدهم و شانزدهم

دورهٔ پانزدهم در ۶ مرداد ۱۳۲۸، در زمان نخست وزیری ساعد، به پایان رسید و دورهٔ شانزدهم در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ و در زمان نخست وزیری هسو افتتاح گردید.

تحصن دکتر مصدق در دربار

در این فاصله دکتر مصدق به عنوان نبودن آزادی انتخابات در دورهٔ شانزدهم به مبارزه پرداخت و از جمله در ۲۲ مهر با عده ای قریب دویست تن به منظور تأمین آزادی انتخابات برای تحصن به دربار شاهنشاهی رفت و قبل از تحصن، این نامه را به وسیلهٔ هژیر وزیر دربار تقدیم کرد:

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سوء جریان انتخابات دورهٔ شانزدهم و مداخلات نامشروع مأمورین و مقامات ذی نفوذ از نظر شاهانه پنهان نیست... برای مردمی که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته و می گیرند جز توسل به ذات مبارک شاهنشاهی ملجأ و پناهی نیست... از پیشگاه همایونی استدعا دارند... بذل عنایت فرمایند که حقوق از دست رفتهٔ مردم به آنها بازگردد... این کار میسر نخواهد بود مگر این که یک هیأت مورد احترام و توجه افکار عمومی زمام امور را در دست گیرد و مسؤول صحت انتخابات باشد و مخصوصاً وزارت کشور را یکی از رجال مجرّب و کارآزموده و صالح که طرف اطمینان عامه است عهده دار شود تا سوء جریان کنونی برطرف گردیده و تسکینی در افکار متشنج مردم داده شود... فدوی و جماعتی که برای عرض شکایت قصد تحصن دارند، این عریضه را که به منزلهٔ فهرستی از درخواستهای آنان است به پیشگاه همایونی تقدیم و استجازه می طلبد که تا صدور اوامر مؤکده و اخذ نتیجه به حال تحصن در دربار اعلیحضرت

همایون شاهنشاهی بمانیم. دکتر محمد مصدق.*

در بین متحصنین، علاوه بر دکتر مصدق، دکتر حسین فاطمی، حسین مکی، جلالی نائینی، مهندس زیرک زاده، دکتر شایگان، نریمان، امیرعلایی، دکتر بقایی، عبدالقدیر آزاد، دکتر سنجابی، حائری زاده، عباس خلیلی، احمد ملکی، عمیدی نوری و... نیز حضور داشتند (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۹، ص ۱۴۵-۱۴۶).

پس از یک ساعت هژیر وزیر دربار پاسخ نامهٔ دکتر مصدق را برای کسانی که قصد تحصن داشتند قرائت کرد که در آن آمده بود:

... همیشهٔ اوقات آماده هستم هر شکایتی را که آحاد ملت داشته باشند بپذیرم و مورد رسیدگی قرار بدهم. از طرف دیگر... تلگرافات و مراسلات زیادی هم که مبنی بر اظهار رضایت از جریان انتخابات بوده از اکناف کشور رسیده است... با این وصف تصور نمی کنم اساساً احتیاجی به تحصن باشد. لیکن اگر باز مایل باشید، برای تحصن مانعی در کار نخواهد بود. علاوه بر این چنانچه نمایندهٔ آقایان بخواهد مرا ملاقات کند آماده هستم.

دکتر مصدق با اظهار تشکر از توجه اعلیحضرت، با عده ای در کاخ سلطنتی متحصن گردید. سپس وزیر دربار بیانات اعلیحضرت همایونی را به شرح زیر به متحصنین ابلاغ نمود:

... به موجب قوانین جاریه در امر انتخابات مجلس شورای ملی مرجع شکایت در یک حدود معینی دولت است و از آن گذشته انجمن نظارت و در مرحلهٔ نهایی خود مجلس شورای ملی، و بنابر آنچه به نظر می رسد در این باب تنها اختیاری که به مقام سلطنت اختصاص یافته و قانوناً در مورد دوام یا انقطاع دورهٔ وکالت نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا تأثیر دارد، حق انحلال مجلسین است و عجالةً بر ما معلوم نیست که آیا درمورد نمایندگان مجلسی هم که هنوز تشکیل نیافته است، مقام سلطنت می تواند این اختیار را اعمال نماید یا خیر... بنابر آنچه به حسّ و عیان ثابت شده است بسیاری از این شکایات ناشی از نواقص عدیدهٔ قانون انتخابات است...

متحصنین «پس از یکی دو بار امساک از غذا در چهار روز تحصن بالاخره روز سه شنبه ۲۶ مهر از تحصن خارج شدند» (همان مأخذ، ص ۱۴۴-۱۵۰).

* ناگفته نماند که «توسل به ذات مبارک شاهنشاهی...» و تقاضای «صدور اوامر مؤکده» از پیشگاه همایونی به منظور تأمین آزادی بر انتخابات، دعوت آشکار پادشاه - یعنی مقام غیر مسؤول - است به دخالت در وظایف مجلس شورای ملی و انجمن نظارت بر انتخابات و دولت.
ولی دکتر مصدق در دوران نخست وزیری اش چنان که در صفحات بعد خواهد آمد، چون شاه را «مقام غیر مسؤول» می دانست با مراجعهٔ مخالفان دولت به دربار و شخص شاه مخالفت می کرد تا چه رسد به تحصن مخالفان در دربار.

ولی اعتراض مصدق و یارانش به انتخابات در ماههای بعد نیز ادامه یافت. در ضمن در روز ۱۰ آبان ۱۳۲۸ عبدالحسین هژیر وزیر دربار در مراسم سوگواری ماه محرم در مسجد سپهسالار تهران به دست یکی از فدائیان اسلام کشته شد. این حادثه «تأثیر به سزایی در امر انتخابات تهران داشت. روز ۱۹ آبان قراءت آراء انتخابات موقوف گردید و انجمن نظارت بر انتخابات تهران اعلامیه ای مبنی بر بطلان انتخابات و آراء مأخوذه منتشر ساخت. روز ۲۲ آبان سرلشکر فضل الله زاهدی که معروف بود ارتباط نزدیکی با جبههٔ ملی دارد به ریاست ادارهٔ کل شهربانی منصوب گردید» (فاتح، ۴۰۳-۴۰۴).

آن گاه دکتر مصدق پیروزمندانه در ۱۸ بهمن، در میتینگی در میدان بهارستان، ضمن بحث دربارهٔ تقلب دولت در انتخابات باطل شدهٔ تهران خطاب به حاضران گفت:

... مردم باید از روی دقت ۱۲ نفر از کسانی را انتخاب کنند که به دفاع از حقوق مردم معروف بوده و در خدمات دولتی با فساد و دزدی مبارزه کرده... باشند. سپس راجع به مطبوعات و حکومت نظامی و تضییقاتی که برای آزادیخواهان فراهم شده ... اظهار داشتند که نمایندگانی انتخاب نمایید که صالح و مطلع و مبارز باشند. درخاتمه راجع به افتتاح مجلس بدون حضور نمایندگان منتخب تهران که برخلاف قانون است استدلالاتی نموده... (سالنامهٔ پارس، ۱۳۳۰، ص ۴۸-۷۹).

در ۲۲ فروردین ۱۳۲۹ انتخابات تهران خاتمه یافت (فاتح، ۴۰۴). در انتخابات مجدد تهران این افراد انتخاب شدند: دکتر مصدق، دکتر بقایی، حسین مکی، حائری زاده، آیت الله کاشانی، عبدالقدیر آزاد، جمال امامی، دکتر شایگان، تریمان، سید محمد صادق طباطبایی، جواد مسعودی، و میر سید علی بهبهانی (سالنامهٔ پارس ۱۳۳۰، ص ۴۸، ۷۹).

اعتراض به انتخاب دکتر مصدق

به انتخاب دکتر مصدق در این دوره عده ای اعتراض کردند به استناد این که چون سن وی متجاوز از هفتاد سال است نمی تواند به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شود. استناد معترضین به شناسنامهٔ وی بود که در آن نوشته شده بود: متولد ۱۲۵۸. تاریخ تولد دکتر مصدق در بخش اول کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

بخش هشتم

نمایندگی در دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی
۲۰ بهمن ۱۳۲۸ – ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰

مقدمه

دورهٔ شانزدهم مجلس (۲۰ بهمن ۱۳۲۸ – نیمهٔ اسفند ۱۳۳۰) به شرحی که گذشت، پس از یک فترت چند ماهه افتتاح گردید. به نظر نویسندهٔ این سطور این دوره – پس از دورهٔ پنجم مجلس که لایحهٔ خلع قاجاریه از سلطنت در آن به تصویب رسید – مهمترین دورهٔ مجلس شورای ملی ایران است. زیرا تصمیمات مجلس در این دوره در سرنوشت کشور ایران تأثیری عمیق بر جای گذاشته است.

در این دوره پنج تن به نخست وزیری برگزیده شدند: محمد ساعد (۲۰ بهمن – ۲۷ اسفند ۱۳۲۸)، علی منصور (٤ فروردین – ٤ تیر ۱۳۲۹)، سپهبد حاج علی رزم آرا (٦ تیر – ١٦ اسفند ۱۳۲۹)، حسین علا (۲۰ اسفند ۱۳۲۹ – ٦ اردیبهشت ۱۳۳۰)، و دکتر محمد مصدق (۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ تا پایان دورهٔ شانزدهم)، وی با فترت کوتاه مدتی که پیش آمد تا افتتاح دورهٔ هفدهم در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ نیز نخست وزیر بود (سمیعی، ١٤–۳۲).

چگونه دکتر مصدق به مجلس شانزدهم راه یافت؟

پیش از آن که به بحث دربارهٔ دورهٔ شانزدهم بپردازم، بد نیست نخست این موضوع را مورد بررسی قرار دهم که دکتر مصدق چگونه توانست به مجلس شانزدهم راه یابد.

ورود دکتر مصدق، دکتر بقایی، مکی، حائری زاده، آیت الله کاشانی، عبدالقدیر آزاد، دکتر شایگان، و نریمان به مجلس شورای ملی در دورهٔ شانزدهم – پس از ابطال انتخابات تهران به توسط انجمن نظارت بر انتخابات – در تاریخ مشروطیت ایران – کاری ست تقریباً استثنایی. سابقهٔ امر چنان که پیش از این ملاحظه کردید به این ترتیب

بود که مصدق و عده ای قریب دویست تن در ۲۲ مهر ۱۳۲۸ به عنوان نبودن آزادی انتخابات دورهٔ شانزدهم در دربار متحصن شدند و روز ۲۶ مهر پس از شنیدن پاسخ شاه بی آن که از کار خود نتیجه ای به دست آورده باشند به تحصن خود خاتمه دادند، و البته دست از اعتراض برنداشتند تا بطلان آراء مأخوذه در تهران اعلام گردید. مصدق و یارانش به مجلس راه یافتند. در حالی که در دورهٔ پانزدهم به هنگام نخست وزیری احمد قوام، مصدق و عده ای قریب سی تن به اعتراض از جریان انتخابات در کاخ همایونی متحصن شدند و اعتراضها کردند ولی کسی به آنان وقعی ننهاد و مجلس هم بی حضور مصدق تشکیل گردید.

نقش سرلشکر زاهدی رئیس کل شهربانی را در توفیق دکتر مصدق و یارانش در انتخابات دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی نباید نادیده گرفت. دکتر موحد در این باب نوشته است:

«... بعدها نیز زاهدی در سمت ریاست کل شهربانی برای بازگرداندن آیت الله کاشانی از تبعید کوشیده بود. انتخابات دورهٔ شانزدهم تهران هم که به نفع جبههٔ ملی تمام شد زیر نظر او انجام یافته بود. زاهدی در کابینهٔ اول مصدق وزارت کشور را برعهده داشت». «و چنین بود که زاهدی در پیام رادیویی اول آذر ۱۳۳۲ [در زمان نخست وزیری اش] مدعی شد که «من از پایه گذاران نهضت ملی استیفای حقوق ملت ایران بوده ام»، (گفته ها و ناگفته ها، ۱۷).

دکتر سنجابی نیز در مصاحبهٔ تاریخ شفاهی گفته است سرلشکر زاهدی که در کابینهٔ اول مصدق عضویت داشت «در جریان انتخابات دورهٔ شانزدهم به جبههٔ ملی خیلی کمک کرد و در مقابل رزم آرا ایستاد» (سنجابی، ۱۳۱).

تنها ابطال آراء تهران، راه دکتر مصدق را برای ورود به دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی هموار نساخت. عامل اصلی چیز دیگری بود؛ در بخش اول کتاب گفتیم که وی به خط خود نوشته است سال ولادتش در شناسنامه ۱۲۵۸ است که حدود سه سال با «تاریخ ولادت حقیقی او – ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ – اختلاف دارد». او در خاطراتش تصریح کرده است که به استناد تاریخ ولادت در سال ۱۲۶۱ بود که توانست به مجلس شانزدهم راه یابد: «بعضی از مغرضین شهرت داده بودند که موقع تصویب اعتبارنامهٔ من در مجلس ۱۶، سال من از ۷۰ متجاوز بوده است که این عکس برای ردّ گفته های آنان بهترین دلیل است» (خاطرات، ۵۹–۶۱). «عکس» عبارت است از تصویر سنگ قبر مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان، شوهر اول مادر دکتر مصدق که در آن تاریخ فوت وی «منقور» است. واقعیت آن است که «مغرضین!» به استناد شناسنامهٔ مصدق، که تا پیش از انتخابات دورهٔ شانزدهم از

آن استفاده می کرده است، اعلام کرده بودند سن او از هفتاد متجاوز است. آنان از تاریخ تولد دیگر او (در سال ۱۲۶۱) و نیز از وجودسنگ قبر وکیل الملک در نجف بیخبر بوده اند!

پس اگر دولت، آراء تهران را باطل نکرده بود، و اگر با ابطال آن آراء، دکتر مصدق دارای دو تاریخ تولد نبود و به استناد تاریخ تولد دوم، به عنوان نمایندهٔ تهران به مجلس شانزدهم راه نیافته بود، به یقین تاریخ معاصر ایران به گونه ای دیگر رقم زده می شد. در ضمن به یاد داشته باشیم که البته آن «سنگ قبر» نیز نقش سرنوشت سازی در تاریخ کشور ما داشته است!

به شرحی که گذشت، مصدق و یارانش به مجلس شانزدهم راه یافتند، و در برابر اکثریت مجلس با بیش از صد نماینده، اقلیت مجلس را تشکیل دادند. ولی پس از آن که مصدق به پیشنهاد جمال امامی نخست وزیری را پذیرفت آن «اقلیت»، به گونه ای به «اکثریت» تبدیل گردید!

استعفای ساعد، نخست وزیری علی منصور

ساعد که از آبان ۱۳۲۷ (در دورهٔ پانزدهم) به نخست وزیری برگزیده شده بود، پس از افتتاح دورهٔ شانزدهم مجلس و معرفی کابینهٔ خود، حتی پیش از آن که بتواند از مجلس رأی اعتماد بگیرد، با حملات اعضای جبههٔ ملی و استیضاحهای مختلف رو به رو شد، و چون از ریشهٔ این مخالفتها آگاه بود، بی آن که به استیضاحها پاسخی بدهد در ۲۷ اسفند استعفا داد.

بعد علی منصور از سوی شاه به نخست وزیری انتخاب شد. مجلس به هر حال، بایست تکلیف لایحهٔ الحاقی گس- گلشاییان را که ساعد در دورهٔ پانزدهم به مجلس تقدیم کرده بود - و به اختصار از آن یاد کردیم - روشن می ساخت. پس منصور بر طبق سنت پارلمانی تقاضای طرح آن لایحه را کرد. مصدق زیرکانه از وی پرسید: «شما موافق قرارداد هستید یا مخالف؟» و او هشیارانه پاسخ داد:

> دولت قبلی لایحه ای به مجلس داده و اینک مجلس باید دربارهٔ آن تصمیم بگیرد. دولت مجری مصوبات مجلس است... و در هر حال مجلس باید تکلیف لایحه را تعیین نماید و شرکت نفت تا تعیین تکلیف لایحه، دیناری نمی دهد.

بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید

در ۲۰ خرداد آیت الله کاشانی که پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به لبنان تبعید شده بود، در میان تظاهرات پر شکوه مردم و از جمله اعضای جبههٔ ملی وارد تهران شد (عاقلی، روزشمار، ۱/ ۴۳۳).

قراءت پیام آیت الله کاشانی در مجلس به توسط دکتر مصدق

در ۲۸ خرداد ۱۳۲۹، دکتر مصدق متن پیام آیت الله کاشانی را در مجلس قراءت کرد. خلاصهٔ متن پیام این بود: نفت ایران متعلق به ملت ایران است. کسانی که مرا تبعید کردند باید مجازات شوند. ملت زیر بار دیکتاتوری نمی رود. مصوبات مجلس مؤسسان فاقد اعتبار است (عاقلی، روز شمار، ۱/ ٤۳٤).

تشکیل کمیسیون نفت

سرانجام روز سی ام خرداد بر اساس یک مواضعه و به پیشنهاد چند نماینده، مجلس تصمیم گرفت قرارداد الحاقی را پیش از طرح در جلسهٔ علنی برای رسیدگی به یک کمیسیون مخصوص ارجاع کند. نمایندگان جبههٔ ملی (مصدق، بقایی، شایگان، صالح، نریمان، قشقایی، و مکی) در ارجاع کار نفت به کمیسیون رای مخالف دادند، ولی در همان روز به عضویت کمیسیون نفت انتخاب شدند. در همان روز، ۱۸ نماینده... برگزیده شدند تا قرارداد الحاقی را مطالعه و در یک ماه نظریهٔ خود را دربارهٔ قرارداد به مجلس بدهند و بدین ترتیب کمیسیون نفت به وجود آمد و از پنجم تیرماه کار خود را آغاز کرد...

اعضای کمیسیون نفت عبارت بودند از:

دکتر مصدق، جمال امامی، دکتر سید علی شایگان، اللهیار صالح، جواد گنجه ای، هدایت الله پالیزی، ناصر ذوالفقاری، جواد عامری، علی اصغر سرتیپ زاده، عبدالرحمن فرامرزی، دکتر حسن علوی، میر سید علی بهبهانی، خسرو قشقایی، دکتر نصرت الله کاسمی، سید ابوالحسن حائری زاده، محمد علی هدایتی، حسین مکی، و فقیه زاده.

منصور، پس از تشکیل این کمیسیون، وضع را نامساعد یافت و در ٤ تیر ۱۳۲۹ استعفا داد (صفائی، ۱۰۲-۱۰۵).

نخست وزیری رزم آرا و مخالفت جبههٔ ملی

بعد سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش به نخست وزیری منصوب گردید. ناگفته نماند که به نوشتهٔ محمد علی همایون کاتوزیان «... شاه، به رغم ظواهر امر، با حکومت رزم آرا موافق نبود، و رزم آرا نیز این واقعیت را به خوبی می دانست. از جمله چنان که مصدق چند بار در جلسهٔ علنی مجلس با حضور خود جمال امامی گفت «در ماههای آخر حکومت رزم آرا شاه دو سه بار جمال امامی را محرمانه پیش مصدق فرستاده و به او پیشنهاد نخست وزیری کرده بود...» (کاتوزیان، مذاکرات سفارت انگلیس...، ۸۲-۸۳).

دکتر مصدق پیش از آن که رزم آرا به نخست وزیری برگزیده شود مخالفت خود را با وی اعلام کرده بود. وی در جلسهٔ ۲۳ خرداد مجلس گفت «رزم آرا وسایلی فراهم می کند

که نخست وزیر شود... من با صدای بلند به گوش ملت ایران و به سمع تمام جهانیان می رسانم که ما نمایندگان جبههٔ ملی تا روح در بدن داریم با تشکیل چنین دولتی مخالفت می کنیم» (صفایی*، ۱۰۶). از سوی دیگر پیش از آن که رزم آرا فرمان نخست وزیری بگیرد، آیت الله کاشانی، نواب صفوی، مطبوعات، دانشجویان، و بازاریها همه علیه وی بسیج شده بودند. چنان که آیت الله کاشانی نیز اعلامیه ای علیه وی صادر کرده بود (زهتاب فرد، افسانهٔ مصدق، ۱۹۲-۱۹۷).

سپهبد رزم آرا در ٦ تیرماه در میان تظاهرات سازمان یافتهٔ مخالفان و موافقان به مجلس آمد. «دکتر مصدق اعلامیهٔ جبههٔ ملی را در مخالفت قاطع با حکومت رزم آرا در پشت تریبون مجلس خواند و حکومت او را شبه کودتا نامید» (صفایی*، ۱۰۵-۱۰۶).

پس از ورود هیأت دولت و تقدیم برنامه به وسیلهٔ تیمسار سپهبد رزم آرا نخست وزیر، نمایندگان فراکسیون وطن: برای چه آمده اید ملت ایران با دیکتاتوری مخالف است و زیر بار دیکتاتوری نمی رود (زنگ ممتد رئیس. دعوت به سکوت). دکتر بقایی: ما دیکتاتور نمی خواهیم (همهمهٔ نمایندگان). دکتر شایگان: ما تسلیم دیکتاتوری نمی شویم... نورالدین امامی: دیکتاتور شما هستید شما خودتان می خواهید دیکتاتوری ایجاد کنید (زنگ ممتد رئیس)... رئیس: این که نمی شود، مجلس مظهر ارادهٔ ملت است (صحیح است)... پیراسته: اینها عوام فریبی ست... (در این موقع به علت به هم خوردگی حال دکتر مصدق چند لحظه سکوت مجلس را فرا گرفت)...

نخست وزیر (سپهبد رزم آرا): بنده بسیار مفتخرم (مکی: البته افتخار هم دارد پشتیبانی امریکا و انگلیس)... امروز مطالبی را که لازم است به عرض می رسانم. روز گذشته حسب الامر اعلیحضرت همایونی این جانب مأمور تشکیل دولت شدم (دکتر مصدق: اعلیحضرت را مجبور کردند).* در اجرای امر شاهانه هیأت دولت تشکیل شد و به این شرح به اطلاع می رسد (دکتر مصدق: امریکا و انگلیس شما را آورده اند)... (دکتر بقایی: قتلها، تهدیدها، شکنجه ها برنامهٔ دولت شماست) (دکتر مصدق: محال است ما زیر بار دیکتاتوری برویم. مردم شما را سرنگون خواهند کرد، ممکن نیست...).

مصدق به هیأت دولت: بروید گم شوید

پس از این که هیأت دولت جلسه را ترک کردند، دکتر مصدق گفت: بروید گم شوید، در را ببندید که دیگر نیایند. دکتر بقایی: ولی لعن و ننگ ابدی بر شما آقای سردار فاخر [رئیس مجلس] خواهد ماند (مذاکرات مجلس ۱۶، ٦ تیر ۱۳۲۹).

* از این عبارت دکتر مصدق باید سرسری گذشت. وی ضمن جمله به رزم آرا تصریح می کند که شاه در انتخاب وی برای نخست وزیری آزادی عمل نداشته و برخلاف میلش رزم آرا را به نخست وزیری منصوب کرده بوده است.

مصدق به رزم آرا: همین جا شما را می کُشم

در جلسهٔ ۸ تیر، دکتر مصدق اخطار نظامنامه ای کرد و ضمن آن گفت:

... خدا شاهد است اگر ما را بکشند، پارچه پارچه بکنند، زیر بار حکومت این جور اشخاص نمی رویم. به وحدانیت حق خون می کنیم، خون می کنیم، می زنیم، و کشته می شویم (با عصبانیت) اگر شما نظامی هستید من از شما نظامی ترم، می کُشم، همین جا شما را می کُشم.

جمال امامی، در اخطار نظامنامه ای: ... مجلس جای استدلال و بحث است نه جای منازعه و مشاجره و فحش. اگر جای فحش بود، خوب بود چند نفر چاله میدانی می آمدند این جا... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۸ تیر ۱۳۲۹).

رزم آرا رأی اعتماد گرفت

در جلسهٔ ۱۳ تیر، وقتی رئیس مجلس گفت: آقای نخست وزیر بیاناتشان را بکنند، آقای نخست وزیر بفرمایید، دکتر بقایی، دکتر مصدق، مکی، دکتر شایگان، و کشاورز صدر مرتب می گفتند «مادهٔ نود مقدم است». هنگامی که نخست وزیر خواست سخن بگوید «در این موقع کوبیدن دسته های جلو صندلیها توسط نمایندگان اقلیت ادامه پیدا کرد» (نمایندگان اقلیت این کار را چند بار دیگر نیز تکرار کردند، به طوری که دسته های جلو صندلیهای آنان شکست. در جلسهٔ ۲۰ تیرماه مکی نامه ای به کارپردازان مجلس نوشت بدین مضمون که خسارات وارده بر صندلیها را جبههٔ ملی می پردازد). بالاخره نخست وزیر سخنان خود را در مجلس ایراد کرد و در ضمن آن گفت: «... به نظر این جانب ساحت مجلس شورای ملی به قدری محترم و قابل ستایش است که نبایستی چنین کلمات زننده و موهنی بر زبان راند (دکتر مصدق: زننده نیست، زننده شما هستید)». از این عبارت رزم آرا چنین بر می آید که نمایندگان اقلیت در مجلس به ناسزاگویی و دشنام به نخست وزیر نیز پرداخته بودند که به دستور رئیس مجلس آنها را در صورت مذاکرات مجلس درج نکرده اند. با این تفاصیل مجلس با ۹۵ رأی از ۱۰۶ نفر حاضران در جلسه به رزم آرا ابراز اعتماد کرد. مخالفین عبارت بودند از: دکتر مصدق، دکتر شایگان، دکتر بقایی، حائری زاده، اللهیار صالح، عبدالقدیر آزاد، محمود نریمان، و حسین مکی (مذاکرات مجلس ۱۶، ۱۳ تیر ۱۳۲۹). رزم آرا از مجلس سنا نیز رأی اعتماد گرفت.

مخالفت مصدق با لایحهٔ تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی

نخستین لایحه ای که رزم آرا در ۲۲ تیر به مجلس تقدیم کرد، لایحهٔ تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی بود بر طبق قانون اساسی که موقوف الاجرا مانده بود، ولی مصدق در همان

جلسه با فریاد گفت: «این طرح تجزیهٔ ایران است»* (صفایی*، ۱۰۸).

مخالفت صریح مصدق با دادن «اختیارات» حتی به دولت مورد اعتماد جامعه

... دولت رزم آرا خواستار اختیاراتی برای تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی شد. دکتر مصدق به مخالفت برخاست و گفت که نمایندگان مجلس وکیل در توکیل نیستند و نمی توانند اختیارات قانونگذاری خود را به دولت اگرچه آن دولت مورد اعتماد جامعه باشد تفویض کنند، و این امر را مایهٔ تزلزل حکومت ملی دانست (موحد، ۲/ ۵۶۳).*

به علاوه رزم آرا گرایشی به سمت چپ نشان می داد و احتمالاً یکی از نشانه های آن «فرار» ده تن از سران حزب توده بود از زندان به شوروی. وی با سادچیکف نیز قرارداد بازرگانی و مرزی امضاء کرد. مصدق به این قرارداد اعتراض کرد و از رزم آرا جواب شنید: «امتیازی به کسی نداده ایم و اعتراض بی مورد است». در مقابل، رزم آرا از ادامهٔ کار «صدای امریکا» در ایران جلوگیری کرد، برای رفت و آمد مأمورین امریکایی محدودیتهایی مقرر داشت و به خدمت چند مستشار امریکایی نیز در سازمان برنامه پایان داد.

امریکا و ملی کردن نفت ایران

در ۹ دی ماه ۱۳۲۹ قراردادی بین دولت عربستان سعودی و شرکت نفت امریکایی که در کشور سعودی به استخراج نفت می پرداخت منعقد گردید که به موجب آن کلیهٔ عواید حاصل از نفت بین طرفین به طور مساوی تقسیم می شد. عقد این قرارداد تأثیر بسیاری در تمام کشورهای نفتخیز خاورمیانه داشت. از سوی دیگر دولت امریکا - از اوایل کابینهٔ منصور و در تمام مدت زمامداری رزم آرا - به انتقاد از شرکت نفت انگلیس و ایران می پرداخت. «اظهارات مکرر گریدی سفیر امریکا در این باب که شرکت نفت راه خطا می رود و مصلحت در این است که تقاضای ملیون را انجام دهد گواهی بر این مدعاست. در آن ایام بعضی از جراید انگلیس به گوشه و کنایه مطالبی منتشر می کردند و می گفتند چند نفری پیدا شده اند که در کار نفت ایران اخلال می کنند...». یکی از این افراد جرج مک گی معاون وزارت خارجهٔ امریکا بود که «تحت عنوان لزوم مساعدت با ایران به کرات اظهار داشته بود که قرارداد الحاقی [گس - گلشاییان] کافی برای استیفای حق ایران نیست و باید اصل تنصیف منافع قبول گردد. به قرار معلوم این اظهارات در دستورهایی که به سفیر امریکا [گریدی] در تهران داده می شد منعکس می گردید... بعضی از جراید انگلیس مدعی بودند که مک گی عامل شرکتهای نفت امریکا می باشد...». «شخص دیگری

* در حالی که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم گفته بود یا تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی کاملاً موافق است.

* از این جا به بعد هر جا، در داخل پرانتز نوشته شده است (موحد، ...)، مقصود آن است که مطالب پیش از پرانتز مأخوذ از کتاب خواب آشفتهٔ نفت تألیف اوست.

که در کار نفت ایران عامل مؤثری بود و انگلیس ها به کارهای او معترض بودند تورنبرگ بود. این شخص سابقاً نایب رئیس شرکت نفت کالیفرنی - تکساس بود... در سال ۱۳۲۷ تورنبرگ به عنوان رئیس شرکت مشاورین ماوراء بحار در تهران برای کارهای مربوط به سازمان برنامهٔ ایران با ماهی شش هزار دلار حقوق به ایران آمد و از آن وقت تا ملی شدن نفت ایران با سیاستمداران و سیاست مآبان تهران روابط بسیار نزدیکی داشت و همین که قانون ملی شدن نفت به تصویب مجلس رسید، دولت انگلستان به حضور او در ایران اعتراض نمود و به دستور دولت امریکا از ایران خارج گردید. یکی دیگر از کسانی را که انگلیس ها مدعی بودند در کار نفت دخالتهای ناروا کرده است همان گریدی سفیر کبیر امریکا در تهران بود که در تمام مدت زمامداری سپهبد رزم آرا و قسمتی از مدت زمامداری دکتر مصدق در ایران بود... او هم چون نقش مهمی در کار نفت ایفا کرد پس از ملی شدن نفت از ایران احضار گردید...». موضوع رقابت امریکا و انگلیس درموضوع نفت ایران در مطبوعات امریکا مطرح گردید (فاتح، ۵۰۳-۵۰۵).

«جراید بزرگ یومیهٔ انگلستان هم کم و بیش در تحت لفافه و کنایه نوشتند که گریدی سفیر امریکا در ایران و مک گی معاون وزارت خارجهٔ آن دولت و تورنبرگ و بعضی دیگر از اعضای سفارت امریکا در تهران روابط بسیار نزدیکی با سران جبههٔ ملی داشته و آنها را تشویق می کردند که در مقابل شرکت نفت بریتانیا مقاومت کرده و اگر تقاضاهای دولت ایران را قبول نمی کنند به ملی شدن نفت اقدام نمایند...».

فاتح پس از نقل این مطالب می نویسد:

باور نمی کند که مأمورین رسمی امریکا ملی شدن نفت را ترویج و تشویق می کردند و بهترین دلیل من هم این است که دولت امریکا متوجه بود که اگر ملی شدن نفت ایران عملی گردد، اثر آن در سایر کشورهای نفتخیز خاورمیانه که شرکتهای نفت امریکایی امتیازاتی داشتند ظاهر خواهد گشت و به زیان آن خواهد بود. علاوه بر این فوری پس از تصویب قانون ملی شدن نفت اولیای دولتین امریکا و انگلیس با یکدیگر مشاوره نموده و در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ (بیست روز پس از تصویب قانون اجرای ملی کردن نفت) دولت امریکا بیانیه ای منتشر کرد» و در آن تصریح کرد « ... که ایران و انگلستان دارای اشتراک منافعی چنان قوی هستند که باید از طریق مذاکرات دوستانه راه حلی بیابند (وخواهند یافت) ...» (همان مأخذ، ۵۰۶-۵۰۷).

این که نوشته اند که گریدی گفته بوده است وقتی من به ایران رفتم، هنوز اندیشهٔ ملی شدن نفت مطرح نبود (صفایی، ۱۱۱. به نقل از نجاتی: جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران)، و یا این که «امریکاییها وضعیت شرکت نفت [انگلیس و ایران] را نوعی استثمار قلمداد کرده و مقامات ایرانی را به پشتیبانی خود امیدوار نمودند»، ناصواب نیست، زیرا دکتر

مصدق در مصاحبه با خبرنگاران امریکایی (۲۷ اسفند ۱۳۳۰) به نقش امریکا در ملی شدن نفت اعتراف کرده، گفت: «ما از ملت امریکا و مساعدتهای معنوی امریکا که در پیشرفت ایرانیان به سوی این هدف مقدس و در این مبارزهٔ ملی بسیار ذی قیمت و گرانبها بوده است، بسیار متشکریم» (صفایی، ۱۱۲، به نقل از ده گزارش از مصدق).

برای اولین بار «ملی شدن صنعت نفت» در مجلس مطرح گردید

و اما موضوع نفت، دیدیم که قرارداد الحاقی به کمیسیون نفت فرستاده شد. در ۲۷ شهریور دکتر مصدق رئیس کمیسیون از رزم آرا خواست ظرف ده روز تمام پروندههای نفت را همراه با اظهار نظر صریح دربارهٔ قرارداد به مجلس بفرستد. رزم آرا در دوم مهر پرونده ها را فرستاد و نمایندگان دولت را هم برای حضور در کمیسیون معرفی کرد و دربارهٔ نظر دولت نوشت: «دولت منتظر نتیجهٔ بررسی کمیسیون می باشد» (صفایی، ۱۱۳).

در ۶ مهرماه «دکتر مصدق، حائری زاده، اللهیار صالح، دکتر هدایتی، دکتر علوی، حسین مکی، دولت رزم آرا را به علت تعلل در استیفای حقوق ملت ایران و عدم اجرای قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ در مورد نفت جنوب استیضاح نمودند»، در ۲۷ مهرماه «استیضاح دکتر مصدق و سایرین در باب نفت پایان یافت و مجلس نسبت به آن رای سکوت داد» (عاقلی، روزشمار، ۱/ ۴۳۹).

دکتر مصدق در جلسهٔ ۲۷ مهر گفت: «از مذاکرات دیروز آقای رزم آرا در مجلس سنا این طور بر می آید که او را برای اجرای قرارداد ساعد و گس آورده اند و امیدوارم که نمایندگان حساس و وطن پرست به سینهٔ این نامحرم دست رد بزنند» (مذاکرات مجلس ۱۶، ۲۷ مهرماه ۱۳۲۹). از یاد نبریم که وقتی قرارداد گس – گلشائیان در مجلس پانزدهم مطرح شد، مکّی در سخنان خود و دکتر مصدق در نامهٔ خود که به توسط مکی در مجلس خوانده شد هیچ ایراد اساسی به آن نگرفته و از رد قرارداد الحاقی گس – گلشائیان سخنی به میان نیاورده بودند تا چه رسد به لغو قرارداد ۱۹۳۳ یا ملی شدن نفت. ولی اینک وضع به طور کلی تغییر کرده بود.

در ۱۳ آبان رزم آرا به دعوت کمیسیون نفت همراه وزیر دارایی به جلسه رفت و گفت:

> آقایان باید قرارداد الحاقی را بررسی کنند، آن مواردی را که می گویند استیفای حق نشده نشان دهند. وقتی گزارش آقایان به مجلس آمد، مجلس تکلیفی برای دولت تعیین می کند و آن روز، کار ما آسانتر خواهد شد و دولت می تواند با جدیت بیشتر برای اصلاح قرارداد یا تنظیم قرارداد جدید با کمپانی وارد گفتگو شود. در همان جلسه دکتر مصدق و حائری زاده دربارهٔ قرارداد ۱۹۳۳ و بی اعتباری آن سخن گفتند و مکی از ناسیونالیزه شدن نفت سخن به میان آورد (صفایی، ۱۱۵).

در جلسهٔ ۸ آذر کمیسیون نفت

روی تهیهٔ گزارش برای مجلس گفتگو شد. مصدق و چند نمایندهٔ جبههٔ ملی اصرار داشتند طرح ملی شدن صنعت نفت را ضمن گزارش پیشنهاد کنند. پالیزی وکاسمی این پیشنهاد را خارج از وظیفهٔ کمیسیون شمرده و کار کمیسیون را تمام شده دانستند و گفتند: آقایان می توانند هنگام طرح گزارش در مجلس هر پیشنهادی دارند به مجلس بدهند. سرانجام با اصرار دکتر مصدق، این طرح که فقط پنج امضاء از نمایندگان جبههٔ ملی در پای آن بود خوانده شد:

به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می نماییم که صنعت نفت در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی عملیات اکتشاف، استخراج، و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد. دکتر مصدق، حائری زاده، اللهیار صالح، دکتر شایگان، حسین مکی (صفایی، ۱۱۶-۱۱۷).

پیش بینیهای نادرست جبههٔ ملی در مورد نفت

گزارش کمیسیون نفت به مجلس تقدیم شد، ولی به جای بحث دربارهٔ آن، نمایندگان جبههٔ ملی یکی پس از دیگری دربارهٔ لغو قرارداد سخن گفتند، دکتر مصدق هم که به علت بیماری در جلسه حاضر نشده بود در نامهٔ خود خطاب به مجلس- که به توسط مکی در جلسهٔ ۲۶ آذر خوانده شد- در مزایای ملی کردن نفت از جمله نوشته بود:

اما حقیقت این است که کشور ایران دچار هیچ گونه ضرر اقتصادی و ارزی هم در اثر ملی کردن صنعت نفت نخواهد شد. اگر فرض کنیم که ایرانیان به جای سی میلیون تن استخراجی شرکت [نفت انگلیس و ایران] در سال ۱۹۵۰، فقط ده میلیون تن نفت استخراج کنند و برای هر تن که شرکت یک لیره خرج می کند دو لیره مصرف نمایند، باز هم بر اساس فروش هر تن پنج لیره (که قیمت فرضی خلیج فارس خواهد بود)، دولت ایران سی میلیون لیره عایدی خواهد داشت... . محاسن و برتریهای دیگری که اهمیت اساسی دارد و با ملی کردن صنعت نفت تأمین خواهد شد این است که... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۲۶ آذر ۱۳۲۹).

دکتر بقایی در همان جلسه گفت:

آقایان بیایید این صنعت را ملی کنید و لو حد اکثرش را بگیرید که این نفت نابود شود. ما تصفیه خانه نمی خواهیم و به همان کشاورزی خودمان می پردازیم، سپس پیشنهاد ملی کردن نفت را با امضای یازده نماینده تقدیم رئیس مجلس کرد (صفایی*، ۱۲۴-۱۲۶).

وزیر دارایی: طرح ملی شدن برای بازار گرمی ست

فروهر وزیر دارایی در سخنرانی مفصل خود در پنجم دی ماه نخست به نطقهای دور و دراز نمایندگان جبههٔ ملی ایراد گرفت و از جمله گفت:

بعضی از آقایان خواستند... ثابت کنند که نفت ایران متعلق به ایران است! این توضیح واضحات است زیرا کلیهٔ منابع طبیعی مملکت متعلق به ایران است... مسألهٔ نفت طوری شده که هر دقیقه و ساعت از سوی اقلیت نغمهٔ جدیدی ساز می شود... طرح ملی شدن را که هیچ گونه مطالعه ای در اطراف آن نکرده اند، برای بازار گرمی پیشنهاد می کنند و مسؤولین امور را مورد حمله قرار داده، از هیچ گونه تهمت و توهین خودداری نمی کنند... کاش می دانستم وزیر اسبق دارایی (گلشائیان) که بر حسب اجازهٔ دولت، قرارداد الحاقی را امضاء کرده، مرتکب چه گناهی شده که باید از پشت این تریبون او را خائن بگویند. مگر قرارداد الحاقی چه حق تازه ای برای شرکت نفت قائل گشته است؟ آقای گلشائیان وزیر دارایی وقت بر حسب وظیفه و به موجب قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ با نمایندگان شرکت وارد مذاکره گشته و پس از مدتها بحث و شور، با تصویب دولت قراردادی را امضاء کرده که نسبت به امتیازنامهٔ ۱۹۳۳ دارای مزایای مهم مالی بود، و رسمیت آن هم طبق قانون اساسی منوط به تصویب قوهٔ مقننه است و در پایان سخنانش اظهار داشت:

نظر به این که کمیسیون نفت قرارداد الحاقی را جهت استیفای حقوق ایران کافی ندانسته، دولت این لایحه را مسترد می نماید تا مطابق قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ در استیفای حقوق ایران اقدام و نتیجه را به عرض مجلس شورای ملی برساند.

عکس العمل شدید جبههٔ ملی: خائنها، هفت تیر می خواهند!

رئیس مجلس نیز تأیید کرد که پس گرفتن لایحه حق دولت است (صفایی*، ۱۲۷).

ولی نمایندگان جبههٔ ملی فریاد اعتراض برآوردند:

عبدالقدیر آزاد: خیانت کردند خائنها، هفت تیر می خواهند، گلوله می خواهند. دکتر بقایی: حق ندارند... نمی توانند پس بگیرند، ملت حق خودش را خواهد گرفت و صنایع نفت ملی خواهد شد. مکی: بوین [وزیر خارجهٔ انگلستان] را باید استیضاح کرد...، سپس طرحی با قید دو فوریت برای ردّ سخنان فروهر با امضای نمایندگان جبههٔ ملی و چندین امضای دیگر به این شرح تقدیم مجلس شد: «بیانات آقای وزیر دارایی در جلسهٔ سه شنبه ۲۹/۱۰/۵ راجع به نفت به هیچ وجه مورد تصدیق نمایندگان ملت نمی باشد مردود است (مذاکرات مجلس ۱۶، ۵ دی ۱۳۲۹).

فولادوند: صحبت کردن در این مجلس بسیار خطرناک است

در همان روزی که فروهر وزیر دارایی سخن گفت، غلامرضا فولادوند نمایندهٔ شاهرود نیز اظهار داشت:

با کمال تأسف باید عرض کنم که صحبت کردن در این مجلس بسیار خطرناک است زیرا جماعتی که تظاهر به وطن پرستی می کنند، اگر یک وکیل واقعاً وطن پرست خواست در این جا حقایقی را به اطلاع مردم ایران برساند، به انواع و اقسام بیاناتش را تحریف می کنند و آبرویش را می برند...

سه سال است مجلس مبتلای کار نفت است. فعلاً ما مواجه شده ایم با استرداد لایحه ای که دولت تقاضا کرده است، برای این که مجلس وظیفه اش را انجام نداد و این جا شده بود یک میز سخنرانی و خطابه خوانی. وکلای اکثریت عموماً ساکت نشسته اند و راجع به نفت وظیفهٔ ملی خودشان را آن طور که باید انجام نداده اند... (صفایی، ۱۲۹-۱۳۰).

ظاهراً به علت همین بیانات صریح فروهر وزیر دارایی بوده است که فدائیان اسلام و همدستانشان تصمیم گرفتند وی را بکشند. شعبان جعفری در مصاحبه با خانم سرشار گفته است که با فدائیان اسلام و نواب صفوی ارتباط داشته، ولی با آدم کشیهای آنها مخالف بوده است، چنان که او وقتی متوجه می شود که می خواهند غلامحسین فروهر وزیر دارایی را بکشند، او را خبر کرده است و فروهر برای حفظ جانش چند شب در مسافرخانه های ارزان قیمت خیابان برق می خوابیده است (شعبان جعفری، ۶۸-۶۹).

از طرف دیگر همان روزها اعلامیهٔ آیت الله کاشانی در حمایت از ملی شدن صنعت نفت نیز منتشر گردید همراه با تظاهراتی از سوی طرفداران وی و در تأیید آن.

رزم آرا: ملی کردن صنعت نفت بزرگترین خیانت است

رزم آرا در سوم اسفند، در جلسهٔ خصوصی مجلس گفت اگر مقصود از «ملی شدن» آن است که نفت در دست دولت قرار بگیرد، این تحصیل حاصل است. زیرا «در ایران طبق قانون تمام معادن از آنِ دولت و طبق مقررات کاملاً ملی ست». وضع ایران با هکزیک قابل قیاس نیست. در آن کشور که صنعت نفت را ملی کردند علت آن بود که کلیهٔ اراضی در دست اشخاص» بود نه دولت.

رزم آرا در جلسهٔ خصوصی مجلس گفت:

... ایران دارای آن قدرت صنعتی نیست که به خودی خود استخراج نفت نموده در بازارهای دنیا بفروشد. ایرانی که یک کارخانهٔ سیمان را نمی تواند با پرسنل خود اداره نماید و ایرانی که کارخانجات کشور در اثر عدم قدرت فنی به صورت ناگواری درآمده است و ضرر می دهد، با کدام وسائل می خواهد نفت را شخصاً استخراج کند. رزم آرا صریحاً گفت ملی کردن صنعت نفت بزرگترین خیانت است (عاقلی، روز شمار، ۴۴۱/۱).

سخنان رزم آرا در خارج از جلسهٔ خصوصی مجلس نقل شد و حتی عده ای گفتند و نوشتند که رزم آرا گفته است: ایرانی یک لولهنگ نمی تواند بسازد تا چه رسد به استخراج نفت (زهتاب فرد، افسانهٔ مصدق، ۲۳۰). بدیهی ست این سخنان خشم عمومی را علیه رزم آرا برانگیخت.

پیشنهاد انگلیس: تقسیم منافع بر اساس ۵۰ - ۵۰ و...

رزم آرا درصدد بود طرح جدید را که بر اساس ۵۰-۵۰ تقسیم منافع تنظیم شده بود... پیشنهاد کند. سابقهٔ امر از این قرار است:

شپرد [وزیر مختار انگلیس] روز چهارم اسفند یادداشتی تسلیم رزم آرا کرد و هشدار داد که دولت انگلیس نمی تواند بیش از این به حل موضوع نفت بی اعتنا بماند و یادآور شد که بر اثر اشکالاتی که دولت ایران به مناسبت تصویب نشدن قرارداد نفت با آن رو به رو شده، شرکت نفت آماده است بیست و هشت میلیون و نیم لیره طی سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰ خورشیدی) به دولت ایران بپردازد و ده میلیون لیره نیز به عنوان سپرده در اختیار بانک ملی برای کمک به رفع مشکلات اقتصادی دولت و افزایش حجم اسکناس در گردش بگذارد و نیز رضایت و آمادگی شرکت را برای تنظیم قرارداد بر پایهٔ تنصیف درآمد (مانند قرارداد عربستان سعودی با شرکت آرامکو) اعلام داشت.

رزم آرا این پیشنهادها را پوشیده می داشت و می خواست در مجلس محیط مساعد و موافق درست کند و آن گاه موضوع را مطرح نماید. رزم آرا روز ۱۲ اسفند در کمیسیون نفت، مشکلات فنی و اقتصادی و سازمانی ملی شدن نفت و مشکل نداشتن کارشناس و وسایل حمل و نقل و کشتی نفتکش و بازار فروش را برشمرد و گفت: ما نظر گروهی از کارشناسان معروف نفت را خواسته ایم. این کار را به صلاح ایران نمی دانند و از کمیسیون نفت خواست از فرمول ملی شدن صرف نظر کند (صفایی، ۱۳۲-۱۳۴، به نقل از صورت جلسه ۱۲ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون نفت).

بعد از ظهر همان روز شپرد وزیر مختار انگلیس و فورت گرافت رئیس شرکت نفت سه ساعت با رزم آرا گفتگوی محرمانه داشتند. نخست وزیر در آن روزها تمام تلاشش بر این بود که مجلس را قانع کند تا دولت را مأمور تجدید مذاکره نماید و سپس طرح جدید را (طرحی که بر اساس ۵۰-۵۰ تقسیم منافع تنظیم شده و امتیازات دیگر هم در بر داشت) پیشنهاد کند. ولی دکتر مصدق نمی گذاشت مجلس چنین مأموریتی به رزم آرا بدهد (صفایی، ۱۳۶، به نقل از فاتح، ۵۰۷).

دکتر مصدق: جز ملی کردن نفت راهی وجود ندارد

ابراهیم صفایی نوشته است:

در دیداری که نویسندهٔ این کتاب در عصر هشتم اسفند ۱۳۲۹ با دکتر مصدق در خانهٔ او داشتم، ضمن گفتگوها پرسیدم: آیا ملی شدن نفت تصویب می شود؟ شما که در مجلس دارای اکثریت نیستید. گفت: آقاجان، اکثریت یعنی چه؟ همهٔ نمایندگان وطن پرست موافقند، فقط دولت مخالف است که ما اختیار را از دست او گرفته ایم و کاری نمی تواند بکند. گفتم: هیچ مانعی در راه اجرای این مقصود پیش نخواهد آمد؟ گفت: ابداً، مگر مرا بکشند. گفتم: انگلستان مشکلاتی ایجاد نخواهد کرد؟ گفت: هستند قدرتهایی که ما را در تحقق این آرمان ملی کمک کنند. گفتم: ایران خود می تواند نفت را اداره کند؟ گفت: بله، همهٔ این مسائل را مطالعه کرده ایم، هیچ اشکالی

پیش نخواهد آمد (صفایی، ۱۳٤ -۱۳٦).

دکتر مصدق در جلسهٔ ۱٦ اسفند کمیسیون نفت به سخنان رزم آرا دربارهٔ مشکلات ملی شدن پاسخ داد و گفت:

من به نمایندگی جبههٔ ملی و پشتیبانی ملت ایران، مراتب انزجار ملت ایران را نسبت به گزارش آقای نخست وزیر ابراز می دارم و به وسیلهٔ کمیسیون نفت به جهانیان اعلام می دارم حکومتی را که به چنین پستیها و بنده صفتیها تن در دهد ملت ایران قانونی نمی شناسد و افزود... راهی جز موافقت با ملی کردن نفت نیست... (صفایی، ۱۳٦- ۱۳۷).

شاه: پیشنهاد نخست وزیری به دکتر مصدق

موضوعی که کمتر مورد توجه محققا ن دوران ملی شدن نفت در ایران قرار گرفته آن است که شاه چند روز پیش از قتل رزم آرا، به دکتر مصدق پیشنهاد می کند نخست وزیر شود که دکتر مصدق آن را نمی پذیرد. دکتر مصدق، خود به این موضوع تصریح کرده است:

... و روی همین اطلاعات بود که قرارداد گس - گلشاییان راجع به حق الامتیاز ۵۰-۵۰ از تصویب مجلس نگذشت* و قاتل رزم آرا هم هر کس بود رفع زحمت از اعلیحضرت کرد. چون که چند روز قبل از این واقعه می خواستند مرا به جای او نصب فرمایند که زیربار نرفتم و معذرت طلبیدم و قاتل کار خود را کرد... (خاطرات، ۳٦۱-۳٦۲).

دکتر مصدق در جای دیگر نیز - در سبب پذیرفتن نخست وزیری پس از استعفای علاء - به این موضوع تصریح کرده و نوشته است: در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ جلسهٔ خصوصی برای مشورت دربارهٔ تعیین نخست وزیر آینده تشکیل شد

... چون صحبت درگرفت و مذاکرات به طول انجامید، برای تسریع در کار و خاتمه دادن به مذاکرات، یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا نخست وزیر به خانهٔ من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود... (خاطرات، ۱۷۷- ۱۷۸).

* دکتر مصدق در خاطرات خود در بحث مربوط به قرارداد گس - گلشاییان مرتکب اشتباهی گردیده است: «قرارداد گس- گلشاییان راجع به حق الامتیاز ۵۰-۵۰ از تصویب مجلس نگذشت». زیرا قرارداد گس - گلشاییان بر اساس قرارداد ۱۹۳۳ تنظیم شده بود، نه با حق الامتیاز ۵۰-۵۰. مسألهٔ حق الامتیاز ۵۰-۵۰ مربوط به دورهٔ نخست وزیری رزم آراست که شرکت نفت انگلیس آن را به نخست وزیر پیشنهاد کرد و چنان که در صفحات پیش اشاره گردید، رزم آرا در پی به دست آوردن فرصت مناسبی بود تا آن را در مقابل طرح ملی شدن نفت به مجلس تسلیم کند که کشته شد.

دکتر غلامحسین مصدق ضمن اشاره به این موضوع، نوشته است که آن «نماینده» جمال امامی خویی بود (در کنار پدرم، ۱۵۶–۱۵۷).

قتل رزم آرا

در همان روزی (۱۶ اسفند) که مصدق در مجلس انزجار ملت ایران را نسبت به گزارش رزم آرا اظهار داشت، رزم آرا نخست وزیر در مسجد سلطانی به دست خلیل طهماسبی از فدائیان اسلام هدف گلوله قرار گرفت و پیش از آن که به بیمارستان برسد، جان سپرد.* خلیل طهماسبی در بازجویی به قتل رزم آرا اعتراف کرد و «گفت چون رزم آرا خائن بود او را کشتم» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۴۳).

تأیید قتل هژیر و رزم آرا به توسط سران جبههٔ ملی

حسین مکی که در روز ۱۶ اسفند در کمیسیون نفت حاضر بوده است می نویسد وقتی کشاورز صدر وارد کمیسیون شد «خیلی آهسته در گوش دکتر مصدق مطلبی گفت که هیچ کس از آن چیزی نفهمید. ولی دکتر مصدق با صدای بلند در جواب گفت: «می خواست آن نطق را نکند». هنوز اعضای کمیسیون از موضوع سر در نیاورده بودند که خسرو قشقایی وارد اتاق شد و با صدای بلند گفت: «الان رزم آرا در مسجد شاه مورد حمله قرار گرفته و تیر خورده است». حائری زاده گفت: «به جهنم، باید جواب آن نطق گلوله هم باشد» (حسین مکی، مجلهٔ خواندنیها).

آیت الله کاشانی در مصاحبه با خبرنگار روزنامهٔ ایتالیایی تمپو: «... جوانی غیور و وطن پرست و متدین از میان مردم ایران برخاست و نخست وزیر بیگانه پرست را به سزای خود رسانید...». نریمان در جلسهٔ ۲۳ تیر ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی: «... تیری که از اسلحهٔ مرد رشید و فداکار مسلمان به عمر مداخله کننده در امر انتخابات تهران خاتمه داد و صندوقهایی که به دستور هژیر با آراء قلابی پر کرده بودند طعمهٔ حریق قرار داد... نام خلیل طهماسبی را در تاریخ ایران در میان فداکار و شجاع ترین قهرمان این کشور برای همیشه ثبت نمود...». حائری زاده در جلسهٔ دوم آبان: «... دو نفر خائن را دو قاتلین هژیر و رزم آرا در سایهٔ ابراز احساسات به دیار عدم فرستادند....». دکتر بقایی: «... در ایران رجال فداکار بوده و هستند... مانند خلیل طهماسبی که گلولهٔ او در سیاست حکومت کارگر و محافظه کار

* ناگفته نماند که در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ چند تن از افراد سرشناس به دست «فدائیان اسلام» که گروهی متعصب مذهبی، و خواهان اجرای قوانین شرع اسلام بودند بدین شرح کشته شدند: احمد کسروی دانشمند به نام، عبدالحسین هژیر وزیر دربار، و سپهبد رزم آرا نخست وزیر.

انگلستان اثر گذاشت. سپس اشاره به لژ تماشاچیان مجلس کرده با صدای بلند گفت: «همینهایی که دست می زنند نوکرهای انگلیس را به گور می فرستند، مثل رزم آرا و هژیر».

بدین ترتیب نمایندگان جبههٔ ملی در مجلس شورای ملی قتل هژیر و رزم آرا را به دست فدائیان اسلام مورد تأیید کامل قرار دادند. ولی هنگامی که دکتر مصدق، خود به نخست وزیری منصوب گردید، و از طرف فدائیان اسلام تهدید به مرگ شد، آن گاه به دستور دولت، نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام بازداشت گردید که در بخش بعد به آن اشاره خواهد شد.

نخست وزیری علاء

پس از قتل رزم آرا، در ۲۰ اسفند حسین علاء به نخست وزیری منصوب شد.

جمال امامی و طرح اجرای قانون ملی شدن نفت

روز پنجم اردیبهشت دکتر مصدق طرح نُه ماده ای اجرای قانون ملی شدن نفت را به کمیسیون نفت داد. این طرح را جمال امامی در هفت ماده تهیه کرده به دکتر مصدق داده بود. دکتر مصدق هم دو ماده دربارهٔ پرداخت غرامت و چگونگی خلع ید بر آن افزود. این طرح عصر همان روز با اصرار دکتر مصدق، شتابزده در کمیسیون تصویب شد (صفایی، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۴۸).

ناگفته نماند که دکتر مصدق در جلسهٔ ۲۲ اسفند از مساعی جمال امامی در راه ملی شدن نفت بدین شرح یاد کرد:

... اکنون لازم می دانم که از مساعدت آقای جمال امامی که در راه ملی شدن صنعت نفت در آخرین ساعت مساعی بسیار به کار برده اند... سپاسگزاری کنم (مذاکرات مجلس ۱۶، ۲۳ اسفند ۱۳۲۹).

تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت در مجلس

۲۴ اسفند: «در جلسهٔ علنی امروز مجلس شورای ملی طرح ملی شدن صنعت به اتفاق آراء به تصویب رسید. از طرف تماشاچیان تظاهرات بسیار شدید و دامنه دار انجام گرفت و پس از تعطیل مجلس سرو صورت نمایندگان توسط مردم غرق در بوسه شد.

۲۹ اسفند: «مجلس سنا در جلسهٔ امروز خود رای مجلس شورای ملی را در مورد ملی شدن صنعت نفت تأیید کرد. و شاه در همان روز قانون را امضاء کرد» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۴۰-۴۴۴).

استعفای علاء

علاء در روز ۷ اردیبهشت به سبب آن که دربارهٔ طرح اجرای قانون ملی شدن نفت حتی

یک بار هم با او مشورت نشده بود از نخست وزیری استعفا داد (صفایی، ۱٤٦).*

اهمیت نهضت ملی کردن نفت

پیش از آن که به حوادث دوران نخست وزیری دکتر مصدق بپردازیم، لازم است اهمیت ملی کردن صنعت نفت را در ایران - که مصدق اجرای آن را برعهده گرفت - مورد توجه قرار بدهیم. مصطفی فاتح دربارهٔ این موضوع نوشته است:

در این که نهضت ملی کردن نفت مانند نهضت ضد رژی تنباکو و نهضت مشروطیت ایران و

* برای آن که خوانندگان از اهم اخبار سه ماههٔ آخر سال ۱۳۲۹ - که ماههای سرنوشت سازی در تاریخ ملی شدن صنعت نفت بوده است - آگاه گردند به ذکر آنها می پردازم:

۳۰ آذر ۱۳۲۹: دانشجویان دانشگاه... با شعار «نفت ایران باید ملی شود» در میدان بهارستان اجتماع نمودند و دربارهٔ ابطال قرارداد ۱۹۳۳ و استیفای حقوق ملت از نفت جنوب سخن گفتند».

اول دی: بر حسب دعوت و اعلامیهٔ آیت الله کاشانی میتینگی با حضور چند هزار تن در مسجد شاه تشکیل گردید. «ناطقین در مورد ملی کردن صنعت نفت و ابطال قرارداد ۱۹۳۳ سخنرانی کردند».

۸ دی: به دعوت آیت الله کاشانی میتینگی در میدان بهارستان تشکیل شد. ناطقین «علیه اقدامات دولت و شرکت نفت و... سخنرانی نمودند».

۸ دی: «به مناسبت مخالفت رزم آرا و فروهر با ملی شدن صنعت نفت، میتینگهایی عظیم از طرف طبقات مختلف برپا شد. مطبوعات نیز در حد خود به دولت حملات شدیدی نمودند».

۸ دی: «در جلسهٔ هیأت وزیران، دکتر دفتری وزیر اقتصاد ملی، شریف امامی وزیر راه، مهندس مهدوی وزیر کشاورزی به نطق فروهر وزیر دارایی درمجلس اعتراض نموده از مشاغل خود مستعفی شدند».

۱۰ دی: «غلامحسین فروهر وزیر دارایی از کار کناره گیری کرد و وزرای مستعفی به کار خود بازگشتند».

۵ بهمن: «حسین مکی، مظفر بقایی، صالح، حائری زاده، نریمان و آزاد دولت را به علت عدم امنیت قضایی استیضاح کردند. در همان روز دولت به استیضاح پاسخ داد و از ۱۰۳ نفر عدهٔ حاضر ۹۱ نفر به دولت رای اعتماد دادند».

۱۲ اسفند: «میتینگ عظیمی از طرف جمعیت فدائیان اسلام در مسجد شاه برپا شد و در آن علیه مظالم شرکت نفت ایران و انگلیس و لزوم ملی شدن صنعت نفت بیانات و تظاهرات هیجان انگیزی به عمل آمد و رزم آرا به شدت مورد انتقاد قرار گرفت».

۱٦ اسفند: قتل رزم آرا.

۱۷ اسفند: «آیت الله کاشانی طی یک مصاحبه با خبرنگاران خارجی قتل رزم آرا را واجب دانست و خلیل طهماسبی را منجی ملت ایران معرفی کرد».

۱۷ اسفند: در میتینگ بزرگی در میدان بهارستان که به مناسبت قتل رزم آرا برپا شد، «حسین مکی و دکتر بقایی ضمن ایراد سخنانی، کشتن رزم آرا را به ملت ایران تبریک گفتند».

۱۷ اسفند: «در همین اجتماع اعلامیهٔ سید مجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام تحت عنوان «ای پسر پهلوی» منتشر گردید و در آن اخطار شده بود که اگر حضرت خلیل طهماسبیان [کذا] آزاد نشود، عدهٔ زیادی از رجال دچار سرنوشت رزم آرا خواهند شد».

۱۸ اسفند: «جمعیت کثیری از جبههٔ ملی، حزب ایران، مجمع مسلمانان مجاهد، حزب استقلال، کمیتهٔ جوانان و گروهی از بازرگانان و اصناف در میدان بهارستان اجتماع نموده و تظاهرات دامنه داری برای ملی شدن صنعت نفت به عمل آوردند». (همه به نقل از عاقلی، روز شمار، ۱/ ٤٤۰-٤٤۳).

نهضت ضد اخراج شوستر امریکایی و نهضت تغییر رژیم سلطنت قاجار به یک نهضت صد در صد ملی بوده و از منابع عمیق احساسات ملت ایران سرچشمه گرفته جای هیچ گونه شک و تردید نمی باشد. عوامل مؤثر پیدایش این نهضت را... باید در غفلت و قصور شرکت نفت ایران و انگلیس و سوء سیاست انگلستان و علاقه مندی دیگران به نفت ایران و بی علاقگی طبقهٔ حاکمه نسبت به منافع ملی ایران جستجو کرد زیرا همین که عوامل مزبور دست به هم دادند ملت ایران را قلباً نسبت به دستگاه نفت یکباره متنفر ساخت و در واقع کانونی ازمواد محترقه برای برهم زدن دستگاه آن روزیِ نفت تدریجاً تکوین یافت. اینها که گفته شد به اصطلاح علت العلل بود....

این انفجار برای شرکت نفت و سیاست انگلستان در خاورمیانه بسی سهمگین بود و نویسنده با اطلاعاتی که دارد، و برخلاف معدودی بیخبران و نادانان که هر واقعه ای که در ایران رخ می دهد ناشی از قدرت لایزال انگلستان دانسته و مانند متعصبین جاهل در عالم توهم و تصور سیر کرده معتقد بودند که نهضت ملی شدن نفت هم به دلخواه و ارادهٔ انگلیسها انجام گرفته، معتقد است که انفجار مزبور زیان اقتصادی و سیاسی بسیاری برای انگلیسها داشت و برای آنها بسیارگران تمام شد. سیاستمداران و نویسندگان و جراید اروپا و امریکا به خصوص انگلستان این مطلب را تأیید کرده و در نظر ارباب بصیرت جای هیچ گونه بحثی در این باره نیست. در عین حال هم باید اعتراف کرد که نهضت ملی شدن نفت طبق وعده هایی که داده می شد برای ایران و ایرانیان کاملاً ثمربخش واقع نگردید و چنان که اکنون مشاهده می کنیم مواعیدی که به مردم داده شد انجام نگرفته است. علتش چه بود؟

چون ما در ایامی زندگی می کنیم که معاصر با این واقعات بوده ایم شاید از عهدهٔ قضاوت بیطرفانه و بیغرضانه برنیاییم و مرور زمان لازم است تا کلیهٔ اطراف و جوانب کار مطالعه شده و مجهولات معلوم گردد ولی تا آن جا که مقدور بوده است کلیاتی در زیر ذکر شده است که شاید مفید واقع گردد.

به طور معمول وقتی که رنجشها و آزردگیها و نارضایتیها در جامعه ای بروز کند و برای مدت طولانی هم دوام یابد و راهی هم برای رفع آن به وسایل مشروع و معمول به نظر نرسد، احساسات مردم غلیان یافته و مهیای اقدام شدیدتری می گردد. در چنین مواقعی پیشوایان فداکار و از خودگذشته ای پیدا می شوند که مردم را دعوت به قیام و اقدام می کنند و به وسیلهٔ تهییج و تشجیع احساسات، آنها را ترغیب و تشویق می نمایند که برعلیه بیدادگری و ستمگری برخیزند و حق از دست رفتهٔ خود را بازستانند. این گونه نهضتها در تاریخ بشریت به کرات اتفاق افتاده و جزو مقدس ترین و گرانبهاترین اقدامات محسوب می گردد و احساساتی که سرچشمهٔ آن می باشد از پاکترین و پسندیده ترین احساسات انسانی به شمار می آید. پیشوایان مزبور از دو

نوع خارج نیستند و صفحات تاریخ نوع دیگری را تاکنون نشان نداده است. بعضی از آنان قدرت تحریک و تهییج احساسات مردم را توام با عقل و خرد و واقع بینی کرده و راهنمایان مبرّزی می شوند و برخی دیگر که فقط قدرت تهییج را داشته و فاقد مآل اندیشی و توانایی تحصیل نتیجهٔ مطلوب می باشند محکوم احساسات گشته و در وسط راه باز می مانند. رهبرانی که در نهضتهای مختلف کامیاب و کامروا شده کسانی بوده اند که واجد صفات «رجل سیاسی» و سیاستمداری بوده اند. اگر به کتابهای لغت در زبانهای اروپایی مراجعه کنیم می بینیم که کلمهٔ «سیاستمدار» را این طور تعریف می کنند: «کسی که در فن حکومت کردن و زمامداری ورزیده باشد - رهبر سیاسی که دارای وسعت فکر و نظر خردمندانه و لیاقت و کفایت برجسته باشد». بنابراین سیاستمدار واقعی آن کسی می باشد که پس از تهییج احساسات و درهم شکستن اساس بیدادگری بی درنگ به اصلاح کار پرداخته و درموقع مقتضی ابراز احساسات را تسکین داده و امکانات را در نظر گرفته و از روی واقع بینی اساس و بنیان جدیدی که مطابق خواسته های مردم باشد بنا نماید. گردانندگان نهضتهایی که تاکنون توفیق یافته آنها بی بوده اند که در مواقع لازم احساسات افراطی را به نفع مردم تسکین و التیام داده و از شور و هیجان ملی به طور خردمندانه بهره برداری کرده اند و منطق و مصلحت و امکانات را به دست احساسات نسپرده اند و کشتی متلاطم نهضت را که مسلماً مواجه با مخالفتهای سرسخت بوده است با متانت و حزم و احتیاط لازم به کرانهٔ نجات رسانده اند و به اصطلاح از آب گل آلود به سود ملت خود ماهی صید کرده اند...

یکی از شرایط توفیق و بهره برداری از نهضتهای ملی آن است که سران نهضت تا پایان بهره برداری از نهضت با هم متحد و متفق باشند و از آغازکار به واسطهٔ عدم تجانس فکری و غیره مانند وصلهٔ ناجور به شمار نیایند زیرا همین ناجور بودن آنها سبب می گردد که از اواسط نهضت تفرقه بین آنها افتاده و مخالفین نهضت از آن سوء استفاده نمایند.

اکنون باید دید رهبران نهضت ملی نفت ایران از کدام یک از دو دستهٔ فوق بوده اند. اگر خواننده را عقیده بر این است که رهبران نهضت در تهییج احساسات توانایی بسیار داشته و فقط به آن اکتفا کرده اند، آن وقت علت عدم توفیق کامل آنها را زود درک خواهد کرد و اگر به عکس برای رهبران مزبور هر دو صفت را قائل بوده - یعنی هم تهییج احساسات و هم سیاستمداری و خردمندی - آن وقت باید دلایل دیگری را برای عدم کامیابی آنها جستجو کرد. به هر حال بهترین و ساده ترین راهی که به نظر می رسد این است که جریان ملی شدن نفت را به طور اختصار مرور کرده و سپس قضاوت کنند... (فاتح، ۵۱۵-۵۱۷).

نخست وزیری دکتر مصدق به پیشنهاد جمال امامی

در روز هفتم اردیبهشت که علاء از نخست وزیری استعفا داد،

در جلسهٔ خصوصی مجلس که دکتر مصدق هم حضور داشت، پیرامون انتخاب رئیس دولت گفتگو شد. مصدق برای اجرای طرح نُه ماده ای به وسیلهٔ نخست وزیر آینده ابراز نگرانی می کرد. ناگهان جمال امامی به مصدق گفت: چرا خودتان نمی آیید دولت را تشکیل دهید و شخصاً قانون نُه ماده ای را اجراء کنید؟ مصدق ... بی درنگ گفت: قبول می کنم.* ولی آغاز کار خود را مشروط به تصویب فوری نُه مادهٔ خلع ید نمود و نمایندگان مجلس ... همان روز طرح نه ماده ای را تصویب کردند و روز دهم اردیبهشت از تصویب سنا نیز گذشت (صفایی، ۱۴۶).

دکتر مصدق دلیل پذیرفتن نخست وزیری را چنین بیان کرده است:

علت استعفای نخست وزیر [حسین علاء] را که از بعضی از نمایندگان سؤال کردم، یکی از دوستان گفت حضرات که مقصود انگلیس ها بود چنین تصور کرده اند از این نخست وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می خواهند آقای سید ضیاء الدین طباطبایی را که هم اکنون به حضور شاهنشاه آمده و به انتظار رای تمایل در آن جا نشسته است وارد کار کنند. جلسه تشکیل شد، به مشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان این طور تصور می نمودند تصدی آقای سید ضیاء الدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود، نه جرأت می کردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه می داد به کاندیدای سیاست بیگانه رای بدهند که چون صحبت درگرفت و مذاکرات به طول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن به مذاکرات یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا نخست وزیر به خانهٔ من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمی کرد برای قبول کار حاضر شوم، اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم... و این پیشامد سبب شد که نمایندگان از محظور درآیند و همه بالاتفاق کف بزنند و به من تبریک بگویند. چنانچه آقای سید ضیاء الدین نخست وزیر می شد دیگر مجلسی نمی گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم... چنانچه شخص دیگری هم متصدی این مقام می شد باز من نمی توانستم صنعت نفت را ملی کنم... (خاطرات، ۱۷۷-۱۷۸).

مصدق از «نماینده» ای که به وی پیشنهاد قبول نخست وزیری کرده بوده است نام نبرده، ولی افزوده است که همین «نماینده» «چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا به خانهٔ من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود...». و پیش از

* از صد نفر نمایندگان حاضر در این جلسه ۷۹ نفر به زمامداری مصدق رأی تمایل دادند (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۴۷).

این نیز گفته شد که دکتر غلامحسین مصدق تصریح کرده است که آن «نماینده» کسی جز جمال امامی نبوده است. چرا دکتر مصدق از وی نام نبرده است!

*

پیش از آن که به نخست وزیری دکتر مصدق بپردازم طرح این چند موضوع را در این جا لازم می دانم: فکر «ملی کردن نفت» از آن کیست؟ چه کسانی در ملی شدن نفت نقشی داشته اند؟ دکتر مصدق و ملی شدن نفت. مقصود از ملی شدن نفت چه بود؟ میزان آگاهی اعضای جبههٔ ملی از صنعت نفت و سیاست جهانی آن.

فکر «ملی کردن نفت» از آنِ کیست؟

بحث در این است که آیا فکر ملی کردن نفت از آنِ دکتر مصدق است یا دیگری؟ وی در سال ۱۳۳۰ در مجلس اظهار داشت: «یک پیرمرد نورانی به خواب او آمده و گفته است نفت را ملی کن» (صفایی، ۱۱۸، به نقل از خواندنیها، سال ۲۳، شمارهٔ ۱۳).

ولی همو در لایحه ای که در دی ماه سال ۱۳۳٤ به دیوان عالی کشور فرستاد پیشنهاد ملی کردن نفت را به دکتر فاطمی نسبت داده است.

... این بود که با نظریات آن شادروان موافقت نمودم و قرار شد که ایشان پیشنهاد خود را در جلسهٔ نمایندگان جبههٔ ملی بدهند... در جلسه ای که در خانهٔ آقای نریمان تشکیل گردید، دکتر فاطمی پیشنهاد خود را نمود و مورد موافقت حضار در جلسه قرار گرفت و آن را امضا نمودند (موحد، ۱/۱۱۷؛ خاطرات، ۲۸۹؛ دفتر هنر، شمارهٔ ۱۱، ص ۱۵۳۵).

حسین مکی تلویحاً خود را مبتکر طرح ملی کردن معرفی می کند و می گوید که دکتر مصدق معتقد بود که «پیشنهاد ملی کردن پیشرفت نخواهد کرد و اکثریت مجلس به آن رای نخواهند داد... بنا به روایت مکی، پیشنهاد ملی شدن نفت از سوی خود او و آیت الله کاشانی و نریمان و آزاد و فاطمی با حرارت تبلیغ می شد. اما مصدق آخرین کسی بود که امضای خود را پای پیشنهاد نهاد» (موحد، ۱/۱۱۸).

دکتر سنجابی در مصاحبهٔ تاریخ شفاهی گفته است: «... به طور محقق یکی از اولین اشخاصی که به این فکر [ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران] افتاد و آن را رواج داد بنده بودم...» (سنجابی، ۹۹).

این پیشنهاد را دو سال و خرده ای پیشتر عباس اسکندری هم مطرح کرده بود... رحیمیان نمایندهٔ قوچان در پانزدهمین دورهٔ مجلس شورا نیز، در جلسهٔ مورخ ۱۵ خرداد ۱۳۲۸، از لزوم ملی کردن سخن گفت: چرا لغو قرارداد را به دنیا رسماً اعلام نمی کنید؟ چرا لایحهٔ ملی کردن نفت را به مجلس پیشنهاد نمی کنید؟ (موحد، ۱/۱۱۹).

اینها همه پیش از آن بود که پیشنهاد ملی کردن نفت در خانهٔ نریمان مطرح گردد. فکر ملی کردن در کمیسیون نفت هم سابقه داشت. حائری زاده در چهارمین جلسهٔ این کمیسیون که در سوم مهرماه ۱۳۲۹ تشکیل شد، گفت: ... باید صنایع نفت خودمان را ملی کنیم (موحد، ۱۲۰/۱).

چه کسانی در ملی شدن نفت نقشی داشته اند؟

از کسانی که ملی شدن صنعت نفت را برای نخستین بار مطرح کرده اند، بر اساس روایات مختلف یاد کردم. حق آن است از کسانی نیز که در مجلس پانزدهم و شانزدهم در این باب کوشیدند نام برده شود. در دورهٔ پانزدهم مجلس، حسین مکی، دکتر بقایی، حائری زاده، و عبدالقدیر آزاد کسانی بودند که در مجلس به نفع مصدق به فعالیت پرداختند، و در حالی که مصدق در آن دوره نمایندهٔ مجلس نبود و خانه نشین بود، او را کاندیدای نخست وزیری کردند و چنان که دیدیم اگر مصدق یک رأی تمایل بیشتر به دست آورده بود، در همان زمان از سوی مجلس برای صدور فرمان نخست وزیری به شاه پیشنهاد می شد. این چهار تن به اتفاق دکتر شایگان و نریمان و چند تن دیگر به رهبری مصدق برای ابطال انتخابات تهران در دورهٔ شانزدهم که به ورود ایشان به مجلس شورای ملی و سپس به ملی شدن نفت انجامید، نقشی اساسی بر عهده داشتند. در جلسه ای که بدین منظور در دفتر روزنامهٔ کشور (به مدیریت جلالی نائینی، واقع در میدان بهارستان) تشکیل شد، و تا ساعتی پس از نیمه شب ادامه داشت و تاکتیک مبارزه برای ابطال آراء صندوق لواسانات در روز بعد تعیین گردید، اکثر اعضای جبههٔ ملی به جز دکتر مصدق حضور داشتند. نگارندهٔ این سطور در آن جلسه شاهد گفتگوهای حاد و پُر احساس این افراد بوده است. اگر اینان در مجلس شانزدهم نبودند، کار دکتر مصدق حتی در مراحل آغازی نیز به احتمال قوی با موفقیت همراه نمی شد که از قدیم گفته اند یک دست صدا ندارد. و دیدیم که وقتی تنی چند از این افراد، یکی یکی از پیروی بی چون و چرای دکتر مصدق دست کشیدند، کار به کجا رسید.

نقش آیت الله کاشانی را در این موضوع به هیچ وجه نباید دست کم گرفت. وی از جمله پس از بازگشت از تبعید لبنان، پیامی به مجلس شورای ملی فرستاد که دکتر مصدق آن را در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۲۹ در مجلس قراءت کرد. آیت الله کاشانی در این پیام تصریح کرده بود که «نفت ایران متعلق به ملت ایران است». در اول و هشتم دی ۱۳۲۹ نیز به دعوت او دو میتینگ در مسجد شاه و میدان بهارستان در مورد ملی کردن صنعت نفت برپا شد (عاقلی، روز شمار، ۴۴۱/۱). دردورهٔ نخست وزیری دکتر مصدق نیز در تأیید اقدام مصدق در فروش اوراق قرضهٔ ملی، اعلامیه ای صادر نمود و به «وجوب شرعی» خرید این

اوراق تأکید کرد (صفایی، ۲۱۴). به علاوه وی چنان که در بخش آخر کتاب خواهد آمد در یکی از بحرانی ترین ایام تاریخ ایران، در فاصلهٔ ۲۵ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ علَم حمایتِ بی چون و چرای از مصدقِ مستعفی را به دوش کشید.

از سید حسن تقی زاده رجل سیاسی معروف ایران هم که در زمان رضاشاه در سال ۱۳۱۲ به عنوان وزیر مالیه قرارداد نفت را امضا کرد، باید به نیکی یاد کنم که در مجلس پانزدهم – بی آن که در فکر کسب «وجاهت ملی» برای خود باشد – اظهار داشت به هنگام امضای آن قرارداد «آلت فعل» بوده است. وی البته با ادای این عبارت به حیثیت سیاسی خود لطمه ای اساسی وارد ساخت اما راه را برای حفظ منافع ایران و بطلان آن قرارداد باز کرد.* به سابقهٔ امر توجه بفرمایید:

در همین ایام اتفاق مهم دیگری افتاد... این اتفاق سخنانی بود که سید حسن تقی زاده در جلسهٔ مورخ هفتم بهمن ماه ۱۳۲۷ مجلس شورا راجع به جریان انعقاد و امضای قرارداد ۱۳۱۲ نفت بر زبان راند... تقی زاده در زمان عقد آن قرارداد وزیر مالیه بود. سخنان وی اعتبار قرارداد را زیر سؤال برد و حربهٔ قاطعی به دست مخالفان کمپانی داد که قرارداد را از اصل باطل و مخدوش می خواندند (موحد، ۸۱/۱).

وی گفت:

... من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد.

موحد تصریح می کند که:

* دربارهٔ این موضوع تقی زاده نوشته است: «[دکتر مصدق] روز اول آمد مجلس سنا، با کابینه اش آمد. من رئیس بودم، حالا ناچار بود با من سلام علیک کند. صف جلو آن جا که وزراء می نشستند رو به روی رئیس. تصور می کنم یات، که خودش هم رئیس الوزراء شد، و خواهر زاده اش بود، همان جا که نشسته بود، نوشت اجازه می دهید این آقا را بیاورم خدمت شما آشتی بشود. من جواب دادم: بلی. گفتند: خود مصدق وادار کرده بود.

وقتی مجلس تمام شد، آمدم از پله ها به راهرو، دیدم مصدق آمد طرف من. گفت اجازه بدهید همدیگر را ببوسیم. بوسیدیم و رفتیم توی اطاق. مکی و یکی دو نفر هم آمدند توی اطاق. آن جا خیلی تعارف کرد. مکی گفت این ملی شدن نفت از فلان کس [تقی زاده] است. [مصدق] گفت: بلی، فلانی نطق کرد و چون گفت مجبوری بود و ما قبول نداشتیم خودش باطل است. پس عمده از بیانِ فلان کس ملی شدن نفت ناشی شد. ولی از آن جا که بیرون رفتیم قلبش صاف نشده بود.

او خیلی شهرت طلب بود. مرحوم حکیم الملک با او بد بود. می گفت تمام حقه بازی ست. به مجلس شورای ملی که می آمدیم با اتومبیل می آمد تا نزدیک بهارستان. آن جا پیاده می آمد که مردم دست بزنند. خیلی عوام فریب بود. با همهٔ اینها دلیل نمی شود، آدم بدی نیست. اما حالش این طور بود. از عوام فریبی خوشش می آمد... البته کاری که کرد خوب بود. نیتش هم خوب بود. خدا سلامتش بدارد» (زندگی طوفانی، ۳۷۱-۳۷۲).

کمتر اعترافی تا این درجه صادقانه و در عین حال سنجیده، حساب شده و دقیق از دست اندرکاران سیاست ایران بر صفحهٔ تاریخ نقش بسته است... (همان مأخذ، ۸۳/۱).

و آن گاه پس از این اعتراف صریح تقی زاده،

... دکتر شایگان... طی یک استدلال حقوقی در مجلس شورای ملی همین سخنان را دلیل بر وجود اکراه در عقد دانست و قرارداد را اگر نه باطل، دست کم غیر نافذ خواند. دکتر مصدق نیز چه در مجلس شورای ملی ایران و چه در برابر شورای امنیت و دیوان داوری بین المللی... از هیچ فرصتی برای استناد به گفته های تقی زاده در بی اعتباری قرارداد ۱۳۱۲ فروگذار ننمود... (همان مأخذ، ۸۴/۱).

همان طوری که پیش از این اشاره گردید از گریدی سفیر امریکا که در زمان نخست وزیری رزم آرا به ایران آمد نیز نقل شده است که: «وقتی من به ایران رفتم، اندیشهٔ ملی شدن نفت مطرح نبود».

دکتر مصدق و ملی شدن نفت

به نظر نویسندهٔ این سطور، نام دکتر محمد مصدق به عنوان کسی که نفت ایران را ملی اعلام کرد، و در نبردی کاملاً نابرابر روی در روی انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران ایستاد، بی تردید در تاریخ معاصر ایران و کشورهای خاورمیانه ثبت شده و ماندگار است. بدین جهت اگر دکتر مصدق پس از تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس شورای ملی و سنا، مقام نخست وزیری را نمی پذیرفت و انجام این مهم را به دیگری واگذار می کرد، و یا اگر پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که با قیام یکپارچهٔ مردم ایران برای بار دوم به نخست وزیری برگزیده شد، از قبول خدمت عذر می خواست، این امر چیزی از منزلت وی نمی کاست.

البته ناگفته نماند که در این امرِ بزرگ ملی، تمامی مردم ایران از صدر تا ذیل، به جز اعضای حزب تودهٔ ایران و برخی از عمّال انگلستان، در پشتِ سر مصدق قرار داشتند و از این اقدام میهن پرستانه احساس سربلندی می کردند. نویسندهٔ این سطور نیز به یاد دارد در ایامی که سنش از بیست و سه چهار سال تجاوز نمی کرد و معلم دبیرستان البرز بود و با خواندن روزنامه های مختلف از ماجرای مبارزهٔ ملت ایران به طور سطحی آگاه می گردید، وقتی فی المثل تصویر حسین مکی را در روزنامه ها دید که در آبادان در برابر عمارت مرکزی شرکت نفت در حال بستن شیر نفت است تا صدور نفت ایران را به نفع شرکت سابق قطع کند، و یا وقتی که در روزنامه ها خواند حسین مکی سوار بر یک قایق موتوریِ شرکت نفت، نفتکش بزرگی را که بی دادن رسید، نفت ایران را برده بود، تا دهانهٔ خلیج فارس تعقیب کرده است (بی آن که بداند سرعت کشتی نفتکش با قایق موتوری مطلقاً قابل

قیاس نیست)، احساسی خاص و ناگفتنی به وی دست داد. چه بیخبر از بازیهای پشت پرده، به مانند همهٔ ایرانیان، می پنداشت دوران سیه روزی ملت ما به پایان رسیده است. در این احساس، به یقین همهٔ ملت ایران - به جز اعضای حزب تودهٔ ایران که آشکارا حتی بر ملی شدن نفت در سراسر ایران تیز می تاختند و امن و آرامش مملکت را در مدتی بیش از دو سال مختل ساختند و بهانه به دست دشمن دادند - شریک بودند.

مقصود از ملی شدن نفت چه بود؟

قانون نُه ماده ای ملی شدن نفت برای رسیدن به سه هدف اساسی زیر بود:

۱ - «مالکیت ذخایر نفت و تأسیسات نفت به دست ایران بیفتد»؛ ۲ - «ادارهٔ مطلق و کنترل کامل عملیات صنعت نفت را شرکت ملی نفت ایران در دست بگیرد، به جای این که در دست شرکتهای خارجی باشد»؛ ۳ - «هدف نهایی ورود به بازارهای بین المللی بود بدون این که از طریق شرکتها و واسطه ها انجام بشود، بلکه شرکت ملی نفت بتواند مستقیماً با مصرف کنندگان در تماس باشد و در فعالیت بازاریابی و توزیع نفت در دنیا فعالیت بکند. اصل اول که مالکیت بود از همان آغاز، یعنی پس از گذراندن قانون ملی شدن نفت، هم از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران پذیرفته شد و هم در پیشنهادات بعدی که به مصدق ارائه شد، منظور گردیده بود» (مینا، ۷).

در ضمن باید در نظر داشت که در زمان ملی شدن نفت ایران، هشت شرکت عمدهٔ بین المللی در جهان، کنترل تولید و پالایش و حمل و نقل و توزیع بازار نفت را در اختیار داشتند: پنج شرکت امریکایی، شرکت نفت انگلیس و ایران، یک شرکت هلندی، و یک شرکت فرانسوی.

... در آن موقع در حدود نود درصد کل ظرفیت تولید و پالایش و توزیع و فروش نفت در دنیای آزاد در اختیار هشت شرکت بین المللی نفت بود و بیش از هشتاد و پنج درصد ناوگانهای نفتکش دنیا که حمل و نقل نفت را از مراکز تولید نفت به مراکز مصرف انجام می دادند باز در اختیار این هشت شرکت بود (مینا، ٦).

میزان آگاهی سران جبههٔ ملی از صنعت نفت و سیاست جهانی آن

از آنچه دکتر مصدق و اعضای جبههٔ ملی پیش از ملی شدن نفت و پس از آن گفته اند به خوبی آشکار است که هیچ یک از ایشان با مسألهٔ پیچیدهٔ نفت و قدرت مطلق کمپانیهای بین المللی نفت آشنایی نداشته اند. پنداز آنان این بود که چون امریکا حامی ملل ضعیف و استثمارشده است، ایران را تا مرحلهٔ نهایی ملی شدن نفت تأیید می کند و روی در روی انگلیس و شرکت نفت انگلیس و ایران هم می ایستد. در حالی که امریکا می خواست در

نفت ایران سهیم شود، و در عمل، هم از نظر مصالح خود و هم از نظر منافع کمپانیهای نفتی امریکایی نمی توانست با پرداخت حتی یک سنت بیش از پنجاه - پنجاه که در ونزوئلا و عربستان سعودی عمل می شد، موافقت کند.

در صفحات پیش اشاره گردید که دکتر مصدق طی نامه ای در ۲۶ آذر ۱۳۲۹ به مجلس شورای ملی نوشت که با ملی کردن نفت حداقل سالی سی میلیون پوند درآمد خواهیم داشت. این موضوع را بار دیگر نیز در روزهای آغاز زمامداری اش تکرار کرد، و آن موقعی بود که مجلس شورای ملی برای انتخاب اعضای «کمیسیون مختلط» به سرعت اقدام نکرده بود. وی در مجلس گفت:

... زیرا که من در چند جلسه عرض کردم ملت ایران روزی سیصد هزار لیره متضرر می شود و هیچ روا ندارم که نمایندگان مجلس که فعلاً ده روز است می گذرد یا کمتر یا بیشتر در انتخاب کمیسیون مختلط اقدام تفرموده باشند... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰).

دکتر مصدق چنان که در صفحات بعد خواهد آمد در جواب مصطفی فاتح که از وی پرسیده بود:

اگر توافقی با شرکت [نفت انگلیس و ایران] حاصل نشد، به چه قسم می خواهید که نفت را به فروش برسانید»، جواب داده است: «احتیاج دنیا به نفت ایران به حدی زیاد است که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد، دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندک نگرانی از این بابت در بین نیست.. (فاتح، ۵۲۹).

اظهار نظر دیگر اعضای جبههٔ ملی در این باب، دست کمی از اظهارات دکتر مصدق ندارد.

اللهیار صالح در بیست و چهارمین جلسهٔ کمیسیون مخصوص نفت در هشتم آذر گفت:

... اولاً ما نباید فکر کنیم که امروز دولت انگلستان هر کاری بخواهد می تواند انجام دهد... تصور نفرمایید هرگاه ما این کار را [ملی کردن نفت] بکنیم انگلیسها کشتی جنگی خواهند آورد و قشون پیاده خواهند کرد، ما می توانیم از همین متخصصین انگلیسی که الان در نفت جنوب کار می کنند یا اشخاص یگانه که در انگلستان یا کشورهای دیگر هستند متخصصینی را استخدام نماییم و به تدریج نفت خودمان را استخراج و با همان کشتیهای حامل نفت آن را به بازار خارجه بفروشیم» (فاتح، ۵۲۰-۵۲۱).

دکتر شایگان هم در جلسهٔ ۲۸ آذر ماه ۱۳۲۹ مجلس شورا گفت: «این کار را [اشاره به ملی کردن نفت] بکنید، اگر نشد گردن مرا بزنید».

نریمان در همان جلسه گفت: ... راجع به امکان بهره برداری از معادن نفت جنوب از طرف

دولت ایران نباید تردیدی به خود راه بدهید...».

دکتر بقایی، در جلسهٔ سوم دی ماه ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی حتی از بستن درِ بالا یشگاه آبادان و فروش نفت خام سخن در میان آورد: نفت خام می فروشیم... می دانید که این چاهها با این ترتیبی که تعبیه می شوند نفت از آنها فوران می کند. ما تصفیه نشده می فروشیم. چه مانعی دارد؟ کشتی می آید کنار بندر، ده هزار تن نفت می خواهد، یکی دیگر می آید سیصد تن نفت می خواهد، پولش را می گیریم... دکتر بقایی در همین سخنرانی پیش بینی می کرد که مشتریها در اسکله های بنادر ما «مثل دکان نانوائی» ازدحام خواهند کرد (موحد، ۱/ ۱۷٤-۱۷٦).

مکی نیز در جلسهٔ مورخ ۱٤ بهمن ۱۳۲۹ کمیسیون نفت روایتی دیگر از همین نوع حسابهای سرانگشتی جبههٔ ملی را ارائه داد و گفت: دنیای امروز سی میلیون تن نفت را نمی تواند از جای دیگر استخراج بکند... مجبور هستند که اگر تنی پنجاه لیره هم شده پول بدهند و ما استخراج بکنیم... آنها مجبور هستند حتی مهندسین مجانی هم به اختیار دولت ایران بگذارند برای این که بتوانند بازار دنیا را اداره بکنند (موحد، ۱/ ۱۷٤-۱۷٦).

هشدار فرامرزی نادیده گرفته شد

درآن روزهای پر التهاب و پر تشنج، عبدالرحمن فرامرزی به اصطلاح خطر کرد و در بیست و ششمین جلسهٔ کمیسیون مخصوص در تاریخ ۹ بهمن به ذکر مطالبی پرداخت که با حسابهای سرانگشتی اعضای جبههٔ ملی نمی خواند. او گفت:

... این جا نشسته ایم ممکن است یک تصمیمی بگیریم که در وضع مملکت تأثیر عظیمی داشته باشد و حتماً تأثیر عظیمی دارد یا مثلاً اعلان می کنیم که صنعت نفت ملی بشود و این تصمیم را می گیریم و این امر عملی ست و می شود و آن روز روز عید ملی ماست، یا این که تصمیم می گیریم و بعد هم نمی توانیم و از عهده برنمی آییم و کارهای ما می خوابد. این کار را سرسری نمی شود گرفت و در حیات ما تأثیر خیلی عظیمی دارد. من هنوز راجع به ملی شدن صنعت نفت چیزی درست حالی ام نشده، که این را می توانیم ملی بکنیم یا نمی توانیم؟ استدعایی که من دارم این است که روی احساسات قطعی نرویم و زیاد فکر بکنیم. اگر آقایان معتقدند که این کار عملی است به ما ثابت کنند و ما قبول می کنیم و اگر عملی نیست... آنچه بنده شخصاً می ترسم این است که پوست کنده بگویم که ما نتوانیم اداره کنیم...» (فاتح، ۵۲۱). که مکی و دکتر مصدق در همان کمیسیون رای فرامرزی را رد کردند.

اظهار نظر مهندس مهدی بازرگان، اولین رئیس شرکت ملی نفت ایران، در خصوص خلع ید ازانگلیس ها نیز حکایت از بی اطلاعی محض جبههٔ ملی و دولت ایران می کند. او گفته است:

جزو قانون ملی شدن نفت این بود که دولت ایران ادارهٔ آن جا را به عهده بگیرد و از انگلیسی ها خلع ید شود، ولی انگلیسی ها را بیرون نکند. آنها خودشان را به اصطلاح کارمند و مزدبگیر و خدمتگزار دولت ایران بدانند. این نظر اصلی بود و وظیفه ای که به ما مراجعه کرده بودند و مقدم بر هر چیز همان عمل خلع ید بود. یعنی برویم و جانشین مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس بشویم که این کار انجام شد، خیلی با سرعت و سهولت و با پیروزی، و اختیارات به دست هیأت مدیرهٔ شرکت ملی نفت ایران افتاد. ولی چون انگلیس ها مایل نشدند و نخواستند که خود را مستخدم ایران بدانند و به نام شرکت ملی نفت ایران عمل بکنند، فروش بکنند و کارهای اقتصادی را انجام بدهند، آنها تصمیم گرفتند علی رغم خیلی مذاکرات و آمد و رفتهایی که شد چند میسیون، هم امریکایی و هم انگلیسی آمدند و بالاخره به آن جا رسیدند که باید آن جا را تخلیه بکنند. نمی خواستند بمانند، یعنی زیر بار این قانون ملی شدن نفت ایران نمی رفتند. به این ترتیب ما برخلاف آنچه اول تصور می شد یا اول گفته شده بود خودمان را مواجه با یک وظیفهٔ بسیار سنگینی دیدیم و آن این بود که این دستگاه پر عظمت را حفظ بکنیم، نگذاریم بخوابد و علاوه بر حفظ شدن، در مرحلهٔ اول احتیاجات داخلی مملکت تأمین بشود و در مرحلهٔ دوم بتوانیم نفت را صادر بکنیم و درآمدهایی که مورد انتظار بود و ارزی که مورد احتیاج بود تأمین بشود. ما موفق شدیم که اولاً به اندازهٔ یک روز هم اتومبیلهای ایران، کوره های ناتوایی، حمامها و کلیهٔ مصارفی که احتیاج به مواد نفتی داشت یک روز هم نخوابید و همان اندازه که امکان خارج داده بودند به خارج هم صادر کردیم. این همان نقش اصلی و اولی بود که ما انجام دادیم (بازرگان، ۶۹-۷۰).

دکتر مصدق ظاهراً حتی در ماه اول نخست وزیری اش گمان می کرده است دولت انگلستان ملی شدن نفت ایران را، در آینده ای نه چندان دور، خواهد پذیرفت. زیرا هنگامی که به بهانهٔ نداشتن امنیت جانی در مجلس شورای ملی متحصن گردید، که به آن اشاره خواهد شد، در نامه ای به مجلس نوشت: «... اجازه دهید تا روزی که تکلیف نفت معلوم نشده است در همین مجلس بمانم» (زهتاب، افسانه، ۳۷۰).

در حالی که این تصورات کاملاً نادرست بود زیرا:

در اوایل سال ۱۹۵۱، کل تولید نفت ایران به طور متوسط روزانه ۶۶۰،۰۰۰ بشکه و کل تولید دنیا ۱۰/۹ میلیون بشکه در روز بود. [اما پس از قطع نفت ایران] شرکتهای عمدهٔ نفتی با بالا بردن سطح تولید در عراق، عربستان سعودی، کویت، و امریکا کل تولید دنیا را تا سال ۱۹۵۲ به ۱۳ میلیون بشکه در روز افزایش دادند، یعنی تقریباً سه برابر آنچه در ایران تولید می شد... و از این راه توانستند بدون ایجاد کمبود عرضهٔ نفت جلوی صادرات نفت ایران را بگیرند (مینا، ۸-۹).

از بیانات رسمی زعمای جبههٔ ملی آشکار است که هیچ یک از آنها اطلاع کافی دربارهٔ

تجارت بین المللی نفت و طرز فروش و توزیع آن نداشتند و تصور می کردند که احتیاج دنیا به نفت ایران به اندازه ای ست که خریداران با کشتیهای خود به ساحل ایران آمده و با منّت نفت را خریده، قیمت آن را خواهند پرداخت. چنان که معلوم است آنها آگاه نبودند که بدون وسائل حمل و نقل و توزیع و دستگاه فروش و بازارهای متعدد، فروش نفت دردنیای امروز مقدور نیست و ضمناً متوجه نبودند که قسمت اعظم وسایل مزبور در اختیار شرکتهای بزرگ هفتگانه ای ست که معروف به کارتل نفت می باشند... از همهٔ اینها گذشته کارتل بین المللی نفت با آن قدرت عظیمی که حاصل کرده است هیچ گاه اجازه نمی داد که نفت ایران به بهای ارزانتری (چنان که زعمای جبههٔ ملی در نظرداشتند) در بازارهای جهان آمده و لطمه ای به تجارت آن وارد سازد. در قسمت سیاسی حساب زعمای جبههٔ ملی درست بود و وضع بین المللی اجازهٔ این را نمی داد که دولت انگلستان به حمایت شرکت نفت برخاسته و به سبک قرن نوزدهم و روشهای استعماری تجاوزی به ایران نماید، ولی در قسمتهای اقتصادی و بازرگانی جبههٔ ملی مشاورین مطلع و آزموده ای نداشت... (فاتح، ۵۲۳).

متأسفانه دکتر مصدق پس از گذشت ماهها، وقتی که به منظور شرکت در شورای امنیت به امریکا رفت و با ترومن رئیس جمهوری امریکا و دیگر بلندپایگان آن کشور نیز ملاقاتها کرد، دریافت که پندار او و همکارانش همه نادرست بوده است. پس، در بازگشت به ایران، در روزهای سوم و نوزدهم آذر در مجلس شورا گفت: «... ما نمی بایست تصور کنیم عایدات نفت داریم... ما باید بگوییم این مملکت نفت ندارد...» (صفایی*، ۲۰۹).

بیانات مصدق روشن می کرد که وی در این سفر تا حدود زیادی با واقعیتهای مربوط به نفت و سیاست نفتی امریکا آشنا گشته و به این نتیجه رسیده است که ایران نمی تواند خوش خیالانه به حرکتی مؤثر از ناحیهٔ امریکا برای وادار کردن بریتانیا به تغییر موضع آن کشور دل ببندد (موحد، ۳۴۱/۱).

اما دکتر مصدق سالها بعد، در سال ۱۳۴۰، به هنگام نگارش خاطراتش، با توجه به تجارب تلخی که در ماجرای نفت به دست آورده بود، ناچار گردید که مسألهٔ سیصد هزار لیره درآمد قطعی روزانهٔ نفت را که سابقاً چند بار بی قید و شرط عنوان کرده بود، به صورتی دیگر مطرح سازد، که البته بسیار قابل تأمل است:

راجع به عایدات روزی سیصد هزار لیره که در مجلس شورای ملی عرض شده معلوم نیست، کجای آن خلاف بوده است... آیا کسی تصور می کرد که فقط با تصویب یک قانون در مجلسین شرکت صاحب امتیاز، دستگاه نفت را به ما تحویل بدهد و از منافع زیاد و نامشروعی که می برد صرف نظر کند و ساکت شود. ای کاش دستخط مبارک [دستخط عزل وی از نخست وزیری در مرداد ۱۳۳۲]

صادر نشده بود تا معلوم شود قضیه چطور به نفع ایران حل می شد... (خاطرات، ۲۷۶).

چند نکته دربارهٔ نخست وزیری مصدق

پس از مقدمه ای که از نظرتان گذشت، و پیش از آن که به ذکر اهم حوادث دوران نخست وزیری دکتر مصدق در دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی در بخش بعد بپردازم، ذکر چند موضوع را دربارهٔ نخست وزیری وی در این جا به اختصار لازم می دانم:

۱- بیشتر کسانی که دربارهٔ قبول نخست وزیری دکتر مصدق در مجلس شانزدهم مطالبی نوشته اند، تصریح کرده اند که، این برای اولین بار بود که به دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری شده بود و او هم فقط به علت آن که سید ضیاء الدین طباطبائی در آن موقع در انتظار اعلام رای اعتماد مجلسیان، در حضور شاه نشسته بود، تن به قبول نخست وزیری داد. این نظر کاملاً نادرست است. زیرا همچنان که در صفحات پیش اشاره گردیده است، قبلاً چند بار به دکتر مصدق به شرح زیر پیشنهاد نخست وزیری شده بود:

الف - از سوی رضاشاه، همزمان با دورهٔ ششم مجلس شورای ملی، به روایت دکتر مصدق.

ب - از سوی محمد رضاشاه، پیش از تشکیل دورهٔ چهاردهم مجلس، به روایت محمد رضاشاه و تایید مصدق.

ح - رای اعتماد مجلس چهاردهم به مصدق برای نخست وزیری، که چون مصدق آن را به صورت مشروط پذیرفت، موضوع منتفی گردید.

د - در مجلس پانزدهم نیز اگر یک رای بیشتر به او داده شده بود، به جای حکیمی، فرمان نخست وزیری به نامش صادر گردیده بود.

هـ. پیشنهاد نخست وزیری به وی به توسط جمال امامی در روزهای آخر زمامداری رزم آرا، به روایت دکتر مصدق.

۲- دکتر مصدق در عباراتی که از وی نقل کردم به صراحت نوشته است «چنانچه شخص دیگری [به جز سید ضیاء الدین] هم متصدی این مقام می شد، باز من نمی توانستم صنعت نفت را ملی کنم». پس معلوم می شود که وی ملی کردن صنعت نفت را منحصراً در شأن خود می دانسته است و در شرایط آن روز، به هر حال داوطلب نخست وزیری بوده است.

۳- می دانیم که جمال امامی پیش از قتل رزم آرا نیز از سوی شاه به مصدق پیشنهاد نخست وزیری کرده و مصدق نپذیرفته است. آیا این بار که جمال امامی به مصدق گفته است: «چرا خودتان نمی آیید دولت را تشکیل دهید»، فقط نظر خود را بیان کرده بوده

است، یا نظر شاه را؟ به نظر نویسندهٔ این سطور، با توجه به سابقهٔ امر، وی نظر شاه را به دکتر مصدق ابلاغ کرده بوده است.

۴- نقش جمال امامی در این دوره بسیار قابل تأمل است، زیرا وی نه فقط از سوی شاه به مصدق پیشنهاد نخست وزیری کرده بود، بلکه هفت ماده از طرح نُه ماده ای «اجرای قانون ملی شدن نفت» را نیز وی نوشته و مصدق تنها دو ماده بر آن افزوده است، و سرانجام نیز نخست وزیری مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ هم به پیشنهاد او بوده است.

۵- آنچه را که محمود عنایت در «موضوع نخست وزیری سید ضیاء پس از علاء» نوشته است نیز نباید نادیده گرفت:

بیان مرحوم دکتر مصدق [دربارهٔ احتمال نخست وزیری سید ضیاء الدین] از دو جهت قابل تأمل است. یکی این که در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ - همان طور که خود اشاره می کند - غلیان احساسات ضد انگلیسی به اوج خود رسیده بود و خشم و نفرت افکار عمومی از طبقهٔ حاکم و دولتمردان و رجال محافظه کار چندان شدید بود که حتی حسین علاء هم که... به قول دکتر مصدق هنوز هم می شد او را «مردی خیرخواه و صمیمی و راستگو» دانست، که نخواست یا نتوانست با ملی کردن صنعت نفت ابراز مخالفتی کند...، عقلاً درست به نظر نمی رسد که در چنان شرایطی انگلیسها و رجال دست راستی نقشهٔ روی کار آوردن سید ضیاء - یعنی عامل اصلی، و به قول خودش مسبّب کودتای ۱۲۹۹... را - آن هم با چنان صحنه سازی - کشیده باشند. و بر این مدعا چه دلیلی بهتر از نامهٔ استوکس، مُهردار سلطنتی انگلیس به اتلی نخست وزیر وقت آن کشور که دکتر مصدق ترجمهٔ آن را استنساخ و به یادداشتهای خود ضمیمه کرده است. در این نامه که به تاریخ چهاردهم سپتامبر ۱۹۵۱ است استوکس ضمن بحث دربارهٔ جوّ سیاسی ایران می نویسد:

... به اعتقاد من گروه معهود ضیاء [=سید ضیاء] و جرم دیگر به درد نمی خورد و کاری از پیش نخواهد برد، مگر به پشتیبانی حکومت نظامی که شاه سخت از آن بیزار است. هرچند ضیاء آقایی شده است چنین می نماید که شاه هنوز حاضر نیست که از او پشتی کند...* (عنایت، محمود، ۱۲۷-۱۳۷).

* ترجمهٔ این نامه در خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق، ص ۳۹۳-۳۹۵، چاپ شده است.
علی محمد خان عامری مترجم این نامه در حاشیهٔ آن نوشته است: «چنین است: Jaram، این نام به گفتهٔ یکی از اعضای عالی مقام شرکت سابق نفت که اکنون بازنشسته است بی تردید قوام [السلطنه] است. چون اصل نامه ظاهراً دستنوشت بوده و مؤلف کتاب، نام Gavam را غلط خوانده است (۱.۱.) [ایرج افشار]»، (خاطرات، زیرنویس ص ۳۹۵).

بخش نهم

دوران نخست وزیری

مقارن دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی

۱۲ اردیبهشت – نیمهٔ اسفند ۱۳۳۰

باورها ومنش و رفتار دکتر مصدق پیش از دوران نخست وزیری

پیش از آن که در این بخش به حوادث مهم دوران نخست وزیری دکتر مصدق در دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی بپردازم، ذکر چند موضوع را به عنوان مقدمه لازم می دانم.

وی در دورهٔ فعالیت سیاسی خود – به عنوان نمایندهٔ مجلس یا در خارج از مجلس – به جز یک مورد که مدتی کوتاه وزیر مالیه بوده است– به داشتن صفاتی چند از دیگر رجال ایران مستثنی بوده است بدین شرح:

اعتقاد کامل به اجرای دقیق قانون اساسی و دیگر قوانین مملکت

او بر اساس همین اعتقاد با پیشنهاد انقراض قاجاریه از سلطنت،* دادن اختیارات به داور وزیر عدلیهٔ دورهٔ رضاشاه، و به میلیسپو مستشار امریکایی در آغاز سلطنت محمد رضا شاه مخالفت کرد. دلیل این مخالفت او، از یک طرف استناد به اصل ۲۸ قانون اساسی بود که وظایف قوای سه گانه را تعیین و از هم تفکیک کرده است، و از طرف دیگر به علت این که مردم به نمایندگان خود در مجلس تنها حق وکالت می دهند نه حق وکالت در توکیل. به علاوه در یک مورد استدلال کرد «وکالت» در حکم «اجازهٔ اجتهاد» است که مجتهد نمی تواند آن را به دیگری منتقل سازد.*

* با این پیشنهاد پنج تن از نمایندگان: مدرس، تقی زاده، حسین علاء، دکتر مصدق، و حاج میرزا یحیی دولت آبادی مخالفت کردند.

* دکتر مصدق در جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶ مجلس شورای ملی در مخالفت با مادهٔ واحدهٔ «اختیارات قانونی» داور برای اصلاح عدلیه در زمان رضاشاه و دوران رئیس الوزرایی مستوفی الممالک گفت: «بالاخره عقیده هم داشتم که مجلس شورای ملی نمی تواند به دولت اجازهٔ قانونگذاری بدهد. چرا؟ برای این که مثل این است که یک کسی اجازهٔ اجتهاد

ایفای نقش رهبر اقلیت در مخالفت دولتها

دکتر مصدق بیش از هر یک از نمایندگان دوره های پنجم و ششم و چهاردهم و شانزدهم (تا زمانی که نخست وزیر شد) در موضوعهای مختلف سخن گفته است، در درجهٔ اول به هنگام طرح برنامهٔ هر یک از دولتها - عموماً در مخالفت با برنامهٔ دولت یا شخص نخست وزیر یا وزیران کابینه - چنان که در مجلس ششم وقتی مستوفی الممالک برنامهٔ دولت و وزرای خود را در ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ به مجلس معرفی کرد، با آن که رئیس الوزراء عموزادهٔ او بود و مردی خوشنام، مصدق در مخالفت با وثوق الدوله وزیر عدلیه و ذکاء الملک فروغی وزیر جنگ در کابینهٔ او به تفصیل دادِ سخن داد. در دورهٔ چهاردهم از جمله در مخالفت با محسن صدر که با رای تمایل مجلس و صدور فرمان همایونی به نخست وزیری منصوب شده بود، به اتفاق نمایندگان حزب توده و عده ای دیگر از نمایندگان، به تشکیل «اقلیت ثابت» دست زد و با ابستروکسیون طولانی، مجلس را در حدود پنج ماه فلج کرد، آن هم در شرایطِ بحرانیِ مملکت که در استانهای شمالی ایران با حمایت ارتش شوروی و حزب توده ناآرامیها روز به روز افزایش می گرفت و تجزیهٔ آذربایجان در حال شکل گرفتن بود. سرانجام «اقلیت ثابت» به ریاست دکتر مصدق طی نامهٔ ۲۰ تیر ۱۳۲۴ خطاب به رئیس مجلس برای حضورِ اقلیت در مجلس شرط عجیبی پیشنهاد کرد:

> ... نمایندگان اقلیت حاضر خواهند بود در جلسهٔ علنی مجلس شرکت نمایند مشروط بر این که ریاست محترم مجلس به هر نحو مقتضی می دانند اطمینان حاصل نموده و به نمایندگان اقلیت نیز اطمینان دهند که پس از طرح برنامه [دولتِ محسن صدر] آقای صدر بلافاصله برکنار شوند» (کی استوان، ۲/ ۴۹).

در نتیجه صدر استعفا داد. این موضوع در بخش ششم کتاب حاضر به شرح آمده است.

مخالفت شدید با حکومت نظامی و توقیف جراید

وی به طور کلی با اعلام حکومت نظامی، توقیف جراید یا ایجاد هرگونه محدودیتی برای مطبوعات، محدود ساختن آزادی افراد، تعطیل مشروطه حتی به علت ایجاد فترت بین

خودش را به کس دیگر بدهد. اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما هم وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگوییم برو قانون وضع کن...» (مذاکرات مجلس، دورهٔ ششم تقنینیه، به نقل از حسین مکی، دکتر مصدق و لطفهای تاریخی او...، ۳۰۰).

«... اساساً قانونگذاری را از مختصات و وظایف مجلس شورای ملی می دانم. اگر بنا باشد مجلس به وزراء اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفهٔ مجلس شورای ملی چیست؟ این حق به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی از وظایف مجلس شورای ملی ست و هیچ مجلسی نمی تواند این حق را به دولت واگذار کند» (همان مأخذ، ص ۳۱۱-۳۱۲).

دو دورهٔ مجلس، و دخالت دولت در امر انتخابات صد در صد مخالف بود. او عقیدهٔ خود را دربارهٔ هر یک از این موضوعها بارها به صراحت در مجلس و خارج از مجلس اظهار کرده است.

دکتر مصدق و مذهب

باورهای مذهبی مصدق را نیز نباید دست کم گرفت. او به خوبی می دانست که برای تحریک احساسات مردم چگونه از آن استفاده کند. به برخی از کارهای او در این زمینه در مجلس پنجم و چهاردهم اشاره کرده ام. او در دوران نخست وزیری اش نیز هر جا صلاح می دانست به تظاهرات مذهبی دست می زد چنان که در ۲۲ اردیبهشت دربارهٔ ملی کردن صنعت نفت اظهار داشت شخصی نورانی در خواب مرا مأمور این کار کرد:

طبیب معالجم گفته دو ماه باید حرف نزنی و حرکت نکنی و من متجاوز از یک ماه که به دستور طبیب پیروی کردم، یکی از شبها خواب دیدم که شخص نورانی به من گفت: دکتر مصدق برو و زنجیرهایی که به پای ملت ایران بسته اند باز کن. این خواب سبب شد که مثل همیشه من به حفظ جان خود کوچکترین اهمیتی ندهم... وقتی که به اتفاق آراء، ملی شدن صنعت نفت در کمیسیون گذشت، قبول کردم که حرف آن شخص نورانی غیر از الهام چیز دیگری نبوده است.

آشتیانی زاده در جواب دکتر مصدق در مجلس شورای ملی اظهار داشت:

... از چیزهایی که مسلماً انحصاری نیست یکی هم خواب دیدن است. بنده هم خواب دیدم یک مرد نورانی با وقاری روی تخته سنگ بزرگی نشسته بود، مرا صدا کرد. از سیما و حرکاتش معلوم بود این مرد همان کسی ست که به خواب جناب آقای مصدق آمده است و ایشان را مأمور پاره کردن زنجیرهای اسارت و بدبختی از دست و پای ملت ایران نموده است، با اشارات دست مرا به نزدیک خود خواند... به اسم مرا نامید و گفت: پیغام مرا به جناب آقای دکتر مصدق برسان و بگو که با عملهٔ یهود برای مسلمانان مسجد نتوان ساخت و کشیش مسیحی و مجوس پیشنمازی مسلمانان نتواند کرد... من می ترسم باز کردن زنجیر اسارت از دست و پای ملت ایران فقط وسیلهٔ عوض کردن حلقه ها و تعویض رشته های زنجیر باشد، و زنجیر کهنه را با نو و محکم عوض بکنند (زهتاب، افسانه، ۳۶۸).

مصدق همچنین تاریخ تشکیل جلسهٔ شورای امنیت سازمان ملل متحد را در نیویورک برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه ایران به علت تصادف با ایام عزاداری به تأخیر انداخت. دکتر غلامحسین مصدق که همراه پدر در سفر امریکا بوده است در این مورد می نویسد:

ابتدا قرار بود جلسهٔ شورای امنیت روز ۱۲ اکتبر تشکیل شود، ولی به مناسبت تصادف ایام

عزا داری تاسوعا و عاشورا، به تقاضای بدرم جلسه سه روز به تاخیر افتاد (در کنار پدرم، ۸۴).

و از همه مهمتر آن است که وی در دادگاه نظامی در دفاع از رفراندوم و تعطیل مجلس هفدهم اظهار داشت: «آنهایی که اطلاع ندارند یا این که از اجرای آن متضرر شده اند می گویند رفراندوم در قانون اساسی پیش بینی نشده، مخالف با قانون اساسی ست. و حتی یکی از روحانیون ۹ اسفند [آیت الله کاشانی] هم حکم به حرمت آن داد. در صورتی که هر عملی که شرع انور نهی نفرموده مباح است. «و امرهم شوری بینهم و شاورهم فی الامر» دلیل مسلّم واضحی ست بر استحباب آن. اگر هر چه وجود ندارد نباید وجود پیدا کند مستحسن بود ... (موحد، «کودتا و وصایای محمد مصدق»، ص ۱۵- ۴۰).

همهٔ اینها موجب گردیده بود که مردم دکتر مصدق را در طی چند دهه مردی وجیه الملّه، متدین، آزادیخواه، طرفدار جدی مشروطیت و قانون اساسی، و مخالف استبداد و دیکتاتوری بشناسند، در حالی که عده ای هم او را مردی «عوام فریب» می خواندند.

مخالفت بنیادی با سلطنت پهلوی ها

دکتر مصدق پهلوی ها را مخلوق انگلیس ها می دانست، و معتقد بود که رضاشاه با ایجاد دیکتاتوری به نفع آنها سلطنت کرد. در مقابل ستایشگر سلطان احمد شاه قاجار بود و از او به عنوان «شاه وطن پرست»، و شاهی که در برابر انگلیس مقاومت کرد یاد می نمود.

اعتقاد به قدرت انگلیس

دکتر مصدق معتقد بود که در ایران کاری بی موافقت انگلیس ها انجام نمی شود (مانند به سلطنت رسیدن رضاشاه، احداث خط راه آهن جنوب به شمال، فسخ قرارداد دارسی و جز آن)، و به همین سبب بود که پیش از تشکیل مجلس چهاردهم، قبول نخست وزیری را به پیشنهاد محمد رضاشاه، نخست موکول به موافقت انگلیس ها کرد. همچنین کسانی را که در دوران نخست وزیری اش با نظریات او - فی المثل در گرفتن «اختیارات قانونی شش ماهه و یک ساله» - موافقت نمی کردند - گرچه از همکاران نزدیک او بودند - عموماً به گونه ای نوکر انگلیس و عمال بریتانیا و خائن می خواند. به علاوه می پنداشت که انگلیس ها همه جا او را در زیر نظر دارند. چنان که در بخش دوم، دیدیم که گفته است وقتی به سویس رفتم و به مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ پرداختم، انگلیس ها همه جا مراقب من بودند. او گمان می کرد در نوشاتل، یکی از همسایگانش که پزشک بوده است، «دکتر عادی، یعنی دکتر تنها نبود [بدین جهت از او] ملاحظه می کردم»، و خانم شیک خوشگلی هم که در کنار اطاق دکتر مصدق اطاقی اجاره کرده بوده است، مأمور انگلیس ها بوده است:

«بله، این خانم را فرستاده بودند که خبری به دست بیاورد».

مصدق در موضوع نفت برای خود رسالتی خاص قائل بود

به نظر نویسندهٔ این سطور، دکتر مصدق از روزی که نخست وزیری را پذیرفت تا پایان دورهٔ زمامداری اش، برای خود در اجرای قانون ملی شدن نفت رسالت خاصی قائل بود. بدین شرح که معتقد بود انجام این کار فقط و فقط از شخص او ساخته است نه دیگری. در توجیه علت پذیرفتن نخست وزیری می نویسد، به من گفته شد در همان موقعی که نخست وزیری به من پیشنهاد شد، سید ضیاء الدین طباطبایی در انتظار اعلام رای تمایل مجلس بود تا نخست وزیر شود.

چنانچه آقای سید ضیاء الدین نخست وزیر می شد دیگر مجلسی نمی گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم... چنانچه شخص دیگری هم منصدی این مقام می شد باز من نمی توانستم صنعت نفت را ملی کنم * (خاطرات، ۱۷۷-۱۷۸).

تکیه بر کلمهٔ «من» بی توجه به این که چه کسی نخست وزیر شود، بسیار قابل تأمل است.

وی همچنین چند ماه بعد، درمقام نخست وزیری در مجلس سنا و در جواب سناتور مخالفی گفت:

هر کس مخالف دولت است، مخالف ملی شدن نفت است... تا وقتی قضیهٔ نفت حل نشده، نمی توانم سنگر نخست وزیری را خالی کنم... (صفایی، ۱۹۴-۱۹۵، به نقل از صورتجلسهٔ سنا، ۱۳ شهریور ۱۳۳۰).

او چند بار دیگر نیز به این موضوع تصریح کرده است. ازجمله موقعی که تصمیم به انحلال مجلس هفدهم - با برگزاری رفراندوم - گرفت، علت چیزی جز این نبود که مجلس او را استیضاح کرده بود، و مصدق می دانست که اکثریت به او رای نخواهد داد. پس اظهار داشت چون «این کار برخلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین می رفت...»، بقا یا انحلال مجلس را به رأی مردم واگذار کردم (موحد، ۲/۷۵۴-۷۵۵). دکتر مصدق به راستی معتقد بود که هیچ کس جز او - حتی از اعضای جبههٔ ملی - قادر به حل معضل نفت نیست.

آیا این گمان، بر نمی گردد به آنچه آن «شخص نورانی» در خواب به وی گفته بود

* چرا بیشتر کسانی که این عبارت را در مقاله ها و کتابهای خود ذکر کرده اند، از نقل قسمت اخیر آن خودداری نموده اند؟

که «دکتر مصدق برو و زنجیرهایی که به پای ملت ایران بسته اند باز کن»!

عدول از اجرای اصول

البته دکتر مصدق پیش از آن که نخست وزیر شود، در مواردی چند برخلاف اصولی که گفتیم، کارهایی انجام داده که در بخشهای پیش به آنها اشاره گردیده است. چنان که وقتی در کابینهٔ قوام السلطنه (احمد قوام) در دورهٔ قاجاریه به وزارت مالیه منصوب گردید، نخست از مجلس تقاضای «اختیارات» سه ماهه کرد، در حالی که در آن زمان وضع فوق العاده ای - مانند ملی کردن صنعت نفت - در مملکت به وجود نیامده بود. او استدلال نمایندگان مجلس را که این کار برخلاف قانون اساسی ست و مردم نیز به ما وکالت در توکیل نداده اند، نپذیرفت، و سرانجام مجلس با دادن اختیارات به او موافقت کرد (خاطرات، ۱۴۰-۱۴۱). در مجلس پنجم با طرح تغییر سلطنت به جمهوریت که مخالف قانون اساسی بود مخالفت نکرد، و با سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه و واگذاری آن به سردار سپه که مخالف قانون اساسی بود موافقت کرد. در مجلس چهاردهم، قبول پیشنهاد نخست وزیری را از سوی نمایندگان، مشروط به این کرد که این مأموریت را برای مدت قلیلی بدون اخذ حقوق می پذیرد تا برای بازگشت او به مجلس مانعی وجود نداشته باشد. به عقیدهٔ نمایندگان چون این شرط برخلاف قانون اساسی بود، رد شد. به علاوه، او با آن که بارها گفته بود برای مجلس شورای ملی احترام بسیاری قائل است، لااقل در دو مورد در مجلس چهاردهم وقتی پیشنهادهایش به اکثریت آراء رد شد، یک بار مجلس را «دزدگاه» خواند و بار دیگر خطاب به نمایندگان مجلس گفت: «خاک بر سر این مجلس، خاک بر سر این مجلس»، و در هر دو مورد به اعتراض از جلسه خارج شد که در یک مورد بازگشت او به مجلس یک کشته بر جای گذاشت. در دورهٔ شانزدهم نیز، در جلسهٔ علنی مجلس و در حضور نمایندگان خطاب به سپهبد رزم آرا نخست وزیر گفت: «همین جا شما را می کُشم»، یا وقتی که رزم آرا و وزیرانش از جلسهٔ علنی خارج شدند با صدای بلند گفت: «بروید گم شوید». وی همچنین قتل رزم آرا را تلویحاً تأیید کرد. و اما در دوران نخست وزیری اش - که البته مملکت با وضع بحرانی رو به رو بود - در مواردی برخلاف آنچه در سالهای پیش گفته بود، عمل کرده که در این بخش و بخش دهم به آنها اشاره گردیده است.

*

دکتر مصدق دولت خود را به مجلس معرفی می کند

دکتر مصدق درروز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ دولت خود را با برنامهٔ دو ماده ای (۱-

اجرای قانون ملی شدن نفت؛ ۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها) به مجلس معرفی کرد.

چند اقدام بحث انگیز مصدق در ماه اول نخست وزیری:

فاصله گرفتن از جبههٔ ملی

دکتر مصدق پس از زمامداری، جلسهٔ جبههٔ ملی را در خانهٔ خود تشکیل داد. جبههٔ ملی او را در انتخاب وزیران آزاد گذاشت در حالی که هیچ یک از اعضای جبههٔ ملی در کابینهٔ او شرکت نداشتند و به یقین با همهٔ وزیرانش نیز موافق نبودند. به روایتی دیگر «دکتر مصدق نخست وزیر بدون مشورت با اعضاء جبههٔ ملی وزیران خود را» تعیین کرد (عاقلی، روز شمار، ۱/ ٤٤٧). عبدالقدیر آزاد عضو جبههٔ ملی به مصدق اعتراض کرد که چرا بی مشورت با جبههٔ ملی قبول زمامداری کرده است - که البته در یک کار سیاسی دسته جمعی اعتراض به جایی بود - اما مصدق در جواب او گفت: «من با پشتیبانی جبههٔ ملی نخست وزیر نشده ام، و از این پس هم در جلسه های جبههٔ ملی شرکت نمی کنم و شرکت هم نکرد» (صفایی، ۱۵٤، نقل از: ملکی، ۲۵-۲٦). عبدالقدیر آزاد آن شب به عنوان عکس العمل از جبههٔ ملی و فراکسیون وطن استعفا داد. مکی نیز از مصدق پرسید آیا این درست است که گفته اید دیگر عضو جبههٔ ملی نیستید؟ (زهتاب، افسانه، ۳٦٦). بدین ترتیب نخستین شکاف در روز اول نخست وزیری مصدق در جبههٔ ملی به وجود آمد، و این رشته ای ست که سرِ دراز دارد.

در حالی که دکتر مصدق در دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی بارها خود را یکی از اعضای جبههٔ ملی معرفی کرده بود و همه می دانستند که وی بی تردید رهبر جبههٔ ملی ست. و به همین دلیل بود که او عموماً در مجلس از طرف جبههٔ ملی سخن می گفت، مانند: «من با صدای بلند به گوش ملت ایران و به سمع تمام جهانیان می رسانم که ما نمایندگان جبههٔ ملی تا روح در بدن داریم...» (صفایی، ۱۰٦)، یا هنگامی که رزم آرا وارد جلسهٔ علنی مجلس شد، «دکتر مصدق اعلامیهٔ جبههٔ ملی را در مخالفت قاطع با حکومت رزم آرا در پشت تریبون مجلس خواند» (صفایی*، ۱۰۵-۱۰٦)، و در جلسهٔ ۱٦ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون نفت در پاسخ رزم آرا گفت: «من به نمایندگی جبههٔ ملی و پشتیبانی ملت ایران، مراتب انزجار ملت ایران را نسبت به گزارش آقای نخست وزیر ابراز می دارم...» (صفایی، ۱۳۷). ولی وقتی بر مسند نخست وزیری تکیه زد چنان که دیدیم حسابش را ظاهراً از «جبههٔ ملی» جدا

* هر جا پس از نام «صفایی»، ستاره (*) افزوده شده، منظور آن است که وی مطلب را از مذاکرات مجلس شورای ملی نقل کرده است.

کرد!

توصیهٔ رئیس دولت به وکلای ملت

دکتر مصدق که به هنگام نمایندگی در دوره های مختلف مجلس، چنان که پیش از این گفتیم - بیش از هر یک از نمایندگان در مخالفت با دولتها، و در موضوعهای مختلف - در دستور یا پیش از دستور - سخن گفته بود، اینک در مقام نخست وزیری، با تأکید از نمایندگان مجلس می خواست که به آن روش عمل نکنید، به نخست وزیری و وزارتخانه ها بیایید

... و تذکراتی که در این جا [مجلس] می خواهید بدهید همان جا بنشینید و عملی کنید. اگر شما این کار را کردید، می توانید رفع بدبختی این مملکت را بکنید و اگر این کار را نکردید و آمدید تمام وقت خود را به حرف گذراندید، خدا شاهد است که شما نمی توانید به این مملکت کوچکترین خدمتی بکنید... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۰).

سؤالی که به نظر می رسد آن است که چرا دکتر مصدق در دوران نمایندگی در ادوار مختلف مجلس، خود بدین شیوه عمل نمی کرده است!

وی در خاطراتش، مقصود خود را در این باب روشنتر بیان می کند. می نویسد علت این که قبول نخست وزیری را موکول به تصویب قانون اجرای ملی شدن نفت در مجلس کردم، این بود که اگر

... قبل از تصویب قانون فرمان صادر شده بود و دولت تشکیل می گردید، آن دسته از نمایندگان مخالف آن قدر ازعدم صلاحیت بعضی از وزراء حرف می زدند تا من مأیوس شوم و کنار بروم و در صورت مقاومت باز روی طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت آن قدر صحبت می کردند و مخالفت می نمودند تا موضوع به کلی منتفی شود و از درج کلام ساقط گردد (خاطرات، ۱۷۹).

به علاوه همان طوری که در همین بخش و بخش دهم ذکر گردیده است، دکترمصدق در دوران نخست وزیری بارها نمایندگان مخالف را مورد تهدید قرار می داد. او پروایی نداشت که در مجلس سنا در جواب سناتوری بگوید: «هر کس مخالف دولت است مخالف ملی شدن نفت است». و یا در ۹ شهریور در پیام خطاب به مردم ایران اظهار کند: «هر انتقادی از دولت بشود بیجا و بی مورد خواهد بود...». طرفداران دولت علیه نمایندگان مخالف، تظاهرات مفصل ترتیب می دادند. یا وی به مخالفان خود می گفت اگر اوبستروکسیون بکنید، من بیرون از مجلس، مطالب خود را با مردم در میان خواهم نهاد، در حالی که در بخش ششم دیدیم که او به اتفاق نمایندگان حزب توده و عده ای دیگر - در یکی از بحرانی ترین ایام تاریخ ایران - با تشکیل «اقلیت ثابت» قریب پنج ماه از تشکیل

جلسات رسمی مجلس جلوگیری به عمل آورد تا سرانجام صدر نخست وزیر استعفا داد و رفت.

منزوی ساختن شاه

مصدق پیش از اعلام نتیجهٔ انتخابات دوره های پانزدهم و شانزدهم، چنان که در بخشهای ششم و هفتم در زیر عنوان «تحصن دکتر مصدق در دربار» اشاره گردید، چون معتقد بود دولتهای وقت در انتخابات مداخله کرده اند، به خود حق می داد که با عده ای تا حدود دویست تن، برای احقاق حقوق از دست رفتهٔ مردم به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (مقام غیر مسؤول) مراجعه و در دربار تحصن اختیارکند. وی پیش از اعلام نتیجهٔ انتخابات دورهٔ شانزدهم در نامه ای خطاب به شاه نوشت:

> پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سوء جریان انتخابات دورهٔ شانزدهم و مداخلات نامشروع مأمورین و مقامات ذی نفوذ از نظر شاهانه پنهان نیست... برای مردمی که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته اند و می گیرند جز توسل به ذات مبارک شاهنشاهی ملجأ و پناهی نیست... فدوی و جماعتی که برای عرض شکایت قصد تحصن دارند، این عریضه را که به منزلهٔ فهرستی از درخواستهای آنان است به پیشگاه همایونی تقدیم و استجازه می طلبد که تا صدور اوامر مؤکده و اخذ نتیجه به حال تحصن در دربار اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بمانیم دکترمحمد مصدق (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۹).

اما همو پس از نهم اسفند ۱۳۳۱، درمقام نخست وزیری، کوشید شاه را از هر جهت منزوی سازد، تا نه «آحاد ملت» بتوانند برای شکایت از اعمال دولت به وی مراجعه کنند، و نه نظامیان و نه نمایندگان سیاسی دولتهای خارجی مقیم تهران بتوانند با شخص شاه ملاقات کنند. زیرا دکتر مصدق در این زمان، شاه را «مقام غیر مسؤول» می شناخت. برای رفع اختلاف نظری که دربارهٔ اصول ۴۵، ۵۰، و ۵۱ قانون اساسی درمورد اختیارات شاه بین مصدق و هواداران شاه پیش آمده بود، «سرانجام در جلسهٔ ۱۴ اسفند مجلس شورا یک هیأت هشت نفری انتخاب شدند تا موضوع را بررسی کنند. گزارش این کمیسیون را هم شاه پذیرفت و هم دولت مصدق». از سوی دیگر دکتر مصدق کوشید تا علاء را از وزارت دربار برکنار سازد و در این کار موفق شد (موحد، ۱/ ۷۲۵-۷۲۸، ۷۲۴-۷۲۶).* ولی گزارش کمیسیون مذکور مشکلی را حل نکرد. این موضوع در بخش دهم کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

* در این بخش نیز هر جا، در داخل پرانتز نوشته شده است «موحد»، مقصود آن است که مطلب پیش از پرانتز ماخوذ از کتاب خواب آشفتهٔ نفت تألیف اوست.

تحصن در مجلس به علت نداشتن امنیت جانی

هنوز ده دوازده روزی از آغاز نخست وزیری مصدق نگذشته بود که وی در ۲۳ اردیبهشت به بهانهٔ نداشتن امنیت جانی، در مجلس شورای ملی متحصن شد و دلیل اتخاذ تصمیم خود را به صورتی مبهم این چنین اظهار داشت:

... بودن در خانه و رفت و آمد در شوارع برای من ممکن است ایجاد خطر کند. بنابراین اجازه دهید تا روزی که تکلیف نفت معلوم نشده است در همین مجلس بمانم. در این موقع آقای نخست وزیر تریبون را ترک گفتند و حالشان به هم خورد و به زمین افتادند و چند نفر ایشان را به خارج تالار جلسه بردند (زهتاب، افسانه، ۳۷۰).

ناگفته نماند که معلوم نیست چرا دکتر مصدق در خاطراتش از «تحصن» خود در مجلس با لفظ دیگری یاد کرده است: «در نتیجهٔ احساس عدم امنیت برای شخص خود در مجلس متوقف شدم» (خاطرات، ۲۰۹).

ولی دکتر غلامحسین مصدق علت تحصن پدر را بدین شرح نوشته است که نواب صفوی رهبر فداییان اسلام به پدرم پیغام داد «ما شما را نخست وزیر کرده ایم [اشاره به قتل هژیر و رزم آرا]، حالا باید قوانین اسلام را پیاده کنی»، و چون جواب مساعدی به او داده نشد، «نامه ای با جوهر قرمز برای پدرم فرستادند و او را تهدید کردند که خودت، پسرانت، و نوه هایت را خواهیم کشت...» (در کنار پدرم، ۶۲).

تحصن نخست وزیر در مجلس موجب تعجب همگان گشت. از جمله جمال امامی — که نخست وزیری را به دکتر مصدق پیشنهاد کرده بود — در مجلس به اعتراض گفت:

شما رئیس کشور و نخست وزیر و رئیس قوهٔ اجرایی هستید و مسؤول امنیت کشور و تمام مردم می باشید. این مسخره است که رئیس دولت بگوید من امنیت ندارم... (صفایی، ۱۵۵).

علا وزیر دربار نیز از سوی شاه نزد مصدق رفت و او را از تحصن منع کرد. «در این دیدار مصدق از شاه خواست سرلشکر حجازی را از ریاست شهربانی برکنار کند. چند روز بعد سرلشکر بقایی رئیس شهربانی کل کشور شد».

وزیر دربار به مصدق: نشود، کشور ما جمهوری شود!

دکتر مصدق در این باب نوشته است:

«... رئیس شهربانی وقت را از کار برکنار کردم. پس از آن جناب آقای علا وزیر دربار مرا در مجلس ملاقات نموده، در ضمن مذاکراتی که به عمل آمد اظهار نمودند اوضاع خوب نیست، مبادا ترتیبی پیش آید که کشور ما جمهوری شود. بدین جهت برای این که خاطر شاهانه نگران نباشد در چهارم خرداد ۱۳۳۰ شرحی بدین مضمون: پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون مدت

خدمت چاکر به محض خاتمهٔ کار نفت به سر خواهد رسید برای ریاست شهربانی کل کشور به هیچ وجه نظری نمی تواند به عرض برساند و تعیین آن فقط منوط به ارادهٔ ملوکانه است» عرض نموده فرستادم. «دو سه روز به قضیهٔ ۲۳ تیر [۱۳۳۰] بیشتر نمانده بود که اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند...» (خاطرات، ۲۰۹-۲۱۰). وی در جای دیگر در خاطراتش نوشته است: سرلشکر زاهدی وزیر کشور* «اظهار نمود نظر اعلیحضرت به انتصاب سرلشکر بقایی ست...» (خاطرات، ۲۴۸).

سؤالی که به نظر می رسد آن است که در روزهای اول زمامداری دکتر مصدق چه موضوعهایی در پس پرده مطرح بوده است که علا وزیر دربار نگرانی خود را از جمهوری شدن کشور با نخست وزیر جدید در میان نهاده بوده است.

توقیف نواب صفوی

با تغییر رئیس شهربانی، مصدق همچنان در اتاق مخصوصی در بهارستان بود و کارهای خود را در همان جا انجام می داد تا در روز ۱۴ خرداد به دستور دولت نواب صفوی توقیف شد. «وی به هنگام دستگیری اظهار کرد که حکومت ایران باید توسط خلیفهٔ مسلمین اداره شود» (عاقلی، روز شمار، ۴۵۱/۱). دربارهٔ تحصن دکتر مصدق، چه روایت وی را بپذیریم و چه روایت پسرش را، پس از تغییر رئیس شهربانی و توقیف نواب صفوی، مصدق بایست مانند نخست وزیران قبلی به دفتر نخست وزیری نقل مکان می کرد، که نکرد.

انتقال نخست وزیری به منزل شخصی و تشکیل گارد نخست وزیری

دو سه روز بعد از توقیف نواب صفوی، دکتر مصدق از مجلس به خانهٔ خود نقل مکان کرد و دفتر نخست وزیری را در خانهٔ خود تشکیل داد. او پیژامه بر تن روی تخت خواب آهنی در زیر یک پتو یا ملافه دراز می کشید یا می نشست و دیدارهای رسمی را عموماً در همان اتاق و روی همان تخت خواب انجام می داد که البته برای خارجیان بسیار عجیب می نمود و برای ایرانیان نیز. وی به ندرت از خانه خارج می شد و یا در برابر مهمانان خارجی کت و شلوار می پوشید و کراوات می بست. وی در دوران نخست وزیری اش، در جلسات هیأت وزیران هم که در خانه اش تشکیل می شد، کمتر شرکت می کرد و نایب نخست وزیر ادارهٔ جلسات را به عهده داشت - و در موارد استثنایی هم که در هیأت وزیران شرکت می کرد عموماً با عبا حضور می یافت (صفایی، ۱۵۵-۱۵۷).

* ذکر این موضوع بیفایده نیست که سرلشکر فضل الله زاهدی وزیر کشور دکتر مصدق، قبلاً در زمان نخست وزیری ساعد به ریاست شهربانی، و سپس در کابینهٔ حسین علاء به وزارت کشور منصوب گردیده بود (عاقلی، روز شمار، ۴۲۷/۱، ۴۴۶).

ناگفته نماند که مصدق تأکید کرده است در تمام مدت نخست وزیری
... نه دیناری حقوق گرفتم نه از ارز دولتی استفاده نمودم و خرج سفر و تمام مخارج بذیرایی دستگاه نخست وزیری و محافظین خود را هم از خود پرداختم... (خاطرات، ۲۸۱).

دکتر مصدق در همان روزی که دفتر نخست وزیری را در خانهٔ خود تشکیل داد، «گارد نخست وزیری» را نیز در خانه اش مستقر ساخت. در بخشهای پیش گفته شد که وی به داشتن محافظ مسلح در سمتهای مختلف اجرایی علاقه مند بوده است.

گامهای نخستین برای اجرای قانون ملی شدن نفت

چگونه خلع ید انجام شد؟

– در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ مجلسین به تقاضای دکتر مصدق نمایندگان خود را برای تشکیل «هیأت مختلط خلع ید» معرفی کردند. «روز ۲۴ اردیبهشت به دستور مصدق، دولت طی بخشنامه ای انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران را اعلام داشت و دستور داد عنوان شرکت نفت انگلیس و ایران را پس از این «شرکت سابق نفت» بنویسند» (صفایی، ۱۵۴). و این نخستین گام عملی در راه اجرای خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران بود. سپس «هیأت مختلط با موافقت دولت برای ترتیب اجرای قانون خلع ید مطالعاتی کرد... و هیأت مدیرهٔ موقت را برگزید» (صفایی، ۱۵۷).

– در ۲۷ اردیبهشت سفیر انگلستان «قرارداد ۱۹۳۳ را قانونی و معتبر، و قانون ملی شدن نفت و اجرای آن را کاری مغایر با مبانی حقوقی دانست» و گفت «اگر اختلافی هست باید... به داوری ارجاع شود و نیز یادآور گردید که دولت انگلیس صاحب بیشتر سهام شرکت نفت می باشد و حق دارد برای پاس حقوق و منافع شرکت وارد عمل شود».

– دو روز بعد دولت ایران اعلام کرد «ملی کردن نفت ناشی از به کار بستن حق حاکمیت ملت ایران است و قابل ارجاع به حکمیت نیست... و افزود طبق مواد۲ و ۳ قانون خلع ید، ایران حاضر است به دعاوی شرکت نفت رسیدگی کند.» (صفایی، ۱۵۷، به نقل از: اسناد نفت، ۸۴–۸۷).

– «در ۲۸ اردیبهشت دولت امریکا بیانیه ای راجع به نفت ایران در واشنگتن منتشر کرد و در آن اظهار داشته که نگرانی عمیقی دربارهٔ اختلاف بین دولتین ایران و انگلیس پیدا کرده و به طرفین توصیه نمود که اختلاف خود را به طریق دوستانه و از راه مذاکرات حل نمایند، و ضمناً اظهار داشت که شرکتهای نفت امریکا به دولت خود اظهار داشته اند که نظر به اقدام یکجانبه ای که دولت ایران بر علیه شرکت نفت ایران وانگلیس کرده، آنها مایل نیستند که بهره برداری از معادن نفت ایران را برعهده گیرند...» (فاتح، ۵۲۴).

– در ۳۰ اردیبهشت دولت ایران تذکاریه ای بـه دولت امریکا فرستاد و در آن، بیانیهٔ امریکا را مداخله در امور داخلی ایران اعلام کرد (فاتح، ۵۲۵).

– در ۱۲ خرداد، گریدی سفیر امریکا پیام کتبی ترومـن رئیـس جمهـوری امریکـا را به مصدق تسلیم کرد دربارهٔ ضرورت حل فوری مسألهٔ نفت، بـا ابراز نگرانی دولت امریکا در باب اوضاع ایران، و این که انگلستان مایل است نمایندگانی با اختیار تام به ایران بفرستد (صفایی، ۱۵۹).

– در ۲۲ خرداد هیأت نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران به ریاست جکسن وارد تهران شد و پیشنهادهایی عرضه کرد، در ۲۷ خرداد سفیر امریکا به مصدق نوشت «بـه این پیشنهاد... دقیقاً توجه کنید» (صفایی، ۱٦٤).

جکسن پس از ورود به تهران به خبرنگاران گفت کـه «شرکت بـا نوعی ملی شدن نفت ایران موافقت دارد...» و «مصدق در واکنش به سخنان جکسن گفت کـه ملی شـدن انواع ندارد» (موحد، ۱۹۷/۱) و پیشنهاد وی را به علت آن که مغایر قانون ملـی شـدن نفت اسـت رد کرد (صفایی، ۱٦۲، ۱٦٤، به نقل از: فاتح، ۵۲۸، ۵۳۳).

مصدق: تهدید نمایندگان مخالف

– دکتر مصدق پس از رد پیشنهاد جکسن به مجلس رفت و تقاضای رای اعتماد کرد.

همین که دربارهٔ این تقاضا میان چند تن از نمایندگـان سخنانی بر خلاف میـل رئیس دولت عنوان گردید، دکتر مصدق مجلس را تهدید نمود و گفت: اگر آقایان حاضر نشوند تا چهار بعد از ظهر نفیاً یا اثباتاً رأی بدهند، دولت از چهار بعد از ظهر بـه بعد مسؤول مملکت نخواهد بود (صفایی، ۱٦٤، به نقل از: زهتاب، غوغای نفت، ۳۸).

و این نخستین واکنش منفی ملایم مخالفان بود و نیز اولین تهدید مجلس از سوی دکتر مصدق کـه درماههای بعد نیز چندین بار تکرار شد. مصدق در همان روز از مجلس رأی اعتمـاد گرفت.

دنبالهٔ عملیات اجرایی خلع ید

– در ۲۲ خرداد هیأت مدیرهٔ موقت به کلیهٔ خریداران مواد نفتی اخطار کرد مواد نفتی مورد نیاز خود را با دادن رسید تحویل بگیرند... (صفایی، ۱٦۲، به نقل از: فاتح، ۵۲۸).

– سپس نخست وزیر دستور داد عملیات اجرایی خلع ید ادامه داده شود.

– دریک رئیس شرکت نفت به ناخدایان کشتیهای نفتکش شرکت دستور داد از بارگیری نفت و دادن رسید خودداری کنند.

– دولت انگلیس برای حفظ جـان و مال اتباع خود به دولت ایران اخطار کرد و چند نار

جنگی آن کشور در نزدیکی ساحل آبادان بهلو گرفت.

- نفتکشهای انگلیس بدون بارگیری نفت ساحل آبادان را ترک کردند... در یک آبادان را ترک گفت و به بصره رفت (صفایی، ۱٦٤-۱٦٦).

- «در ۳۰ خرداد دولت ایران برای حفظ تأسیسات نفت در برابر خرابکاری، لایحه ای به عنوان لایحهٔ ضد خرابکاری تسلیم مجلس کرد. در این لایحه برای خرابکاران مجازاتهای سنگین پیش بینی شده بود» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ٤۵۲).

- عملیات خلع ید در فاصلهٔ ۳۰ خرداد تا ۱۲ تیر در خوزستان انجام شد و بعد در کرمانشاه و نفت شهر و مراکز شرکت سابق نفت و پالایشگاه تهران.

- فاتح رئیس ایرانی شرکت سابق نفت در تهران، نیز از کار کناره گیری کرد (صفایی، ۱٦٦).

- ناگفته نماند که در تمام مدتی که جریان ملی شدن نفت... ادامه داشت در آبادان حکومت نظامی برقرار بود (صفایی، ۱٦۵).

اسناد خانهٔ سدان

- یکی از موضوعهایی که از روزهای آغاز تیرماه توجه همگان را با تبلیغات شدید به خود جلب کرد، اسناد خانهٔ سدان بود. در جریان خلع ید، ادارهٔ انتشارات و تبلیغات شرکت سابق زیر نظر سازمان خلع ید قرار گرفت. «یکی از کارکنان آن مرکز به دکتر بقایی مسؤول سازمان خلع ید در تهران اطلاع داد که شبانه قسمتی از اوراق این مرکز به خانهٔ سدان رئیس سابق شرکت نفت... منتقل شده است». «وارد خانهٔ سدان شدند، در صورتی که سدان دارای مصونیت سیاسی بود».* «سدان همراه کنسول انگلیس خانه را ترک گفته به دیدار دکتر مصدق رفته و به شکستن مصونیت سیاسی و تعرض به اموال شخصی خود شدیداً اعتراض نمود. ولی دکتر مصدق گفت: آن خانه و اموال متعلق به شرکت نفت است... و ربطی به مصونیت سیاسی ندارد و حتی اثاث شخصی سدان را به او ندادند». روزنامه های شاهد و باختر امروز وابسته به دولت می نوشتند که «در اسناد خانهٔ سدان را بطهٔ پاره ای از اشخاص سرشناس و بعضی جراید (البته مخالف دولت) با شرکت نفت به ثبوت رسیده و به زودی اسامی آنان اعلام خواهد شد». رادیو هم به پخش مطالبی در همین زمینه می پرداخت. با جنجالی که دربارهٔ این موضوع به وجود آمد، سرانجام دکتر مصدق «به مجلس نوشت: اسناد و مدارک موجود تحت نظر کمیسیون

* محمد علی موحد، ریچارد سدان را نمایندهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران در تهران نام برده و به مصونیت سیاسی او مطلقاً اشاره ای نکرده است (موحد، ۱/ ۱٦۲، ۱٦۳، ۲٤۲۱۱/ ۹۸۰).

مختلطی که به دعوت این جانب تشکیل گردیند، جریان رسیدگی خود را طی می نماید ...»، لیکن از مجلس شورا و سنا هم تقاضا دارم کمیسیونی انتخاب نمایند «و با حضور نمایندهٔ دولت و دادستانی کل به این کار رسیدگی نمایند». دکتر فاطمی معاون نخست وزیر در ۹ تیرماه در مجلس گفت: «ده هزار پرونده است... صحبت مداخلاتی ست که حقیقةً شرم آور است... نام چند سناتور و وزیر سابق و روزنامه نویس در این اسناد دیده می شود» (صفایی*، ۱۶۷- ۱۶۹).

عامری: تفکیک قوا رعایت نمی شود

– جواد عامری نمایندهٔ مجلس دربارهٔ تصمیم دکتر مصدق در مجلس گفت:

> ۴۷ سال از عمر مشروطیت ایران می گذرد و هنوز که هنوز است اصل تفکیک قوا رعایت نمی شود... این اوراق باید برود دست دادستان رسیدگی کند، هرکدام را دید سند جاسوسی یا رشوه یا دزدی یا خیانت است، می رود به دادگاههای مربوطه. مجلس شورای ملی نباید در کار قوهٔ قضاییه دخالت کند (صفایی*، ۱۷۰).

– اسناد خانهٔ سدان وسیلهٔ تبلیغاتی در دست دولت شد و سرانجام حائری شاه باغ دادستان کل که مأمور رسیدگی به این موضوع شده بود در مصاحبهٔ مطبوعاتی آنچه را که تا آن وقت گفته شده بود تکذیب کرد. در کتاب اسرار خانهٔ سدان که توسط اسماعیل رائین در سال ۱۳۵۸ به چاپ رسید نیز سندی یافت نشد که مدرک جرم و جاسوسی و خیانت یکی از نمایندگان یا دولتمردان مخالف دولت باشد (صفایی، ۱۶۷–۱۷۲؛ روزنامهٔ شاهد، ۳ تیر ۱۳۳۰؛ مذاکرات مجلس ۱۶، روزهای ۹ و ۱۸ تیر ۱۳۳۰).

مشورت مصدق با مصطفی فاتح

– فاتح نوشته است در ۲۵ مرداد دکتر مصدق مرا احضار کرد و از من خواست با توجه به سوابق ممتدی که در شرکت نفت دارم کوشش کنم که قانون ملی شدن صنعت نفت به مسالمت با شرکت نفت به موقع اجرا گذاشته شود. با توجه به سابقه و آشنایی دیرینه با دکتر مصدق در جلسه ای که بیش از دو ساعت طول کشید

> «پس از تمجید و تحسین از جدیت ایشان در راه استیفای حق ایران و تذکر این که اگر واقع بینی در نظر گرفته شود توفیق کامل حاصل خواهد شد» پرسیدم «اگر توافقی با شرکت حاصل نشد... به چه قسم می خواهید که نفت را به فروش برسانید؟ ایشان در جواب گفتند که احتیاج دنیا به نفت ایران به حدی زیاد است که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد، دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندک نگرانی از این بابت در بین نیست. من تا حدی که ممکن بود مشکلات فروش نفت و قدرت عظیم کارتل و... را برای ایشان شرح دادم...» و افزودم «قضیهٔ نفت تنها یک

معاملهٔ سادهٔ بازرگانی نیست و نفت خاورمیانه به اندازه ای مرتبط با مسائل استراتژی وحیات اقتصادی دول ذی علاقه می باشد که... اگر شرکت نفت از محصول نفت ایران محروم گردد... با مختصر جدیتی می تواند محصول نفت کویت و عراق را افزایش داده و در مدت کمی کسر عمل بازرگانی خودرا جبران نماید...». «به علاوه «انگلستان جنگ اقتصادی را شروع خواهد نمود و چون استطاعت آن از ما زیادتر است عواقب خوبی برای ما نخواهد داشت... ».

در ضمن این موضوع را هم یادآور شدم که اگر کسانی تصور کنند که امریکا، انگلستان را رها کرده و جانب ما را خواهد گرفت سخت در اشتباه هستند. به نظر بنده باید واقع بین بود و تمام اطراف کار را باید ملاحظه کرد. ضمناً در این ملاقات مندرجات نامه ای را که چندی پیش به ایشان نوشته و راه حلی را که منطبق با قانون اجرای ملی شدن نفت بود پیشنهاد کرده بودم شرح دادم(فاتح، ۵۲۹-۵۳۰).

پس از اظهار مطالب فوق دیدم که ایشان با احاطهٔ کاملی که به مسائل سیاسی روز دارند از قضیهٔ معضل فروش نفت و انحصار بازارهای جهان به دست کارتل بین المللی نفت بیخبر می باشند... و استنباط کردم که مشاورین ایشان هم دقت لازم را در این باب نکرده و امکانات را به هیچ وجه در نظر نگرفته اند. وضع آن روز و غلیان احساسات و قدرت فوق العادهٔ ایشان مانع از این بود که توجهی به مطالب من بنمایند... (همان مأخذ، ۵۳۲).

مشورت مصدق با حاج محمدنمازی

- مصدق پیشنهاد دقیق و سنجیدهٔ حاج محمدنمازی را - که به تقاضای خود مصدق تهیه شده بود، و به منزلهٔ یک هشدار بود - نیز نادیده گرفت. طرح نمازی با مشورت کارشناسان فنی نفت تهیه شده بود و تمام مشکلات را مطرح و تمام راه حلها را پیش بینی کرده بود. این پیشنهاد در هفتهٔ اول تیرماه از سوی علاء به دکتر مصدق تسلیم شد و علاء از سوی خود و شاه دربارهٔ اهمیت فنی این طرح با مصدق گفتگو کرد. نمازی در پیشنهاد مفصل خود از جمله نوشته بود:

نفت را ملی کرده ایم، ولی نه توانایی اداره کردن آن را داریم، نه متخصصین فنی، نه نفتکش، و در فروش آن عاجز خواهیم ماند و باید از شوروی یا امریکا یاانگلیس به ناچار کمک بخواهیم... امریکا تا حدی کمک خواهد کرد، اما مشروط بر آن که پس از ملی شدن نفت، با انگلیس کنار بیاییم، آن هم به صورتی که امریکا به عنوان شریک در کار نفت سهیم شود... اگر کارشناسان انگلیسی بروند، لااقل مدتی طول می کشد تا کارشناسان فنی خارجی جای آنها را بگیرند و کار نفت یک سال وقفه پیدا خواهد کرد. نگهداری و به کار انداختن دوبارهٔ تأسیسات در این مدت، علاوه بر هزینهٔ بسیار سنگین موجب از میان رفتن مقدار زیادی اسباب و تجهیزات یدکی و فنی

خود تأسیسات خواهد شد... در این مدت، اقلاً یک صد میلیون دلار خسارت وارد خواهد شد. بر فرض آن که با تحمل تمام خسارت، تأسیسات به راه افتد و صدور نفت جریان یابد، با اشکال وسایل حمل رو به رو هستیم، زیرا صدی نود کشتیهای نفتکش یا متعلق به شرکتهای بزرگ نفتی یا در اجارهٔ آنهاست و کشتیهای نفتکش که ایران اجاره خواهد کرد، خیلی کم است و کمپانیهای بزرگ مانع خواهند شد. بهای خرید یک نفتکش که ظرفیت پانزده هزار تن بارگیری داشته باشد، دست کم دو میلیون و نیم دلار می باشد و... (صفایی، ۱۷۵-۱۷۸).

- دکترمصدق به پیشنهادهای فاتح و نمازی نیز وقعی ننهاد. شاید به این علت که آنها را نیز از عمال انگلستان می پنداشته است. لااقل در مورد نمازی سندی در دست داریم که مصدق در هنگام اقامت در واشنگتن، همراهانش را از دیدار با نمازی منع کرده بوده است. به این موضوع در صفحات بعد اشاره خواهد شد.

مصدق: دعوت کارشناسان انگلیسی به ادامهٔ همکاری و...

- در حالی که صنعت نفت تعطیل شده بود و کارشناسان و کارکنان انگلیسی تصمیم به استعفا گرفته بودند

مصدق در روز چهارم تیر پیامی به آنان فرستاد و با دادن همه گونه تضمین مالی و جانی و مزایای بازنشستگی خواست به کار خود ادامه دهند و استعفای آنان (یعنی کارشناسان انگلیسی) را متضمن زیانی بزرگ برای ایران دانست، و تلویحاً اعتراف کرد که بدون حضور و همکاری آن کارشناسان انگلیسی، ایران قادر به ادارهٔ صنعت نفت خود نیست (صفایی، ۱۷۳، به نقل از: اسناد نفت، ص ۱۷۰).

- در ۵ تیر وزیر امور خارجهٔ امریکا در بیانیه ای از وضع ایران ابراز نگرانی کرد (همان مأخذ).

- شکایت انگلستان علیه ایران در دادگاه دادگستری لاهه مطرح شد و مصدق لایحهٔ مفصلی در رد صلاحیت دادگاه همراه سه تن به دادگاه فرستاد.

- وزیر خارجهٔ انگلستان، ایران را از عواقب تعطیل شدن تدریجی صنعت نفت برحذر داشت.

- مصدق پیامی به ترومن فرستاد و از او یاری خواست و در ضمن آن تصریح کرد که:

... رجاء واثق دارم که ملت بزرگ و ارجمند امریکا که از طرفداران جدی آزادی و حاکمیت ملل شناخته شده... از کمک به آمال ملی ایران خودداری نخواهد کرد (صفایی، ۱۸۰-۱۸۱، به نقل از: اسناد نفت، ۱۷۳-۱۷۴).

ورود هریمن به تهران

و تظاهرات خونین ۲۳ تیر سازمانهای وابسته به حزب توده

– ترومن در پیامی به مصدق پیشنهاد کرد مطابق نظر دیوان دادگستری لاهه یک قرار موقت برای نفت داده شود و افزود اگر مایل باشید مشاور خود هریمن را به عنوان نمایندهٔ شخص خود به ایران بفرستم. مصدق از این امر استقبال نمود و هریمن در ۲۳ تیر وارد تهران شد و با تظاهرات ده هزار نفری توده ایها در زیر عنوان «جمعیت طرفداران صلح» و دیگر سازمانهای صوری وابسته به حزب توده روبه رو گردید. تظاهرات به بهانهٔ پنجمین سال اعتصاب آبادان برپا شده بود.

– برخی بر این عقیده اند که مصدق به طور کلی می کوشید امریکا را قانع کند که اگر به یاری ایران نیاید، ایران به دست کمونیست ها خواهد افتاد، و ورود هریمن به تهران فرصت مناسبی بود برای اثبات این امر.

ریچارد کاتم می نویسد:

... شعار اصلی آنها این بود: «هریمن به خانه ات برگرد». تظاهر کنندگان با خود چوب و چماق حمل می کردند... در سراسر خیابان فردوسی و شاه آباد و میدان بهارستان به مغازه ها حمله بردند و دست به تخریب گذاشتند... شعارها جنبهٔ ضد امریکایی پیدا کرد و بعضی از سخنرانها... مجلس و دربار را متهم نمودند که در گسترش نفوذ امریکا در سیاست ایران سهیم و شریک می باشند. با این سخنان مردم را آماده می کردند تا به داخل مجلس شورا حمله ببرند و عده ای با چوب و سنگ شروع به تعرض به مجلس نمودند، در جلوی مجلس با افراد وابسته به حزب زحمتکشان و حزب ایران... طرفدار دولت رو به رو شدند... سخنرانها هم تظاهر کنندگان را تشویق می کردند که به داخل مجلس هجوم ببرند و نمایندگان موافق امریکا را از مجلس بیرون بیندازند. ناگزیر گارد مجلس... درهای مجلس را بستند... ولی تظاهر کنندگان از دیوارها و نرده ها بالا رفتند و به صحن مجلس پریدند... ناچار گارد مجلس از نیروی پلیس مدد خواست... که در میدان بهارستان حضور داشتند... (عسگری، ۴۰-۴۱). بیش از ۲۴ کشته و دویست زخمی حاصل این تظاهرات بود. در جمع کشته شدگان چهار تن از نیروهای انتظامی بودند (موحد، ۲۰۶/۱-۲۰۷).

– حزب مزبور [توده] و الهام دهندگان آن با هر گونه حل قضیهٔ نفت مخالف بوده و سیاست کلی آنها مبنی بر این است که صنعت نفت راکد بماند تا وضع اقتصادی کشور وخیم تر شده و راه برای تسلط حزب توده و ایجاد حکومت کمونیستی در ایران هموار گردد. حوادث بعد هم [پس از ۲۳ تیر ۱۳۳۰] معلوم داشت که برنامهٔ حزب توده عبارت بود از: الف – طرفداری جدی از دولت دکتر مصدق و تقویت آن تا وقتی که او روش منفی را تعقیب می کرد و سیاستش منتهی به رکود صنعت

نفت می شد. ب- مخالفت با هر گونه راه حلی که موجب تجدید حیات صنعت نفت بود و تحریم پرداخت هر گونه غرامتی به شرکت نفت. ج - تشویق و تشجیع کلیهٔ عناصری که مخالف همکاری ایران با دول غرب بودند. د- تسریع در وخامت وضع اقتصادی ایران. هـ - مهیا کردن وضع [برای] سقوط دکتر مصدق در آینده و به دست گرفتن حکومت (فاتح، ۵۵۲-۵۵۳).

- همان روز دکتر مصدق در تهران حکومت نظامی اعلام کرد و در مجلس گفت:

... سرلشکر بقایی رئیس شهربانی بود و من از نظر این که ذهن اعلیحضرت را مشوب نکنند، در کار شهربانی دخالت نکردم و دستوری ندادم و چیزی نگفتم. به گزارش هیأت تفتیشیه، مأمورین شهربانی عدهٔ زیادی را مقتول کرده اند و سرلشکر بقایی در خانهٔ خود نشسته و به وظیفهٔ خود عمل نکرده است (صفایی*، ۱۸۳-۱۸۴).

و نتیجه گرفت که دستهای پنهانی این توطئه را برای بی اعتبار کردن دولت ترتیب داده اند.

دکتر مصدق، رئیس شهربانی و وزیر کشور را مسؤول معرفی کرد و رئیس شهربانی را بی موافقت وزیر کشور برکنار نمود ... .

- سرلشکر زاهدی [وزیر کشور] هم در اعتراض به رفتار دکتر مصدق که بدون موافقت و نظر وزیر کشور رئیس شهربانی را برکنار کرده بود، شخصاً از سمت خود استعفا داد و با دریافت فرمان سناتور انتصابی به مجلس سنا رفت (عسگری، ۴۲-۴۳).*

و این نخستین وزیر کابینهٔ مصدق بود که از وی روی برتافت و از این پس رهبری مخالفان دکتر مصدق را تا سقوط وی برعهده داشت.*

* موحد نوشته است: «... زاهدی درسمت ریاست کل شهربانی برای بازگرداندن آیت الله کاشانی از تبعید کوشیده بود. انتخابات دورهٔ شانزدهم تهران هم که به نفع جبههٔ ملی تمام شد زیر نظر او انجام یافته بود. زاهدی در کابینهٔ اول مصدق وزارت کشور را برعهده داشت...».

«و چنین بود که زاهدی در پیام رادیویی اول آذر ۱۳۳۲ مدعی شد که «من از پایه گذاران نهضت ملی استیفای حقوق ملت ایران بوده ام» (موحد، گفته ها و ناگفته ها، ۱۷).

* چند ماه بعد نیز وزیر دیگری - نواب وزیر خارجه - به علت دخالت دکتر مصدق در کار آن وزارتخانه استعفا داد. دکتر غلامحسین مصدق نوشته است: «خدمات و کوششهای صادقانهٔ نواب [وزیر مختار ایران در هلند] در دیوان دادگستری، پدرم را تحت تأثیر قرار داد. وی ضمن قدردانی از او توصیه کرد مصدر خدمات مهمتری باشد .... وی وزارت خارجه را انتخاب کرد و مشغول کار شد. اما دوران وزارتش بسیار کوتاه بود و بر سر تعویض یکی از اعضای عالیرتبهٔ وزارت خارجه [عباس آرام] از کار کناره گیری کرد...» وی بی آن که از شخص آرام و سوابق او دفاع کند، گفته بود: نمی تواند اصول و مقررات حاکم بر سرنوشت افراد را زیر پا بگذارد و حیثیت کارکنان وزارت خارجه را بازیچهٔ شایعه پردازیها کند. وی در برابر توصیه، دستور و امر نخست وزیر ایستادگی کرد و سرانجام استعفا داد... ایستادگی نواب برای حفظ اصولی که بدان اعتقاد داشت، نشانهٔ عظمت شخصیت و استحکام قدرت روحی و اخلاقی وی بود...» (در کنار پدرم، ۱۱۱-۱۱۲).

– ذکر این موضوع لازم می نماید که به روایت دکتر مصدق، وقتی وی در مجلس تحصن اختیار کرده بود، به پیشنهاد او، شاه سرلشکر حجازی رئیس شهربانی را برکنار کرد و از مصدق خواست شخصی را به جانشینی او معرفی کند. ولی به شرحی که گذشت وی کسی را معرفی نکرد. مصدق می نویسد سرلشکر زاهدی وزیر کشور برای این که توجه دربار را به خود جلب کند، «چند روز بعد اظهار تمود نظر اعلیحضرت به انتصاب سرلشکر بقایی ست که من باز آنچه گفته بودم تکرار کردم و سه روز قبل از ۲۳ تیرماه ۳۰ وی به ریاست ادارهٔ کل شهربانی منصوب گردید ...» (خاطرات، ۲۴۸).

– در ضمن این سؤال به نظر می رسد که وقتی رئیس دولت از کشتار مردم آگاه گردید، آیا صحیح بوده است برای آن که «ذهن اعلیحضرت را مشوب نکنند» فقط ناظر این ماجرای خونین باقی بماند.

عکس العمل مجلس شورای ملی دربارهٔ حادثهٔ ۲۳ تیر

– واقعهٔ ۲۳ تیر در مجلس شورای ملی مورد بحث قرار گرفت. جمال امامی دکتر مصدق را استیضاح کرد (صفایی، ۱۸۲) و در سخنرانی مفصل خود گفت:

... عرض کنم بنده ایرادی به ماهیت امر ندارم که چرا دولت دستور داده است تیراندازی بشود و یک عده ای مقتول بشوند... ولی به طرز عمل شدیداً ایراد دارم (صحیح است)... به استناد نوشتهٔ باختر امروز دولت که اطلاع داشت از این جریان، چرا قبلاً اعلان نکرد که اگر بیرون بیایید من می زنم... دولت که مطلع بود آنها بیرون می آیند مسلح هم هستند و این جریان برپا خواهد شد چرا اعلان نکرد... خون اینها به عهدهٔ کیست... (مذاکرات مجلس، ۱۶، ۲۵ تیر ۱۳۳۰).

– بعد عبدالقدیر آزاد نیز به تندی بر دولت تاخت و دربارهٔ چند موضوع سخن گفت:

... من در چند روز قبل در نطق قبل از دستور خودم گفتم که کابینهٔ آقای دکتر مصدق کابینهٔ هو و جنجال است. من بدون مطالعه این حرف را نزدم. از سالیان دراز که من به طرز فکر و سلیقهٔ آقای دکتر مصدق آشنایی دارم آزمایش کرده ام که ایشان درکارهای مثبت عاجزند و در سیاست منفی و میتینگ و نطق و مقاله استاد و مهارت فوق العاده ای دارند. ایشان یک منتقد بسیار خوب و عالی هستند ولی صد دینار از ایشان کار مثبت ساخته نیست (همان مأخذ).

– وی نیز به مانند جمال امامی گفت دولت که قبلاً از نمایش حزب توده آگاه بوده چرا پیش بینیهای لازم را به عمل نیاورده است:

... در نمایشی که روز یکشنبه دادند در السنهٔ افواه افتاده بود که حزب توده نمایشی خواهد داد احتمال دارد چندین قتل به وقوع پیوندد ... دولت چرا وقوع حادثه را پیش بینی نکرد... ظاهراً معلوم نیست ولی در باطن امر آنچه مسلّم است این است که دستگاه دولتی به این جریانات کمک

کرده است... (همان مأخذ).

– دربارهٔ اعلام حکومت نظامی نیز اظهار داشت:

تعجب دیگر من این است آقای دکتر مصدق که همیشه با حکومت نظامی مخالفت می کرد، با توقیف روزنامه ها بدون محاکمه عصبانیت نشان می داد، برای کشته شدن مردم به دست نظامی و پلیس گریه و زاری می نمود چطور شده... حالا که خودشان نخست وزیرند، زن و مرد را به آتش مسلسل می بندند، حکومت نظامی اعلام می کنند و روزنامه ها را ده تا بیست تا بدون محاکمه توقیف می نمایند، گویا آقای دکتر مصدق این کارهای زشت را برای دیگران بد می دانند و برای خودشان خوب... (همان مأخذ).

– آزاد در ضمن به قتل رزم آرا نیز اشاره کرد:

... خود آقایان به خاطر دارند روزی که رزم آرا آمد این جا، این قدر تخته ها را با آقای دکتر مصدق به هم زدیم که صدای کسی شنیده نمی شد. حتی به خود من می گفتند که چرا قایم نمی زنی تخته ها را... ما البته فتوای سیاسی قتل رزم آرا را دادیم، گفتیم خائن است، وطن فروش است (جمال امامی: شما نمی توانید فتوای قتل بدهید) در هر صورت ما با آقای دکتر دادیم... رزم آرا را یک نفر آدم بر حسب این همه داد و فریاد و هو کشت... (همان مأخذ).

– وزیر کشور [سرلشکر زاهدی] در آن جلسه در پاسخ نمایندگان گفت:

... حادثهٔ دو روز قبل از لحاظ دولت بیشتر از این جهت تأسف آور بود که علی رغم تمایل ما منتهی به اعلام حکومت نظامی گردید. آقایان نمایندگان محترم مستحضر هستند که جناب آقای دکتر مصدق همواره یکی از مخالفین سرسخت حکومت نظامی بوده اند و همه گفته های ایشان را به خاطر دارند... که خیانتهای بزرگ به این ملت در مواقعی صورت گرفته که کشور دارای حکومت نظامی و یا در فترت پارلمانی بوده است... حکومت حاضر که همواره مستظهر به افکار عمومی بود حکومت نظامی را به منزلهٔ سم می داند و توسل موقت به آن فقط به عنوان آخرین دارو برای تسکین درد و جلوگیری از اغتشاش و بی نظمی بوده است...

– وی تأیید کرد که اخباری از چند روز قبل به شهربانی رسیده بود که دستهٔ معینی تصمیم به برپا کردن تظاهراتی داشته اند. گزارشات متعددی به ما رسیده بوده است.

اما... ما حق نداشتیم که یک جمعیتی که می خواهد تظاهری بکند، احساساتی بروز بدهد، ما جلوگیری از آن بکنیم (آزاد: جمعیت غیرقانونی را حق داشتید که جلوگیری بکنید) به اسم آن حزب که نیامدند. اولاً این حزب به نام حزب توده نیامده بود... به نام طرفداران صلح و مبارزه با نفت بود (آزاد: راجع به طرفداران صلح هم وزارت جنگ اعلامیه صادر کرده که غیرقانونی ست) (پیراسته: آقای سرلشکر زاهدی می خواهد با این کارها دولت را ساقط کند و خودش نخست وزیر بشود. با دکتر مصدق کسی مخالف نیست خودش می خواهد نخست وزیر بشود). بنده خیلی

متأسفم. بنده به آقایان نمایندگان محترم مجلس گزارش می دهم با وکیل ساوه [اشاره به پیراسته] طرف نیستم (همان مأخذ).

حاصل سفر هریمن و استوکس

– موضوع مذاکرات نفت را دنبال کنیم. هریمن در تهران به فعالیت پرداخت و فرمول تهیه شده برای نفت را به لندن برد. هیأتی به ریاست استوکس وزیر مشاور و مُهردار سلطنتی انگلیس به تهران وارد شد. استوکس در ضمن پیشنهادهای خود، تهدید نیز کرد که اگر تأخیری در جریان نفت روی دهد کارشناسان انگلیسی حاضر به خدمت در ایران نخواهند بود. استوکس پیشنهاد هشت ماده ای خود را تسلیم نمایندگان ایران کرد که مصدق آن را نپذیرفت. استوکس گفت: «دولت ایران تسلیم تعصباتی شده که هدف خود را فراموش کرده است». به وزیر دارایی نیز اظهار داشت: «کار شما همان ضرب المثل فارسی ست که گفت: اول چاه را بکن، بعد مناره را بدزد» (صفایی، ۱۸۹، به نقل از: دکتر مصدق، ده گزارش، ۲۰) استوکس و هریمن ایران را ترک کردند.

– هریمن پس از مراجعت از ایران در مصاحبه ای با مطبوعات لندن به چند موضوع اشاره کرد از جمله این که «احساسات شدیدی که اکنون در ایران حکمفرماست مذاکره و بحث را بسیاردشوار ساخته است». به علاوه دولت ایران مشاورین مطلع و آزموده ای که در امور بازرگانی نفت و وسعت عمل جهانی آن اطلاعات کافی داشته باشند ندارد» (فاتح، ۶۵۲).

مصدق: حضور عمّال انگلیس در همه جا، حتی در دولت

– پس از رفتن استوکس از ایران، دکتر مصدق گفت: «آقای استوکس ساعتی که به ایران آمد، عقاید دیگری داشت، اشخاصی رفتند به او گفتند: پدر عزیز، اگر شما از این مملکت بروید ما بی پدر می شویم!» و افزود: «عمّال انگلیس در دو مجلس، در دولت، در دربار و در جامعه و در ملت همه جا حضور دارند (صفایی، ۱۹۴، به نقل از: دکتر مصدق، ده گزارش، ۴۷).

سؤالی که به نظر می رسد آن است که چرا مصدق، آگاهانه عمال انگلیس را شخصاً در دولت خود به خدمت گمارده بوده است.

– نویسندهٔ این سطور به یاد دارد که پس از اظهارات مصدق، در یکی از روزنامه های طرفدار دولت، کاریکاتوری چاپ شد با عنوان «جوجه های استوکس» یا چیزی شبیه آن، که در آن مرغی چاق و چلّه (با توجه به تنومندی استوکس) در حال حرکت بود و پشت سرش مخالفان مصدق به عنوان جوجه های استوکس.

- پس از بازگشت استوکس به انگلستان، روزنامهٔ دیلی اکسپرس نوشت:

مصدق و یارانش باید از هذیان گویی بپرهیزند. از این پس وزیران انگلیس به تهران نخواهند رفت. مصدق اگر می خواهد دربارهٔ نفت گفتگو کند، می تواند تخت خواب خود را به لندن بیاورد (صفایی، ۱۹٤، به نقل از: آرشیو اسناد شرکت سابق نفت، ۱۳۳۰).

تشکل مخالفان در مجلسین

- پس از رفتن هریمن، مخالفان دولت در مجلس شورای ملی و سنا شروع به تشکل کردند... در مجلس شورای ملی یک گروه ۱٤ نفری از مخالفان دولت به فعالیت برخاستند. سردستهٔ گروه مخالفان در مجلس شورای ملی جمال امامی بود و سردستهٔ مخالفان در سنا ابراهیم خواجه نوری بود. قدم اول را جمال امامی در ۳ شهریور ۱۳۳۰ برداشت و دیری نکشید که همدستان دیگر نیز آواز به آواز دادند. و جبههٔ مخالف نمایندگان مجلس بیانیه ای در جراید منتشر ساخت. مخالفان با خودداری از شرکت در جلسات مجلس موجب فلج شدن کار آن گشتند... (موحد، ۱/ ۲۳۷-۲۳۸).

تقی زاده رئیس مجلس سنا: دفاع از مصدق

- در این ایام انگلستان نیز می کوشید سید ضیاء یا قوام السلطنه را به نوعی جانشین مصدق سازد، شپرد سفیر انگلستان در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱

به دیدن تقی زاده رفت و گله و شکایت سر کرد که دولت مصدق ایران را در سراشیب فاجعه کشانیده و آمادهٔ سقوط در دامان کمونیسم کرده است. مصلحت ایران در آن است که دکتر مصدق برکنار شود و دولتی دیگر برنامهٔ ملی کردن نفت را در دو مرحله به انجام رساند... تقی زاده پاسخ داد که راجع به اجرای قانون ملی شدن نفت، دولت ایران قایل به دو مرحله نیست و تصمیم دارد که کار را یکسره سازد... تقی زاده پیشنهاد سفیر انگلیس برای تغییر دولت را نیز بی وجه دانست وگفت: «هیچ سفیر ایران در دربار سنت جیمز به پادشاه انگلستان پیشنهاد نمی کند که دولت خود را تغییر دهد». تقی زاده گفت: دولت مصدق قادر است که با خطر کمونیسم مقابله کند. تقی زاده، البته با شیوهٔ سیاسی مصدق موافق نبود، اما در برابر مداخلهٔ یک سفیر دولت خارجی موضعی اصولی گرفت. تقی زاده طبعاً جریان مذاکره را به اطلاع مصدق رسانیده بود و سه روز بعد، مصدق در سخنرانی معروف خود در میدان بهارستان (پنجشنبه ٤ مهرماه ۱۳۳۰) آن را فاش کرد و گفت سفیر انگلیس به دیدن رئیس مجلس سنا رفته و گفته است: «تا دولت دکتر مصدق در روی کار است با ایران وارد مذاکره نمی شویم. جوابی که مقتضی بود راجع به عدم دخالت یک دولت خارجی در امور داخلی ایران جناب آقای تقی زاده به این سفیر محترم انگلیس داده است» (موحد، ۲/ ٤۳۷-٤۳۸).

دکتر مصدق در میدان بهارستان: هر جا ملت است آن جا مجلس است...

– مصدق به مجلس شورای ملی رفت تا گزارش بدهد. ولی عده ای از نمایندگان که از کارهای دولت و فلج اقتصاد کشور ناراضی بودند با غیبت خود (ایستروکسیون) مانع تشکیل جلسه شدند. دکتر مصدق خشمناک به جلوی مجلس آمده، روی یک چهارپایه رفت و خطاب به مردمی که در میدان بهارستان بودند گفت: «ای مردم، هر جا ملت است، آن جا مجلس است و هر جا که یک عده مخالف مصالح مملکت باشند، مجلس نیست. سپس گزارش خود را که برای مجلس تهیه کرده بود برای همان مردم قراءت کرد» (صفایی، ۱۹۷)، و «قطرات اشک از گونه های ایشان جاری شد مردم نیز به صدای بلند گریه می کردند» (زهتاب، افسانه، ٤٤٨).

– فاتح می نویسد:

> در این گونه مواقع نخست وزیر متوسل به تبلیغات دامنه داری می شد و از مردم استمداد می کرد و باید اعتراف نمود که در تمام مدت حکومت دکتر مصدق، دستگاه تبلیغات دولت به بهترین وجهی اداره می شد و نتایج بسیاری عاید دولت می ساخت (فاتح، ٥٦٢).

– محمد علی سفری خبرنگار باختر امروز، این کار مصدق را «یک رویداد تاریخی خوانده و گفته است: ... دکتر مصدق دست به اقدام تهورآمیزی زد که در تاریخ مبارزات سیاسی ایران، به عنوان یک روز با اهمیت و باشکوه ثبت شده است» (نجاتی، ۱/ ۳٦۰). در حالی که مخالفان، این کار را اقدامی فاشیستی و دلیل آن می دانستند که مصدق فقط با یک مجلس صد در صد مطیع می تواند کار بکند و لا غیر.

مصدق: انتقاد از دولت بیجاست

– از سوی دیگر دکتر مصدق در روز ۹ شهریور نیز در پیامی به مردم ایران که از رادیو پخش شد راه هر نوع انتقادی را بر مخالفان خود در مجلس و خارج از مجلس بست:

> هر انتقادی از دولت بشود بیجا و بی مورد خواهد بود و تضعیف دولت و انتقادات نابه جا به سود آنهایی تمام خواهد شد که ما را... همواره زبون و ضعیف می خواهند (فاتح، ٥٦٣).

کارشناسان انگلیسی ایران را ترک کردند

– بعد مصدق در نامه ای خطاب به هریمن «پیشنهاد تازه ای برای از سرگیری گفتگوی نفت برای دولت انگلستان فرستاد... و ضمناً نوشت: اگر تا ۱۵ روز از تاریخ تسلیم این پیشنهاد به دولت انگلستان نتیجهٔ رضایت بخش حاصل نشود، پروانهٔ اقامت ۳۵۰ نفر کارشناسان و کارکنان انگلیسی را لغو خواهد کرد» (صفایی، ۱۹٦، به نقل از: دکتر

مصدق، ده گزارش، ٦٧). هریمن به آن نامه پاسخ منفی داد. در دوم مهر به کارشناسان و کارکنان انگلیسی ابلاغ شد «که چون حاضر به قبول خدمت در شرکت ملی نفت نشده اند، باید در ظرف یک هفته وسایل حرکت خود را از ایران فراهم کنند پس از یک هفته، جواز اقامتشان لغو و بی اعتبار خواهد بود». در چهارم مهر پالایشگاه آبادان از سوی سربازان ایرانی اشغال شد. بدین مناسبت سفیر انگلیس یادداشت اعتراضی فرستاد. کارشناسان و کارکنان انگلیسی شرکت نفت در ۱۰ مهر «با مراقبت ناوهای جنگی انگلیس که از چندی پیش در نزدیکی ساحل آبادان مستقر شده بودند، آبادان را به سوی بصره ترک گفتند» (صفایی، ۱۹۷-۱۹۸).

مصدق: هر کس مخالف دولت است مخالف ملی شدن نفت است

– دکتر مصدق چند روز دیگر برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس سنا رفت و تصمیم لغو پروانهٔ اقامت کارکنان انگلیسی نفت را اعلام داشت. در پاسخ اعتراض سناتور خواجه نوری با مشت روی تریبون مجلس کوبید و به خواجه نوری گفت: «هر کس مخالف دولت است، مخالف ملی شدن نفت است و من اجازه نخواهم داد نمایندگانی که نمایندهٔ هیچ کس جز خودشان نیستند، اظهاراتی خلاف مصالح ایراد نمایند، و افزود: تا وقتی قضیهٔ نفت حل نشده، نمی توانم سنگر نخست وزیری را خالی کنم» (صفایی، ۱۹٤-۱۹۵، به نقل از: صورتجلسهٔ مجلس سنا، ۱۳ شهریور ۱۳۳۰).

– وی در ۱۷ شهریور در مجلس اعلام کرد: «مسائل ارزی ما به کلی مورد نگرانی ست... و به همین جهت چندی قبل به مجلس پیشنهاد کردم دوازده میلیون لیره از پشتوانهٔ اسکناس را در اختیار دولت بگذارد» (صفایی*، ۱۹۵).

– روز ۱۹ شهریور مستر گریدی سفیر کبیر امریکا در تهران که هواخواه جدی دولت دکتر مصدق به شمار می رفت تهران را ترک کرد و عازم امریکا گردید و شهرت یافت که تغییر او به واسطهٔ مخالفتی بوده است که او با انگلیسی ها داشته و مانع از فیصلهٔ کار بوده است (فاتح، ٥٦٤).

کاشانی: پشتیبانی از مصدق

– در ۷ مهر به تقاضای آیت الله کاشانی، «... برای پشتیبانی از دکتر مصدق و ابراز انزجار از رفتار نمایندگان مخالف تعطیل عمومی اعلام شد» (عاقلی، روز شمار، ٤٥٦/۱).

اقدام در خور تحسین اقلیت مجلس

پس از آن که معلوم شد دولت انگلیس به شورای امنیت مراجعه کرده است، نمایندگان مجلس شورای ملی که در اقلیت بوده و با دولت دکتر مصدق مخالف بودند، در جلسهٔ نهم مهرماه اظهار داشتند که: «به حکم سنّت دیرین و نیاکانی خودمان که هر موقع ملت ایران با خارجی مواجه شده

اختلافات داخلی را کنار گذاشته است... همهٔ رفقای اقلیت بدون استثناء تصمیم گرفتند که موقتاً تا موضوع نفت ایران در شورای امنیت مطرح است از روش اقلیت و شأن اقلیت که انتقاد و حمله به دولت است صرف نظر کنند و موقتاً سکوت کنند و دولت ایران را در این موقع که با یک دولت خارجی در کار نفت اختلاف دارد تضعیف نکنند» (فاتح، ٥٦٩).

مصدق در شورای امنیت

– در ١٤ مهر هیأتی به ریاست دکتر مصدق برای پاسخگویی به شکایت انگلیس به شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک رفت.* این سفر ٤٧ روز به طول انجامید. در همان موقع روزنامهٔ واشنگتن پست نوشت هدف اصلی جلب کمکهای امریکاست. دکتر مصدق بر طبق برنامهٔ قبلی در بیمارستان کورنل مدیکال سنتر در نیویورک بستری شد، هم به منظور آن که از ملاقاتهای تشریفاتی خودداری کند و هم از او معاینه ای به عمل آید. مطلعین هزینهٔ بیمارستان را روزی پنجاه شصت دلار پیش بینی کرده بودند، ولی وقتی روزنامهٔ نیویورک هرالد تریبون ضمن چاپ خبر ورود نخست وزیر و اعضای هیأت ایران به نیویورک نوشت، «دکتر مصدق در سویت ٤٥٠ دلاری بیمارستان... شاد و سرحال است»، دکتر مصدق مبلغ چهارده هزار دلار هزینهٔ پنج روز بیمارستان را پرداخت و بیمارستان را ترک کرد (در کنار پدرم، ٧٩–٨٠).

– دکتر مصدق در شورای امنیت با ارائهٔ اسناد غیر قابل انکار حقانیت ایران را مطرح ساخت و صلاحیت شورا را در امر داخلی ایران رد کرد. نطق مصدق در شورای امنیت مستدل و مفصل بود و بازتاب جهانی داشت. این است برخی از مطالبی که وی در سخنان خود به آنها اشاره کرد:

... مصدق کوشش انگلستان را در کشاندن اختلاف به شورای امنیت نکوهید و گفت بهانهٔ به مخاطره افتادن صلح و امنیت جهانی یاوه ای بیش نیست... اختلاف ایران با یک شرکت

* اعضای هیأت: اللهیار صالح، دکتر شایگان، سهام السلطان بیات، دکتر متین دفتری (اعضای هیأت مختلط)، دکتر سنجابی، دکتر بقایی (نمایندگان مجلس شورای ملی)، بوشهری (وزیر راه)، دکتر حسین فاطمی (معاون سیاسی و پارلمانی و سخنگوی دولت)، حسین نواب (وزیر مختار ایران در هلند)، دکتر عیسی سپهبدی (مترجم زبان فرانسه)، محسن اسدی (مترجم زبان انگلیسی)، عباس مسعودی و دکتر مصباح زاده (مدیران روزنامه های اطلاعات و کیهان)، سیف پور فاطمی (نمایندهٔ روزنامهٔ باختر امروز)، شجاع الدین شفا (رئیس ادارهٔ تبلیغات). دکتر علی قلی اردلان که نمایندگی دولت ایران را در سازمان ملل به عهده داشت و دکتر جلال عبده معاون نمایندهٔ ایران در سازمان ملل که در نیویورک بودند نیز به این هیأت ملحق گردیدند. دکتر غلامحسین مصدق و خانم ضیاء اشرف (پسر و دختر دکتر مصدق) در این سفر همراه پدر خود بودند. به هر یک از افراد عضو هیأت روزانه مبلغ شصت دلار هزینهٔ سفر پرداخت شده بود، ولی دکتر مصدق هزینهٔ مسافرت خود و دختر و پسرش را شخصاً پرداخته بود. (در کنار پدرم، ٧٧–٧٨).

بازرگانی ربطی به دولت بریتانیا ندارد و زسیدگی به آن اختلاف منحصراً در صلاحیت محاکم داخلی ایران است. بریتانیا باید بداند که شرکت سابق نفت دیگر جایی در ایران ندارد... ایران حاضر است که از کارشناسان خارجی استفاده کند و حاضر است که نفت خود را در اختیار بازارهای جهانی بگذارد. اما حاضر نیست که اختیار خود را به دست کشورهای خارجی بدهد... پس از پنجاه سال که انگلیسی ها نفت ما را در دست داشتند، ما هنوز کارشناس به تعداد کافی نداریم که بتوانیم صنعت نفت خود را اداره کنیم. شرکت نفت در سال ۱۹۵۰ بین ۱۸۰ تا ۲۰۰ میلیون لیره از ایران نفت برده و از این مبلغ مجموعاً ۱۶ میلیون لیره بابت حق السهم منافع و مالیات به ایران پرداخته است و حال آن که منافعی که در همین یک سال نصیب انگلستان شده بیش از ۱۱۴ میلیون لیره ای ست که به گفتهٔ نمایندهٔ انگلیس در طی نیم قرن به ایران پرداخت شده است... نفت ایران مانند خاک، رودخانه و کوههای آن کشور جزو حاکمیت ایران است و ایران از شورای امنیت می خواهد که شکایت انگلستان را از دستور کار خود خارج کند... (موحد، ۲۸۴/۱-۲۸۶).

- به علاوه وی تصریح نمود مجلسی که قرارداد ۱۳۱۲ را تصویب کرد مبعوث ملت ایران نبود و «وزیرانی هم که امضای خود را پای این قرارداد گذاشته اند تحت شرایط اکراه و اجبار عمل کرده اند» (موحد، ۲۸۶/۱).

- شاه در این هنگام تلگرافی به منظور تشویق و تأیید دکتر مصدق به وی مخابره نمود، و مصدق طی تلگرافی از شاه بدین شرح سپاسگزاری کرد:

... و عرض می کنم که هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایت ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده اند... (خاطرات، ۳۶۶).

- چون در شورای امنیت توافقی بین دو کشور ایران و انگلستان به عمل نیامد، شورا به مسکوت ماندن موضوع رای داد.

دیدار با ترومن و ...

- سپس دکتر مصدق به دعوت قبلی ترومن به واشنگتن رفت. در ایستگاه راه آهن واشنگتن، اچسن وزیر خارجهٔ امریکا و چهارتن دیگر از وی و همراهان استقبال کردند.

- اچسن پیشاپیش دیگر استقبال کنندگان بود و هم او گفته است: وقتی مصدق از قطار می خواست پایین بیاید، حالت پیرمرد بیمار و ضعیفی را داشت که روی بازوی پسرش تکیه کرده، با زحمت به کمک عصا راه می رفت، ولی وقتی مرا شناخت، راست ایستاد و عصای خود را به دست یکی از همراهانش داد و مانند یک جوان بیست ساله با چابکی از قطار بیرون پرید (صفایی، ۲۰۰، به نقل از: جنگ قدرتها در ایران، ۶۴).

- روزی که اعضای هیأت وارد واشنگتن شدند ژنرال گراهام پزشک رئیس جمهوری امریکا تلفنی

پیام ترومن را به اطلاع پدرم رسانید که در آن از وی دعوت شده بود در بیمارستان نظامی والتر رید مورد معاینه قرار گیرد. پدرم این دعوت را با امتنان پذیرفت و من و او به مدت سه روز در بیمارستان مزبور بستری شدیم و مورد معاینات پزشکی قرار گرفتیم (در کنار پدرم، ۹۰).

- دکتر مصدق در ضیافت ناهار رئیس جمهوری شرکت کرد. در این ضیافت نصرالله انتظام سفیر کبیر ایران در امریکا، اچسن، وزیر خارجهٔ امریکا، و سه تن دیگر از مقامات امریکایی حضور داشتند. دکتر مصدق پس از خوردن ناهار، به ترومن اظهار داشت: «ما سیصد چهارصد میلیون تومان کسر بودجه داریم شما چگونه انتظار دارید ملتی با این کسر بودجه بتواند امنیت و نظامات را در کشور خود حفظ کند...». ترومن به او گفت: «اچسن با شما صحبت خواهد کرد» (صفایی، ۱۹۸-۲۰۱، به نقل از: واشنگتن پست، ۱۸ و ۲۲ اکتبر ۱۹۵۱).

- در ۲۵ روز اقامت مصدق در واشنگتن، جرج مک گی معاون وزارت امور خارجهٔ امریکا روزی یک بار و گاهی دو بار با وی ملاقات می کرد. «مصدق، مک گی را شخصی بسیار خیرخواه و مهربان و مانند برادر صمیمی خود می شناخت» (صفایی، ۲۰۳، به نقل از: دکتر مصدق، ده گزارش، ۹۹). مک گی از سوی وزارت خارجهٔ امریکا طرحی هم برای کار نفت ارائه داد که مصدق نپذیرفت (صفایی، ۲۰۴-۲۰۵).

- ناگفته نماند که مصدق در گفتگوهای خود با مک گی از جمله گفته بود:

> ... اما حکومتی که بعد از او [مصدق] بیاید، حکومت دلخواه روسها خواهد بود، نه حکومت دلخواه انگلیسها... (موحد، ۱/۳۲۱).

- در بیمارستان والتر رید، معاون بانک بین المللی، رابرت گارنر و چند تن دیگر نیز با مصدق ملاقات کردند. گارنر پیشنهاد کرد بانک بین المللی در ایران سرمایه ای به کار اندازد تا کار نفت موقتاً به جریان افتد. مصدق پیشنهاد را پذیرفت، نمایندگان بانک به تهران آمدند ولی مصدق پس از بررسی پیشنهاد بانک، آن را رد کرد. گارنر در امریکا مصدق را مردی لجوج و غیر منطقی خوانده بود (صفایی، ۲۰۵، به نقل از: فاتح، ۵۸۵، ۵۸۹؛ دکتر مصدق، ده گزارش، ۹۶-۹۷).

سیاست حزب محافظه کار انگلیس دربارهٔ ایران

- ورود نمایندگان بانک بین المللی به ایران تقریباً همزمان بود با حرکت چرچیل نخست وزیر جدید انگلستان به امریکا، او همراه آنتونی ایدن وزیر امور خارجه اش در رأس هیأتی از بلندپایگان بریتانیا به امریکا رفت (موحد، ۱/۳۵۱-۳۵۲).

در این جا به عنوان جملهٔ معترضه باید اشاره کنم که با کامیابی حزب محافظه کار در

انگلیس و نخست وزیری چرچیل، مسألهٔ نفت ایران بیش از پیش مورد توجه دولت انگلیس قرار گرفت، چنان که در تاریخ ۱۴ آبان پادشاه انگلیس در نطق خود به هنگام گشایش پارلمان اظهار داشت: «وزیران من کوشش خواهند کرد صدمه ای که به حقوق و منافع ما در ایران وارد آمده است مرمت نمایند»، و نخست وزیر جدید نیز در اولین نطق خود در مجلس مبعوثان گفت: «ما نمی توانیم رفتار نامناسبی که در مورد نفت ایران با ما شده است قبول نماییم و دولت انگلستان حاضر است دربارهٔ تسویهٔ امر روی مبنای اشتراک مساعی عادلانه ای به مذاکره بپردازد» (فاتح، ۵۷۷).

– تقاضای وام ۱۲۰ میلیون دلاری مصدق از امریکا در واشنگتن رد شد، زیرا مقامهای امریکایی گفتند: «ایران می تواند با راه اندازی صنعت نفت خود نیازهای مالی کشور را تأمین کند» (صفایی، ۲۰۶–۲۰۸).

– دکتر مصدق در واشنگتن «در ۱۲ اسفند ۱۳۳۰ دستور تأسیس انجمن روابط فرهنگی ایران را داد که بعداً انجمن روابط فرهنگی ایران و امریکا متقابلاً با امکانات گسترده در تهران تأسیس شد» (صفایی، ۲۰۴).

– مصدق پیش از ترک امریکا نامه ای به ترومن نوشت و سخنان قبلی خود را تکرار کرد و با تکیه بر «احتمال خطر سلطهٔ کمونیزم، از ترومن خواست از محل اعتبار ویژهٔ ریاست جمهور مساعدت فوری و مؤثر به ایران بنماید». این درخواست هم پذیرفته نشد (صفایی، ۲۰۸).

– دکتر مصدق در این سفر از «اصل چهار ترومن» وعدهٔ یک کمک ۲۳ میلیون دلاری گرفت. به این موضوع در بخش دهم کتاب خواهم پرداخت.

نظر مخالف دربارهٔ دکتر متین دفتری

– پیش از آن که به بازگشت این هیأت از امریکا اشاره کنم ذکر چند موضوع لازم به نظر می رسد. در انتخاب افراد هیأتی که به شورای امنیت رفت اختلاف نظر وجود داشت.

– مکی و متین دفتری در آن ایام که برای خلع ید در خوزستان بودند با هم اختلاف پیدا کردند. تصمیم مصدق به بردن متین دفتری با خود، و فروگذاشتن مکی، بر این یکی سخت گران آمد و به گفتهٔ بازرگان مکی از همان لحظه... حساب خود را جدا کرد....

خاتری زاده در جلسهٔ ۱۱ مهرماه مجلس گفت: «... استدعای من این است که اشخاصی که به عفیدهٔ من جاسوس اند... آنها را با خود نبرند» (موحد، ۱/ ۲۷۰).

– به حضور دکتر متین دفتری در هیأت مختلط نفت و هیأت اعزامی به شورای امنیت

تنی چند از اعضای جبههٔ ملی معترض بودند و او را «جاسوس» می خواندند و می گفتند نام او در اسناد خانهٔ سدان آمده است که البته معلوم نبود این امر تا چه حد صحت دارد. ولی او داماد دکتر مصدق و استاد دانشکدهٔ حقوق بود.

– ... متین دفتری رئیس الوزرای رضاشاه وچهرهٔ خوبی در میان مردم نداشت و پیوند خانوادگی او با مصدق از آغاز نهضت ملی مایهٔ تردید و تعرض برخی از اعضای جبههٔ ملی بود. حسیبی در صفحهٔ تقویم تاریخ ٤ دی ماه ۱۳۲۸ خود چنین یادداشت کرده است: «کریم آبادی نظر دکتر مصدق را دربارهٔ متین دفتری خواسته و مصدق گفته مرا در محذور (محظور) نگذارید» (موحد، ۱/ ۱۶۹).

دفاع همسر مصدق از دکتر متین دفتری

برخلاف گفتهٔ مهندس بازرگان، اختلاف مکی با دکتر متین دفتری به سالهای پیش از خلع ید بر می گردد. موضوع از این قرار است که مکی در دو شمارهٔ روزنامهٔ داد مورخ ۲۵ و ۲۶ شهریور ۱۳۲٤ ، در مقاله ای با عنوان «پاسخ به آقای دکتر متین دفتری وزیر دادگستری و رئیس الوزرای دورهٔ دیکتاتوری دم از وطن پرستی می زند!» از متین دفتری به شدت انتقاد کرد. مکی نوشته است پس از چاپ قسمت اول مقاله، دکتر مصدق از من

«برای صرف ناهار به منزلش دعوت کرد. وقتی وارداطاق دکتر مصدق شدم، روزنامهٔ داد و مقالهٔ من (که ذیلاً نقل می شود) که در زیر آن خط قرمز کشیده بودند روی میز کوچکی که در کنار اطاق بود توجه مرا جلب کرد». «دکتر مصدق مطلقاً راجع به مقالهٔ مزبور مطلبی نگفت و مثل این که اصولاً چنین مقاله ای درج نشده است. زنگ زد وگفت ناهار را بیاورند. در تمام مدتی که نزد ایشان بودم همه گونه صحبتی بود جز صحبت از مقالهٔ مزبور». پس از ناهار همسر دکتر مصدق وارد اطاق شد و پس از تعارفات به من گفت: «شما به قدری با آقا نزدیک هستید و آقا به قدری به شما علاقه مند است که مانند یکی از افراد فامیل نزدیک ما و حتی در حکم اولاد آقا محسوب می شوید... شما می دانید که دکترمتین دفتری داماد من است و جزو این فامیل است؟ آن وقت شما مقالاتی علیه او می نویسید. این به صمیت ما لطمه می زند...»، و از این قبیل مطالب شرحی بیان داشتند. دکتر مصدق هم مانند من به حرفهای خانم گوش می داد و مطلقاً دخالتی در موضوع و صحبتی نکرد...» (مکی، دکتر مصدق و لطمهای تاریخی او...، مقدمهٔ چاپ سوم، ۳۳–۳۷).

همراهان مصدق سپاهی لشکر بودند!

– در سفر به امریکا آشکار گردید که مصدق بیشتر اعضای هیأت را به عنوان سپاهی لشکر با خود به امریکا برده بوده و به آنان اعتمادی نداشته است. دکتر غلامحسین مصدق که همراه این هیأت بوده است در این باب می نویسد:

– ناگفته نگذارم که مذاکرات اصلی دربارهٔ حل مسألهٔ فروش نفت ملی شدهٔ ایران؛ بین پدر و

مک گی به تنهایی انجام گرفت. و فقط دربارهٔ کلیات، گهگاهی آقایان مهندس حسیبی، دکتر شایگان، دکتر متین دفتری، و دکتر حسین فاطمی مورد مشورت قرار می گرفتند... به اعتقاد من که ناظر بر اوضاع بودم صالح، حسیبی، و فاطمی صمیمانه با پدرم همکاری می کردند و بیشتر اوقات در هتل می ماندند، یا نزد پدرم بودند، ولی بقیهٔ اعضای هیأت با اجازه گرفتن از آقا به بازدید و گردش و خرید می رفتند و خلاصه سیاهی لشکر بودند (در کنار پدرم، ۹۰-۹۱).

– پدرم هنگام مراجعت به ایران، نه با من و نه با هیچ یک از همراهان دربارهٔ جزئیات مذاکراتش با مک گی صحبت نکرد و تنها اظهار داشت که مذاکرات به علت مخالفت و کارشکنی انگلیس ها به نتیجه نرسید (در کنار پدرم، ۹۶).

– این بی اعتنایی به اعضای هیأت نمایندگی، بار دیگر نیز توجه پسر دکتر مصدق را به خود جلب کرده بود، و آن مربوط به زمانی ست که مصدق و حسین نواب (وزیر مختار ایران در هلند)، نصرالله انتظام، صالح، دکتر شایگان، مهندس حسیبی، دکترسنجابی، دکتر بقایی، و دکتر محمد حسین علی آبادی برای شرکت در جلسات دیوان دادگستری بین المللی به لاهه رفته بودند. وی می نویسد:

بی مناسبت نیست این موضوع را یادآور شوم که بیشتر اعضای هیأت نمایندگی ایران «سیاهی لشکر» بودند به استثنای نواب، صالح، و حسیبی. بقیه دنبال گردش و تفریح و کارهای خصوصی می رفتند. حتی بعضی اوقات جمع آوری آنها در محل اقامتمان که هتل متوسطی بود، با اشکال مواجه می شد. به خاطر دارم که روزی پدرم به من گفت: «غلام، برو مقداری شکلات بخر». من هم رفتم یک جعبهٔ بزرگ شکلات خریدم. وقتی جعبه را دید، گفت: چرا یک جعبه خریدی؟ گفتم: چقدر باید می خریدم؟ گفت چهار پنج جعبهٔ دیگر هم بخر، اینها را باید با شکلات جمع و جورشان کرد (در کنار پدرم، ۱۰۳).

بی اعتنایی مصدق به اعضای هیأت نمایندگی و سفیر کبیر ایران

– به علاوه در ملاقات دکترمصدق با ترومن، مصدق رفتاری می کند که حتی به نظر پسرش نیز بسیار نادرست و عجیب بوده است، به طوری که وی پس از ۳۸ سال آن را فراموش نکرده بوده است:

معمول بر این است که در دیدارها، مذاکرات رسمی یا غیر رسمی و تشریفاتی بین سران دو کشور، سفیران آن کشورها نیز حضور دارند. در آن روز نصرالله انتظام سفیر کبیر ایران در ایالات متحده در مراسم ویژهٔ نخست وزیر ایران در کاخ سفید و استقبال رئیس جمهوری امریکا از او حضور داشت. پس از انجام مراسم استقبال، هنگامی که رئیس جمهوری، پدرم را برای صرف چای و استراحت به طرف دفتر کارش راهنمایی کرد، انتظام نیز دنبال او بود... پس از این که

پدرم و رئیس جمهوری به داخل دفتر ریاست جمهوری ترومن رفتند، ناگهان پدر عقب گرد کرد و با تعارف به وزیر خارجهٔ [امریکا] و مترجم کاخ سفید که آنها نیز قدم به داخل اطاق گذاشته بودند، پیش از آن که انتظام وارد تالار شود، با چابکی در ورودی را بست و سفیر را حیران پشت در گذاشت و به رئیس جمهوری ملحق شد! انتظام که سخت ناراحت شده بود... در حالی که بغض گلویش را گرفته بود، به من گفت: اگر مرا نمی خواهند و به من اعتماد ندارند، عوضم کنند (در کنار پدرم، ۹۱، ۹۲).

بدگمانی نسبت به حاج محمد نمازی

- دکتر مصدق به حاج محمد نمازی بازرگان مقیم واشنگتن نیز مظنون بود و، به چند تن از اعضای هیأت گفته بود: «ما در این مأموریت به جز انگلیسی ها و عوامل آنها در امریکا، با دو ایرانی متنفذ هم سر و کار داریم یکی حاج محمد نمازی و دیگری گالوست گلبنگیان، باید مراقب آنها نیز باشیم». به همین جهت قدغن کرده بود که هیچ یک از اعضای هیأت به عنوان مهمان به خانهٔ نمازی نروند. ولی «دکترمتین دفتری، شایگان و بوشهری» دعوت شام نمازی را قبول کردند (در کنار پدرم، ۸۳، ۸۹-۹۰).

ولی محمود فروغی سر کنسول ایران در نیویورک که با دکترمصدق و همراهانش به واشنگتن رفته بوده، در این مورد نوشته است:

... آقای نمازی... در منزلش باز بود به روی همهٔ ایرانی ها به خصوص وقتی یک چنین هیأتی آمد. از قراری که بقیه برای من می گفتند اینها [اعضای هیأت] دائم آن جا بودند. از آنها پذیرایی می کرد. بعضیها حتی در منزل ایشان [ساکن] شده بودند، یعنی منزل کرده بودند و در خدمتگزاری [به] این هیأت ایشان آماده بود و خدمت می کرد (فروغی، ۲۳۹).

نمازی همان کسی ست که مصدق قبلاً دربارهٔ معضل نفت با او مشورت کرده بود و او بر اساس نظر کارشناسان نفتی پیشنهاد سنجیدهٔ خود را برای مصدق فرستاده بود و البته وی به آن پیشنهاد به مانند پیشنهاد فاتح توجهی نکرده بود.

جرج مک گی: بدگمانی مصدق نسبت به همکارانش

مصدق می ترسید مثل رزم آرا کشته شود و...

- حدود سوء ظن دکتر مصدق را به اعضای هیأتی که خود برگزیده بود و در رأس آن به امریکا آمده بود، باید از زبان مک گی معاون وزارت خارجهٔ امریکا شنید که با مصدق روابط نزدیکی داشت، و به قول دکتر غلامحسین مصدق وی «نقش بسیار مهمی در این مذاکرات ایفا کرد و پدرم چند بار از کوشش و زحمات او قدردانی کرد» (در کنار پدرم، ۹۵).

مک گی نوشته است:

– مصدق ظاهراً به هیچ یک از اعضای گروه خود اعتماد کامل نداشت. به گمانم او سخت واهمه داشت و تصور می کرد که اگر برخی از مذاکرات او منتشر شود سرنوشتی مانند نخست وزیر اسبق [رزم آرا] پیدا کند (موحد، ۱/ ۳۳۵-۳۳۶).

– مصدق این احساس را در انسان ایجاد می کرد که بی اندازه تنهاست و به کسانی که همراهش به امریکا آمده اند، حتی به کسانی که در ایران طرف مشورت او هستند و از جانب او حکومت می کنند، اعتماد ندارد. بسیاری از هواداران او دارای عقاید افراطی مذهبی و ملی بودند. به نظر می رسید همیشه احساس می کند که ممکن است مانند سلف خود ژنرال رزم آرا – که چون با انگلیسی ها دربارهٔ نفت مذاکره می کرد، کشته شد – او هم کشته شود. مصدق از این واقعیت دردناک آگاهی داشت که تقریباً محال بود رئیس دولتی در ایران بتواند برای بهره برداری از منابع طبیعی کشور با یک کمپانی خارجی به توافقی برسد، به خصوص آن که کمپانی مزبور متعلق به کشور نیرومندی مانند انگلستان باشد. هر توافقی که حاصل می شد کافی تلقی نمی شد. عامهٔ مردم این سوء ظن را داشتند که او شاید در برابر رشوه یا فشار تسلیم شده است.

– بنابراین مصدق اجازه نمی داد نه من و نه هر کس دیگری که از جانب ما با او مذاکره می کرد، جداگانه با دستیارانش ملاقات کند. پس از آن که به وی فشار آوردیم که نقطه نظرهای خود را برای دیگر اعضای گروه شرح بدهیم، سرانجام موافقت کرد ولی به شرط آن که این کار در حضور خود او انجام گیرد. پل نیتز و من نمودارهای پیچیده ای تهیه کردیم که بهای نفت و تقاضای بازار جهانی را نشان می داد... وقتی کارمان تمام شد رو به گروه کرده پرسیدیم آیا سؤالی دارند؟ مصدق به سرعت برق و قبل از آن که دیگران فرصت پاسخ دادن داشته باشند گفت: «ملاحظه می فرمایید، شما نمی توانید آنها را متقاعد کنید» و جلسه پایان یافت (همان مأخذ، ۱/ ۳۳۶).

– بر اساس روایت مک گی، آیا به این نتیجه نمی رسیم که مصدق پس از شش هفت ماه مبارزه با انگلستان برای احقاق حقوق ایران، دریافته بوده است که به هرنوع توافقی با انگلستان برسد که در حد مقدور در خیر و صلاح ایران باشد (با توجه به قدرت انگلستان و شرکتهای نفتی)، «عامهٔ مردم» او را متهم خواهند کرد که یا رشوه گرفته و یا در برابر فشار تسلیم شده است! این تنها «عامهٔ مردم» نبودند، خود مصدق نیز که از خواص بود، سالها همین فکر را تبلیغ می کرد چنان که دربارهٔ فسخ قرارداد دارسی و امضای قرارداد جدید نفت در زمان رضاشاه، پیوسته وی و تقی زاده را به خیانت متهم می ساخت، و در مجلس چهاردهم نیز به صراحت اظهار داشت که فسخ قرارداد مذکور و قرارداد جدید نفت

به دستور انگلیس ها بوده است. وی رزم آرا را نیز نخست وزیری می دانست که مأمور اجرای خواسته های انگلستان است...

دکتر مصدق به مک گی: بالایشگاه آبادان ملی نشده است، و پنهان ساختن این راز از ایرانیان!

– اما چیزی که برای یک محقق تاریخ در مجموعهٔ توافقهایی که به بریتانیا عرضه شد حیرت انگیز است موافقت دکتر مصدق با فروش بالایشگاه آبادان از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران به یک شرکت غیرانگلیسی (شل) است. ظاهراً این فکر از خود دکتر مصدق بود. مک گی می گوید شبی دیروقت در آپارتمان مصدق در هتل نیویورک با او به گفت و گو نشسته بود: او داوطلبانه اعلام داشت که برخلاف تصور عموم در قانون ملی شدن نفت ذکری از بالایشگاه نشده و بنابراین شامل آن نمی شود. من تصور کردم که این بدان معنی ست که بالایشگاه هنوز متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران است بنابراین شرکت باید آن را بفروشد و در این صورت شرایط فروش آن قابل مذاکره خواهد بود. بعداً نیز مصدق نه تنها این مطلب را به اچسن و من تأکید کرد بلکه حتی موافقت کرد که کمپانی شل (انگلیسی – هلندی) خریدار قابل قبولی خواهد بود... هنگامی که من شگفتی خود را از این که بالایشگاه آبادان ملی نشده است ابراز داشتم، او با پیشنهاد من موافقت کرد که هر دوی ما این مطلب را با خط خود بنویسیم – او به زبان فرانسه و من به انگلیسی – و مبادله کنیم (موحد، ۳۳۱/۱–۳۳۲).

– مصدق این نظر را که با مک گی و اچسن در میان نهاد از همراهان خود پنهان نگاهداشت و از آن پس نیز هیچ گاه در هیچ جا با دیگران آن را بر زبان نیاورد. اما اسناد وزارت خارجهٔ امریکا و شهادت مک گی و متن پیشنهادی که به بریتانیا داده شده است حقیقت حال را روشن می گرداند (همان مأخذ، ۳۳۳/۱).

سنگینی کفهٔ حفظ «وجاهت ملی» بر منافع ایران

شگفتا، هنگامی که امریکا پیشنهاد فروش بالایشگاه را به اطلاع انگلیس رسانید و انگلیس آن را رد کرد، مصدق از این کار ناراحت نشد. زیرا با قبول آن پیشنهاد و حل مشکل نفت، مصدق به اتهام سازش با انگلستان، طرفداران خود را در ایران از دست می داد و بر «وجاهت ملی» او – که به آن بیش از هرچیزی پایبند بود – لطمه ای جبران ناپذیر وارد می گردید.

والترز مترجمی که همراه هریمن و مک گی در مذاکرات آنان با دکتر مصدق شرکت داشت، از قول او [دکترمصدق] آورده است که گفت: «شما متوجه نیستید. من با بازگشت [از امریکا به ایران] دست خالی موضع قویتری خواهم داشت تا با مراجعت با یک بازش که به بهای از دست

دادن طرفدارانم تمام شود» و شاید به همین ملاحظه بود که وقتی خبر رد پیشنهاد از جانب بریتانیا را شنید، زیاد درهم نشد و خبر را با خونسردی و متانت پذیرا گشت... (همان مأخذ، ۳۳٤/۱).

ناآرامیها در غیبت مصدق

در مدتی که دکتر مصدق در امریکا به سر می برد (۱٤ مهر - ۲۷ آبان)، درروزهای ۷ و ۸ و ۹ آبان سه واقعهٔ قابل ذکر که حائز اهمیت است در تهران روی داد:

- در روز ۷ آبان «از طرف دانشجویان دانشگاه میتینگ عظیمی در تهران برپا شد، بین پلیس و دانشجویان زد و خورد شد».

- در روز ۸ آبان «عدهٔ زیادی از افراد مختلف به شورای دانشگاه هجوم بردند و با گستاخی اعضای شورای دانشگاه را مورد اهانت قرار دادند و آنان را ازساعت ۱۱ صبح تا ۷ بعد از ظهر در بازداشت نگهداشتند».

- در ۹ آبان، «جمال امامی به مناسبت وقایع دانشگاه دکتر مصدق را به شدت مورد انتقاد قرار داد» (عاقلی، روز شمار، ٤۵۷/۱).

بازگشت از امریکا با دست خالی

مصدق: ما نباید تصور کنیم درآمد نفت داریم

- دکتر مصدق در ۲۷ آبان از امریکا - پس از توقف کوتاهی در مصر - به ایران بازگشت و مستقیم به کاخ شاه رفت و سپس به خانهٔ خود. در ۳ آذر در مجلس شورای ملی حاضر شد و گفت: «از مساعی ما برای جلب موافقت دیگران نتیجه ای حاصل نشد. اکنون وظیفهٔ مردم است که دامن همت به کمر بزنند و به اصلاح امور خود بپردازند...»، و از مجلس رای اعتماد گرفت (صفایی*، ۲۰۹).

- در روز ۱۹ آذر در همین مجلس اظهار داشت:

- ما نمی بایست تصور کنیم عایدات نفت داریم، ما باید بگوییم این مملکت نفت ندارد، این مملکت هم مثل افغانستان دارای نفت نیست. ما باید مخارج خود را بکاهیم و ملت ایران دوران پر مشقتی را تحمل کند تا طوق بندگی را به گردن خود نگذارد، و ما نباید تصور کنیم درآمد نفت داریم (صفایی*، ۲۰۹-۲۱۰).

اشارهٔ مصدق به انتخابات دورهٔ هفدهم

در چنین شرایطی دکتر مصدق در جلسهٔ سوم آذر مجلس، موضوع انتخابات دورهٔ هفدهم را مطرح کرد و گفت:

من نمی خواستم در کار انتخابات دخالت کنم و می خواستم پس از آن که کار نفت تمام شد، سرنوشت کشور و انتخابات را به مسؤولین آینده بسپارم، ولی اکنون این کار در مرحله ای ست که

شانه از زیر بار مسؤولیت نمی توان خالی کرد. و با تعطیل قوهٔ مقننه هرگز موافق نبوده و نیستم و میل ندارم مملکت با فترت رو به رو شود. دولت تصمیم دارد انتخابات را شروع کند و گفت: این جانب تصمیم دارم از کوچکترین اعمال نفوذ... جلوگیری نمایم... و اجازه نمی دهم احدی در هر مرتبه و مقام که باشد به این حق حیاتی و اساسی جامعه تجاوز کند (صفایی*، ۲۱۵-۲۱۸؛ موحد، ۱/ ۳۸۷).

- انتخابات در زیر نظر دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور انجام شد که بعداً به آن خواهم پرداخت.

- در ٤ آذر «عده ای از دانش آموزان دبیرستان دخترانهٔ توربخش به عنوان اعتراض به اخراج یازده نفر از آنها که دست به تظاهرات توده ای زده بودند، در خیابان نادری به قوای انتظامی حمله کردند» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ٤٥۷).

تظاهرات خونین ۱٤ آذر و بازتاب آن در مجلس شورای ملی

- پس از بازگشت دکتر مصدق، روز ۱٤ آذرماه مجدداً تظاهراتی به نام دانشجویان راه اندازی شد... دسته هایی از بان ایرانیست ها و هواداران آیت الله کاشانی وارد میدان شدند... به تئاتر سعدی و خانهٔ صلح و محل جمعیت مبارزه با شرکتهای استعماری - از مراکز هواداران حزب توده - حمله بردند و آن گاه ادارهٔ روزنامه های پدر و به سوی آینده، نوید آزادی، و چلنگر... پایکوب مهاجمان گردید. همین دسته به ادارهٔ روزنامه های غیر وابسته به حزب توده مانند فرمان، آتش، میاسی، و طلوع که به مخالفت با دکتر مصدق شهرت داشتند نیز هجوم بردند... چلنگر در شمارهٔ ۱۸ آذر، مصدق را «پیر کفتار خون آشام» خواند... (موحد، ۱/ ۳۹۳-۳۹٤).

- «... سرانجام پلیس برای جلوگیری مداخله کرد و زد و خورد خونینی آغاز شد و عدهٔ زیادی از تظاهر کنندگان مقتول و مجروح و مصدوم شدند. در این زد و خورد سرتیپ دانشپور معاون شهربانی به شدت مجروح شد و سرهنگ توری شاد رئیس کلانتری به قتل رسید. چند پاسبان و درجه دار هم به قتل رسیدند» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ٤٥۸).

- ماجرا از این قرار بود که پس از آشوبهای تهران در روزهای هفتم و هشتم آبان ماه، در روز چهاردهم آذر از سوی دانشجویان و دانش آموزان وابسته به حزب توده (البته نه به نام حزب توده) تظاهراتی وسیع در تهران برپا شد که از سوی پلیس و افرادی که شهربانی کل کشور در اعلامیهٔ خود از آنان با عنوان «اهالی شرافتمند و میهن پرست تهران» یاد کرد، به شدت سرکوب گردید.

- فرامرزی در مقاله ای که در روزنامهٔ کیهان چاپ شد و جمال امامی آن را در مجلس قراءت کرد در این باره نوشت:

یک اعلامیهٔ عجیب، عجیب ترین چیزی که من در عمر خود دیده ام این اعلامیهٔ روز پنجشنبهٔ [ادارهٔ] کل شهربانی بود. این اعلامیه در همان شمارهٔ روزنامهٔ ما چاپ شده بود که خبر آتش زدن چند خانه و غارت کردن چند ادارهٔ روزنامه و چاپخانه و کتابخانه را داشت و آن کارها را همان اهالی محترم کرده بودند که شهربانی کل از ایشان تشکر نمود. بنابراین باید گفت که شهربانی کل کشور می خواسته چند خانه و ادارهٔ روزنامه و کتابخانه یغما و سوزانده شود و اهالی شرافتمند و میهن پرست تهران در این راه با وی همکاری کرده اند... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۱۹ آذر ۱۳۳۰).

- نمایندگان مخالف دولت در مجلس موضوع را با شرح و بسط مطرح ساختند و دکتر مصدق را به شدت مورد حمله قرار دادند.

- آشتیانی زاده گفت:

حوادث ۱۴ آذر دومین لکهٔ بدنامی را بر دامان دکتر مصدق زد و دستهای این پیرمرد را شاید بدون رضای خودش در خون بیگناهان فرو برد. اولین حادثهٔ جنایت بار تیرباران کردن بیگناهان در فاجعهٔ بیست و سوم تیرماه بود... دکتر مصدق قتل عام بیست و سوم تیر را به گردن وزیر کشور و رئیس شهربانی وقت انداخت... این بار دیگر آقای دکتر مصدق نمی توانند بگویند از ماجرا بیخبر بوده اند. روزنامهٔ نیمه رسمی کیهان در شب فاجعه اطلاع داد که تصمیم به تیراندازی با حضور نخست وزیر گرفته شده است... جلوگیری از میتینگ و تظاهرات مسالمت آمیز مردم از ابتکارات دولت آقای دکتر مصدق است...

حالا بفرمایید که چطور شده حکومت سردار سپه آن روز را دورهٔ دیکتاتوری می نامید و انتظار دارید که حکومت شما را با این قتل عامهای بی در پی و ایجاد رژیم پلیسی و ترور و ارعاب دورهٔ مشعشع آزادی و رفاه و آسایش بنامیم... (همان مأخذ).

- جمال امامی رهبر اقلیت شدیداً دکتر مصدق را مورد حمله قرار داد و گفت:

- این نخست وزیر است یا هوچی یا انقلابی. نخست وزیر این حرف را می زند که من می روم با مردم حرف می زنم. شما ورق بزنید اوراق دموکراسی دنیا را ببینید یک همچو غلطی یک نخست وزیری در عمرش کرده است؟ حالا آمده از ما رأی می خواهد، از ما پشتیبانی می خواهد، آن اعمالش، آن وضعیت مملکت، آن قضیهٔ ۲۳ تیر. چه بگویم، رفتارش، سکناتش، اعمالش، آن اداراتش. لا اله الاالله. مملکت را به آتش کشانده و می خواهد بیش از این بکشد. من نمی دانستم ایشان این قدر جاه طلب است. این را فرض نمی کردم. می دانستم که از زنده باد و مرده باد خوشش می آید. می دانستم که هوچی ست ولی جاه طلبی او را این قدر نمی دانستم. من این قدر فرض نمی کردم یک پیرمرد هفتاد و چند ساله ای که همیشه تمارض می کند وقتی وارد این مملکت می شود می رود زیر لحاف، ولی در امریکا شلنگ وتخته می اندازد. این آدم این قدر سماجت

به خرج می دهد که من نمی دانم برای چی. یک روز دکان نفت باز می کند، هشت ماه می گذرد بعد می بیند غلط رفته مگر ول می کند. می بیند این دکان بسته شد، دکان انتخابات باز می کند بعد دکان خبازی و دکان نعلبندی باز می کند برای این که مردم را فریب دهد. آقا آخرش چیست؟ چه کردی برای این مملکت؟ چه کردی در این هشت ماه جز بدبختی، فلاکت، نکبت، دونیت، چه ایجاد کردی؟ چیز عجیبی ست؟ من عرض کردم عقلم قاصر است. شما نمایندگان ملت که علی رغم ایشان نماینده اید بگویید. اوکه شما را نماینده نمی داند. چاقوکشهای جلوی مجلس را نماینده می داند. ولی حق هم این است که با شما این طور رفتار شود، همین حق است. آقا روی سخنم با ایشان نیست. ایشان معتقد به این حرفها نیست، معتقد به مملکت نیست. معتقد به نظم و آرامش نیست. او یک سرشت خاصی ست. خدا یک مرضهایی گاهی برای تنبیه جامعه ایجاد می کند. دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است... آقای دکتر مصدق، به جان شما این مقامی که در آن شما نشسته اید اگر دنیا را بدهی ارزشی ندارد که آدم ببیند خودش موجب انقراض و سقوط مملکت خودش است. یک مردی که ۷۰ سال به غلط آمده معروف شده، اقلاً خودت از این استفاده کن. مردم نکردند، خودت استفاده از این بکن. آخر چه بگویم؟ ازجان مملکت چه می خواهی؟ می گوید من خلع ید کردم. خوب خلع ید کردی و نفت را هم کردی زیر زمین. تنها منبع عایدات این مملکت را که نفت بود جلوش را بستی. حالا چه می گویی؟ (فاتح، ۵۸۰-۵۸۱).

استخدام شعبان جعفری در شهربانی

– جمال امامی در مجلس متن ابلاغ استخدام شعبان جعفری را که بر طبق دستور تیمسار ریاست شهربانی کل کشور از تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۳۰ با حقوق ماهی سه هزار ریال به استخدام شهربانی درآمده بوده است به این شرح قراءت کرد:

اداره، دایره، شعبه، رونوشت گزارش مورخ ۳۰/۸/۲۰ وزارت کشور – شهربانی کل کشور محترماً به عرض عالی می رساند تیمسار سرتیپ نخعی ریاست ادارهٔ انتظامی و سر کلانتری اظهار می نماید که تیمسار معظم ریاست شهربانی کل کشور مقرر فرمودند از ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ شعبان جعفری با ماهی سه هزار ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام گردد. برای استحضار خاطر مبارک گزارش عرض تا هر نوع امر و مقرر فرمایید اطاعت گردد. رئیس ادارهٔ حسابداری محرمانه خدابی.

و افزود:

این تیمسار سرتیپ شعبان بی مخ است که خانهٔ مردم را غارت می کرده است و در مقابل این خدمات با ماهی ۳۰۰۰ ریال در شهربانی استخدام شده است...

... آخر دولت احتیاج به شعبان بی مخ ندارد. شعبان بی مخ شما، قوای تامینیه و نظامی شماست، شما پاسبان و پلیس دارید. پول دارید بودجه دارید آخر شما چه احتیاجی به چاقوکش دارید...

– جمال امامی گفت اگر خانهٔ صلح یا تئاتر سعدی برخلاف قانون است، چرا باید تشکیل شود و دولت بعد برود آن جا را آتش بزند. وی این موضوع را نیز مطرح ساخت که

– روزنامه های طلوع، داد، سیاسی، فرمان، جانبازان، و آتش که توده ای نیستند و با حزب توده مبارزه می کردند آنها هم غارت شده اند... پس بگویید هر کس با دولت ما مخالف است یا موافق نیست یا تنقید می کند ما با او مبارزه می کنیم و او را غارت می کنیم... (مذاکرات مجلس ۱۶، ۱۹ آذر ۱۳۳۰).

– نویسندهٔ این سطور تا آن جا که به یاد دارد، در این حادثه، برای نخستین بار نام شعبان جعفری (معروف به شعبان بی مخ) بر سر زبانها افتاد که در حمله به مؤسسات و تخریب و غارت آنها دست داشته است.

– عبدالقدیر آزاد نیز به تفصیل در این باب سخن گفت. این جلسهٔ مجلس شورای ملی شباهت بسیار داشت به جلسه ای که رزم آرا برای معرفی دولت خود به مجلس آمده بود و مصدق و اعضای جبههٔ ملی از چپ و راست بر او می تاختند.

مصدق: بار دیگر مجلس را تهدید کرد

– در این جلسه وقتی نایب رئیس مجلس به دکتر مصدق گفت:

آقای نخست وزیر بفرمایید (در این موقع عده ای از آقایان نمایندگان به شدت همهمه نموده تخته های جلوی صندلی خود را می زدند و زنگ رئیس ادامه داشت). نخست وزیر: «من می مانم تا آقایان تخته ها را به هم بزنند. اگر مایل نیستید من می روم بیرون». جمال امامی: «جهنم، این رئیس الوزرای ماست که می خواهد انقلاب به پا کند. برو آن جا هر غلطی می خواهی بکن....». نخست وزیر: «بسیار خوب... آقا وقتی که شما صحبت می کنید من عرضی نمی کنم» (آزاد: «فراموش کردی که این جا هی تخته می زدی و به من هم می گفتی که بزنم...). جمال امامی: «شما هوچی هستی، نخست وزیر نیستی. برو بیرون صحبت کن...». دکتر مصدق: «... من احتیاجی ندارم این جا صحبت کنم. عصر امروز از تمام مردم این شهر دعوت می کنم....». شوشتری: «آقا دیدید باز تهدید کرد، مجلس را هم تهدید می کند». جمال امامی: «... شما مگر کسی نیستی که از مجلس باشدید رفتید جلو درب مجلس به مردم گفتید: آن جا مجلس نیست، این جا مجلس است. آمدی این جا نشسته ای چه کنی. برو همان چاقوکشها برای شما مجلس هستند (نخست وزیر: حالا هم می روم)... برو، برو جلوی مجلس با چاقوکشها صحبت کن با چاقوکشهای شهربانی صحبت کن...

چه گزارشی بدهی؟ هر روز یک صحنه سازی، هر روز یک خیمه شب بازی، شما چه گزارش داری که به مجلس بدهی. می خواهی بگویی که من روز ۱۴ آذر رفتم بچه های مردم را کشتم چاپخانه ها را غارت کردم و آتش زدم. آخر آقا شما دولتی، برای این که نگذارید غارت بکنند آتش بزنند، خودت باید بروی غارت کنی و آتش بزنی... و حالا هم می آید ما را تهدید می کنید که اگر این جا نگذارید من حرف بزنم، می روم جلوی مجلس. ای به جهنم. آقایان شماها که طرفدار این دولت هستید به من بفرمایید تاکنون این سابقه در دنیا بوده است که یک نخست وزیری بیاید به مجلس شورای ملی بگوید من می روم جلوی در با مردم حرف می زنم و شما مجلس نیستید...» (همان مأخذ).

گزارش مصدق دربارهٔ سفر به امریکا

– سرانجام دکتر مصدق فرصت یافت که به اعتراضها در مجلس جواب بدهد.

– وی نخست گزارش اقدامات خود را در امریکا به اطلاع مجلس رسانید وضمن آن گفت:

«در واشنگتن با آقای مک گی مدت بیست روز متجاوز یا ۲۶ روز حالا درست به خاطر ندارم همه روزه در تماس بودم و بعضی روزها اتفاق می افتاد که آقای ژوژ مک گی دو مرتبه به دیدن من می آمدند و بسیار شخص مهربان و خیرخواهی بودند، ولی متأسفانه مذاکرات ما به جایی نرسید». «آقای ژوژ مک گی با من در این مدت ۲۵ روز مثل یک برادر صمیمی بود. آقای ژوژ مک گی تمام مطالب منطقی دولت ایران را تصدیق می کرد، ولی همین تصدیق سبب شد که ایشان را بلافاصله مأمور سفارت آنکارا بکنند...» (فاتح، ۵۸۱–۵۸۲).

مصدق: اگر شرکت نفت در مجلس پانزدهم ۵۰ درصد به ما می داد...

– دکتر مصدق در این قسمت ازسخنان خود به موضوع مهمی نیز اشاره کرد:

...علت این که کار ما پیشرفت نکرد سوء سیاست شرکت سابق نفت بوده است. اگر شرکت سابق نفت در دورهٔ پانزدهم همین پنجاه درصد که الان حاضر است به ایران بدهد قبول کرده بود من یقین دارم که هیچ اختلافی بین شرکت و ملت ایران نبود ولی شرکت یک سماجتهایی کرد... (همان مأخذ، ۵۸۲).

اشاره ای دیگر به انتخابات دورهٔ هفدهم

– و آن گاه مسألهٔ انتخابات را مطرح ساخت و گفت:

بنده... حتی خدا را به شهادت می طلبم که به هیچ وجه مایل نبودم در انتخابات دخالت کنم ولی قضیهٔ نفت سبب شد که من بمانم و در انتخابات هم دخالت کنم. مدتی که من بیشتر در امریکا ماندم از این نظر بود که به کار نفت خاتمه دهم... اکنون وجداناً فکر می کنم که اگر من بروم و اگر

کار نفت مطابق مرام و آمال ملی ایران انجام نشود، لعنت ابدی را بر من خواهند کرد و خواهند گفت شما آمدید کاری را خراب کردید و نتوانستید به پایان برسانید... حالا اگر تصور می کنید که از من خدمتی ساخته نیست... شما یک رای آبی به من بدهید. من می آیم این جا روی آقایان را می بوسم و مرخص می شوم» (همان مأخذ، ۵۸۱-۵۸۳).

– که البته این عبارت را جز یک تعارف به چیز دیگری نباید تعبیر کرد، زیرا وقتی در مجلس هفدهم، نمایندگان مجلس دکتر مصدق را استیضاح کردند، چون در مجلس اکثریت نداشت و می دانست که با رأی عدم اعتماد، او را برکنار خواهند ساخت گفت:

دولت را استیضاح نمودند و دولت از دو کار می بایست یکی را انتخاب کند: ۱- برای عرض جواب به مجلس حاضر شود و اکثریتی که برای این کار تهیه شده بود دولت را ساقط کند که این کار برخلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین می رفت... ۲- دولت به مجلس نرود... (موحد، ۷۵۴/۲-۷۵۵).

اظهار نظر مصدق دربارهٔ رویداد ۱۴ آذر

– بعد دکتر مصدق به حادثهٔ ۱۴ آذر و کشتار و غارت در آن روز پرداخت. وی برخلاف واقعهٔ ۲۳ تیرماه که گفته بود مسؤولیت با رئیس شهربانی وقت بوده است که من او را به ریاست شهربانی کل کشور منصوب نکرده بودم و بدین جهت مسؤولیتی هم نمی پذیرم، این بار در واقعهٔ ۱۴ آذر که رئیس شهربانی (سرلشکر مزینی) منصوب شخص خود او بوده است، نه منصوب شاه، و وزیر کشور امیر تیمور کلالی هم برگزیدهٔ شخص او بوده است نه شاه، به طور کلی از آنچه روی داده بود، دفاع کرد و گفت تظاهرکنندگان برخلاف دستور عمل کرده اند. زیرا می بایستی سه روز قبل به شهربانی اطلاع می دادند و برای میتینگ هم به میدان فوزیه می رفتند. آنها به شهربانی خبر ندادند و به میدان فوزیه هم نرفتند.

– ... پس اقدام این آقایان اگر هم سوء قصد نداشتند به ضرر ایران تمام شد و من به هیچ وجه متأثر نیستم اگر به بعضی از اینها صدمه ای وارد شده باشد زیرا هر کس برخلاف نظامات رفتار بکند، اگر دولتی هست باید شدیداً جلوگیری بکند (صحیح است)... این جا لازم می دانم، عرض کنم که قضیهٔ بعد از ظهر پنجشنبه نه تنها دولت، بلکه خدا شاهد است که تمام این افراد دولت متأسف و متأثر هستند. بعد از ظهر پنجشنبه کارهایی اتفاق افتاده، که به هیچ وجه مرضی دولت نبود... در هر مملکتی ممکن است اتفاقاتی بیفتد، دولت نمی تواند در تمام مملکت یک قوای تأمینیه برای همیشه بگذارد... قضیهٔ روز پنجشنبه بعد از ظهر یک قضیه ای بود که غیر مترقبه بود. در هر شهری ممکن است سرقتهایی پیش بیاید. اگر دولت برای کشف سارق و اموال صاحب مال اقدامی نکرد آن وقت مقصر است. به دولت نمی توان گفت که چرا بعد از ظهر روز پنجشنبه یک

عده ای رفته اند و یک جاهایی را غارت کرده اند (آشتیانی زاده - پلیس در کامیون عقبشان بود) (همان مأخذ).

دکترمصدق به اعتراضهای نمایندگان پاسخ نداد

مصدق در سخنان خود در مجلس، مطلقاً به موضوعهایی که دربارهٔ حوادث ۱۴ آذر از سوی نمایندگان مطرح شده بود پاسخی نداد. نه به اعلامیهٔ شهربانی کل کشور دربارهٔ همکاری مردم شرافتمند و میهن پرست تهران با پلیس، نه به حضور چاقوکشهای دولتی و لاتهای جنوب شهر با چوب و چماق در این حادثه، نه به این که کامیونهای پلیس به این افراد چوب و چماق می دادند تا به محلهای معینی حمله برند و پلیس نیز عملاً از آنان حمایت می کرد، نه به استخدام شعبان جعفری تقریباً کمتر از یک ماه پیش از حادثهٔ ۱۴ آذر به دستور ریاست کل شهربانی و از محل بودجهٔ محرمانه، نه به حضور شعبان جعفری و اعوان و انصارش در حمله به دفتر روزنامه ها و ساختمانها، نه به این که چرا دفتر روزنامه های مخالف دولت اعم از وابسته به حزب توده و غیر توده ای مورد حمله و غارت قرار گرفته اند؛ نه به این که چرا تئاتر سعدی که مؤسسهٔ هنری بزرگی بود باید مورد حملهٔ پلیس و مردم شرافتمند قرار بگیرد، و نه به این موضوع که در روز پیش از حادثه، روزنامهٔ کیهان اطلاع داده بوده است که «تصمیم به تیراندازی با حضور نخست وزیر گرفته شده است...».

تحصن مدیران روزنامه ها درمجلسین

- پس از این حادثه، مدیران ۲۱ روزنامهٔ غیر توده ای،با صدور دو اعلامیه، به دلیل عدم وجود امنیت، به طور دسته جمعی نخست در مجلس شورای ملی و سپس در مجلس سنا متحصن گردیدند. در اعلامیهٔ یکی از این دو دسته نوشته شده بود: «تا موقعی که این اوضاع هرج و مرج ادامه دارد و دولت و قوای شهربانی اجامر و اوباش را تحت حمایت خود قرار می دهد در خانهٔ ملت متحصن باشیم...» (کوهستانی نژاد، ۱۲۶-۱۲۸).

- نویسندهٔ این سطور هنوز پس از گذشت سالها خوب به یاد دارد که وقتی مات و متحیر پای رادیو نشسته بود و به مذاکرات این جلسهٔ مجلس که از رادیو پخش می شد، گوش می داد، متوجه شد که دکتر مصدق در نهایت استحکام و قدرت به نمایندگان مخالف جواب می دهد. وی حتی عصای خود را به شدت بر کف تریبون مجلس می کوبید و می گفت: ...«هر کس برخلاف نظامات رفتار بکند...». مصدق در آن روز برخلاف سالهای پیش، در این وضع بسیار بحرانی نه دچار ضعف و غش شد و نه به زمین افتاد، بلکه محکم و استوار حرفهای خود را زد و تریبون مجلس را ترک گفت.

- تا گفته نماند که گفتار دکتر مصدق دربارهٔ این که «در هر مملکتی ممکن است

اتفاقاتی بیفتد، دولت نمی تواند در تمام مملکت یک قوای تأمینیه برای همیشه بگذارد... در هر شهری ممکن است سرقتهایی پیش بیاید»، البته سخنان قابل قبولی از سوی نخست وزیری مسؤول و نکته سنج چون دکتر مصدق نبود....

تخویف و تحقیر نمایندگان مخالف دولت

- دو سه روز بعد از این جلسه، برای تخویف و تحقیر نمایندگان مخالف دولت، عده ای بسیج شدند و با اتوبوس و کامیون به میدان بهارستان آمدند و در برابر مجلس، در حال رقص جاهلانه، ولی به شیوهٔ دسته های سینه زنی، مطالبی زشت علیه نمایندگان مخالف به صدای بلند می گفتند. بدین ترتیب که گروه اول می خواندند: «عبدالقدیر آزاد، عبدالقدیر آزاد»، و گروه دوم می گفتند: «فردا دوقلو می زاد، فردا دوقلو می زاد». بعد دستهٔ اول می گفتند: «کی می زاد؟ کی می زاد؟» و دستهٔ دوم جواب می دادند: «عبدالقدیر آزاد». و دربارهٔ شوشتری که او نیز از مخالفان مصدق بود و در مجلس سخنانش را با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کرد، همین افراد در حالی که به سبک جاهلان می رقصیدند، با صدای بلند می خواندند: «شوشتری، شوشتری، یِ سوراخ داری و چِل مشتری». و این عبارات مستهجن را در حالی که دور میدان بهارستان می گشتند، تکرار می کردند و پلیس هم مزاحم ایشان نمی شد. شاید این عبارات را در کتاب یا مقاله ای نخوانده باشید، اما نویسندهٔ این سطور به عنوان شاهد عینی بر صحت آن گواهی می دهد.

آغاز تفرقه در جبههٔ ملی

- محمد علی موحد می نویسد: در حالی که روزنامه های توده ای بر مصدق حمله می بردند و فدائیان اسلام نیز مصدق و حتی آیت الله کاشانی را آماج حملات خود قرار می دادند، با گذشت هشت ماه

«جبههٔ ملی و هواداران آن نیز دستخوش تفرقه و ناسازگاریها بود». «یادداشتهای حسیبی در این ایام حکایت از بروز اختلافها و لجاجتهایی دارد که بعدها به عناد و خصومت در میان دوستان یکدل سابق انجامید: احزاب زحمتکشان و سومکا و پان ایرانیست روزنامه های مخالف را آتش می زنند. مکی سخت با وجود فلاح و بازرگان در آبادان مخالفت می کند...» (موحد ۱/ ۳۶۲-۳۶۵).

انتشار اوراق قرضهٔ ملی، و تأیید آیت الله کاشانی

- از طرف دیگر دکتر مصدق که دولتش در مضیقهٔ مالی قرار داشت

... به فکر انتشار اوراق قرضهٔ ملی افتاد و مجوز قانونی آن را از مجلس به دست آورد... روز دوازدهم دی ماه در یک پیام رادیویی مردم را به جهاد ملی و خرید اوراق قرضهٔ ملی فراخواند. آیت

الله کاشانی هم در وجوب شرعی خرید این اوراق اعلامیه ای منتشر کرد. از مجموع اوراق سری اول قرضهٔ ملی که پنجاه میلیون تومان بود، بیش از یک پنجم آن فروخته نشد. دولت ناچار در پردهٔ استتار در دو نوبت به انتشار دویست و بیست میلیون تومان اسکناس دست زد که با همهٔ پوشیده بودن این کار، تا حدی در افزایش قیمتها اثر گذاشت (صفایی، ۲۱۲-۲۱۴، به نقل از: بزرگمهر، مصدق در محکمهٔ نظامی، ج۲/ ۲۷۳).

– نویسندهٔ این سطور به یاد دارد که روزنامهٔ چلنگرِ توده ای، در مورد «قرضهٔ ملی» این قطعه را خطاب به مصدق، و به تقلید از یکی از ترانه های روز، ساخته بود: «ای قهرمان پتو، ای قهرمان پتو، رِپَتو پتو پَتو، شش ماس [ماه است] که زیر پتو، شش ماس که زیر پتو، رفته ای فرو فرو، نفتو تو ملی کنی، نفتو تو ملی کنی، ظاهراً برای ما، قرضهٔ ملی می خای، قرضهٔ ملی می خای، نفتو می دهی چرا؟...». در حالی که دکتر مصدق نفت ایران را به دولتی و شرکتی نداده بود.

– ضربتی را که حزب توده و توده ایها از شهریور ۱۳۲۰ به بعد به ایران و منافع ایران زده اند هرگز نباید فراموش کنیم که یکی از آنها طرفداری از تجزیهٔ آذربایجان بود و تشکیل سازمان نظامی حزب توده، و دیگری مبارزهٔ بی امان با ملی شدن نفت، و سنگ انداختن در راه دکتر مصدق با برگزاری تظاهرات ۲۳ تیر و ۱۴ آذر و روزهای دیگر زیر عنوان «جمعیت طرفداران صلح»، و «جمعیت مبارزه با استعمار» و جز آن، و نیز در سالهای اخیر همکاری و همگامی صمیمانه با آیت الله خمینی و انقلاب اسلامی...

چند خبر در فاصلهٔ ۲۱ آذر تا ۲۹ اسفند

– در ۲۱ آذر «آیت الله کاشانی برای تأیید مصدق میتینگ بزرگی برپا ساخت. ناطقین مخالفین را مورد انتقاد قراردادند».

– در ۲۷ آذر «سید حسین مکی دبیر جبههٔ ملی، طی اعلامیه ای متذکر شد اعضاء هیأت مدیره و مؤسس جبههٔ ملی به استثنای افرادی که در دولت عضویت دارند فقط هیجده نفر هستند و نام آنها را در اعلامیه ذکر نموده بود (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۵۹).

– در ۲۳ دی «جبههٔ ملی کاندیداهای خود را برای انتخابات تهران به شرح زیر معرفی نمود: آیت الله کاشانی، دکتر بقایی، حسین مکی، حائری زاده، دکتر شایگان، محمود نریمان، دکتر حسین فاطمی، مهندس زیرک زاده، مهندس کاظم حسیبی، یوسف مشار، علی زهری، سید علی بهبهانی». در ۱۸ بهمن قراءت آراء تهران برای دورهٔ ۱۷ پایان...

یافت. همهٔ کاندیداهای جبههٔ ملی به جز سید علی بهبهانی انتخاب شدند. به جای وی حسینعلی راشد انتخاب شد (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۵۹، ۴۶۱).

– در ۱۵ بهمن «وزیر خارجهٔ انگلیس در پارلمان آن کشور اعلام کرد، دولت انگلیس دیگر سفیر به ایران اعزام نخواهد کرد، زیرا دولت ایران با اگرمان سفیر پیشنهادی انگلستان مخالفت کرده است» (همان مأخذ، ۱/ ۴۶۰).

– در ۲۵ بهمن «در مراسم پنجمین سال قتل محمد مسعود مراسمی بر مزار او واقع در ظهیرالدوله برگزار شد. دکتر حسین فاطمی به هنگام ایراد سخنرانی مورد سوء قصد واقع شد. ضارب مهدی عبدخدایی نام داشت، عضو فدائیان اسلام و چهارده ساله بود. فاطمی برای عمل جراحی به بیمارستان منتقل شد» (همان مأخذ، ۱/ ۴۶۱).

– در ۲۹ اسفند «طبق دستور نخست وزیر روز ۲۹ اسفند «روز نفت» و جشن ملی و تعطیل عمومی اعلام شد» (همان مأخذ، ۱/ ۴۶۲).

ادامهٔ تظاهرات و ناامنی

– در نخستین هفتهٔ فروردین [۱۳۳۱] بار دیگر خیابانهای مرکزی تهران شاهد تظاهرات «جوانان دموکرات» (وابسته به حزب توده) و برخورد خشونت بار آنها با گروههای طرفدار دولت و حزب زحمتکشان و حزب ایران بود. روز هشتم فروردین، میتینگ گسترده ای از سوی جوانان دموکرات در میدان فوزیه برپا شد و شعارهای بسیار بر ضد دولت و ارتش ایران و دولت انگلیس و به ویژه دولت امریکا داده می شد و شعار «امریکایی به خانه ات برگرد» [Yankee go home] ترجیع همهٔ شعارها بود و این واکنشی بود در برابر قرارداد کمکهای نظامی امریکا که به تازگی از سوی دولت تأیید و ادامهٔ کار بیش از یک صد و بیست مستشار نظامی امریکا را در ارتش ایران و چند مستشار نظامی را در ژاندارمری تصویب کرده بود.

– روز دهم فروردین در خیابان نادری به دنبال درگیری گروههای مخالف، مأموران انتظامی ناچار به مداخله شده و در نتیجه چند نفر کشته و بیش از پنجاه نفر زخمی شدند، و در پی این درگیری، دولت با پخش اعلامیه ای بربایی حکومت نظامی و منع تظاهرات را اعلام داشت (صفایی، ۲۱۸، به نقل از: روزنامهٔ اطلاعات، ۱۱ فروردین ۱۳۳۱).

– درگیریهای خیابانی به خصوص در خیابانهای مرکزی تهران: شاه آباد، اسلامبول، نادری، شاه، فردوسی، بین توده ای ها و طرفداران مصدق تقریباً بیشتر روزها ادامه داشت، چون به اصطلاح جنگ بین آنها مغلوبه می شد، مغازه داران بیچاره، درهای آهنی

کرکره ای مغازه های خود را به سرعت پایین می کشیدند تا شیشه ها یشان شکسته نشود. بعد پلیس و سربازان حکومت نظامی سر می رسیدند و... بدین جهت خیابانهای مرکزی تهران ناامن بود و کسبه در شرایط بدی به سر می بردند.

وظیفهٔ نمایندگان مجلس شانزدهم!

با پایان رسیدن دورهٔ شانزدهم مجلس، و با توجه به آنچه در این مجلس گذشت، روشن می گردد که نقش مجلس شانزدهم در دوران نخست وزیری دکتر مصدق چیزی جز این نبوده است که هرگاه نخست وزیر اراده کند و در مجلس حضور به هم رساند، نمایندگان گزارش نخست وزیر را بشنوند و سپس به دولت رأی اعتماد بدهند، و هر گاه نماینده یا نمایندگانی سخنی برخلاف دکتر مصدق بگویند، وی با حربهٔ «تهدید» آنان را ساکت کند و....

پایان دورهٔ شانزدهم

– مجلس شانزدهم با آن که مدتش در ۲۹ بهمن سپری شده بود تا نیمهٔ اسفند به کار خود ادامه داد. طرحی برای تمدید دو ماه دورهٔ مجلس در پارلمان عرضه گردید، ولی تصویب نشد (صفایی، ۲۱۷).

بخش دهم

دوران نخست وزیری
مقارن دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی
اردیبهشت ۱۳۳۱ — ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

در این بخش، پس از مقدمه ای کوتاه دربارهٔ نحوهٔ برگزاری انتخابات دورهٔ هفدهم، به ذکر اهمّ حوادث دوران نخست وزیری دکتر مصدق در دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی می پردازم.

انتخابات دورهٔ هفدهم

- پیش از این گفته شد که دکتر مصدق پس از بازگشت از امریکا، در گزارشی به مجلس گفت:

دولت او تصمیم دارد« بلافاصله انتخابات را شروع کند» و « از کوچکترین اِعمال نفوذ و تجاوز قوای دولتی در استفاده از حقوقی که مردم برای انتخاب وکلای خود دارند، جلوگیری نماید...». «و حال آن که در گذشته گفته بود که تا آن گاه که مسألهٔ نفت حل نشود با همین مجلس کار خواهد کرد و انتخابات را به تأخیر خواهد انداخت...». ولی اوج گرفتن مخالفتها مصدق را به این فکر انداخت تا «مخالفان دولت در مجلس گستاخ تر نشده اند انتخابات را عملی کند و... مجلسی یکدست تر وقویتر از هواخواهان خود تشکیل دهد...» (موحد، ۱/ ۳۸۷، ۳۸۹).

او می خواست با همان قانون قدیمی انتخابات، مجلس دلخواه خود را تشکیل دهد که البته موفق نشد.

- در انتخابات تهران که روز ۲۰ بهمن ۱۳۳۰ به اتمام رسید تمام وسایلی که دولتهای سابق برای انتخاب نامزدهای خود به کار می بردند، اعمال شد و همهٔ نامزدهای دولت انتخاب گردیدند و عدهٔ آرایی که خوانده شد بالغ بر یک صد و چهل هزار رای بود و آشکار می ساخت که همان آلات و

ابزار سابق به کار رفته است تا این عده انتخاب گردند به خصوص که چند نفر از کاندیداهای دولت اشخاص نسبةً گمنامی بودند که نام آنها را هم مردم تا قبل از انتخابات نشنیده بودند.... (فاتح، ۵۹۶).

اما دکتر کاتوزیان دربارهٔ انتخابات این دوره نوشته است:

«امام جمعه ... در انتخابات تهران - که یکی از آزادترین انتخابات دورهٔ مشروطه بود - وکیل نشد». سپس دربارهٔ متوقف شدن انتخابات در بعضی از حوزه ها نوشته است که «در هر کشور دموکرات پیشرفته ای در چنین شرایطی اصلاً انتخابات نمی شد، زیرا که کشور تقریباً درحالت جنگی قرار داشت، آن هم «جنگ پشه با حبشه». در انگلستان در طول دورهٔ جنگ بین المللی دوم اصلاً انتخابات نشد...».

«از ۸۰ وکیل مجلس هفدهم فقط ۳۰ نفر هوادار نهضت ملی بودند... مدتی بعد تعداد این ۳۰ نفر کاهش یافت... آیا یک دولت دیکتاتوری که می خواست در انتخابات تقلب کند به این نتیجه می رسید، یا - چنان که رسم دیگران بود - با تطمیع و ارتشاء و تهدید و ارعاب و اعمال زور ۹۵ درصد آراء را به سود خود اعلام می کرد و ۱۳۶ تن وکیل برای خود به مجلس تحویل می داد». به علاوه «ادامهٔ انتخابات در نقاطی که در آن متوقف شده بود در دست مجلس بود. هر لحظه که مجلس اراده می کرد، انتخابات در آن نواحی نیز به پایان می رسید و این مجلسی بود که اکثریت قاطع آن هوادار نهضت ملی نبود. اگر مجلس چنین نکرد، درست به این دلیل بود که نمی خواست مسؤولیت اغتشاش و کشتاری را که به آن منجر می شد بپذیرد» (کاتوزیان، «معاصی کبیره...»، ۳۰۱-۳۰۳).

دخالت در انتخابات

انتخابات تهران بر طبق پسند دکترمصدق انجام شد. ولی مشکل اساسی انتخابات شهرستانها بود. به منظور جلوگیری از اعمال نفوذ در انتخابات، فرمانداران و بخشداران جدید برای هر محل به قید قرعه انتخاب شدند...، «برای هر حوزهٔ انتخابی یک بازرس ناظر از قضات دادگستری نیز فرستاده می شد». با وجود این کفیل وزارت دارایی در بخشنامهٔ محرمانهٔ نهم دی ماه ۱۳۳۰ به رؤسای دارایی نوشت: بنا به امر جناب آقای نخست وزیر و توصیهٔ حضرت آیت الله کاشانی... با استفاده از بودجهٔ اضافات و ترفیعات کارمندان توصیه نمایید کارمندان آراء خود را به نفع کاندیداهای ملی به صندوق بریزند» (صفایی، ۲۱۶).

دکتر موسوی نوشته است وقتی بازرسان قضایی انتخاب شدند قرار شد در روز معین همه برای معارفه پیش نخست وزیر برویم. وزیر دادگستری شمس الدین امیرعلایی به ما

توصیه کرد که «به علت بالا بودن سن و ضعیف بودن دکتر مصدق خیلی صحبت نکنیم». نخست وزیر با لباس مرتب و سر حال وارد شد. از دیدار ما اظهار خوشوقتی کرد و تذکر داد که «در کار نظارت دقیق باشیم به گونه ای که انتخابات با بیطرفی انجام شود». بعد گفت «حالا من منتظر سؤالات شما هستم». ولی هیچ یک از قضات «شاید به توصیهٔ امیرعلایی چیزی نگفت. دکتر مصدق سخن خود را تکرار و اصرار کرد که مسائل باید از راه سؤال و جواب بررسی و برطرف شود... در این موقع عقیلی مستشار دیوان کشور که در ابتدای صف قضات و سمت چپ دکتر مصدق ایستاده بود»، ضمن سپاسگزاری از ابتکار نخست وزیر در انتخاب بازرسان قضایی گفت دولت برای تأمین امنیت بازرسان انتخاباتی چه اقداماتی به عمل آورده است؟

دکتر مصدق بدون کوچکترین تأملی همزمان که لب به سخن می گشود، دست در جیب کرد و دستمالی درآورد و در حالی که بلند گریه می کرد، طوری که به زحمت می شد گفته هایش را فهمید، گفت: آقای عقیلی اگر این صحبتها را این جوانها (با اشاره به من) می گفتند می شد گفت که جوان هستند، آخر من و شما که پیر هستیم و باید بمیریم... صدای گریهٔ نخست وزیر و عدم تعادل وی برای سر پا ایستادن، وزراء و دیگران را به گرفتن او که زمین نخورد واداشت. در این ضمن امیرعلایی هم بیچاره عقیلی را سرزنش می کرد... به این ترتیب دکتر مصدق را به اطاق خود بردند و مراسم معارفه و آشنایی نیز بدین گونه پایان گرفت... (دکتر موسوی، ۱۴۸-۱۵۱).

- علی رغم نظر مصدق، این تنها دربار و ارتش نبودند که به دستور وی عمل نکردند. ملاکین بزرگ و روحانیون که از نفوذ حزب توده بیمناک بودند نیز همه به میدان آمدند. از سوی دیگر به نوشتهٔ حسین مکی برخی از زعمای جبههٔ ملی مانند دکتر حسین فاطمی، دکتر بقایی، و آیت الله کاشانی به نفع کاندیداهای مورد نظر خود در انتخابات دخالت می کردند. دکتر مصدق گرچه دربارهٔ هیچ نامزدی نظر مثبت نمی داد. اما به روایت مکی دربارهٔ بعضی از حوزه های انتخابیه... نظر منفی داشت و بدین جهت انتخابات را در آن شهرها متوقف می ساخت یا انتخابات را به جریان نمی انداخت (موحد، ۱/۳۹۶-۴۰۱).

دکتر مصدق انتخابات را در بقیهٔ شهرها متوقف ساخت

- به علاوه در برخی از شهرها کار طرفداران کاندیداها به خشونت گرایید و به قتل و جرح افراد انجامید.

- در این شرایط دکتر مصدق در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ با صدور تصویبنامه ای انتخابات را در سراسر ایران متوقف ساخت و ادامهٔ انتخابات را به بازگشت خود از دیوان

داوری لاهه موکول کرد که البته این کار هرگز انجام نشد (موحد، ۱/ ۳۹۶ – ۴۰۱).

– در ضمن، دخالت منفی دولت را در انتخابات بسیاری از شهرستانها – که خود نوعی دخالت دولت در انتخابات بود – نباید نادیده گرفت. زیرا وقتی مصدق دربارهٔ کله اکثریت هشتاد* نمایندهٔ منتخب، از مخالفان او هستند، برای جلوگیری از افزایش مخالفان، از انجام انتخابات برای ۵۶ کرسی دیگر (از ۱۳۶ کرسی) جلوگیری به عمل آورد.

حزب توده و انتخابات

– موضوع قابل توجه آن است که در انتخابات تهران از کاندیداهای حزب توده حتی یک تن هم انتخاب نشد، در حالی که آنها در تظاهرات ۲۳ تیر و ۱۴ آذر ۱۳۳۰ نشان داده بودند که تعدادشان چشمگیر است، در شمارش نهایی آراء، نامزدهای توده ایها در تهران در ردهٔ سیزدهم به بعد قرار گرفتند.

گفتگوی تند مصدق و شاه دربارهٔ انتخابات

گزارش مورخ ۲۸ مه ۱۹۵۲ هندرسن به واشنگتن از گفتگویی که با علا داشته است حکایت دارد. علا از ملاقات دو روز پیش مصدق با شاه که بیش از دو ساعت طول کشیده بود سخن گفت. مصدق با لحنی تند از دخالتهای دربار و ارتش در انتخابات شکایت کرده، ملکهٔ مادر و دیگر اعضای خانوادهٔ سلطنتی را دست اندر کار توطئه بر ضد دولت دانسته و از شاه خواسته بود که دربار و ارتش را از مداخله در سیاست باز دارد. مصدق گفته بود که همین مداخلات سبب شد که او انتخابات را ناتمام گذاشت. بنا به روایت علا، شاه به شدت این اتهامات را مردود خوانده و گفته بود که اگر ایرادی هست متوجه هواداران مصدق... است که برای پیشبرد کار و جلوگیری از پیروزی دیگران دست به اخافه و ارعاب می زنند. شاه حتی گفته بود که خود مصدق نیز با حملات نامنصفانه بر ضد سیاستمدارانی مانند سردار فاخر حکمت... در این گناه سهیم است. بنا به نقل علا، مصدق پس از شنیدن سخنان شاه لحن آشتی جویانه ای بر خود گرفت و گفت مقصود او این نبود که شخص شاه مداخله کرده یا در توطئه بر ضد دولت دست داشته است. اما شاه از حمله بازنایستاد و گفت من همواره از شما پشتیبانی کرده ام، اگرچه اطمینان نداشته ام که کشور را در راه درست می برید و هنوز شما روشن نکرده اید که با این سیاست که دنبال می کنید چگونه می خواهید کشور را از وضع مالی اسف انگیزی که دارد نجات دهید (موحد، ۱/ ۴۰۹ – ۴۱۰).

– درگیری دکتر مصدق با شاه در دورهٔ هفدهم چنان که خواهیم دید همچنان ادامه پیدا می کند.

* در بعضی از کتابها به جای ۸۰ نماینده ۷۹ ذکر شده است.

ـ ناگفته نماند که وضع انتخابات دورهٔ هفدهم با دوره های چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم تفاوتی نداشته است. پیش از این دیدیم که دکتر مصدق اکثریت نمایندگان آن سه دوره را نمایندگان حقیقی مردم نمی دانست، ولی با وجود این، در دورهٔ چهاردهم با آن که وی معتقد بود «وکلای آن دوره غیر از چند نفری همه روی تمایل سیاست خارجی وارد مجلس شده بودند ...» (خاطرات، ۱۷۸)، اکثریت آن مجلس به نخست وزیری وی رأی تمایل داد. ولی چون مصدق پذیرفتن نخست وزیری را موکول به شرطی کرد که نمایندگان آن شرط را خلاف قانون اساسی می دانستند، موضوع منتفی گردید. در دورهٔ شانزدهم نیز که اکثریت به نخست وزیری مصدق رای تمایل دادند، وضع با دورهٔ چهاردهم متفاوت نبود. آیا مصدق می پنداشت فقط با چند ماه نخست وزیری او ـ بی آن که در قانون انتخابات حتی اصلاحاتی در روی کاغذ به عمل آمده باشد، و نیز بی آن که در ساختار جامعهٔ ایران تغییرات بنیادی روی داده باشد، با اکثریت رأی دهندگانِ بیسواد در روستاها و شهرهای درجهٔ دوم و سوم ـ نتیجهٔ انتخابات دورهٔ هفدهم متفاوت با ادوار پیش خواهد بود!

دکتر مصدق: ۸۰٪ نمایندگان، نمایندهٔ حقیقی ملت هستند،

و عدول از این نظر

به هر صورت انتخابات نیمه کارهٔ دورهٔ هفدهم انجام شد و دکتر مصدق در پیام نوروزی شب اول فروردین ۱۳۳۱ دربارهٔ آن گفت: «... با این حال اطمینان کامل دارم هشتاد درصد نمایندگانی که به مجلس می روند، نمایندهٔ حقیقی ملت خواهندبود» (صفایی، ۲۱۷).

ـ اما وی بعد نظر خود را تغییر داد و نوشت:

.. معلوم شد که نمایندگان مردم از ۸۰٪ کمترند و بعضی از نمایندگانی هم که در طهران ملت انتخاب کرده بود برخلاف نظر مردم عمل نمودند... به همین لحاظ... دولت تصمیم گرفت انتخابات حوزه هایی که شروع نشده بود به بعد محول گردد و بدین طریق نقشهٔ عمال خارجی برای به دست آوردن اکثریت در مجلس عقیم گردید (خاطرات، ۲۵۸).

او در جای دیگر در خاطراتش نوشته است:

انکار نمی کنم که در مجلس شورای ملی گفتم هشتاد درصد از وکلای دورهٔ هفدهم را مردم انتخاب کرده اند، ولی تضمین نکردم که آنان تغییر عقیده ندهند... نمایندگان تهران در آن مجلس نمایندهٔ حقیقی ملت بودند ولی بعضی از آنها به جهاتی که همه می دانند پشت به ملت کردند و آلت دست مأمورین استعمار شدند... (خاطرات، ۳۷۲-۳۷۳).

ـ همین که شمار نمایندگان دورهٔ هفدهم از نصف گذشت، روز ۲۳ فروردین به دعوت دکتر مصدق بیشتر آنان به عنوان معارفه به خانهٔ وی رفتند و او در حدود نیم ساعت برای آنان

سخن گفت و از ثروتمندان، امریکا، انگلیس، نمایندگان و روزنامه نگارانی که به نفع خارج کار می کنند... شکایت کرد... (موحد، ۱/ ۴۰۳).

دکتر مصدق: اعتراف به اشتباه خود در مورد نفت

– وی در ضمن برای نخستین بار به اشتباه خود دربارهٔ احتیاج مبرم دیگران به نفت ایران اعتراف کرد: «... ما تصور می کردیم اگر به عواید نفت احتیاج داریم دولت انگلیس هم به نفت ما نیازمند است... ولی متأسفانه دولت انگلیس احتیاجات خود را به وسیلهٔ کمک امریکا بر طرف نمود...». «در موقعی که بیانات فوق ایراد می گشت تازه ارقام افزایش بی نظیر محصول نفت کویت و عراق و عربستان سعودی در همان سال اول و بعد از ملی شدن نفت ایران منتشر گشته بود...» (فاتح، ۶۰۲).

انتخابات نامبارک

– دربارهٔ انتخابات دورهٔ هفدهم و نتایج آن دکتر موحد از سر بصیرت می نویسد:

انتخابات دورهٔ هفدهم نامبارک انتخاباتی بود که هم درماندگی مصدق را در برابر نیروهای مخالف فاش ساخت و هم بسیاری از سران جبههٔ ملی را روی در روی هم قرار داد... (موحد، ۱/ ۳۹۹). شکست دکتر مصدق در انتخابات دورهٔ هفدهم ابربلایی بود که از آن روز که سایهٔ سهمگین خود را بر سر او افکند، مدام باران فاجعه بر سر او ریخت. این انتخابات مایهٔ خفت و سرشکستگی مصدق گردید... (همان مأخذ، ۲/ ۸۸۶).

***

افتتاح دورهٔ هفدهم بی حضور دکتر مصدق

در این دوره که عمرش کمی بیش از پانزده ماه به طول انجامید، دو تن سه بار به نخست وزیری برگزیده شدند: دکتر محمد مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۱– ۲۵ تیر ۱۳۳۱)، احمد قوام (۲۷–۳۰ تیر ۱۳۳۱)، و دکتر محمد مصدق (۲ مرداد ۱۳۳۱– ۲۵ مرداد ۱۳۳۲).

– دورهٔ هفدهم مجلس در ۷ اردیبهشت با نطق شاه افتتاح شد. ولی دکتر مصدق به بهانهٔ بیماری،* و سفیر شوروی به عنوان اعتراض به کمکهای نظامی و حضور مستشاران نظامی امریکا در ارتش و ژاندارمری در این آیین حاضر نشدند (صفایی، ۲۲۰–۲۲۱).

دکتر مصدق: مردم از شنیدن نام بعضی ازنمایندگان تنفر دارند

– دکتر مصدق پس از افتتاح مجلس، نامه ای خطاب به مجلس نوشت «و در آن علناً به ناکامیهای دولت در اجرای انتخابات صحیح اعتراف کرد» و در آن تصریح کرد

* دکتر مصدق از این تاریخ به بعد بارها به بهانهٔ بیماری از حضور در آیینهای رسمی مانند افتتاح مجلس شورای ملی و معرفی دولت به مجلسین و جز آن خودداری کرده است.

«اشخاصی عنوان نمایندگی به خود بستند... که مردم ... از شنیدن نام آنها تنفر دارند...»، و از مجلس خواست که اعتبارنامهٔ این گونه نمایندگان را رد کند (موحد، ۱/ ۴۰۳-۴۰۴). این نامهٔ رئیس دولت که در تاریخ مشروطه سابقه نداشت، در مجلس مسکوت ماند (صفایی، ۲۲۱).

- سپس درگیری و گرو و گروکشی بر سر تصویب اعتبارنامه ها آغاز شد. مجلس از ۱۸ اردیبهشت تا ۶ مرداد درگیر رسیدگی به اعتبارنامه ها بود. نمایندگان جبههٔ ملی برای آن که اعتبارنامه هایشان از طرف مخالفان رد نشود، به نمایندگانی که به قول مصدق مردم از شنیدن نام آنها تنفر داشتند رای موافق دادند. حسن امامی امام جمعهٔ تهران نیز به ریاست مجلس برگزیده شد که مصدق او را نمایندهٔ دربار و ارتش می دانست.

پیروزی مصدق در دادگاه بین المللی لاهه

در ۶ خرداد «سفارت انگلیس نامه ای به وزارت خارجهٔ ایران نگاشته و اطلاع داد که چون دولت ایران تقاضای شرکت نفت را دربارهٔ ارجاع قضیه به حکمیت رد کرده است، دولت انگلستان خود را ناگزیر دیده که از دیوان بین المللی لاهه تقاضا نماید رای دهند که....» (فاتح، ۵۳۶).

- دکتر مصدق در ۷ خرداد در رأس هیأتی به لاهه رفت. بین همراهان مصدق اختلاف نظر به وجود آمد. مکی به علت آن که متین دفتری عضو هیأت اعزامی بود همراه مصدق نرفت. دکتر متین دفتری و سه تن سناتور دیگر نیز از شرکت در این سفر خودداری کردند، چون مصدق اصرار داشت این چهار تن مأموریت دولتی ندارند و تنها به عنوان مشاور نخست وزیر در هیأت شرکت دارند. دکتر شایگان به دلیلی دیگر همراه مصدق نرفت ولی بعد به وی پیوست. مصدق از همراهانش راضی نبود و از کم کاری آنان شکایت می کرد. به روایت حسیبی، مصدق «... صحبت از نداشتن آدم و استعفای خود و این که مردم از دولتی که زیاد سر کار بماند حمایت نمی کنند و خسته می شوند کرد...». دکتر سنجابی به عنوان قاضی از سوی ایران در دیوان شرکت جست. جلسات رسیدگی دیوان با سخنان دکتر مصدق آغاز شد. و سپس طرفین دعوی برای اثبات نظریات خود به بحثهای حقوقی پیچیده ای پرداختند. مصدق و همراهان در دوم تیر به سوی ایران حرکت کردند (موحد، ۱/۴۱۱-۴۳۲). دادگاه در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با اکثریت «به سود ایران و به عدم صلاحیت دیوان... در رسیدگی به دادخواست انگلیس رأی داد». قاضی انگلیسی نیز به نفع ایران رأی داد (در کنار پدرم، ۱۱۰). رأی دادگاه پیروزی بزرگی برای دکتر مصدق بود.

– در ایام اقامت مصدق در لاهه، دو نفتکش حامل نفت ایران بر اثر شکایت شرکت نفت انگلیس و ایران به حکم دادگاه عدن توقیف شد (صفایی، ۲۲۳)، و این خبر ناخوشایندی برای مصدق بود.

کوشش به منظور تعیین جانشین برای مصدق

– در همین اوقات که مخالفان مصدق در ایران می کوشیدند جانشینی برای وی برگزینند و از سید ضیاء و قوام و اللهیار صالح نام می بردند، شاه ملاقاتی با حسین مکی نمایندهٔ اول تهران و دبیر جبههٔ ملی داشت. در این ملاقات شاه گفت:

دکتر مصدق دیگر قادر نیست که به زمامداری ادامه دهد... و نمی تواند مسألهٔ نفت را حل کند چون انگلیسی ها تا او مصدر کار است حاضر به توافق نیستند و ما را در محاصرهٔ اقتصادی گرفته اند... من نمی خواهم حکومت را از دست جبههٔ ملی خارج کنم... یکی از شما ها مانند اللهیار صالح یا خود شما بیایید مسألهٔ نفت را حل کنید... گفتم دکتر مصدق را چگونه می توان کنار گذاشت... این غیر ممکن است... (موحد، ۱/ ۴۵۲–۴۵۳).

و بدین ترتیب مکی در حمایت از مصدق سنگ تمام گذاشت.

مصدق: با این مجلس نمی توان کار کرد

– حسیبی در یادداشت ۲۱ خرداد خود نوشته است مصدق در لاهه می گفت «با این مجلس نمی توان کار کرد».

– مصدق روز سه شنبهٔ سوم تیر ۱۳۳۱ از لاهه بازگشت و به محض ورود، با اتومبیل علا به دیدن شاه رفت و در حدود چهل دقیقه با او به گفت و گو پرداخت... (همان مأخذ، ۱/ ۴۵۳).

– مکی می نویسد روز ۱۱ تیر که نزد مصدق رفتم او با عصبانیت به من گفت:

آقا، این چه مجلسی ست؟ من هفتاد هشتاد نفر وکیل کت بسته تحویل شما دادم، چرا اقدام به جمع و جور کردن آنها نکردید که یک اکثریت محکمی به وجود آورید، همان طوری که در اواخر دورهٔ شانزدهم عمل می کردید؟... با ملایمت اظهار داشتم اولاً نامهٔ حضرت عالی به مجلس کار را خراب کرد. ثانیاً بهتر نبود خودتان در مراسم افتتاح شرکت می فرمودید و به نمایندگان روی خوش نشان نمی دادید؟ (همان مأخذ، ۱/ ۴۰۳–۴۰۶).

رأی تمایل مجلسین به نخست وزیری دکتر مصدق

– دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی در ۱۲ تیر آماده به کار شد (کمی بیش از دو ماه پس از تاریخ افتتاح). دکتر مصدق استعفای خود را بر طبق سنّت پارلمانی در ۱۵ تیرماه اعلام کرد و شاه از مجلسین خواست که نظر خود را دربارهٔ نخست وزیر آینده به اطلاع وی برسانند. در مجلس شورای ملی ۶۵ تن به مصدق رای تمایل دادند. در مجلس سنا ۱۴ تن

به وی رای دادند و ۱۹ نفر رای ممتنع.

ـ آیت الله کاشانی در ۱۹ تیر در اعلامیه ای سناتورها را مورد حمله قرار داد (همان مأخذ، ۱/ ۴۵۵-۴۵۶).

ـ حسیبی می نویسد:

در این مرحله بود که شاه مداخله کرد و به اشاره و توصیهٔ او چند تن از سناتورها به دیدن دکتر مصدق رفتند و به او اطمینان دادند که در صورت تشکیل دولت از رای اعتماد سنا برخوردار خواهد بود (همان مأخذ، ۱/ ۴۶۱).

ـ روایت هندرسن از ملاقات دکتر مصدق با شاه ـ به نقل از علا ـ آن است که:

مصدق بعد از ظهر ۵ ژوییه به دیدن شاه رفت و استعفای خود را تقدیم کرد... دکتر مصدق از پشتیبانیهای معنوی شاه تشکر کرد و گفت شاه سهم بزرگی در موفقیتهای دولت داشته است و نام او در تاریخ خواهد ماند... (موحد، ۱/ ۴۵۶).

ـ روز ۲۲ تیر که سه روز از تجدید انتخاب مصدق به نخست وزیری می گذشت، وی از مجلس شورا تقاضای اختیارات ۶ ماهه کرد که در صفحات بعد، در زیر عنوان «مصدق: تقاضای اختیارات قانونگذاری» به آن اشاره خواهد شد.

استعفای مصدق بر سر تصدی وزارت جنگ

ـ روز چهارشنبه ۲۵ تیر مصدق برای مشورت و تبادل نظر در مورد وزیران جدید به دیدن شاه رفت... مصدق تصمیم گرفته بود که وزارت جنگ را برای خود بگیرد تا دخالت دربار در آن کم شود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند... واکنش شاه در برابر پیشنهاد مصدق چنین بود: «پس بگوید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم». مصدق فوراً گفت که در این صورت او استعفا می دهد و از جای خود برخاست تا بیرون برود. «ولی اعلیحضرت پشت درب اتاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازهٔ مرخصی دادند، فرمودند تا ساعت هشت بعد از ظهر اگر از من به شما خبری نرسید آن وقت استعفای خود را کتباً بفرستید و چنانچه برای من پیشامدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد به اعلیحضرت قسم یاد کردم و به عهد خود وفادارم» (موحد، ۱/ ۴۶۲).

ـ مصدق از نزد شاه به خانه اش بر می گردد و جز با مکی با کسی ملاقات نمی کند و ماجرای درگیری خود را با شاه به وی می گوید و می افزاید که «چون ساعت ۸ نزدیک است و خبری نرسیده مشغول نوشتن استعفانامه هستم و با شاه قرار گذاشته ام که استعفا کاملاً محرمانه باشد».

- مکی به مصدق تأکید می کند که مردم باید از علت استعفای شما مطلع باشند «در این موقع دکتر مصدق به یاد مهربانیهای بی حد و حصر و ملاطفتهای شاه در آخرین دقایق ملاقات افتاده می گوید: «با آن همه محبتی که به من کرد چطور چنین چیزی بنویسم؟»». ولی سرانجام استدلال مکی را می پذیرد و با افزودن عبارت پیشنهادی مکی، استعفانامه را به دربار می فرستد (موحد، ۱/ ٤٦٦-٤٦٧).

- صفایی استعفای مصدق را «استعفا گونه» و «اعتراض نامه» خوانده است که صراحتی بر استعفای قطعی نداشت (صفایی، ۲۲٦).

- از دیدار مصدق با شاه فقط روایت مصدق را در اختیار داریم آن هم بر اساس آنچه مکی و موحد از وی نقل کرده اند. به همین جهت نمی دانیم مقصود شاه از عبارت «اگر برای من پیشامدی بکند...» و نیز علت «مهربانیهای بی حد و حصر و ملاطفتهای شاه» به مصدق چه بوده است.

دکترمصدق: استعفایم از نخست وزیری اشتباه بود

موضوع قابل توجه دیگر آن است که مصدق در خاطراتش نوشته است:

> اکنون اعتراف می کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیهٔ کذایی را نمی داد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی شد و دولت خود را تشکیل می داد... زحمات هیأت نمایندگی ایران [در دیوان لاهه] به هدر می رفت (خاطرات، ۲۵۹).

اگر مصدق مرتکب این اشتباه نمی شد، واقعهٔ سی ام تیر روی می داد؟ ظاهراً دکتر مصدق از این اشتباه خود عبرت گرفت، زیرا در ماههای بعد، حتی در موارد بحرانی، فقط مخالفان را تهدید می کرد که استعفا خواهد داد، ولی هرگز از مرز تهدید تجاوز نکرد.

نخست وزیری احمد قوام

- رشتهٔ حوادث را پس از استعفای دکتر مصدق دنبال می کنیم. مکی می نویسد:

> شاه با حکومت مصدق موافق نبود. اما با حکومت قوام السلطنه دو چندان موافق نبود. به دلیل این که موقعی که دکتر مصدق در لاهه بود، شاه در این فکر بود که مصدق کنار برود و یکی از اعضای جبههٔ ملی بعد از مصدق زمامدار شود (موحد ۱/ ٤٦٥، ٤٥٢-٤٥٣).

- با این مقدمات، خبر و متن استعفانامهٔ مصدق در روزنامهٔ باختر امروز چاپ می شود. «شاه علا را نزد آیت الله کاشانی می فرستد تا بلکه او بتواند مصدق را به تغییر موضع وادارد». چون از این کار نتیجه ای حاصل نمی گردد، استعفانامهٔ مصدق برای رئیس مجلس فرستاده می شود.

- جلسهٔ سری تشکیل می گردد. نمایندگان طرفدار مصدق در جلسه شرکت نمی کنند.

از ۴۲ نمایندهٔ حاضر در جلسه ۴۰ نفر به زمامداری قوام رای می دهند.

مخالفت شاه با انحلال مجلس

– به جز قوام، سید ضیاء هم کاندیدای نخست وزیری بود ولی هر دو اصرار داشتند که نخست باید فرمان انحلال مجلس صادر شود. شاه با داشتن اختیار انحلال مجلسین به این کار تن در نمی دهد.

– قوام کار خود را شروع می کند و اعلامیهٔ پر طمطراق و شدید اللحنی صادر می کند که همان اعلامیه کارش را می سازد. قوام از زمانی که فرمان نخست وزیری به نامش صادر شده بود تا زمان استعفا، پیوسته در حال چانه زدن با شاه بود دربارهٔ انحلال مجلس (موحد، ۲/ ۴۶۵–۴۷۰).

قیام سی ام تیرماه: نقش مهم آیت الله کاشانی، مکی، و دکتر بقایی در نخست وزیری مجدد دکتر مصدق

– چهار تن از نمایندگان طرفدار مصدق روز شنبهٔ ۲۸ تیر بر طبق قرار قبلی نزد شاه رفتند. «شاه گفت مجلس شورا رای تمایل داده و فعلاً قوام السلطنه نخست وزیر است و از هر گونه بی نظمی با نهایت قدرت جلوگیری خواهد شد».

– حسیبی روایت می کند که شاه گفت: «پی راه قانونی برای برکناری قوام بگردید». با شنیدن این عبارت، «وکلای جبههٔ ملی از ظهر به بعد با پشتگرمی خاصی به فعالیت پرداخته اند و غالباً با شهرستانها تماس تلفنی برقرار کرده اند» (موحد ۱/ ۴۷۴).

– «این قسمت اخیر از گفتهٔ شاه نشان می دهد که وی بر خلاف میل باطنی و در نتیجهٔ فشار انگلیس و امریکا و اصرار مادر و خواهر خودش فرمان به نخست وزیری احمد قوام السلطنه داده بود و بدش نمی آمد که زمینهٔ سقوط او – البته بدون ایجاد آشوب و بلوا – به دست مصدق و هواداران وی فراهم گردد....

– اشارهٔ شاه، آنها را به امکان برکناری قوام امیدوار کرد، اما هنوز نمی دانستند که چه کسی را باید به جای قوام پیشنهاد کنند...

دکتر بقایی: ادامهٔ نهضت بی وجود مصدق میسر نیست

– بقایی می گوید: «... جز اسم آقای دکتر مصدق که با وضع آن روز دیگر کسی نمی توانست معارض ایشان بشود. و چنین بود که اعلامیهٔ زیر انتشار یافت:

ماامضا کنندگان ذیل نمایندگان مجلس شورای ملی... به علت این که در شرایط فعلی ادامهٔ نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست متعهد می شویم با تمام قوای خود و وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نماییم (موحد، ۱/ ۴۹۰).

بقایی نیز بدین ترتیب بی قید و شرط از مصدق حمایت می کند.

آیت الله کاشانی: تهدید شاه

- علا عصر روز شنبه به دیدن آیت الله کاشانی می رود. آیت الله نامه ای خطاب به علا می نویسد:

۲۹ تیرماه جناب آقای علا دام ظلّه

عرض می شود بعد از شما ارسنجانی از جانب قوام السلطنه آمد و گفت به شرط سکوت، قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می گذارد. همان طوری که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید، اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایید دهانهٔ تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. در انتظار اقدامات مجدّانهٔ شما والسلام سید ابوالقاسم کاشانی.

این نامه را به اصطلاح دستِ کم نباید گرفت، زیرا نویسندهٔ این سطور گمان نمی کند هیچ کس با شخص شاه، این چنین صریح و بی پروا سخن گفته باشد، حتی دکتر مصدق.

- آیت الله کاشانی در روز ۲۸ تیر اعلامیه ای خطاب به «سربازان و افسران ارتش انتشار داد و از آنان خواست که به روی برادران خود سرنیزه و گلوله نکشند ...».

- وی در روز ۲۹ تیر اعلامیهٔ دیگری صادر کرد و در آن به قوام حمله برد و از جمله «... توطئهٔ تفکیک دین از سیاست [را] که قرون متمادی سرلوحهٔ برنامهٔ انگلیس ها بوده» است مورد بحث قرار داد (موحد، ۱/ ۴۷۵). و این پاسخی بود به عبارتی در اعلامیهٔ قوام: «... من در عین احترام به تعالیم مذهب اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد...» (موحد، ۱/ ۴۶۹).

- آیت الله کاشانی نیز در تأیید مصدق و بسیج مردم در سراسر کشور علیه قوام همچنان که خواهیم دید سنگ تمام می گذارد.

اعلامیهٔ نهضت ملی

اعلامیهٔ دیگری نیز از سوی نهضت ملی خطاب به سربازان و افسران ارتش و نیروهای انتظامی صادر شد. بسیاری از کارخانه ها و تجارتخانه ها تعطیل کردند و تظاهرات در خیابانهای مرکز تهران به راه افتاد...

- کمیته ای برای متمرکز ساختن مبارزات ملی تشکیل گردید و قرار شد که سه شنبه عصر برای شهدا در بامها قرآن بخوانند و اذان بگویند و این دستورالعمل با تلفن و تلگراف به اطراف و اکناف کشور اطلاع داده شد. گروهی از مردم کرمانشاه و همدان و قزوین کفن پوشیده برای اعلام

مخالفت با قوام به سوی تهران حرکت کرده بودند. عصر یکشنبه این کفن پوشان تا کاروانسرا سنگی در کنار تهران رسیده بودند و در آن جا با ژاندارمهایی که مانع ادامهٔ حرکتشان می شدند درگیری پیدا کردند (موحد، ۱/۴۷۶).

- حزب توده با استفاده از فرصتی که پیش آمده بود در جبههٔ مخالفان قوام قرار گرفت. افراد ماجراجو و فرصت طلب نیز به خشونت و غارت مغازه ها و آتش زدن اتومبیلها پرداختند.

«از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم: یا مرگ یا مصدق»

و استعفای قوام

- طرفداران مصدق دسته دسته در گوشه و کنار تهران با فریاد «از جان خود گذشتیم، باخون خود نوشتیم: یا مرگ یا مصدق» به استقبال مرگ رفتند و با نیروهای انتظامی درگیر شدند و از کشته شدن هراسی به خود راه ندادند تا سرانجام دکتر مصدق بار دیگر به نخست وزیری رسید.

- پلیس و مأموران حکومت نظامی به حکم وظیفه به مقابله با آنان پرداختند. رویداد خونین سی ام تیر «دست کم ۳۲ کشته و ۹۶ مفقود الاثر و دهها زخمی بر جای نهاد» (صفایی، ۲۲۸-۲۲۹). ولی به روایت ارسنجانی، عـلا بـه قـوام السلطنه گفتـه اسـت: «نزدیک پانصد نفر کشته شده اند» (موحد، ۱/ ۴۸۰).

- در روز سی ام تیر قوام از ساعت ۹ صبح منتظر بود تا از دربار او را بخواهند تا وی مسألهٔ انحلال مجلس را قطعی کند. ولی خبری نشد.

- قوام ساعت ۵ بعد از ظهر به ملاقات شاه می رود و استعفای خود را تقدیم می کند.

- در حدود ساعت شش و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر رادیو تهران برنامهٔ موسیقی را قطع می کند و خبر استعفای قوام را با اعلامیه ای که از سوی وکلای طرفدار دکتر مصدق تنظیم شده بود پخش و بلافاصله اعلام می کند که به احترام شـهدای آزادی برنامهٔ موسیقی رادیو قطع می شود (موحد، ۱/ ۴۸۱).

- آیت الله کاشانی در همان غروب روز سی ام تیر اعلامیهٔ دیگری منتشر کرد و از این که «عنصر سفاک و جنایتکار مانند احمد قوام تیرش به سنگ خورد» اظهار خوشوقتی نمود و روز چهارشنبهٔ اول مرداد مجلس ترحیمی به یاد شهدای ۳۰ تیر ترتیب داد (موحد، ۱/۴۸۱).

و بدین ترتیب آیت الله کاشانی نیز در دفاع از مصدق سنگ تمام گذاشت.

سی ام تیر بهترین فرصت برای کناره گیری مصدق

- موحد با وجود احترام فوق العاده ای که برای دکتر مصدق قایل است می نویسد:

اینک پس از گذشت سالیان دراز که شور و التهاب شگفت آن روزها فراموش گشته است در یک نگرش منطقی و واقع بینانه به نظر می رسد که دکتر مصدق در تیرماه سال ۱۳۳۱ بهترین موقع، و هم بهترین دستاویز را برای کناره جویی انتخاب کرده بود. در آن زمان هنوز سرطان نفاق و شقاق بتجه در پیکر نهضت ملی ایران محکم نکرده بود، هنوز حرمت و اعتبار دکتر مصدق و آیت الله کاشانی لطمه نخورده بود. در آن شرایط هر راه حلی برای مسالهٔ نفت در برابر جانشین مصدق می گذاشتند مسلماً از آنچه در آخر کار ایران را مجبور به قبول آن کردند بهتر می بود... (موحد، ۴۹۴/۱).

– به نظر نویسندهٔ این سطور، سی ام تیر ۱۳۳۱ قیام ملی به معنی دقیق کلمه بود، که در آن یاران مصدق، در درجهٔ اول آیت الله کاشانی، دکتر بقایی و مکی، همهٔ طبقات مردم، و حتی شاه به گونه ای، در برگردانیدن دکتر مصدق به نخست وزیری کوشیدند و موفق شدند، در حالی که شخص مصدق در این روزهای بحرانی در خانه نشسته بود و در را به روی غیر بسته بود! اگر این یکپارچگی و همدلی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حفظ شده بود، به یقین تاریخ ایران به صورتی دیگر رقم زده می شد.

نخست وزیری مجدد دکتر مصدق

[پس از استعفای قوام] مجلس شورا بعد از ظهر روز سی ام تیرماه با اکثریت ۶۱ رای از ۶۴ نفر نمایندهٔ حاضر اظهار تمایل به زمامداری مجدد دکتر مصدق کرد. عصر روز سی ام تیرماه دکتر مصدق به ملاقات شاه در کاخ سعد آباد رفت و در اثنای همین ملاقات بود که علا مژده آورد که دیوان دادگستری بین المللی [= دیوان داوری لاهه] با اکثریت ۹ رای در برابر ۵ رای تصمیم خود را به نفع ایران اعلام کرده است (موحد، ۵۵۶/۳).

– مصدق کابینهٔ خود را در جلسهٔ ۵ مرداد به مجلس شورا معرفی کرد ولی خود به بهانهٔ کسالت مزاج در مجلس حاضر نشد. وی نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع تغییر داد و امور آن را خود بر عهده گرفت و سرلشکر احمد وثوق را به معاونت آن وزارتخانه برگزید.

– برنامهٔ دولت مشتمل بر مواد نه گانهٔ زیر بود:

۱– اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها؛ ۲– اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیلهٔ تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیر مستقیم؛ ۳– اصلاح امور اقتصادی به وسیلهٔ افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی؛ ۴– بهره برداری از معادن نفت کشور؛ ۵– اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدامی کشوری و قضایی؛ ۶– ایجاد شوراهای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی و تأمین مخارج آن (اصلاحات به وسیلهٔ وضع عوارض)؛ ۷– اصلاح قوانین دادگستری؛ ۸– اصلاح قانون مطبوعات؛ ۹– اصلاحات امور فرهنگی و بهداشت و وسایل ارتباطی (موحد، ۵۵۷/۲).

آیت الله کاشانی در برابر مصدق

- آیت الله کاشانی پس از وقایع سی تیر قدرت و موقعیت خاصی برای خود قایل بود. او زمامداری مجدد مصدق را مرهون نفوذ کلام و مطاعیت و اقتدار روحانی خود در میان مردم می دانست و متوقع بود که از آن پس مصدق بیش از پیش رعایت جانب وی را بکند... بی اعتنایی مصدق به تمایلات آیت الله بر سر انتخاب برخی از وزیران و صاحب منصبان ارشد دولت نشان داد که راه آنها از هم جدا خواهد بود (موحد، ۲/ ۵۶۸).

- کاشانی با برخی از وزیران برگزیدهٔ مصدق: نواب و اخوی، و سرلشکر وثوق معاون وزارت دفاع مخالف بود و طی نامه ای به مصدق نوشت «که اگر مصدق حاضر به تجدید نظر در این باب نشود به عنوان اعتراض از شهر خارج خواهد شد».

- در مخالفت با وثوق، مکی و بقایی نیز با کاشانی همداستان بودند زیرا وی در روز سی ام تیر از حرکت گروه کفن پوشان به تهران جلوگیری کرده بود.

- مصدق در تاریخ ٦ مرداد به نامهٔ کاشانی جواب داد و ضمن آن نوشت:

...چنانچه بخواهند اصلاحاتی بشود باید از مداخله در امور مدتی خودداری فرمایند خاصه این که هیچ گونه اصلاحاتی ممکن نیست مگر این که متصدی مطلقاً در کار خود آزاد باشد. اگر با این رویه موافقید بنده هم افتخار خدمتگزاری را خواهم داشت و الا چرا حضرت عالی از شهر خارج شوند اجازه فرمایید بنده از مداخله در امور خودداری کنم والسلام علیکم.

- با وجود این جوابِ تند، آن سه تن چاره ای جز استعفا نداشتند. و این بود اولین برخورد رسمی کاشانی با مصدق (موحد، ۲/ ۵۵۸-۵۵۹).

در ضمن تکیهٔ مصدق را به این موضوع که «هیچ گونه اصلاحاتی ممکن نیست مگر این که متصدی مطلقاً در کار خود آزاد باشد»، نباید سرسری گرفت.

دخالت مجلس شورای ملی در قوهٔ قضاییه:

الف — دربارهٔ احمد قوام

- در جلسهٔ ۷ مرداد طرح مادهٔ واحده ای به منظور تعقیب و مجازات احمد قوام از سوی نمایندگان پیشنهاد شد و با اصلاحاتی در ۱۲ مرداد به شرح زیر تصویب شد:

مادهٔ واحده — چون احمد قوام یکی از عوامل مؤثر قتل و فجایع جریان اخیر که منتهی به کشتار دسته جمعی روز سی ام تیرماه ۱۳۳۱ و قیام مسلحانه علیه ملت ایران شده است تشخیص و مفسد فی الارض شناخته شده، علاوه بر تعقیب و مجازات قانونی، به موجب این قانون کلیهٔ اموال و دارایی منقول و غیر منقول احمد قوام از مالکیت او خارج می گردد (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم، ۱۲ مرداد ۱۳۳۱).

قانون اجازهٔ تعقیب قانونی آقای احمد قوام

مادهٔ واحده - مجلس شورای ملی به وزارت دادگستری اجازه می دهد که نسبت به وقایع بیست و ششم تا سی و یکم تیر ۱۳۳۱ آقای احمد قوام را مورد تعقیب قانونی قرار دهد» (مجموعهٔ سالیانهٔ ۱۳۳۱، ص ۷، مصوب ۱۳ آبان ۱۳۳۱).

- سؤال: آیا احمد قوام در حکومت چند روزهٔ خود به «قیام مسلحانه علیه ملت ایران» دست زده بوده است؟

- قوام در واکنش به این تصمیم مجلس شورا، نامه ای به مجلس سنا فرستاد و در آن خود را «شهید واقعی سی ام تیر» خواندو ... تاکید کرد که حکومت نظامی تهران با تصویب مجلس و در زمان دولت خود مصدق برقرار شده بود و جلوگیری مأموران انتظامی از تجمع و تظاهر مردم در دورهٔ حکومت نظامی وظیفهٔ قانونی آنان بوده است...»، «قوام مصادرهٔ اموال خود را که «بدون مراجعه به دیوان کشور و تحقیق و رسیدگی در اصل موضوع» صورت گرفته بود با اصول ۱۶ و ۲۷ متمم قانون اساسی و مقررات منشور ملل متفق [متحد] منافی دانست و اظهار تعجب کرد که: «چگونه ممکن است که از کسی نپرسیده و فرصت توضیح نداده حکمی صادر و نظری اتخاذ نمایند. حق دفاع از بدوی ترین حقوقات بشر است...» (موحد، ۲/ ۵۶۰-۵۶۱).

ب — دربارهٔ قاتل رزم آرا

در ۱۶ مردادماه طرحی سه فوریتی نیز در مجلس شورا دربارهٔ قاتل سپهبد رزم آرا نخست وزیر اسبق به تصویب رسید. در نخستین طرح پیشنهادی، او را «مهدور الدم» خوانده بودند، ولی بعد آن را به صورت زیر به تصویب رسانیدند:

مادهٔ واحده — چون خیانت حاجی علی رزم آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است بر فرض این که قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد از نظر ملت بیگناه و تبرئه شده شناخته می شود (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم، ۲۲ مرداد ۱۳۳۱).*

این طرح را ۲۷ تن از جمله دو تن استادان دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران: دکتر شایگان و دکتر سنجابی از اعضای جبههٔ ملی امضا کرده بودند.

مخالفت مجلس سنا با اقدام مجلس شورای ملی

- مجلس سنا با لوایح عفو خلیل طهماسبی و مصادرهٔ اموال احمد قوام مخالفت کرد و آن را خلاف قانون اساسی و قوانین موضوعه دانست (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۷۵).

* این مادهٔ واحده در مجموعهٔ سالیانهٔ ۱۳۳۱ به این شرح درج گردیده است: «مادهٔ واحده - چون خیانت حاج علی رزم آرا بر ملت ایران ثابت گردیده هرگاه قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد به موجب این قانون مورد عفو قرار می گیرد و آزاد می شود» (ص ۶).

– بدین ترتیب در دو مورد اخیر – به یقین به پیشنهاد و اصرار نمایندگان جبههٔ ملی، قوهٔ مقننه در قوهٔ قضائیه دخالت کرد، در حالی که، درمورد اول، در قوانین عرفی ایران در آن روزگار، برخلاف جمهوری اسلامی ایرانِ امروز، «مفسد فی الارض» محلی از اِعراب نداشت.

دکتر مصدق: تقاضای اختیارات

– دکتر مصدق برای وضع قوانین تا مدت شش ماه برای انجام «مواد نه گانهٔ برنامهٔ دولت» تقاضای اختیارات کرد، که در صفحات بعد، زیر عنوان «مصدق: تقاضای اختیارات قانونگذاری» دربارهٔ آن سخن گفته خواهد شد. این تقاضا به تصویب مجلسین رسید.

مصدق و اعلام حکومت نظامی

وی در ۱۹ مرداد درخواست کرد حکومت نظامی در تهران تمدید شود. چند تن از اعضای سرشناس فراکسیون نهضت (جبههٔ ملی): حائری زاده، مشار، نریمان، اخگر، و قنات آبادی با آن مخالفت کردند (موحد، ۵٦٤/۲). اما این درخواست نیز به تصویب رسید.

– مصدق در خاطراتش، در جواب شاه که نوشته بود: «مصدق که همیشه وانمود می کرد با حکومت نظامی مخالف است در دوران حکومتش حکومت نظامی را تمدید نمود»، می نویسد:

> من رئیس یک دولت قانونی بودم و با تحریکاتی که دشمنان کشور و عمال آنان می نمودند هرگز نمی توانستم بدون اجرای قانون نظامی در شهر طهران که مرکز فساد است مملکت را اداره کنم و تفاوت یک دولت قانونی با یک دولت قلدری و کودتایی این است که دولت قانونی هیچ کاری بر خلاف قانون نمی کند ولی دولت کودتایی هرچه خواست می کند، مانع و رادعی هم ندارد... (خاطرات، ۳۷۱).

مقصود دکتر مصدق از «دولت قانونی» چیست؟ مگر دولتهای پیش از مصدق «دولت قانونی» نبوده اند؟ آیا فی المثل حسین علا نخست وزیرِ پیش از دکتر مصدق، «دولت قانونی» نبود؟ وقتی وی برای فرو نشاندن ناآرامیها در آبادان تقاضای برقراری حکومت نظامی کرد، مصدق در مجلس گفت: «دولت علا با این اقدام می خواهد نفس آزادیخواهان را در سینه ها حبس کند» (عسگری، ۳۸)، ولی چون خود زمامدار شد، در آبادان به همان ضرورت حکومت نظامی برقرار کرد.

مصدق وزیر دفاع: پاکسازی در ارتش و شهربانی

– مصدق در همان آغاز دورهٔ دوم نخست وزیری، رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش، فرماندار

نظامی تهران و چند تن دیگر از افسران شهربانی را که در غائلهٔ سی ام تیرماه دست داشتند برکنار کرد و پاکسازی ارتش از افسران فاسد و توطئه گر را در برنامهٔ کار خود قرار داد... این جریان ادامه یافت و شمار بازنشسته شدگان تا آخر شهریورماه به پانزده تیمسار و یک صد و سی و شش افسر ارشد رسید. اینها همه کمر قتل دکتر مصدق را بر میان بستند و در ماجراهایی که از این پس برای براندازی مصدق صورت گرفت مؤثرترین نقش را برعهده داشتند (موحد، ۲/ ۵۶۵).

آیت الله کاشانی: رئیس مجلس شورای ملی

– پیش از واقعهٔ سی ام تیر دکتر سید حسن امامی امام جمعه رئیس مجلس شورای ملی بود، وی پس از این واقعه استعفا داد و آیت الله کاشانی به ریاست مجلس برگزیده شد.

– حسیبی نوشته است:

پس از رای گیری در مجلس، به اشارهٔ دکتر مصدق همراه سه نفر دیگر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی نزد آیت الله کاشانی رفته و کوشیده بود که او را از قبول ریاست مجلس منصرف سازند. حسیبی گفته بود که مقام شما به عنوان رهبر روحانی مردم از مصدق بالاتر است و قبول این سمت، شما دو نفر را روی در روی یکدیگر درخواهد آورد و به زیان نهضت تمام خواهد شد. آیت الله کاشانی پاسخ داده بود که اندکی پیش از ورود شما به قرآن تفأل کردیم و آن آیه از سورهٔ یوسف آمد که ستارگان و ماه و خورشید در عالم رؤیا به یوسف سجده بردند. آیت الله آن فال را مبارک دانسته و به قبول سمت جدید اصرار ورزیده بود (موحد، ۲/ ۵۶۶).

– ناگفته نماند که آیت الله کاشانی با آن که در دورهٔ هفدهم از تهران به نمایندگی انتخاب شده بود در جلسات مجلس حاضر نمی شد و اینک در مقام ریاست مجلس نیز روش خود را تغییر نداد و جلسات مجلس شورای ملی را دو نفر نایب رئیس اداره می کردند.

شاه: تأیید دکتر مصدق

– در تاریخ ۱۴ مهر، شاه ضمن سخنرانی به مناسبت افتتاح مجلس سنا بعد از تعطیل تابستان از روش دولت در مسألهٔ نفت اظهار رضایت نمود و گفت: «تلاش خستگی ناپذیر و پافشاری جناب نخست وزیر با پشتیبانی ما و مجلسین در ملی کردن صنعت نفت و حفظ حقوق ملت طبق قانون مصوبه مورد تقدیر است (روحانی، ۳۵۲–۳۵۳).

– سرمقالهٔ باختر امروز دکتر فاطمی (سخنگوی دولت) در ۱۵ مهر ۱۳۳۱ زیر عنوان «این مجلس سنا برای خدمتگزاری به ملت ایران به وجود نیامده است» نشانگر حساسیت دولت به این مجلس و مقدمه ای برای انحلال آن بود.

– در ۱۹ مهر ماه دکتر فاطمی به وزارت خارجه منصوب شد و به مانند پیش سخنگوی دولت نیز بود.

بازداشت چند تن

– سخنگوی دولت در ۲۱ مهرماه خبر بازداشت سرلشکر بازنشسته عبدالحسین حجازی و برادران رشیدیان را اعلام کرد و گفت که آنها به معیت آقای سرلشکر زاهدی و بعضی افراد دیگر که دارای مصونیت پارلمانی هستند به نفع یک سفارت اجنبی مشغول توطئه و تحریک بوده اند و افزود که دولت در مورد افرادی که مصونیت پارلمانی دارند مشغول مطالعه است «تا اقدام لازم معمول گردد» (موحد، ۲/ ۶۰۳).

تعطیل مجلس سنا

– یک روز بعد طرحی سه فوریتی در مجلس شورا به تصویب رسید که بر طبق آن مدت نمایندگی در هر دورهٔ قانونگذاری، چه در مجلس سنا و چه در مجلس شورا، به دو سال محدود گردید و چون در آن تاریخ بیش از دو سال از افتتاح آن دورهٔ مجلس سنا می گذشت طبعاً مجلس مزبور منحل تلقی می شد. نمایندگان فراکسیون نهضت ملی سخت بر مجلس سنا تاختند...

– آیت الله کاشانی نیز روز سوم آبان گفت که ملت ایران مجلس سنا را خار راه سعادت و ترقی خود تشخیص داد و مجلس شورا با تصویب آن طرح از خواست مردم تبعیت نموده است (موحد، ۲/ ۶۰۴).

– با تصویب این طرح تکلیف سرلشکر زاهدی که سناتور بود نیز روشن گردید که دیگر مصونیت پارلمانی ندارد.

تردیدی وجود ندارد که سرمقالهٔ مورخ ۱۵ مهر ۱۳۳۱ باختر امروز مقدمه ای بوده است برای طرح سه فوریتی مورد بحث و سرانجام تعطیل مجلس سنا.

– تقی زاده که ریاست مجلس سنا را به عهده داشت در این باره نوشته است:

در این حیص و بیص از سنا ده یا بیست نفر آمده بودند. یکمرتبه گفتند که سید ابوالقاسم [کاشانی رئیس مجلس شورای ملی] حکم کرده و گفته است یک نفر هم از سناتورها از بیرون نگذارید بیاید» (زندگی طوفانی، ۲۹۸).

تقی زاده ناچار سناتورها را در منزل نظام السلطنه جمع می کند و پس از گفتگو با آنان به دربار می رود:

من رفتم به دربار. تلفن کردم به شاه در سعد آباد که می آیم. رفتم پیش شاه که بگویم آن لایحه را قبول نکند و امضاء نکند. ولی وقتی من رسیدم، گفتند یک ساعت قبل مصدق السلطنه آمد و مرا مجبور کرد که امضاء بکنم. به من می گفت قول گرفته ام تجدید انتخاب بشود (همان مأخذ، ۲۹۹).

– در این شرایط مجلس شورا به صورت نیم بند بر سر پا بود – با ۸۰ نماینده به جای

۱۳٦ نماینده- به علاوه مجلس شورا با اختیاراتی که به دکتر مصدق داده بود، دیگر نقش فعالی نداشت، مجلس سنا هم تعطیل شد، حکومت نظامی نیز در تهران و برخی از شهرستانها برقرار بود....

مصدق: تقاضای اختیارات قانونگذاری برای شش ماه، و آغاز دو دستگی در جبههٔ ملی

پیش از این گفته شد که دکتر مصدق در ۲۲ تیر ۱۳۳۱، سه روز پس از انتصاب به نخست وزیری، از مجلس شورا، تقاضای اختیارات قانونگذاری آزمایشی به مدت ٦ ماه کرد. اکثریت مجلس- و حتی فرامرزی و حائری زاده از موافقان مصدق - با این امر مخالفت کردند. روزنامه های طلوع و آتش مقالات تندی نوشتند. اطلاعات ۲۵ تیر اظهار نظر روزنامهٔ نیویورک تایمز را چاپ کرد که: «دکتر مصدق با این تقاضا یک رویهٔ هیتلری پیش گرفته است». پنجاه و دو تن مدیران جراید که در مجلس متحصن بودند در اعلامیهٔ خود نوشتند «لایحهٔ اختیارات نخستین سنگ بنای حکومت مطلقه است».

مصدق: می دانم اختیارات خلاف قانون اساسی ست

اساس مخالفت همهٔ اینان، همان مطالبی بود که خود دکتر مصدق در مجلس ششم و چهاردهم و شانزدهم در غیرقانونی بودن اختیارات گفته بود. اینک پاسخ مصدق به مخالفان این بود که: «... علت تقاضای او فوریت استثنایی و اهمیت بعضی مسائل مخصوصاً مربوط به بحران اقتصادی و مالی ست که انجام آن از طریق قانونگذاری عادی مقدور نیست». مجلس در آن موقع، بحث دربارهٔ این موضوع را به معرفی وزیران و تصویب برنامهٔ دولت موکول کرد (روحانی، ۳٤۰-۳٤۲؛ صفایی، ۲۲۵). او در موقع تقاضای پیشنهاد اختیارات شش ماهه گفت: «با این که اعطای اختیارات مخالف قانون اساسی ست این درخواست را می کنم. اگر در مجلسین به تصویب رسید به کار ادامه می دهم والا از کار کنار می روم...»* (خاطرات، ۲۵۰).

* این است متن نامهٔ دکتر مصدق نخست وزیر: به تاریخ ۱۰/۲۷/ ۱۳۳۱، شمارهٔ ۳۲۰۲٦ ریاست محترم مجلس شورای ملی. چون تسریع در تعیین تکلیف لایحهٔ اختیارات که به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده برای دولت واجد اهمیت و ضروری ست و آقایان نمایندگان محترم نیز از نظر وظیفه ای که دارند، البته در این مورد به حد لازم و کافی باید اظهار نظر بفرمایند برای این که جمع هر دو نظر شده باشد خواهشمند است در صورت امکان موافقت فرمایند که جلسات مجلس صبح و عصر متوالیاً تشکیل شود تا تکلیف این امر زودتر روشن گردد. ضمناً به استحضار می رساند که از نظر دولت رأی و نظر مجلس شورای ملی در مورد این لایحه به منزلهٔ رأی اعتماد تلقی خواهد شد. نخست وزیر دکتر محمد مصدق. ←

– در این ماجرا حائری زاده عضو جبههٔ ملی کمی از مصدق فاصله گرفت.
– دکتر مصدق در ایام اقامت در لاهه به دکتر بقایی گفته بود برای مقابله با مشکلات متعدد در فکر گرفتن اختیارات است (صفایی، ۲۲۳–۲۲۵).
– پس از سی ام تیر و استعفای قوام و انتصاب مجدد مصدق به نخست وزیری، وی بار دیگر از مجلس برای وضع قوانین تا مدت شش ماه برای تمام برنامهٔ نُه ماده ای دولت به شرح زیر تقاضای اختیارات کرد:

مادهٔ واحده – به آقای دکتر مصدق نخست وزیر اختیار داده می شود که از تاریخ تصویب این قانون تا مدت شش ماه لوایحی که برای اجرای مواد نُه گانهٔ برنامهٔ دولت ضروری ست و در جلسهٔ هفتم مرداد ۱۳۳۱ مجلس به شرح زیر:

۱– اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها.
۲– اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیلهٔ تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیر مستقیم.
۳– اصلاح امور اقتصادی به وسیلهٔ افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.
٤– بهره برداری از معادن نفت کشور.
۵– اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدامی کشوری و قضایی.
٦– ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی و تأمین مخارج این اصلاحات به وسیلهٔ وضع عوارض.
۷– اصلاح قوانین دادگستری
۸– اصلاح قانون مطبوعات.
۹– اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی.

تصویب شده است، تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را تقدیم مجلسین نماید و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده لازم الاجرا می باشند.

در تاریخ ٦ مرداد ۱۳۳۱ – لایحهٔ اختیارات شش ماهه به شرح بالا با قید دو فوریت به مجلس داده شد و این لایحه در جلسه ۷ مردادماه ۱۳۳۱ به شرح زیر تصویب شد:

مادهٔ واحده – به آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر اختیار داده می شود که از تاریخ تصویب این قانون تا مدت شش ماه لوایحی که برای اجرای مواد نه گانهٔ برنامهٔ دولت ضروری ست و در جلسهٔ هفتم مردادماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی تصویب شده است، تهیه نموده و پس از آزمایش

←دکتر مصدق از این به بعد، چنان که در صفحات آینده خواهد آمد، بارها نمایندگان مجلس شورای ملی را تهدید کرده است که اگر پیشنهاد مرا تبذیرید یا استعفا می دهم یا با مردم سخن خواهم گفت و...

تقدیم مجلسین نماید و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده لازم الاجراء ست.

این لایحه سپس در جلسهٔ ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ به تصویب مجلس سنا رسید.

بدین ترتیب دکتر مصدق از مجلسین تقاضا کرد برای اجرای تمام برنامهٔ نُه ماده ای دولت خود، به مدت شش ماه به وی اختیارات قانونگذاری داده شود، در حالی که در سالهایی که نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود با مطلق دادن اختیارات به وزیران ولو برای یک موضوع، به استناد قانون اساسی مخالفت کرده بود.

البته این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که مصدق در زمانی تقاضای اختیارات قانونگذاری کرد که با ملی شدن صنعت نفت، کشور در برابر دولت انگلیس و شرکت نفت انگلیس و ایران، در وضعی کاملاً استثنایی قرار گرفته بود. مصدق در موقع تقاضای این اختیارات گفت که علت تقاضای او برای کسب اختیارات قانونی، فوریت استثنایی و اهمیت بعضی مسائل مربوط به بحران اقتصادی و مالی کشور است. با تأکید به این موضوع که می داند «اختیارات» بر خلاف قانون اساسی ست. اما ...

— در واکنش به تقاضای اختیارات دو تن از باسابقه ترین اعضای جبههٔ ملی: حائری زاده و مشار به مخالفت با آن برخاستند (موحد، ۲/ ۵۶۳).

تمدید اختیارات به مدت یک سال و تشدید مخالفتها

«هنوز مدت قانونی اختیارات ۶ ماههٔ مصدق سپری نشده بود که دولت لایحهٔ جدید مادهٔ واحدهٔ تمدید اختیارات را به مجلس داد» (موحد، ۱/ ۱۰۱۵).

مادهٔ واحده – اختیارات موضوع قانون مصوب بیستم مردادماه ۱۳۳۱ از تاریخ انقضاء برای مدت یک سال دیگر تمدید می شود.

تبصره – قوانین مصوبه هر سه ماه به سه ماه برای تصویب تقدیم مجلس می شود.

آراء دکتر مصدق در غیرقانونی بودن «اختیارات»:

مخالفت با دادن اختیارات به داور برای اصلاح عدلیه

در مجلس ششم علی اکبر داور وزیر عدلیه در روز ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ مادهٔ واحده ای را با قید دو فوریت به مجلس تقدیم کرد که در همان جلسه، پس از اظهار نظر نمایندگان موافق و مخالف، به شرح زیر به تصویب رسید:

مادهٔ واحده – وزیر فعلی عدلیه مجاز است به وسیلهٔ کمیسیونهایی مرکب از اشخاص بصیر، موادی راجع به اصلاح اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام عدلیه تهیه و به موقع اجرا بگذارد تا پس از آزمایش در مدت شش ماه در عمل به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید. کمیسیونهای مذکوره

چهارماه پس از تصویب این قانون منحل می شوند.

مدت اختیاراتی که داور در ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ از مجلس گرفت فقط برای چهار ماه تعیین شده بود، ولی... این فرصت کافی نبود... لذا در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ماه [۱۳۰۶] مجدداً تقاضای چهارماه تمدید اختیار کرد که به تصویب رسید.

دکتر مصدق پس از تقاضای تمدید اختیارات داور برای مدت چهار ماه، در جلسات ۱۸ و ۲۵ و ۲۸ خرداد نه فقط دربارهٔ تمدید اختیارات، بلکه دربارهٔ اصل لایحهٔ اختیارات و محتوای آن که قبلاً به تصویب رسیده بود سخن گفت.

در جلسهٔ ۱۸ خرداد ۱۳۰۶:

بالاخره عقیده هم داشتم که مجلس شورای ملی نمی تواند به دولت اجازهٔ قانونگذاری بدهد. چرا؟ برای این که مثل این است که یک کسی اجازهٔ اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد. اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما هم وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگوییم برو قانون وضع کن.

در جلسهٔ ۲۵ خرداد ۱۳۰۶

... اساساً قانونگذاری را از مختصات و وظایف مجلس شورای ملی می دانم. اگر بنا باشد مجلس به وزراء اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفهٔ مجلس شورای ملی چیست؟ این حق به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی از وظایف مجلس شورای ملی ست و هیچ مجلسی نمی تواند این حق را به دولت واگذار کند.

در جلسهٔ ۲۸ خرداد ۱۳۰۶:

... اگر بنده پیشنهاد می کنم که اختیار قانونگذاری از مادهٔ واحده موضوع بشود، این مسأله به قدری بزرگ است که شما امروز که می خواهید برای شش ماه* دیگر اختیار جان و مال مردم را به یک وزارتخانه واگذار کنید که خودش قانون وضع کند و خودش اجرا کند، بنده اگر در این موضوع پنج ساعت هم توضیح بدهم باز زیاد نیست... به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی قواء مملکت به سه شعبه تجزیه می شود: قوهٔ مقننه، قوهٔ قضائیه، و قوهٔ اجرائیه. وضع قانون که عبارت از قواعد و احکامی ست که هیأت تقنینیه برای حفظ انتظامات جامعه تصویب می کند از وظایف قوهٔ مقننه است و چون به موجب اصل ۲۸ متمم قانون اساسی قواء ثلاثهٔ مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود، لذا قوهٔ تقنینیه نمی تواند انجام این وظیفه را به عهدهٔ یکی از قواء دیگر

* مادهٔ واحدهٔ اختیارات داور وزیر عدلیه برای چهارماه بوده است و تمدید آن نیز برای چهار ماه. معلوم نیست دکتر مصدق به چه علت در سخنان خود در مجلس به جای چهارماه شش ماه گفته است.

واگذارد که هم واضع قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید...*

وی دربارهٔ تمدید مدت اختیارات داور نیز اظهار داشت

... باید معلوم شود که تمدید مدت در صلاح مملکت هست یا نیست؟ آیا مادهٔ واحده همان طور که تصویب شد به موقع اجراء رسیده؟ و آیا قوانین موضوعه آن قدر مفید است که صلاح مملکت تمدید شش ماه دیگر را ایجاب نماید؟ به نظر بنده تحقیقات در این موضوع از دو جهت ضروری ست: اول این که معلوم شود رفتار دولت بر طبق مادهٔ واحدهٔ مصوبهٔ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۵ بوده یا نه؟ و بعد قوانینی که وضع شده مفید است یا نیست؟...

مخالفت با دادنِ اختیارات مالی و اقتصادی به دکتر میلیسپو

با آن که مجلس سیزدهم به دکتر میلیسپو رئیس کل دارایی ایران اختیارات مالی و اقتصادی داده بود، دکترمصدق در مجلس چهاردهم در جلسات پی در پی به مخالفت با این اختیارات پرداخت، با این استدلال که:

اصل ۲۸ متمم قانون اساسی می گوید: «قواء ثلاثه (مقننه و قضاییه و اجرائیه) از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود»، که از هر یک از افراد دول متحدهٔ امریکای شمالی اگر سؤال شود مقصود از این اصل چیست؟ خواهد گفت: که هیچ یک از این قواء نمی تواند در کار دیگری مداخله نماید. بنابراین وضع قانون که از خصایص مجلس شورای ملی ست غیر قابل انتقال است، و ما می بینیم که دکتر [میلیسپو] که یکی ارکان قوهٔ اجرائیه است اختیارات می خواهد که قانون وضع نماید.

دکتر مصدق بااین استدلال توانست الغای قانون مزبور را از مجلس بگذراند، و نتیجه این شد که مستشاران امریکایی از کار کناره جویی کردند.

مخالفت با دادن اختیارات به دولت رزم آرا برای تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی

* دکتر مصدق، چنان که پیش از این - در بخش دوم - گفتیم، پس از کودتای ۱۲۹۹، در دورهٔ قاجاریه، قبول وزارت مالیه را در کابینهٔ قوام السلطنه، مقارن مجلس چهارم، منوط به گرفتن اختیارات قانونی از مجلس شورای ملی کرد، در حالی که در آن زمان، وضعی استثنایی در مملکت به وجود نیامده بود.

مادهٔ واحده - قوانین راجع به تشکیلات ادارات وزارت مالیه از تاریخ تصویب این قانون تا مدت سه ماه موقوف الاجرا شده و وزیر مالیه مجاز است که ادارات مربوط به آن قوانین را منحل کرده و ادارات را که صلاح می داند تشکیل و قوانین مربوط به آن ادارات را که باید به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید، به طور نظامنامه برای تجربه و آزمایش در ادارات وزارت مالیه به جریان انداخته و بعد از تجدید نظر آنها را به صورت لوایح قانونی به مجلس شورای ملی پیشنهاد نماید.

با آن که اقلیت مجلس چهارم گفتند که «موکلین حق توکیل به آنها نداده اند» و دادن اختیارات به وزیر برخلاف قانون اساسی ست، سرانجام با پافشاری دکتر مصدق لایحهٔ اختیارات در ۲۰ آبان ۱۳۰۰ به تصویب نهایی رسید و دکتر مصدق وزیر مالیه بر مبنای اختیارات حاصله شروع به کار کرد (عاقلی، میرزا احمد خان قوام السلطنه، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱).

... در مجلس شانزدهم دولت رزم آرا خواستار اختیاراتی برای تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی شد. دکتر مصدق به مخالفت با آن برخاست و گفت که نمایندگان مجلس وکیل در توکیل نیستند و نمی توانند اختیارات قانونگذاری خود را به دولت ــ اگرچه آن دولت مورد اعتمادجامعه باشد ــ تفویض کنند. وی دادن اختیارات را مایهٔ تزلزل ملی دانست.

مخالفت نمایندگان جبههٔ ملی با تمدید مدت اختیارات

ــ تمدیداختیارات به سادگی به تصویب مجلس نرسید. همین که نامهٔ نخست وزیر دربارهٔ تمدید اختیارات در مجلس خوانده شد، «مکی گفت با این وضع از این مجلس استعفا می دهم و استعفای خود را روی تریبون گذاشت و طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی مصدق را به هیتلر تشبیه نمود و گفت مصدق مرتکب اشتباهی می شود که زیانهای فاحش و جبران ناپذیری برای ایران دارد» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ۴۷۹).

چند نفر دیگر از نمایندگان هم معترض به تمدید اختیارات دکتر مصدق بودند و مخالفت خود را ابراز داشتند. در جلسهٔ ۲۵ دی ماه... دکتر بقایی نطق مفصلی کرد و با تمدید اختیارات دکتر مصدق مخالفت نمود.

ــ همان روز جراید تهران نوشتند که مذاکرات نفت به مرحلهٔ حساس خود نزدیک شده و انتظار می رود که تا ۴۸ ساعت دیگر اعلامیهٔ رسمی در این باره منتشر گردد... این خبر تا اندازه ای از مخالفت نمایندگان با لایحهٔ تمدید اختیارات دولت کاست...

ــ در جلسهٔ ۲۸ دی ماه مجلس حسین مکی استعفای خود را مسترد داشت و حائری زاده نطق شدیدی بر علیه تمدید اختیارات دکتر مصدق نمود، و رئیس مجلس [آیت الله کاشانی] هم طی نامه ای به نمایندگان اطلاع داد که طرح لایحه... مخالف با قانون اساسی می باشد (فاتح، ۶۵۰).

ــ یک هیأت هفت نفری از مجلس که در آن کسانی چون شایگان و سنجابی و مکی عضویت داشتند نزد مصدق رفتند تا «او را از اصرار برای تمدید اختیارات منصرف سازند. اما مصدق همچنان بر نظر خود تأکید نمود (موحد، ۲/ ۶۷۴ـ۶۷۵).

مصدق: تهدید مجلس، و تصویب اختیارات

روز ۲۹ دی ماه بازار تعطیل شد و تظاهرات شدیدی به پشتیبانی از دولت صورت گرفت و دکتر مصدق به نمایندگان گفت که باید هرچه زودتر تکلیف لایحهٔ تمدید اختیارات او را مجلس روشن کند والا مسؤولیت حفظ انتظامات کشور به عهدهٔ مجلس خواهد بود (فاتح، ۶۵۰).

عبدالرحمن فرامرزی که در صف مخالفان بود می گفت:

اگر مجلس ملی ست دیگر اختیارات دربست را برای چه می خواهید؟ و اگر مجلس ملی نیست، یکباره در آن را ببندید و خیال خود را راحت کنید و الاّ گرفتن اختیارات و بلااثر گذاشتن قوهٔ مقننه معنی ندارد (موحد، ۲/ ۵۶۳).

در ۲۸ دی «تظاهرات شدیدی در تهران و تمام شهرها له و علیه مصدق و کاشانی بروز کرد و تعطیل مغازه ها آغاز شد. سیل طومار و تلگراف به طرفداری مصدق همه جانبه شد، در تهران بعضی از افراد به زدو خورد پرداخته و لقب حسین مکی را از «سرباز فداکار» به «سرباز خطاکار» تغییر دادند» (عاقلی، روزشمار، ۱/ ۴۸۱).

– توده ایها نیز به مخالفان پیوستند. روزنامهٔ شهباز، مصدق را متهم کرد که «بساط رسواترین اشکال دیکتاتوری فاشیستی را گسترده است».

– با این حال، این لایحه «در ۲۹ دی با اکثریت ۵۹ رأی از ۶۷ نفر نمایندهٔ حاضر در جلسه تصویب شد» (موحد، ۲/ ۶۷۴–۶۷۵).

ناگفته نماند که دکتر مصدق در پیام رادیویی خود پس از گرفتن اختیارات، در تاریخ ۲ بهمن، به حل مسألهٔ نفت که خبرش در جراید تهران نوشته شده بود، اشاره ای هم نکرد. آیا این خبر دروغ را روزنامه های طرفدار دولت برای آرام ساختن مردم ومخالفان اختیارات منتشر کرده بودند؟

– موحد دربارهٔ تصویب این لایحه می نویسد: «مجلس که در برابر تهدید دکتر مصدق به استعفا و ریختن مردم به کوچه و خیابان قرار گرفته بود، اختیارات را داد...» (موحد، ۲/ ۸۹۰)

تذکر رئیس مجلس به مصدق: قصد تجاوز به حقوق عامه را کنار بگذارید

در ۳۰ دی آیت الله کاشانی رئیس مجلس شورای ملی نامه ای به نخست وزیر نوشته و با توجه به سوابق سیاسی دکتر مصدق و نطقهای مشارالیه در ادوار پنجم و ششم و چهاردهم و شانزدهم، وی را از گرفتن اختیارات برحذر داشت و سرانجام متذکر شد از راه خطایی که می پنمایید اگر باز نگردید پشیمان خواهید شد و قصد تجاوز به حقوق عامه را کنار بگذارید» (عاقلی، روزشمار، ۱/ ۴۸۲).

– مکی دربارهٔ اختیارات مصدق می گوید:

مصدق به خود من گفت کاشانی و شاه را باید در قلعه ای محبوس و حفظشان کرد و هر زمان به وجودشان احتیاج شد مثل پرچم آنان را به میان کشید، منظور مصدق ایجاد یک حکومت دموکراتیک نبود، اختیاراتی که گرفته بود چرچیل در دوران جنگ جهانی دوم نداشت... (مکی، ۱/ ۱۹۷).

- تا این زمان از اعضای جبههٔ ملی و طرفداران جدی آن، حائری زاده، مشار، آیت الله کاشانی، مکی، و دکتر بقایی به سبب مخالفت با لایحهٔ اختیارات و تمدید آن در صف مخالفان جدی مصدق قرار گرفته بودند.

- واقعیت آن است که پس از قطع مناسبات سیاسی با انگلستان در ۳۰ مهر ۱۳۳۱، کار نفت... از ردهٔ کارهای مهم دولت کنار گذاشته شد و دکتر مصدق به کارهای داخلی پرداخت که مهمترین آنها تصویب متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی ست.

تصویب متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی

دکتر مصدق نوشته است:

«... بعد از تصویب اختیارات و تمدید آن متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی از تصویب گذشت...» (خاطرات، ۲۳۸) و در بارهٔ این لوایح تصریح کرده است:

من نمی گویم که لوایح قانونی ام جامع تمام محاسن و فاقد تمام معایب بود ولی می خواهم این را عرض کنم که تنظیمشان علتی جز احتیاجات مملکت نداشت و درتصویبشان نظریات شخصی به کار نرفته بود. با این اختیارات بود که توانستم با محاصرهٔ اقتصادی و نبودن عایدات نفت... قریب دو سال و چهار ماه [این مدت صحیح نیست] به کار ادامه دهم...» (خاطرات ۲۵۳-۲۵٤).

- تصویب متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی در فاصلهٔ ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ - تاریخ تصویب قانون اختیارات در مجلس سنا - تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ - دریافت فرمان عزل - قابل توجه است. اگر تعداد این لوایح قانونی را نیز فقط دویست لایحه در نظر بگیریم، نه بیشتر، به طور متوسط در هر چهل ساعت یک لایحهٔ قانونی به تصویب دکتر مصدق رسیده و به موقع اجرا گذاشته شده است.

آراء موافقان کسب اختیارات:

دکتر مصدق نوشته است:

بعد از سی ام تیر که باز این جانب خود تشکیل دولت دادم چون یکی از طرق مبارزهٔ سیاست خارجی از طریق مجلس هفدهم بود چنین به نظر رسید که هر قدر اصطکاک دولت با مجلسین کم بشود، مبارزهٔ سیاست خارجی از طریق مجلسین تا حدی فلج شود و دولت بتواند بیشتر دوام کند. این بود که از مجلسین درخواست اختیارات نمودم تا در حدود آن بتوانم لوایح قانونی و ضروری را امضاء کنم و بعد از آزمایش برای تصویب مجلسین پیشنهاد نمایم.

چون با اختیاراتی که مجلس سیزدهم به دکتر میلسپو داده بود و به نفع سیاست خارجی تمام می شد و شاید موارد دیگری که باز مجلس می خواست به بعضی اشخاص اختیاراتی بدهد که

صلاح نبود و این جانب مخالفت کرده بودم، برای این که نگویند چرا آن وقت که پای دیگران در بین بود مخالفت نمودم وروزی که نوبت به خودم رسید درخواست اختیارات کردم، موقع درخواست تذکر دادم با این که اعطای اختیارات مخالف قانون اساسی ست این درخواست را می کنم، اگر در مجلسین به تصویب رسید به کار ادامه می دهم و الا ازکار کنار می روم. مجلسین هم از نظر مصالح مملکت آن را برای مدت شش ماه تصویب نمودند و چون مدت اختیارات در ۲۰ دی ماه ۳۱ منقضی می شد درخواست تمدید نمودم که در این وقت یکی از همکاران به این عنوان که تصویب تمدید اختیارات مخالف با قانون اساسی ست با آن مخالفت نمود... اکنون موضوع را تحت مطالعه قرار می دهم تا معلوم شود که تصویب اختیارات مخالف قانون اساسی بوده یا نه و برخلاف مصالح مملکت بوده یا نبوده است» (خاطرات، ۲۵۰).

دادن اختیارات درمواقع عادی آن هم به اشخاصی که ازآن در نفع بیگانگان استفاده کنند چون مخالف مصلحت است مخالف قانون اساسی هم هست. ولی در مواقع جنگ و غیر عادی، دادن اختیارات موافق روح قانون اساسی ست، چون که قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی.

شرب شراب در شرع اسلام به نص صریح قرآن حرام است ولی اگر طبیب آن را برای سلامت مریض تجویز نمود حرمت از آن برداشته می شود.

وقتی سلامت یک مریض ایجاب می کند که بر خلاف نص صریح شرب خمر کند، آیا اعطای اختیارات که در هیچ کجای قانون اساسی تحریم نشده آن هم برای سلامت یک ملت مخالف قانون اساسی ست؟ «الضرورات تبیح المحظورات».

مخالفت با اختیارات با این عنوان که مخالف با قانون اساسی ست کلمهٔ حقی بود که می خواستند از آن در راه باطل سوء استفاده کنند (همان مأخذ، ۲۵۱).

دکتر کاتوزیان نیز کسب اختیارات قانونگذاری دکتر مصدق را تأیید کرده و ازجمله نوشته است:

مصدق از اردیبهشت ۱۳۳۰ که نخست وزیر شد تا مرداد ۱۳۳۱ - یعنی در یک سال و چهار ماه اول حکومتش اختیاراتی نداشت- اما درمرداد ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و مجلس سنا لایحهٔ اختیارات او را تصویب کردند که به توشیح شاه هم رسید. شش ماه بعد، یعنی در دی ماه ۱۳۳۱ مصدق از مجلس تقاضای تمدید اختیارات کرد. این تقاضا با مخالفت شدید کاشانی و بقایی و یارانشان رو به رو شد، اما بالاخره آنها هم رای مخالف ندادند، و در هر صورت اکثریت قاطع مجلس اختیارات را برای مدت یک سال دیگر تمدید کرد. و اینک ملاحظاتی دربارهٔ اختیارات مصدق:

«الف- ... این اختیارات را پارلمان به مصدق داد و در تصویب آن همهٔ تشریفات معمول

قانونگذاری از جمله توشیح شاه رعایت شده بود...»، «ب- مملکت با امپراتوری انگلیس طرف بود. این امپراتوری نفت ایران را تحریم کرده، اندوخته های ارزی ایران را در بانک انگلستان توقیف کرده، و ایران را در محاصرهٔ اقتصادی گذاشته بود...»، «ج- بیش از یک سال دولت با بی پولی و بی ارزی و تحریم نفت سر کرده بود...»، «د- ... با چنین شیوه هایی حتی در انگلستان امروز نیز نمی توان مملکت را اداره کرد چه رسد به ایران آن روز...»، و - به علاوه با استفاده از این اختیارات «تعداد زیادی لایحه برای ادارهٔ امور کشور تهیه شد که اهم آنها قانون سهیم کردن کشاورزان در سهم اربابی، اصلاحات عدلیه، اصلاحات ارتش، اصلاح قوانین مالیاتی و شهرداریها و مانند آن بود...»، «ز - ... مجلس با تفویض اختیارات مزبور از نقش و اهمیت سیاسی خود کم نکرد، بلکه جلسات آن مرتباً تشکیل می شد، و بحث و اختلاف و فریاد و فحش و فضیحت دائماً در آن جریان داشت...» (کاتوزیان، «معاصی کبیرهٔ... »، ۲۹۷-۳۱۱).*

ایرج پزشکزاد در دفاع از اختیارات نظریه ای بدیع ارائه داده است:

... اصرار و تأکید منتقدان مصدق، بر این که انفصال و امتیاز قوای ثلاثه - موضوع اصل بیست و هشتم متمم - «روح قانون اساسی ست»، ادعایی فاقد وزن و اعتبار و به قصد حملهٔ سیاسی ست، گفتن ندارد که روح قانون اساسی، بی تردید اصل بیست وششم است که می گوید قوای مملکت ناشی ازملت است، اصلی که متأسفانه منتقدان مذکور، نه پیش از مصدق و نه بعد از او حرمتش را نگه نداشتند.

وی می افزاید اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی می گوید:

قوای ثلاثهٔ مزبور [مقننه - قضائیه - اجرائیه] همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود». اما «متمم قانون اساسی ایران از قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک گرفته شده است، غیر از بعضی احکام مربوط به موازین شرعیه...، ولی اصل ۲۸ ما در قانون اساسی بلژیک معادلی ندارد» و آن را «- احتمالاً از قانون اساسی ۱۸۴۸ فرانسه - گرفته اند، و به عنوان ترمز سرکشیهای محمد علی شاه قانون شکن و قلدر...». «پس اگرامروز بگوییم که اصل بیست و هشتم روح قانون اساسی ست، ناچار باید بپذیریم که قانون اساسی بلژیک فاقد روح است چون اصل امتیاز و انفصال قوای ثلاثه در آن وجود ندارد». درحالی که می دانیم این قانون در اروپا به عنوان یک شاهکار درایت سیاسی شناخته شده...». پزشکزاد نشان داده است که از جمله در فرانسه وانگلیس، به دوگل و چمبرلن و چرچیل، مجلس درمواقع ضروری اختیارات داده است، البته «بارعایت سه شرط مدت معین، موضوع معین و الزام تصویب پارلمان در سررسید مهلت».

* در سالهای پیش که مصدق با دادن «اختیارات» مخالفت می کرد، در تمام موارد، تشریفات معمول قانونگذاری از جمله توشیح شاه رعایت شده بود.

پزشکزاد در اثبات درستی تفویض اختیارات از طرف مجلس شورای ملی به دکتر مصدق در دوران نخست وزیری اش، به این موضوع استناد می کند که پیش از این تاریخ نیز مجلس، در سال ۱۳۰۰ به دکتر مصدق وزیر مالیه، در سال ۱۳۰۱ به دکتر میلسپو رئیس کل مالیهٔ ایران، و در سال ۱۳۰۵ به علی اکبر داور وزیر عدلیه اختیارات داده بوده است.

و گفتنی ست که بعضی از منتقدان اختیارات اخیر مصدق، که آن موقع و در آن موارد امکان و اقتدار انتقاد داشتند ساکت مانده بودند. حقوقدانان شاهنشاهی ایراد دیگری هم گرفته بودند:

«... از طرفی حدود و اختیار نمایندگان مجلس شورای ملی در حدود وکالتی ست که به موجب قانون به آنها واگذار شده و حق واگذاری قانونگذاری را به غیر ندارند و روشن است چنین عملی فاقد ارزش قانونی ست. این ایراد یک مغلطه و یک تاکتیک مبارزهٔ سیاسی ست. آنها به قاعده ای استناد می کنند که اگر در حقوق خصوصی معتبر است، در حقوق اساسی قابل استناد نیست...».

«نتیجه آن که، ایرادهای مباینت اختیارات با قانون اساسی و عدم حق توکیل غیر از سوی نمایندگان، عنوان شده از سوی مخالفان را باید ایرادهای سیاسی دانست، زیرا ارزش حقوقی ندارند و ناچار در زمینه و ردیف تلاشها برای ساقط کردن دولت قرار می گیرند...

او دربارهٔ مخالفت مصدق با اختیارات داور برای اصلاح عدلیه نوشته است استناد مصدق به قانون اساسی

بهانه و تاکتیک سیاسی او برای مخالفت با حکومت استبدادی [رضاشاه] بوده است وگرنه مصدق حقوقدان می دانست، و حقوقدانان شاهنشاهی می دانستند که اعطای اختیارات موقت برای موضوع معین در مدت معین با الزام تصویب نهایی پارلمان، که در هیچ کجای قانون اساسی منع نشده، ضد دموکراسی نیست...». (پزشکزاد، ۱۹٤-۲۱۲).

موضوع قابل توجه آن است که دکتر مصدق، چه در دوره های مختلف که نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود، و چه در زمان نخست وزیری اش، یا به موضوعهایی که پزشکزاد عنوان کرده است مطلقاً آگاهی نداشته و یا آنها را قابل استناد نمی دانسته است. زیرا تکیهٔ او در مخالفت با دادن اختیارات به قوهٔ اجرائیه فقط بر اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی استوار بوده که به موجب آن قوای ثلاثه بی استثناء از یکدیگر ممتاز و منفصل است. مصدق – و نه «حقوقدانان شاهنشاهی» – چند بار به صراحت استدلال کرد که موکلان ما به ما نمایندگان مجلس وکالت در توکیل نداده اند که ما این حق را به دیگری واگذار کنیم. او حتی در یک مورد اظهار داشت «وکالت» در حکم «اجازهٔ اجتهاد» است که مجتهد نمی تواند آن را به دیگری واگذار کند. بار دیگر نیز به صراحت گفت مجلس حتی نمی تواند به دولت موردِ اعتماد جامعه اختیارات قانونگذاری بدهد.

کسانی که در مجلس هفدهم و در خارج از مجلس با گرفتن «اختیارات» دکتر مصدق مخالفت می کردند به قول دکتر موحد از همان حربه ای علیه دکتر مصدق استفاده می کردند که وی سالها علیه دیگران استفاده کرده بود.

اشاره ای به چند لایحهٔ مصوب دکتر مصدق

ـ متأسفانه فهرست متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی مصوّب دکتر مصدق در دست نگارندهٔ این سطور نیست. به نظر می رسد که همهٔ آنها لوایحی بوده است که به زعم دکتر مصدق به نفع مردم ایران بوده است، ولی لااقل برخی از آنها حتی در همان زمان نه فقط از سوی مردم و مطبوعات، بلکه از طرف اعضای جبههٔ ملی نیز به شدت مورد اعتراض قرار گرفت که به بعضی از آنها در کمال اختصار اشاره می گردد:

قانون امنیت اجتماعی

تثبیت قدرت دولت با جلوگیری از فعالیت مخالفان ملازمه داشت، از این رو دکتر مصدق برای جلوگیری از تحریکات مخالفان با استفاده از قانون اختیارات به وسیلهٔ دو همکار حقوقدان خود (شایگان و سنجابی) قانون امنیت اجتماعی را تنظیم و تصویب کرد (آبان ۱۳۳۱). این قانون به دولت اجازه می داد هر مخالف یا هر کس را خلاف مصالح دولت رفتار کند، به تبعید بفرستد. در مجلس این قانون مورد اعتراض قرار گرفت و دکتر بقایی آن را «مقررات آزادی کُش» نامید ولی اعتراض او با پاسخ درشت شایگان و سنجابی رو به رو شد (صفایی، ۲۳۸).

وی در مخالفت با «قانون امنیت اجتماعی» در جلسهٔ مورخ ۱۱ آبان ۱۳۳۱ گفت: ... به جای این که این قانون کوچکترین فایده ای برای ملت ایران و ملیون ایران داشته باشد یک حربهٔ برنده به دست دشمنان این ملت به وسیلهٔ این قانون داده شده...

حالا با اجازهٔ آقایان می خواهم یک قدری این قانون را تشریح کنم و یقین دارم که گرفتاریهای زیاد و مراجعات زیاد به عده ای از آقایان همکاران محترم اجازه نداده و فرصت ندارند که این قانون را بخوانند تا ببینند چه قانونی ست (صحیح است). اسم این قانون «قانون امنیت اجتماعی» ست مشتمل بر ۹ ماده.

مادهٔ اول راجع به تعقیب کسانی ست که تحریک به اعتصابات و عصیان و نافرمانی و تمرد و اخلال در نظم و آرامش می نمایند که طبق این قانون آنها باید دستگیر شوند و تبعید شوند از شش ماه تا یک سال...*

* در مجموعهٔ سالیانه ۱۳۳۱، مادهٔ اول به شرح زیر چاپ شده است: ←

مادهٔ دوم — هر کس کارمندان ادارات دولتی و مؤسسات عمومی را وادار به اعتصابات و یا تحریک به اخلال در نظم و آرامش و یا تمرد و عصیان نماید و همچنین کسانی که در ادارات و مؤسسات عمومی و دادگاهها و دادسراها برخلاف نظم و آرامش و انتظامات داخلی رفتار (درست توجه بفرمایید) و یا با جنجال و داد و فریاد و یا به منظور توهین وارعاب و تحت تاثیر قرار دادن مراجع اداری و قضایی و یا جلوگیری از اجرای قانون و مقررات، ازدحام و یا تحصن و یا هرگونه تظاهری نمایند فوراً بازداشت و مجازات مقرر در مادهٔ قبل یعنی محکومیت از سه ماه تا یک سال تبعید برای آنها تعیین می گردد و همین مجازات دربارهٔ توطئه و مواضعه کنندگان برای اعمال مزبوره در این ماده و مادهٔ فوق معمول خواهد شد و هرگاه مرتکب کارمند دولت باشد در مدت محکومیت به تبعید و اقامت اجباری از اخذ مزد یا حقوق نیز محروم خواهد بود....

ماده ۵ - گزارش مسؤولین مؤسسات عمومی و رؤسای ادارات دولتی و مراجع قضایی همچنین مأمورین انتظامی معتبر است مگر این که خلافش ثابت شود.

یعنی با این مادهٔ پنجم یکدفعه تمام کسانی که کار دولتی دارند جزء ضابطین دادگستری می شوند. معنایش این است که وقتی یک گزارش نوشت این گزارش سندیت قانونی دارد و باید متهم برود و خلافش را ثابت بکند. حالا شما این ماده را در نظر بگیرید و در مقابل هم قرار بدهید و در نظر هم بگیرید که کی آنها را اجرا خواهد کرد...

از مسؤولین امور یک عده ای هستند درستکار و بی غرض و یک عده ای هم نادرست و مغرض. این قانون به دست آنها اجرا خواهد شد. یعنی فلان رئیس توده ای فلان کارخانه که می بیند ده نفر کارگر ملی را که با توده ایها مبارزه می کنند و مستأصلشان می کنند، دستور می دهد آن کارگران را حبس کنند یک گزارشی می نویسد که این شخص آمده داد و فریاد کرده، آمده توی اطاق من داد و فریاد کرده یک سال تبعید می شود بدون حقوق فورا هم حکم اجرا می شود. حالا این کارگر بدبخت، این بازمانده ای که در سی تیر سعادت شهادت پیدا نکرد و به مبارزه اش ادامه می دهد چطور جناب آقای وزیر دارایی (نایب نخست وزیر) بیاید ثابت بکند که من دراطاق آقای مدیر کل که بودم داد و فریاد نکردم؟ از مبلها شهادت بگیرند از در و دیوار شهادت بگیرند؟ یا فلان قاضی و رئیس اداره گزارش می دهد که ایشان قصد تحت تأثیر

← «مادهٔ ۱ - هر کس کارگران و کارکنان و کارمندان کارخانه ها و کارگاههای مشمول قانون کار و بنگاهها را تحریک به اعتصاب و عصیان و نافرمانی و تمرد و یا اخلال در نظم و آرامش نماید دستگیر و بازداشت شده و از سه ماه تا یک سال تبعید و ملزم به اقامت اجباری در نقطهٔ معین خواهد شد. در مدت محکومیت به تبعید و اقامت اجباری از اخذ مزد یا حقوق نیز محروم خواهد بود» (ص ۱۱۰).

در مجموعهٔ سالیانه ۱۳۳۱، مادهٔ دوم قانون امنیت اجتماعی نیز در دو مورد با آنچه در مذاکرات مجلس شورای ملی دورهٔ هفدهم چاپ شده است تفاوت جزیی دارد.

قرار دادن مراجع اداری را داشته است. قصد تحت تأثیر قرار دادن!

شما را به خدا یک قدری فکر کنید ببینید چه می نویسد. باور کنید در هیچ حکومتی یک چنین قانونی امضاء نشده است (دکتر ملکی - کی نوشته است؟) و بنده ماده را یک دفعهٔ دیگر می خوانم (حاج سید جوادی - تحت تأثیر قرار دادن یعنی چه؟).

(مادهٔ ۲ یک دفعهٔ دیگر قراءت شد).

«هر گونه تظاهر»، ملاحظه بفرمایید هر که را بخواهند طبق این قانون بگیرند می توانند بگویند سرت را خاراندی تظاهر است، آب خوردی تظاهر است...

قانونی که به این شدت بدون داشتن استیناف و تمیز کسی را می گیرند بدون حقوق یک سال تبعید می کنند و از حقوق و زندگی او را محروم می کنند با این وسعت و با این شمول، من تعجب می کنم...

من از آقایان نمایندگان محترم سؤال می کنم با کدام یک از شماها مشورت شده؟ با هر کس مشورت شده و موافقت کرده با این قانون بگوید کسی جواب نمی دهد (دکتر ملکی - هیچ کس اطلاع ندارد). معلوم می شود با هیچ کس مشورت نشده (شمس قنات آبادی - بنده یک دفعه این قانون را در یک ماه پیش دیدم و گفتم خیلی ظالمانه است). بنده گمان نمی کنم در هیچ جای دنیا و درهیچ زمانی وجود داشته باشد. آخر شما بروید یاسای چنگیز را بیاورید ترجمهٔ فارسی هم دارد ترجمهٔ فارسی اش را بیاورید با کمال میل ما امضاء می کنیم. یاسای چنگیز هم چنین کاری را نکرده است که یک نفر گزارش بدهد که گزارش او حتمی الاجرا باشد بدون هیچ استیناف آن وقت بگویند تو قصد ارعاب داشتی...» (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم، جلسهٔ ۳٤، به نقل از مکی: دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او...، چاپ ۱۳٦٤، زیرنویس ۲٤۳-۲٥٤).

در ۱٦ آذر «دکتر مصدق طی نامه ای که به مجلس فرستاد به دکتر بقایی هشدار داد که در انتقاد از دولتی که به پشتیبانی مردم روی کار آمده است از سخنان تند و نادوستانه خودداری کند» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ٤۷۷).

در حالی که دکتر مصدق وقتی نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود، در جلسهٔ مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۰٦، در بحث دربارهٔ راه آهن به صراحت اظهار داشت مقدمات اعمال منهیه قابل مجازات نیست:

در قانون جزا مقدمات اعمال منهیه قابل مجازات نیست یعنی اگر کسی بخواهد کسی را بکشد مقدماتش قابل مجازات نیست می رود تفنگ می خرد از برای کشتن، فشنگ می خرد برای کشتن، حرکت می کند می رود وارد خانه می شود برای کشتن. ولی تا نکشد ابداً مجازات ندارد مگر این که آن اعمال مقدماتی خودش به خودی خود قابل مجازات باشد. فرض بفرمایید بنده

می خواهم بروم یک کسی را توی خانه اش بکشم. وقتی که از پلهٔ نردبام رفتم بالا و داخل خانه شدم، شاید از نردبام بالا رفتن خودش یک مجازاتی داشته باشد ولی اگر آن کار مجازات نداشته باشد تا زمانی که آن عمل نشده. آن مقدمات قابل مجازات نیست و قانونگذار آن عمل را قابل مجازات نمی داند (مکی، دکتر مصدق و لحظه‌های تاریخی او...، چاپ ۱۳٦٤، ۲٤۲-۲٤۳).

قانون جدید مطبوعات: گرایش به سوی دولت سالاری

- شاه در کتاب مأموریت برای وطنم در دو جا مسألهٔ مطبوعات را در دوران نخست وزیری مصدق مطرح ساخته است:

... مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته و به اختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت (خاطرات، ۳٦۹، ۳۷۳).

- مصدق در جواب شاه نوشته است:

... مطبوعات هم در تمام مدت تصدی من آزاد بود و بهترین گواه، شماره های روزنامهٔ داد [به مدیریت عمیدی نوری]ست که هرچه مخالفین می خواستند می نوشت و از طرف دولت تعقیب نمی شد (خاطرات، ۳٦۹)، و نیز در جای دیگر نوشته است: «وقتی نخست وزیر شدم به اطلاع عموم رسانیدم هر قدر از من و دولت من انتقاد کنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت...»* (خاطرات، ۳۷۱).

- محرمعلی خان مأمور سرشناس سانسور شهربانی نیز تأیید می کند که دکتر مصدق در روز اول زمامداری اش سانسور را لغو کرد،*

دکتر فاطمی سخنگوی دولت: این روزنامه ها اجازهٔ انتشار ندارند

ولی یک ماه بیشتر از این دستور نگذشته بود که دکتر فاطمی معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت مرا [محرمعلی خان] احضار کرد و

* دکتر مصدق پس ازتصویب قانون جدید مطبوعات مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۳۰ نیز به دادگستری دستور داد روزنامه ها را به مناسبت درج مطالب و حمله به شخص وی تحت تعقیب قرار ندهند (کوهستانی نژاد، ۱۵٦). که در این دستور، عبارت «و دولت من» حذف گردیده است.

* نویسندهٔ این سطور نیز به یاد دارد که وقتی انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی در زمان نخست وزیری دکتر مصدق برگزار شد و یاران او درتهران انتخاب شدند، یکی از روزنامه های مخالف، کاریکاتوری از مصدق چاپ کرد به این صورت که نخست وزیر را در حالی نشان می داد که به جای مستراح، از نوع ایرانی آن، بر سر در مجلس شورای ملی نشسته بود، یک پای خود را روی یکی از پایه های سر در «عدل مظفر» گذاشته بود و پای دیگرش را روی پایهٔ دیگر آن، و در آن حال مشغول «قضای حاجت» بود، و به جای مدفوع، سر یکی یکی نمایندگان تهران از وی دفع می شد، یعنی مصدق به انتخابات آن دوره و به مجلس شورای ملی تفوّط کرده است.. این روزنامه چاپ و منتشر شده بود ولی البته از سرنوشت روزنامه و مدیر آن خبری ندارم.

یک صفحه کاغذ به سوی من دراز کرد و گفت: محرمعلی خان، اینها روزنامه هایی هستند که اجازهٔ انتشار ندارند. همین الان می روی چاپخانه هایشان را پیدا می کنی و جلوی انتشارشان را می گیری. این حکم قانونی توقیف آنهاست... (بهزادی، ۵۲۶-۵۲۸).

– چه کسی حکم قانونی توقیف آن جراید را صادر کرده بوده است؟ و چرا این حکم قانونی، توسط معاون نخست وزیر برای اجرا به مأمور سانسور شهربانی ابلاغ گردیده است؟

– در بخش نهم دیدیم که در فاصلهٔ ۲۳ تیر تا ۱۴ آذر ۱۳۳۱ دو بار روزنامه ها به شدت مورد هجوم قرار گرفتند، «ده تا بیست تا» توقیف شدند، و در ۱۴ آذر نیز ادارهٔ روزنامه های مخالف دولت اعم از توده ای و غیر توده ای غارت شدند که در صورت مذاکرات مجلس شورا این موضوع به شرح آمده است. به همین جهت بود که بیش از ۲۰ تن ازمدیران جراید غیر توده ای به علت نداشتن امنیت جانی در مجلس شورا و سنا متحصن شدند.

– با توجه به وضع حاد مطبوعات، یکی از اولین لوایحی که مصدق با استفاده از «اختیارات» مورد تصویب قرار داد قانون جدید مطبوعات بود.

کوهستانی نژاد نوشته است: وقتی که پیش نویس این قانون برای نظرخواهی منتشر شد و هم پس از اعلام طرح نهایی آن (یعنی اولین قانون مطبوعاتی مصدق مورخ ۱۱ آذر ۱۳۳۱) اعتراضهای گسترده ای دربارهٔ آن به عمل آمد و هنوز بیش از سه هفته از اجرای آن نگذشته بود که به فاصلهٔ سه روز دو متمم به قانون مزبور اضافه شد. بر طبق تبصرهٔ مادهٔ ۴۳ این قانون

روزنامه هایی که بر طبق این ماده توقیف می شوند، نمی توانند به اسامی دیگر و با همان سبک و اسلوب منتشر شوند.* در صورت تخلف از این ماده، روزنامه یا مجله ای که به جای روزنامهٔ توقیف شده انتشار یافته است نیز به ترتیب فوق توقیف می شود و کسانی که روزنامه یا مجلهٔ خود را به جای روزنامه یا مجلهٔ توقیف شده منتشر نمایند به حبس تأدیبی از یک ماه تا سه ماه و جریمهٔ نقدی از پانصد تا هزار ریال محکوم می شوند و اجازه نامهٔ آنان باطل می گردد.

در حالی که چنین موضوعی اساساً در طرح پیشنهادی دوم مهر وجود نداشت (کوهستانی نژاد، ۱۴۸).

– از یاد نبریم که مقارن با دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی، مطبوعات وابسته به دکتر بقایی، به طرفداری مصدق به همین شیوه ای که اینک در تبصرهٔ مادهٔ ۴۳ قانون

* ناگفته نماند که جمهوری اسلامی ایران – در دورهٔ رهبری آیت الله خامنه ای و ریاست جمهوری محمد خاتمی – در مبارزه با روزنامه های مخالف، معروف به «اصلاح طلب» یا «زنجیره ای» ... دقیقاً به همین شیوه عمل می کند.

مطبوعات دکتر مصدق منع گردیده است، به مبارزه با رژم آرا پرداختند. نویسندهٔ این سطور به یاد دارد که روزنامهٔ شاهدِ دکتر بقایی وقتی توقیف شد، روز بعد روزنامه ای با اسم دیگر ولی «با همان سبک و اسلوب» به جای آن منتشر گردید و این کار در روزهای بعد نیز تکرار شد تا آن جا که دو سوم عرض صفحهٔ اول روزنامه به چاپ کلیشهٔ تمام روزنامه های توقیف شده اختصاص یافته بود که در زیر هر یک از آنها عبارت «توقیف است» چاپ شده بود.

– تصویب و به اجرا گذاردن قانون جدید مطبوعات، موجی از مخالفت و اعتراض در میان مدیران و گروههای مطبوعاتی وجریانات و گروههای سیاسی ایجاد کرد. فی المثل مشفق همدانی مدیر مجلهٔ کاویانِ طرفدار مصدق نوشت: «این قانون حکومت مصدق را سرنگون خواهد ساخت». پس از افزودن دو متمم از سوی دکتر مصدق به قانون مورد بحث، دکتر سنجابی و حزب ایران نیز به مخالفت با آن برخاستند. دکتر بقائی گفت: «این قانون یک ماده کم دارد و آن ماده این است که هر کس روزنامه بنویسد بلافاصله تیرباران می شود». نادعلی کریمی نمایندهٔ مجلس گفت تاکنون توقیف روزنامه ها به نظر دادگاه واگذار شده بود و اینک این کار در اختیار دادستان است. به علاوه حداقل و حداکثر مدت حبس مدیران جراید در این قانون از تمام قوانین قبلی بیشتر است و...، سندیکای روزنامه نگاران و جراید وابسته به حزب توده نیز مخالفت خود را اظهار داشتند. بر اثر این اعتراضها بار دیگر قانون مطبوعات مصدق مورد تجدید نظر قرار گرفت و در ۱۵ بهمن ۱۳۳۱ قانون جدیدی جایگزین آن گردید (کوهستانی نژاد، به ترتیب ۱۴۹، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۳).

– موضوع قابل توجه آن است که «پس از وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ – در دوران نخست وزیری مصدق – تعدادی از جراید به دستور دولت توقیف شدند، ولی دادگاه روزنامه های مورد بحث را به علت فقد دلیل کافی از اتهامات منتسب مبرا دانست و حکم رفع توقیف داد. اما علی رغم رفع توقیف جراید، مدیران برخی از آنها به استناد مقررات حکومت نظامی کماکان در بازداشت بودند که یکی از آنها همان عمیدی نوری مدیر روزنامهٔ داد بود. آنان در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ اعتصاب غذا کردند... (همان مأخذ، ۱۶۱، ۱۶۲).

– کوهستانی نژاد در یک نتیجه گیری دربارهٔ قانونهای مطبوعات دورهٔ مصدق می نویسد: «... مفاد آنها نمایشگر گرایش به سوی دولت سالاری و قدرتمند نمودن هرچه بیشتر نهادهای اجرایی دولتی در برخورد با مطبوعات می باشد» (همان مأخذ، ۱۶۳).

اصلاح قوانین دادگستری:

سلب صلاحیت از قضات

دکتر مصدق نوشته است «در وزارت دادگستری هم به دلایل فوق هیأتی به پرونده های عده ای از قضات رسیدگی نمود و از عده ای که متجاوز از دویست نفر بودند فقط سلب صلاحیت شد» (خاطرات، ۲۸۱).

دکتر موسوی که در زمان لطفی وزیر دادگستری، قاضی بوده است، در نادرستی این لایحه نوشته است:

مشروطه خواهان که قیام اولیه شان برای خواستن عدالتخانه بوده است، درمورد استقلال قضات آن چنان وسواس شدید داشته اند که حتی تدوین قانون برای تغییر یا عزل قضات را اجازه نداده اند. برخلاف معمول قانون اساسی که هر کجا اصلی را برقرار کرده، خلاف آن را اجازه نداده است مگر «به حکم قانون»، درمورد عزل یا تغییر قضات چنین جوازی را هم صادر نکرده است. بدین ترتیب علاوه بر بحث مربوط به اصل اعطای اختیار قانونگذاری به نخست وزیر، بر فرض قانونی بودن دادن چنین اختیاری، آن اختیار نمی توانست ازحدود اختیار خود مجلس بیشتر باشد. به نظر می رسد که تصویب لایحه از طرف دکتر مصدق و دادن اختیار تغییر قضات به کمیسیون علاوه بر اصول کلی با توجه به نصوص قانون اساسی هم، خارج از حدود اختیار مجلس، و در نتیجه خارج از حدود اختیار دکتر مصدق بوده است.

این امر در سنّت پارلمانی و قانون ایران آن چنان مسلّم بود که وقتی در سال ۱۳۱۰ وزیر دادگستری خواست درمورد فقط قضات دادسراها (نه دادگاهها) دست به تغییر زند، نتوانست جواز این امر را از طریق قانون تحصیل کند، ناگزیر با استفاده از این که تفسیر قانون با مجلس شورای ملی بود، تفسیر اصل ۸۲ را از مجلس شورا درخواست نمود، تفسیری که تا آخر عمر دامنگیر آن وزیر بود.

با چنین اصل مسلّم مربوط به غیر قابل عزل و تغییر بودن قضات، شگفت آور است که مردی به مانند دکتر مصدق... چنین لایحه ای را که توان گفت خارج از شمول اختیاراتش هم بود، تصویب کرد. بدین ترتیب نه تنها اجازهٔ عزل و تغییر بلکه تصمیم گیری دربارهٔ کلیهٔ سوابق خدمت قضات و سرنوشت خانوادهٔ آنها را به مردی چون لطفی واگذار نمود که جلوه در محراب و منبر می کرد.

وزیر دادگستری در اجرای لایحهٔ مصوب دکتر مصدق به تشکیل چند کمیسیون دست زد: کمیسیون تصفیهٔ قضات دادگستری، کمیسیون سازمان جدید دادگستری، کمیسیون اصلاح قوانین مدنی، کمیسیون اصلاح قوانین کیفری. دکتر موسوی نوشته است کار کمیسیونهای اصلاح قوانین مدنی و کیفری تازگی نداشت و مسبوق به سابقه بود. ولی دو کمیسیون دیگر دست وزیر را باز گذاشت.

کمیسیون تصفیهٔ دادگستری - چون طبق قانون اساسی و قوانین دیگر، قضات دادگستری از استقلال بهره مند بودند و نمی‌بیر و یا عزل آنها به خصوص درمورد قضات دیوان کشور که هدف اصلی لطفی بود، به صورت عادی امکان پذیر نبود، لطفی در لایحه ای که به امضای دکتر مصدق رساند، اختیار گرفت که کمیسیونی برای تصفیهٔ قضات تشکیل دهد تا در غیاب و بدون اطلاع قضات، در مورد هر قاضی که لطفی بخواهد رسیدگی کند و رأی غیابی خود را بدون محاکمه وبدون اطلاع قاضی اعلام دارد. و لطفی به استناد آن رأی، با آن قاضی به هر نحوی که مقتضی می داند رفتار کند: یااساساً از خدمت دولت اخراج کند، یا رتبهٔ او را به رتبهٔ اداری تغییر دهد و کار اداری به او بدهد و یا این که وی را بازنشسته کند...

پس از آن که چنین لایحهٔ باور نکردنی و خلاف کلیهٔ اصول آن هم در زمان و به وسیلهٔ مردی چون دکتر مصدق به تصویب رسید، لطفی از پنج نفر از قضات دلخواه خود، محرمانه برای تشکیل کمیسیون دعوت کرد. درغیاب و بدون اطلاع قضات، پروندهٔ هر یک از ایشان را که می خواست به این کمیسیون می فرستاد و تصفیهٔ آنها را درخواست می کرد. آن گاه به استناد تصمیم آن کمیسیون، لطفی هر تصمیمی را که می خواست در مورد آن قضات اتخاذ می کرد. بدین ترتیب برخلاف تمام اصول قانونی و قضایی و انسانی، بی آن که شخصی (قاضی) که به سرنوشت او رسیدگی می شد از موضوع ادعای لطفی و ماهیت تصمیم کمیسیون، و حتی ارسال پرونده اش به کمیسیون، مطلع باشد، بدون حق کوچکترین اعتراضی به رأی کمیسیون مجهول الهویه یا تصمیم لطفی، با ابلاغ سرنوشت ساز یا بر باد دهندهٔ خدمت گذشته و امید آیندهٔ او و خانواده اش، مواجه می گردید...

کمیسیون تشکیلات جدید دادگستری - کمیسیون تصفیهٔ قضات، در مورد قضات دیوان کشور به هیچ وجه تن به درخواستهای لطفی نداد. چون لطفی پس از مدتی کلنجار رفتن با کمیسیون تصفیه، درمورد قضات دیوان کشور از تحقق خواستهٔ خود به وسیلهٔ این کمیسیون مأیوس شد، به فکرچارهٔ دیگری افتاد و آن، تشکیل کمیسیون جدید بود به نام کمیسیون تشکیلات جدید دادگستری و درخواست تنظیم لایحه ای از این کمیسیون برای انحلال دیوان کشور.

در چنین شرایطی بود که ناگهان ابلاغی دریافت داشتم که به موجب آن لطفی وزیر دادگستری از من دعوت کرده بود تا در کمیسیونی به منظور سازماندهی جدید دادگستری شرکت کنم... چند جلسه ای از تشکیل کمیسیون نگذشته بود که ناگهان طرحی از طرف وزارتخانه به این کمیسیون جهت تصویب فرستاده شد. طرح، مربوط به انحلال دیوان کشور بود. تمام اعضاء بدون استثناء در برابر این طرح جبهه گرفتند. تا جایی که خوددکتر ملک اسماعیلی هم که معاون لطفی و آورندهٔ طرح به کمیسیون بود نمی توانست از آن دفاع کند.

به موجب این طرح به وزیر دادگستری اختیار داده می شد که دیوان کشور را منحل کند و دیوان کشور جدید به میل خود تشکیل دهد. به جای قضات قبلی هر کسی را که خود مقتضی بداند به ریاست کل، دادستانی کل، ریاست شعب و سایر مناصب قضایی دیوان کشور منصوب کند. کاری که حتی بر خلاف قانون اساسی هم تلقی می شد و وزرای گذشتهٔ دادگستری فکر آن را هم ازخاطر نمی گذراندند.

کمیسیون... با دریافت این لایحه از خواب غفلت به در آمد و پی برد که چون اعضای کمیسیون تصفیه، تن به تصفیهٔ قضات دیوان کشور نداده اند، شیخ عبدالعلی لطفی... کمیسیونی به نام تشکیلات جدید درست کرده است...

[پس از چندی] لطفی، با انحلال کمیسیون تشکیلات جدید، همان لایحهٔ تنظیمی خود، مبنی بر انحلال دیوان کشور را ظاهراً به نام این که مصوب کمیسیون تشکیلات جدید است، به امضای دکتر مصدق رساند و آن را به صورت «قانونی» درآورد. و انحلال دیوان کشور را اعلام کرد. با این ترتیب هم کاری برخلاف قانون اساسی و خارج از حدود اختیارات مصدق انجام داد، هم در شرایطی که مملکت نیاز به آرامش داشت، بزرگترین قضات مملکت را علیه حکومت دکتر مصدق برانگیخت، و نیز بدعتی نازیبا و نادرست در تاریخ قضایی مملکت ما بر جای نهاد که مستمسک انحلالهای دیگر به وسیلهٔ وزرای دادگستری آینده گردید (دکتر موسوی، ۱۵۵-۱۵۹).

بدیهی ست لطفی وزیر دادگستری منویات دکترمصدق را به مورد اجرا می گذاشته است.

در حالی که دکتر مصدق در مجلس ششم در مخالفت با اختیارات داور برای اصلاح عدلیه به صراحت گفته بود: «آقا، عدلیهٔ ما یک عدلیه ای ست که از آثار مشروطیت است و نمی شود آن را منحل کرد و قاضی را متزلزل نمود. اگر قاضی را شما هر روز متزلزل کردید کار از پیش نمی رود...».

- [دکترمصدق] ... در طرح اصلاح سازمان قضایی، دیوان کشور و دادگاه انتظامی را منحل کرد و شماری از قضات با صلاحدید لطفی وزیر دادگستری بازنشسته شدند. در سازمان قضایی دادرسی ارتش زیر نظر کمیسیونی... تغییراتی داده شد. چند سازمان قضایی ارتش متحل شد و قضات غیر ارتشی نیزدر دادرسی ارتش شرکت جستند. اما این گونه اصلاحات، جز افزایش ناراضیان حاصلی نداشت و بر شمار مخالفان دولت می افزود (صفایی، ۲۳۸-۲۳۹).

کاپیتولاسیون: دادن مصونیت سیاسی به تکنیسین های اصل چهار ترومن

دکتر مصدق در سفر به امریکا برای گرفتن کمک از «اصل چهار ترومن» ویژهٔ

کارهای عمرانی و کشاورزی و جنگلبانی و بهداشتی، وعدهٔ یک کمک ۲۳ میلیون دلاری گرفت.

یک ماه پس از بازگشت مصدق [از امریکا]، هیأتی به ریاست ویلیام وارن... به ایران آمد. وارن ریاست اصل چهار را برعهده گرفت. او با مصدق چند دیدار داشت و چند نامه میان او و دولت مبادله گردید. یکی از شرایط عمومی اصل چهار برای کمک به کشورهای عقب مانده، تحمیل نوعی مصونیت برای کارکنان آن بود. دولت ایران هم این شرط را پذیرفت (بهمن ماه ۱۳۳۰). متن قرارداد اصل چهار هرگز منتشر نشد، ولی در چند روزنامه نسبت به مصونیت سیاسی کارکنان اصل چهار اعتراض شد و دولت پاسخی نداد (صفایی، ۲۰٦).

ناگفته نماند که اصل چهار در آن سالها و پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در چند زمینه خدمات مهمی در ایران انجام داد که یکی از آنها بود ریشه کنی مالاریا در سراسر ایران.

در سالهای بعد، حسنعلی منصور نخست وزیر در جلسهٔ ۱۹ آبان ۱۳٤۳ مجلس شورا هنگام دفاع از مصونیت مستشاران نظامی امریکا گفت: در جهان سوم، مصونیت سیاسی جزو شرایط خدمت مستشاران امریکایی ست و افزود: دکتر مصدق نیز همین امتیاز سیاسی را برای هیأت اصل چهار پذیرفت. دکتر مصدق در نامه ای خطاب به منصور، ضمن این که این مطلب را رد کرد نوشت: اصل چهار متن قرارداد با سایر دولتها را برای این جانب فرستاد و تقاضا نمود از سوی دولت ایران هم به همان نهج تنظیم شود. احتیاج به اصلاحاتی داشت. پس از اصلاح امضاء نمودم (صفایی ۲۰٦-۲۰۷، به نقل از: کیهان، ۲۳ آبان ۱۳٤۳).

این عبارت، مبهم و دو پهلوست. ولی مصدق در خاطراتش توضیح بیشتری دربارهٔ این موضوع داده است:

من با پیشنهاد اصل چهار که موادی مخالف استقلال ایران در آن درج شده بود موافقت ننمودم تا پیشنهاد را تصحیح کردند و بعد امضاء نمودم (خاطرات، ۳٤۳، ۳۸۱).

سؤالی که پیش می آید آن است که چرا دکتر مصدق در هر دو مورد، در برابر ادعای حسنعلی منصور ننوشته است: من به کارکنان امریکایی اصل چهار «مصونیت سیاسی» ندادم. آیا ممکن است دولت امریکا «مصونیت سیاسی» را که، به قول منصور، جزو شرایط خدمت مستشاران امریکایی در جهان سوم بوده است، استثناءً به پیشنهاد دکتر مصدق حذف کرده باشد؟ از سوی دیگر ویلیام وارن رئیس اصل چهار در ایران صریحاً نوشته است که دکتر مصدق موافقتنامه را با قبول این امر که تکنسین های اصل چهار به مانند «هیأتهای سیاسی» از مصونیت سیاسی برخوردار باشند در ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۵۲ امضاء کرد.

وارن از گفتگوی نهایی خود با دکتر مصدق این چنین یاد کرده است:

"I urged... our technicians deserve and elsewhere are accorded the privileges of the diplomatic mission."

Then I added, "I had so much looked forward to the end of these negotiations and a start of work."

"Well," he [Dr. Mossadeq] said, "go ahead and sign the note. It is satisfactory to me..." (Warne, p. 46)

اهمیت این موضوع از این قرار است که وقتی در زمان حسنعلی منصور مصونیت سیاسی مستشاران امریکایی تصویب شد، مخالفان، از آن به عنوان تجدید حیات کاپیتولاسیون یاد کردند و از جمله آیت الله خمینی از یک طرف و طرفداران مصدق از سوی دیگر بر رژیم حمله بردند.

به یادداشته باشیم که دکترمصدق در مجلس ششم ازجمله ایرادهایی که بر محمدعلی فروغی ذکاء الملک وزیر جنگ کابینهٔ مستوفی الممالک گرفت این بود که فروغی نامه ای «به سفارت دولت شوروی نوشته و موافقت خود را در قضاوت دعاوی اتباع آن دولت در ادارهٔ محاکمات وزارت خارجه اظهار نموده... و برقراری کاپیتولاسیون را تجدید نموده است». و چنان که در بخش چهارم کتاب آمده است، این امر صحت نداشت.

قانون استخدام کارمندان دولت

در همان زمان به دستور دکتر مصدق، لایحهٔ استخدام کارمندان دولت تنظیم و در معرض افکار عمومی گذاشته شده بود. طبق مادهٔ ۱۳ مکرر الف این لایحه

> ... هرگاه مستخدمی بر علیه اشخاص و مقامات دولتی یا غیردولتی مقالاتی در روزنامه ها و مجلات انتشار بدهد و بدین وسیله توهین و اهانت و تهدید نماید و یا بر خلاف مصالح دولت مقالاتی منتشر سازد و یا مطالب و اخبار اداری را بدون اجازهٔ کتبی انتشار دهد، نویسنده و همچنین صاحب امتیاز و مدیر آن روزنامه و مجله در صورتی که مستخدم دولت باشند علاوه بر مجازاتی که در قانون مطبوعات برای این قبیل انتشارات مقرر است به تشخیص شورای اداری از کار برکنار خواهد شد و دیگر اعادهٔ آنان به خدمت ممکن نیست... (کوهستانی نژاد، ۱۴۲ – ۱۴۳).

قانون انتخابات مجلس شورای ملی

در اواخر آذرماه پیش نویس قانونی که برای اصلاح وضع انتخابات تنظیم شده بود، از سوی دولت در روزنامه ها چاپ شد. در این پیش نویس عدهٔ نمایندگان مجلس به ۱۷۲ نفر افزایش داده شده بود «و اگر به همین صورت تصویب می شد و بلافاصله مقررات آن را در مورد مجلس موجود هم اعمال می کردند، این مجلس خود به خود از اعتبار می افتاد زیرا مجموع نمایندگان در این دوره ۸۰ نفر بیش نبود و بدین گونه مجلس نصاب لازم را برای

تشکیل جلسه از دست می داد».

مکی و بقایی که متوجه این نکته شدند، در ۱۴ دی طرحی با قید سه فوریت تقدیم مجلس کردند «به این مضمون که رئیس دولت نمی تواند با تصمیم خود مجلس را فلج کند. این طرح را چند تن از سران فراکسیون نهضت ملی نیز امضا کرده بودند... مصدق این طرح را نشان بی اعتمادی مجلس نسبت به دولت دانست» و تعطیل مجلس را موهوم خواند (موحد ۶۷۴/۲؛ عسگری، ۸۱-۸۲).

قیام مقدس ملی

دکتر مصدق، با استفاده از «اختیارات» روز ۳۰ تیر را قیام مقدس ملی و تعطیل عمومی اعلام کرد.

«اختیارات» دکترمصدق و بحران اقتصادی کشور

دکتر مصدق در موقع تقاضای «اختیارات» در مجلس گفت: علت این تقاضا آن است که «... بعضی مسائل مخصوصاً مربوط به بحران اقتصادی و مالی ست که انجام آن از طریق قانونگذاری عادی مقدور نیست». ولی متأسفانه تصویب متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی، درموضوعهای مختلف، از طرف وی، و اجرای آنها، نه فقط کمکی به رفع بحران اقتصادی و مالی کشور نکرد، بلکه موجب گردید که چند تن از سرانِ سرشناس جبههٔ ملی رو در روی مصدق قرار گیرند.

لغو تمام لوایح قانونی دکتر مصدق

بعداز سقوط دولت مصدق، کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی به استناد این که «قوای مملکت طبق صراحت اصل ۲۸ قانون اساسی همیشه از یکدیگر منفصل و ممتاز خواهد بود و نظر به این که قوانین اختیارات دکتر مصدق در محیط ارعاب و اخافه و برخلاف قانون اساسی و مصلحت مملکت از تصویب گذشته است...»، بر طبق مادهٔ واحده ای تصویب کرد: «کلیهٔ لوایح آقای دکتر محمد مصدق ناشیه ازاختیارات حاصله از مادهٔ واحده مصوب مرداد ۱۳۳۱ و مادهٔ واحدهٔ تمدیدی آن مصوب بهمن ماه ۳۱ چون خلاف قانون اساسی بود ملغاست» (خاطرات، ۲۳۸-۲۳۹).

دکتر مصدق دربارهٔ این موضوع نوشته است:

> فرق مجلسینی که به من اختیارات داد با مجلسینی که آن را لغو نمود، این است که در ۱۳۳۱ قانون اختیارات و قانون تمدید آن روی افکارملت و مصالح مملکت به تصویب رسید ولی در ۱۳۳۳ نمی دانم روی چه افکار لوایح قانونی من بدون استثناء لغو گردید (خاطرات، ۲۳۹).

موحد دربارهٔ اعتبار اختیارات قانونگذاری مصدق پس از انحلال مجلس هفدهم اظهار

نظر کرده است:

مصدق اختیارات قانون گذاری را که از مجلس هفدهم گرفته بود همچنان داشت و به رغم آن که مجلس منحل می شد او همچنان می توانست از اختیارات خود برای تصویب لوایح قانونی استفاده کند (موحد، ۲/۷۷٤).

***

نویسندهٔ این سطور تاکنون ندیده است ازمحققان و صاحبنظران کسی متجاوز از دو بست لایحهٔ قانونی دکتر مصدق را مورد نقد و بررسی قرار داده باشد. اظهار نظرها عموماً کلی ست. البته در کنار لوایح مفید، لوایحی نیز تصویب شده است که طبقات مختلف و حتی افراد جبههٔ ملی را در برابر دکتر مصدق قرار داد، آن هم در زمانی که وی بیش از گذشته نیاز به همکاری و تأیید مردم داشت. از سوی دیگر از روزی که بحث اختیارات در مجلس مطرح گردید اختلاف نظری شدید بین اعضای جبههٔ ملی به وجود آمد و یاران نزدیک مصدق به مرور یکی یکی از او بریدند و در صف مخالفان وی قرار گرفتند که دکتر مصدق از این تاریخ به بعد از آنان با عنوانهایی نظیر «عمال بریتانیا» یاد کرده است. در یخ که آن اتحاد و اتفاق و همدلی اعضای جبههٔ ملی در سی ام تیر ۱۳۳۱، با تصویب دو لایحهٔ اختیارات شش ماهه و یک ساله از بین رفت، ودرمرداد ۱۳۳۲ نیز با تصویب لایحهٔ مراجعه به آراء عمومی برای انحلال مجلس هفدهم راه برای عزل دکتر مصدق فراهم گردید.

*

ادامهٔ کوشش برای حل معضل نفت

بحث دربارهٔ اختیارات قانونگذاری دکترمصدق به درازا کشید، و اینک مسألهٔ اساسی، یعنی «نفت» را تعقیب می کنیم. در دوران نخست وزیری دکتر مصدق در مجلس شانزدهم برای حل مسألهٔ نفت سه پیشنهاد به ایران ارائه گردید: پیشنهاد جکسون، پیشنهاد استوکس به وساطت هریمن، و پیشنهاد بانک بین المللی عمران و توسعه. در مجلس هفدهم پیشنهادهای مشترک انگلیس و امریکا در دو نوبت به ایران تسلیم گردید. بین پیشنهاد بانک بین المللی و نخستین پیشنهاد مشترک پنج ماه (فروردین - شهریور ۱۳۳۱) فاصله شد و بین اولین و دومین پیشنهاد مشترک چهار ماه (آبان - بهمن ۱۳۳۱).

تلاش بی ثمر برای فروش نفت، و اخذ وام

دکتر مصدق با آن که سخن از اقتصاد بدون نفت نیز می گفت، ولی به خوبی می دانست که گره کور نفت را بایست به ترتیبی باز کند. از دعوت دکتر شاخت کارشناس

آلمانی به ایران و مشورت با وی، و نیز از آمدن نمایندگان اقتصادی سازمان ملل متحد به تهران نتیجه ای حاصل نگردید. زیرا هر دو، حل مشکل نفت را تنها راه رفع بحران دانستند.

– در مورد فروش احتمالی نفت به کشورهای پشت پردهٔ آهنین هم، هندرسن به مصدق گفت:

کشورهای پشت پردهٔ آهنین مقدار قابل توجهی نفت از ایران نخواهند خرید، ولی ممکن است به خرید مقادیر محدودی دست بزنند تا امریکا مجبور شود بر حسب قانون جنگ (Battle Act) خود کمکهایی را هم که اکنون به ایران می کند موقوف سازد (موحد، ۲/ ۷۱۷-۷۱۸).

– از طرف دیگر مسألهٔ وام «اکزیم بانک» هم به هنگامی که هندرسن در واشنگتن بود بار دیگر در دهم دسامبر مطرح گردید، بدین امید که گشایشی در کار ایران حاصل شود. ولی ایدن به محض اطلاع از این امر «برآشفت و گفت این اقدام افکار عمومی انگلستان را سخت خواهد رنجاند... ایدن مؤکداً خواستار شد که در موقعیت فعلی مطلقاً پولی در اختیار دولت ایران گذارده نشود» (موحد، ۲/ ۶۳۰-۶۳۱).

– دکتر مصدق در فروش نفت حتی با ۵۰٪ تخفیف نیز توفیقی حاصل نکرد.

شرکت ملی نفت از روزی که تأسیس شد درصدد برآمد که معاملاتی برای صدور نفت به خارج انجام دهد. هرچند قسمت اعظم تأسیسات نفت جنوب تعطیل شده بود ولی شرکت ملی می توانست با استفاده از وسایل خود و بدون کمک خارجی در حدود سالی هفت الی ده میلیون تن نفت استخراج و تصفیه کند و بنابراین برای پیدا کردن خریدار کوششهای فراوانی می نمود (روحانی، ۴۹۰).

بدین جهت دولت در سال ۱۳۳۰ آمادگی خود را برای فروش نفت با تخفیف تا میزان پنجاه درصد از بهای رسمی اعلام کرد. با وجود مشکلاتی که شرکت نفت انگلیس و ایران در سر راه خریداران نفت ایران به وجود می آورد، در دورهٔ نخست وزیری دکتر مصدق دولت توانست جمعاً ۱۱۸۶۰۰ تن نفت خام و مواد نفتی به شرکتهای ایتالیایی و ژاپنی بفروشد، و بدین ترتیب تخفیف ۵۰٪ هم مشکل ایران را حل نکرد (روحانی، ۴۹۱-۴۹۶).

– از سوی دیگر، مصدق منتظر بود که با رأی دادگاه لاهه به نفع ایران، انگلستان برای ادامهٔ مذاکرات نفت پیشقدم شود، ولی انگلستان چنین نکرد. پس وی [در هفتهٔ اول مردادماه (روحانی، ۳۴۴)] به سراغ میدلتن [وزیر مختار انگلیس] فرستاد و به او گفت که «اگر بریتانیا حاضر به کمکهای اقتصادی و مالی به ایران باشد او نیز حاضر خواهد بود که مسألهٔ غرامت را به داوری رجوع کند...» (موحد، ۲/ ۵۷۱).

میدلتن: ضرورت کودتای نظامی بدون اطلاع شاه

در گزارش مورخ ۹ مرداد ۱۳۳۱ هندرسن که حاوی ارزیابیهای مشترک او و میدلتن از اوضاع ایران است سخن از یک کودتای نظامی می رود. میدلتن در تلگراف خود به وزارت خارجهٔ بریتانیا می نویسد: «اینک بیماری خود بزرگ بینی مصدق به مرز جنون نزدیک می شود... و چنین می نماید که هیچ چیز جز یک کودتا نمی تواند ایران را از افتادن در دست کمونیستها بازدارد». هر دو سفارتخانه از سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازی برای این کار نام می برند ولی تأکید می کنند که «کودتا باید بدون اطلاع شاه انجام شود» (موحد، ۲/ ۵۷۶-۵۷۷).

- در ضمن دکتر مصدق در یادداشت مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ که به سفارت انگلیس فرستاد از آن دولت خواست «... چهل و نه میلیون لیره ای که شرکت نفت انگلیس و ایران در ترازنامهٔ سال ۱۹۵۰... به عنوان سهم ایران منظور داشته بود» و وجوه دیگر متعلق به ایران را که در بانکهای انگلیس موجود بود به ایران بپردازد (موحد، ۲/ ۵۷۹).

اولین پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس، و ردّ آن

- در ۵ شهریور سفیر امریکا همراه کاردار سفارت بریتانیا به دیدن مصدق رفتند و پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس را به او دادند. وی پیشنهاد مشترک ترومن و چرچیل را با عصبانیت پس داد و گفت «انتشار آن در رسانه های عمومی موجب خشم مردم خواهد شد و...». سفیران دو کشور در ۸ شهریور بار دیگر همان پیشنهاد را به مصدق تسلیم کردند و او گفت «ایرانیها خر نیستند و از این بیش گول تظاهر به دوستی را نمی خورند» (موحد، ۲/ ۵۸۷، ۵۹۰).

- مصدق پیشنهاد متقابلی پس از تصویب هیأت وزیران تهیه می کند و گزارش آن را در جلسهٔ مورخ ۲۵ شهریور به مجلس می دهد. البته مصدق خود به بهانهٔ کسالت در مجلس حاضر نمی شود و باقر کاظمی نایب نخست وزیر گزارش ۱۸ صفحه ای او را در مجلس قراءت می کند. بحث در می گیرد. رضوی به گونه ای با آن مخالفت می کند.

سهیم بودن ایران در کمپانیهای فرعی وتابعهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران

- حائری زاده در مجلس اظهار داشت:

ما در تمام کمپانیهای فرعی و کمپانیهای تابعهٔ [شرکت نفت انگلیس و ایران] ذی سهم بودیم* که

* در فصل دهم امتیازنامهٔ دارسی آمده است: «تمام شرکتهایی که تأسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانهٔ خود صدی شانزده به دولت علیه، سال به سال، کارسازی نمایند». کمپانی نفت انگلیس و ایران تا تاریخی که نفت ملی شد ۵۹ شرکت فرعی تأسیس کرده بود که مطابق مقررات بالا صدی شانزده منافع خالص سالیانهٔ آنها می بایستی به دولت ایران پرداخت می شد...» (موحد، ۲/ ۹۲۳). به پیوست شمارهٔ ۳ مراجعه فرمایید.

باید صدی شانزده از منافعشان را بدهند و طبق مقررات کمپانی اصلی با ما رفتار بکنند و در بدو تأسیس هم مقداری سهام مجانی به ملت ایران بدهند... ما طی آن قرارداد دارسی در نفت عراق سهیم بودیم، در نفت کویت سهیم بودیم، در تمام این کشتیهای نفت بُر این کمپانی که از عدد و حساب ما خارج است و اطلاع صحیحی نداریم در تمام اینها شریک و سهیم بودیم... جناب دکتر مصدق این جا دعاوی ما که میلیاردهاست تصریحاً کمتر در اطرافش صحبت کرده اند... ما هیچ نمی دانیم چرا باید قرارداد ۱۹۳۳ را مبنای رسیدگی محاسباتمان قرار بدهیم (موحد، ۲/ ۵۹۹-۶۰۰).

منوچهر فرمانفرما یان نیز در این باب نوشته است:

«انگلیسیان دیر زمانی، یعنی از سالهای ۱۹۲۰ به بعد بی نهایت علاقه مند بودند که شرکتهای تابعه را از ما جدا کنند و این امر در حکومت دکتر مصدق عملی شد. چون فقط با ملی شدن نفت میسر بود که این شرکتها به طور قطع و یقین ازما جدا شوند...». «در نتیجهٔ جهالت مصدق، ایران برای همیشه حقوق خود را درمورد بیست درصد منافع همهٔ شرکتهای تابعهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران در سرتاسر جهان از دست داد» (موحد، ۲/ ۹۲۴).

پرویز مینا اظهار نظر کرده است: «عقیده دارم شاید مسأله مدّ نظر بوده ولی قصد داشته اند در مراحل آخر وقتی که مسألهٔ غرامت عنوان می شود و هر طرف ادعاهای خود را عرضه می کنند، ایران در لیست ادعاهای خود منافع از دست رفته در شرکتهای تابعه را نیز منظور نماید» (همان مأخذ، ۲/ ۹۲۴).

فؤاد روحانی نوشته است: «در زمان دکتر مصدق هم همیشه صحبت از رسیدگی به همهٔ دعاوی ایران همراه با دعاوی شرکت به میان می آمد و ایران سهیم بودن خود در منافع شرکتهای تابعه را همواره جزو حقوق قراردادی و عادی خود می دانست» (همان مأخذ، ۲/ ۹۲۵).

موحد، آراء فرمانفرمائیان و مینا و روحانی را رد کرده و در ضمن افزوده است مسألهٔ شرکتهای تابعه «چند بار از سوی حائری زاده و دیگران در میان کشیده شد و بنا براین نمی توان گفت که مصدق و دیگر رهبران نهضت ملی از آن موضوع غفلت داشتند» (همان مأخذ، ۲/ ۹۳۰).

قطع روابط سیاسی با انگلیس

- دکتر مصدق در دوم مهرماه «متن یادداشتی را که متضمن پاسخ رسمی به پیام مشترک ترومن و چرچیل، و همچنین پیشنهاد متقابل دولت ایران بود در اختیار هندرسن و میدلتن گذاشت...» (موحد، ۲/ ۶۰۴-۶۰۵).

دکتر مصدق پس از دریافت پاسخ ایدن که پیشنهاد وی را «غیر منطقی و غیر قابل قبول

خوانده بود...»، «بر آن شد که نظر خود را در مورد قطع روابط با انگلیس عملی سازد...». پس در یک سخنرانی رادیویی «اعلام کرد که دولت در قبال رویهٔ انگلستان مجبور به اتخاذ تصمیم مبنی بر قطع روابط سیاسی شده است» (موحد، ۲/ ۶۱۳-۶۱۵).

واقعهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱: مصدق رو در روی شاه

- سابقهٔ مسافرت شاه به خارج از کشور در نهم اسفند، به انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری پس از استعفای قوام بر می گردد. موحد می نویسد در یکی دو ماه اول پس از سی ام تیر که «... مصدق در اوج محبوبیت بود و سخنرانیها و اعلامیه های آیت الله کاشانی و بقایی و مکی که در خلال وقایع سی ام تیر به نام مصدق و به هواداری از او صورت گرفته بود، چندان کهنه نشده بود... مصدق که این حقیقت را در می یافت بر آن بود تا تنور داغ است عرصه را بر فتنه انگیزان تنگ گرداند...»، تا دولت با قدرت بتواند برنامه های خود را به موقع اجرا بگذارد. به نظر او یکی از این «فتنه انگیزان» مجلس شورای ملی بود و دیگری دربار. مصدق با گرفتن اختیارات شش ماهه و بعد یک ساله از مجلس شورای ملی عملاً مجلس را از فتنه انگیزی بازداشت. مبارزهٔ جدی با دخالتهای دربار از اول اسفند ۱۳۳۱ آغاز گردیده است. ولی مصدق پیش از این تاریخ نیز دستور داده بود «که دفاتر مخصوص شاهپورها و شاهدختها را بستند... و ملکهٔ مادر و اشرف را نیز به خارج ایران روانه ساخت و معاونان خود در وزارت دفاع را از ارتباط مستقیم با شاه و دادن گزارش امور ارتش به او» منع کرد (موحد، ۲/ ۵۶۲)، و نیز «شاه را از برقراری ارتباط مستقیم با دیپلماتهای خارجی ممنوع کرد» (عسگری، ۸۴).

مصدق: تهدید به استعفاء

حسیبی در یادداشت اول اسفند نوشته است: «دکتر برای روز سه شنبه قصد یک اعلامیه دارد که بگوید دربار مانع کارهای من است و من می روم. دکتر فاطمی عقیده اش این بود که بایستی کاری کرد که شاه مجبور به مسافرت بشود...» (موحد، ۲/ ۶۷۵-۶۷۶). برای رفع مشکل، هیأت هفت نفری نمایندگان مجلس شورا با علا ملاقات می کنند. به عقیدهٔ آنان... «راه حل اساسی تغییرات اشخاص در دربار، گرفتن پول املاک، شش میلیون بودجهٔ دولت، عواید املاک قدس رضوی از دست شاه است... شاه فقط فرمانده کل قوا در حال جنگ است و بایستی اختیارات شاه در نظام از بین برود» (موحد، ۲/ ۶۷۷). صفایی نیز می نویسد که دکتر مصدق چون شاه را مقام تشریفاتی و غیر مسؤول می دانست،

فرماندهی کل قوا را حق نخست وزیر می دانست (صفایی، ۲۵۸).

– مصدق از دربار نماینده ای می خواهد تا نظریات خود را اظهار کند. جلسه با حضور نمایندهٔ دربار – برادر ناتنی مصدق [حشمت الدوله والاتبار] – و سه تن نمایندگان مجلس تشکیل می شود، و مصدق می گوید «می خواهدروز ۲۴ فوریه استعفا دهد و به مردم خواهد گفت که در برابر تحریکات شاه و دربار از ادای وظایف خود بازمانده است...». «شاه از علا خواسته بود که با درمیانی کند». علا روز دوم اسفند نزد مصدق می رود و در برابر اعتراضات مصدق دربارهٔ تحریکات شاه می گوید «که شاه همواره با نظر مخالفان مصدق برای برکنار ساختن او مخالفت ورزیده است...» (موحد، ۲/ ۶۷۵–۶۷۹).

– علا به هندرسن گفت شاه خواسته است که این ماجرا به طور محرمانه با وی درمیان گذاشته شود: شاه توسط علا به دکتر مصدق هم پیغام داده است که حاضر به ترک کشور است و می تواند در خارج بماند تا مصدق کار نفت را به سامان برساند اما مصدق با رفتن شاه مخالفت نموده...». «در هر حال شاه بر آن است که هر گاه مصدق تهدید خود را [در مورد استعفا] عملی سازد، با صدور یک اعلامیهٔ رسمی به آگاهی همگان برساند که همچنان از نخست وزیر پشتیبانی می کند...» (موحد، ۲/ ۶۷۹).

– هفت نمایندهٔ منتخب مجلس... چند بار با علا و مصدق و شاه دیدار داشته اند، معتقدند که شاه باید اولاً افسران ارتش را آگاه سازد که از این پس دستور از نخست وزیر خواهند گرفت. ثانیاً باید دشمنان مصدق را به دربار راه ندهد و از ملاقات با آنان خودداری نماید* و ثالثاً از تقسیم اراضی سلطنتی درمیان رعایا دست باز دارد...، شاه به نمایندگان گفته بود که شرط اول و دوم را به کار خواهد بست...، برداشت او [علا] این بود که اختلاف میان شاه و نخست وزیر بدین گونه مرتفع گشته است. اما کاشانی و مکی و بقایی از این جریان خشنود نبوده اند. حتی مکی بعد از ظهر روز ۲۴ فوریه به علا تلفن کرده و از او خواسته است که شاه را از مصالحه با مصدق بازدارد و تأکید کرده است که اگر مصدق بخواهد در مجلس به شاه حمله کند اکثریت مجلس به هواداری

* ناگفته نماند که مصدق پیش از نخست وزیری، این حق مسلّم را برای شاه قائل بود که مخالفان دولتهای وقت را بپذیرد و حتی معترضان بتوانند به آزادی در خانهٔ شاه متحصن شوند و از شاه بخواهند که دولت را از تجاوز به حقوق مردم بازدارد. چنان که پیش از این گفته شد دکترمصدق در دوران نخست وزیری قوام، همراه سی تن، به عنوان اعتراض به دخالت دولت در انتخابات دورهٔ پانزدهم در دربار متحصن گردید (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۶، ص ۱۴۷–۱۴۸)، و نیز بار دیگر در ۲۲ مهر ۱۳۲۸ وی همراه دویست تن به عنوان نبودن آزادی انتخابات دورهٔ شانزدهم در دربار شاهنشاهی تحصن اختیار کرد و طی نامه ای به شاه نوشت «... برای مردمی که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته و می گیرند جز توسل به ذات مبارک شاهنشاهی ملجأ و پناهگاهی نیست... از پیشگاه همایونی استدعا دارند... بذل عنایت فرمایند که حقوق از دست رفتهٔ مردم به آنها بازگردد...» (سالنامهٔ پارس ۱۳۲۹، ص ۱۴۵–۱۴۶).

شاه برخواهند خاست (موحد، ۲/ ۶۷۹-۶۸۲).

- شب بعد علا به دیدن هندرسن می رود و این مطلب را به صورت محرمانه به وی می گوید که:

مصدق در ملاقات دیروز خود با شاه گفته بود که شاید بهتر باشد شاه مدتی در خارج از کشور بماند تا اوضاع آرام گیرد. شاه از پیشنهاد مصدق استقبال نموده و پرسیده بود کی می تواند از کشور خارج شود؟ مصدق گفته بود همین شنبه ۲۸ فوریه (۹ اسفندماه ۱۳۳۱).

- شاه امروز صبح ۶ اسفند به علا گفته است اعصابش چنان خراب است که نمی تواند تا ۲۸ فوریه در تهران بماند و می خواهد صبح ۷ اسفند با اتومبیل روانهٔ بغداد شود و پس از زیارت مشاهد مشرّفه کربلا و نجف به اروپا برود... نخست وزیر هم به علا گفته بود که بهتر است شاه همین فردا راه بیفتد. اما اینک بر اثر اصرار علا قانع شده است که حرکت شاه تا شنبه به تأخیر بیفتد.

- علا به هندرسن گفته است:

شاه... ساعت ۵ همراه ملکه و دو نفر خادم و چندتن محافظ به سوی بغداد حرکت خواهد کرد. قراگوزلو رئیس تشریفات دربار نیز با زن خود در اول مارس به وسیلهٔ هواپیما به بغداد خواهد رفت تا به شاه ملحق شود (موحد، ۲/ ۶۷۹-۶۸۳).

کوشش قوام برای جلوگیری از مسافرت شاه

به روایت سید جعفر بهبهانی (پسر آیت الله سید محمد بهبهانی) که خود ازکارگردانان تظاهرات روز نهم اسفند بوده است، روز هشتم اسفند ۱۳۳۱ در حدود ساعت ۱۰ شب قوام السلطنه به وی تلفن می کند و می گوید چون در این موقع شب نمی خواسته است مزاحم پدرم شود به من تلفن کرده است تا پیام وی را در اولین فرصت به پدرم برسانم. پیام این بود:

مصدق ترتیبی داده است که شاه بی سر و صدا از ایران برود و تاریخ عزیمت شاه ازایران هم نهم اسفند تعیین شده است. قوام السلطنه افزود بااین که دل خوشی از شاه ندارم و او را لایق سلطنت و مملکتداری نمی دانم، خروج او را از ایران در شرایط فعلی خطرناک می دانم و ممکن است زیاده روی مصدق و مداخلات اطرافیانش که حسن نیت ندارند، پس از رفتن شاه استقلال مملکت را بر باد بدهد. عین مطالبی را که به شما می گویم به عرض آقا برسانید و از قول من از ایشان استدعا کنید هر کاری از دستشان بر می آید برای جلوگیری از خروج شاه از ایران انجام بدهند...

کوشش آیت الله بهبهانی برای جلوگیری از مسافرت شاه

سید جعفر بهبهانی پیام را صبح اول وقت به پدر می رساند. پدر، پس از شنیدن پیام،

اول تلفنی با مصدق صحبت می کند و چون از توضیحات مصدق قانع نمی شود به حسین علاء وزیر دربار تلفن می کند و بعد با آیت الله کاشانی رئیس مجلس، و قرار بر این می شود که «به هر ترتیبی شده از مسافرت شاه جلوگیری شود». چون وقت تنگ بود «در همین چند ساعت با چند تلفن به کسانی که در بازار و بین مردم نفوذ داشتند جمعیت قابل ملاحظه ای برای حرکت به طرف کاخ سلطنتی جمع شدند و نزدیک ظهر به طرف کاخ حرکت کردیم». آیت الله بهبهانی و سید جعفر پسرش وارد کاخ می شوند. آیت الله با تأکید به شاه می گوید:

مسافرت شما در این اوضاع به هیچ وجه به مصلحت نیست و اگر بروید ممکن است دیگر امکان بازگشت به مملکت را نداشته باشید. شاه از این حرف یکه خورد و کمی به فکر فرو رفت، ولی جرأت لغو تصمیم خود را نداشت... پدرم مجدداً گفت: ممکن است مراجعتی در کار نباشد، حال خود دانید... (طلوعی، چهره ها و یادها، ۱٤-۱۸).

- دکتر مصدق به مکالمهٔ تلفنی آیت الله بهبهانی با خود اشاره کرده و نوشته است:

پس از آن، حضرت آیت الله بهبهانی به وسیلهٔ تلفن سؤال کردند آیا اعلیحضرت می خواهند به خارج مسافرتی بفرمایند. چاره ای نداشتم مگر این که بگویم شنیده ام. گفتند چرا مانع نمی شوید؟ جواب دادم دولت نمی تواند از تصمیم اعلیحضرت جلوگیری کند. خودتان با دربار مذاکره بفرمایید... (خاطرات، ۲۱٤).

رئیس مجلس: اعلیحضرت نباید تشریف ببرند

تظاهرات برای جلوگیری از مسافرت شاه

- خبر سفر شاه در صبح شنبهٔ نهم اسفند پخش شد. آیت الله کاشانی جلسهٔ غیر علنی مجلس را تشکیل داد. «نامهٔ کاشانی که اعلیحضرت تشریف نبرند خوانده شد...، قرار شد هیأت رئیسه نامه را ببرند». دربازگشت گفتند که: «اعلیحضرت رفتن را لازم دانستند...».

- آرامش تهران به هم می خورد. خبرنگار کیهان نوشته است:

تا نزدیک ظهر کلیهٔ دکاکین تعطیل شد. به منزل آیت الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه بشوند... عده ای با صدای بلند گریه می کردند. آیت الله را به روی دست از اتاق خارج کردند... عده ای در بازار فریاد می زدند بچنبید مملکت از دست رفت... در نزدیکی کاخ مرمر زنان تظاهرات می کردند و خطاب به سربازان و مردم می گفتند: غیرت کجاست؟ حمیت کجاست؟ مملکت از دست رفت... (موحد، ۲/ ٦۸۳-٦۸۵).

تودیع مصدق با شاه

- مصدق مقارن ظهر روز شنبهٔ نهم اسفند، برای تودیع با شاه وارد کاخ می شود. شاه

به وی می گوید «هیأت رئیسهٔ مجلس آمده اند از حرکت من ممانعت کنند، که به عرض رسانیدم کار صحیحی کرده اند. خوب است به عرض هیأت توجه فرموده از این مسافرت صرف نظر فرمایند ...». بعد مصدق و وزرا شرفیاب می شوند. شاه مطالبی در لزوم این مسافرت می گوید و مصدق آرزوی همه را برای سلامت و مراجعت شاه به عرض می رساند... (موحد، ۲/ ۶۸۸-۶۸۹). در این هنگام مصدق برای ملاقات با هندرسن - به تقاضای او - از کاخ خارج می شود و با سر و صدای جمعیت در خیابان مواجه می گردد.

آراء مختلف دربارهٔ تظاهرات نهم اسفند

دربارهٔ این تظاهرات مصدق نوشته است «ظاهراً آن روز دو پیام یکی از سوی آیت الله کاشانی و وکلای مخالف دولت و دیگری از سوی افسران ارشد و ناراضی ارتش برای شاه فرستاده شد» (موحد، ۲/ ۶۸۶). به علاوه مصدق می گوید:

> آن روز نقشه ای برای قتل او ترتیب داده شده بود. عده ای اوباش و مزدور را همراه عده ای از افسران بازنشستهٔ ناراضی به در کاخ کشانیده بودند و قرار بود که سفیر امریکا با تقاضای ملاقات فوری، او را به خروج از کاخ وادارد و اوباشی که در جلو کاخ گرد آمده بودند کار او را بسازند ...(موحد، ۲/ ۶۸۷).

- مکی می نویسد در آن روز «... هیچ کس کاری به او [دکتر مصدق] نداشت. البته او در سخنرانی خود این مطلب را می گوید، ولی ثریا او را نجات می دهد» (مکی، ۲۰۹؛ اسفندیاری بختیاری، ۱۵۹-۱۶۰).

- دکتر مصدق می گوید در آن لحظه های بحرانی، این «آقای امیر صادقی شوفر اعلیحضرت» بود که ترتیب بیرون رفتن مرا از کاخ، از دری که به چهارراه حشمت الدوله باز می شود داد (خاطرات، ۲۶۵).

- موحد می نویسد: «شاید سوء ظن مصدق در این باب که توطئه ای برای قتل او بوده است درست نباشد، لیکن... نقشهٔ توطئه کنندگان هم، اگر نه امحای فیزیکی، دست کم امحای حیثیت و خوار و بی مقدار کردن مصدق بود تا او را به استعفا و کنار رفتن از صحنه وادارند» (موحد، ۲/ ۶۹۰).

- دربارهٔ گروهی که در روز نهم اسفند در برابر کاخ شاه جمع شده بودند گزارش روزنامهٔ شاهد بدین قرار است:

> ... ساعت از ۱۴ گذشته بود، ناگهان صدای فریاد جمعیتی که به دستور کاشانی و بهبهانی در بیرون کاخ گرد آمده و شماری کفن پوش هم درمیان آنان دیده می شد و پسر کاشانی و چند روحانی در پیشاپیش آنان بودند، در داخل کاخ سلطنتی به گوش رسید. به جز جمعیت بازاری،

افراد وابسته به حزب زحمتکشان که خود بقایی رهبر حزب پیشاپیش آنان بود و گروهی از افسران بازنشسته و تیمساران بلندپایه چون امیراحمدی و شاه بختی و گرزن و گیلانشاه و جمعی از درجه داران و نیز گروه ورزشکاران باشگاه تاج همراه سزگرد خسروانی مدیر باشگاه در جلو کاخ سلطنتی گرد آمده، فریاد آنان به طرفداری از شاه در فضا طنین افکند. در بیرون کاخ یک گروه چند صد نفری از بانوان نیز دیده می شدند. در پیشاپیش آنان خانمی جوان به نام ملکهٔ اعتضادی در اتومبیل روباز ایستاده و با میکروفنی که در دست داشت پیام می فرستاد و به طرفداری شاه شعار می داد و فریاد می زد: شاه نباید کشور را ترک کند (صفایی، ۲۴۷).

– ولی دکتر مصدق از افرادی که در روز نهم اسفند در برابر کاخ شاه جمع شده بودند با این عبارات یاد کرده است: «عده ای اوباش و مزدور را همراه عده ای از افسران بازنشسته به در کاخ کشانیده بودند»، «گروهی از عمال بریتانیا و دیگران» (موحد، ۲/ ۶۸۷)، «عده ای رجاله»، و «علماء روز نُه اسفند» (خاطرات، ۱۸۵).

– عصر روز نهم اسفند از طرف دربار اعلامیه ای دربارهٔ مسافرت شاه صادر شد که در آن آمده است:

... این تصمیم شاهانه موجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه از طرف قاطبهٔ مردم محترم گردید و با اجتماع و تظاهرات شایستهٔ تقدیری خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شدند. چون خاطر خطیر شاهانه پیوسته معطوف به رعایت افکار عامه می باشد با سپاسگزاری و قدردانی از احساسات پاک مردم فعلاً از مسافرت انصراف حاصل فرمودند (فاتح، ۶۵۱).

تفاوت اظهار نظرها دربارهٔ کسانی که در آن روز در برابر کاخ شاه جمع شده بودند از زمین تا آسمان است.

– روایت هندرسن چنین است که در حین مراجعت او جیپهای پر از سربازان به سوی خانهٔ مصدق در حرکت بودند. تظاهرکنندگان با جیپ به درِ خانهٔ مصدق کوبیده و بر محافظین خانه غلبه جسته بودند. مصدق با پیژامه در بالکن خانه آمده بود تا جماعت را آرام سازد، ولی با هو و جنجال آنان مواجه شده بود. آن گاه وی به علا تلفن کرده تعدادی سرباز اضافی از افراد گارد برای مقابله با تحریکات عمال بریتانیا خواسته بود و سرانجام با همان پیژامه از دیوار پشت خانه بالا رفته و همراه فاطمی با اتومبیل به سوی مقصد نامعلومی حرکت کرده بود. در ساعت ۵ بعد از ظهر هنوز هزاران نفر در اطراف خانهٔ مصدق و شاه جمع بودند و تظاهرات به نفع شاه ادامه داشت. شاه از بالکن کاخ با جماعت سخن گفته و انصراف خود را از مسافرت اعلام کرده بود (موحد، ۲/ ۶۸۸–۶۹۱).

– دکتر بقایی در جلسهٔ پنجم خرداد ۱۳۳۲ مجلس به تفصیل دربارهٔ رویداد نهم اسفند سخن گفت

وآشکارا آن را یک توطئه برای تغییر رژیم دانست (صفا یی، ۲۴۸، به نقل از: مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم).

- ماجرای سفر شاه در نهم اسفند چنان که باید روشن نیست. زیرا شاه در کتاب مأموریت برای وطنم نوشته است: «مصدق به من توصیه کرد که موقتاً از کشور خارج شوم» (خاطرات، ۳۷۶).

- ولی مصدق در پیام رادیویی ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ خود گفته است که:

در شرفیابی چهار ساعته... نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده ای به دربار رفت و آمد کنند و... در جامعه سوء تفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح شخص خودشان و مملکت در این است که مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند... بفرمایند... مخصوصاً فرمودند که این مذاکرات باید به قدری محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای این که کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد.... (موحد، ۷۳۱/۲-۷۳۲).

- دکتر مصدق در این پیام به موضوع مهمی اشاره کرد که از آن نباید سرسری گذشت:

... پس از این که به ارادهٔ ملت مجدداً این جانب مأمور تشکیل دولت شدم [در ۳۰ تیرماه]، روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم به اوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان آن واقعه استحضار کامل دارند برای این که به کلی رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند به نوعی ذهن ایشان را مشوب نموده اختلافی میان دربار و دولت بیندازند و از این راه به اساس نهضت ملی ضربتی برسانند این شرح را: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم»، در پشت کلام الله مجید نوشته و آن را به حضورشان فرستادم (خاطرات، ۲۱۱).

«نکته ای که در پیام فوق جلب توجه عامه را کرد این بود که در شرحی که دکتر مصدق پشت قرآن نوشته و فرستاده بود گفته بود که «اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند»، برای بسیاری از صاحبنظران این عبارت سنگین آمد. زیرا در آن وقت چنین نظری در بین هیچ یک از طبقات مردم به غیر از طرفداران حزب توده موجود نبود و از آن وقت به بعد بسیاری حدس زدند که چنین نظری ممکن است در دستگاه دولت در حال تکوین باشد» (فاتح، ۶۵۲-۶۵۳).

- علا در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گفته است درست است که «تصمیم به سفر ابتکار خود شاه بوده است»، اما چند روز پیش از آن که شاهنشاه عزم سفر فرمایند، سه نفر از

نمایندگان فراکسیون نهضت ملی در کاخ اختصاصی در ضمن مذاکرات» به من گفتند: «اگر اعلیحضرت به مسافرت کوتاهی تشریف ببرند نگرانیها خود به خود منتفی خواهد شد». ولی روز بعد فراکسیون نهضت ملی سخنان علا را تکذیب کرد (موحد، ۲/۷۳۱- ۷۳۲).

- شاه نیز نوشته است:

جالب توجه آن بود که مصدق با التهاب مخصوصی توصیه می کرد که با هواپیما از ایران خارج نشوم، زیرا می دانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من می شوند. از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز کشور عراق و بیروت به طور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد هم موافقت شد (مأموریت برای وطنم، ۱۷۵-۱۷۶).*

- مصدق در پاسخ به نوشتهٔ شاه می نویسد:

در این باب هم حتی من یک کلام عرض نکرده ام چون که مورد نداشت در اموری که از مختصات مقام سلطنت است من دخالت کنم... اکنون فرض کنیم این پیشنهاد را من داده بودم، اگر غیبت شاهنشاه از ایران در صلاح جامعه بود می بایست بی سر و صدا تشریف برده باشند. ملت ایران هم که بعد اطلاع حاصل می نمود عکس العملی نداشت چون که کاری در صلاح جامعه صورت گرفته بود... (خاطرات، ۱۸۸).

با توجه به مطالبی که دربارهٔ سفر شاه از نظر خوانندگان گذشت، آیا این عبارت دکتر مصدق «اکنون فرض کنیم ...»، قابل تأمل به نظر نمی رسد!

- گمان نمی رود شخص شاه درحادثهٔ تهم اسفند دستی داشته است. او آمادهٔ ترک ایران بود، ولی مخالفان مصدق برای جلوگیری از مسافرت وی و حمله به شخص مصدق این حادثه را آفریدند.

**

دومین پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس

- ... نمایندگان جبههٔ ملی ضمن مذاکرات مجلس در اواخر دی ماه اظهار کردند که دکتر مصدق برای حل مسألهٔ نفت مشغول مذاکرات مهمی ست و موضوع را هشتاد درصد خاتمه یافته می داند. مقامات رسمی انگلیس و امریکا نیز در همان موقع اظهار می کردند که مذاکرات به مرحلهٔ نهایی رسیده است. اما زمینهٔ این اظهار امیدواریها معلوم نبود... و چنین شایع شده بود که راه حلی در نظر گرفته شده ولی اشکال تعیین غرامت همچنان باقی ست (روحانی، ۳۷۱).

* در ضمن به یاد داشته باشیم که وقتی سردار سپه به پادشاهی برگزیده شد، به دستور وی سرهنگ گلشاییان و سرهنگ احمدزاویه، محمد حسن میرزا ولیعهد احمد شاه را - تقریباً از همین مسیر - شبانه با اتومبیل از تهران به کرمانشاه و مرز عراق بردند (بهبودی، ۲۵۴-۲۵۵).

ـ در ۳۰ دی حکومت امریکا تغییر کرد و آیزنهاور جانشین ترومن شد. مصدق در ۱۹ دی ماه نامهٔ تهنیت آمیزی به آیزنهاور فرستاد و او نیز پاسخ مناسبی به آن داد.

دکتر مصدق درنامه اش تصریح کرد که ادامهٔ مشکلات بزرگ اقتصادی و سیاسی ایران، «از نقطه نظر بین المللی ممکن است عواقب خطیری داشته باشد...» و ایزنهاور در پاسخ خود نوشت: «... از نگرانی که در نامهٔ آن جناب نسبت به اوضاع خطرناک کنونی ایران منعکس است استحضار یافته و صمیمانه امیدوارم تا فرصت باقی و دیر نشده است از طرف حکومت ایران اقداماتی در حدود قدرت خود برای جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی به عمل آید» (فاتح، ۶۵۷، ۶۵۹).

ـ دالس وزیر خارجهٔ جدید امریکا به لندن رفت و با چرچیل و ایدن مذاکره کرد که نتیجهٔ آن به صورت طرح مشترک دو دولت در اول اسفند به دکتر مصدق تسلیم گردید. خبرگزاریهای خارجی گزارش دادند که هر دو دولت آن را به صورت آخرین پیشنهاد به دولت ایران تسلیم کرده اند و چنانچه این پیشنهاد پذیرفته نشود مذاکرات دیگر تجدید نخواهد شد. دولت ایران نیز اعلام کرد «چنانچه اشکالی که در این طرح وجود دارد مرتفع نشود دولت یکباره از حل مسألهٔ نفت منصرف خواهد شد و به دنبال اقتصاد بدون نفت خواهد رفت...». اشکال دولت ایران مربوط به مسألهٔ غرامت بود که «شرکت سابق جبران خسارات از دست دادن کسب و کار یعنی عدم النفع را نیز از ایران مطالبه می کرد».

ـ در ۱۶ اسفند وزرای امور خارجهٔ انگلستان و امریکا در لندن... اعلامیه ای به این مضمون صادر نمودند که طرح مزبور مورد حمایت کامل دولت امریکا و عادلانه ترین پیشنهاد است ... و تصریح این که هیچ گونه تغییری در مفاد طرح داده نخواهد شد.

ردّ دومین پیشنهاد مشترک از طرف دکتر مصدق

ـ دکتر مصدق شخصاً پیشنهاد را قابل قبول می دانست. اکثر مشاورانش نیز همین نظر را داشتند. ولی دو نفر از آنها عقیده داشتند که شرط مربوط به تعیین غرامت یک دام حقوقی ست....

ـ مصدق در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ در طی یک سخنرانی رادیویی خطاب به ملت ایران رد [دومین] پیشنهاد مشترک را به اطلاع همگان رسانید. دو روز بعد «سخنگوی وزارت امور خارجهٔ انگلیس اظهار نمود که تعبیراتی که دکتر مصدق دربارهٔ پیشنهاد اول اسفند نموده است هم با عبارات هم با روح پیشنهاد مباینت دارد...» (روحانی، ۳۷۱-۳۷۷).

ـ روحانی با تکیه بر اطلاع شخصی خود می نویسد که:

... عصر روز ۱۸ اسفند دکتر مصدق، سهام السلطان بیات رئیس شرکت ملی را احضار کرد و با خوشوقتی اظهار داشت کار نفت به خوبی انجام یافته است و از او خواست که صبح روز بعد او و

این جانب (به عنوان مشاور حقوقی) نزد ایشان برویم... صبح روز ۱۹ اسفند به منزل ایشان رفتیم. هنگام ورود ما به اتاق ایشان یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد. دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفته گفت: دیدید که اینها باز نقشه ای برای محکوم کردن ما طرح کردند... سهام السلطان و این جانب به دفتر شرکت رفتیم و چون همهٔ همکاران در شرکت پیشنهاد مورد بحث را رضایت بخش می دانستند همان روز هیأتی مرکب از مهندس برخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی، و نگارنده از طرف شرکت نزد مهندس رضوی رفته و نظر مزبور را به تفصیل بیان کردیم. مهندس رضوی نیز با نظر شرکت موافقت کرد و گفت به فوریت در آن باب با نخست وزیر مذاکره خواهد کرد. ولی هیچ گونه خبری از اقدام مشارالیه به شرکت نرسید. اما روز ۲۰ اسفند دکتر شایگان در یک مصاحبه اظهار کرد که اگر ایدن گفته است دولتهای انگلیس و امریکا در پیشنهادهای اخیر بافشاری خواهند کرد ما هم در ردّ آنها پافشاری خواهیم کرد (روحانی، ۳۷۵).

– در نتیجه اگر رد این پیشنهاد موجب افتخار برای کسی باشد در درجهٔ اول این افتخار نصیب دکتر شایگان و مشاور دیگر مصدق می شود که از نامش بیخبریم.

مسألهٔ غرامت

– ناگفته نماند که زمینهٔ ذهنی دکتر مصدق — برای رد این پیشنهاد یا هر پیشنهاد دیگری دربارهٔ غرامت، به هر مبلغی و به هر ترتیبی — بر اساس مذاکراتی که وی قبلاً با جرج مک گی در امریکا کرده بود — کاملاً آماده بوده است.

– از سوی دیگر پرداخت غرامت، به طور کلی حربه به دست مخالفان مصدق داد و آنان — به شیوهٔ خود دکتر مصدق در سالهای پیش — بر او تاختند. چنان که آیت الله کاشانی در مقام ریاست مجلس، پیشنهادهای مصدق را در باب غرامت مردود دانست:

در این باره صراحةً باید بگویم... که ملت ایران مطابق منشور ملل متحد ثقت خود را ملی کرده...، نه تنها دولت ایران نبایستی غرامتی بپردازد بلکه میلیونها لیره هم از انگلستان طلبکار می باشد (موحد، ۷۰۹/۲).

– بدیهی ست اگر مصدق دومین پیشنهاد مشترک را بر اساس رای صاحبنظران پذیرفته بود، بی تردید به «وجاهت ملی» او – که همواره به آن سخت پایبند بود – خدشه ای جبران ناپذیر وارد می شد و همان طوری که پیش از این به مک گی گفته بود، مردم می گفتند که او یا از انگلیس رشوه گرفته یا از انگلیس ترسیده است و در نتیجه موافقان خود را از دست می داد. مصدق در خاطراتش نیز به صراحت در این باب نوشته است:

چنانچه با صلاحیت دیوان [لاهه] موافقت می شد و دیوان هم ما را فقط به پرداخت حداقل غرامت محکوم می کرد آن وقت معلوم می شد که عمال بیگانه چطور وصلهٔ خیانت به دامن امضاء کنندگان

قرارداد بزنند و آنها را تا ابد دچار طعن و لعن کنند (موحد، ۶۴۸/۲).

رای چند تن از صاحبنظران ایرانی دربارهٔ ردّ دومین پیشنهاد مشترک

به رأی چند تن از صاحبنظران که حداقل دو تن از آنان از مدافعان دکتر مصدق هستند، توجه بفرمایید:

فؤاد روحانی:

... و البته بزرگترین مزیت این ترتیب [دومین پیشنهاد مشترک] این بود که تسلط ایران بر ادارهٔ صنعت نفت خود را قطعاً تأمین می کرد. علت تأسف از رد این پیشنهاد، گذشته از ادامهٔ وضع نابه سامان سیاسی و اقتصادی کشور این است که اولاً بالمآل باعث سقوط حکومت ملی گردید و ثانیاً امکان قرار گرفتن ادارهٔ صنعت نفت در دست دولت ایران از میان رفت. زیرا طبق قراردادی که بعد از رفع اختلاف منعقد گردید (قرارداد کنسرسیوم)، ادارهٔ صنعت نفت به دست شرکتهای خارجی بزرگ افتاد (روحانی، ۳۸۰).

دکتر موحد:

به نظر می رسد که موضع منفی مصدق در برابر پیشنهاد تجدید نظر شدهٔ بریتانیا — امریکا اشتباه بود. بنابراین پیشنهاد، بریتانیا از کنترل ادارهٔ عملیات در ایران و انحصار فروش در خارج که همیشه بر آن اصرار می ورزید چشم می پوشید و این کارها در نهایت برعهدهٔ یک کنسرسیوم بین المللی گذاشته می شد که بریتانیا نیز در آن سهیم بود ولی صاحب امتیاز منحصر آن نبود. طرح تشکیل این کنسرسیوم با اعضای کارتل بین المللی نفت در میان گذاشته شده و به لحاظ قوانین ضدِ تراست امریکا مجوّز لازم از رئیس جمهور هم گرفته شده بود. در صورت قبول این پیشنهاد البته تصمیم دربارهٔ غرامت به داوری محول می شد. اما با حال و هوای آن ایام که اچسن [وزیر خارجهٔ امریکا] خود غرامتی مقطوع کمتر از پانصد میلیون دلار را عادلانه می دانست گمان می رود دیوان لاهه حکمی که می داد در هر صورت کمتر از رقم غرامتی بود که بالاخره ایران را ناگزیر به تحمل آن کردند. دکتر مصدق می توانست پیشنهاد مشترک بریتانیا — امریکا را، با توضیحاتی که در پیرامون آن داده شده بود، به عنوان مبنای توافق بپذیرد و کشور را از بلیاتی که پیامدِ آن بود مصون نگاهدارد (موحد، ۶۷۲/۲).

وی می افزاید که در این موضوع تردیدی وجود ندارد که

... بریتانیا از اول معتقد به کنارآمدن با مصدق نبود، آن مقدار هم که به لحاظ همگامی با امریکا در فرمول مشترک موافقت نموده بود از سرِ اکراه بود... امریکا هم که در اواخر ایام ترومن و اوایل دولت آیزنهاور هرچه زور داشت زده و با ناکامی مواجه گشته بود، اینک به این نتیجه رسیده بود که پرداخت بهای سنگینی که مصدق می خواست به هیچ وجه مقدور نخواهد بود. آنچه مصدق

می خواست نه تنها به بهای فروپاشی جبههٔ جهان غرب در برابر کمونیسم تمام می شد بلکه ساختار امتیازات را در سرتاسر جهان متزلزل می ساخت (موحد، ۲/ ۷۱۵-۷۱۶).

موحد، با نقل نظر جرج مک گی معاون وزارت خارجهٔ امریکا که نوشته است: «دکتر مصدق فرصتهایی را که با ملی شدن نفت به نفع کشور ایران فراهم شده بود از دست داد» یا «تقصیر خود ایران بود که در نتیجهٔ اشتباهها و ناتوانیها، درآمد نفت را در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۳ از دست داد و زیانهای سنگینی را متحمل شد...»، اظهار نظر کرده است که:

این تحلیل جرج مک گی از نظرگاه یک دولتمرد امریکایی ست. اما زیان ایران تنها این نبود که درآمد نفت را برای مدت کمابیش سه سال از دست داد. زیان واقعی آن بود که پس از تحمل سه سال محاصره و پرداخت غرامت گزاف و نامنصفانه سرانجام ملزم به قبول همان فرمول پنجاه-پنجاه شد که در همهٔ کشورهای دیگر ملاک عمل بود... (موحد، ۲/ ۸۷۳-۸۷۴).

پرویز مینا:

متأسفانه به چند دلیل مصدق این پیشنهاد [دومین پیشنهاد مشترک] را نپذیرفت و به عقیدهٔ من بزرگترین خطایی که دولت مصدق کرد همین بود. چون اگر واقعاً آن پیشنهاد پذیرفته می شد، رسیدن به هدف نهایی ملی شدن صنعت نفت بیست سال زودتر در ایران عملی می شد.

وی می افزاید: در تصمیم گیریهای مصدق در مذاکرات نفتی سه تن فوق العاده مؤثر بودند: بازرگان، مهندس حسیبی، و دکتر شایگان که «کوچکترین اطلاعی از وضع صنعت نفت در خارج از ایران نداشتند». مصدق به کسانی که در رشته های فنی کار می کردند مانند مهندس نفیسی، دکتر رضا فلاح، و اتحادیه که تحصیلکرده های بیرمنگام بودند آن اطمینانی را که به اطرافیان خود داشت، نداشت. تنها گاهی با فؤاد روحانی که «حقوقدان طراز اولی بود که به مسائل قراردادهای نفتی و مسائل حقوق بین المللی نفت احاطهٔ کامل داشت» تماس می گرفت. ولی روحانی تکنسین نبود (مینا، ۷-۱۰).

نظر مهندس پرخیده، مهندس اتحادیه، حسن رضوی، و مهندس رضوی دربارهٔ مزایای دومین پیشنهاد مشترک پیش از این ذکر گردیده است (روحانی، ۳۷۵).

مصدق برای حل مسألهٔ نفت به هر دری می زند

دکتر مصدق، با آن که پس از رد دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و امریکا، چند بار سخن از اقتصاد بدون نفت به میان آورده بود، ولی چنان که پیش از این نیز گفته شد، خود به خوبی می دانست که کار اقتصاد بی نفت به جایی نمی رسد. پس می کوشید که به گونه ای معضل نفت را حل کند. بدین جهت وقتی ک. ب. راس (K. B. Ross) که قبلاً رئیس پالایشگاه آبادان بود، در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۳۲ نامه ای به وی نوشت و اظهار داشت

نظر یاتی در مسألهٔ نفت دارد، مصدق، فؤاد روحالی را برای ملاقات با او به بغداد فرستاد همراه پیامی دربارهٔ پیشنهادهای خود دربارهٔ غرامت. فؤاد روحالی می رود و گفتگو می کند، ولی راس سپس از ادامهٔ گفتگو خودداری می نماید. همزمان با پیشنهاد راس، کارشناس نفتی مشهور امریکایی والتر لوی (Walter Levy) نیز به توسط سفیر ایران در واشنگتن با مصدق تماس می گیرد و پیشنهاد قابل توجهی برای تعیین میزان غرامت طرح می کند. مصدق او را «به عنوان مهمان دولت ایران به تهران دعوت می کند». ولی این دعوت وقتی به لوی می رسد که «تصمیم به کودتا گرفته شده بود»، و وزارت خارجهٔ امریکا سفر او را به ایران مصلحت نمی داند (موحد، ۲/ ۸٦٤-۸٦۸).

خوش خیالی

دکتر مصدق در چند جا در خاطرات خود – با تکیه بر این موضوع که «نفت متاعی نبود که همیشه دست ما بماند» – گفته است که اگر می ماند، می توانست مسألهٔ نفت را به دلخواه خود و مصلحت ایران حل کند: «ای کاش دستخط عزل صادر نشده بود تا ببینند کارها چطور به صلاح مملکت تمام و کلیهٔ عواید نفت نصیب ملت ایران می شد».

ولی موحد که در این موضوع با مصدق همعقیده نیست، می نویسد:

> این مطالب را دکتر مصدق در مقام تأکید به گناه شاه در امضای دستخط عزل به قلم آورده است، اما رعایت انصاف را باید گفت که اولاً شاه صدور فرمان عزل را وقتی پذیرفت که کاملاً روشن بود که او بخواهد یا نخواهد امریکا و بریتانیا تصمیم قطعی به رهایی از دست مصدق گرفته اند و آن را به انجام خواهند رسانید....

– به علاوه همان طوری که پیش از این گفته شد، شاه در ملاقات پنهانی خود با هندرسن در ۹ خرداد ۱۳۳۲ به وی گفته بود: «باید تمام راههای ممکن برای حل مسألهٔ نفت به دست مصدق آزموده شود، اگر چه...».

– از سوی دیگر مصدق «در خاطرات خود، این طور وانمود می کند که تا آخرین روز، امید بلکه اطمینان خود را به حل مسألهٔ نفت از دست نداده بود...». موحد در این مورد نیز تصریح می کند که «در واقع چنین باوری به کلی غیر واقع بینانه بود...» (موحد، ۲/ ۸٦۲-۸٦٤).

**

تیرگی روابط نخست وزیر و شاه

مصدق: از نهم اسفند به بعد به دربار نرفتم

> از نه اسفند به بعد من به دربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار مذاکره نمود یا شرفیاب شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خانهٔ دکتر غلامحسین پسرم که

بین خانهٔ من و کاخ اختصاصی واقع شده بود تشریف فرما شوند، موافقت ننمودم. به کاخ سلطنتی از این جهت نرفتم که ممکن بود سربازان گاردشاهنشاهی روی همان تعصب بیجا که من می خواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت تشریف ببرند تیرباران کنند و مخالفین هم مرا به حق شماتت نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عمل کردم. تشریف فرمایی شاهنشاه را هم به خانهٔ خود یا به خانهٔ پسرم دون شأن آن مقام دانستم. با این حال وظایف خود را با نهایت ادب و احترام انجام می دادم...» (خاطرات، ۲۶۷).

از نهم اسفند به بعد است که روز به روز روابط نخست وزیر با شاه تیره تر می شود.

- در سلام نوروز ۱۳۳۲، دکتر مصدق - بر خلاف سال پیش - به عذر کسالت شرکت نکرد. اما اجتماع روحانیون در این مراسم بیش از سنوات پیش بود (موحد، ۲/ ۷۱۱-۷۱۲).

- آیت الله کاشانی در مصاحبه با نمایندهٔ مجلهٔ المصور چاپ قاهره گفت: «... مسافرت شاه با آن وضع [در نهم اسفند] که دکتر مصدق میل داشت، موجب فتنه و فساد در ایران می شد... به این جهت مانع از مسافرت شاه شدم» (موحد، ۲/ ۷۱۳-۷۱۴).

- در ۲۲ فروردین آیت الله بهبهانی به دیدن دکتر مصدق رفت و از وی خواست به ملاقات شاه برود و هر دو بکوشند تا مسائل خود را از طریق تفاهم حل کنند (موحد، ۲/ ۷۱۴).

- گزارش ۱۴ مارس هندرسن:

شاه به رغم اصرار هواداران خود هنوز مصلحت نمی داند که آشکارا با دکتر مصدق درافتد و منتظر نشسته است تا او حرمت و اعتباری را که... در چشم مردم دارد از دست بدهد. روز به روز روشنتر می گردد که دکتر مصدق نخواهد توانست کشور را از ورطه ای که در آن کشانده است برهاند. مصدق با همه انتقادهایی که در گذشته از دیکتاتوری کرده حالا ناگزیر است که به روش دیکتاتورمآبانه متوسل گردد... (موحد، ۲/ ۷۱۷).

- علا به هندرسن در ۲۹ مارس:

شکاف میان مصدق و شاه عمیقتر شده و مصدق به فعالیت علنی بر ضد شاه برخاسته است. او کسانی را از تهران به شهرستانها فرستاده است تا مردم را بر ضد شاه بشوراند... (موحد، ۲/ ۷۱۹).

شاه حاضر نیست به کودتا دست بزند

- علا صریحاً به [سرلشکر] زاهدی گفته است که شاه حاضر به هیچ اقدامی برخلاف قانون اساسی نیست و نمی خواهد در هیچ عمل کودتا شرکت کند... (موحد، ۲/ ۷۱۹).

ـ گزارش ۲۶ فروردین ۱۳۳۲ هندرسن: شاه به علا «گفته است که به هیچ وجه حاضر نیست مصدق را برکنار سازد مگر آن که مجلس به او رای عدم اعتماد دهد» (موحد، ۷۲۲/۲).

شدت اختلاف مصدق با شاه:

تشکیل هیأت هشت نفری برای رفع اختلاف

ـ پس از نهم اسفند ۱۳۳۱، اختلاف مصدق و دربار بالا گرفت و «هر یک از دو طرف به اصول مختلفی از متمم قانون اساسی استناد می کردند. هواداران شاه معتقد بودند: اصل ۵۰ و ۵۱ در مورد اختیارات شاه صراحت دارد، ولی مصدق می گفت در برابر اصل ۵۰، اصل ۴۵ تصریح می کند که «کلیهٔ فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسؤول رسیده باشد». برای رفع مشکل در جلسهٔ ۱۴ اسفند مجلس شورا یک هیأت هشت نفری انتخاب شدند تا موضوع را بررسی کنند. گزارش این هیأت را، هم شاه پذیرفت و هم دولت مصدق (موحد، ۷۲۵/۲-۷۲۸).

ـ فراکسیون آزادی به رهبری حائری زاده برای جلوگیری از تصویب گزارش هیأت هشت نفری به عنوان نداشتن امنیت از شهر خارج شدند (موحد، ۷۲۶/۲).

ـ مصدق می خواست با تصویب گزارش این کمیسیون «به فرماندهان ارتش تفهیم کند که در انجام وظایف خود باید نه به شاه بلکه به دولت گوش دارند...» (موحد، ۷۲۹/۲).

ـ ۲۳ فروردین مصدق به نمایندگان منفرد مجلس گفت اگر گزارش هیأت هشت نفری تصویب نشود کناره گیری خواهد کرد.

ـ اصرار مصدق بر لزوم تصویب این گزارش «که به معنی تفسیر رسمی برخی از اصول قانون اساسی از سوی مجلس بود، مخالفان را به چاره جویی واداشت». بقایی و حائری زاده امضای خود را از ذیل گزارش هشت نفری پس گرفتند «و گفتند تصویب گزارش به صورت فعلی به منزلهٔ محکوم شناختن شاه خواهد بود. اگر دکتر مصدق تصویب گزارش را می خواهد باید از اختیاراتی که گرفته است صرف نظر کند» (موحد، ۷۲۹/۲).

ـ با تمام کوشش هواداران مصدق در مجلس، مادهٔ واحدهٔ مربوط به این گزارش به تصویب نرسید (موحد، ۷۲۹/۲).

تظاهرات موافقان و مخالفان

ـ در ۲۷ فروردین که علا آن را روز سرنوشت سازی خوانده بود، در آبادان تعطیل عمومی بود و در میتینگهای صبح و شام به طرفداری دولت، سخنرانان تقاضا کردند که

گزارش هیأت هشت نفری به تصویب برسد. شعار جمعیت این بود: «شاه باید سلطنت کند و مصدق نیز حکومت را برای برچیدن بساط استعمار در دست داشته باشد». در تهران و چند شهر دیگر نیز تظاهراتی شد. در شیراز مخالفان وارد معرکه شدند و از جمله مرکز حزب ایران و ادارهٔ اصل چهار غارت شد. رئیس و پنج نفر از افسران ارشد شهربانی و ده نفر از پاسبانان مضروب و مجروح گشتند. آن گاه در شیراز حکومت نظامی اعلام شد (موحد، ۲/ ۷۲٤-۷۲٦).

کوشش مصدق برای برکناری وزیر دربار

– مصدق کوشید تا علا از وزارت دربار برکنار شود. «برخی از نمایندگان مانند مکی بر آن بودند که انتخاب وزیر دربار از حقوق شخص شاه است...». علا در روز اول اردیبهشت استعفا داد و ابوالقاسم امینی به کفالت وزارت دربار تعیین شد (موحد، ۲/ ۷۳۰-۷۳۲).

قیام علیه دولت در جنوب، و
کشتن رئیس شهربانی

– در اوایل اسفند ابوالقاسم بختیار در جنوب علیه قوای انتظامی و دولت قیام کرد که پس از اعزام قوا به آن ناحیه در اواخر فروردین تسلیم قوای دولتی گردید. دولت دکتر مصدق رفتار وی را به حساب مخالفین خود گذاشت (فاتح، ٦٥٤).

– روز اول اردیبهشت سرلشکر افشارطوس رئیس شهربانی ربوده شد. جنازهٔ وی در ٦ اردیبهشت میان کوههای لشکرک در شمال تهران پیدا شد (موحد، ۲/ ۷۳۳). در اعلامیهٔ فرمانداری نظامی مورخ ۱۲ اردیبهشت، از ۱۳ تن به عنوان عاملین آن جنایت فجیع نام برده شده بود. در بین آنها نام سرتیپ مزینی و سرتیپ منزه، سرگرد بلوچ قرایی و سروان افشار قاسملو ذکر شده بود (بلوچ و افشار هر دو از افسران بازنشسته بودند) با ذکر این موضوع که قرار بوده است دو تن دیگر نیز ربوده شوند و با سقوط کابینهٔ مصدق، «دولت دیگری به نخست وزیری دکتر مظفر بقایی تشکیل گردد... تصمیم نهایی راجع به کشتن افشار طوس هم در منزل دکتر بقایی و با مصلحت دید او گرفته شده بود...».

شکنجهٔ متهمین به قتل افشارطوس

دکتر بقایی اعلام کرد که خطیبی صاحب خانه ای را که افشار طوس در خیابان خانقاه به آن جا رفته بوده است «شکنجه کرده اند و آثار آن در بدنش موجود است و اعترافاتی که از متهمان گرفته شده برای رهایی از شکنجه بوده است».

– حسینی در یادداشت مورخ ۱٦ اردیبهشت خود از قول مکی آورده است: «با شکنجه از حسین خطیبی اقرار گرفته اند که بقایی در ربودن افشارطوس وارد بوده است».

ـ موضوع مهم آن است که «دکتر مصدق در دادگاه تجدید نظر، خود تلویحاً وقوع «سوء جریانی» در مرحلهٔ بازجویی از این متهمان را قبول داشت» (موحد، ۲/ ۷۳۴-۷۳۷).

ـ دکتر بقایی در مصاحبه با «طرح تاریخ شفاهی ایران» دانشگاه هاروارد (خاطرات دکتر مظفر بقایی کرمانی)، این اتهام را به کلی رد می کند. محمود طلوعی ویراستار کتاب مورد بحث نیز افزوده است که «اطلاعات شخصی نویسنده نیز کم و بیش این موضوع را تأیید می کند. با اسنادی که در چند سال اخیر منتشر شده، نقش برادران رشیدیان در این ماجرا محرز شد، و خوانندگان می توانند برای پی بردن به جزئیات آن به مقالهٔ مفصل آقای پرویز اعتصامی در کتاب مصدق در پیشگاه تاریخ مراجعه نماید. طلوعی توضیح داده است که «پرویز اعتصامی که از محارم برادران رشیدیان بود در این مقاله از زبان اسدالله رشیدیان به نقش آنها در توطئهٔ ربودن و قتل افشار طوس اشاره می کند» (خاطرات دکتر مظفر بقایی کرمانی، مقدمه، نوشتهٔ محمود طلوعی، ۹-۱۸؛ پرویز اعتصامی: «اسرار ناگفته ای از کودتای مرداد ۱۳۳۲»، مصدق در پیشگاه تاریخ، ۱۹۳-۲۷۲).

احضار سرلشکر زاهدی و تقاضای سلب مصونیت از بقایی

«۱۳ اردیبهشت بازپرس نظامی، سرلشکر زاهدی را احضار کرد. زاهدی همراه مصطفی کاشانی و قنات آبادی و بقایی در مجلس متحصن شد. «تحصن زاهدی در مجلس، او را به مرکز توجه مخالفان دولت تبدیل کرد...» (موحد، ۲/ ۷۳۷).

ـ ۲۴ اردیبهشت وزیر دادگستری طی نامه ای خطاب به رئیس مجلس تقاضای سلب مصونیت پارلمانی از دکتر بقایی کرد (موحد، ۲/ ۷۳۸).

عقب نشینی شاه

در ۱۹ اردیبهشت به منظور رفع اختلاف میان دولت و دربار فرمانی به امضای شاه رسید «که به موجب آن کلیهٔ املاک سلطنتی به دولت انتقال یافت...» (موحد، ۲/ ۷۳۳).

سخنان تند دکتر فاطمی به شاه

ـ دکتر مصدق دو بار، در ۳۰ فروردین و ۴ اردیبهشت، دکتر فاطمی را نزد شاه فرستاد و آن گاه فاطمی در ۶ اردیبهشت مضمون گفتگوها را با هندرسن در میان گذاشت. فاطمی در ملاقات اول به شاه گفته بود که

او در طی دوازده سال سلطنت همواره با دخالتهای خود مانع کار دولتها بوده است و اینک باید روش خود را ترک کند... اگر شاه بخواهد با مصدق درافتد... عاقبت ناگواری در انتظارش خواهد بود. اگر کودتایی رخ دهد به پیروزی نهضت ملی خواهد انجامید و شاه یکباره از صحنه

بیرون رانده خواهد شد... شاه باید به بودجه ای که از سوی دولت تعیین می شود قناعت کند.

به روایت دکتر فاطمی «شاه تحت تأثیر این حرفها قرار گرفته و قول همکاری و سازگاری داده بود. در ملاقات دوم هم شاه گفته بود که رهبری کشور با مصدق است...» (موحد، ۲/ ۷۳۹).

دعوت از بازماندگان قاجار!

– مکی می گوید:

دکتر مصدق می خواست شاه را برکنار کند و مطمئناً چنین بود. از اوایل مرداد ۱۳۳۱ اکبر میرزای صارم الدوله را فرستادند به اروپا تا با بچه های محمد حسن میرزا ولیعهد احمد شاه ملاقات کند. دکتر صحت که طبیب مخصوص محمد حسن میرزا بود گفت بچه های محمد حسن میرزا قبول نکردند... (مکی، ۱/ ۱۹۱).

دکتر مصدق: هر که بتواند کودتا کند با لگد او را بیرون می کنم

– مکی در جای دیگر می گوید:

شاه به من گفت با حذف دو میلیون بودجهٔ دربار، من امسال ناچار شده ام در نوروز به جای یک پهلوی که هر سال به کارکنان دربار عیدی می داده ام، نیم پهلوی بدهم، آن هم از راه فروش «کادوهایی که برای عروسی به من داده اند...». وی می افزاید «وقتی برگشتم نزد مصدق به او گفتم: آقای دکتر مصدق! این شخص تا حالا مثل موم در دست شما بوده و هرچه گفتید انجام داده، حالا چرا بودجهٔ دربار را زدید؟... کاری نکنید که برود و با خارجیها سازش کند و با یک کودتا شما را سرنگون کند، گفت: آن کسی که بتواند کودتا کند من با لگد او را بیرون می کنم». همین مطلب را به دکتر معظمی و همین طور به ذکایی و یکی از وکلای دورهٔ چهاردهم و هفدهم هم گفته بود. آن وکیل به مصدق گفته بود: آقا، احمد شاه پنج رئیس الوزراء را عوض کرد* ... این که دیگر از او بدتر نیست. شما اگر مجلس را منحل کنید مسلّم بدانید که شما هم به سرنوشت رومانوفها دچار خواهید شد. خلاصه مصدق این قدر مغرور بود» (مکی، ۱/ ۱۹۶–۱۹۷).

– در گزارش ۸ مه هندرسن:

... در نتیجهٔ حوادث اخیر هم موقعیت مصدق و هم موقعیت دربار سخت ضعیف و متزلزل گشته است... بسیاری از عناصر اصلی جبههٔ ملی به مخالفت علنی یا مخفیانه از مصدق گرایده اند... اینک بیشترین اتکای مصدق به نیروهای امنیتی ست که او خود به من می گفت اعتماد به آنها ندارد... (موحد، ۲/ ۷۴۰).

* اشاره است به فترت بین مجلس سوم و چهارم که احمد شاه شخصاً ۱۴ فرمان ریاست وزراء صادر کرد.

- ۲۹ اردیبهشت در جلوی کاخ دادگستری دو نفر از مستشاران نظامی امریکایی مورد حمله واقع شدند و کتک خوردند... (موحد، ۲/ ۷۴۳).

نگرانی شاه از نقشهٔ انگلیسی ها دربارهٔ خودش

— شاه که دایماً به سرنوشت پدر می اندیشید و هرگز از نشویش نقشه های پنهانی انگلیس دربارهٔ خود نمی آسود... سخت دلواپس آن بود که از موقعیت خود در موج خیز حوادث اطمینان حاصل کند... پس در ۱۷ ماه مه (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲) پیامی به هندرسن فرستاد و گفت که مایل است او پیش از رفتن به واشنگتن وضع را روشن گرداند و نظر صریح بریتانیا را دربارهٔ او معلوم کند. پیام شاه از سوی هندرسن به وزارت خارجهٔ امریکا فرستاده شد «و سفارت بریتانیا در واشنگتن در تاریخ ۲۸ ماه مه ۱۹۵۳ این پاسخ را از سوی وینستون چرچیل دریافت کرد:

«شما می توانید به وزارت خارجهٔ امریکا قطعاً اطلاع دهید که اگرچه بریتانیا دخالتی در سیاستهای ایران نمی کند، اما بسیار متأسف خواهد بود اگر شاه اقتدارات خود را از دست بدهد یا از مقام خود برکنار شود و یا از ایران اخراج گردد». «در تاریخ ۳۰ ماه مه (۹ خرداد) هندرسن به دیدن شاه رفت... هندرسن نخست پیام چرچیل را به شاه رسانید. شاه تشکر کرد و گفت...»* (موحد، ۲/ ۷۴۴-۷۴۵).

شاه: ترجیح مصدق بر زاهدی

— ۶ خرداد: هندرسن نظر صریح شاه را در مورد زاهدی پرسید.

شاه پاسخ داد که زاهدی مردی داهی نیست (not intellectual giant)، مع ذلک نخست وزیری او به سه شرط قابل قبول خواهد بود. «اول آن که از طریق قانونی و پارلمانی به این مقام منصوب گردد... (موحد، ۲/ ۷۴۵).

— شاه به هندرسن:

اگر مشکل نفت به دست مصدق حل شود آسانتر خواهد بود. به نظر او باید تمام راههای ممکن

* در دوران نخست وزیری دکتر مصدق، هر گاه انگلستان و امریکا مسألهٔ کودتا را با شاه در میان می نهادند و از کاندیداهای خود سید ضیاء الدین طباطبایی و قوام السلطنه نام می بردند، شاه با توجه به رفتار انگلستان با پدرش و تبعید او به آفریقا و نیز مخالفت آن دولت با پادشاهی خودش در شهریور ۱۳۲۰، این موضوع را از نظر دور نمی داشت که شاید انگلیس با کاندیدا کردن سیاستمداران استخوانداری چون آن دو تن در صدد است او را نیز چون پدر از صحنه دور سازد. سرلشکر زاهدی نیز از آغاز روی کار آمدن رضاشاه افسری سرشناس بود. او دارای نشان ذوالفقار بود. پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و به هنگامی که فرماندهی لشکر اصفهان را به عهده داشت از سوی نیروهای اشغالگر انگلیسی به اتهام قیام نظامی علیه متفقین بازداشت و با هواپیما به فلسطین منتقل گردید و قریب سه سال در آن جا زندانی بود...، به طور کلی زاهدی امیری بود کاملاً متفاوت با دیگر امیران ارتش ایران. با این سوابق، البته شاه او را نیز چون آن دو تن، برای خود خطرناک می دانست.

برای حل مسأله به دست مصدق آزموده شود، اگر چه این امر مستلزم تمدید حکومت وی باشد (موحد، ۲/ ۷٤٦).

– هندرسن از این که مصدق رای خود را در مسایل مطروحه تغییر می دهد شکایت می کند (موحد، ۲/ ٦٦۷ و..).

تغییر رئیس مجلس شورای ملی:

– در جلسهٔ ۱۰ تیر مجلس، دکتر معظمی نامزد هواداران دولت به جای آیت الله کاشانی به ریاست مجلس برگزیده شد، و این امر تنش تازه ای به وجود آورد.

استیضاح دولت، و حملهٔ آیت الله کاشانی به مصدق

– «علی زهری که نزدیکترین دوست دکتر بقایی بود دولت مصدق را به اتهام شکنجه و زجر و آزار متهمان قتل افشار طوس استیضاح کرد» (موحد، ۲/ ۷۵۰).

– آیت الله کاشانی در ۱۵ تیر در اعلامیه ای دکتر مصدق را «صیاد آزادی ایران» خواند که می کوشد مملکت را به حال قبل از مشروطیت برگرداند «ولی من به شما مردم به خلاف آن یاغیِ طاغی که در کشور مشروطهٔ ایران به خیال خداوندگاری افتاده است می گویم: مشروطیت ایران هرگز نخواهد مرد» (موحد، ۲/ ۷۱۱).

– دکتر بقایی و علی زهری از ۲۵ تیرماه در مجلس بست نشستند (موحد، ۲/ ۷۵٦).

امریکا در فکر تخلیهٔ اتباع خود

– در ۲۸ تیرماه اعلام شد که ۵۳ نفر از امریکاییان که در سفارت یا اصل چهار خدمت می کردند ایران را ترک گفتند... معلوم بود که امریکا در فکر تخلیهٔ اتباع خود است... در ۳۱ تیر وابستهٔ سیاسی سفارت امریکا به عنوان مشورت با هندرسن به اروپا فراخوانده شد (موحد، ۲/ ۷۵٦).

– سرلشکر زاهدی که در مجلس متحصن بود آن جا را ترک کرد، اما بقایی و زهری از ترک تحصن خودداری نمودند... (موحد، ۲/ ۷۵۷).

سالگرد سی ام تیرماه

– «دکتر مصدق که با استناد به قانون اختیارات روز سی تیر را تعطیل رسمی اعلام کرده بود، ساعت ۹ بعد از ظهر روز ۲۹ تیرماه به آن مناسبت سخنرانی کرد...». وی «به مزار شهدای ۳۰ تیر رفت و تاج گلی نثار کرد» (موحد، ۲/ ۷۵۷).

– وزارت دربار در ۱۹ [ظاهراً: ۲۹] تیرماه در اعلامیه ای، ضمن اشاره به این که «فداکاری شهدای سی ام تیر برای همیشه در تاریخ ایران جاویدان خواهد بود»، مراتب تأثر و تألم خاطر مبارک شاهانه را به بازماندگان شهدای این روز ابلاغ کرد...».

سنگینی کفهٔ توده ای ها بر طرفداران مصدق

– پیش از ظهر روز سی ام تیر ۱۳۳۲ جمعیتهای طرفدار دولت در میدان بهارستان گرد آمدند و سخنرانیها کردند و بعد از ظهر آن روز دسته های چپ. تظاهرات بعد از ظهر «قوّت و شکوه و انسجام و نظم توده ای ها را در برابر گروههای براکنده و نا به سامان دیگر فاش ساخت... برخی از صمیمی ترین هواداران مصدق را نیز دچار تشویش کرد». خلیل ملکی به دکتر سنجابی گفت: «... آقا دیگر چه برای ما باقی مانده؟ توده ایها امروز آبروی ما را بردند. این آقای دکتر مصدق می خواهد با ما چه کار کند؟» . وی به مصدق نیز گفت: «... چه دلیلی دارد که شما قدرت توده را این همه به رخ ملت می کشید و این مردم را متوحش می کنید. حرف او خیلی رُک و تند بود...» (موحد، ۲/ ۷۵۷-۷۵۹).

فاتح می نویسد:

اگر در تظاهرات سال ۱۳۳۱ یک سوم جمعیت اعضای حزب توده بوده و دو سوم دیگران بودند، از اوایل ۱۳۳۲ قضیه بر عکس شده و میتینگها و تظاهراتی که به نفع دولت صورت می گرفت دو سوم آن را اعضای حزب توده تشکیل می دادند. دولت تصور می کرد که بر اوضاع مسلط می باشد و حزب توده پاداشی در مقابل خدمات خود مطالبه نخواهد کرد، ولی در نظر ارباب بصیرت واضح بود که نقشهٔ حزب توده این است که به تدریج دولت را محتاج خود سازد... (فاتح، ۶۵۳-۶۵۴).

رفراندوم برای انحلال مجلس هفدهم

در این اوضاع و احوال، مصدق به فکر انحلال مجلس افتاد به دو دلیل: مکی به عضویت هیات نظارت اندوختهٔ اسکناس از سوی مجلس «برگزیده شده بود. مصدق به علت نبودن عواید نفت، با چاپ محرمانهٔ سیصد و دوازده میلیون تومان اسکناس اضافی» دست زده بود و می ترسید مکی آن راز را برملا سازد. دیگر آن که مصدق می دانست در مجلس اکثریت ندارد و اگر کار به استیضاح برسد، با رای منفی مواجه خواهد شد.

مصدق می نویسد:

دولت را استیضاح نمودند و دولت از دو کار می بایست یکی را انتخاب کند: ۱- برای عرض جواب به مجلس حاضر شود و اکثریتی که برای این کار تهیه شده بود دولت را ساقط کند که این کار بر خلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین می رفت...»؛ ۲- دولت به مجلس نرود... نظر به این که چنین عملی با رویهٔ قانونی من مخالف بود، بقا و سقوط دولت خود را تابع رای ملت [رفراندوم] یعنی صاحبان حقیقی مملکت کردم.

مخالفت همکاران مصدق با رفراندوم

– اما رفراندوم در ایران سابقه نداشت و بدین جهت برخی از اعضای فراکسیون

نهضت ملی آن را نمی پسندیدند. «حسیبی در یادداشت مورخ ۱۹ تیرماه از پارسا و معظمی و سنجابی نام می برد که با رفراندوم مخالف بودند». در ۲۰ تیر حسیبی با نقوی نزد مصدق می روند و او را از رفراندوم برحذر می دارند (موحد، ۲/ ۷۵٤-۷۵۵).

هشت تن از نمایندگان مجلس شورای ملی علیه هیأت وزیران به علت امضای تصویبنامهٔ برگزاری رفراندوم به دادستان تهران اعلام جرم کردند (اطلاعات، ۸ مرداد ۱۳۳۲).

دکتر بقایی و علی زهری نمایندگان مخالف دکتر مصدق که در مجلس متحصن شده بودند در نامهٔ سرگشادهٔ مورخ ۱۰ مرداد ۱۳۳۲ خود خطاب به نخست وزیر نوشتند: «به شرط این که نخست وزیر از تصمیم خطرناک انحلال مجلس دست بردارد، حاضر هستیم به فوریت از نمایندگی مجلس استعفا کرده و از مجلس، مستقیماً خود را تسلیم زندان شما نماییم» (اطلاعات، ۱۰ مرداد ۱۳۳۲).

حائری زاده در تلگرافی خطاب به دبیرکل سازمان ملل متحد نوشت «مصدق با توسل به زور علیه پارلمان و قانون اساسی و اعلامیهٔ حقوق بشر قیام کرده و هرگونه اقدام او برای ملت ایران الزام آور نخواهد بود (اطلاعات، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲).

از دکتر غلامحسین صدیقی، خلیل ملکی، و دکتر شایگان، نیز به عنوان مخالفان رفراندوم نام برده شده است. دکتر صدیقی می گوید: شاه در غیاب مجلس، وی را از نخست وزیری برکنار خواهد کرد.* مصدق در پاسخ گفت که «جرأتش را ندارد». خلیل ملکی به مصدق گفت: «این راهی که شما می روید به جهنم ختم می شود ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد». مصدق در پاسخ مخالفت دکتر سنجابی به وی می گوید: «معلوم می شود جناب عالی امروز صبح چرس کشیده اید». به علاوه دکتر معظمی رئیس مجلس [منتخب هواداران مصدق] نیز «در اعتراض به این تصمیم از ریاست مجلس استعفا کرد و پایتخت را به سوی گلپایگان زادگاه خویش ترک گفت» (کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت...، ۳٤۰-۳٤۱).

دکتر احسان نراقی در این باب نوشته است:

... رفراندوم قانونی نبود. در قانون اساسی نبود. وکلای مجلس آن زمان به من گفتند که محال بود آن مجلس علیه مصدق رأی بدهد. مصدق می خواست از شر اقلیت هم خلاص شود. و الا رفراندوم در قانون وجود نداشت. رفراندوم خلاف قانون اساسی بود. دکتر صدیقی وزیر کشور وقت گفت:

* به یقین اشاره است به صدور ۱٤ فرمان رئیس الوزرایی از طرف احمد شاه در غیبت مجلس (فترت بین مجلس سوم و چهارم).

«گریه کردم و به او گفتم هر چه شما بگویید ما اجرا می کنیم، اما رفراندوم کار درستی نیست». آن روز که رفراندوم تمام شد و مصدق قانون انحلال مجلس را برای توشیح نزد شاه فرستاد، شاه این پیشنهاد را سند تخلف مصدق قرار داد و حکم عزلش را صادر کرد. در واقع شاه در قانونی ترین شرایط، مصدق را عزل کرد، در شرایطی که مصدق مجلس را برخلاف قانون منحل کرد. او نباید آن کار را می کرد. بنابراین مصدق هم نمایندهٔ ان ناسیونالیزمی که عنوان می کرد، نبود. رفتارش هم رفتاری دشمن زا بود... (نراقی، ۱۹۲).

دکتر سنجابی در مصاحبه با طرح تاریخ شفاهی ایران گفته است پس از انتخاب مکی به عضویت هیأت نظارت اندوختهٔ اسکناس، نزد مصدق رفتم.

او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم. به من گفت: آقا ما باید این مجلس را ببندیم. گفتم چطور ببندیم؟ گفت، این مجلس مخالف ماست و نمی گذارد که ما کار بکنیم، ما آن را با بستی با رأی عامه ببندیم. بنده گفتم جناب دکتر من با این نظر مخالف هستم. شماامروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید... به هر حال اگر اجازه می فرمایید بنده شب فکر می کنم و جناب عالی هم بعد از ظهر امروز با رفقای دیگر که خدمتتان می آیند مشورت بکنید. من فردا صبح دوباره می آیم و نظریات خودم را عرض می کنم. گفت: فردا صبح زود اول وقت بیایید...».

بله، رفتم آن جا و تنها خدمت ایشان رسیدم و گفتم جناب دکتر من فکرهایم را کردم و در این موضوع با دلیل می خواهم خدمتتان صحبت کنم. من با بستن مجلس مخالفم و دلائلم را هم مفصلاً خدمتتان عرض می کنم. گفتم هر حکومت را معمولاً سه قدرت حفظ می کند. اول قدرت زور است، دیگر افکار عمومی مردم است و سوم هم قدرت قانونی ست. اما زور که نیروی نظامی باشد متأسفانه شما ندارید و ارتش با شما نیست. اینها اکثراً با شاه هستند. اما افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد. این افکار عمومی زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است. اختلافات در میان ما افتاده، دو سه سال بیشتر است که مسألهٔ نفت حل نشده، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده، توده ای ها نیرو و قدرت گرفته اند همهٔ اینها باعث تشویش مردم شده است.

با وجود این شما باز اکثریت افکار مردم را دارید. افکار عمومی و هیجان عمومی برای بر سر کار آوردن حکومت بسیار مؤثر است ولی برای مراقبت و نگاهداری مستمر آن زیاد مؤثر و کارآمد نیست. حالا اگر قدرت را کنار بگذاریم و افکار عمومی را هم فعلاً کنار گذاریم می ماند قدرت قانونی. قدرت قانونی برای آوردن حکومت و حفظ آن در نظام مشروطیت از دو عنصر مرکب است. یکی مجلس و دیگری شاه. اما شاه با شما مخالف است. بنابراین تنها مجلس می ماند، شما در این مجلس اکنون اکثریت دارید خودتان مکرر گفته اید، اگر فقط یک رأی اضافه بر

نصف داشته باشید بر سر کار و خدمت باقی می مانید. من به شما قول می دهم از این هشتاد نفر لااقل شما پنجاه رای دارید. گفت شما از کجا می دانید؟ گفتم دلیل ریاضی ندارم ولی با شناسایی که من از وکلای مجلس دارم شما اکثریت کافی دارید. گفت، نخیر، آقا این مجلس ما راخواهد زد. گفتم آقای دکتر، شما الان تحت استیضاح هستید بگذارید امثال زهری و بقایی که مردم آنها را شناخته اند استیضاح بکنند. مسلماً اکثریت مجلس به شما رأی اعتماد خواهد داد. از آن پس تعطیلات تابستانی مجلس برای دو سه ماهی پیش می آید. ما که اکثریت هستیم می توانیم به عناوینی تعطیلات را یک ماه دو ماه یا بیشتر کش بدهیم و به مجلس نرویم. دو سه ماهی که بگذرد دورهٔ قانونی عمر این مجلس به پایان می رسد آن وقت تمام آن وکلای مجلس که امروزه باشما باطناً مخالف هستند می آیند و روی زانوی شما می افتند برای این که بتوانند دوباره انتخاب بشوند. شما مجلس را نبندید که به ضرر شماست. بعد گفتم، آقا من یک عرض اضافی دارم. اگر شما مجلس را ببندید در غیاب آن ممکن است با دو وضع مواجه بشوید. یکی این که فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود، دیگر این که با یک کودتا مواجه بشوید. آن وقت چه می کنید؟ گفت، شاه فرمان عزل را نمی تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمی کنیم. اما امکان کودتا، قدرت حکومت در دست ماست و خودمان از آن جلوگیری می کنیم.

سپس مصاحبه کننده از دکتر سنجابی می پرسد:

مطابق قانون اساسی ما در غیاب مجلسین شاه حق صدور فرمان عزل نخست وزیر را دارد، مگر این طور نیست؟

ج — دارد.

س — چطور دکتر مصدق متوجه این موضوع نبود؟

ج — مصدق می گفت که چون مجلس به من رأی داده و چون ملت پشتیبان من است و در سی تیر سال پیش با قیام مردم بر سر کار آمده ام شاه نمی تواند فرمان عزل بدهد.

خلاصه ایشان از بحث طولانی من ناراحت شد و من خدمت ایشان عرض کردم شما هر کاری بکنید ما از پشتیبانی شما دست نمی کشیم. ولی در مقابل وجدانم خود را مسؤول دیدم که آنچه را مفید به حال مملکت و شما می دانم خدمتتان عرض کنم و دیگر عرضی ندارم. مرحمت زیاد. از آن جا رفتم... (سنجابی، ۱۳٤-۱۳٦).

ناگفته نماند افرادی که به عنوان مخالفت با رفراندوم از آنان نام برده شده است — به جز آن ۸ نماینده ای که نسبت به تصویبنامهٔ هیأت وزیران دربارهٔ برگزاری رفراندوم به دادستان تهران اعلام جرم کرده بودند، و به احتمال زیاد حائری زاده و دکتر بقایی و زهری جزء آنان بوده اند — بقیه فقط نظر مخالف خود را به دکتر مصدق اظهار داشته اند،

ولی در عمل، بی چون و چرا از نخست وزیر در این باب تبعیت می کرده اند، مانند دکتر صدیقی وزیر کشور و دکتر سنجابی و خلیلی ملکی و...
مخالفان رفراندوم می گفتند:

استعفای ۵۲ نفر از نمایندگان دورهٔ هفدهم مجلس که عملاً موجب تعطیل مجلس شده بود دلیل موجهی برای دولت است که از رئیس مملکت تقاضای صدور فرمان انحلال مجلس را بنماید. دکتر مصدق استدلال مخالفین را قبول نمی کرد زیرا مدعی بود که اصل ۴۸ قانون اساسی به تصویب مجلس مؤسسان رسیده و تشکیل مجلس مؤسسان را هم قانونی نمی دانست و علاوه بر این چنان که در نطق خود گفته بود ارادهٔ ملت را مافوق تمام قوانین می دانست و ادعا می کرد که استفسار از مردم به وسیلهٔ رفراندوم جنبهٔ قانونی دارد درصورتی که رفراندوم و مراجعه به آراء عمومی هیچ گاه در ایران سابقه نداشته است. به هر حال دکتر مصدق طبق نظامنامه ای که خود وضع کرد... رفراندوم را در تهران و ... در شهرستانها انجام داد... (فاتح، ۶۶۰-۶۶۱).

- برای انجام رفراندوم، «دکتر مصدق... به نمایندگان فراکسیون ملی توصیه کرد استعفا دهند. روز ۲۳ تیرماه، ۲۷ تن از نمایندگان فراکسیون ملی و سپس ۲۵ تن نماینده از فراکسیونهای بیطرف و نمایندگان منفرد نیز استعفا نمودند... (صفایی، ۲۶۱-۲۶۳).

مخالفت آیت الله کاشانی با رفراندوم

- آیت الله کاشانی در اعلامیه ای

دکتر مصدق را به خود محوری و سوء استفاده از نهضت ملی ایران برای هموار کردن راه دیکتاتوری متهم کرد و گفت: اکنون بیست و هشت ماه است که ایشان زمامدار است و در تمام این مدت یک قدم مفید به حال شما که بتواند آن را اسم ببرد برنداشته (مگر موضوع ملی شدن نفت که با قیام عمومی و فداکاری ملت رشید ایران بوده است)... این مجلس وقتی به دکتر مصدق اختیارات غیرقانونی می دهد، ملی، و وقتی او را استیضاح می کند عامل اجنبی ست. رفراندوم می کنند که رژیم مملکت را معین سازند و الا در مملکتی که رژیم آن معین و قانون اساسی دارد و حکومت آن مشروطه است هیچ راهی برای فرار از استیضاح و دست زدن به رفراندوم نیست. دکتر مصدق در شرایطی که یک حکومت نظامی دایم مثل شمشیر برّان بالای سر مردم نگهداشته و یک عده رجاله و اوباش و چاقوکش توی کوچه ها راه می اندازد که در حمایت تانک و عرابهٔ جنگی و سرنیزهٔ نظامی به مخالفین او هتاکی کنند، رفراندوم می کند، آن هم با ترتیبی که موافق از مخالف معلوم و نام و تمام مشخصات را می دهند معین باشد. با این کار، نتیجهٔ رفراندوم معلوم است. هرکس چنین رفراندومی بکند نتیجه به کام او خواهد بود. وی در اعلامیهٔ خود تصریح کرد که: «شرکت در رفراندوم خانه برانداز که با نقشهٔ اجانب طرح ریزی شده مبغوض حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه وحرام است. البته و

البته هیچ مسلمانِ وطن‌خواهی شرکت نخواهد کرد» (موحد، ۲/ ۷۶۳-۷۶۵).

برگزاری رفراندوم

- دکتر مصدق در پنجم مردادماه سال ۱۳۳۲ در پیامی خطاب به ملت ایران دربارهٔ بقا یا انحلال مجلس شورای ملی سخن گفت و برای توجیه رفراندوم گفت: «در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از ارادهٔ ملت نیست» (موحد، ۲/ ۷۶۱-۷۶۲).

- دکتر مصدق نقشهٔ خود را - بی توجه به مخالفت همکارانش - دنبال کرد. قرار شد برای موافقان صندوقهایی در میدانهای سپه و راه آهن بگذارند و برای مخالفان در میدانهای بهارستان و محمدیه. سرانجام در تهران روز ۱۲ مرداد از جمع رای دهندگان تنها ۱۱۵ نفر به خلاف نظر دولت به ابقای دورهٔ هفدهم مجلس رای دادند. در بقیهٔ شهرها در ۱۹ مرداد همه پرسی انجام شد و مجموعاً ۷۱۰ رای مخالف دادند. «جمع کل آرا در تهران و شهرستانها نزدیک به دو میلیون بود». رفراندوم حداقل در دو شهر چهار کشته به جا گذاشت (موحد، ۲/ ۷۶۵-۷۶۷).

در مورد تعداد آراء شرکت کنندگان موافق و مخالف در رفراندوم روایتی دیگر نیز هست بدین شرح:

در تهران ۱۵۵۵۴۴ رای موافق و ۱۱۵ رای مخالف با انحلال مجلس و در شهرستانها ۵۳۰۰۰۰ رای موافق و ۱۷۰ رای مخالف با انحلال داده شده است. موضوعی که در جریان رفراندوم هم در ایران هم در خارج جلب توجه کرد، شرکت چشمگیر اعضا و هواخواهان حزب توده در پیشبرد آن بود. مخصوصاً چون حزب توده قبل از انعقاد رفراندوم از دولت مصراً خواسته بود که علاوه بر انحلال مجلس اقدام به تشکیل مجلس مؤسسان نیز برای تغییر قانون اساسی به عمل آورد. سفارت انگلیس در گزارش شمارهٔ ۹۹ مورخ ۱۳ اوت (۲۲ مرداد ۱۳۳۲) خود به لندن به این موضوع اشاره کرده... [و افزوده] تاکنون دولت وعدهٔ انجام تقاضاهای حزب توده را نداده، اما با وجود این یکی از نزدیکترین مشاوران نخست وزیر (دکتر شایگان) تا این حد نظر حزب را رعایت کرده که گفته است دعوت مجلس مؤسسان لزوم ندارد زیرا آنچه منظور نظر است این است که به محض تشکیل مجلس جدید گزارش هیات هشت نفری دایر بر محدود کردن اختیارات شاه در مجلس طرح شود. در تاریخ ۲۳ مرداد دکتر مصدق نطقی در خصوص نتیجهٔ رفراندوم به وسیلهٔ رادیو ایراد کرد و گفت: ... اظهارات بعضی سیاستمداران خارجی به این مضمون که این امر به وسیلهٔ عواملی غیر از قاطبهٔ ملت ایران انجام گرفته صرفاً برای این است که حقیقت را مکتوم کنند و ممالک بیطرف دیگر متوجه نشوند که ملت ایران با یک صدا و یک دل و یک جهت نفوذ خارجی را محکوم کرده است (روحانی، ۳۶۴-۳۶۵).

چنان که پیش بینی می شد دسته های موافق دولت به خصوص اعضای حزب توده در این رفراندوم شرکت کرده و انحلال دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی را تأیید کردند. مخالفین دولت هم در رفراندوم شرکت نکرده و علیه آن اعلام جرم کردند و بیانیه های متعددی منتشر کرده و رفراندوم را غیر قانونی شناختند (فاتح، ٦٦١، ٦٦٢).

- مصدق اعلامیهٔ انحلال مجلس را شخصاً بدون عنوان «نخست وزیر» صادر کرد (روحانی، ٥٣٦).

- دکتر مصدق بدون فوت فرصت، نتیجهٔ همه پرسی را رسماً به اطلاع شاه رسانید و از او خواست که فرمان انتخابات دورهٔ هجدهم را صادر کند» (موحد، ۲/ ۷٦۷)،

و البته شاه چنین نکرد.

- با رفراندوم و انحلال مجلس شورای ملی، چنان می نمود که دکتر مصدق بر تمام دشمنان خود پیروز شده است. ولی موحد می نویسد: «مصدق در آن ایام تنهاتر از همیشه بود» (موحد، ۲/ ۷۷٦).

اظهارنظر موافقان رفراندوم

در صفحات پیش به مخالفت همکاران نزدیک دکتر مصدق با رفراندوم اشاره کردم. اینک به اظهار نظر موافقان رفراندوم - از جمله مصدق - و دلایل ایشان نیز توجه فرمایید:

دکتر مصدق در دادگاه نظامی (دادگاه بدوی) با تکیه بر «شرع انور» از برگزاری رفراندوم دفاع کرد:

آنهایی که اطلاع ندارند یا این که از اجرای آن متضرر شده اند، می گویند رفراندوم در قانون اساسی پیش بینی نشده، مخالف با قانون اساسی ست و حتی یکی از روحانیون ۹ اسفند [آیت الله کاشانی] هم حکم به حرمت آن داد. در صورتی که هر عملی که شرع انور نهی نفرموده مباح است. «و امرهم شوری بینهم، و شاورهم فی الامر» دلیل مسلم واضحی ست بر استحباب آن. اگر هر چه وجود ندارد نباید وجود پیدا کند مستحسن بود، قانون اساسی هم... نمی بایست تدوین شود... مردم خیرخواه و وطن پرست این اصل را از صمیم قلب پذیرفتند، نه به اعلان تحریم بعضی ازروحانیون ۹ اسفند و نه به تبلیغات خلاف قانون اساسی عمال بیگانه هیچ یک کمترین وقعی نگذاشتند (موحد، «کودتا و وصایای مصدق»، ص ۳۵-۳٦).

مصدق در خاطراتش نوشته است:

دادن اختیارات درمواقع عادی آن هم به اشخاصی که از آن به نفع بیگانگان استفاده کنند، چون خلاف مصلحت است مخالف قانون اساسی هم هست. ولی در مواقع جنگ و غیر عادی دادن اختیارات موافق روح قانون اساسی ست. چون که قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای

قانون اساسی، شُرب شراب در شرع اسلام به نص صریح قرآن حرام است. ولی اگر طبیب آن را برای سلامت مریض تجویز نمود حرمت از آن برداشته می شود... آیا اعطای اختیارات که در هیچ کجای قانون اساسی تحریم نشده آن هم برای سلامت یک ملت مخالف قانون اساسی ست؟» «الضرورات تبیح المحظورات». مخالفت با اختیارات به این عنوان که مخالف با قانون اساسی ست کلمهٔ حقی بود که می خواستند از آن در راه باطل سوء استفاده کنند (خاطرات، ۲۵۱).

دکتر کاتوزیان در کتابها و مقاله های خود از جمله دربارهٔ رفراندوم اظهار نظر کرده است. به نظر وی رفراندوم از نظر سیاسی نادرست بود و به آن نیازی نبود. او نوشته است:

... این تصمیم از نظر سیاسی درست نبود و عواقب سیاسی آن (یعنی کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد) در عرض دو هفته روشن شد. جمعی از برجسته ترین مشاوران و هواداران دکترمصدق - از جمله دکتر معظمی، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، دکتر صدیقی، خلیل ملکی و محمودنریمان - به همین دلایل سیاسی کوشش کردند که او را از این تصمیم منصرف کنند، اما او بر سر رای خود باقی ماند. این جانب درنوشته های دیگری دلایل نادرست بودن این تصمیم را از نظر سیاسی بیان کرده ام... اما در این جا فقط دربارهٔ ادعای غیرقانونی بودن این تصمیم... به گفتگو می پردازم.

وی در چهارقسمت غیرقانونی بودن رفراندوم را رد کرده است. نخست به این جهت که دولت انگلستان هر زمان که بخواهد می تواند مجلس عوام را تعطیل و انتخابات بعدی را شروع کند. دیگر آن که وقتی دولت تصمیم به رفراندوم گرفت، دو سوم نمایندگان مجلس به عنوان پشتیبانی ازتصمیم دولت از نمایندگی استعفا کرده بودند وبه این ترتیب مجلسی باقی نمانده بود...

دکتر انور خامه ای، در پاسخ اظهار نظر احسان نراقی، نوشته است:

«... ایراد اول او این است که چرا مصدق «مجلس را بر خلاف قانون اساسی منحل کرد؟» جواب آن را مصدق عصر روز ۲۷ مرداد ۳۲، یعنی شب پیش از آن کودتا به هندرسن سفیر امریکا داده است: «مصدق تاکید می کرد که سی تن از نمایندگان مجلس را انگلیسی ها یکجا خریده، فقط چهل رای خریده نشده بود. ده تا از این چهل رای به آسانی با پرداخت صد هزار تومان خریداری می شدند و هنگامی که او آگاه شد مذاکراتی برای چنین معامله ای نزدیک به تکمیل است، تصمیم گرفت مجلسی را که انگلیسی ها خریده اند، به درد ملت ایران نمی خورد و باید منحل شود» (از گزارش هندرسن به وزارت خارجهٔ امریکا). این سند تاریخی بارها به چاپ رسیده است. (انور خامه ای، ۱۳۲-۱۴۴).

ذکر این موضوع دربارهٔ نوشتهٔ انور خامه ای بیفایده نیست که «سخنان مصدق را به هندرسن نمی توان «سند» و «سند تاریخی» خواند ولو نظر دکتر مصدق صد درصد

درست باشد و در چند کتاب و روزنامه هم در سالهای اخیر نقل شده باشند. زیرا نه مصدق و نه دیگران «سند»ی دربارهٔ صحت این امر ارائه نداده اند. به جز این که موحد اخیراً نوشته است:

اسناد سیا حکایت از آن دارد که ماجرا [خرید سی تن ازنمایندگان] مخلوق توهم مصدق نبوده و واقعیت داشته است، در طرح لندن (پیوست ب) آمده است که برای زمینه سازی سقوط مصدق تعدادی از نمایندگان مجلس را خریداری خواهند کرد. در آن زمان که طرح مزبور تنظیم می شد، زاهدی در مجلس بست نشسته بود. تنظیم کنندگان طرح می گویند این بست نشینی برای زاهدی موقعیتی ممتاز فراهم کرده است که بتواند با نمایندگان مجلس تماس بگیرد. بنابراین «به دنبال دریافت فهرست نمایندگان به همراه مبالغ لازم برای خرید هرکدام» باید اقدام شود. طراحان کودتا برآورد می کنند که دست کم سی تن از نمایندگان اگر احساس کنند که اکثریت را خواهند برد «آماده اند علیه مصدق رای بدهند» (موحد، گفته ها و ناگفته ها، ۲۸-۲۹).

ایرج پزشکزاد نوشته است: «در مقابل تهدیدی که با مسؤولیت دولت متوجه قوهٔ مجریه است، نهایت اهمیت دارد که قوهٔ مجریه وسیله ای در اختیار داشته باشد که از تعدّد در برابر پارلمان احتراز نماید. تنها این حق است که به دولت اجازه می دهد که چیزی غیر از یک مأمور اجرای پارلمان باشد...». وی از اقدام ویلیام پیت دوم نخست وزیر انگلیس در سال ۱۷۸۳، و شارل دوگل رئیس جمهوری فرانسه در سال ۱۹۶۲ یادکرده است که آن دو در برابر مخالفت نمایندگان مجلس به رفراندوم متوسل شدند. او در تأیید اقدام مصدق در انحلال مجلس اظهار نظر کرده است که «باید به تفاوت بین قانونیت Legality و مشروعیت یا حقانیت Legitimacy توجه داشت. قانونیت یک خصوصیت صوری ست، یعنی با لفظ قانون مطابقت داشته باشد، در حالی که مشروعیت یا حقانیت خصوصیت ماهوی ست...». «بنابراین اقدام مصدق نیز، غیر قانونی، ولی به علت تأیید ملی، مشروع یا حقانی بوده است...» (پزشکزاد، ۱۹۴-۲۱۲).

امریکا: نگرانی از تهدید کمونیستها

- در ۶ مرداد دالس و در ۱۴ مرداد آیزنهاور از فعالیت روزافزون حزب غیرقانونی کمونیست در ایران اظهار نگرانی کردند. آیزنهاور افزود «تهدید کمونیستها نسبت به کشورهای آسیا برای امریکا شوم و خطرناک است و امریکا ناچار بایستی این راه را در هر جا باشد مسدود کند» (موحد، ۲/ ۷۶۷-۷۶۹).

- به جز آیزنهاور و دالس، روزنامهٔ نیویورک تایمز و مجلهٔ نیوزویک نیز در مردادماه به خطر کمونیسم در ایران تأکید کردند. اوضاع داخلی ایران هم حاکی از آن بود که

«مملکت از هر جهت وضع غیر عادی پیدا کرده» است و بدین جهت هر کس در انتظار حوادث جدیدی در کشور بود (فاتح، ٦٦٣، ٦٦٤).

– پس از سخنان دالس و آیزنهاور در ۱۹ مرداد، به صالح سفیر ایران در امریکا دستور داده شد که شخصاً به وزارت خارجهٔ امریکا برود و ژنرال بِدِل اسمیت معاون وزارتخانه را ببیند (دالس خود در سفر بود)». اما معاون وزارت خارجه به علت «گرفتاری» از پذیرفتن صالح سر باز زد. وی به یا یرود معاون وزیر در امور خاورمیانه مراجعه کرد، گفته شد او هم به «مرخصی» رفته است. پس صالح ناچار با جِرنگان معاون یا یرود ملاقات کرد و گزارش این ملاقات را به تهران فرستاد. صالح به جرنگان گفته بود «... مطالبی را که دالس و ایزنهاور در کنفرانسهای مطبوعاتی بر زبان آورده اند می توانستند با سفیر ایران یا مستقیماً با تهران در میان بگذارند...». جُرنگان در پاسخ صالح گفته بود:

«ما دو سال برای پیدا کردن راه حل کوشش نمودیم ولی زحمات ما به جایی نرسید. اگر دولت ایران پیشنهاد اخیر انگلستان را – که ما واسطهٔ مذاکرهٔ آن بودیم – قبول می کرد...» کار به این جا نمی کشید. «اصرار دولت ایران بر این که غرامت، محدود به ارزش تأسیسات باشد مورد قبول ما نیست. امریکا در عربستان سعودی و سایر جاها تأسیساتی دارد و اگر چنین سابقه ای ایجاد شود فردا کشورهای دیگر هم این راه را در پیش خواهند گرفت...» (موحد، ۲/ ۷٦۷-۷۷۱).

ناگفته نماند که دکتر مصدق چنان که پیش از این ذکر گردیده است در ملاقاتهای خود با جرج مک گی، ترومن، در سخنرانی فیلادلفیا، و نیز در چند مورد دیگر از جمله در مذاکره با هندرسن (موحد، ۱/ ۳٦۰)، خود به خطر جدّی کمونیستها در ایران آشکارا تأکید کرده بود.

عزل دکتر مصدق، و نخست وزیری سرلشکر زاهدی

– پس از انجام رفراندوم، شاه و ملکه در ۱۸ مرداد برای استراحت به شمال می روند. پس از عزیمت ایشان، فرمان نخست وزیری سرلشکر زاهدی و عزل دکتر مصدق در تهران نوشته می شود و سرهنگ نعمت الله نصیری آنها را برای توشیح شاه به شمال می برد. نصیری فرمانهای امضا شده را به زاهدی در مخفیگاهش در تهران تسلیم می کند.

– نصیری از طرف سرلشکر زاهدی که فرمان نخست وزیری به نامش صادر شده بود و مخفی بود – نه از طرف شاه – مأمور می شود که فرمان عزل مصدق را در ساعت یازده و نیم بعد از ظهر شنبهٔ ۲٤ مرداد به وی ابلاغ کند. او با همراهی چند کامیون سرباز به خانهٔ دکتر مصدق می رود. فرمان را ابلاغ می کند و رسید می گیرد («دستخط اعلیحضرت همایونی

رسید »)* ، ولی بلافاصله از سوی گارد محافظ مصدق توقیف می شود (مأموریت برای وطنم، ۱۸۰؛ صفایی، ۲۷۱-۲۷۲؛ موحد، ۲/ ۷۹۹).

- در همان شب وزیران امور خارجه و راه (دکتر فاطمی و مهندس حق شناس) و مهندس زیرک زاده بازداشت می شوند (موحد، ۲،۷۹۹-۸۰۱، ۱۰۲٤).

از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

- به روایت بشیر فرهمند مدیر کل تبلیغات، وی به خانهٔ مصدق احضار می شود. مصدق می گوید «معزول شده ام». شما وسایل را برای ضبط آخرین پیام بیاورید. بشیر فرهمند با وسایل لازم به خانهٔ مصدق می رود و پیام را ضبط می کند تا در آغاز برنامهٔ صبح روز بعد از رادیو پخش شود.

- در این هنگام فاطمی با پیژاما و مهندس زیرک زاده و حق شناس و... وارد خانهٔ مصدق می شوند. مصدق به آنان می گوید: «من معزول شده ام و پیام خداحافظی از ملت را هم داده ام...». فاطمی می گوید: شما نخست وزیر قانونی هستید....، قرار شد مردم به وسیلهٔ اعلامیه ای از کودتای نافرجام و ضد ملی آگاه شوند» (عسگری، ۱۰۷).

عکس العمل مصدق: انحلال گارد شاهنشاهی،

حذف نام شاه از دعای سربازخانه ها و...

در حالی که اردشیر زاهدی کلیشهٔ فرمان نخست وزیری پدرش را از مخفیگاه برای روزنامه ها می فرستاد، در همان روز ۲۵ امرداد، افسران و تمام افراد گارد شاهنشاهی در سعد آباد خلع سلاح شدند و گارد شاهنشاهی منحل شد و تمام کاخهای سلطنتی به دستور فاطمی و با حضور او بسته و مهر و موم شد. ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار و رحیم هیراد رئیس دفتر مخصوص شاه و سرلشکر باتمانقلیچ و بهبودی رئیس تشریفات دربار و سرتیپ شیبانی و سرهنگ زند کریمی و شماری از طرفداران شاه بازداشت شدند. نام شاه از دعای شامگاه و صبحگاه سربازخانه ها حذف گردید... (صفایی، ۲۷٤-۲۷۵).

- شاه و ملکه از شمال با هواپیما به بغداد رفتند.

« کودتای نظامی»،

یا دریافت « فرمان عزل» از نخست وزیری

- مصدق روز بعد از دریافت فرمان عزل، در جلسهٔ هیأت دولت، مسألهٔ «فرمان عزل» را مطلقاً مطرح نمی سازد، و فقط از «کودتای نظامی» سخن می گوید، و در ابلاغیهٔ دولت

* به روایت دیگر متن رسید به این شرح بوده است: «ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط مبارک به این جانب رسید. دکتر محمد مصدق».

خطاب به ملت که در ۲۵ مرداد از رادیو پخش می شود، نیز از دریافت فرمان عزل سخنی به میان نمی آید.

سؤالی که به نظر می رسد آن است که چرا دکتر مصدق، حقیقت را از مردم و حتی از هیأت وزیرانش پنهان کرده بوده است؟

مقصود از «کودتا» چیست؟ اقدام نظامی از طرف نیروهای مسلح علیه دولت رسمی کشور. مصداق واقعی این امر، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است که رضاخان میرپنج و سید ضیاء الدین طباطبایی در رأس قوای قزاق وارد پایتخت شدند. سازمانهای مختلف دولتی را در اختیار گرفتند، و شاه را واداشتند که فرمان نخست وزیری به نام سید ضیاء الدین صادر کند. ولی عزل دکتر مصدق به نظر برخی از صاحبنظران، با تعریف «کودتا» نمی خواند.

– مصدق دربارهٔ «فرمان عزل» به صورتهای مختلف سخن گفته است: به هیأت دولت و پیام به ملت فقط از کودتای نظامی سخن به میان می آورد. به هندرسن که دربارهٔ صدور فرمان عزل از وی سؤال کرده بوده است می گوید: «چنین فرمانی را ندیده است، اگر هم دیده بود فرقی نمی کرد. شاه یک مقام تشریفاتی ست. او نمی تواند از پیش خود فرمان عزل و نصب صادر کند» (موحد، ۲/ ۸۱۵–۸۱۸). اما در خاطراتش می نویسد: «... اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل نخست وزیر را داشتند، چرا دستخط مبارک را آن وقت شب، آن هم با افراد مسلح... ابلاغ نمودند. چنانچه روز روشن ابلاغ می نمودند، اگر اطاعت نمی کردم متمرد بودم» (خاطرات، ۲۹٤). یا «اگر شاه دستخط عزل را به طور متعارف و عادی به من ابلاغ می کردند... کناره جویی می کردم» (روحانی، ۵۲۳).

پس از ۲۸ مرداد و دسترسی به گاوصندوق خانهٔ مصدق، نصیری فرمان عزل را از آن صندوق بیرون می آورد و به خبرنگار مجلهٔ سویسی ارائه می دهد و می گوید: «کار دکتر مصدق از این جا شروع شد». تصویر نصیری که این فرمان را در دست دارد، در کتاب ناگفته ها و کم گفته ها از دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران، نوشتهٔ جلیل بزرگمهر چاپ شده است. نگارندهٔ این سطور تاکنون ندیده است که کسی متن فرمان عزل مصدق را منتشر ساخته باشد.

– آیا شاه در زمان تعطیل مجلس حق داشته است نخست وزیر را عزل و کسی را به جای او منصوب کند، یا نه؟

در صفحات پیش دیدیم که دکتر صدیقی و دکتر سنجابی، ضمن مخالفت با رفراندوم به منظور انحلال مجلس شورای ملی، به دکتر مصدق گفته بودند که در صورت انحلال

مجلس، شاه شما را عزل خواهد کرد. به یقین تذکر ایشان مبتنی بر این سابقه بوده است که احمدشاه قاجار، که مورد احترام فوق العادهٔ دکتر مصدق بود، در فاصلهٔ تعطیل مجلس سوم و افتتاح مجلس چهارم، ۱۴ بار فرمان رئیس الوزرایی به نام ۱۲ تن (وثوق الدوله ۳ بار) صادر کرده است.* فقط یکی از این رئیس الوزراءها، صمصام السلطنه - که خود به فرمان احمدشاه به ریاست وزراء منصوب شده بود - پس از عزل مدعی بوده است که رئیس الوزرای قانونی ست. دکتر مصدق هم در قانونی بودن نخست وزیری خود در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به قانونی بودن صمصام السلطنه پس از عزل استناد می کرده است (خاطرات، ۲۸۹).

توقیف دکتر بقایی و زهری

- ۲۵ مرداد دکتر بقایی و علی زهری نمایندگان مجلس شورا که استعفا نداده بودند توقیف شدند (عاقلی، ج۱/ ۴۹۰).

نقش دکتر فاطمی در روزهای بحرانی

- دکتر فاطمی وزیر خارجه و سخنگوی دولت در سرمقالهٔ باختر امروز در ۲۵ مرداد، به شدت به شاه حمله برد و «دربار محمدرضا شاه را «قبله گاه هرچه دزد، هرچه بی ناموس، هرچه واخوردهٔ اجتماع... و تنها تکیه گاه خارجیان و نقطهٔ اتکای سفارت انگلیس خواند...».

- عصر روز ۲۵ مرداد میتینگی از سوی جبههٔ ملی و احزاب و اتحادیه های هوادار مصدق در میدان بهارستان تشکیل شد که در آن دکتر شایگان و دکتر فاطمی و زیرک زاده و رضوی سخن گفتند. فاطمی «از جنایات دربار پهلوی» و «فرزند عامل قرارداد [نفت]» یاد کرد. دکتر شایگان با اشاره به «فرار شاه» گفت: «متاعی که قرار بود به تهران بیاید به بغداد رفت». قطعنامهٔ میتینگ شامل پشتیبانی از دولت مصدق... و مجازات خائنین در محکمهٔ مخصوص و بالاخره تشکیل شورای سلطنتی و یکسره کردن تکلیف شاه فراری بود...».

- حملات روزنامه ها ادامه داشت. فاطمی در باختر امروز ۲۶ مرداد نوشت: «برو، ای

* به ترتیب: فرمانفرما، محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی، وثوق الدوله، علاء السلطنه، وثوق الدوله، علاء السلطنه، عین الدوله، مستوفی الممالک، صمصام السلطنه، وثوق الدوله، مشیر الدوله، سپهدار رشتی، سید ضیاء الدین طباطبایی، و قوام السلطنه. پس از افتتاح مجلس چهارم، قوام السلطنه از سوی مجلس نیز به رئیس الوزرایی منصوب گردید (توکلی، ۲۰۰-۲۹۲؛ عاقلی، ۱۰۸-۱۵۴).

توضیح آن که دکتر مصدق به پیشنهاد یکی از این رئیس الوزراءها والی فارس شد، و در زمان یکی دیگر از این رئیس الوزراها به معاونت وزارت مالیه برگزیده گردید.

خائن...، برو، ای اسیر ارادهٔ اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان سی سالهٔ پهلوی را تکمیل کردی...»». در آن روزها در سرمقاله های یاختر امروز، از شاه با القابی چون «وطن فروش»، «سر دستهٔ جنایتکاران»، «سرکردهٔ اجانب»، و از دربار با عنوانهای «کانون فساد»، «مرکز فحشا» و «هیولای شهوت» نام برده می شد (موحد، ۲/ ۸۰۳-۸۰٤، ۸۱۲).

۲۵ مرداد: «دکتر فاطمی وزیر امور خارجه به تمام سفراء و وزرای مختار و کارداران ایران در خارج اعلام کرد شاه از سلطنت مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد». «عدهٔ زیادی از افسران به اتهام مشارکت در کودتا بازداشت شدند». «عکسهای شاه و ثریا از ادارات و سازمانها جمع آوری گردید». «تمام روزنامه های حزب توده ایران خواستار لغو نظام سلطنتی شدند». ۲٦ مرداد: «طبق دستور دکتر مصدق ستاد ارتش طی بخشنامه ای، نام شاه را از دعای صبحگاهی و شامگاهی واحدهای نظامی حذف کرد». ۲۷ مرداد: «آیت الله کاشانی طی نامه ای به مصدق تذکر داد وقوع یک کودتا در تهران توسط زاهدی حتمی است، بهتر است با دیپلماسی کنار بروید. مصدق به این نامه پاسخ داد: «مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم». دربارهٔ صحت و سقم چنین نامه ای نظریات مختلفی وجود دارد...» (عاقلی، روز شمار، ۱/ ٤۹۰-٤۹۱).

نظر مکی دربارهٔ دکتر شایگان و دکتر فاطمی

- مکی می گوید:

... بیشتر بدبختیها را دکتر شایگان و فاطمی برای مصدق ایجاد کردند... شایگان در زمانی که در شیراز محصل بود، مقالاتی برای روزنامهٔ طوفان فرخی یزدی می نوشت. با سفارت شوروی هم ارتباط داشت. این مطلب را دکتر انور خامه ای در کتاب از انشعاب تا کودتا نوشته است. این ارتباط نه به وسیلهٔ حزب توده، بلکه مستقیماً با سفیر روس بود. به همین دلیل در محاکمهٔ سران حزب توده، وکالت آنها را قبول کرد، مدتی هم معاون دکتر کشاورز [وزیر توده ای در کابینهٔ احمد قوام] وزیر فرهنگ شد. فاطمی هم شاید مدتی که در اصفهان بود بی ارتباط با انگلیسی ها نبود، ولی از وقتی به جبههٔ ملی پیوست کاملاً به نفع ملت ایران و ملی شدن صنعت نفت قدم زد... (مکی، ۱/ ۱۱۷).

دکتر فاطمی و علامت سؤال

موحد نیز در زیر عنوان «فاطمی و علامت سؤال» آراء کسانی را نقل کرده است که عموماً از فاطمی به نیکی نام نبرده اند. وی از جمله آورده است که وقتی قرار شده بود «اسدالله رشیدیان به فرانسه برود و در دیداری از اشرف [خواهر شاه] ترتیب ملاقات او را با مأموران بریتانیا و امریکا بدهد، اما گرفتن اجازهٔ خروج از کشور در آن روزها کار آسانی نبود. این مشکل را حسین فاطمی وزیر امور خارجهٔ مصدق حل کرد و خود اجازهٔ خروج و

روادید ورود رشیدیان را در اختیار او گذاشت»، و از قول شمس قنات آبادی نوشته است در جبههٔ ملی فقط حسین مکی و دکتر مصدق از فاطمی حمایت می کردند و یوسف مشار هم نسبت به او بیطرف بود و بقیه مخالف وی بودند. ولی نجاتی، دکتر فاطمی را «در یک قرن اخیر» نمونهٔ والای پاکی، صداقت و فداکاری می خواند» (موحد، گفته ها و ناگفته ها، ۳۹-۴۰).

جوّ ملتهب

- موحد می نویسد در این جوّ ملتهب، ملیون بر خلاف حزب توده «هیچ برنامهٔ مشخصی در برخورد با چنین حالت فوق العاده ای نداشتند. در عوض هم حزب توده و هم عمال کودتا از فرصتی که پیش آمده بود حداکثر بهره برداری را می کردند...». هواداران مصدق بلاتکلیف در خیابانها تنها شعارهای ضد شاه می دادند و توده ایها مجسمه های شاه را پایین می کشیدند و علناً درخواست تغییر رژیم را مطرح می ساختند. ... «روحانیان، کسبه، اهل بازار و ملاکین سخت نگران بودند که مبادا ایام به کام حزب تودهٔ ایران برگردد...» (موحد، ۲/ ۷۹۸-۸۰۶).

دکترمصدق: مجسمه ها را پایین بیاورید

دکتر سنجابی گفته است روز پیش از ۲۸ مرداد

نزد ایشان [دکترمصدق] بودم و ایشان دستوری به من دادند که بروید و با احزاب صحبت بکنید و مجسمه ها را پایین بیاورید. بنده به حزب ایران رفتم. به آقای خلیل ملکی تلفن کردم که او آمد. به حزب مردم ایران و پان ایرانیستها و بعضی از بازاریها تلفن کردم که آنها هم آمدند و عده ای را برای اجرای آن امر فرستادم... ولی باید انصاف بدهم که خلیل ملکی گفت: این کار درستی نیست. خودمن هم شب به مصدق گفتم که این کار درستی نبود... (سنجابی، ۱۴۲).

دکترمصدق در محکمهٔ نظامی از این اقدام خود دفاع کرد و اظهار داشت:

شخص بنده به هیچ وجه عقیده به مجسمه نداشته ام. و مجسمه در قانون شرع ما حرام است... صاف و صریح عرض می کنم که من با مجسمه نه فقط از این نظر که خلاف مذهب است و من فرد مسلمانی هستم که باید تبعیت از مذهب خود بکنم، بلکه شخص خودم به هیچ وجه من الوجوه به مجسمه عقیده نداشتم... حالا اگر در قانون جزا یک همچنین عملی باشد که راجع به مجسمه برداری، راجع به مجسمهٔ شاه فقید [در میدان بهارستان] یک مجازاتی هست... بنده آن مجازات را از جان و دل قبول می کنم...» (بزرگمهر، مصدق در محکمهٔ نظامی، ۶۳۴-۶۳۵).

دستور دولت برای پایان دادن تظاهرات

- بعد از ظهر آن روز «دستور دولت برای پایان دادن به تظاهرات خیابانی توسط فرمانداری نظامی

اعلام گردید و سربازها با دریافت این دستور به گرفتن و زدن کسانی که علیه شاه تظاهرات می کردند برخاستند... از اواخر روز ۲۷ مرداد شعارهای «زنده باد شاه»، «برقرار باد مشروطه» نیز بیشتر از سوی سربازانی که مأموریت جلوگیری از تظاهرات را داشتند... در میان آمده بود. سربازان .. به نفع شاه تعره می زدند» (موحد، ۲/ ۸۰۸).

پخش فرمان نخست وزیری سرلشکر زاهدی

– در جبههٔ مخالف، تصویر فرمان نخست وزیری زاهدی تکثیر و پخش شد. در یک کنفرانس مطبوعاتی با دو نفر از خبرنگاران خارجی گفته شد که:

قصد کودتایی در کار نبود. فرمانی از شاه صادر شده بود که می بایستی به دکتر مصدق ابلاغ می شد و او چون مفاد فرمان را به نفع خود نیافته از اجرای آن سر باز زده و آورندهٔ فرمان را هم توقیف کرده است.

– شاه در بغداد گفت: «من سرلشکر فضل الله زاهدی را که اکنون در تهران تحت تعقیب است به نخست وزیری تعیین کرده ام، زیرا که دکتر مصدق از حدود قانون اساسی تخطی و تجاوز می کرد ...» (موحد، ۲/ ۸۰۹).

– سفیر امریکا در بغداد در گزارش ۱۷ اوت ۱۹۵۳ خود از ملاقاتش با شاه سخن گفته است:

شاه گفت در طی هفته های اخیر، خود را ناگزیر دیده است که در برابر مصدق اقدامی بکند و بنابراین وقتی دو هفتهٔ پیش از او خواسته شد که برگزاری یک کودتای نظامی را برعهده گیرد، او موافقت کرد. ولی پس از مقداری فکر به این نتیجه رسید که اقدام شاه باید در محدودهٔ اختیارات قانون اساسی او باشد و نمی تواند از راه کودتا عمل کند. بنابراین تصمیم گرفت که ژنرال زاهدی را به نخست وزیری منصوب کند... (موحد، ۲/ ۸۱۰).

جبههٔ ملی: اختلاف نظر دربارهٔ رژیم آیندهٔ کشور

– سران نهضت ملی در این موقع در مورد تعیین رژیم قطعی کشور تردید داشتند. دسته ای (زیرک زاده، فاطمی و رضوی) به اعلام جمهوریت پافشاری می کردند و عده ای دیگر و مصدق معتقد بودند فقط شورای سلطنتی از راه آرای عمومی کافی ست تا راه امکان کمک از امریکا و غرب را نبندیم (موحد، ۲/ ۸۱۲).

ملاقات هندرسن با مصدق

– هندرسن ٦ بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد به دیدن مصدق رفت. در گزارش او به واشنگتن آمده است که،

مصدق بر خلاف معمول که او را در پیژامه ملاقات می کرد، این بار لباس تمام پوشیده بود....

هندرسن شکایت آغاز کرد که هر روز عده ای بیشتر از اتباع امریکا در معرض تعرض و حمله قرار می گیرند... مصدق گفت... مردم ایران فکر می کنند که امریکاییان به مخالفت با آنان برخاسته اند....

- در پاسخ پرسش هندرسن دربارهٔ ماجرای این چند روز اخیر، مصدق ماجرای انحلال مجلس را با او در میان گذاشت

و گفت انگلیسی ها سی نفر از وکلا را خریده بودند. از چهل نفر باقی هم ده نفر دیگر را می شد با پرداخت یک صد هزار تومان بخرند. و او وقتی از جریان اطلاع حاصل کرد... با خود گفت مجلسی که از سوی انگلیسی ها خریداری شده باشد به درد ملت ایران نمی خورد.

- «هندرسن از صدور فرمان عزل او و انتصاب زاهدی پرسید.

«مصدق گفت: چنین فرمانی را ندیده است، اگر هم دیده بود فرقی نمی کرد. شاه یک مقام تشریفاتی ست...». وی «صریحاً گفت که نهضت ملی ایران تصمیم دارد که در قدرت باقی بماند و تا آخرین نفر - اگر هم تانکهای انگلیس و امریکا از روی نعششان بگذرد - مقاومت خواهند نمود» (موحد، ۲/ ۸۱۵-۸۱۸).

مصدق: درصدد بر گزاری رفراندوم دیگر

- «... مصدق پیش از ملاقات با هندرسن بر آن بود که به تشکیل شورای سلطنت اکتفا شود.... پس از گفتگو با هندرسن نظر مصدق عوض شد و تصمیم بر آن گرفت که کار را یکسره کند و مسألهٔ عزل محمد رضا شاه و انقراض سلطنت خاندان پهلوی را از راه رفراندوم به اتمام رساند. اما او هنوز در مورد تغییر رژیم سلطنت مشروطه و اعلام جمهوری مردد بود». حزب توده در پی برقراری رژیم جمهوری بود. اما «دکتر مصدق طبعاً نمی خواست با حزب توده هم آواز گردد. از سوی دیگر او قسم خورده بود که شخصاً در مقام تغییر رژیم برنیاید و اگر روزی جمهوری در ایران اعلام شد وی از قبول سمت ریاست جمهوری خودداری نماید» (موحد، ۲/ ۸۲۱).

- مصدق در خاطراتش دربارهٔ آن روزها می نویسد:

همه می دانند که عصر روز ۲۷ مرداد ماه دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند. چنانچه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند... و هر گاه با این دو پیشنهاد موافقت نمی شد... شورای سلطنتی از طریق رفراندوم تعیین گردد. دکتر مصدق به صراحت و تأکید می نویسد: «من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم» (موحد، ۲/ ۸۲۱-۸۲۲).

- ولی گزارش دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور وی از روزهای «۲۸ و ۲۹ مرداد

۱۳۳۲» با نوشتهٔ دکتر مصدق دربارهٔ این که «نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند...» مطلقاً تطبیق نمی کند. دکتر صدیقی می نویسد ساعت شش و نیم صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد

... تلفونچی خانهٔ جناب آقای دکتر مصدق با تلفن به من خبر داد که آقای نخست وزیر فرمودند، پیش از رفتن به وزارتخانه به این جا بیایید. من در ساعت شش و پنجاه دقیقه با اتومبیل وزارتی... حرکت کرده در ساعت هفت صبح به اطاقی که هیأت وزیران در آن جا تشکیل می شد وارد شدم... آقای نخست وزیر مرا احضار فرمودند به اطاق معظم له رفتم، گفتند چون شاه از کشور تشریف برده اند و لازم است تکلیف قانونی وظایف مقام سلطنت معین شود، من با جمعی از آقایان صاحب اطلاع شور کردم. رأی آقایان این است که شورای سلطنتی به وسیلهٔ مراجعه به آراء عمومی تشکیل شود. شما به فرمانداران تلگراف کنید که از محل مأموریت خود خارج نشوند... گفتم چون مقررات مربوط به رفراندوم در این باب باید به تصویب هیأت وزیران برسد بهتر آن است که امروز عصر آن را در هیأت دولت مطرح کنیم... فرمودند چون تأخیر در کار مصلحت نیست بهتر است امروز تلگراف کنید. گفتم اگر این کار فوریت دارد دستور فرمایید امروز پیش از ظهر جلسهٔ هیأت وزیران تشکیل شود. فرمودند هنوز شور من با آقایان تمام نشده و آقایان نیز مطالعات و مشورت خود را تمام نکرده اند، شما تلگراف را مخابره کنید... دستور تهیهٔ تلگراف را چنان که با آقای نخست وزیر مذاکره شده بود به ایشان [خواجه نصیری و دانا پور] دادم.... (صدیقی، ۱۲۰-۱۲۱).

وزیر کشور در نقش منشی دکتر مصدق

- در حالی که وزارت کشور در حال فراهم ساختن مقدمات برگزاری رفراندوم برای تشکیل شورای سلطنت بود، سرتیپ ریاحی دستور دکتر مصدق را به دکتر صدیقی به این شرح ابلاغ می کند که «حکم تیمسار سرتیپ شاهنده را به سمت رئیس شهربانی [به جای سرتیپ مدبر] صادر کنند». این حکم صادر می شود و برای شاهنده ارسال می گردد.

- بعد در ساعت یازده صبح دکتر مصدق به دکتر صدیقی تلفنی می گوید: «با مطالعاتی که کرده ام مقتضی ست دستور بدهید ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ محمد دفتری بدهند و فرمانداری نظامی هم به عهدهٔ او واگذار شده است و او فعلاً در شهربانی ست». دکتر صدیقی در اجرای این دستور ابلاغ دیگری به نام دفتری صادر می کند. دکتر صدیقی می نویسد «خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت کنم، سرتیپ مدبر جواب داد و گفت سرتیپ دفتری حالا آمده اند و مشغول معرفی رؤسا به ایشان هستم...». یعنی سرتیپ دفتری - پسر عموی مصدق - پیش از دریافت ابلاغ ریاست شهربانی به امضای وزیر کشور، به دستور شفاهی دکتر مصدق، به شهربانی رفته و آن جا

را تحویل گرفته بوده است.

– در گزارش دقیق دکتر صدیقی که قسمتهایی از آن نقل شد، چند موضوع جلب توجه می کند:

الف– دکتر مصدق تا صبح ۲۸ مرداد خبر نداشته است که وضع دگرگون گردیده و کار به کام سرلشکر زاهدی ست.

ب – دکتر صدیقی وزیر کشور و همکار صمیمی دکتر مصدق از طرح فکر رفراندوم برای تشکیل شورای سلطنت بیخبر بوده است.

ج – دکتر صدیقی جزو آن «آقایان صاحب اطلاع» نبوده است که مصدق با آنان دربارهٔ رفراندوم مشورت می کرده است.

د – این آقایان محرم تر از دکتر صدیقی معرفی نگردیده اند. فقط می دانیم حسیبی صبح روز ۲۸ مرداد برای شرکت در چنین جلسه ای به منزل دکتر مصدق رفته بوده است (موحد، ۲/ ۸۲۸).

هـ – دکتر صدیقی وزیر کشور، تنها نقش «منشی» دکتر مصدق را در صدور ابلاغ رؤسای شهربانی کل به عهده داشته و اوامر مصدق را بی چون و چرا یکی بعد از دیگری به موقع اجرا می گذاشته است.

و – دکتر مصدق – در آن ساعات بحرانی – در فاصلهٔ دو سه ساعت دو تن را به ریاست شهربانی کل کشور منصوب کرده است.

سرتیپ دفتری رئیس شهربانی کل و فرماندار نظامی تهران!

– موضوع مهم آن است که سرتیپ ریاحی و چند تن از اطرافیان مصدق، سرتیپ دفتری را از یاران شاه و انتصابش را به ریاست شهربانی نادرست می دانستند. ولی دکتر مصدق ظاهراً با اطلاع از این وابستگی او را به ریاست شهربانی منصوب کرده بوده است. چرا؟ موحد در این باب می نویسد:

> به گمان ما مصدق گول نخورده بود. او به خوبی می دانست که پسر عموی او، دفتری فرمانده گارد مسلح گمرک، با کودتاگران همدست بوده است. او دفتری را از سوی خود درست به همان کاری که کودتاگران نامزدش کرده بودند گماشت تا نوعی احساس اخلاقی در او ایجاد کند. با اظهار اعتماد به او در حقیقت می خواست بگوید شما قوم و خویش نزدیک من هستید، منصوب خود من هستید و باید هوای مرا داشته باشید. این کوششی بود که مصدق برای حفظ جان خود و حفظ جان دوستانی که تا آخرین لحظات او را ترک نگفته بودند می کرد... (موحد، ۲/ ۸۵۹).

– آیا دکتر مصدق که بارها گفته بود حاضر است جان خود را در راه ملت فدا کند، در

این مرحلهٔ حساس دست به چنین معامله ای زده بوده است؟

به یاد داشته باشیم که در این روز سرنوشت ساز، دکتر مصدق نخست وزیر و وزیر دفاع، سرتیپ دفتری فرمانده گارد مسلح گمرک را به ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی منصوب کرده و تمام امور انتظامی را در اختیار او نهاده بوده است با علم به این که او با سرلشکر زاهدی همکاری می کند.

دکتر سنجابی در مصاحبهٔ تاریخ شفاهی دربارهٔ سرتیپ دفتری گفته است:

... من آن جاخدمت مصدق بودم که تلفن زنگ زد. وصل به تلفن یک بلندگوبود. شنیدم سرتیپ ریاحی ست که صحبت می کند. ریاحی به اوگفت، اجازه بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر بکنیم - می دانید دفتری پسر عموی مصدق بود - مصدق گفت، چه کار کرده است؟ گفت، در این کار آلوده است.

س - توی کدام کار؟

ج - توی همان عمل کودتا و توطئه ها. مصدق گفت، بگیرید.

س- ایشان رئیس گارد گمرک بود آن موقع و هنوز رئیس شهربانی نشده بود.

ج - نخیر، نشده بود. فردا صبح که من نزد مصدق رفتم توی پله ها به همین تیمسار دفتری برخوردم. دیدم گریه می کند. گفتم چرا گریه می کنی؟ گفت: من جگرم می سوزد. عموی من مورد تهدید قرار گرفته و حالا می خواهند مرا دستگیر بکنند. من رفتم به مصدق گفتم که تیمسار دفتری در راهرو ایستاده و گریه می کند. گفت: بگو بیاید تو.

س- این روز ۲۷ مرداد بود؟

ج - به نظرم ۲۷ مرداد بود. گفت» بگو بیاید تو. با او وارد اتاق شدیم. مصدق بلافاصله به اوگفت، چه خبر است عموجان؟ برو شهربانی را تحویل بگیر. به ریاحی هم تلفن کرد و گفت: آقای ریاحی شهربانی تحویل سرتیپ دفتری ست. وقتی دفتری می خواست بیرون برود من همراه او رفتم. گفتم می دانید دیروز حکم دستگیری شما را دادند، امروز مصدق خودش امنیت این شهر و مملکت را به دست شما سپرده است. شما اگر شرف دارید باید از او محافظت کنید. گفت ان شاء الله کوتاهی نمی کنم... (سنجابی، ۱۴۲ - ۱۴۳).

دو کودتا، یا کودتا و ضد کودتا؟

- دربارهٔ چگونگی سقوط دولت دکتر مصدق، خود وی در خاطراتش از دو «کودتا» نام می برد، کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که با توقیف نصیری - آورندهٔ فرمان شاه دربارهٔ عزل مصدق - با شکست روبرو گردید، و کودتای ۲۸ مرداد که به پیروزی کودتاگران انجامید. مخالفان مصدق نیز از دو کودتا نام می برند با این تفاوت که می گویند مصدق که در

۲۵ مرداد فرمان عزل خود را از دولت و مردم پنهان ساخت و به مقاومت پرداخت، خود دست به کودتا زده بوده است. زیرا دکتر صدیقی وزیر کشور و مأمور اجرای رفراندوم، و نیز دکتر سنجابی، قبلاً به وی گفته بودند که در غیبت مجلس، شاه شما را عزل می کند. بدین ترتیب مخالفان مصدق «کودتای ۲۸ مرداد» را «ضد کودتا» می نامند نه «کودتا».

هماوازی امریکا با انگلیس

– از زمان ردّ دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و امریکا از طرف مصدق، امریکا نیز با انگلستان هماواز گردید و از این پس هر دو کشور مشترکاً به عنوان مبارزه با کمونیسم – که رکن اساسی سیاست امریکا در آن سالها بود – دست به اقدام زدند. ناگفته نماند که دکترمصدق، خود نیز چند بار به خطر کمونیسم در ایران تصریح کرده بود که در بخشهای پیشین این کتاب از آنها یاد شده است.

– در کتابهای مختلفی که به فارسی و زبانهای خارجی در پنجاه سال اخیر در این باب نوشته شده است، برای اجرای این برنامه، از طرح آژاکس امریکا و طرح چکمهٔ انگلستان با شرکت خارجیانی چون کرمیت روزولت، وودهاوس، شوراتسکف، و غیره، و با همکاری ایرانیانی مانند برادران رشیدیان، برادران بوسکو (؟)، اشرف پهلوی و... نام برده شده است که هر یک نقشی در این کار به عهده داشته اند. شرح مفصل این ماجرا از جمله در کتاب زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران نوشتهٔ فؤاد روحانی (ص ۴۳۷–۴۷۲) و کتاب خواب آشفتهٔ نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران نوشتهٔ دکتر موحد (ص ۷۷۳–۸۶۲) آمده است.

۲۸ مرداد: حضور «اجامر و اوباش»، و غیبت «طرفداران مصدق»!

در کودتای دوم، عموماً سخن از اجامر و اوباشی ست به سرکردگی افرادی مانند شعبان جعفری* (شعبان بی مخ)، طیّب حاج رضایی، امیر مو بور، حسین رمضان یخی و عده ای از

* شعبان جعفری از روز نهم اسفند ۱۳۳۱ تا بعد از ظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان بوده است. او می گوید روز ۲۸ مرداد در زندان بودم که سخنان ملکهٔ اعتضادی و میراشرافی و سرلشکر زاهدی را از رادیو شنیدم. بعد افسری آمد و گفت: «زاهدی، جعفری رو می خواد». منو ورداشتن بردن بالای شهربانی، تو اون اتاق بالا. دیدم زاهدی و اینا همه تو اتاق جمعن و شلوغ و پلوغ، بیا برو... مام رفتیم اونجا، و یهو تا رسیدیم زاهدی بغل وا کرد. مام رفتیم تو بغل تیمسار و اونم ما رو یه ماچ کرد و گفت: «برو، فوری مادرتو ببین». گفتم: «نه، ما صبر می کنیم تا اعلیحضرت شاه بیاد». گفت: «همین الان برو! مملکت هنوز آروم نشده».

بعد به تقاضا و اصرار شعبان جعفری، سرلشکر زاهدی دستور می دهد دوستان شعبان نیز از زندان آزاد شوند «خلاصه رفتم سراغ حسین رمضون یخی و احمد عشقی و حاجی محرر و امیر موبور و اونایی که بهشون قول داده بودم که اگه من برم بیرون، شمارو با خودم می برم. حسین رمضون یخی همون کسیه که طیّب رو یا چاقو زده بود و هیجده ماه زندان

فواحش در تظاهرات ضد مصدق که کار دولت او را ساختند. به علاوه دکتر مصدق در هر دو کودتا ارقامی را که خارجیان در چند نوبت در اختیار برگزار کنندگان کودتا قرار داده بودند یاد کرده است.

عموماً حضور شعبان بی مخها و فواحشی را که با پول امریکاییها بسیج شده بودند علت اساسی توفیق کودتای دوم می دانند. ولی کسی از حضور طرفداران مصدق برای مقابله با این اجامر و اوباش چیزی ننوشته است، در حالی که به یاد داریم در روز سی ام تیر ۱۳۳۱ - بی آن که مصدق مردم را برای مبارزه فراخوانده باشد - کاشانی و مکی و بقایی مردم را از سراسر ایران بسیج کردند و در حالی که فریاد «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم: یا مرگ یا مصدق» آنان به آسمان می رسید، نخست وزیری احمد قوام منجر به شکست گردید. سؤال این نیست که آنان در ۲۸ مرداد کجا بودند تا به مقابله با اجامر و اوباش و فواحش خودفروخته برخیزند، چه با جدا شدن کاشانی و مکی و بقایی و دیگر اعضای جبههٔ ملی از مصدق، سی ام تیر دیگر تجدیدشدنی نبود، ولی مگر در ۱۲ مرداد، در رفراندومی که دکتر مصدق برای انحلال مجلس برگزار کرده بود، فقط متجاوز از صد و پنجاه هزار تن در تهران به انحلال مجلس و تأیید دکتر مصدق رای نداده بودند. سؤال اساسی آن است که آنان - و به قول دکتر مصدق «قاطبهٔ ملت ایران» - در ۲۸ مرداد کجا بودند، و چرا به مقابله با اجامر و اوباش و فواحش برنخاستند؟ به علاوه آیا تکیهٔ طرفداران دکتر مصدق به نقش مهم اجامر و اوباش و فواحش در ۲۸ مرداد، از شأن واعتبار دولت ملی مصدق نمی کاهد؟ از سوی دیگر معلوم نیست چرا همهٔ انتقادها در این مورد، متوجه توده ایهاست که ازمصدق دفاع نکردند. مگر حزب توده هرگز بی دستور سفارت

براش بریده بودن. طیب واسه خاطر همین با من مخالف شد که چرا من حسین رمضون یخی را آوردم بیرون، نذاشتم هیجده ماه زندانیشو بکشه. یه همچی چیزی».

شعبان جعفری در پاسخ این سؤال مصاحبه کننده (خانم هما سرشار) که «در کتاب کودتاسازان، در فصل «بازیگران ۲۸ مرداد» دربارهٔ حرکت دار و دستهٔ مصطفی زاغی، رمضان یخی، طیب و اینها صحبت می کند. این نوشتهٔ با حرفهای شما مغایرت دارد. چه جوابی برای این نوشته دارید؟» جواب می دهد: «مزخرف گفته، همه ش چرت و پرته... همون روزی که نوشته دار و دستهٔ حسین رمضون یخی از اونجا راه افتادن، حسین تا همون ظهر ۲۸ مرداد تو زندان بود. چند تا از اینارو که اسم برده اینا زندان بودن که همینا به من گفتن: «آقا اگه بری بیرون ما رم می بری؟». گفتم: «صد در صد!».

وی پس از آزادی از زندان می گوید: «چون هنوز مملکت آروم نشده بود، اومدیم رفتیم یه خرده اینور و اونور مردمو ساکت کردیم» «همون کاری که همه می کردن مام کردیم» «... ما همه ش تو ماشین سوار بودیم و یه عکس شاه رو گذاشته بودیم رو شیشه ش و داد می زدیم: ایها الناس مملکت آروم شد برین خونه هاتون، برین سر زندگیتون...» (شعبان جعفری، مصاحبهٔ خانم هما سرشار با او، ۱۵۹-۱۶۵).

شوروی در تهران به کاری دست زده بوده است؟

خلیل ملکی: علل و عوامل شکست نهضت

خلیل ملکی از یاران مصدق، که البته در مواردی از اظهار نظر صریح علیه برخی از تصمیمات وی خودداری نکرده است، علل و عوامل شکست نهضت ملی را در مقالهٔ بلندی در زیر پنج عنوان برشمرده است از جمله:

بزرگترین اشتباه مصدق آن بود که برای توده ایها آزادی عمل بیش از حد قائل شد. او می خواست که از این مهره در بازی امریکا استفاده کند؛ اگر دولت اجازه نمی داد که تمام دیوارها از «امریکایی به خانه ات برگرد» و امثال آن پر شود. اگر اجازه نمی داد که «در دانشگاه، کارشناسان امریکایی و سازمان ملل متحد را... مورد ضرب و شتم قرار دهند»، به علاوه «مطلق طلبی و تمامت خواهی [مصدق] ناشی از فقدان واقع بینی بود... مثلاً مبارزه با امپریالیسم جهانی یک ایده آل زیباست، اما متناسب با نیروی محلی ما نیست...». ملکی تصمیم به انحلال مجلس شورای ملی را نیز از جمله عوامل شکست نهضت ملی ذکر کرده است (موحد، ۲/ ۹۵۳).

دو گزارش دربارهٔ ۲۸ مرداد از سوی طرفداران مصدق

- از طرف دیگر، ما از روز ۲۸ مرداد دو گزارش مستند در دست داریم یکی از دکتر صدیقی وزیر کشور دولت دکتر مصدق که در صفحات پیش به آن اشاره کردم،* و دیگری از حسیبی نمایندهٔ مجلس هفدهم که هر دو تا پایان کار در کنار مصدق قرار داشتند.

الف- دکتر صدیقی دربارهٔ مشاهدات خود در روز ۲۸ مرداد می نویسد: در میدان سپه عده ای از مردم زنده باد شاه می گفتند و شعارهایی بر ضد دولت می دادند و عده ای از پاسبانان با آنان هماهنگی می کردند. در چند جای شهر دسته های دویست سیصد نفری با همکاری افسران و سربازان با کامیونها و وسایل ارتشی تظاهرات می کردند. دسته ای دیگر در حدود سیصد نفر از خیابان باب همایون به مقابل وزارت دادگستری و از آن جا به میدان جلوی وزارت کشور و بازار آمدند. عده ای سر و پا برهنه به دنبال و پیرامون آنها بودند و به نفع شاه شعار می دادند. مقارن ظهر در مقابل وزارت کشور جمعیتی در حدود پانصد نفر تظاهرات می کردند به داخل ادارهٔ تبلیغات رفتند و دفاتر آن اداره را بیرون ریختند. خبر رسید که جمعی به تلگرافخانه هجوم برده اند. شهردار تهران به من تلفنی گفت جمعی به شهرداری هجوم آورده اند و سربازان اقدامی نمی کنند. در ساعت ۱۳ خبر دادند که تلگرافخانه و مرکز تلفن کاریر را اشغال کرده اند. ازساعت یازده و نیم تا ساعت سیزده

* متن کامل گزارش دکتر صدیقی در پیوست شمارهٔ ٤ آمده است.

سه بار تظاهر کنندگان به طرف وزارت کشور آمدند و مأموران، آنان را دور ساختند. دکتر صدیقی در ساعت ١٤ و ٤٥ دقیقه برای رفتن به خانهٔ دکتر مصدق مسیری طولانی انتخاب می کند. اتومبیل

«از خیابان جلیل اباد (خیام) وارد خیابان سپه شد، بعد از خیابان شاهپور و شاهرضا به خیابان پهلوی رسیدیم. مقصود من از اطالهٔ راه این بود که وضع شهر و مردم را در این خیابانها ببینم، ولی در مسیر خود به دسته و جماعتی برنخوردم». در سر پیچ شاهرضا به پهلوی چهل پنجاه نفر تماشاچی اجتماع کرده بودند. وی وقتی به خانهٔ مصدق می رسد، نخست وزیر دربارهٔ وضع شهر از او می پرسد، جواب می دهد: «چندان خوب نیست زیرا هرچند عدهٔ مخالف قلیل است ولی چون افسران و سربازان با تظاهر کنندگان همکاری می کنند دفع آنان مشکل است...» (صدیقی، ۱۲۲-۱۲۹).

ب- مهندس حسیبی دربارهٔ مشاهدات خود در روز ۲۸ مرداد می نویسد:

ساعت ۸ بیرون آمدم... از راه خیابان اسلامبول، شاه، قوام السلطنه جلو ستاد و سوم اسفند به طرف منزل دکتر مصدق رفتم. تنها امر غیر عادی که در ذهن من اثر گذاشت بودن عده ای پاسبان در چند نقطه بود.

«خبرهای ناراحت کننده می رسید که عده ای تحریک شده با اسلحهٔ سرد و چوب و چماق و شعار «زنده باد شاه» و «مرده باد مصدق» که پاسبانها نیز با آنها هماهنگی می کنند و عده ای سرباز نیز برای آنان دست می زنند از چند نقطه در حرکت اند و محل حزب ایران و جبههٔ آزادی، روزنامه های کشور، به سوی آینده، شهباز، توفیق، باختر امروز، پان ایرانیست، نیروی سوم، روزنامهٔ حاجی بابا و شورش، و غیره را چپاول کرده و بعضی را نیز آتش زده اند و به طرف منزل دکتر مصدق در حرکت اند. اولین تیراندازیهای گارد منزل مصدق در حوالی ظهر بود... از ساعت دو و نیم به بعد که ایستگاه رادیو به دست شورشیان افتاد تمام توجه ها به منزل دکتر مصدق معطوف و تمام وسایل برای سقوط و ویرانی آن به کار رفت. سرتیپ فولادوند ساعت چهار و نیم به منزل مصدق آمده استعفای دکتر را خواست ولی دکتر قبول استعفا نکرد... (موحد، ۲/ ۸۲۸-۸۲۹).

با آن که خانهٔ مصدق بلادفاع اعلام شده بود «تیراندازی با تفنگ و توپ» ادامه داشت. ساکنان خانهٔ مصدق به خانهٔ همسایه پناه بردند. ساعت پنج و نیم بعد از ظهر همان روز دفاع خانهٔ مصدق در هم شکست.

مصدق: چی چی بد شد!

دکتر احسان نراقی نوشته است:

دکتر صدیقی تعریف می کرد وقتی خانهٔ دکتر مصدق را غارت می کردند، وی به اتفاق دکتر مصدق و دکتر شایگان می روند از دیوار بالا روی پشت بام همسایه در گوشه ای می نشینند. دکتر

شایگان می گوید: «بد شد». مصدق یک مرتبه از جا می پرد و می گوید «چی بد شد؟ بایستیم این اراذل و اوباش ما را در مجلس ساقط کنند. در حالی که حالا دو ابرقدرت ما را ساقط کردند. خیلی هم خوب شد. چی چی بد شد». او می خواست با این افتخار از صحنه خارج شود. ولی، قوام السلطنه می خواست ایران را بسازد و آذربایجان را نجات دهد و وحدت ملی و استقلال ما را حفظ کند، اما خودش را بدنام کرد. یک قرارداد توخالی دربارهٔ نفت شمال با روسیه بست. آذربایجان ازاشغال ارتش روسیه خارج شد. بعد گفت باید انتخابات بشود. انتخابات مجلس شد. بعد هم مجلس قرارداد فروش نفت به روسیه را رد کرد و روسیه هم از ایران رفته بود به خانه اش. این هم یک رجل ملی بود. منتها ایرانی ها که مصدق را ستایش می کنند قوام السلطنه را از یاد می برند (نراقی، ۱۹۱-۱۹۲).

اعلامیهٔ فرمانداری نظامی تهران: احضار دکتر مصدق

روز بعد اعلامیهٔ فرمانداری نظامی تهران صادر شد بدین مضمون که دکتر مصدق تا ۲۴ ساعت خود را به آن فرمانداری معرفی کند...، مصدق با چند تن از همراهان با اتومبیل شهربانی به فرمانداری نظامی رفتند و از آن جا به باشگاه افسران... (موحد، ۲/ ۸۳۰-۸۳۲).

این مطلب را ناگفته نگذارم که به روایت دکتر صدیقی و نریمان، مصدق

همان نیمه شب ۲۸ مرداد می خواست پس از آن که خیابانها خلوت شد و رجاله ها از آن حوالی رفتند خود را به مأموران فرمانداری نظامی معرفی کند. مصدق با اصرار همراهان راضی می شود که تا صبح فردا منتظر بماند (موحد، ۲/ ۸۶۱).

تعداد تلفات در برابر خانهٔ دکتر مصدق

اعلامیهٔ پزشک قانونی درروز سی و یک امرداد، تعداد تلفات جلوی خانهٔ دکتر مصدق را چهل و یک زخمی و هفتاد و پنج کشته اعلام داشت، ولی در منابع دیگر کشته شدگان را دویست و زخمی شدگان را سیصد نفر نقل کردند... (صفایی، ۲۸۰).

در این جا این سؤال مطرح می تواند شد که دکتر مصدق نخست وزیر و وزیر دفاع با داشتن اختیارات قانونی مصوب مجلس شورای ملی، و نیز با توجه به این که در روز ۲۸ مرداد علی رغم مخالفت برخی از همکارانش، شخصاً سرتیپ محمد دفتری، پسر عموی خود را، به ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی تهران منصوب کرده بود – و در حالی که مقتدرترین نخست وزیر دوران مشروطیت به شمار می رفت – چرا در آن روز سرنوشت ساز، خود و همکارانش بی هرگونه مقاومتی تسلیم شدند!

بخش یازدهم

دکتر مصدق و همکاران وی پس از ۲۸ مرداد

محاکمهٔ دکتر مصدق در دادگاه نظامی

دربارهٔ این موضوع، کتابهای متعدد به چاپ رسیده و به خصوص مذاکرات دادگاه بدوی و تجدید نظر نظامی در این کتابها به شرح مذکور است. علاقه مندان می توانند به آنها مراجعه نمایند. به علاوه دکتر مصدق نیز رونوشت نامه هایی را که به دیوان عالی کشور، دادستان ارتش، و وزیر دادگستری نوشته و پاسخهای دیوان عالی کشور و دادستان ارتش ... را در خاطرات خود چاپ کرده است (خاطرات، ۲۹۹-۳۳۲).

نویسندهٔ این سطور در این جا فقط به رؤوس مطالب مهم در این باب اشاره می کند، البته بی آن که مدعی استقصای کامل در این موضوع باشد.

در ۲۹ مرداد ۱۳۳۲، در اجرای اعلامیهٔ فرمانداری نظامی تهران، که دکتر مصدق تا ۲٤ ساعت باید خود را به آن فرمانداری معرفی کند، دکتر مصدق، دکتر صدیقی، دکتر شایگان، و مهندس معظمی به فرمانداری نظامی تهران رفتند و از آن جا به باشگاه افسران منتقل شدند، در آن جا سرلشکر زاهدی «پیش آمد و به آقای دکتر مصدق سلام کرد و دست داد و گفت: من خیلی متأسفم که شما را در این جا می بینم...».*

در ۳۱ مرداد، «سرلشکر زاهدی طی مصاحبه ای اعلام کرد مصدق در دو مورد محاکمه خواهد شد، یکی به خاطر عملیات خلافی که در زمان نخست وزیری مرتکب شده و دیگری به اتهام توطئه و خیانت و قیام بر ضد حکومت قانونی و رژیم مملکت».

* به پیوست شمارهٔ ٤: «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲» نوشتهٔ دکتر غلامحسین صدیقی مراجعه بفرمایید.

در ۲۶ شهریور، «بازپرسی از دکتر محمد مصدق توسط سرهنگ کیهانخدیو و در حضور سرتیپ آزموده دادستان ارتش آغاز گردید. این بازپرسی مجموعاً چهار ساعت به طول انجامید. در پایان جلسه بازپرس قرار بازداشت دکتر مصدق را به تأیید دادستان ارتش رسانید. دکتر مصدق بلافاصله به قرار بازداشت خود اعتراض کرد...».

در ۱۱ مهر، «سرتیپ حسین آزموده دادستان ارتش کیفرخواست خود را علیه دکتر محمد مصدق و سرتیپ تقی ریاحی صادر کرد و طبق مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش جرم نامبردگان را به هم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج دانسته تقاضای اعدام نمود. آزموده بیست و سه مدرک برای اثبات کیفرخواست ضمیمه نموده بود» (عاقلی، روز شمار، ۲/ ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۲۰).

در ۱۷ آبان، محاکمهٔ این دو تن در دادگاه نظامی بدوی، در سلطنت آباد شروع شد. دادرسی دکتر مصدق به اتهام ایجاد آشوب در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد به منظور براندازی حکومت قانونی و رژیم مملکت بود. دکتر مصدق به صلاحیت دادگاه اعتراض داشت زیرا محاکمهٔ وزیران و نخست وزیران دربارهٔ جرائمی که در هنگام وزارت یا نخست وزیری مرتکب می شوند، بر طبق قانون باید در دیوان کشور انجام شود. ولی دادگاه با این استدلال که دادرسی دکتر مصدق برای رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد می باشد، و او در ساعت یازده و نیم بعد از ظهر شنبهٔ ۲۴ مرداد فرمان عزل خود را گرفته و رسید داده، و در این چند روز نخست وزیر نبوده است، ایراد او را رد کرد و با اعلام صلاحیت خود، محاکمه را ادامه داد.

دادگاه پس از ۳۵ جلسه دادرسی، در ۳۰ آذر - با توجه به نامهٔ ۲۹ آذر ۱۳۳۲ وزارت دربار* - «رأی خود را صادر نمود. به موجب این رأی آقای دکتر محمد مصدق به سه سال حبس مجرد و سرتیپ ریاحی به دو سال حبس تأدیبی محکوم شدند. در جریان این محاکمه بین دکتر مصدق و سرتیپ آزموده دادستان برخوردهای تندی صورت گرفت».

در ۱۳ دی، «دکتر مصدق، سرهنگ بزرگمهر و سرتیپ ریاحی، سرهنگ شاهقلی را به وکالت تسخیری خود در دادگاه تجدید نظر برگزیدند».

* دکتر مصدق نوشته است: «... در آخرین جلسهٔ دادگاه بدوی نظامی نامه ای به شمارهٔ ۶۵۹۲ مورخ ۲۹ آذر ۱۳۳۲ از وزارت دربار شاهنشاهی خطاب به ریاست دادگاه رسید که عیناً نقل می شود:
«به فرمودهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه به پاس خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواستهٔ عموم ملت ایران و مورد تأیید ذات ملوکانه بوده و می باشد، آنچه نسبت به معظم له گذشته است صرف نظر فرمودند» (خاطرات، ۲۲۶).

در ۱۹ دی، «اولین جلسهٔ دادرسی دادگاه تجدید نظر مأمور رسیدگی به اتهامات آقای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی بامداد امروز تشکیل شد...» (همان مأخذ، ۲/ ۲۷، ۲۸).

دکتر غلامحسین مصدق نوشته است:

در جلسهٔ دوم دادگاه تجدید نظر ۱۳۳۳/۱/۲۱ پدرم به عنوان اعتراض به عدم حضور تماشاچی در دادگاه گفت: «... این دادگاه عملاً سری ست. تماشاچی نیست؛ قرقچیان نگذاشتند اشخاص صندلیها را تصرف کنند. از طرف دیگر، مذاکرات باید در روزنامه ها چاپ شود، تحریف نشود... من از خود دفاع نمی کنم و از ظهر امروز اعتصاب غذا می کنم... . در جلسهٔ بعد از ظهر آن روز، پدر از حضور در جلسهٔ دادگاه امتناع کرد.

وی افزوده است: اعتصاب غذا موجب ضعف پدرم شد. موضوع را به توسط حشمت الدوله والاتبار [برادر ناتنی دکتر مصدق] که «از مقربان دستگاه و مورد توجه شاه بود» در میان گذاشتم و پیشنهاد کردم به اتفاق وی به زندان برویم و از جانب اعلیحضرت خواستار پایان اعتصاب غذای دکتر مصدق شویم. والاتبار تلفنی موضوع را به اطلاع شاه می رساند. شاه می گوید به جای والاتبار، اللهیار صالح برود. به همین ترتیب عمل می شود. سرانجام دکتر مصدق اعتصاب غذای خود را با خوردن شیر و بیسکویت می شکند (در کنار پدرم، ۱۳۸-۱۴۱).

سه سال حبس مجرد، و سپس تبعید به احمد آباد

در ۱۹ فروردین ۱۳۳۳، «دادگاه تجدید نظر محاکمهٔ دکتر مصدق مجدداً دادرسی را آغاز کرد».

در ۲۱ اردیبهشت، «دادگاه تجدید نظر نظامی وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد پایان پذیرفت و رأی خود را صادر نمود. به موجب رأی صادره دکتر محمد مصدق وسرتیپ تقی ریاحی به سه سال حبس [مجرد] محکوم شدند».

دکتر مصدق از دیوان کشور تقاضای فرجام کرد. در ۳۰ اردیبهشت، «شاه با فرجام خواهی دکتر مصدق موافقت کرد». در ۲ خرداد، «پروندهٔ اتهامی دکتر محمد مصدق از طرف دادستان ارتش به دیوان عالی کشور فرستاده شد».

در ۱۶ اسفند ۱۳۳۴، «دیوان عالی کشور تقاضای فرجام دکتر مصدق را وارد ندانست و آن را رد کرد. بدین ترتیب کلیهٔ مراحل قانونی پرونده پایان یافت» (عاقلی، روزشمار، ۲/ ۳۳، ۳۶، ۶۳).

دکتر مصدق نوشته است:

دادگاه نظامی مرا به سه سال حبس مجرد محکوم نمود که در زندان لشکر ۲ زرهی آن را تحمل کردم

و روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ که مدت آن خاتمه یافت به جای این که آزاد شوم به احمد آباد تبعید گردیدم و عده ای سرباز و گروهبان مأمور حفاظت من شدند و اکنون که سال ۱۳۳۹ هنوز تمام نشده مواظب من هستند و من محبوسم و چون اجازه نمی دهند بدون اسکورت به خارج بروم در این قلعه مانده ام و با این وضعیت می سازم تا عمرم به سر آید و از این زندگی خلاصی یابم (خاطرات، ۱۷۱).

بدین ترتیب دکتر مصدق بیش از ده سال به حالت تبعید و زیر نظر مأموران امنیتی در احمد آباد به سر برد. در این مدت به جز افراد خانواده اش کسی اجازه نداشت با وی ملاقات کند.

دکتر غلامحسین مصدق در این باب نوشته است:

روز ۱۳ مرداد ۱۳۳۵، دورهٔ سه سالهٔ زندان پدرم در لشکر ۲ زرهی قصر پایان یافت و تحت مراقبت مأموران سازمان امنیت به روستای احمد آباد... منتقل شد و تا اواسط بهمن ۱۳۴۵ که برای ادامهٔ درمان و بستری شدن در بیمارستان به تهران آمد، به مدت ده سال و پنج ماه در آن محل زیر نظر مأموران سازمان امنیت بود (در کنار پدرم، ۱۴۳).

در زمستان سال ۱۳۴٤، [پدرم] به علت سرماخوردگی شدید، سینه پهلو کرد، برای درمان و مراقبت او دست از کار کشیدم و مدت چند روز، تا بهبودی کاملش در احمد آباد ماندم. پس از آن، تا اوایل زمستان سال ۱۳۴۵ در سلامتی کامل به سر می برد و زندگی را در تنهایی، به روال سالهای پیش، در احمد آباد می گذرانید (همان مأخذ، ۱۵۱).

درگذشت دکتر مصدق

وی نوشته است:

در یکی از روزهای جمعهٔ آبان ماه ۱۳۴۵ که طبق معمول به احمد آباد رفته بودم، مشاهده کردم که روی گونه های چپ پدرم کمی متورم و قرمز رنگ است. وقتی علت را پرسیدم گفت: چون این قسمت از گونه ورم کرده، روی آن کمی مرکورکورووم مالیده ام. سقف دهانم هم تاول زده، گمانم به سبب نوشیدن چای داغ است....

جراح و متخصص دندان و فک توصیه کرد او را به تهران ببریم... وی برای انتقال پدر از احمد آباد به تهران، به پروفسور عدل متوسل می شود تا شاه موافقت نماید. دو سه روز بعد موافقت شاه برای انجام این کار اعلام می گردد. پدر را به تهران می برند. «پزشکان تاول سقف را مشکوک به سرطان تشخیص دادند». محل تاول را با اشعهٔ کبالت هفته ای سه بار می سوزانند. سپس تصمیم می گیرند پدر را به خارج ببرند یا پزشکی از خارج بیاورند. برای آوردن پزشک از خارج، پروفسور عدل موافقت شاه را جلب می کند، ولی پدر با هر

دو پیشنهاد به شدت مخالفت می کند. درمان در تهران ادامه پیدا می نماید و روزها احمد مصدق، پسر دیگر دکتر مصدق، او را به بیمارستان می برده و بر می گردانیده است.

دکتر مصدق «از نیمه شب ۱۴ اسفند به بیهوشی رفت و سرانجام در سحرگاه همان روز در بیمارستان نجمیه درگذشت».

دکتر مصدق وصیت کرده بود در کنار شهدای سی ام تیر ۱۳۳۱ دفن شود. دکتر غلامحسین مصدق این موضوع را نیز برای کسب موافقت شاه با پروفسور عدل در میان می گذارد ولی شاه با این امر موافقت نمی کند.

> مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری در احمد آباد با شرکت حدود پنجاه نفر از خویشان و یاران و همرزمان او ... به عمل آمد. ابتدا دکتر سحابی در نهر آبی که از میان باغ می گذشت آقا را شست و غسل داد و سپس آیت الله زنجانی و مهندس بازرگان او را کفن کردند و در یک تابوت فلزی، در اطاق ناهارخوری، به امانت گذاشتند، تا بعدها در کنار مزار شهدای سی ام تیر دفن کنند (در کنار پدرم، ۱۵۱-۱۵۵).

همکاران دکتر مصدق و اعضای جبههٔ ملی

در این جا شاید بی مناسبت نباشد که به اختصار، به این موضوع نیز بپردازم که پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر سر همکاران مصدق و نیز یارانی که از وی روی برتافته بودند چه آمده است.

در ۲۹ مرداد، دکتر صدیقی و دکتر شایگان و مهندس معظمی همراه دکتر مصدق خود را به فرمانداری نظامی تهران معرفی کردند و بازداشت شدند.

در ۳۰ مرداد، «فرمانداری نظامی اعلام کرد تا کنون دویست نفر از عوامل حکومت سابق بازداشت شده اند... درمیان بازداشت شدگان... غالب وزرای مصدق، مهندس رضوی، دکتر محمد نصیری رئیس بانک ملی، دکتر غلامحسین مصدق دیده می شوند».

در ۳۰ مرداد، «سرلشکر زاهدی در شمیران به ملاقات آیت الله کاشانی رفت و پیرامون مسائل مختلف مملکتی مذاکره کردند. در این دیدار آقایان حائری زاده، دکتر بقایی، شمس قنات آبادی و نادعلی کریمی حضور داشتند. در این ملاقات زاهدی گفت به انگلستان نه نفت می دهیم نه غرامت».

در اول شهریور، «سید حسین مکی طی نامه هایی خطاب به شاه و نخست وزیر، محاکمهٔ دکتر مصدق را در دادرسی ارتش خلاف قانون دانست» و متذکر شد مصدق باید بر طبق قانون محاکمهٔ وزراء تحت تعقیب قرار بگیرد.

در ۲۰ آذر، «در یک جلسهٔ مطبوعاتی خبرنگاران نظر آیت الله کاشانی را در مورد تجدید رابطه با انگلستان خواستند. کاشانی با قاطعیت اعلام داشت: ملت شریف ایران هرگز تن به این ذلت نخواهد داد و هر روزی که دولت اعلام تجدید رابطه بدهد، روز عزای ملی ست و باید مردم نوار سیاه به سینهٔ خود نصب کنند».

در ۱۲ بهمن، «آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی با خبرنگاران خارجی مصاحبه کرد. کاشانی در این مصاحبه از انتخابات دورهٔ هجدهم در تهران و شهرستانها به شدت انتقاد نمود و افزود دولت عملاً در انتخابات دخالت می کند و ازتمام حوزه ها کاندیداهای دولتی با استفاده از نفوذ دولت از صندوقها بیرون می آیند».

در ۱۳ بهمن، «تمام خبرگزاریهای خارجی مصاحبهٔ آیت الله کاشانی را تماماً انتشار دادند و از مبارزهٔ او با دولت زاهدی بسخن گفتند».

در ۱۸ بهمن، «اختلاف آیت الله کاشانی و سپهبد زاهدی در مورد انتخابات به اوج رسید. سرتیپ فرزانگان وزیر پست و تلگراف و سخنگوی دولت به دستور نخست وزیر به مصاحبهٔ کاشانی با خبرنگاران خارجی پاسخ داد. او در این مصاحبه آیت الله کاشانی را (شخصی به نام سید ابوالقاسم کاشی) نامید».

در ۲۲ اسفند، دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه و معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت مصدق که متواری بود دستگیر شد، وی درموقع انتقال از شهربانی مورد حملهٔ عده ای قرار گرفت.

در ۱۱ خرداد ۱۳۳۳، «دکتر مظفر بقایی در کرمان طی نطقی با قرارداد نفت مخالفت نمود و بلافاصله بازداشت و تبعید شد».

در ۱۲ و ۱۳ خرداد، دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس احمد رضوی، دکتر سید علی شایگان به قید کفیل آزاد شدند. خلیل ملکی نیز از زندان آزاد شد.

در ۳۰ خرداد، «آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی به مناسبت سومین سالگرد خلع ید از شرکت نفت انگلیس اعلامیه ای داد که در غالب مطبوعات چاپ شد. در این اعلامیه آمده بود: اکنون که سه سال از تاریخ خلع ید از شرکت سابق می گذرد و ملت ایران با قبول و تحمل انواع محرومیتها و مشکلات و خسارات همواره مصمم است که نگذارد یک بار دیگر اجنبی با مکر و حیله عده ای از ایادی مزدور خود را مجدداً به دین و ناموس و جان مردم ستمدیدهٔ این کشور مسلط نماید... ملت ایران عزم جزم دارد که برای تأمین حقوق حقهٔ خود تا آخرین نفس ایستادگی نماید. ضمناً خاطر نشان می نماید که اگر شرکت سابق و یا دشمنان کشور ما تصور می کنند می توانند توسط عمّال خود اوضاع و احوال گذشته را برقرار

سازند دچار اشتباه می باشند ... محال و ممتنع است که ملت ایران تن به خفت و خواری داده و اجازه دهد بار دیگر اجنبی مسلط شود ...».

در ۶ آبان، «دادگاه تجدید نظر نظامی، دکتر فاطمی را محکوم به اعدام کرد. همین دادگاه مهندس احمد رضوی و دکتر سید علی شایگان را به ده سال زندان محکوم ساخت».

در ۱۷ آبان، «دادستان ارتش برای سرتیپ کیانی، سرهنگ ممتاز، سروان فشارکی، سروان داورپناه [افسران محافظ منزل دکتر مصدق] تقاضای اعدام نمود».

در ۱۹ آبان، دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجهٔ دکتر مصدق اعدام شد.

در ۲۷ دی ۱۳۳٤، «دادستان ارتش اعلام کرد تا کنون در رابطه با قتل سپهبد رزم آرا ۲۲ نفر تحت تعقیب دادستانی ارتش قرار گرفته اند و توقیف می باشند که عبارتند از دکتر بقایی، حسین مکی، سید محمود نریمان، علی زهری، عبدالقدیر آزاد، دکتر شایگان، محمد محمود آقایی، موسویان، رضا قدوسی، کرباسچیان، ابوالسباغ، انواری و چند نفر دیگر».

در اول بهمن، «سید ابوالحسن حائری زاده نمایندهٔ مجلس از طرف دادستان ارتش در مظان اتهام به معاونت در قتل سپهبد رزم آرا قرار گرفت و اقداماتی برای سلب مصونیت او آغاز شد. دادستانی ارتش نامه ای در این زمینه به مجلس نوشت».

در ۲۰ بهمن، «سید حسین مکی و عبدالقدیر آزاد از زندان آزاد شدند».

در ۲۳ بهمن، «دکتر مظفر بقایی، نریمان و ۹ نفر دیگر که به اتهام معاونت در قتل رزم آرا بازداشت شده بودند به قید التزام آزادشدند. قبل از آزادی این عده حسین مکی، عبدالقدیر آزاد و علی زهری با قرار از زندان مرخص شده بودند».

در ۲۷ بهمن، «آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی جهت ادای توضیحات به دادستانی ارتش احضار شد. آیت الله پس از حضور در دادستانی پس از چهار ساعت تحقیقات بازداشت و به زندان لشکر دو زرهی انتقال یافت. تحقیقات از آیت الله کاشانی پیرامون قتل رزم آرا بود. کاشانی در تحقیقات صریحاً گفت من فتوای قتل رزم آرا را صادر کردم چون مجتهد جامع الشرایط بودم» (همه به نقل از عاقلی، روز شمار، ۲/ ۱۱، ۱۲، ۲٦، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ٤٥، ٤٦، ٦۲).

در ۲۳ اسفند، دکتر شایگان بدین شرح از شاه تقاضای عفو کرد:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه

چاکر با رجاء واثق به عطوفت و مراحم ملوکانه بدین وسیله از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه استدعای عفو می نماید و امیدوار است همان طور که بندگان اعلیحضرت همایون مراحم

عالیهٔ خود را از هیچ کس دریغ نمی فرمایند چاکر را هم مشمول مراحم شاهانه قرار دهند. بقاء عمر و عزت و توفیق ذات همایون شاهنشاه را در ترقی کشور و اعتلای نام ایران از خداوند جلیل منّان مسألت دارد. ۱۳۳٤/۱۲/۲۳ چاکر دکتر شایگان (روزنامهٔ کیهان، مورخ ۱۳۳٤/۱۲/۲۸).

در ۲۹ اسفند، «دکتر سید علی شایگان که به ده سال زندان محکوم شده بود مورد عفو قرار گرفته و از زندان آزاد شد» (عاقلی، روزشمار، ۲/ ٦۳).

پیوست شمارهٔ ۱

آراء مختلف دکتر مصدق
دربارهٔ راه آهن سراسری جنوب به شمال

دکتر مصدق در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۴۰ نظریات مختلف و گاه متضادی دربارهٔ راه آهن جنوب به شمال ایران اظهار داشته است که آنها را به اختصار از نظر می گذرانیم.*

در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی:

دکتر مصدق در روزهای آخر مجلس پنجم، در ۲۰ بهمن ۱۳۰۴- و پیش از آن که لایحهٔ احداث راه آهن در اول اسفند ۱۳۰۵ به مجلس ششم تقدیم شود - دربارهٔ راه آهن اظهار داشت:

... پس اگر بخواهیم در این قدم مهم اقتصادی کار بکنیم اول تعیین محل است که باید با ادلّه و مدارک صحیح معلوم کنیم کدام نقطه صرف می کند و از هر حیث مفیدتر خواهد بود و کدام محل موجب خسران و زیان نیست. این اولین قدم این کار است (مکی، ۲۲۸-۲۳۰).*

در دورهٔ ششم: مسیر غرب به شرق ما را به بهشت می برد

۱- دکتر مصدق به طور کلی با احداث راه آهن در ایران بی توجه به مسیر آن مخالفت کرد:

اگر ما این چهارده میلیون پول موجودی را [به جای ساختن راه آهن] خرج کارخانهٔ قند در نقاط مختلفه بکنیم هم قند ارزانتر می شود و هم ما مستغنی از فرستادن پول به خارجه می شویم... .

... اگر ما امروز آمدیم کامیون به کار انداختیم و این راههای شوسه را به کار انداختیم کامیون فایده خواهد داشت. البته ممکن است بگویند کامیون و بنزین هم از خارج خریده می شود و کامیون هم مضر است، ولی خیر، ما اگر بخواهیم خط آهن بکشیم چهل میلیون پولمان به خارج

* برخی از مطالب این پیوست در بخشهای پنجم و ششم نیز آمده است.

* حسین مکی، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او...، چاپ ۱۳۶۴.

می رود (که سالی چهار میلیون حداقل منفعت آن است) و سالی چهار میلیون هم بودجهٔ راه آهن است پس این ضررش برای ما از هر چیزی زیادتر است. در صورتی که اگر ما سرویس کامیون را در این مملکت دایر کنیم به این ترتیب که پنجاه کامیون بیاوریم برای مسافرین که یکی از طهران حرکت کند برود بوشهر و یکی هم برعکس. مسافرین در راه بوشهر... روزی پنج نفر هم نخواهد بود به این ترتیب می توانیم مسافرت راه بوشهر تا این جا را با کامیون تأمین کنیم، و اگر ما پنجاه اتوبوس مسافرتی داشته باشیم می توانیم در پنج نقطهٔ ایران خط ابتدایی و انتهایی درست کنیم و بعد هم یک عده کامیون که بنده شنیده ام امروزه در اروپا هست که با بخار حرکت می کند و مخارج سوختش هم خیلی کم است آنها را بیاوریم برای حمل و نقل. البته اگر امروز شروع بکنیم به کشیدن راه آهن، تا ده سال دیگر راه آهن فایده ندارد و البته تا ده سال دیگر هرچه خرج بکنیم بیفایده است و بعد از ده سال هم به ترتیبی که بنده عرض کردم مملکتی که هر کیلومتر مربعش پنج نفر جمعیت دارد، گمان نمی کنم فایده داشته باشد... اگر ما در این مملکت راههای شوسه مان را درست کنیم ما ضرر نمی کنیم... (همان مأخذ، ۲۴۷ و ۲۴۹ـ۲۵۰).

۲- وی مسیر خط آهن جنوب به شمال (محمّره به بندر جز) را که دولت پیشنهاد کرده بود، از نظر اقتصادی مطلقاً مقرون به صرفه نمی دانست و بدین علت با آن نیز جداً مخالف بود، به دو دلیل: یکی آن که این راه برای تجارت داخلی ست و چون ما هیچ متاعی به جز تریاک برای صادرات نداریم، کشیدن این خط به هیچ وجه مقرون به صرفه نیست، و دیگر آن که «معقول نیست که مملکت اروپا مال التجارهٔ خودش را از راه روسیه بیاورد به بندر جز و از بندر جز هم ببرد به هندوستان که بگوییم راه آهن ما رابط اروپا و هندوستان است»؛ و به صراحت اظهار داشت که ساختن راه آهن جنوب به شمال خیانت است.

۳- و اما در صورتی که دولت درصدد کشیدن خط آهن باشد، مسیر غرب به شرق ایران که ترانزیت بین المللی دارد و اروپا را به هندوستان متصل می سازد مرجّح است.

دکتر مصدق در مخالفت با احداث راه آهن جنوب به شمال چهار بار در مجلس ششم سخن گفته است: در ۲ اسفند ۱۳۰۵، ۲۹ فروردین ۱۳۰۶، ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶، و ۲۸ فروردین ۱۳۰۷. وی در خاطراتش نیز در «عرض جواب» به شاه نیز تصریح کرده است که: «هر وقت راجع به این راه در مجلس صحبتی می شد و یا لایحه ای جزء دستور قرار می گرفت من با آن مخالفت کرده ام». این سخن مصدق کاملاً درست است، زیرا وی حتی برخلاف سنت پارلمانی، پس از تصویب لایحهٔ احداث راه آهن جنوب به شمال در مجلس شورای ملی، و نیز پس از زدن کلنگ اول احداث راه آهن به دست رضاشاه در ۲۳ مهر ۱۳۰۶، از مخالفت با این خط دست برنداشت چنان که در جلسهٔ ۲۸ فروردین ۱۳۰۷ باز

تجدید مطلع کرد و کوشید نمایندگان مجلس را به نقض مصوبهٔ احداث راه آهن جنوب به شمال وادارد. او در آن جلسه گفت:

بنده در موضوع راه آهن نظر خودم را به کرات در مجلس شورای ملی به عرض آقایان رسانده ام... درست است که قانون احداث راه آهن در مجلس شورای ملی تصویب شده، ولی اگر قانونی که از مجلس گذشته نقض شود ضرر ندارد در صورتی که اگر خط آهن را بر خلاف مصالح مملکت بکشند ضررهای جبران ناپذیر دارد...

او از این حد نیز قدم فراتر نهاد و خطاب به نمایندگان مجلس که احداث خط آهن جنوب به شمال را تصویب کرده بودند گفت: «ولی به عقیدهٔ خودم این رای را که این خط کشیده شود و به این طرف برود خیانت و برخلاف مصالح مملکت می دانم». بعضی از نمایندگان به گفتهٔ وی اعتراض کردند و گفتند: «خیانت نیست»، و دکتر مصدق به آنان جواب داد: «بنده به نظر خودم خیانت است شما به نظر خودتان خدمت است...» (همان مأخذ، ۲۵۸-۲۶۰).

بدین ترتیب وی به طور غیر مستقیم هم رضاشاه را خائن خواند و هم نمایندگان مجلس شورای ملی را که به احداث راه آهن جنوب به شمال رأی موافق داده بودند. چرا؟

کسانی که تاکنون دربارهٔ دکتر مصدق مقاله یا کتاب نوشته و در آن به مسألهٔ راه آهن نیز پرداخته اند عموماً دربارهٔ راه آهن غرب به شرق ایران به مانند شخص مصدق داد سخن داده و آن را به قول مصدق راهی قلمداد کرده اند که ایران و ایرانیان را به بهشت می برده است، برخلاف راه آهن جنوب به شمال که رضاشاه آن را به دستور انگلیسی ها و برخلاف منافع ایران احداث کرده است.

دکتر مصدق در سخنان خود در مجلس ششم زیرکانه، به مانند موارد مشابه - با توجه به احساسات مذهبی عوام و حتی خواص هموطنان- راه آهن غرب به شرق را راهی معرفی کرد که ما را به «بهشت» می برد در صورتی که راه آهن جنوب به شمال ما را به «جهنم» (همان مأخذ، ۲۳۱-۲۳۲). به یاد داشته باشیم که در آغاز سلطنت رضاشاه که از ده میلیون جمعیت ایران، حداکثر پنج شش درصد باسواد بودند، به ندرت کسی از «صرفهٔ اقتصادی» و «ترانزیت بین المللی» و امثال آن چیزی می فهمید، در حالی که برگزیدن دو واژهٔ بهشت و جهنم، مؤثرترین وسیله برای جلب توجه مردم به این امر بود که راه آهن پیشنهادی رضاشاه، مردم ایران را به جهنم می برد.

در دورهٔ چهاردهم

در جو ضد رضاشاهی حاکم بر ایران، پس از شهریور ۱۳۲۰، و با توجه به اشغال

ایران از سوی متفقین، استعفای رضاشاه و تبعید او و اکثر افراد خانواده اش از سوی قوای اشغالگر انگلیس به جنوب آفریقا، حملات بی امان رادیو لندن و دهلی از مدتی پیش به رضاشاه، از جمله این که وی جواهرات سلطنتی را هم با خود از ایران خارج کرده است - که خارج نکرده بود - دکتر مصدق در این مجلس، مسألهٔ راه آهن را - بی توجه به مطالبی که در دورهٔ ششم اظهار کرده بود - فقط با توجه به اشغال ایران به توسط متفقین، قحطی، نبودن امنیت در سراسر کشور، و نارضایی شدید مردم از اوضاع، به صورتی دیگر مطرح ساخت و از جمله گفت:

دیکتاتور [رضاشاه] با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید. (کی استوان، ۱/ ۳٤).

در جلسهٔ هفتم آبان ۱۳۲۳، ضمن بحث دربارهٔ قرارداد جدید نفت در دورهٔ رضاشاه نیز اظهار داشت:

عواید مزبور [حق السهم ایران] به مصرف راه آهن که به تمام معنی استراتژیک و برای ما سرتا پا ضرر است رسید که از احداث آن بارها نظریات خود را در مجلس شورای ملی گفتم و روزگار هم گفتهٔ مرا تأیید کرده...» (کی استوان، ۱/ ۱۷۸).

در گفتگو با والاحضرت اشرف

اشرف پهلوی نیز در کتاب چهره هایی در آینه به برخوردخود با مصدق اشاره می کند که در آن، مصدق مسألهٔ احداث راه آهن سراسری ایران را نیز مطرح کرده بوده است. این گفتگو بایست پس از تشکیل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی در سال ۱۳۲٦ و پیش از نخست وزیری مصدق (در سال ۱۳۳۰) به عمل آمده باشد. وی می نویسد:

من و مصدق بار اول چند سال قبل از این تاریخ، مدتی پس از آن که سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را تشکیل داده بودم، شخصاً با هم روبرو شده بودیم. من او را به جلسه ای در منزلم دعوت کرده بودم تا دربارهٔ انتخاب هیأت مدیرهٔ سازمان و پاره ای مسائل تشکیلاتی با او صحبت کنم.

پیشخدمتی داخل اتاق پذیرایی شد و آمدن دکتر مصدق را اعلام کرد. او وارد اتاق شد، تعظیمی کرد و در کنار من نشست. من با او شروع به صحبت دربارهٔ هیأت مدیرهٔ سازمان کردم. اما روبهٔ او نشان می داد که امور اجتماعی آخرین مطلبی ست که می خواهد دربارهٔ آن حرف بزند. از این رو به مجرد آن که فرصتی پیدا کرد خیلی مؤدبانه موضوع صحبت را عوض کرد و مسألهٔ نفت را مطرح ساخت.

بود: «اگر شما بگذارید، می شود».

هنگامی که مصدق شروع کرد به انتقاد از پدر و برادرم، گفتگوی ما مبدل به یک رویارویی مستقیم شد. او مصرّانه می گفت که خاندان پهلوی استقلال ایران را در گرو نوسازی کشور گذاشته اند و هنگامی که من کوشیدم خاطرنشان کنم که در حقیقت نظر او کاملاً نادرست است، او کنترل خود را از دست داد و گفت: «پدر شما اشتباه بزرگی کرد که راه آهن سراسری ایران را ساخت، اگر او این کار را نکرده بود، ایران طی جنگ اشغال نمی شد».

من دیگر نمی توانستم این حرف را تحمل کنم. پس در حالی که سعی می کردم متانت خود را حفظ کنم، زنگ زدم و پیشخدمتی را صدا کردم و گفتم: «لطفاً آقا را به بیرون راهنمایی کنید». طی یک ملاقات، من و دکتر مصدق دشمن یکدیگر شده بودیم (برای غربیها ممکن است دشوار باشد بفهمند چگونه اغراض و کینه های شخصی خاورمیانه ای ها، حتی پس از آن که دهها سال از آن گذشته باشد، باز بر ملاحظات صرفاً سیاسی سنگینی می کند).

مصدق درست یک ساعت پس از انتصاب به نخست وزیری پیامی برای من فرستاد که در عرض ۲۴ ساعت ایران را ترک کنم. نخستین واکنش من آن بود که اعتنایی به این ضرب الاجل نکنم و با مصدق مبارزه کنم، اما نظر مشورتی برادرم این بود که کشور را ترک کنم.

علی رغم میل شخصی خودم، بچه ها هم را برداشتم و ایران را ترک کردم (حالا جز شهرام، دو بچهٔ دیگر هم از شفیق داشتم) - و این آغاز دومین تبعید من بود. اما این تبعید به میل و ارادهٔ خودم نبود، و چند سالی مرا از وطنم و برادرم دور نگهداشت (پهلوی، اشرف، ۱۳۷-۱۳۸).

درگفتگو با شاه

محمد رضاشاه در کتاب مأموریت برای وطنم، از جمله نظر مصدق را دربارهٔ راه آهن سراسری نقل کرده است. گفتگوی مصدق با شاه در این موضوع بایست در چند سال اول پادشاهی وی، در دههٔ ۱۳۲۰ و پیش از نخست وزیری مصدق (در سال ۱۳۳۰)، انجام شده باشد. شاه می نویسد:

... مخالفت شدید او [مصدق] با احداث راه آهن در ایران مثال روشنی از این طرز فکر اوست. به خاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است. و وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه آهن سرتاسری را فقط برای جلب رضایت انگلیس ها که می خواستند به روسیه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که به عقیدهٔ او آیا باید پدرم راه آهن را در مسیر دیگری احداث می کرد؟ جواب او این بود که اصلاً پدرم نباید راه آهن احداث می کرد و ایران احتیاجی به راه آهن نداشت و مردم بدون آن مرفه تر بودند. وقتی در این زمینه حسابی گرم شده بود چنین استدلال کرد که قبل از دورهٔ پدرم ایران فاقد راه آهن بود و

بنادر قابل ذکر نداشت و به طرق و شوارع ایران نمی شد اطلاق راه کرد و به علت نبودن اسفالت و پیاده رو مردم تا زانو در گِل و لای فرو می رفتند اما لااقل ایران مستقل بود. برای آشکار ساختن این سخنان بدون منطق به یادش آوردم که قبل از سلطنت پدرم ایران زیر زنجیر «کاپیتولاسیون» یعنی حاکمیت و استقلال قضایی بیگانگان بود و در آن ایام نیمی از کشور تحت تسلط روس و نیم دیگر زیر استیلای انگلیس قرار داشت و وضع امنیت و اجرای قانون آن چنان بود که پس از غروب آفتاب مردم عاقل از ترس دزد در خیابانهای تهران دیده نمی شدند و آیا اسم این وضع را می توان استقلال گذاشت و مصدق در برابر این شواهد زنده جواب نداشت ولی می دیدم که استدلالات من تغییری در تایجی که از اظهار لجوجانه و منحرف خود گرفته نداده است (مأموریت، ۱۴۹، ۱۵۰).

در سال ۱۳۴۰ به هنگام نوشتن خاطرات

دکتر مصدق در پاسخ به این عبارت شاه که نقل کردم، نوشته است:

من هیچ وقت عرض نکرده ام کشور ایران از استقلال تام بهره مند بوده است و اکنون هم چنین ادعایی نمی کنم...* و اما در خصوص راه آهن - مدت سه سال یعنی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ [صحیح ۱۳۰۷ است] هر وقت راجع به این راه در مجلس صحبتی می شد و یا لایحه ای جزء دستور قرار می گرفت من با آن مخالفت کرده ام. چون که خط خرمشهر - بندرشاه خطی ست کاملاً سوق الجیشی. و در یکی از جلسات حتی خود را برای هر پیش آمدی حاضر کرده گفتم هر کس به این لایحه رای بدهد خیانتی ست که به وطن خود نموده است که این بیان در وکلای فرمایشی تأثیر ننمود، شاه فقید را هم عصبانی کرد و مجلس لایحهٔ دولت را تصویب نمود و در بادی امر نظریاتم این بود راه آهنی که ترانزیت بین المللی ندارد نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک دیگر که عدهٔ ساکنین آن کم است و اجتماع فشرده ندارند مفید نیست و احتیاجات کشور را می توان به وسیلهٔ سرویسهای منظم باربری تأمین کرد، چنان که هم اکنون در نقاطی که راه آهن نیست این کار می شود و از فقدان این راه کسی عدم رضایت ندارد...

در جلسهٔ ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای ملی گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آن که ترانزیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند...

ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز این که می خواستند از آن استفاده ای سوق

* درحالی که دکتر مصدق هم در مجلس چهاردهم به از بین رفتن استقلال ایران در دورهٔ رضاشاه تصریح کرده است: «من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم»، و هم به والاحضرت اشرف گفته بوده است: «خانم...

الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می برد وارد انگلیس کند و علت سر نگرفتن ذوب آهن در این مملکت همین منافع متعارضهٔ انگلیس است که بعد از شاه فقید هم شاهنشاه از همان رویه پیروی فرمودند و علاقه مندی دولت انگلیس به فروش آهن به قدری ست که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهرماه ۱۳۳۲ (۱۵ اکتبر ۱۹۵۳) که ایدن دورهٔ نقاهت خود را تمام نمود و باز در وزارت خارجه شروع به کار کرد به دنیس رایت کاردار سفارت انگلیس در طهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ به ایران وارد نشده بود هرچه زودتر به دولت ایران تقدیم کند و الحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و هر وقت که فرصتی به دست آورده اند به تکلیف وجدانی خود عمل فرموده اند...

در آن روزها یی که لایحهٔ راه آهن تقدیم مجلس شده بود دولت از عواید نفت چهارده ملیون و به تعبیر امروز در حدود دویست ملیون تومان ذخیره کرده بود که من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانهٔ قند بکنند و از خرید بیست و دو ملیون تومان قند در سال که در آن وقت وارد کشور می شد بکاهند. چنانچه این پیشنهاد مورد قبول واقع شده بود دولت می توانست بعد از سه سال از کارخانه های قند بهره برداری کند و از واردات قند بکاهد و پولی که در ازای خرید قند به خارج می رفت صرف بهبودی حال کشاورزان مملکت کند. این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت و مجلس به لایحهٔ خط راه آهن جنوب و شمال رای داد و با این که در خرید آهن از انگلستان و اتمام آن نهایت تسریع به عمل آمده بود و شاهنشاه در فصل دوم از کتاب مأموریت برای وطنم فرموده اند «مهندسین تصدیق می کنند که راه آهن سرتاسری ایران که بدرم از سال ۱۹۲۷ آغاز و در سال ۱۹۳۹ به پایان رسید شاید جالب ترین راه آهن طویلی باشد که با این سرعت ساخته شده است»، از روز شروع تا اتمام آن دوازده سال طول کشید و صرف وقت شده است و چنانچه در طرف این مدت عواید نفت به مصرف کار [خانهٔ] قند رسیده بود رفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانه های قند هم می توانستند خط راه آهن بین المللی را احداث کنند که باز عرض می کنم هرچه کرده اند خیانت است و خیانت... (خاطرات، ۳۴۸-۳۵۲).

چنان که در صفحات پیش آمده است دکتر مصدق در مجلس ششم از این که راه آهن جنوب به شمال جنبهٔ سوق الجیشی یا استراتژیکی دارد مطلقاً سخنی نگفته بوده است و آنچه در این مورد در سال ۱۳۴۰ در خاطرات خود در جواب به محمد رضا شاه نوشته کاملاً نادرست است. از سوی دیگر وی در یک جا گفته است رضاشاه در سال ۱۳۰۵ این خط را برای جلب رضایت انگلیس ها که می خواستند به روسیه حمله کنند، کشید و در جای دیگر گفته است: «دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما

تدارکی مهمات دید». آیا انگلیس در سال ۱۳۰۵ پیش بینی کرده بود که در جنگ دوم جهانی، دولت شوروی نخست در کنار آلمان هیتلری قرار خواهد گرفت، تا انگلیس با استفاده از راه آهن ایران، به شوروی یار و هم پیمان آلمان حمله کند! دیگر این که آیا انگلیس در سال ۱۳۰۵ پیش بینی کرده بود که آن کشور در جنگ دوم جهانی در کنار شوروی علیه آلمان خواهد جنگید و بدین علت احداث راه آهن جنوب به شمال ایران برای ارسال مهمات به شوروی ضرورت کامل خواهد داشت تا به رضاشاه دستور داده باشد راه آهن جنوب به شمال را احداث کند؟ از طرف دیگر این که نوشته است دلیل احداث این خط آن بود که دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد، نیز قابل تأمل است، زیرا اگر قرار بر ساختن راه آهن غرب به شرق ایران هم بود، باز ایران برای احداث راه آهن احتیاج به مقدار زیادی آهن داشت که یا بایست از انگلیس یا از کشوری دیگر خریداری کند. به علاوه دکتر مصدق هرگز نگفته است این اطلاعات محرمانه و سرّی را چگونه به دست آورده است.

واقعیت آن است که مصدق به عنوان یک سیاستمدارِ کارکُشته و موفق ایرانی به خوبی می دانسته است که حتی دربارهٔ موضوعی واحد، چگونه می توان با اظهارنظرهای مختلف در هر دوره، مردم را به سوی خود جلب کرد. او در فاصلهٔ ۳۵ یا ۳۶ سال، به طوری که در صفحات پیش دیدیم به مقتضای سیاست روز، آرایی کاملاً متفاوت و گاه متضاد دربارهٔ راه آهن سراسری ایران اظهار داشته است. چنان که از اسفند ۱۳۲۲ تا پیش از نگارش خاطرات خود در ۱۳۴۰، مطلقاً به غیر اقتصادی بودن راه آهن سراسری و ترجیح ساختن کارخانهٔ قند به جای راه آهن اشاره ای هم نکرده است. چرا؟ چون مقتضیات روزگار فرق کرده بوده است. اما در سال ۱۳۴۰ که خاطرات خود را می نویسد و گذشته ها و از جمله سخنرانیهای خود را در دوره های پنجم و ششم و چهاردهم مجلس به یاد می آورد، مطلب را به صورتی دیگر مطرح می سازد و هوشمندانه می کوشد بین سخنان خود در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۶ از یک طرف، و آنچه از ۱۳۲۲ به بعد گفته بوده است پلی برقرار سازد. پس می گوید در دورهٔ پنجم و ششم مجلس شورای ملی گفتم که مسیر خرمشهر - بندر گز خطی است کاملاً سوق الجیشی و گفتم که «برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آن که ترانزیت بین المللی دارد و ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم و علت بد بختیهای ما در جنگ بین الملل دوم همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند. می خواستند از آن [مسیر خرمشهر - بندر گز] استفاده ای سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد». مصدق در هنگام

نگارش «عرض جواب» ها به کتاب مأموریت برای وطنم، به یقین متن سخنان خود را در سه دورهٔ مجلس شورای ملی که به طور مستقل در دو کتاب چاپ شده بوده است، پیش چشم داشته وعباراتی را از آن دو کتاب - نه ازحافظه - نقل کرده است. اما با توجه به آنچه در مجلس چهاردهم، در اسفند ۱۳۲۲ دربارهٔ راه آهن سراسری گفته بوده است، در «عرض جواب»، در چند جا عبارت «سوق الجیشی» را که مطلقاً در مجلس پنجم و ششم به زبان نیاورده بوده است، به گفته های خود افزوده، تا به خوانندگان ثابت کند که وی در همان سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ متوجه این بوده است که این راه آهن برای جلب رضایت انگلیسی ها که می خواستند به روسیه حمله کنند، یا برای رساندن کمکهای نظامی متفقین به روسیه، یا برای خرید آهن از انگلستان ساخته شده بوده است. بدیهی ست خوانندگان «عرض جواب» ها، بی توجه به سوابق امر، بر قدرت پیش بینی مصدق آفرینها گفته اند و می گویند.

اسناد آرشیو ملی انگلیس دربارهٔ راه آهن ایران

اینک که با آراء دکتر مصدق دربارهٔ احداث راه آهن جنوب به شمال آشنا شدیم و دیدیم که وی معتقد بود راه آهن جنوب به شمال به دستور انگلیس ها و برای مقاصد سوق الجیشی و استراتژیکی آنها احداث گردیده است، بد نیست ببینیم دولت انگلیس در آن سالها دربارهٔ راه آهن ایران چه نظری داشته است.

در اسناد «آرشیو ملی انگلیس(PRO)» لندن، که دولت انگلیس آنها را به مرور آزاد اعلام کرده و دسترسی به آنها برای همگان میسر است، اسنادی موجود است که معلوم می دارد انگلیس جداً با راه آهن جنوب به شمال مخالف بوده و کشیدن راه آهن غرب به شرق را از نظر اقتصادی و استراتژیکی و نیز از نظر منافع انگلیس بر خط جنوب به شمال ترجیح می داده است.

در این جا ۵ سند مربوط به راه آهن ایران را که در فاصلهٔ ۱۶ دی تا ۱۳ بهمن ۱۳۰۴ از سوی مقامهای انگلیسی نوشته شده است به شرح زیر مورد بررسی قرار می دهیم:*

۱- سند شمارهٔ FO ۳۷۱/۱۱۴۸۷ مورخ ۶ ژانویه ۱۹۲۶ (۱۶ دی ۱۳۰۴) از سر پرسی لُرِن [وزیر مختار انگلیس] به وزارت خارجه.

۲- سند شمارهٔ FO ۳۷۱/۱۱۴۸۷ مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۶(۲۱ دی ۱۳۰۴) از وزارت خارجه به وزارت هند.

* از آقای دکتر عباس میلانی سپاسگزارم که کپی این پنج سند و ترجمهٔ آنها را در اختیار بنده قرار داده اند.

۳- سند شمارهٔ FO ۳۷۱/۱۱۴۸۷ مورخ اول فوریه ۱۹۲۶ (۱۲ بهمن ۱۳۰۴) وزارت خارجه به وزارت جنگ.

٤- سند شمارهٔ FO ۲٤۸/۱۳۷۷ مورخ ۲ فوریه ۱۹۲٦ (۱۳ بهمن ۱۳۰٤) تهران به وزارت خارجه.

۵- سند شمارهٔ FO ۲٤۸/۱۳۷۷ . مصاحبهٔ اختصاصی سِر پرسی لُرِن با اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در ۲ فوریه ۱۹۲٦ (۱۳ بهمن ۱۳۰٤).

در ضمن پیش از نقل این اسناد به یاد داشته باشیم که سردار سپه رضاخان از تاریخ ٦ آبان ۱۳۰۲ تا ۲۱ آبان ۱۳۰٤ رئیس الوزراء بود و وزارت جنگ را نیز برعهده داشت. مادهٔ واحدهٔ انقراض قاجاریه در جلسهٔ نهم آبان ۱۳۰٤ در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی به تصویب رسید. مجلس مؤسسان در ۲۱ آذر ۱۳۰٤ با تصویب مادهٔ واحده ای سلطنت مشروطهٔ ایران را از طرف ملت به اعلیحضرت رضاشاه پهلوی تفویض کرد. در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ مراسم تاجگذاری رضاشاه انجام پذیرفت.

در سال اول پادشاهی رضاشاه، در زمان رئیس الوزرایی مستوفی الممالک و وزارت فواند عامهٔ مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، در اول اسفند ۱۳۰۵ پیشنهاد احداث راه آهن جنوب به شمال به مجلس شورای ملی (دورهٔ ششم تقنینیه) تقدیم گردید (خاطرات و خطرات، ۳۷۰) و به تصویب مجلس رسید، و نخستین کلنگ احداث راه آهن در ۲۳ مهر ۱۳۰٦ به دست رضاشاه به زمین زده شد (همان مأخذ، ۳۷٤).

بدیهی ست وقتی لایحهٔ احداث راه آهن در اول اسفند ۱۳۰۵ به مجلس تقدیم شده است، مقدمات امر بایست از مدتها قبل فراهم شده باشد. حداقل در دوران ریاست وزرایی سردار سپه و شاید پیشتر از آن، یعنی در سالهایی که وی وزارت جنگ را در دولتهای مختلف به عهده داشته است. زیرا سرپرسی لُرِن در مصاحبه با رضاشاه در تاریخ ۲ فوریه ۱۹۲٦ به وی خاطر نشان کرده است که «چند سال پیش با استفاده از نقشه های لازم در زمینهٔ ارجحیت خط شرقی/غربی، در قیاس با خط شمال جنوبی با یکدیگر گفتگو کرده» بودیم.

بدین ترتیب چون تاریخ نگارش هر پنج سند (از ۱٦ دی تا ۱۳ بهمن ۱۳۰٤)، مقدم است حتی بر تاریخ اولین نطق دکتر مصدق در دورهٔ ششم (۲ اسفند ۱۳۰۵)، معلوم می گردد که انگلیس – پیش از آن که دکتر مصدق با خط جنوب به شمال به مخالفت بپردازد، با احداث این خط جداً مخالف بوده و به کشیدن راه آهن غرب به شرق ایران (مسیر پیشنهادی دکتر مصدق) اصرار می ورزیده است چنان که حتی در یکی از این اسناد

مسیر آن خط نیز شهر به شهر تعیین گردیده است.

اینک مشخصات هر سند، متن انگلیسی، و ترجمهٔ فارسی آن:

FO 371/11487 Sir P. Loraine to Foreign Office, Jan. 6 1926

"Commission has already found in favor of Mohammarah- Tehran-Bander-i Gaz line. This alignment certainly corresponds to popular aspirations... I have spoken privately with Minister of Public Works about danger of north south axis..."

«کمیسیون تصمیم خود را مبنی بر ایجاد راه آهن محمره - تهران - بندرگز اتخاذ کرده است. این طرح بی شک با خواست عامهٔ مردم همسوست. درمورد خطرات خط شمال - جنوب با وزیر فواند عامه به شکلی محرمانه گفتگو کردم».

* * *

FO 371/11487 Foreign Office to India Office, Jan.11, 1926

"It has hitherto been the policy of His Majesty's Government to urge upon the Persian Government the desirability of constructing a railway on a west-east axis, starting from the present railhead on the Irak frontier near Khanikin, and proceeding thence via Hamadan and Noberan to Tehran. Such a railway could ultimately be linked up with the Nushki extension railway at Duzdap. There appears to be strong strategic and economic reasons why this alignment would be preferable, from the point of view of British interests, to a railway running in a northerly direction from Mohammerah to the Caspian Sea."

«تاکنون سیاست دولت فخیمه [انگلیس] این بوده که به دولت ایران به تأکید اصرار کند که ایجاد راه آهن غربی - شرقی که نقطهٔ آغاز آن در مرز عراق و شهر خانقین باشد و از طریق همدان و نویران به تهران برسد مطلوب است. چنین راه آهنی را آن گاه می توانند به امتداد خط نوشکی، در دزداب متصل کنند. علل مهم استراتژیکی و اقتصادی فراوانی نشان می دهد که این مسیر از نظر منافع انگلستان مرجح است بر راه آهنی که از محمره بباغازد و به سمت شمال برود و به دریای خزر برسد».

* * *

FO 371/11487 Foreign Office to War Office, Feb 1, 1926

"The Secretary of State adheres to the view that the completion in the near future of such a line connecting the Persian Gulf with the Caspian Sea would seriously endanger the independence of Persia.

On the other hand, he feels that the final completion of this railway may well be delayed for many years, even its construction is undertaken immediately... If, however the Persian Government decide to start construction from the northern end, there will still be time for His

Majesty's Government to decide whether to oppose this project by bringing all possible pressure to bear upon the Persian Government.

To sum up, therefore, the view held by Sir Austen Chamberlain is that it would be particularly undesirable to join issue with the Persian Government upon this subject, which is still in an early stage of discussion. To do so might result in driving the Persian Government into co-operation with the Soviet Government, and thereby defeat the objects which His Majesty's Government have in view."

«آقای وزیر بر این عقیده است که تکمیل خط راه آهنی که خلیج فارس را در آیندهٔ نزدیک به دریای خزر متصل کند استقلال ایران را جداً به خطر خواهد انداخت. از سوی دیگر گمان وی آن است که حتی اگر ساختمان چنین راه آهنی را فوراً آغاز کنند، باز هم تکمیل آن چندین سال به تعویق خواهد افتاد... البته اگر دولت ایران تصمیم بگیرد که کار ایجاد راه آهن را از سوی شمال آغاز کند، آن گاه دولت فخیمه [انگلیس] هنوز فرصت خواهد داشت که تصمیم بگیرد آیا باید همهٔ فشارهای متصوّر را علیه دولت ایران وارد کند یا نه. به عنوان نتیجه، می توان گفت که به گمان سر آستین چمبرلن در شرایط کنونی رویارویی با دولت ایران در این زمینه، که در هر حال کماکان در مراحل اولیهٔ بحث و بررسی ست، مقرون به صرفه نمی باشد. چنین برخوردی چه بسا که دولت ایران را به همکاری با دولت شوروی وادارد و چنین واقعیتی برای دولت فخیمهٔ انگلیس نقض غرض است».

تصویر این سه سند در پایان این پیوست چاپ شده است.

***

FO 248/1377, Tehran to Foreign Office, Feb 2, 1926

"Shah explained to me in strict confidence following views: ... 2)Russians are strongly opposed to Caspian Persian Gulf railways in which they see menace of aggression against Russians."

«شاه به صورت کاملاً محرمانه به من خبر داد که ...، ۲) روسها به شدت مخالف راه آهن دریای خزر خلیج فارس اند و در آن خطر حمله علیه روسها را سراغ می کنند».

***

FO 248/1377, Sir P. Loraine's Private interview with the HM Shah Reza Pahlavi on Feb, 2, 1926

[Loraine] reminded HM of discussion which they had a years ago with maps concerning the advantages of an East/West Axis over a North South Axis. The Minister said that he could but bow to the patriotic motive behind the Persian desire to have a line from Tehran to Mohammareh and that such a line would in point of fact benefit British

Jest the Russians on some pretext or other might try to lay hands on it, citing the case of Manchurian railways as an example and how it led to the Russo-Japanese war... HM smiled broadly... [said] it was the Russians were trying hard to persuade the Persians not to concentrate on the North South Axis but to make the East-West instead."

«[لُرن] به اعلیحضرت یادآوری کرد که چند سال پیش، با استفاده از نقشه های لازم در زمینهٔ ارجحیت خط شرقی/غربی، در قیاس با خط شمالی جنوبی، با یکدیگر گفتگو کرده بودند. آقای وزیر یادآور شد که چاره ای جز تسلیم در برابر خواستهای میهن پرستانه ای که می خواهد خط راه آهن از تهران به محمره برود، ندارد و به علاوه چنین مسیری به تجارت انگلیس مدد فراوان می تواند برساند. ولی در این مسأله ابعاد استراتژیکی از اهمیت ویژه ای برخوردار است و باید مخصوصاً نسبت به بخش شمالی این خط دقت فراوان نشان داد، مبادا روسها به عنوان مستمسکی به آن چنگ بیندازند، و به تجربهٔ خط راه آهن منچوریه اشاره شد که سرآغاز جنگ روس و ژاپن بود... اعلیحضرت لبخندی زدند و گفتند از قضا روسها سعی فراوان دارند که ایران را از ساختن مسیر شمالی جنوبی باز دارند و به جای آن مسیر شرقی - غربی ساخته شود».

بررسی اجمالی این اسناد:

۱- انگلیسی ها با احداث راه آهن جنوب به شمال ایران کاملاً مخالف بودند و می کوشیدند تا رضاشاه را از کشیدن این خط باز دارند، ولی موفقیتی حاصل نکردند. به این جهت ادعای این که رضاشاه این خط را به دستور انگلیسی ها کشید تا آنها یا با استفاده از این خط به روسیه حمله کنند یا به عکس در جنگ دوم جهانی برای کمک به شوروی آن را مورد استفاده قرار دهند نادرست است.

۲- انگلیسی ها معتقد بودند که خط جنوب به شمال، ایران را به خطر خواهد انداخت.

۳- انگلیسی ها امیدوار بودند و لو علی رغم تمایل آنها، ساختمان خط جنوب به شمال فوری آغاز شود، تکمیلش آن قدر به طول بینجامد تا آنها فرصت کافی برای وارد کردن فشار به ایران را داشته باشند.

٤- انگلیسی ها معتقد بودند که بخش شمالی این خط، مستمسکی به دست روسها خواهد داد.

۵- انگلیسی ها در ضمن از این بیم داشتند که فشار بر رضاشاه برای جلوگیری از احداث این خط، او را به روسها نزدیک کند که این نقض غرض آنها بود.

۶- انگلیسی ها به جای خط راه آهن جنوب به شمال، اصرار داشتند خط غربی - شرقی احداث شود.

۷- انگلیسی ها حتی مسیر خط غربی-شرقی را نیز تعیین کرده بودند که از خانقین در مرز عراق شروع شود و به همدان و نوبران و تهران برسد. بعد این خط می تواند به خط نوشکی در دزداپ متصل شود.

۸- به جز انگلیسی ها، به روایت رضاشاه، روسها هم با خط جنوب به شمال مخالف بودند و مثل انگلیسی ها خط غربی-شرقی را ترجیح می دادند.

۹- انگلیسی ها دریافته بودند که در برابر خواستهای میهن پرستانه [رضاشاه] که بر احداث خط جنوب به شمال اصرار می ورزید چاره ای جز تسلیم ندارند، زیرا خط محمره - بندرگز (جنوب به شمال) با خواست مردم هماهنگی دارد.

بدین ترتیب معلوم می شود که رضاشاه در سال اول پادشاهی اش، و قطعاً پیش از آن که به پادشاهی برگزیده شود، دربارهٔ راه آهن سراسری در برابر انگلیسی ها سخت مقاومت کرد و سرانجام نقشهٔ خود را عملی ساخت. به احتمال قوی او می خواست «راه آهن» به عنوان مظهر قدرت حکومت مرکزی از لرستان و خوزستان - که تجزیه طلبی و خانخانی و طغیان علیه حکومت مرکزی در آن نواحی در دورهٔ قاجاریه مسبوق به سابقه بود - بگذرد تا عشایر و خانهای محلی هر روز با شنیدن صدای سوت راه آهن و عبور راه آهن از استانهای غربی ایران بدانند از این پس با شخص وی و با حکومت مرکزی ایران سر و کار دارند نه با انگلیس.

زیرا چنان که در پیوست شمارهٔ ۳ خواهد آمد - شرکت نفت انگلیس و ایران - به علت ضعف دولت قاجاریه، از جمله نه فقط اراضی وسیعی را در آبادان و اهواز و بندر ناصری از شیخ خزعل فرمانروای مستقل خوزستان، برای مدتی همزمان با مدت قرارداد دارسی (۶۰ سال از ۲۸ مه ۱۹۰۱)، اجاره کرده بود، بلکه برای حفظ امنیت و اموال خود، به خزعل و خانهای بختیاری نیز سالانه مبالغی می پرداخت و آن را از حق السهم دولت ایران کم می کرد. به علاوه شرکت نفت انگلیس در آن سالها به تأسیس پلیس اختصاصی در آبادان دست زده بود، همان طوری که در مسجد سلیمان نیز برای حفظ تأسیسات خود بر طبق قراردادی با بختیاریها یک صد تفنگدار محلی زیر نظر یک حاکم بختیاری استخدام کرده بود. ولی پس از سفر رضاشاه به خوزستان در آبان ۱۳۰۷، به فعالیت پلیس شرکت

نفت انگلیس در آبادان، و حاکم و تفنگداران بختیاری در مسجد سلیمان خاتمه داده شد. در آن تاریخ به دستور وی در آبادان شهربانی و در مسجد سلیمان بخشداری تأسیس گردید (صفایی، ۱۵-۱۸).

آرزو و آمال رضاشاه: احداث خط آهن جنوب به شمال بی استقراض خارجی

این تنها اسناد موجود در «آرشیو ملی انگلیس (PRO)» نیست که نشان می دهد رضاشاه در احداث راه آهن جنوب به شمال در برابر انگلیس ها مقاومت کرده است. سفرنامهٔ مازندران او که ظاهراً در سال ۱۳۰۵ - تقریباً یک سال پس از آغاز پادشاهیش به رشتهٔ تحریر درآمده است - روشن می سازد که او در آن سالها، آنی از فکر ساختن این راه غافل نبوده است، آن هم در روزگاری که خزانهٔ مملکت تهی بوده است...

او نوشته است:

... در ضمن این یادداشتها از تذکار یک موضوع مهمی که هیچ گوشی فعلاً در ایران طاقت شنیدن آن را ندارد خودداری نمی کنم.

امتداد خط آهن ایران و متصل ساختن بحر خزر به دریای آزاد و خلیج فارس جزو آمال و آرزوهای قطعی من است. آیا ممکن است که خط آهن با پول خود ایران، و بدون استقراض خارجی، و در تحت نظر مستقیم خود من تأسیس شود؟ آیا ممکن است که مملکت پهناوری مثل ایران از تنگ نداشتن راه آهن خلاص شود؟ آیا در موقعی که دیگران در خطوط آسمان در طیران هستند و تمام اراضی آنها مشبک از خطوط آهن است، ممکن است که مملکت من هم از تنگ و عار بی راهی نجات یابد؟

آرزو و آمال غریبی ست! خزانهٔ مملکت طوری تهی ست که از مرتب پرداختن حقوق اعضاء دوایر عاجز است. و این در حالی ست که من، نقشهٔ امتداد خط آهن ایران را در مغز خود می پرورم، آن هم با سیصد کرور تومان مخارج، و بدون استقراض؟

باید دید که پس پردهٔ غیب چه مقدر شده است؟ البته من این فکر خود را به احدی ابراز نمی کردم، زیرا احدی با این فقر خزانه، این فقر جامعه و این وضعیت درهم و برهم تحمل استماع آن را نداشت، و تصور آن از حدود مخیلهٔ هر کس خارج بود. مع هذا، دیروز که دشتی مدیر روزنامهٔ شفق سرخ، به اتفاق بهرامی، رئیس کابینهٔ من، به دفتر اداری من در عمارت وزارت جنگ آمده بودند، و من مشغول مطالعهٔ نقشهٔ جغرافیایی ایران بودم، این فکر خود را به آنها گوشزد کردم و هر دو را متذکر ساختم که اگر دست روزگار پیش بینی کاملی برای ادامهٔ عمر من نکرده باشد، شما دو نفر شاهد باشید که امتداد خط آهن ایران یکی از آمال دیرینهٔ من بوده، و دقیقه ای از خیال ایجاد آن منصرف نبوده ام. هر دو به سلامتی من دعا کردند. صمیمانه هم دعا کردند. ولی من

در چهرهٔ هر دو حس کردم که این آرزو را یک امر غیر عملی، و فقط در حدود آمال و آرزو فرض کرده اند (سفرنامهٔ مازندران، ۹).

چنان که در صفحات بعد خواهد آمد، می بینیم که این آرزو و آمال در زمان حیات رضاشاه و بدون استقراض خارجی جامهٔ عمل پوشید.

دو گزارش دربارهٔ راه آهن سراسری

با نقل دو گزارش دربارهٔ راه آهن سراسری ایران یکی از مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) و دیگری از دکتر احمد متین دفتری این پیوست را به پایان می رسانم.

۱ – از مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)

وی دربارهٔ راه آهن سراسری نوشته است: ساختن راه آهن از زمان ناصرالدین شاه به بعد یکی از آرزوهای دست اندرکاران مملکت بوده است:

از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، یکی از آرزوها ساختن راه آهن بود که شریان ترقی اقتصادیات است. همیشه نقشه این بوده است که به سرمایهٔ اجنبی این کار صورت نگیرد و همواره رقابت سیاست مانع بود تا آن که مرحوم صنیع الدوله پیشنهاد قند و چای را به مجلس داد. روس و انگلیس مخالفت کردند و عهدنامهٔ ترکمانچای را بهانه که قند متاع خارجی و تحمیل عوارض جدید مخالف صدی پنج مقیّد در عهدنامه [کذا]. صنیع الدوله نمک را عنوان کرد و تصویب شد. سپهسالار مدیون بانک رهنی حق داشت مخالفت کند، تعجب از دموکرات‌نادان است که عَلَم وا رتجبرا برافراشتند. سخن دیگر آنها این بود که مالیات نمک یاری ست بر دوش فقرا، و حال آن که تحمیلی ست به کیسهٔ اغنیا که برنج بیشتر می خورند، به رنجبر بیش از سالی ده ریال تحمیل نمی شود و فی الحال هم نمک را مفت نمی خورند (خاطرات و خطرات، ۳۷٤).

پولند امریکایی به دلالت میلیسپو برای تدارک نقشهٔ خط آهن استخدام شده است، چند نفر مهندس و کارمند زیر دست او کار می کنند. به او گفتم مهندسین را به چه اعتبار می پذیرید، دیپلم تحصیلات آن قدر مناط نیست؟ گفت ما به تصدیقنامهٔ مؤسساتی که در آنها کار کرده اند نگاه می کنیم (همان مأخذ، ۳۷٦).

خط سیر راه آهن را از بندر گز تا تهران تشخیص و کلنگ اول در تهران بیرون دروازهٔ محمدیه در ۲۳ مهر ۱۳۰٦ به دست شاه زده شد. در این موقع من وزارت فواید را با ریاست وزراء داشتم و کلنگ نقره ای را که تدارک شده بود در باد و طوفان که اتفاقاً آن روز برخاست به دست

جشن شایان بود، وزراء، سفرا، اعیان، اشراف، تجار و طبقات خلق جمع بودند، خیمه ها به مراتب برپا و لوازم پذیرایی برجا، بادی سر کرد که اوضاع را سخت بر هم زد، در همان غوغای هوا کلنگ اول زده شد (همان مأخذ، ۳۷٤).

۲ ــ از دکتر احمد متین دفتری

دکتر متین دفتری که در مراسم افتتاح راه آهن سراسری در سال ۱۳۱۷ وزیر دادگستری بوده است، ضمن گزارشی مختصر از وضع راههای ایران پیش از پادشاهی رضاشاه، مراحل مختلف ساختن راه آهن جنوب به شمال را شرح داده است:

... باری قدری به عقب بر می گردیم. بعد از پایان جنگ جهانی اول ساختن راههای شوسه شروع شد زیرا اتومبیل در دنیا رواج یافته و جای چارپایان را گرفته بود و قبل از آن راه عرابه رو برای کجاوه یا کالسکه و دلیجان در ایران منحصر بود. راه شوسهٔ انزلی [بندر پهلوی] ـ تهران امتیاز روسهای تزاری، و قسمتی از جادهٔ تهران ـ قم و پایین تر امتیاز لینج انگلیسی، و بعضی از جاده های غرب که نظامیان بیگانه در دورهٔ اشغال ایران برای حوائج سوق الجیشی تسطیح کرده بودند و به همین جهات با وسائل آن زمان مسافرت از تهران تا انزلی که راه مسافرت به اروپا بود دوازده روز، و مسافرت به اصفهان تا شیراز سه چهار هفته بلکه احیاناً چهل پنجاه روز طول می کشید، و مسافرین خوزستان اغلب راه بغداد و بصره، و زائرین مشهد راه بادکوبه و عشق آباد را اختیار می کردند.

در تاریخ نهم خرداد ماه ۱۳۰٤ قانون انحصار قند و شکر و چای از تصویب مجلس گذشت. پس از جلوس سردار سپه به تخت سلطنت قانون اجازهٔ ساختن خطوط اصلی و مهمهٔ مملکت را به تاریخ ۲۰ بهمن همان سال ۱۳۰٤ در روزهای آخر عمر مجلس پنجم به تصویب رسانید و بالاخره در دورهٔ ششم قانونگذاری قانون اجازهٔ ساختمان راه آهن سراسری مابین خرموسی و بندر جز را علی رغم مخالفت و مقاومت عده ای از نمایندگان با دو فوریت در تاریخ ٤ اسفند از مجلس گذرانید. در آن ایام حسن مستوفی رئیس الوزراء و مهدیقلی خان مخبرالسلطنه وزیر فوائد عامه بود. در مجلس و خارج و مطبوعات عده ای با راه آهن و خط سیر آن مخالفت می کردند. در مجلس دکتر محمد مصدق علیه راه آهن نطق مفصل و مستندی نمود و دلیل ایشان گرانی ساختمان راه آهن و خرج و دخل نکردن آن بود. اما رضاشاه بیدی نبود که از این بادها بلرزد، او راه آهن را فقط با دید اقتصادی نمی نگریست و آن را از لحاظ حیثیت همرنگ شدن ایران با تمدن اروپا لازم می دانست. او می خواست ایران را روحاً و جسماً فرنگی مآب کند.

اما ساختمان راه آهن که کلنگ آن را در مهر ماه ۱۳۰٦ شاه در بیرون دروازهٔ گمرک به زمین

زد. در آن روز مؤتمن الملک رئیس مجلس نطق بلیغی ایراد نموده و این اقدام شایسته را بی اندازه ستوده بود. یک سال اول صرف مطالعات مهندسی و نقشه برداری شد. از تیر ماه ۱۳۰۷ سندیکای راه آهن ایران از سه شرکت آلمانی و یک شرکت امریکایی تشکیل شد. با تکمیل اقدامات قبلی ۱۲۷ کیلومتر راه آهن در شمال و ۲۵۰ کیلومتر در جنوب ساخته شد در صورتی که طول خط سراسری ۱۳۹۴ کیلومتر بود. در زمان تصدی سندیکا ساختمان راه آهن از دو طرف بطیء بود و بسیار گران تمام می شد و معلوم نبود ساختمان خط سراسری کی به پایان می رسد. تا این که به معرفی مرحوم فروغی [محمد علی فروغی ذکاء الملک] که در دوران سفارت آنکارا وضع ساختمان راه آهن و راهسازی آن جا را به تصدی کامپاکس دیده بود در خرداد ماه ۱۳۱۱ این مؤسسهٔ دانمارکی به عنوان مهندس مشاور دست به کار و متعهد شد که تا پایان سال ۱۳۱۸ خط آهن سراسری را به اتمام برساند و انصافاً کامپاکس با تقسیم کردن مسیر راه آهن به قطعات و مناقصه گذاشتن جدی و غیر قابل عدول هر قطعه ای جداگانه و دخیل شدن مقاطعه کاران از ملیتهای مختلف و نظارت مستمر و مؤثر در کار آنها همه در یک زمان مشغول کار بودند بدون تبعیض و هیچ گونه مسامحه ای امر ساختمان راه آهن طبق برنامهٔ منظمی پیش می رفت و ایران بدون استقراض دیناری از خارجه از محل درآمد قند و شکر برای مهندسین و سرمایه داران خارجی و داخلی کارگاه بزرگ و خوان نعمتی شده بود. مساعی دو تن از وزرای طرق که عبارت بودند از علی منصور و مجید آهی واقعاً قابل ستایش بود...

اما راجع به راه آهن و عملکرد آن درست به خاطرم نیست که اواخر کابینهٔ فروغی بود یا اوائل کابینهٔ خلف او جم که شاه یک شب در جلسهٔ هیأت وزیران خود را افسرده و غمگین و مأیوس جلوه داده و می گوید بیم دارم عمر من وفا نکند و بمیرم و آرزوی تمام شدن راه آهن سراسری ایران را به گور ببرم، و مثل همیشه که شاه در ایفای هر نقشی مانند بزرگترین آرتیست ها مهارتی داشت که همه را تحت تأثیر قرار می داد و آن شب وزراء در حضور شاه ملتزم شدند که کامپاکس را به کوتاه کردن مدت برنامهٔ ساختمان راه آهن در حدود یک دو سال وادار کنند، و تیرش به هدف اصابت کرد و مراسم اتصال دو خط از شمال به جنوب در تاریخ چهارم شهریور ۱۳۱۷ یعنی قریب یک سال و نیم زودتر از موعد معهود انجام گرفت آن هم در ایستگاه فوزیه. من که در آن مراسم به سمت وزیر دادگستری حضور داشتم شاهد هیجانی بودم که از قیافهٔ شاه هویدا بود و فراموش شدنی نیست. صبح روز موعود هیأت وزیران، هیأت رئیسهٔ مجلس شورای ملی، معاونین و مدیران کل وزارتخانه ها، امراء ارتش و افسران ارشد، شهردار تهران، روساء شهربانی و ژاندارمری و ستاد ارتش و درباریان در ایستگاه سفید چشمه که بعد به مناسبت مواصلت با خانوادهٔ سلطنتی مصر «فوزیه» نامگذاری شد، حضور یافتند. بعد از ظهر شاه و ولیعهد با ترن مخصوص سلطنتی که هدایت و رانندگی آن با

مهندس جعفر شریف امامی [سناتور، وزیر، نخست وزیر و رئیس مجلس سنای بعد] بود در میان ابراز احساسات شدید حاضران وارد سفید چشمه شد. شاه فوق العاده سر حال و خندان و با نشاط بود. ابتدا مجید آهی وزیر راه گزارشی به اطلاع رسانید که خلاصه آن به این شرح بود:

«این خط بزرگ که به طول ۱۳۹۴ کیلومتر و ۵۰ متر می باشد و دو دریای جنوب و شمال کشور را به هم پیوسته است در تاریخ سوم مهرماه ۱۳۰۶ شروع شده و در ۲۸ مرداد ۱۳۱۷ عملاً خاتمه یافت که روی هم رفته ده سال و ۱۱ ماه ساختمان آن طول کشیده است. هرچند از ابتدای امر از دو نقطهٔ منتهای خط یعنی بندر شاه و بندر شاهپور به کار پرداخته بودند ولی در تمام این مدت عمل ساختمان دائماً جریان نداشته است زیرا در زمان شروع هنوز از سفیدهٔ صبح سوم حوت [اسفند] ۱۲۹۹ دیری نگذشته و آثار اسفناک شب دیجور بدبختیهای پیش از آن تاریخ و فقدان هرگونه وسائل معنوی کار در خود کشور یا دور بودن از مراکز صناعت دنیا برای رفع احتیاجات عمومی، نبودن اطلاعات و تجربیات کافی مخصوصاً در این موضوع ایجاب می نمود که هر روز مانعی در یک جا و مشکلی در جای دیگر پیش آید. این پیشامد اسباب کندی و حتی وقفهٔ جریان کار می گردید و از این جهت مشغلهٔ فکری و نگرانی بزرگی را برای خاطر خطیر ملوکانه فراهم می نمود. درحقیقت باید گفت از سال ۱۳۱۲ کار ساختمان راه آهن پیشرفت مرتب کرده که دنبالهٔ آن قطع نشده و قرارداد با کنسرسیوم کامپاکس تنظیم و رویهٔ ثابتی در جریان عمل تولید و انجام منظور را تأمین نمود به طوری که در این پنج سال یک هزار کیلومتر راه آهن آن هم در مشکلترین قسمتها ساخته و آماده شده و حال آن که در شش سال اول نظر به همان مشکلات که از چهارصد کیلومتر هم کمتر راه سازی و ریل گذاری گردیده بود که به همان مناسبت زحمات و خدمات و حسن نیت کارکنان کامپاکس و همچنین کلیهٔ مقاطعه کاران که در این ساختمان بزرگ شرکت داشته و جدیت ورزیده اند مورد مرحمت و قدردانی واقع شده است...

این خط که ساختمان آن از لحاظ فنی به تصدیق اهل خبره یکی از مهمترین شاهکارهای صنعتی نظیر خود می باشد صرف نظر از خصوصیات و چگونگی فنی آن که تفصیل آن در کتاب راه آهن شرح داده شده است دارای دویست و بیست و چهار تونل می باشد که ۹۳ عدد آن در شمال و ۱۳۱ تونل بقیه در جنوب است. مجموع طول تونلها قریب ۸۴ کیلومتر که بیش از ۶۰ کیلومتر آن در جنوب و زیاده از ۲۳ کیلومتر در شمال است. طولانی ترین تونل شمال تونل گدوک به طول ۲ کیلومتر و ۸۸۰ متر و بزرگترین تونل خط جنوب در تنگ چهار دزهٔ آبدیز می باشد به طول ۲ کیلومتر و ۵۲۲ متر. عدهٔ پلهای این خط از بزرگ و کوچک سنگی و مفتولی و فلزی جمعاً متجاوز از چهار هزار پل و به طول تقریباً نُه کیلومتر است که در شمال ۱۱۳۳ و در جنوب ۲۸۳۹ پل می باشد. از بندر شاه تا بندر شاهپور در تمام طول خط به فواصل مختلف ۱۹۰ ایستگاه است که ۳۱

ایستگاه آن در شمال و ۵۹ ایستگاه در جنوب است.

یازده هزار و سیصد تن ریل و دو میلیون و یک صد هزار تراورس در این خط مصرف شده که پانصد و شصت و پنج هزار و چهل عدد آن فلزی و پانصد و ده هزار تراورس آن چوبی ست که با این مقدار سیصد کیلومتر از جنوب از تراورسهای جاوه به کار رفته و شصت کیلومتر در شمال تراورس روسی و بقیه تمام از جنگلهای مازندران تهیه گردیده است. میزان کل هزینهٔ ریالی مخصوص این خط متجاوز از دو میلیارد و یک صد میلیون ریال و به علاوه آنچه به ارز از محل اندوختهٔ کشور و غیره مصرف شده است معادل سه میلیون و پانصد و هشتاد و هفت هزار و چهار صد و چهل و هشت لیره و شانزده شیلینگ و سه پنس می باشد که به طور تفکیک اقلام درآمد و هزینه های مختلف در کتاب راه آهن مندرج است».

پس از گزارش آهی، شاه آخرین پیچ مهرهٔ طلای خط را محکم نمود و اجازه داد اولین قطاری که از بندر شاهپور مستقیما وارد شده است به طرف تهران روانه گردد. در همین هنگام قطار مسافربری با کشیدن سوت ممتد به حرکت درآمد و مسافران آن در کنار پنجره های قطار اجتماع نموده به شدت ابراز احساسات می کردند. در همین میان که هلهله و احساسات مسافران به اوج رسیده بود قطرات اشک از دیدگان شاه سرازیر بود. شاه روی هم رفته به اعصاب خود فوق العاده مسلط بود خنده و گریه او را به ندرت کسی دیده بود و همچنین سعی می کرد به طور طبیعی با افراد برخورد کند، ولی این بار از شدت خوشحالی نتوانست به اعصاب خود مسلط شود. پس از عبور قطار، شاه نطق کوتاهی ایراد نمود. رئیس کنسرسیوم کامپاکس را مورد توجه قرار داده و تشکر کرد.

پس از نطق کوتاه شاه، رشتهٔ سخن را حاج محتشم السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس به دست گرفت و ضمن سخنان ستایش آمیز خود اظهار نمود که خدا را شکر می کنم که این آرزوی هشتاد سالهٔ ملت ایران به دست اعلیحضرت انجام یافته است.

رضاشاه در حالی که تبسمی بر لبان خود داشت با صدای بلند گفت: «آقای حاج عمو، اشتباه نکن آن ۸۰ سال آرزو بود که از ۱۷ سال قبل با عمل توأم شده باید آن را عملی دانست که امروز نتیجهٔ آن دیده می شود». البته، باید اضافه کنم که شاه گاهی با اسفندیاری سر به سر می گذاشت و به او «حاج عمو» خطاب می کرد....

پس از گفتگوی شاه و اسفندیاری، محمد جم نخست وزیر تبریک و تهنیت گفت و شاه مجدداً از کارکنان وزارت راه و کنسرسیوم کامپاکس تشکر نمود. مظفر اعلم وزیر امور خارجه سخنانی ایراد نمود که شاه را بیشتر خوشحال کرد. «اعلم گفت: مهمترین موضوع در اتمام راه آهن این است که بدون استمداد از خارج و بدون استقراض دیناری از بیگانگان با وسائط داخلی کشور

این کار با این عظمت و بزرگی انجام گرفته»، شاه از این بیان فوق العاده خوشحال شد و دنبال آن را خود ادامه داد و از ملت ایران تشکر نمود و وعده داد دست به اصلاحات عمیق دیگری خواهد زد. در هر حال آن روز که راه آهن به هم اتصال یافت، یکی از روزهای تاریخی بود که من ناظر و شاهد صحنه های مهیّج آن بودم (عاقلی، خاطرات یک نخست وزیر، ۱۳۲-۱۳۸).

*

قضاوت رضاشاه دربارهٔ دکتر مصدق

آراء دکتر مصدق دربارهٔ راه آهن سراسری جنوب به شمال را نقل کردم از جمله این که وی در مجلس ششم صریحاً اظهار داشت: «... این رای را که این خط کشیده شود به این طرف برود [خط جنوب به شمال] خیانت و برخلاف مصلحت مملکت می دانم...»، و به طور غیر مستقیم رضاشاه و نمایندگان مجلس را که به این لایحه رای داده بودند «خائن» نامید. اینک بد نیست ببینیم قضاوت رضاشاه دربارهٔ دکتر مصدق چه بوده است.

سلیمان بهبودی نوشته است به طور کلی رضاشاه به رجال معمّر خیلی احترام می کرد چنان که همیشه به مستوفی الممالک مثل همه «آقا» می فرمودند. ولی از دو نفر بی اندازه نفرت داشتند یکی قوام السلطنه بود به مناسبت تشکیل کمیتهٔ ترور با کمک والاحضرت محمد حسن میرزا، و دیگری دکتر مصدق بود. و آن گاه گفتگوی دهستانی نمایندهٔ مجلس شورای ملی را با رضاشاه بدین شرح نقل کرده است:

آقای دهستانی نمایندهٔ ساوجبلاغ نقل می کرد: روزی که راه آهن از شهریار و ساوجبلاغ به حرکت آمده بود، من ده بودم و در این بین دیدم آقای مصدق السلطنه با خوشحالی به سراغ من آمد و می گفت: «آقای دهستانی می بینی راه آهن از ده ما عبور می کند، واقعاً باعثش را خدا عمر بدهد، الحمدالله زنده ماندیم و دیدیم در مملکت خودمان راه آهن داریم». من فکر کردم اگر بشود در موقع شرفیابی بهانه کنم و حرفی از مصدق السلطنه بزنم شاید رفع ناراحتی بشود. تصادفاً یک ماه بعد در شرفیابی که از وضع محصول کشاورزی پرسش فرمودند، موضوع راه آهن نظرم آمد، فکر کردم موقع خوبی ست. به محض شروع به صحبت، فریاد زدند: «این شخص مخالف راه آهن است، به تو دروغ گفته، مگر ممکن است این شخص حرف راست بزند!» و مرا مجبور به سکوت کردند (بهبودی، ۳۸۰-۳۸۱).

PERSIA.

Decypher. Sir F. Lorraine. (Tehran). January 6th, 1926.

D. 6.0.p.m. January 6th. 1926.

R. 8.0.a.m. January 7th. 1926.

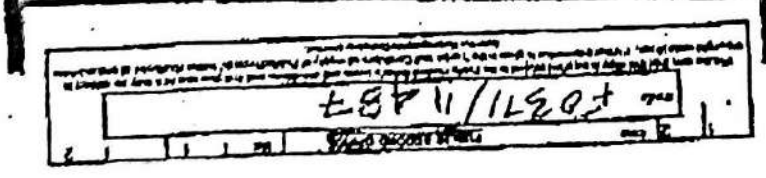
No. 4.

---oOo---

VERY CONFIDENTIAL.

New Minister of Public Works who is intelligent, ambitious and by no means unfriendly is anxious to get through present majlis before its dissolution a railway bill. Commission has already found in favour of Mohammerah-Tehran-Bandar i Gaz line and bill is likely to be modelled accordingly. This alignment certainly corresponds to popular aspirations and to views of Persian General Staff, but I do not think either is capable of appreciating implications or magnitude of decision involved.

I have spoken privately with Minister of Public Works about danger of a north-south axis. He professed entire concurrence in my view, said that unfortunately a scheme which left out communication between the capital and the Caspian would never pass the Majlis owing to regional and traditional interests and suggested that best arrangement was for the government to get powers under contemplated bill making it obligatory to begin construction from Mohammerah and so gain time for fuller consideration of question of general .....



[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

No. 2.—ARCHIVES.

PERSIA. [January 11, 1926.]

CONFIDENTIAL. Section 2.

[R 178/178/34] No. 1.

Foreign Office to India Office.

(Confidential) *Foreign Office, January 11, 1926.*

Sir, WITH reference to Foreign Office letter of the 2nd December last, relative to railway construction in Persia, I am directed by Secretary Sir Austen Chamberlain to transmit to you the accompanying copies of a telegram from His Majesty's Minister at Tehran and of the Secretary of State's reply thereto.*

2. I am to invite the observations of the Earl of Birkenhead on the strategic and economic aspects of the proposal of the Persian Government to construct a railway from Mohammerah to Tehran, and thence to Bender-i-Shah, on the Caspian coast.

3. It has hitherto been the policy of His Majesty's Government to insist upon the Persian Government the desirability of constructing a railway as a [illegible] axis, starting from the present railhead on the Iraq frontier [illegible] thence via Kermanshah and Hamadan to Tehran. Such a railway could admirably be linked up with the Turkish extension railway at Diarbekr. There appears to be strong strategic and economic reasons why this alignment would be preferable, from the point of view of British interests, to a railway running in a southerly direction from Mohammerah to the Caspian Sea.

4. At the same time, the Secretary of State is aware that both the Persian Government and the Persian public show every inclination to adopt the project of a railway from Mohammerah to Bender-i-Shah. Persian national pride would be flattered by the construction of an all-Persian railway line from the Persian Gulf to the Caspian. The Persian Government have recently instituted a sugar and tea monopoly, the proceeds of which are to be devoted to the creation of a fund to finance railway construction.

5. If the Persian Government were solely dependent upon the good offices of His Majesty's Government for obtaining tenders for the construction of a railway in Persia, it might be possible to influence them in favour of a railway running from west to east. There are, however, signs that both French and American engineering companies are taking an interest in railway projects in Persia, and there is a danger that a too rigid insistence upon a westward railway might merely drive the Persian Government into making a contract with some foreign syndicate. On the other hand, there is reason to believe that Anglo-American co-operation might be arranged for the construction of a railway from Mohammerah to Tehran, and thence eventually to the Caspian. It may therefore become desirable for His Majesty's Government to support such a scheme rather than incur great odium by attempting to thwart it. Restrictive tactics might delay the inception of the undertaking, but would be unlikely to prevail in the long run.

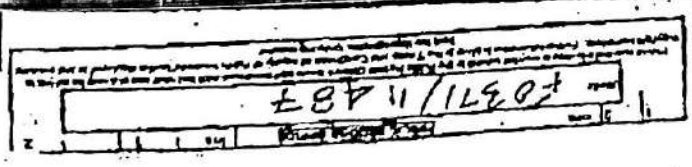
6. It will be seen that the Secretary of State has approved, as an interim measure in view of need, the making of general suggestion which are being pressed by Sir P. Lorraine. He will, however, be glad to receive at your early convenience your opinion of the nature mentioned in paragraph 2 of this letter for the information and future guidance of Sir P. Lorraine.

7. Similar letters are being sent to the Colonial Office, War Office, Air Ministry, Admiralty, Treasury and Board of Trade, and a copy to the Department of Overseas Trade.

I am, &c.
LANCELOT OLIPHANT.

* Telegram No. 4 of January 8, to Tehran, and No. 2 of January 8.

[1361 1—1]



تصویر ۸: سند شمارهٔ FO ۳۷۱/۱۱۴۸۷ مورخ ۱۱ ژانویهٔ ۱۹۲۶

پیوست شمارهٔ ۱: آراء مختلف دکتر مصدق درباره راه آهن سراسری جنوب به شمال

[This Document is the Property of His Britannic Majesty's Government.]

No. 8.—ARCHIVES.

[February 1, 1926.]

SECTION I.

PERSIA.

CONFIDENTIAL.

No. 1.

[E 858/172/34] *Foreign Office to War Office.*

Foreign Office, February 1, 1926.

(Confidential.)

Sir,

I AM directed by Secretary Sir Austen Chamberlain to acknowledge the receipt of your letter of the 18th January relative to the proposal of the Persian Government to construct a railway from Mohammerah to Tehran and thence to Bunder-i-Gez.

2. The Secretary of State adheres to the view that the completion in the near future of such a line connecting the Persian Gulf with the Caspian Sea would seriously endanger the independence of Persia.

3. On the other hand, he feels that the final completion of this railway may well be delayed for many years, even if its construction is undertaken immediately. It is difficult to predict when the finances of Persia, both internally and vis-à-vis her neighbours, may be in some future date when the railway shall have been completed. Meanwhile, it appears undesirable to make this matter an issue of first-rate importance with the Persian Government at the present stage. It is true that the Majlis is about to pass a Bill authorising the construction of this and other railways. The surveys, however, have yet to be undertaken (except in so far as the Persian Government decide to utilise the surveys already carried out by the Persian Railways Syndicate), and the capital for this costly undertaking has still to be raised. Provided, therefore, that the first stages of construction are undertaken from the northern end, the Secretary of State sees no reason to place difficulties in the way of the Persian Government. A line starting from Mohammerah and proceeding through Laristan to Tehran would in itself be no more dangerous strategically than a line linking Tehran to Khanikin. The further question of the extension of such a line from Tehran to the Caspian is one which may, in Sir Austen Chamberlain's opinion, be left over for consideration until such time as it shall become an immediate issue.

4. If, however, the Persian Government decide to start construction from the northern end, there will still be time for His Majesty's Government to decide whether to oppose this project by bringing all possible pressure to bear upon the Persian Government.

5. To sum up, therefore, the view held by Sir Austen Chamberlain is that it would be particularly undesirable to join issue with the Persian Government upon this subject, which is still in an early stage of discussion. To do so might result in driving the Persian Government into co-operation with the Soviet Government, and thereby defeat the object which His Majesty's Government have in view.

6. Copies of this letter are being sent to the Admiralty, Colonial Office, India Office and Air Ministry.

I am, &c.
LANCELOT OLIPHANT.

[1230 a—1]

E 858 11/1150/34

تصویر ۹: سند شمارهٔ FO ۳۷۱/۱۱۴۸۷ مورخ اول فوریهٔ ۱۹۲۶

پیوست شمارهٔ ۲

سلطان احمدشاه قاجار در اسناد داخلی و خارجی

آراء مختلف دکتر مصدق دربارهٔ احمد شاه

پیش از آن که به بررسی اسناد داخلی وخارجی دربارهٔ احمد شاه آخرین پادشاه سلسلهٔ قاجار بپردازم، نظر دکتر مصدق را در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۴۰ دربارهٔ وی از نظر خوانندگان می گذرانم.

در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی

در بخش سوم کتاب دیدیم که دکتر مصدق در مجلس پنجم به هنگام مخالفت با مادهٔ واحدهٔ انقراض قاجاریه دربارهٔ احمد شاه اظهار داشت:

اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم. زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده اند که بنده بتوانم این جا از آنها دفاع کنم و گمان هم نمی کنم کسی منکر این باشد. همین سلطان احمدشاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد بلیس جنوب کرد و پس از آن که من استعفا دادم بعد از ۲۷ روز نوشت که به تصویب جناب رئیس الوزراء آقای سید ضیاء الدین استعفای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید. مقصودش این بوده که من بیایم به تهران و مرا آقای سید ضیاء الدین بگیرد حبس کند. بنده مدافع این طور اشخاص نیستم. بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نکنند و جرأت و جسارت حفظ مملکتشان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده بکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند نیستم. اگر دوست حقیقی و قوم و خویش خودم هم باشد از آن بالاتر هم نباشد وقتی که این طور شد بنده مدافع او نیستم. (مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم).

در دورهٔ چهاردهم

وی در مجلس چهاردهم - بی توجه به مطالبی که در مجلس پنجم دربارهٔ بی لیاقتی سلطان احمدشاه گفته بود - در چند مورد به صراحت از اقدامهای وطن پرستانهٔ احمدشاه،

و نیز وجود آزادی و استقلال ایران در دوران پادشاهی او یاد کرد. از جمله گفت: سلطان احمدشاه با آن که می دانست مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ موجبات خلع او را از سلطنت فراهم می سازد، علی رغم توصیهٔ ناصرالملک در دعوت رسمی دولت انگلیس در لندن از قرارداد اسمی نبرد:

برای شاه چه بالاتر از این که امروز نامش به نیکی برده شود... در سلسلهٔ سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نموده که از آنها فقط دو نفر پادشاه نامی شده اند — اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد و بعد احمدشاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت... (کی استوان، ۳۰/۱).

به علاوه دکتر مصدق در همان جلسه، در ضمن حمله به کارهای رضاشاه در زمینه های مختلف، به کنایه به استقلال ایران در دورهٔ احمدشاه برخلاف دورهٔ رضاشاه نیز اشاره کرد:

... اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه می شد؟ و اگر عمارتها و مهمانخانه ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می رسید؟ من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم (همان مأخذ، ۳۴/۱).

وی این موضوع را چند سال بعد نیز در گفتگوی با محمد رضا شاه پهلوی به صراحت تکرار کرد:

جواب او [مصدق] این بود اصلاً پدرم [رضاشاه] نباید راه آهن احداث می کرد و ایران احتیاجی به راه آهن نداشت و مردم بدون آن مرفه تر بودند... چنین استدلال کرد که قبل از دورهٔ پدرم ایران فاقد راه آهن بود و بنادر قابل ذکر نداشت به طرق و شوارع ایران نمی شد اطلاق راه کرد و به علت نبودن اسفالت و پیاده رو مردم تا زانو، در گل و لای فرو می رفتند اما لااقل ایران مستقل بود (مأموریت، ۱۴۹-۱۵۰).

دکتر مصدق همچنین معتقد بود که مردم در عهد سلطان احمدشاه، بر خلاف دورهٔ رضاشاه، از آزادی برخوردار بوده اند:

بر فرض که با هواخواهان این رژیم [رژیم رضاشاه] موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که ازما سلب نمود چه برای ما کرد؟ (کی استوان، ۳۴/۱).

در سال ۱۳۴۰ به هنگام نگارش خاطرات

موضوع مهم دیگر آن است که مصدق در سال ۱۳۴۰ و به هنگام نگارش خاطراتش، و مروری بر گفته های خود در سالهای پیش و به خصوص دفاع از سلطان احمد شاه، متوجه این امر می گردد که ممکن است کسانی دفاع او را از احمدشاه و حملهٔ وی را به رضاشاه و

عرق خانوادگی و قبیله ای او را به دفاع از احمدشاه واداشته بوده است. پس می نویسد:

نسبت من هم از طرف مادر به سلسلهٔ قاجار دلیل نمی شود که من با سلسلهٔ پهلوی مخالف باشم...

(خاطرات، ۳۷۵).

و اینک مروری اجمالی در اسناد داخلی و خارجی دربارهٔ احمد شاه

سلطان احمدشاه بر اساس اسناد داخلی

ملک الشعراء بهار که نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود و در موضوع خلع قاجاریه و انتقال سلطنت به رضاخان سردار سپه - مانند مصدق و چند تن دیگر - از مخالفان بود، پیش از کودتای ۱۲۹۹ چند بار در اشعار خود احمدشاه را به شدت مورد حمله قرار داده است، از جمله در سال ۱۲۹۶ در قصیدهٔ «شه نادان»:

زین شه نادان امید مُلکرانی داشتن — هست چون از دزد، چشم پاسبانی داشتن
کذب و جُبن و احتکار و خبث و رشوت خوری — هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن...

(دیوان اشعار بهار، ۱/ ۳۱۳-۳۱۴)

روزنامهٔ نوبهارِ ملک الشعراء دو سه بار به علت انتقاد از احمدشاه، به دستور وی توقیف شد (همان مأخذ، ۱/ ۳۱۵-۳۱۶). به علاوه بهار در «کارنامهٔ زندان» که در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ سروده، به مال اندوزی احمدشاه تصریح کرده است:

حکایت احمد شاه قاجار و مال اندوختن او

این چنین بود احمد قاجار — شاه مشروطه بود و کم آزار...
دادمش من به نوبهار بسی — پند چون دُر شاهوار بسی
گفتم آن شه که تنگ چشم بود — دل مردم از او به خشم بود
چون دل خلق شد به خشم از شاه — زودش از گاه افکنند به چاه...
خلق از او یک به یک نفور شدند — دور بودند، باز دور شدند
روز می جست خصم فرزانه — تا کند بازیی در این خانه
دید چون خلق را ز شاه بری — بازیی کرد بهرِ شاه بری...

(همان مأخذ، ۲/ ۹۰۹-۹۱۱)

بهار همچنین در تاریخ مختصر احزاب سیاسی نوشته است چون شهرت پول پرستی احمد شاه در بین بعضی از افراد کابینهٔ صمصام السلطنه مطرح شده بود، شاه از وی خواست که از سمت خود استعفا دهد ولی او نپذیرفت. به علاوه او تصریح می کند که احمدشاه در عزل و نصب حکام ایالات و دیگر مأموران دخالت می کرد چنان که برخلاف نظر رئیس

الوزراء، مشاورالممالک را مأمور شرکت در مجلس صلح کرد (بهار، تاریخ مختصر ...، ۱/ ۳۵-۳۶).

ایرج میرزا که خود از شاهزادگان قاجاری بود، در چند بیت از احمد شاه بدین شرح انتقاد کرده است:

احمد لاینصرف

فکر شاه فَطنی باید کرد — شاه ما گنده و گول و خرف است
تخت و تاج و همه را وِل کرده — در هتلهای اروپ معتکف است
نشود منصرف از سیر فرنگ — این همان احمد لاینصرف است

(دیوان ایرج میرزا، ۱۶۸)

جواد شیخ الاسلامی در سلسله مقالات «سیمای حقیقی احمدشاه قاجار» در مجلهٔ یغما بر اساس اسناد داخلی دربارهٔ این سلطان از جمله نوشته است:

«شاهزادهٔ معصوم دوشین به خسروی رشوه ستان که حتی فرامین سلطنتی مربوط به انتصابات را نیز بی اخذ رشوه امضاء نمی کرد تبدیل گردید... حتی به جدّ خود کامران میرزا که او را والی خراسان کرده بود پیغام داد که نیّر الدوله برای احراز همین پست یک صد و پنجاه هزار تومان پیشکش تقدیم می دارد، در مورد شما این مبلغ را به یک صد هزار تومان تخفیف می دهم، ولی اگر از تقدیم آن استنکاف کنید حکومت خراسان را به نیرالدوله تفویض خواهم کرد». «از قول مرحوم مستشار الدوله صادق که شاهد موثّقی ست (و در چندین کابینهٔ دوران سلطنت احمدشاه عهده دار پست وزارت کشور بوده است) دربارهٔ رشوه گرفتن احمدشاه از حکام و استانداران داستانهای حیرت آور نقل شده است». «درنتیجهٔ این رشوه خواریها در عرض چند سال دارای چندین میلیون پول نقد (به نرخ آن زمان) گردید که همه را در بانکهای اروپایی سپرده گذاشت و مقداری هم دِه و املاک زراعتی خرید و غلهٔ حاصل از املاک خود را انبار می کرد و در مواقعی که قیمت جو و گندم بالا می رفت به قیمت گران به اهالی پایتخت می فروخت. احمد شاه به درجه ای در این کار مهارت یافته بود که مردم تهران او را «احمد علاّف» لقب داده بودند». در اواخر جنگ جهانی اول که ایران دچار قحطی شده بود و حتی در پایتخت همه روزه عده ای پیر و جوان از گرسنگی تلف می شدند، رئیس الوزراء، میرزا حسن مستوفی الممالک، با تمام قوای حکومتی می کوشید محتکران را مهار کند، در جزء این محتکرین احمدشاه نیز قرار داشت. با آن که نخست وزیر آماده بود گندم و جو شاه را با سود مناسب بخرد و در اختیار گرسنگان قرار بدهد، ولی احمد شاه

یک علاف با او چانه می زد «سرانجام شاهرخ عصبانی شد و از شهریار محتکر سؤال کرد: اعلیحضرتا، آن روزی را که تازه به سن قانونی سلطنت رسیده و برای ادای سوگند به مجلس شورای ملی تشریف آورده بودید به خاطر دارید؟ شاه جواب مثبت داد. شاهرخ به کمال احترام به عرض رسانید که همان روز پس از انجام مراسم تحلیف و پس از آن که خداوند قادر متعال را گواه گرفتید، که همیشه حافظ حقوق و آسایش ملت ایران باشید، پیشانی مبارکتان به شدت عرق کرد به طوری که دستمالی از جیب درآورده و عرق پیشانی خود را با آن دستمال پاک کردید. هنگام ترک جلسه آن دستمال فراموش شد و روی میز خطابه جا ماند، و ما همان دستمال شاهانه را به یادگار آن روز تاریخی کماکان در ادارهٔ کارپردازی مجلس نگاهداشته ایم. اعلیحضرتا، آیا مفهوم سوگند آن روزِ اعلیحضرت همین است که مردم تهران امروز از گرسنگی در کوچه ها و برزنها بیفتند و بمیرند و انبارهای سلطنتی از آذوقه و ما یحتاج آنها پر باشد» (شیخ الاسلامی، یغما، شمارهٔ ۳).

به علاوه، برخلاف آنچه دکتر مصدق در مجلس چهاردهم اظهار داشته است، احمد شاه نه فقط قرارداد ۱۹۱۹ را کاملاً مورد تأیید قرار داده، بلکه برای امضای این قرارداد از دولت انگلیس ماهانه مقرری هم دریافت می کرده است.

در روز ۱۰ آبان ۱۲۹۸، سلطان احمد شاه در ضیافت لرد کرزن قرارداد ۱۹۱۹ را به این شرح مورد تایید قرار داد:

در ضیافت کم نظیری که لرد کرزن در «کارلتون هاوس» برپا ساخت، سلطان احمدشاه در پاسخ نطق کرزن به قرارداد اشاره کرده و گفت: بسیار خوشحالم که از این موقعیت استفاده کرده و به اطلاع شما برسانم که تا چه اندازه از قراردادی که اخیراً بین دولت ایران و بریتانیای کبیر منعقد شده راضی و مسرور هستم. قراردادی که در آینده سبب تحکیم بیشتر روابط سنتی بین دو کشور ما خواهد گردید» (عاقلی، روز شمار، ۱۳۶/۱).

وی چند روز بعد نیز در منچستر نیز در این باب سخن گفت:

روزنامهٔ رعد در شمارهٔ ۱۷۷ مورخ ۲۰ صفر ۱۳۳۸ عین خبری را که از لندن مخابره شده بود به شرح زیر درج نموده است:

لندن ۶ نوامبر ۱۹۱۹ [۱۵ آبان ۱۲۹۸ = ۱۴ صفر ۱۳۳۸] ضمن ضیافتی که امروز در منچستر به افتخار اعلیحضرت شاه ایران داده شد، اعلیحضرت معظم راجع به عقد قرارداد جدید فی ما بین انگلستان و ایران چنین فرمودند:

این قرارداد هم مناسبات تاریخی فیما بین مملکتین را تحکیم می نماید و هم در آتیه موجبات بسط و توسعهٔ نامحدود روابط تجارتی را فراهم خواهد ساخت. عوایقی که تاکنون سدّ راه مبادلات آزاد تجارتی بود مرتفع گردیده، اکنون آن موقع آن فرا رسیده است که ایران همان موقعیت

باستانی خود را که مرکز مبادلات تجارتی خاور و باختر بود مجدداً اظهار [احراز؟] نماید.
ایران امیدوار است که یکی از اعضای صحیح العمل مجمع اتفاق ملل گشته و به اندازهٔ سهم
خود در خدمات نوعی بکوشد (شمشیری، شناخت مظفرالدین شاه و...، ۲۵۱-۲۵۱).
آیا ممکن است دکتر مصدق روزنامهٔ رعد چاپ تهران را ندیده باشد!

سلطان احمدشاه بر اساس اسناد خارجی

گزارش لرد کرزن:

پادشاه ایران در تمام مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ با نظر مساعد شرکت داشته است

گزارش لرد کرزن به کابینهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ تردیدی باقی نمی گذارد که سلطان احمد شاه، نقشی اساسی در امضای قرارداد ۱۹۱۹ داشته است. لرد کرزن در روز امضای این قرارداد در ۹ اوت ۱۹۱۹ این گزارش را در میان اعضای کابینهٔ لوید جرج در لندن توزیع کرده است.

وی در گزارش خود اظهار داشته است اکنون که متن پیمان در تهران به امضاء رسیده است حق دارم آن را «نتیجه ای بسیار رضایت بخش» توصیف کنم. وی پس از ذکر مقدمه ای گفته است:

... یک سال قبل که ستارهٔ اقبال ما درخشیدن گرفت و نشان داد که جنگ [اول جهانی] در میدانهای جنگ باختری به پایان موفقیت آمیزش نزدیک می شود و حتی به خود ایرانیان هم ثابت شد که دیگر امیدی به پیروزی آلمانها نیست، یکی از سیاستمداران برجستهٔ ایرانی به نام وثوق الدوله که همواره نسبت به منافع بریتانیا در ایران احساسات و خط مشی دوستانه داشته است از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه گردید. میان همکاران او دو وزیر دیگر ایرانی بودند که هر دو مثل خود نخست وزیر، جداً عقیده داشتند که آتیهٔ ایران فقط با اتکاء به قدرت انگلستان تضمین شدنی ست. خود مقام سلطنت (اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار) که عین این نظر را داشت به طبع از وزرای سه گانه پشتیبانی می کرد. توأم با تشکیل کابینهٔ جدید، ما نیز یکی از مأموران لایق و مجرّب خود، سِر پرسی کاکس، را به عنوان وزیر مختار بریتانیا در ایران انتخاب و به آن کشور گسیل کردیم... سر پرسی کاکس دستور داشت برای عقد قراردادی با ایران بکوشد که در نتیجهٔ آن منافع آتی بریتانیا در این قسمت از جهان... محفوظ بماند. نیز می خواستیم شهپر حمایت خود را بر فرق کشوری که مبتلا به ضعف علاج ناپذیر است و بدون تکیه بر عصای خارجی نمی تواند سر پا بایستد چنان بگسترانیم که این کشور بتواند استقلال و حاکمیت خود را در میان کشورهای جهان حفظ کند... اگر کسی سؤال کند که اصلاً چه دلیلی هست که ما پذیرای مسؤولیتی چنین

سنگین در ایران می شویم و چرا این کشور فرتوت را به حال خود رها نمی کنیم که چهار اسبه به سوی زوال افسانه ای اش نزدیک شود؟ جواب این سؤال این است که... اگر قرار بر این باشد که ایران تنها و بی کس به حال خود رها شود، به دهها دلیل محکم جای این ترس هست که سیل نفوذ بلشویزم... سرتاسر ایران را فرا گیرد... با در نظر گرفتن مجموع این علل و عوامل، تمایلات وزارت خارجه و وزارت امور هندوستان هر دو بر این تعلق گرفته است که پیمانی با ایران بسته شود که به موجب آن، بی آن که مجبور باشیم ادارهٔ مستقیم این کشور را برعهده بگیریم یا این که پای خود را در مسؤولیتهای سترگ مالی وارد کنیم، مع الوصف در وضعی باشیم که به کمک مستشاران و کارشناسان خود و به یمن رهنمایی که می کنیم، حکومت این کشور را قادرسازیم که وضع کنونی خود را اصلاح و دگرگون کند...

لرد کرزن در پایان گزارش خود اظهار داشته است:

پادشاه ایران [سلطان احمد شاه] که در سرتاسر مذاکرات منتهی به این قرارداد با نظری بسیار مساعد شرکت داشته است در همین آیندهٔ نزدیک از کشورمان دیدن خواهد کرد تا بدین وسیله حسن نیّت خود را نسبت به اولیای این کشور علناً ابراز دارد...

امضاء کرزن آف کدلستن (شیخ الاسلامی، اسناد محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ بریتانیا...، ج۱/ ۲۳-۲۸).

حمایت از احمد شاه مشروط بر این که بر وفق سیاست انگلیس عمل کند

سند شمارهٔ ۳ (جزء ضمائم سند شمارهٔ ۷۳٤ در مجموعهٔ اسناد سیاسی بریتانیا) نامهٔ مورخ نهم اوت ۱۹۱۹ سر پرسی کاکس به وثوق الدوله:

عطف به قراردادی که امروز - نهم اوت ۱۹۱۹ - میان دولتین ایران و بریتانیا بسته شد، از جانب حکومت متبوع خود اجازه دارم به اطلاع عالیجناب برسانم که اعلیحضرت احمد شاه قاجار و جانشینان ایشان مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند از حمایت دوستانهٔ دولت بریتانیا بهره مند خواهند شد.

با احترامات: پرسی کاکس (همان مأخذ، ۳۰).

پرداخت مقرری به احمدشاه کماکان پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹

احمد شاه: درخواست مقرری ثابت مادام العمر از انگلیس

سند شمارهٔ ٤ (جزء ضمائم سند شمارهٔ ۷۳٤) نامهٔ مورخ نهم اوت کاکس به وثوق الدوله:

عالیجناب، عطف به قراردادی که امروز میان دولتین ایران و انگلیس امضاء شد... دولت متبوع من مطالبی را که عالیجناب، به نام اعلیحضرت پادشاه ایران به دوستدار ابلاغ فرمودید، با کمال دقت و همدردی مورد بررسی قرار داده اند و اینک پاسخ آنها:

کابینهٔ انگلستان چنین نظر داده است که جلب موافقت مجلس شورای ملی انگلیس با آن قسمت از درخواست اعلیحضرت که یک مقرری ثابت مادام العمر به ایشان پرداخت گردد عملاً غیر ممکن است. اما در مقابل، دولت متبوع من حاضر است پرداخت مقرری فعلی اعلیحضرت را کماکان ادامه دهد، مشروط بر این که معظم له از صمیم قلب حامی کابینهٔ عالیجناب باشد و آن را بر سر کار نگهدارند.

صرف نظر از اطمینانهایی که تا به حال داده شده، اجازه می خواهم این نکته را نیز شخصاً اضافه کنم که اعلیحضرت می توانند کاملاً از این جهت احساس امیدواری و قوت قلب کنند که پس از آن که وضع مالی ایران تحت قرارداد جدید سر و سامانی پیدا کرد، شخص مقام سلطنت و کارمندان دربار ایشان بالمآل از این افزایش درآمد داخلی سهمی شایان و قابل ملاحظه خواهند برد.

با احترامات: پ. ز. کاکس (همان مأخذ، ۳۰-۳۱).

دریافت مقرری ماهانه از انگلیس مشروط بر این که...

به علاوه دولت انگلستان برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ به احمدشاه و گروه سه نفری (وثوق الدوله، نصرت الدوله و صارم الدوله) قول می دهد که در آینده از آنان حمایت خواهد کرد: «...اعلیحضرت همایونی سلطان احمد شاه و جانشینان ایشان مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما عمل کنند از حمایت دوستانهٔ دولت بریتانیا بهره مند خواهند شد»، «دولت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] آماده است معاضدت و حسن خدمت خود را در صورت لزوم نسبت به آن جنابان [گروه سه نفری] ابراز دارد، اگر نیازی پیش آید در امپراتوری بریتانیا پناهندگی نیز به آنها بدهد» (همان مأخذ، ۶۳). دولت انگلستان برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ در تاریخ ۱۱ و ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹ جمعاً حدود یک صد و سی هزار لیره: سی هزار لیره به صارم الدوله و سی هزار لیره به نصرت الدوله فیروز و بقیهٔ آن را به وثوق الدوله پرداخت. در همان موقع گفته می شده است که کل مبلغ رشوه به این سه تن ۱۵۰,۰۰۰ یا ۲۵۰,۰۰۰ لیره بوده است (غنی، ۷۴).

انگلیس به امضاء کنندگان قرارداد پناهندگی سیاسی هم می دهد

سند شمارهٔ ۵ (ضمیمهٔ سند شمارهٔ ۷۳۴) رونوشت سه فقره نامهٔ یکسان که در تاریخ نهم اوت ۱۹۱۹ (روز امضای قرارداد) به امضای سرپرسی کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران به هر کدام از سه وزیر امضا کنندهٔ قرارداد (میرزا حسن وثوق الدوله نخست وزیر - اکبر میرزا صارم الدوله وزیر دارایی - و فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر خارجه) تسلیم شده است.

عالیجناب، طبق اجازه ای که از طرف حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به دوستدار

داده شده است با کمال خوشوقتی به اطلاعتان می رسانم: با توجه به قراردادی که امروز میان دولتین بریتانیای کبیر و ایران بسته شد، حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است درصورت نیاز به وسیلهٔ مقامات سفارت انگلیس در تهران از شما پشتیبانی کند و اگر لازم باشد آن عالیجناب را در یکی از مستملکات بریتانیا به عنوان پناهندهٔ سیاسی بپذیرد.

با احترامات: پرسی ـ ز. کاکس (شیخ الاسلامی، اسناد محرمانه...، ج ۳۱/۱).

موافقت احمدشاه با قرارداد ۱۹۱۹ به چند روایت دیگر

تلگراف مورخ ۱۲ اوت ۱۹۱۹ سر پرسی کاکس به لرد کرزن

در پاسخ تلگرام مورخ یازدهم اوت عالیجناب به استحضار می رساند: از بین اسنادی که فهرستشان را خدمتتان فرستاده ام، فقط دو فقره از آنها (قرارداد اصلی و نامهٔ مربوط به خواسته های ایران دربارهٔ تغییرات مرزی) انتشار یافته است. بقیهٔ این اسناد و حتی موافقتنامهٔ مربوط به اعطای وام، هنوز منتشر نشده است. متن دو سند بالا درروزنامه های یکشنبهٔ پایتخت (برابر با دهم اوت ۱۹۱۹) منتشر شد و من مخصوصاً تعمد داشتم که هر دوی آنها با جلب رضایت قبلی شاه پیش ازعزیمت ایشان به اروپا انتشار یابد. زیرا در غیر این صورت مخالفان حتماً شایع می کردند که چون شاه با قرارداد مخالف بوده، انتشار آن در غیاب معظم له صورت گرفته است. جواب سایر سؤالاتی که در تلگراف عالیجناب آمده، بعداً ارسال خواهد شد» (شمشیری، شناخت مظفرالدین شاه و...، ۲۵۵).

دو گزارش تلگرافی سفیر انگلیس در فرانسه به وزارت امور خارجهٔ انگلیس:

لرد داربی در ۳۰ مارس ۱۹۲۰ طی تلگرام شمارهٔ ۳۸۸ به لرد کرزن وزیر امورخارجهٔ کشورخود گزارش داده است:

شاه ایران [که درآن زمان در فرانسه اقامت داشته است] از من درخواست نمود که امروز صبح جهت مذاکره در مورد یک مطلب شخصی ازاو دیدن نمایم و بعد از این که با اشتیاق وافر علاقهٔ خود را به رفتار کاملاً وفادارانه نسبت به دولت انگلیس ابراز نمود... از دولت ایران نسبت به رفتار غیر دوستانه با خود شکایت به عمل آورد.

لرد داربی در آوریل ۱۹۲۰ نیز به لرد کرزن گزارش داده است:

«من شاه را ملاقات کرده ام که در حضور شاهزاده فیروز، قطعی ترین اطمینان را به من داد که از نخست وزیر فعلی ایران [وثوق الدوله] حمایت خواهد کرد و همچنین وفادارانه طرفدار قرارداد [۱۹۱۹] ایران و انگلیس خواهد بود» (همان مأخذ، ۲۵۶).

گزارش تلگرافی وزیر مختارانگلیس به وزارت امور خارجهٔ انگلیس (از طریق کمیسر عالی انگلیس در مصر) شمارهٔ ٤١٨

از فیلد مارشال ویس کنت آلن بی (قاهره) به: ارل کرزن... شمارهٔ تلگرافی ۲۴۹
(۱۹۶۸۳۰/۱۵۰/۳۴)

قاهره ۷ ماه مه ۱۹۲۰

شرح زیر از قول آقای نورمن [وزیر مختار انگلیس در ایران] نقل شده است:

درسوم ماه مه شاه [که در کشتی مارکوندا در راه مراجعت به ایران با نورمن همسفر بوده است] خود به خود قطعی ترین اطمینانها را در مورد وفاداری کامل به قرارداد ایران و انگلیس - عزمش را در مورد گذاردن فوری دیویزیون قزاق زیر کنترل بریتانیا، به محض مراجعت به تهران، تصمیمش را درمورد نگاهداری کابینهٔ فعلی بر سر کار تا زمانی که دولت اعلیحضرت پادشاه [انگلستان] موافق باشد و به طور کلی در مورد انطباق خود با تیّات آن دولت در هر زمینه ابراز داشت. به مجرد ورود به تهران گزارش امر را مخابره خواهم کرد (همان مأخذ، ۲۵۷-۲۵۸).

شکایت احمد شاه از دولت ایران به وزیر مختار انگلیس!

جواد شیخ الاسلامی بر اساس «مجموعهٔ اسناد دیپلوماسی بریتانیا»، ضمن اشاره به پرداخت مبلغ پانزده هزار تومان مقرری ماهانه از دولت انگلیس به احمدشاه به منظور حمایت از وثوق الدوله (همان مأخذ، شمارهٔ ۳، ۱۴۶)، می نویسد:

نورمن وزیر مختار بریتانیا به لرد کرزن گزارش داده است که شاه مجدداً موضوع مطالبات خود را از دولت ایران مطرح ساخت که دولت تعهد کرده بوده است تمام مخارج سفر او را به اروپا بپردازد و اینک [دولت ایران] از انجام این تعهد سر باز زده است. نورمن می گوید استدعا کردم با وضع بد مالی دولت دو سه ماهی تأمل کنند، ولی او همچنان اصرار می ورزید که این پول برای وی لازم است، «ولی برای خزانه داری انگلستان در حکم قطره ای بیش نیست». وقتی نورمن موضوع را با کفیل وزارت خارجهٔ ایران در میان می گذارد، پاسخ می شنود که «دولت ایران ابداً چنین تولی به اعلیحضرت نداده بوده...». اما این که اعلیحضرت ادعای پیچیزی و فلاکت کرده است آن هم (به عقیدهٔ کفیل وزارت خارجه) جرفی ست بی اساس چون معظم له در حال حاضر میلیونها پول در بانکهای اروپایی سپرده دارد (همان مأخذ، شمارهٔ ۳، ۱۴۸، ۱۵۲-۱۵۳).

شرکت احمدشاه در اختلاس استاروسلسکی

در کتاب ایران، بر آمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها،* نوشتهٔ سیروس غنی، اسناد جدیدی دربارهٔ رشوت ستانی آخرین شاه قاجار به چاپ رسیده است:

* نام کتاب به انگلیسی *Iran and the Rise of Reza Shah, From Qajar Collapse to Pahlavi Power* است که در چاپ ایران، «رضاشاه» را به «رضا خان» تغییر داده و «نقش انگلیسی ها» را

تُرمن دوباره روز بعد شاه را دید. شاه به او گفت که روز پیش پیرنیا را دیده و به او گفته است در نظر دارد استاروسلسکی را از کار بردارد. پیرنیا پاسخ داده بود که پس او چاره ای ندارد جز این که کنار برود. شاه افزوده بود: سپهدار را احضار کردم و به او گفتم دولت جدید را تشکیل بدهد. شاه که تصور می کرد «باز خدمت بزرگی به حکومت اعلیحضرت [پادشاه انگلستان] کرده است» فوراً مشتاق خود را طلبید و خواهش کرد مقرری ماهانهٔ ۱۵۰۰۰ تومان او دوباره برقرار گردد و اقساط معوقه از ماه ژوئن به این طرف را هم، لااقل تا تشکیل شدن مجلس، بپردازند. تُرمن قول می دهد که سفارش کند درخواست شاه انجام شود. شاه که محیط را دوستانه می بیند سپس می پرسد که آیا می تواند اواسط فروردین به اروپا برود؟ تُرمن می گوید که هنوز به فروردین خیلی مانده است و می توانند بعداً دربارهٔ سفر او صحبت کنند. به نظر ترمن «شاه زندگی در پایتختهای خارجی را ترجیح می دهد» چرا که آن جا فشار و خستگی کمتر است. ترمن سپس می افزاید که استاروسلسکی باید مجبور به استرداد «پولی شود که دزدیده است و بعد هرچه زودتر از ایران برود». شاه می گوید این درخواست از کسی که خدمات ارزنده به ایران کرده بی انصافی ست و «چنین تقاضایی نمک نشناسی به حساب می آید». ترمن به کرزن یادآور می شود که شاه خود در اختلاسهای استاروسلسکی سهیم بوده است. در آخرین پرداختی که به استاروسلسکی شده برای «تجدیدساز و برگ قزاقها جهت لشکرکشی به شمال، سرهنگ [استاروسلسکی] از [بانک شاهنشاهی] خواسته بود که همهٔ ۵۰,۰۰۰ تومان را اسکناسهای بزرگ بدهند، که توجه کارمندان بانک را جلب کرده بود چون خُرد کردن اسکناس درشت در شهرستانها کار آسانی نیست.

چند روز بعد فرستاده ای از شاه ۴۰,۰۰۰ تومان اسکناس درشت به حساب شاه واریز کرده بود، «درست همان اسکناسهایی که به استاروسلسکی داده شده بود». ترمن: با مقداری کیف و لذت، خاتمه می دهد که منبع خبر او همچنین به اطلاعش رسانده است که استاروسلسکی به تازگی گردن بندی به ارزش تقریباً ۳۵,۰۰۰ تومان نیز به شاه داده است (غنی، ۱۳۶-۱۳۷).

آینده نگری سلطان احمد شاه!

نکتهٔ قابل توجه دیگر آن است که احمدشاه مردی آینده نگر نیز بود. وقتی تعهد می کند که وثوق الدوله را به رئیس الوزرایی برگزیند و ماهانه ۱۵۰۰۰ تومان از دولت انگلیس بدین مناسبت دریافت کند، اضافه می نماید:

هرگاه خودش مجبور به ترک ایران شود [دولت انگلستان] ماهانه ۷۵۰۰۰ تومان (۲۵۰۰۰ لیره) حقوق بازنشستگی به او بپردازد. از این گذشته هنگام پادشاهی هم ماهی بیست هزار تومان دریافت کند (همان مأخذ، ۴۴).

به کسانی که در ایران ارزش رشوه دارند رشوه بدهید!

«برخی از وکلای تازهٔ مجلس، همچنین مشتی از علمای مهم نیز برای حمایت از قرارداد پول می خواستند و به بعضیها نیز در واقع پرداختهایی شده بود...» (همان مأخذ، ۷۷).

وقتی سلطان احمد شاه از مرداد ۱۲۹۷ به بعد از دولت انگلستان مقرری ماهانه پانزده هزار تومانی بگیرد، تکلیف بقیه روشن است. به جز آن سه تن که ذکرشان گذشت، افراد دیگری نیز از دولت فخیمهٔ انگلیس مقرری دریافت می داشتند از آن جمله:

سردار ظفرخان بختیاری، از مدتی قبل تا پایان جنگ ماهی ۱۵۰۰ تومان دریافت داشته بود «به شرط آن که رئیس ایل بماند و از هر جهت به میل ما رفتار کند». مقرری ماهانه ای به مبلغ ۶۰۰۰ تومان هم برای فرمانفرما بود «مادام که حاکم فارس و دوست ما باقی بماند». مستمریهای مشابهی به دیگران، از جمله قوام الملک، رئیس طایفهٔ خمسه، پرداخت می شد.

مظفرالدین شاه و احمدشاه به هیأت حاکمه سرمشق داده بودند و رجال همه دریافته بودند که قدرتهای خارجی برای تحقق اهداف خود حاضرند پول ما به گذارند. در ژانویهٔ ۱۹۱۹ رابرت سسیل در جلسهٔ کمیتهٔ شرقی پیشنهاد کرده بود به وزیر مختار بریتانیا در تهران اجازه داده شود «به کساتی که ارزش رشوه دارند رشوه بپردازد» (همان مأخذ، ۶۲). با این پیش زمینه بود که گروه سه نفری به خود حق داد درخواست ۵۰۰,۰۰۰ تومان بکند و برای کسی جای تردید نبود که آنها رشوه می خواهند.

هنگامی که همهٔ بزرگان رشوه می گرفتند، ولیعهد نیز هر وقت دستش می رسید به رشوهٔ اندکی قناعت می کرد:

محمد حسن میرزا ولیعهد حتی پس از آن که وارث تاج و تخت شد چهرهٔ بی اهمیتی به شمار می آمد، بیشتر رجال او را به حساب نمی آوردند و حتی برادرش، احمدشاه، هم به او توجهی نداشت. شاه با فروش لقب و مقام مرتب بر ثروت خود می افزود، اما ولیعهد می باید صرفاً به حقوق سالیانهٔ خود قناعت می کرد و گهگاه، اگر برادرش مهلت می داد، رشوه ای از دیوانیان در قبال مناصب جزء می گرفت. در اواسط اسفند ۱۲۹۹ به سفارت انگلیس رفت و پیشنهاد کرد جانشین احمدشاه شود، چه مدتها بود بغض برادر را در دل می پرورد. سید ضیاء هم محرم راز او بود و چه بسا هم او را در این کار تشویق می کرد. با این که نُرمن و وزارت خارجه [انگلیس] پشیزی برای شاه ارزش قائل نبودند، به دلایل مختلف به پیشنهادهای اغواگرانهٔ ولیعهد وقعی ننهادند، یک دلیل آن بود که سفارت برای خودِ ولیعهد حتی ارزش کمتری قائل بود. (همان مأخذ، ۱۴۶).

در ۲۰ تیرماه ۱۳۰۰ دفتر کمیسار عالی [بریتانیا] در بغداد به نرمن خبر داد: [سید ضیاء] به ما گفته است که ولیعهد بسیار از شاه ناراضی ست و می ترسد که ایران از دست بلشویکها نرهد. اگر تهران سقوط کند وی حاضر است در رأس حکومت تازه ای در جنوب ایران مجزا از شمال قرار گیرد و حتی چنانچه خطر بلشویکی هم پیش نیاید او حاضر است حکومت تازه ای تشکیل دهد چون شاه را بی ثمر می داند... ولیعهد می خواهد به لندن برود و از طریق وثوق الدوله لرد کرزن را ببیند... من او را منصرف ساختم... که صبر کند ببینیم چه پیش می آید (همان مأخذ، ۲۴۷).

... مشغلهٔ فکری او [احمدشاه] بیش از هر چیز گردآوری ثروت بود. پدرش به او نصیحت کرده بود مواظب بی ثباتی هموطنانش باشد، چه بسا که او را هم کنار بگذارند. پس باید مکنتی به هم بزند و برای روز مبادا پول بیندوزد. احمدشاه در نوجوانی شروع به احتکار غلات کرد. در اوایل ۱۹۱۹ در بورس پاریس به خرید و فروش سهام پرداخت. دلال کارگزار او، تا پیش از سفر اولش به فرنگ در ۱۹۱۹، مردی ایرانی، کارشناس امور مالی، به نام طومانیانس بود. بعد که پای شاه به اروپا باز شد از خدمات کارگزاران مختلف فرانسوی در بورس پاریس استفاده کرد (همان مأخذ، ۴۳، ۴۴).

وزیر مختار انگلیس: «احمد شاه محاسن ایرانیان را بسیار کم و معایب آنان را به افراط دارد»

مارلینگ وزیر مختار انگلیس دربارهٔ او گفته است: «احمدشاه همواره امیدوار بود به ثروتی بادآورده در بورس پاریس دست یابد»، و نیز از گفته های اوست که احمدشاه «محاسن ایرانیان را بسیار کم و معایب آنان را به افراط دارد» (همان مأخذ).

فروش القاب و مناصب

در این کتاب همچنین آمده است:

... [احمدشاه] به مجرد این که به سن قانونی هیجده رسید به رسم نیاکان تاجدار خود دست به فروش القاب و مناصب زد. امتیاز ادارهٔ مراسلات مشهد را به عموی خود نصرت السلطنه فروخت... (همان مأخذ، ۵۸).

عشق به دریافت نشان زانوبند از انگلیس

وی به مانند پدرانش به دریافت نشان از دولت انگلستان نیز علاقه مند شد و می کوشید نشان گارتر (Garter = زانوبند، عنوان قدیمی ترین و مهمترین نشان شهسواری انگلستان) که قبلاً به ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نیز داده شده بوده است به وی نیز اعطاء گردد. ولی دولت انگلستان به دلایلی از دادن آن به وی سر باز زد * (همان مأخذ، ۶۶).

* «در سال ۱۹۰۳ سر و صدای زیادی دربارهٔ اعطای نشان گارتر به مظفرالدین شاه در انگلستان به پا خاست، و وزیر امور خارجهٔ بریتانیا تهدید کرد که چنانچه از اهدای نشان خودداری شود استعفا خواهد داد. از آن پس سیاستی نانوشته

حدود استقلال عمل سلطان احمدشاه

از سوی دیگر احمدشاه برای گرفتن پول از انگلستان به هر کاری دست می زده است چنان که لرد داربی (Lord Darby) سفیر انگلیس در پاریس، در ۳۰ مارس ۱۹۲۰ به کرزن خبر داد که احمدشاه به دیدن او رفته است و دست کم چهل هزار فرانک فرانسه پول خواسته است که از طریق مسیر شمالی [قفقاز] از پاریس به تهران بازگردد... شاه مدعی ست که اگر تا دو هفتهٔ دیگر پول به دستش نرسد مسافرت از هر دو راه [شمال و جنوب] دشوار می شود... اگر از راه دوم [بصره/ بغداد] برود چهارصد هزار تومان لازم دارد... و لااقل باید یک میلیون فرانک برای حفظ حیثیت خود به هنگام سفر [و زیارت عتبات] داشته باشد... (همان مأخذ، ۷۸)..

استقلال سلطان احمدشاه تا بدان حد بود که حتی برای رفتن به فرنگ نیز از وزیر مختار انگلیس کسب اجازه می کرد:

> به نرمن شکایت می کرد که «وضع اعصابش هر روز بدتر می شود» و به هر که نزد او می رفت علائم بیماری خیالی خود را با آب و تاب تمام شرح می داد. نرمن ضمن همدردی دلایل متقن می آورد که رفتن او در حکم آن است که سربازی از محل نگهبانی خود بگریزد، و او را سرزنش کرد که می خواهد «با پولی که به خارج فرستاده به عیش و نوش بپردازد». شاه دست به دامن نرمن شد که فقط دو ماه به سفر برود آن هم صرفاً برای دیدن متخصص اعصاب در پاریس. نرمن بالاخره به بحث پایان داد و گفت پیش از آن که به شاه اجازهٔ سفر دهد باید موافقت کرزن را بگیرد... (همان مأخذ، ۱۵۲).

اسنادی که در صفحات پیش ارائه گردید، نادرستی این ادعای دکتر مصدق را ثابت می کند که چون «احمدشاه در دعوت رسمی دولت انگلیس حاضر نشد از قرارداد [۱۹۱۹] اسمی ببرد و آن را بشناسد، موجبات خلع خود را از سلطنت فراهم آورد» (کی استوان، ۳۰/۱). سیروس غنی با توجه به اسناد وزارت خارجهٔ انگلستان روشن می سازد که این دروغ ساخته و پرداختهٔ نصرت السلطنه شاهزادهٔ قاجاری بوده است:

> احمدشاه هم اندکی پس از امضای قرارداد از راه تبریز و روسیه ایران را ترک کرد. چند هفته در پاریس ماند و سپس در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۹ برای هشت روز اقامت وارد لندن شد. شاهزاده البرت در بندر دوور به استقبال او رفت و احمدشاه در کاخ باکینگهام سکنی گزید. کرزن دو ضیافت شام برای شاه ترتیب داد، یکی در گیلدهال (Guild Hall) و دیگری در کاخ باکینگهام. پاره ای

اتخاذ شد که این نشان افتخار فقط به پادشاهان مسیحی اهداء گردد، مگر آن که مقتضیات خاصی در کار باشد» (غنی، ۴۳۶-۴۳۷).

نویسندگان ایرانی به این افسانه دامن زده اند که احمدشاه از ابتدا مخالف قرارداد بود و از صحه نهادن بر آن خودداری می کرد و همین او را از چشم انگلیسیها انداخت و آنها بعداً با فرو آوردن او از تخت انتقام خود را گرفتند. هیچ دلیل معتبری در تأیید این نظر به دست نیست. واقعیت ساده آن است که احمدشاه معتقدات پابرجایی نداشت. سعی او پیوسته این بود که از هر موقعیتی هرچه بتواند نفع شخصی ببرد. طبق اسناد، احمدشاه در هر دو ضیافت شام از قرارداد جانبداری کرد. تنها شخصی که مدعی ست در لندن بوده و دیده احمدشاه احتمالاً تحت فشار قرار گرفته تا بیانیهٔ بی قید و شرطی در حمایت از قرارداد صادر کند، حسینقلی میرزای مظفری (نصرت السلطنه)* است که با احمدشاه برادرزادهٔ خود بسیار نزدیک بود. نصرت السلطنه به چندین نفر گفته است که فیروز و ناصرالملک، نایب السلطنهٔ پیشین، قبل از ضیافت شام دوم، از شاه اجازهٔ شرفیابی خواستند و کوشیدند او را قانع کنند در اظهارات خود بی قید و شرط بگوید مدافع سرسخت قرارداد است وگرنه تاج و تختش از دست می رود. در اثبات این قضیه هم شاهد و مدرک دیگری نیست (غنی، ٦٦، زیرنویس ٢٤، ص ٤٣٦).

**

بدیهی ست دکترمصدق به هنگام دفاع از سلطان احمدشاه در مجلس چهاردهم، دربارهٔ وی حداقل اطلاعاتی در حد ملک الشعراء بهار، مستوفی الممالک، ارباب کیخسرو شاهرخ، ایرج میرزا و مردمی که آن سلطان «جوانبخت» را در زمان پادشاهی اش «احمد علاف» می نامیده اند داشته است، به علاوه چگونه ممکن است وی خبر مندرج در روزنامهٔ رعد - مورخ ۲۰ صفر ۱۳۳۸ قمری (چاپ تهران) - را، که در آن احمد شاه در منچستر قرارداد ۱۹۱۹ را مورد تأیید کامل قرار داده بوده است نخوانده باشد. ولی البته وی به اسناد خارجی که سالهای بعد منتشر گردیده، دسترسی نداشته است.

* حسینقلی میرزا مظفری (نصرت السلطنه)، پسر پنجم مظفرالدین شاه است. مأخذ گفته، هم مکی و هم گلشائیان است (غنی، ٤٣٦، زیرنویس ٢٤).

پیوست شمارهٔ ۳

نفت

قراردادِ دارسی و قرارداد جدیدِ ۱۳۱۲

مقدمه

در سال ۱۲۸۰ (۱۳۱۹ ق= ۱۹۰۱ م) در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، قراردادی بین دولت ایران و دارسی تبعهٔ انگلیس به امضاء رسید که بر طبق آن، امتیاز استخراج «گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی» در سراسر ایران، به جز پنج ایالت، به مدت ۶۰ سال به دارسی واگذار گردید. در دورهٔ اول مجلس شورای ملی نمایندگان مجلس دربارهٔ این قرارداد از دولت سؤالهایی کردند. در سال ۱۳۰۳ رضاخان سردار سپه رئیس الوزراء که پس از غائلهٔ خزعل شیخ محمره، به دعوت شرکت نفت انگلیس از نواحی نفتخیز بازدید کرده بود، در سفرنامه اش به عدم رضایتِ خود از قرارداد دارسی اشاره هایی کرده است. در زمان سلطنت وی، دولت ایران، از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲، کوشش کرد در قرارداد دارسی به نفع ایران تغییراتی داده شود، ولی نه تنها با مقاومت شرکت نفت مواجه گردید، بلکه آن شرکت در سال ۱۳۱۱ حق السهم ایران را به مقدار قابل توجهی نیز کاهش داد. پس به دستور رضاشاه دولت ایران قرارداد دارسی را یکجانبه لغو کرد. دولت انگلیس بر طبق یکی از مواد قرارداد به جامعهٔ ملل شکایت برد و آن سازمان پس ازمذاکرات مفصل طرفین دعوا، به هر دو طرف توصیه کرد از انجام هر عملی که موجب تشدید اختلاف شود خودداری کنند. مذاکرات بین ایران و شرکت نفت از سر گرفته شد و به امضای قرارداد ۱۳۱۲ منجر گردید. با آن که در این قرارداد به نفع دولت ایران تغییراتی داده شد، ولی مدت قرارداد دارسی تمدید گردید. لغو قرارداد دارسی وامضای قراردادجدید به تصویب دورهٔ مجلس شورای ملی رسید.

قرارداد جدید برای اولین بار در دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی از طرف دکتر مصدق مورد بررسی و انتقاد شدید قرار گرفت. لبهٔ تیزحملهٔ اومتوجه سید حسن تقی زاده وزیر مالیهٔ وقت بود. در دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی - که مصدق نمایندهٔ مجلس نبود -

عباس اسکندری همین قرارداد را مورد انتقاد قرار داد. تقی زاده در این دوره نمایندهٔ مجلس شورای ملی بود و به سخنان وی به شرح تمام جواب گفت و از مذاکرات محرمانهٔ نفت دردورهٔ رضاشاه پرده برداشت و ضمن آن اظهار داشت که در امضای آن قرارداد مسلوب الاختیار و «آلت فعل» بوده است، با تذکر این موضوع که نه رضاشاه و نه من و نه هیچ یک از وزیران با تمدید قرارداد موافق نبودیم. دکتر مصدق در دوران نخست وزیری اش، هم در دیوان داوری لاهه و هم درشورای امنیت سازمان ملل، به استناد سخنان صریح تقی زاده اعلام کرد که چون امضاء کنندهٔ قرارداد نفت در سال ۱۳۱۲/ ۱۹۳۳ مسلوب الاختیار بوده است، قرارداد فاقد ارزش قانونی ست...

از نظر اهمیت موضوع نفت در تاریخ معاصر ایران، پیوست شمارهٔ ۳ به آن اختصاص داده شده است. در آن نخست به اختصار از مقدماتی که به امضای امتیازنامهٔ دارسی منجر گردید و سپس به کوششهای چند سالهٔ دولت ایران در زمان رضاشاه پهلوی برای تغییر برخی از مواد قرارداد به نفع ایران اشاره خواهد شد که به امضای قرارداد جدیدنفت در سال ۱۳۱۲ انجامید. متن کامل قرارداد دارسی و قرارداد جدید نفت نیز در این پیوست از نظر خوانندگان می گذرد و در پایان به اقدام شجاعانهٔ رضاشاه در آغاز جنگ دوم جهانی برای تأمین منافع ایران اشاره می گردد.

دکتر مصدق: لغو قرارداد دارسی وامضای قرارداد جدید کار انگلیسی ها بود

این پیوست را با نطق دکتر مصدق در مجلس چهاردهم آغاز می کنم که وی در آن به صراحت اظهار داشت در زمان رضاشاه تا وقتی شرکت نفت حق السهم ایران را می پرداخت، دولت ایران به قرارداد دارسی اعتراضی نداشت، ولی وقتی شرکت نفت در سال ۱۳۱۱ حق السهم ایران را به یک چهارم سال پیش کاهش داد دولت به اعتراض برخاست. وی در جلسهٔ ۷ آبان ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی، به تفصیل به سابقهٔ امتیاز نفت جنوب و نیز زیان تمدید آن در زمان رضاشاه پرداخت:

او دربارهٔ این که در عهد سلطنت مظفرالدین شاه، به صدراعظم و دو تن از وزیران به هنگام امضای قرارداد دارسی، مبالغی به عنوان تعارف یا رشوه داده شده بوده است، اشاره ای نکرد. تنها در یک پاراگراف نکات برجستهٔ این قرارداد را به این شرح ذکر کرد: پرداخت ۲۰ هزار لیره نقد و دادن ۲۰ هزار لیره سهم از اولین شرکتی که تشکیل می شود به دولت ایران، حق الامتیاز ۱۶٪ پس از شروع بهره برداری، واگذاری تمام مایملک شرکت به ایران پس از مدت ۶۰ سال، و مراجعه به حکم در مواردی که اختلافی بین طرفین پیش آید... ولی وی این قرارداد را مطلقاً مورد انتقاد قرار نداد.

اما در مورد لغو امتیازنامهٔ دارسی و امضای قرارداد جدید (۱۳۱۲/۱۹۳۳) به شرح تمام سخن گفت و به صراحت اظهار داشت که هر دو، کارِ خودِ انگلیسی ها بوده است:

چون در عراق هم، همین کمپانی که به نام «شرکت نفت خانقین» است مدت امتیاز را ۳۵ سال تمدید نمود، در ایران هم باید طرحی به کار برد که این موفقیت را تحصیل کند. بدیهی ست که تا وقتی [شرکت نفت انگلیس] به دولت [ایران] عایداتی می داد دولت حرفی نمی زد ولی سال ۱۹۳۱ که ربع عایدات سال ۱۹۳۰ را هم نداد و فقط سیصد و هفت هزار لیره پرداخت صدای دولت درآمد و دولت که از کمپانی راضی نبود برای تخلفات او از قرارداد چه می بایست می کرد؟ بر طبق امتیازنامه می بایست «حَکَم» خود را تعیین کند. اگر کمپانی از تعیین حکم خود امتناع می نمود آن وقت قرارداد را الغاء کند. ولی دولت قبل از این که حَکَم تعیین کند و کمپانی از مقررات امتیازنامه راجع به حکمیت تخلف نماید، قرارداد را الغاء و تجدید امتیاز را به او پیشنهاد کرد!! کمپانی اعتراض نمود و تقاضا کرد دولت از رویهٔ خود صرف نظر کند. اگر دولت موافقت می کرد، نتیجه این بود که قرارداد ابقاء شود و کار به حکمیت خاتمه یابد و اگر مقصود کمپانی این بود چرا در جامعهٔ ملل اظهاری نکرد؟! پس باید قبول نمود که اعتراض کمپانی جدی نبود و دولت هر اقدامی که می نمود بر طبق نظریات او می کرد... (کی استوان، ۱۷۱/۱-۱۷۲).

دکتر مصدق مواد مهم امتیازنامهٔ جدید را که دارای ۲۷ ماده است مورد بحث قرار داد و از جمله گفت:

اگر امتیاز دارسی تمدید نشده بود در سال ۱۹۶۱ به بعد دولت نه تنها به صدی ۱۶ عایدات حق داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود... بنابراین صدی ۸۴ از عایدات که در ۱۹۶۱ حق دولت می شود، بر طبق قرارداد جدید کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می برد. صد و بیست و شش میلیون لیرهٔ انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۱۶۰,۱۲۸,۰۰۰,۰۰۰ ریال می شود و تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بیلیون و ۱۲۸ هزار ریال ضرر زده باشد. و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!! از تمدید مدت نه تنها دولت از این مبلغ محیر العقول محروم شد بلکه ۲۰ هزار سهمی که از اسهام شرکت دارد بعد از سال ۱۹۶۱ بلاتکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید مدت به کار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان اسهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند. و از همه مضحکتر این است که مادهٔ ۱۰ متمم بودجهٔ سال ۱۳۱۲ در ۴ خرداد از مجلس این طور گذشته است:

«الف مبلغ ۳۵ هزار لیره از محل ذخیرهٔ مملکتی به وزارت مالیه اعتبار داده می شود تا مصارفی را که مربوط به موضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به عمل آمده است از قبیل اعزام هیأتی به ژنو برای مدافعهٔ حقوق مذکور و استشاره از متخصصین وکلیهٔ مخارج دیگر از هر قبیل پرداخته و

به خرج منظور دارد» (همان مأخذ، ۱/ ۱۷۷-۱۷۸).

دکتر مصدق در عبارت «شاید مادر روزگار...»، شخص تقی زاده وزیر دارایی وقت ایران را هدف قرار داد که قرارداد را امضاء کرده بود...

وی آن گاه به طور کلی به معایب دادن امتیاز به بیگانگان پرداخت و گفت در هر قراردادی تفکیک مسائل سیاسی و اقتصادی مشکل است، چنان که عوائد نفت جنوب منحصراً در راه سیاسی خرج شده است:

عوائد مزبور به مصرف راه آهن که به تمام معنی استراتژیک و برای ما سرتاپا ضرر است رسید که از احداث آن بارها نظریات خود را در مجلس شورای ملی گفتم و روزگار هم گفتهٔ مرا تأیید کرد و همچنین به مصرف خرید اسلحه و مهماتی که ایران به آن احتیاج نداشت رسید... (همان مأخذ، ۱/ ۱۷۸).

اینک پس از آگاهی از نظریات دکتر مصدق دربارهٔ این دو قرارداد، نخست قرارداد دارسی را نقل می کنم و سپس به اقدامات دولت ایران برای تغییر برخی از مواد این قرارداد اشاره می کنم و در پایان متن قرارداد جدید را می آورم.

قرار داد دارسی

الف — مقدمات تحصیل امتیازنامهٔ دارسی

مصطفی فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران در زیر عنوان «امتیاز دارسی و جریان تحصیل آن» نوشته است:

«چند سال قبل از اعطای امتیاز دارسی، مسیو دومرگان (Monssieur de Morgan) باستان شناس فرانسوی که سالها در شوش مشغول کاوش برای کشف آثار باستانی ایران بود، مقاله ای در مجلهٔ «معادن» (*Les Annales Mines*) که در پاریس چاپ می شد نوشت و راجع به وجود نفت در غرب و جنوب غربی ایران شرح مفصلی نگاشت.

یک نفر ارمنی ایرانی به نام کتابچی خان که در آن موقع متصدی ادارهٔ گمرک بود مقالهٔ مزبور را خوانده و چون در مسافرت خود به نقاط غرب از آثار سطحی نفت مطلع شده بود مطمئن شد که منابع مهم نفت در ایران وجود دارد. کتابچی خان سفری به پاریس رفت و در آن جا نظر به سابقهٔ دوستی با سرهانری دروموند ولف (Sir H. Drummond Wolff) که چندی قبل از آن تاریخ سمت وزیر مختاری انگلیس را در ایران داشت ملاقاتی نمود. ضمن این ملاقات کتابچی خان به مقالهٔ دومرگان اشاره کرد و مشاهدات شخصی خود را دربارهٔ وجود نفت متـــــذکر گردید و از سر دروموند ولف تقاضا کرد که وسایل آشنایی او را با سرمایه داران انگلیسی فراهم نماید تا مطلب را با آنها به میان گذارد و از آنها دعوت

کند که برای استخراج نفت ایران اقدام نمایند. سر دروموند ولف که خود چند سال وزیر مختار انگلیس در ایران بود اطلاعاتی راجع به منابع نفتی ایران داشت و به کتابچی خان وعدهٔ اقدام داد و از پاریس عازم لندن شد که در آن جا با سرمایه داران وارد مذاکره شود. در لندن سر دروموند ولف با شخصی به نام ویلیام ناکس دارسی (William Knox D'Arcy) آشنا شد و او را تشویق نمود که سرمایهٔ خود را برای استخراج نفت ایران به کار اندازد... نتیجهٔ این مذاکرات این شد که سر دروموند ولف کتابچی خان را به لندن خواست و او را با دارسی آشنا نمود. کتابچی خان شرح و بسط زیادی راجع به منابع نفت ایران برای او داد و نوشته های دومرگان را شاهد آورد. دارسی تصمیم گرفت که زمین شناس مطلع و کارآزموده ای را انتخاب و به ایران اعزام دارد تا در این باره گزارش جامعی به او بدهد.... متخصصین پس از مطالعه در محل گزارش رضایتبخشی داده و گفتند که کشف نفت در حوالی قصر شیرین و شوشتر بسیار محتمل و در نقاط دیگر هم امید بسیاری می رود.

در ۱۹۰۱ دارسی نماینده ای به اسم ماریوت (Marriot) به معیت کتابچی خان به تهران اعزام داشت که با دولت داخل مذاکره شده و امتیازی تحصیل نمایند. ضمناً ماریوت سفارشنامه ای از سر دروموند ولف برای وزیر مختار انگلیس که در آن وقت سر آرتور هاردینگ (Sir Arthur Harding) بود همراه داشت که همه نوع مساعدت با او بنماید.

وزارت خارجهٔ انگلیس به هاردینگ دستور کلی داده بود که هنگام مأموریتش در ایران کوشش بسیار نماید که امتیاز نفت نواحی جنوب ایران را برای یکی ازاتباع انگلیس تحصیل کند و به قسمی رفتار نماید که موجب تحریک روسها هم نشود. موقعی که سفارشنامهٔ سلف او رسید، هاردینگ موقع را مغتنم شمرده و به اقدام پرداخت و به نمایندهٔ دارسی توصیه نمود که پنج ایالت شمالی را جزو پیشنهاد خود منظور ندارد تا از اعتراض روسها کاسته گردد.

ماریوت و کتابچی خان پس از ورود به تهران پیشنهادی تنظیم کرده و به مظفرالدین شاه تسلیم نمودند و او هم که کاملاً تحت نفوذ سیاست روس قرار گرفته بود بی درنگ از قبول آن امتناع نمود.

در این وقت هاردینگ دخالت نموده و به ملاقات اتابک (امین السلطان) رفت و ازاو تقاضای مساعدت نمود و ضمناً به ماریوت دستور داد که مواعید لازمه را به متصدیان امر داده و آنها را به نحو مطلوب تطمیع نماید».

به شرحی که سر آرتور هاردینگ در کتابی موسوم به «یک دیپلمات در شرق» (*A Diplomat in The East*) نوشته است اتابک اعظم توانست سفارت روس را فریب بدهد. در نتیجه امتیاز دارسی به صحهٔ شاه و امضای اعضای دولت او رسید.

مصطفی فاتح در این باب به سه موضوع دیگر نیز اشاره کرده است:

«هنگامی که امتیاز نفت به دارسی داده شد دولت انگلیس ادعا نمود که دخالتی در تحصیل امتیاز مزبور نداشته است، ولی گفته ها و نوشته های دیپلوماتهای انگلیسی این ادعا را باطل می سازد.

نکته ای که نباید از نظر دورداشت و از روی کمال بیطرفی باید به اذعان آن پرداخت، این است که هنگام اعطای امتیاز دارسی، نه امتیاز گیرنده و نه امتیازدهنده از آیندهٔ نفت ایران اطلاعی داشت و پیشرفتهای علمی برای کاوش نفت هم به پایهٔ امروز نرسیده بود که وجود نفت را تا حدی بتوان پیش بینی نمود و اعتمادی به آن داشت. امتیازنامه، پیشنهادی بود که یک سرمایه دار ماجراجوی خارجی به دولت داده و حاضر شده بود که مبلغی از سرمایهٔ خود را به خطر اندازد تا شاید استفادهٔ کلانی از آن بنماید و اولیای دولت هم بدون اطلاع از چگونگی امر و بدون دقت و رسیدگی دربارهٔ شرایط پیشنهاد، آن را به صحهٔ شاه که در آن وقت صاحب اختیار مطلق بود رساندند....

امتیازنامهٔ دارسی دارای صحهٔ شاه و امضاء و مهر اتابک و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (پدر حسن پیرنیا مشیرالدوله و حسین پیرنیا مؤتمن الملک) و نظام الدین غفاری مهندس الممالک است و در دفاتر دیوانی به ثبت و ضبط رسیده است.

به موجب فصول هشتم و نهم و شانزدهم امتیازنامه، دارسی تعهد کرده است که در ظرف مدت دو سال پس از عقد امتیاز شرکتی برای بهره برداری از امتیاز مزبور تشکیل دهد و پس از تشکیل شرکت بیست هزار لیره نقد و معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شدهٔ شرکت مزبور را به دولت ایران تسلیم نماید. البته ذکری از سایر وجوهی که نمایندهٔ دارسی هنگام مذاکرات در تهران خرج کرده و مواعیدی که داده بود در جایی نشده است. فقط آنچه بعدها محقق و معلوم شد این بود که کتابچی خان حق دلالی خوبی از این معامله برد و توانست برای خود و اولادش زندگانی با رفاهی در اروپا تهیه نماید و به قراری که جراید صدر مشروطیت به کرات ذکر کرده اند نمایندهٔ دارسی در حدود ده هزار لیره هم به اتابک و مشیرالدوله و مهندس الممالک نقد پرداخت و شاید مخارج دیگری هم کرده است که اطلاع دقیقی از آن در دست نیست.

پس از آن که دارسی اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیازنامه بیست هزار

لیره نقد و بیست هزار لیره سهام به دولت ایران تسلیم نمود، معلوم شد که جزء تعهدات خصوصی او این بوده است که سهامی معادل ده هزار لیره به اتابک و پنج هزار لیره به مشیرالدوله و پنج هزار لیره هم به مهندس الممالک به عنوان تعارف تسلیم نماید و اطلاع صحیحی در دست می باشد که دارسی به تمام تعهدات خود عمل کرد و سهام مزبور را به اشخاص نامبرده تسلیم نمود...» (فاتح، ۲۵۰-۲۵۴).

ب- «امتیازنامچهٔ نفت و موم طبیعی معدنی

ما بین دولت اعلیحضرت شاهنشاهی از یک طرف و ویلیام ناکس دارسی رانتیه شهر لندن نمرهٔ ۴۲ گرس ونر (من بعد در تمام امتیازنامه به جای اسامی و محل توقف و غیره مختصراً صاحب امتیاز قید خواهد شد) از طرف دیگر موافق این امتیازنامه تفاصیل ذیل مقرر شده است:

فصل اول - دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران به موجب این امتیازنامه اجازهٔ مخصوصه به جهت تفتیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی باشد در تمام وسعت ممالک ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطاء می نمایند.

فصل دوم - صاحب این امتیاز دارای حق الانحصار کشیدن لوله های لازمه از سرچشمه های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و کذلک شعبات لازمهٔ لوله های فوق به جهت توزیع و تقسیم نفت به جاهای دیگر خواهد بود و کذلک حل [کذا] بنای چاهمهای نفت و حوضها و محل تلمبه و مواقع جمع و تقسیم و تأسیس کارخانه و غیره از هرچه که لازم باشد خواهد داشت.

فصل سوم - دولت علیهٔ ایران اراضی بایرهٔ خود را در جایی که مهندس صاحب امتیاز به جهت بنا و تأسیس کارهایی که در فوق مذکور است لازم بداند مجاناً به صاحب امتیاز واگذار خواهند کرد و اگر آن اراضی دایره باشند صاحب امتیاز باید آنها را از دولت به قیمتی عادله خریداری نماید و دولت علیه به صاحب امتیاز نیز حق می دهد که اراضی واملاک لازمه را به جهت اجرای این امتیاز از صاحبان ملک به رضایت آنها ابتیاع نماید و معلوم است که این ابتیاع موافق شرایطی خواهد بود که ما بین صاحب امتیاز و مالکین ملک مقرر خواهد شد. ولی صاحبان املاک مجاز نخواهند بود که از قیمت عادلانهٔ اراضی واقعه در حول و حوش تجاوز نمایند.

جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها در دایره ای که دویست ذرع شعاع آن باشد مجزی

و مستثنی می شوند.

فصل چهارم - چون معادن نفت شوشتر و قصر شیرین و دالکی بندر بوشهر که بالفعل دایر و مبلغ دو هزار تومان جمع دیوانی دارند و متعلق به دیوان همایون اعلی می باشند شرط شد که آنها را نیز دولت به موجب فصل اول به صاحب امتیاز واگذار نماید مشروط بر این که علاوه بر صدی شانزده مذکور در فصل دهم که باید به دولت برسد، صاحب امتیاز همه ساله دو هزار تومان جمع حالیهٔ معادن مذکوره را نیز به دولت کار سازی دارد.

فصل پنجم - طرح ریزی و نقشهٔ کار گذاشتن لوله ها به توسط مهندسین صاحب امتیاز و یا خود او خواهد بود.

فصل ششم - قطع نظر از آنچه در فوق ذکرشد این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استراباد نخواهد بود. ولی به شرط این که دولت علیه به هیچ کس اجازه ندهد که لوله های نفت به طرف رودخانه و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند.

فصل هفتم - تمام اراضی که به صاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز به موجب فصل سیم استملاک خواهد کرد و همچنین تمام محصولات آنها که به خارجه حمل شود از هر نوع مالیات و عوارضی در مدت این امتیازنامه معاف خواهد بود و تمام اسباب وآلات لازمه برای تفتیش و تفحص و استخراج معادن و بسط آنها و کذلک به جهت تأسیس لوله ها در وقت و دخول به ایران به هیچ وجه من الوجوه حقوق گمرک را نخواهد پرداخت.

فصل هشتم - صاحب امتیاز مکلف است که بدون تعلل و تأخیر به خرج خود یک یا چند نفر را از اهل خبره به ایران به جهت تفتیش صفحاتی که صاحب امتیاز احتمال وجود معادن مزبوره را در آنها می برد بفرستد و در صورتی که راپورتهای آن اشخاص خبره به عقیدهٔ صاحب امتیاز کافی باشد، صاحب امتیاز مکلف است که بدون تأخیر و به خرج خود اجزای علمی لازمه با اسباب وآلات و ادوات استخراج به جهت تعمیق و کندن چاهها و امتحانات لازمه بفرستد.

فصل نهم - دولت علیهٔ ایران به صاحب امتیاز اجازه می دهد که یک یا چند شرکت به جهت انتفاع از آن امتیاز تأسیس نماید. اسامی و نظامنامه آن شرکتها به توسط صاحب امتیاز معین خواهد شد مشروط بر این که در ایجاد هر شرکتی صاحب امتیاز آن ایجاد را رسماً به توسط کمیسر به دولت اطلاع بدهد و نظامنامهٔ آن شرکت را با تعیین محلی که شرکت مزبور باید در آن جا کار کند به دولت اظهار دارد و مدیرهای شرکتها نیز به توسط او انتخاب خواهند شد. این شرکت یا آن شرکتها تمام حقوق صاحب امتیاز را خواهند

داشت ولی از طرف دیگر آنها باید تمام تعهدات و مسؤولیت صاحب امتیاز را نیز در عهدهٔ خود گیرند.

فصل دهم - بین صاحب امتیاز از یک طرف و شرکتی که تشکیل کند از طرف دیگر، قرارداد خواهد شد که یک ماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت اول، صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار لیرهٔ انگلیسی نقداً و بیست هزار لیرهٔ دیگر اسهام پرداخته شده به دولت علیه بدهد. علاوه بر آن شرکت و تمام شرکتهایی که تأسیس خواهند شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانهٔ خود صدی شانزده به دولت علیه سال به سال کارسازی نمایند.

فصل یازدهم - دولت علیه مختار است که یک نفر کمیسر معین نماید که آن کمیسر طرف شور صاحب امتیاز و مدیران شرکتها خواهد بود و محض خبر این تأسیس هرگونه اطلاعات مفیده داشته باشد به آنها داده همه نوع راهنمایی به آنها خواهد کرد و محض حفظ حقوق دولت متفقاً با صاحب امتیاز هرگونه تفتیشی که مفید بداند به عمل خواهد آورد. حقوق و مشاغل کمیسر دولتی صریحاً در نظامنامهٔ شرکتی که تشکیل شود معین خواهد گردید. صاحب امتیاز همه ساله ابتدا از تاریخ تشکیل شرکت اول مبلغ هزار لیرهٔ انگلیسی به کمیسر دولتی حق خواهد داد.

فصل دوازدهم - عمله و فعله که در تأسیسات فوق کار می کنند باید رعیت شاهنشاه باشند به استثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عماق و مباشرین.

فصل سیزدهم - در تمام جاهایی که مدلل شود که اهالی محلیه حالا از نفت آنها متمتع می شدند شرکت باید به آنها مجانی همین مقدار نفت را که اهالی سابقاً جمع می کردند حالا هم بدهد. این مقدار به اظهار خود آنها و به تصدیق حکومت محلیه معین خواهد شد.

فصل چهاردهم - دولت علیه متعهد می شود که اقدامات لازمه در حفظ امنیت و اجرای مقصد این امتیاز و اسباب و آلات و ادوات مذکوره در فوق به عمل آورد و کذلک نماینده ها و اجزای علمی و وکلای شرکت را در تحت حمایت مخصوصهٔ خود گیرند و چون دولت علیه این تکالیف خود را اداء کرد، صاحب امتیاز و شرکتهای تشکیل شده دیگر به هیچ اسم و رسم حق مطالبهٔ خسارت از دولت علیه ندارند.

بعد از انقضای مدت معینهٔ این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجودهٔ شرکت به جهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود. شرکت حق هیچ گونه

غرامت از این بابت نخواهد داشت.*

فصل شانزدهم - اگر در مدت دو سال از تاریخ این امتیازنامه صاحب امتیاز نتواند شرکت اولی مذکوره در فصل هشتم را تأسیس نماید این امتیاز از درجهٔ اعتبار به کلی ساقط است.

فصل هفدهم - در صورتی که مابین طرفین متعاهدین منازعه و اختلافی در تأویل و ترجمهٔ این امتیازنامه و کذلک در باب حقوق مسؤولیت طرفین مشاجره ای اتفاق افتد، حل مشکل و مسأله در تهران به دو حکم رجوع خواهد شد و آن دو حکم به توسط طرفین معین خواهند شد و نیز آن دو حکم قبل از مبادرت به مرافعه، حکم ثالث را معین خواهند کرد. حکم آن دو حکم و یا در صورتی که حکمین مزبورین متفق نشوند حُکم حَکم ثالث قطعی خواهد بود.

فصل هیجدهم - این امتیاز نامه در دو نسخه به فرانسه نوشته شده و به همان مضمون به فارسی ترجمه شده است. اگر اختلافی در مضمون این امتیازنامه مابین دو زبان حاصل شود متن فرانسه اولویت دارد و به آن متن باید رجوع کرد. ملاحظه شد صحیح است فی شهر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹.

امتیاز نامچهٔ موم و نفت طبیعی معدنی ست که به شرف امضای مقدس سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است علی اصغر (محل مهر اتابک اعظم).

این امتیازنامهٔ موم و نفت معدنی که به شرف امضای اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه رسیده است در وزارت امور خارجهٔ دولت ایران ثبت شد در نمرهٔ ۸۲۹ - فی شهر صفرالمظفر اودئیل ۱۳۱۹ محل امضا و مهر مشیرالدوله.

این امتیازنامه که در دو نسخه به فرانسه نوشته شده و مبادله گردیده است هر دو نسخه به دستخط مبارک شاهنشاهی ارواحنا فداه موشح و به دستخط و مهر حضرت اشرف اتابک اعظم و خط و مهر جناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه مزین شده اند. فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹ محل مهر نظام الدین وزیر معادن» (لسانی، ۶۵-۶۹).

آغاز بهره برداری

بر طبق مفاد قرارداد دارسی، کارشناسان با وسائل کار خود وارد ایران شدند و چند سال به حفاری در نقاط مختلف مشغول بودند، همین که «شرکت بهره برداری اولیه» در ۵ خرداد ۱۲۸۷

* آیا عبارت «بعد از انقضای مدت... نخواهد داشت»، دنبالهٔ فصل چهاردهم است یا فصل پانزدهم امتیازنامه، که در کتاب ابوالفضل لسانی، دو کلمهٔ «فصل پانزدهم» از آغاز آن عبارت از قلم افتاده است؟

خورشیدی (۲۶ مه ۱۹۰۸) در میدان نفتون مسجد سلیمان با نتیجه ای درخشان رو به رو شد که آینده ای درخشانتر را نیز نوید می داد، از این پس شرکت نفت انگلیس و ایران با سرمایهٔ دو میلیون لیره در لندن تشکیل شد و جانشین «شرکت بهره برداری» اولیه شد (صفا یی، ۱۵).

از سوی دیگر به علت ضعف دولت قاجاریه، دولت مرکزی قادر به حفظ امنیت در این منطقه نبود، پس

برای آن که روابط شرکت و خوانین بختیاری به نحو مطلوبی جریان یابد سه فقره قرارداد با آنها منعقد شد که تسهیلات بسیار در کار شرکت فراهم کرد. اول قراردادی مربوط به سهام شرکت بود که به موجب آن خوانین بختیاری را در امور شرکت سهیم می ساخت. برای این منظور شرکت نفت ایران و انگلیس یک شرکت تابعه ای به نام شرکت نفت بختیاری تشکیل داد که حدود عملیات آن محدود به یک میل مربع در وسط مسجد سلیمان بود. سرمایهٔ این شرکت چهارصد هزار لیره بود که سه درصد آن یعنی دوازده هزار سهم (یک لیره ای) آن مجاناً به خوانین بختیاری واگذار گردید. چهار نفر از خوانین که دو نفر نمایندهٔ خانوادهٔ حاجی ایلخانی و دو نفر نمایندهٔ ایلخانی بودند از طرف سایرین نمایندگی داشتند که عواید سهام را هر سال گرفته و میان دیگران تقسیم نمایند. بعدها شرکت نفت بختیاری منحل و ضمیمهٔ شرکت بهره برداری اولیه گردید و دوازده هزار سهم خوانین هم تبدیل به سهام «شرکت بهره برداری اولیه» گردید. دوم قراردادی راجع به خرید اراضی بود که هر سال شرکت اراضی را که در حدود خاک بختیاری لازم داشت از ایلخانی و ایلبگی به قیمت معینی خریداری می کرد و این دو که خود را نمایندهٔ دولت می دانستند متعهد بودند که وجه آن را به صاحبان حقیقی اراضی برسانند. اگر بر حسب اتفاق اراضی خریداری شده متعلق به یکی از خوانین بود وجه آن را با کم و کسر کردن معمول خودشان می پرداختند و اگر خانی پیدا نمی شد ... قیمت اراضی جزو درآمد ایلخانی و ایلبگی محسوب می گشت. سوم قراردادی در بارهٔ حفاظت محل بود که ایلخانی یکی از خانزاده ها را به عنوان سر مستحفظ به شرکت معرفی می کرد... و شرکت حقوقی به سر مستحفظ و تفنگچیان می پرداخت و آنها امنیت ناحیه را حفظ می کردند و سالی سه هزار لیره هم به ایلخانی می داد. این سر مستحفظ ضمناً ... به رسم قدیم معمول در ایل عمل می کرد. قرارداد سوم تا موقعی که نفوذ حکومت مرکزی در خوزستان مستقر نشده بود به قوت خود باقی بود ولی بعدها با ایجاد ادارات دولتی و ژاندارمری و غیره خود به خود از میان رفت ولی پرداخت سالی سه هزار لیره پابرجا بود.

در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد و یک میل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. در ابتدا پالایشگاه برای تصفیهٔ سالی ۱۲۰۰۰۰ تن در سال ساخته شد و بعدها به تدریج

توسعه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت محافظت ناحیهٔ آبادان را شیخ در مقابل مبلغی که شرکت می پرداخت عهده دار بود (فاتح، ۲۶۱).

و البته شرکت نفت تمام مبالغی را که به بختیاریها و شیخ خزعل می پرداخت از حق السهم دولت ایران کم می کرد. در ضمن

از جنگ بین المللی اول به بعد چند مرتبه شرکت ضمن مذاکرات خود با دولت گوشزد کرده بود که بهتر است مبنای احتساب حق الامتیاز تغییر کند و تبدیل به مبلغ معینی در هر تن بشود ولی دولت با این امر موافقت نداشت....

از ابتدای امتیاز تا سال ۱۹۲۱ واسطهٔ روابط شرکت با دولت [ایران] سفارت انگلیس بود ولی در آن سال اداره ای در تهران تأسیس و نماینده ای به تهران فرستاد که رابط بین دولت و شرکت باشد. حوادث سیاسی که پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی در ایران روی داد و منجر به بسط و گسترش قدرت دولت مرکزی در همهٔ نقاط کشور شد و از میان رفتن قدرت خوانین و رؤسای محلی مانند شیخ خزعل و خوانین بختیاری، شرکت را بیش از پیش متوجه اهمیت حکومت مرکزی نمود و شرکت فهمید که در آینده باید سر و کارش با تهران باشد (همان مأخذ، ۲۸۲).

پس از جنگ جهانی اول دربارهٔ حق السهم ایران از نفت اختلاف پیدا شد، زیرا شرکت از پرداخت حق واقعی ایران خودداری می نمود، و چنان که گفته شد پولی را هم که به بختیاریها و خزعل برای حفاظت مناطق نفتی می پرداخت به حساب ایران می گذاشت. مذاکره برای رفع اختلاف و نیز مذاکرات دربارهٔ افزایش حق امتیاز در تهران و لندن نیز به جایی نرسید.

دورهٔ اول مجلس شورای ملی، و قرارداد دارسی

هنگامی که در سال ۱۲۸۰ خورشیدی امتیازنامهٔ دارسی به توشیح مظفرالدین شاه قاجار و امضای صدراعظم و دو تن از وزیران او رسید، هنوز از مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی خبری نبود و در نتیجه مردم خبر نداشتند که شاه ایران و وزیرانش سرانسر کشور ایران را، به جز پنج ایالت شمالی (آن هم به پیشنهاد وزیر مختار انگلیس به منظور جلوگیری از اعتراض دولت روسیه)، به منظور کشف و استخراج و فروش نفت و... در برابر حق الامتیاز اندک به مدت ۶۰ سال به یک خارجی واگذار کرده اند. مردم ایران از دیگر قراردادها و امتیازهای زیانبار ایران بر باد دهی که به سود دو دولت انگلیس و روسیه به توشیح پادشاهان قاجار رسیده بود نیز بی اطلاع بودند.

اما همین که نخستین دورهٔ مجلس شورای ملی - تقریباً همزمان با شروع عملیات

شرکت نفت - تشکیل گردید، عده ای که نسبت به امتیاز دارسی سوء ظن شدیدی داشتند، در صدد برآمدند که از چگونگی آن آگاه گردند. پس برای نخستین بار مسألهٔ نفت و امتیازنامهٔ دارسی در جلسهٔ پنجم ذیحجهٔ ۱۳۲٤ (مطابق با ۱۲ دی ماه ۱۲۸٤ شمسی) [کذا] مجلس شورای ملی مورد بحث قرار گرفت و نمایندگان از وزیر معادن خواستند که امتیازنامه را به مجلس بیاورد و توضیحاتی راجع به آن بدهد تا معلوم گردد که قضیه از چه قرار بوده است. وزیر معادن درمجلس حضور یافت و به پرسشهای نمایندگان پاسخ داد. گمان نکنید که در این جلسه مطالب اساسی مطرح شده بوده است، خیر، نمایندگان و دولتیان هیچ یک از موضوع نفت اطلاعی نداشتند. مع هذا وزیر معادن در جواب یکی ازنمایندگان که گفته بود در قرارداد تقلباتی شده است، جواب داد: «اگر این گونه تقلبات نبود ملت برای چه مجلس را ایجاد می کرد. این مجلس برای برداشتن همین خرابیهاست...» یا «برای همین عیوبات بود که این مجلس تشکیل شد. برگذشته ها اعتراضی نیست. ان شاء الله از این به بعد ترتیب صحیح خواهد بود». سؤالها و اعتراضها محدود بود به این که چرا بر طبق امتیازنامه که قراربوده است عمله جات همه ایرانی باشند، عده ای عملهٔ خارجی به کار گماشته شده اند؟ چرا در امتیازنامه نوشته شده است «که هرگاه میان نسختین فرانسه و فارسی [امتیازنامه] اختلافی پیدا شد» اولویت با نسخه ای ست که به زبان فرانسه است؟ به این موضوع نیز اعتراض شد که چرا کلمات «کمیسر» و «کمیسیون» و «کمپانی» را به کار می برند. خوب است فارسی آنها را بگویید. یکی دیگر از نمایندگان پرسید در صندوقهایی که از قصر شیرین به خارجه برده اند چه بوده است؟ می گویند: خاک همان معادن بوده است که برای امتحان برده اند (فاتح، ۲٦۷-۲۷۲).

بازدید سردار سپه رئیس الوزراء از تأسیسات نفتی مسجد سلیمان و آبادان

رضا خان سردار سپه رئیس الوزراء، پس از آن که علی رغم کوشش دولت انگلیس و احمد شاه و نمایندگان اقلیت مجلس پنجم به ریاست سید حسن مدرس، و «کمیتهٔ سعادت» توانست به خودمختاری شیخ خزعل، شیخ تحت الحمایهٔ انگلیس در منطقهٔ نفتخیز خوزستان پایان بدهد، در روزهای آخر اقامت خود در خوزستان و پیش از آن که در ۲۲ آذر ۱۳۰۳ به دزفول حرکت کند، به دعوت رئیس کمپانی نفت ایران و انگلیس از حوزهٔ نفتی خوزستان بازدید به عمل آورد. وی در سفرنامهٔ خوزستان مشاهدات و نظریات خود را دربارهٔ نفت و قرارداد دارسی به اجمال تمام نوشته که حائز کمال اهمیت است. وی در آغاز سفرنامه، علت طغیان شیخ خزعل را در یک عبارت خلاصه کرده و نوشته است مقصود آنها «استقلال

معادن نفت جنوب و کوتاه کردن دست ایرانی از منافع آتیهٔ آن» بود (سفرنامه، ٦).

ناگفته نماند که از تاریخ امضای قرارداد دارسی تا بازدید سردار سپه از خوزستان، شاهان قاجار و رجال آن دوره و نمایندگان مجلس شورای ملی هیچ یک مطلقاً اشاره ای به خوزستان، اهمیت مسألهٔ نفت، و تمرد خزعل نکرده بودند و چنین می نماید که آنان خوزستان را، در عمل، بخشی از خاک ایران نمی دانستند. تأکید سردار سپه به مسألهٔ نفت در سال ۱۳۰۳ بسیار قابل توجه است.

اشاراتی به قرارداد دارسی

سردار سپه در زیر عنوان «نفت» نوشته است:

رئیس کمپانی نفت ایران وانگلیس دعوت کرده بود که از معادن بازدیدی کنم. بعد از تماشای شوشرا بدره خزینه که نقطه ای ست در کنار رودخانهٔ گرگر و جسری متحرک بنرده بسته اند آمدیم. از این محل عمارت و مؤسسات کمپانی شروع می شود و تا سر معدن ۳٦ میل مسافت است. پیاده شدیم. ناهار در این مکان پذیرایی کردند و در اطاقهای خیلی مزین و مجلل ما را فرود آوردند. امثال این اطاقها و وسایل راحت در خوزستان دیده نمی شود و ما بعد از طهران جایی به این پاکیزگی و مهیایی ندیده، حتی در سر میز صبحی غذا صرف نکرده بودیم. خیلی اسباب تأسف من شد که در یک ایالت هموطنان من آن طور که می دانیم زندگی کنند و خارجیان به این خوبی اسباب راحتی خود را فراهم می سازند. یک دستگاه تصفیهٔ نفت هم در این محل نصب است. همه چیز در این ابتدای معادن دلالت می کرد بر این که وارد سرزمین کار و علم عملی شده ایم. معلوم بود که محیط دارد عوض می شود... از این محل راه را برای معدن در نهایت نظافت و خوبی شوسه کرده اند و خط آهن کشیده اند که در آن یک ماشین کار می کند و مسافرین را به مرکز معادن می رساند. هر چند اصرار کردند که با خط آهن این قسمت راه را طی کنیم نپذیرفتم، زیرا که جادهٔ اتومبیل رانی در نهایت همواری و پاکیزگی بود ومن اتومبیل خود را ترجیح می دادم...

اتومبیل ما را از جلگه به دامنهٔ کوهسار رسانید. صد فرسخ درکوه بودیم، اما صافی راه ابداً تغییری نیافت و زحمتی در عبور کوهستان ندیدیم. این جبال که در اطراف مسجد سلیمان واقع است هر یک ذخیرهٔ عظیمی از نفت در بطون خود دارند و در شکل خاک آثار معدنی و بوی اطراف محسوس می شد در آن آب آتش نهاد سیر می کنیم، ناگاه ستونی ازدود سیاه در افق نمایان گردید که آسمان اطراف را تیره و تار کرده بود. در این جا لوله های بسیار پیدا شد که سطح زمین را زیر پوش کرده. این قطعه خاک غرق آهن و فولاد است.

سر معدن را این جا بسته بودند در نقاط مختلف خانه ها و عمارات متنوعه دیده می شد... علائم و بیرق دولت ایران همه جا دیده می شد... همش کمپانی سعی داشت به بهترین وجهی

اسباب راحت و تماشای ما را فراهم سازد... در تمام مدتی که تفرج و توقف من در این نقاط طول کشید حالتی مخلوط از تحسین و تأسف در خود احساس می کردم تحسین بردست توانای صنعت و علم، و تأسف به رجال و بینوایان اطراف که در خانه های خراب شوشتر و دزفول و محمره خزیده اند و کوچکترین وسیله برای تخفیف مشقات زندگی خود ندارند و سرمایهٔ این سرزمین یعنی از میان لوله های دراز قطور به جیب دیگران بریزد و هیچ فایدهٔ عمومی به ساکنین اطراف نمی رسد.

با این که خاک پر قوّت خوزستان طوری ست که با مختصر کوشش ممکن است آن را به گلستانی مبدل کرد، در تمام توقف و سفر خود در این ایالت یک دانه گل که دل را سرور ببخشد ندیدم. اما در مسجد سلیمان در میان نفت و قیر باغچه ها و گلکاریهای مطبوع در جلو خانه ها به نظر می رسید که تنها تماشای آنها برای تفریح هر دماغ خسته و فرسوده کافی ست. چون کمتر گلی ممکن است در این هوا و با این خاک دوام کند از نباتات متناسب مثل کرچک و غیره نقشه و طرحهایی ترتیب داده اند که به خودی خود جالب توجه است. اما ناگفته نماند که عمارت قشنگ و عالی مذکور فقط منحصر به رؤساء و کارکنان انگلیسی این معدن است. ایرانیان و عملجات بختیاری و لر و غیره که عده شان متجاوز ازده هزار نفر است دارای منزل لایقی نیستند.

رئیس کمپانی مرا هدایت کرد به یکی ازآپارتمانها که در بلندی و دامنهٔ کوه بود و همراهان را هر یک به محل مخصوصی برد و به قدر کفایت وسایل راحتی آنان را فراهم آورد. در هر عمارتی خدمه و پیشخدمتهای مخصوص معین شده بود که مراقب خدمت باشند و به هیچ وجه در پذیرایی قصوری به عمل نیاید... همراهان را اجازه دادم که استراحت کنند. خودم مدتی تنها به فکر مشغول شدم و این نقطه را با نقاط دیگر خوزستان مقایسه می کردم. پیشخدمت را گفتم آب بیاورد. درگیلاس بلور آبی آورد که در صفا و روشنی مانند آن را در این محل انتظار نداشتم. معلوم شد از رود کارون که در مسافتی بعید است آورده و در این مکان تصفیه می نمایند. فردا صبح رئیس کمپانی دعوت نمود که چاههای نفت و کارخانه های مختلف را تماشا کنیم. منظرهٔ خارج جلوهٔ فوق العاده داشت. ستون دودی که روز قبل دیده بودیم معلوم شد نفتی ست که علی الدوام آتش می زنند که هوای این نقطه قابل استنشاق شود. این آتش دائمی که دهانهٔ آن چندین ذرع مربع است و دود غلیظ و تنومندش فضایی وسیع را تاریک کرده و واقعاً نشانی از جهنم موعود و آتش فشانهای معدود روی زمین است...

این امتیاز [دارسی] نیز از عجایب کارهای قاجاریه است. هیچ نکتهٔ جدی و عمیقی در امتیازنامه دیده نمی شود که دلالت بر تعمق و تفکر درباریان ایران داشته باشد. مگر یک نکته ای که خنده آور است. شاه و وزراء ایران بعد از گم کردن مرکوب، به فکر بالاتش افتادند و به کمپانی گفته اند چون دولت علیهٔ از نفت قصر شیرین و دالکی و شوشتر سالی دو هزار تومان استفاده می کرده، و پس از

این امتیاز محروم خواهند ماند، باید مبلغ مزبور را کمپانی جبران نماید. فسیو دارسی هم حاتم بخشی کرده و دو هزار تومان را علاوه بر حق الشرکه بر عهده گرفته است که به خزانهٔ عامره تقدیم دارد.

نفت این سرزمین به قدری زیاد و خوب است که نظیری برایش معلوم نیست. بعد از تماشای معدن کثرت نفت ثابت می کرد اغلب چاهها را مُهر کرده و علامت زده و بسته بودند زیرا که پس از فراهم آوردن مقدمات استخراج معلوم کرده اند که میزان نفت به قدری ست که صدور آن امکان پذیر نیست و مجبور خواهند بود بالاخره آتش بزنند. پس مسدود بودن را بهتر دیده اند. چاههای این محوطه را باید به سه نوع تقسیم نمود...

رئیس کمپانی می گفت در تمام عالم چنین معدنی وجود ندارد و به شهادت متخصصین سایر ممالک که به تفتیش و معاینه آمده اند طرز استخراج و وسایل تصفیهٔ ما را هیچ مؤسسه ای در عالم ندارد و حتی امریکا که در این قبیل امور پیشقدم است...

در ایام جنگ نفت و بنزین این کارخانه بحریهٔ انگلیس را در شرق احیاء کرد و به برکت نفت توانست بحر عمان و خلیج را از تعرض دشمن مصون داشته و سواحل دجله و فرات را صاحب شود...

شب دوم رئیس کمپانی از من و همراهانم به شام در منزل شخصی دعوتی کرد. رؤسای انگلیسی از نایب رئیس و دفتردار و غیره در سر میز شام حاضر شدند.

سپس سردار سپه در باب جغرافیای آبادان و نفت نوشته است:

رئیس کمپانی نفت دعوت کرده بود که در موقع ورود به محمره به آبادان بروم و تماشای تصفیهٔ نفت را تکمیل کنم... اهالی آبادان و عملجات نفت استقبال و اظهار نهایت شادمانی نمودند. در این جا کمپانی نفت کارخانه های بزرگ برای تصفیه برقرار ساخته است. نفت مسجد سلیمان بعد از تصفیهٔ ابتدایی در لوله هایی که به طول ۱۵۰ میل در امتداد کارون کار گذاشته شده جریان یافته و از بهمنشیر گذشته به این نقطه واصل می گردد. این جا در کارخانه های بزرگی که برای تصفیه از بزرگترین تأسیسات است پاک شده و با کشتی نقّالهٔ کوچک و بزرگ به هند و لندن و سایر نقاط حمل می شود. عدهٔ کشتیهای کمپانی ۳۳۳ است که ۶۷ عدد از آنها مخصوص مواد نفتی ست...

بر طبق راپرت کمپانی عدهٔ مستخدمین کل شرکت از این قرارند: ایرانی ۲۳۰۰۰، اروپایی و امریکایی قریب ۱۰۰۰، هندی و غیره ۵۰۰۰.

در امتیازنامه مخصوصاً مقیّد است که جز مهندسین و متخصصین تمام عملجات و کارگران معادن و کارخانه ها بایستی رعیت ایران باشند. این پیش بینی از نکات برجستهٔ امتیازنامه است، هم برای ایرانیان آن صفحات کاری و محل استفاده پیدا می شود و هم کمپانی توفیق اجباری یافته و مستخدمین هوشیار و صمیمی به دست می آورد زیرا که بدیهی ست ملت ایران مخصوصاً برای کارهایی که در مملکت خودشان جریان دارد بر سایر ملل از قبیل هندی و غیره ترجیح دارند و

به زودی ممکن است جای متخصصین جزء را بگیرند. اما این در صورتی ست که رؤسای خارجی آنها را طوری تربیت کنند که بتوانند به آن مقامات برسند. نه این که از بازوی آنها کارگرفته و دماغ آنها را به عمل وارد نکنند.

بعضی از عملجات شکایت می کردند که اقدامات کمپانی نسبت به آنها رضایت بخش نیست به سایر ملل ترجیحی می دهند که ابداً سزاوار نیست....

بعد از صرف ناهار و چای با وجود باران شدید و درشتی که حتی بهار هم در روی قلات ایران نظیرش دیده نمی شود از آبادان بیرون آمدیم و باز با همان کشتی در شط العرب سیر کرده وارد منزل شدیم (سفرنامه، به نقل از: لسانی، ۱۱۷-۱۲۴).*

سردار سپه آن گاه به مسألهٔ دخالت انگلیس ها در امور ایران پرداخته است.

رضاشاه: دولت و ملت ایران از امتیازنامهٔ دارسی راضی نیست

رضاشاه دعوت شرکت نفت را نپذیرفت

سردار سپه رئیس الوزراء پس از سفر جنگی به خوزستان و نجات این منطقهٔ نفتخیز در سال ۱۳۰۳، پس از مدتی کوتاه چنان که می دانیم به مقام سلطنت رسید. وی بار دیگر و به مقصودی دیگر به خوزستان رفت. مصطفی فاتح در این باب نوشته است:

هنگامی که راه شوسهٔ تهران - خرم آباد - اندیمشک ساخته و تمام شده بود، شاه برای افتتاح آن مسافرتی در آبان ۱۳۰۷ به خوزستان کرد. تیمورتاش وزیر دربار و غالب نمایندگان مجلس و همهٔ وزیران و عده ای از سرشناسان و کهنه سیاستمداران و بازرگانان همراه بودند. پس از ورود شاه به اهواز، شرکت نفت دعوتی کرد که از مؤسسات نفت بازدیدی به عمل آید. شاه به طور عمد از قبول دعوت مزبور خودداری کرد ولی به کلیهٔ همراهان که عدهٔ آنها از یک صد و سی نفر متجاوز بود دستور داد که دعوت مزبور را قبول نمایند.

همراهان در طی یک هفته از مسجد سلیمان و آبادان بازدید نمودند و از عظمت دستگاه نفت و ثروت سرشاری که به دست بیگانگان صادر می شد اطلاعاتی به دست آوردند. پس از خاتمهٔ این بازدید و مراجعت همراهان به تهران، شاه فقید یک روز صبح زود نویسندهٔ این سطور را در اهواز احضار و پیغامی که مفادش به شرح زیر است بیان و دستور داد که پیام مزبور را به رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت در لندن ابلاغ گردد. موقعی که او این پیغام را بیان می کرد جعفرقلی خان سردار اسعد، شکوه الملک، سپهبد یزدان پناه، معاون الدوله غفاری حضور داشتند و بیانات او به شرح زیر بود:

* معلوم نیست چرا این بخش از سفرنامه را که مشتمل بر مطالب مهمی ست، در چاپ سال ۲۵۳۵ که به مناسبت «پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی» در تهران منتشر گردیده است حذف کرده اند!

در این سفر من عدهٔ زیادی از سرشناسان ایران را به همراه خود آوردم که در جشن افتتاح راه خرم آباد شرکت کنند و ضمناً بازدیدی هم از مؤسسات شرکت نفت بنمایند. من می خواستم که اینها بیایند و با چشم خود ببینند که شرکت نفت چه مؤسسات بزرگی در خوزستان برای استخراج و تصفیهٔ منابع عظیم نفت ما ایجاد کرده است و چه سود سرشاری از آن می برد و چه وجه ناچیز و ناقابلی به ما که صاحبان اصلی این نفت هستیم می پردازد. من خودم دعوت شرکت را قبول نکردم زیرا اولاً چند سال پیش همهٔ مؤسسات را بازدید کرده بودم و ثانیاً چون از عملیات شرکت نفت در ایران راضی و خشنود نیستم دعوت آنها را رد کردم. اولیای شرکت نفت باید بدانند که دولت و ملت ایران از امتیازنامهٔ دارسی راضی نیست و باید هر چه زودتر امتیاز جدیدی که منافع ایران را به نحو اکمل تأمین نماید تنظیم گردد. این نکته را دولت در گذشته چند بار متذکر شده است و اکنون من صراحةً می گویم که اولیای شرکت باید به اصلاح این امر بپردازند و چنان که غفلتی کنند مسؤولیت عواقب امر متوجه خود آنها خواهد بود. ایران نمی تواند بیش از این تحمل کند که عواید سرشار نفت آن به جیب بیگانگان برود و خود از آن محروم باشد. لازم است به فوریت آنچه گفته شد به اولیای شرکت در لندن ابلاغ گردد.

پس از ایراد بیانات فوق شاه به نویسنده تأکید کرد که پیغام را خوب به ذهن خود بسپارم و مخصوصاً جملهٔ آخر پیغام را دو سه بار تکرار کرد که اهمیت آن آشکار باشد (فاتح، ۲۸۵-۲۸۶).

معلوم می شود رضاشاه از آغاز سلطنتش، می کوشیده است در قرارداد دارسی به نفع ایران تجدید نظر به عمل آید. پیام رسمی وی به رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت نفت به توسط مصطفی فاتح که، اگر اولیای شرکت نفت در تأمین منافع ایران اقدام نکنند خود مسؤولیت عواقب این کار را باید به عهده بگیرند، از صراحت کامل برخوردار است.

مذاکرات دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران

فاتح نوشته است:

موقعی که کدمن به ریاست هیأت مدیرهٔ شرکت نفت انتخاب گردید کم و بیش خود را مجهز بر این می دید که با دولت ایران رسماً وارد مذاکره شده و اختلافات گذشته را رفع نموده و تجدید نظری در امتیاز دارسی بنماید، ولی آنانی که وارد در کار بودند، می دیدند که نظریات کدمن با سایر مدیران شرکت متفاوت است و آنچه را او می خواهد و صلاح می داند با آنچه دیگران نظر می دهند تفاوت بسیار دارد.

در اوایل سال ۱۹۲۹ کدمن مسافرتی به تهران کرد و مدتی در تهران توقف نمود و پیشنهادهایی هم برای ایجاد ترتیب جدیدی بین دولت و شرکت تقدیم نمود. در طی نطقی که

کدمن چند ماه پس از این مسافرت در مجمع عمومی شرکت ایزاد نمود چنین گفت:

«پس از بازدیدی که از عملیات شرکت در جنوب ایران کردم عازم تهران شده و چند مرتبه افتخار شرفیابی به حضور شاه را داشتم. بسیاری از مسائل مهمی که مربوط به نقشه های شرکت در آینده می باشد با وزیران در میان گذاشته و مذاکره کردم. این مذاکرات توأم با حسن نیت و صراحت بود و امیدوارم که مآلاً منتهی به حل مسائل متعددی که در بین هست شده و موجب تحکیم منافع و روابط بین طرفین شود».

در مذاکراتی که در فوق به آن اشاره شده است تیمورتاش وزیر دربار و نصرت الدوله و داور شرکت داشتند و پیشنهادهای کدمن عبارت از این بود که دولت ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس سهیم شده و درآمد آن محدود به عملیات شرکت در ایران نباشد، بلکه در کلیهٔ عملیات مزبور چه در داخل و چه در خارج ایران شریک و سهیم باشد. کدمن معتقد بود که اگر دولت ایران در شرکت نفت سهیم گردد اختلافات گذشته از میان رفته و در آینده هم اختلافی پیش نخواهد آمد و هنگامی که دولت ایران مانند دولت انگلیس در امور شرکت ذی علاقه شود از بذل همه گونه مساعدت دریغ نخواهد کرد و اصولاً مردم ایران خود را صاحب سهم در شرکت دانسته و در ترقی و پیشرفت آن نهایت کوشش را به عمل خواهند آورد. پیشنهاد کدمن این بود که بیست درصد از سهام شرکت مجاناً به دولت ایران واگذار شود مشروط به این که دولت حق انتقال آن را به غیر نداشته باشد و حوزهٔ امتیاز به محدود به یک صد هزار میل مربع بشود و برای هر تن نفت که استخراج می شود دو شیلینگ حق الامتیاز به دولت پرداخته شود و انحصار لوله کشی به خلیج فارس ملغی گردد و مدت امتیاز هم سی سال تمدید گردد ولی طرفین حق داشته باشند که در ۱۹۶۱ (یعنی موقع ختم امتیاز دارسی) قرارداد را لغو نمایند.

نمایندگان دولت پیشنهاد متقابلی به لرد کدمن دادند که عبارت بود از واگذاری بیست و پنج درصد سهام شرکت به ایران و حق انتخاب دو نفر مدیر در هیأت مدیرهٔ شرکت با همان حقوقی که مدیران انتخاب شده از طرف دولت انگلیس دارا هستند.

پس از وصول پیشنهاد متقابلهٔ فوق لرد کدمن به لندن مراجعت کرد تا با همکاران خود در این باره مشورت نماید و وزیر دربار هم نامه ای به کمیسر دولت مرحوم عیسی فیض نوشت....

(همان مأخذ، ۲۸۷).

بدین ترتیب تردیدی باقی نمی ماند که برخلاف نظر دکتر مصدق، دولت ایران، در زمان پادشاهی رضاشاه چند بار، عدم رضایت خود را از قرارداد دارسی و ضرورت تجدید نظر در آن را - به منظور تأمین منافع ایران - با مقامهای شرکت نفت در میان گذاشته بوده و این مذاکرات همچنان تا سال ۱۳۱۲ ادامه داشته است.

کاهش حق السهم ایران و عکس العمل دولت ایران

نه فقط مذاکرات با شرکت نفت طی چند سال به نتیجه ای نرسید، « بلکه در ۱۵ خرداد ۱۳۱۱ شرکت نفت انگلیس و ایران به وزارت دربار و وزارت دارایی اطلاع داد که حق امتیاز سال ۱۹۳۱ دولت ایران از درآمد خالص نفت سیصد و شش هزار و هشتصد و دوازده لیره می باشد » که از مبلغ حق امتیاز سال ۱۹۳۰ (۱۲۸۸۰۰۰ لیره)، کمتر بود، در حالی که در سال ۱۹۳۱ مقدار بیشتری نفت استخراج و صادر شده بود. تیمورتاش در ۱۷ خرداد طی نامه ای به شرکت نفت نوشت «که این مبلغ به قدری ناچیز است که دولت ایران ترجیح می دهد از قبول آن خودداری کند» و «خزانه داری ایران طی یک نامه به بانک نشنال نوشت ۳۰۶۸۱۲ لیره حق امتیاز ایران به حساب شرکت مرکزی نفت در لندن بازگردانده شود» (صفائی، ۲۱-۲۲).

شدت عمل نا به جای رضاشاه: لغو قرارداد دارسی

«سرانجام رضاشاه که از بی نتیجه ماندن گفتگوهای چند ساله با شرکت نفت خشمناک بود، در شب ششم آذر ۱۳۱۱ در جلسهٔ هیأت دولت پروندهٔ مذاکرات نفت را در میان شعله های آتش بخاری انداخت و دستور لغو امتیاز دارسی را به وزیران داد». «در همان جلسهٔ شب ششم آذر هیأت دولت اعلامیهٔ لغو امتیاز قرارداد دارسی را صادر کرد و عصر روز هفتم در روزنامه های تهران به چاپ رسید. تقی زاده وزیر دارایی هم لغو قرارداد را طی نامهٔ ۳۶۴۸۶، فردای آن شب به شرح زیر به جاکسن مدیر مقیم اطلاع داد:

«وزارت مالیه - تاریخ ۶ آذرماه ۱۳۱۱ نمره ۳۶۲۸۴

شرکت نفت انگلیس و ایران - آقای جکسن مدیر مقیم

دولت ایران مکرر به اطلاع کمپانی نفت انگلیس و ایران رسانیده است که امتیاز دارسی مورخهٔ ۱۹۰۱ مسیحی مصالح و منافع مملکت ایران را تأمین نمی نماید و لازم می دانست هرچه زودتر پایهٔ روابط دولت شاهنشاهی و کمپانی بر اساس تازه ای که مستلزم تأمین منافع واقعی مملکت ایران باشد، گذارده شود. معایب و نواقص امتیازنامهٔ دارسی و عدم توافق آن با منافع ایران به طوری که مکرر خاطرنشان شده، جای هیچ تردید نیست و البته دولت ایران حقاً و منطقاً نمی تواند خود را ملزم به مقررات امتیازنامه ای که قبل از استقرار رژیم مشروطیت داده شده، با طرزی که این گونه امتیازات در آن زمانها تحمیل و اعطاء می شد، بداند. مع ذلک به امید این که کمپانی اقتضای زمان و موقعیت امروز مملکت ایران را در نظر گرفته و منافع آن را مطابق این مقتضیات تأمین نماید، دولت ایران از اعمال حق خود در الغای امتیاز دارسی تا به حال خودداری

نمود. متأسفانه در مقابل صبوری دولت شاهنشاهی، از طرف کمپانی نفت نه تنها اقدام عملی در تأمین منافع مملکت ایران به عمل نیامد بلکه هر چه بر توسعه و بسط کمپانی نفت انگلیس و ایران افزوده شد، منافع ایران بیشتر دچار تضییع گردید. بنابراین دولت ایران از نیل به نتیجه ای که در نظر داشت، یعنی از رسیدن به مقصود از طریق مذاکره با کمپانی مأیوس شده و ناچار راه تأمین حقوق خود را منحصر به الغاء امتیاز دارسی دیده و این وزارتخانه بر حسب تصمیم دولت شاهنشاهی اعلام می نماید که از این تاریخ، امتیازنامهٔ دارسی را ملغی کرده و آن را بلااثر می داند. درهمان حال، نظر به این که دولت ایران قصدی جز تأمین منافع مملکت ندارد، اگر کمپانی نفت انگلیس و ایران برخلاف گذشته حاضر شود منافع مملکت ایران را مطابق نظر دولت ایران بر وفق عدالت و انصاف تأمین کند و وثائق لازمه برای تأمین منافع مذکوره بدهد، دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی به آن کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت»(همان مأخذ، ۲۵-۲۷، به نقل از اسناد دوران پهلوی، نشریهٔ شمارهٔ ۲).

«جاکسن طی نامهٔ هشتم آذر ۱۳۱۱ (۲۹ نوامبر ۱۹۳۲) قرارداد دارسی را معتبر دانست و به اعلام لغو قرارداد شدیداً اعتراض کرد» (همان مأخذ، ۲۷). «لغو قرارداد دارسی در جلسهٔ عمومی مجلس شورا در روز دهم آذر نیز مورد تأیید قرار گرفت. روز دوازدهم آذر به دستور شاه، دفتر مخصوص به نادر آراسته فرماندار کل خوزستان دستور داد همراه فرمانده لشکر خوزستان و رئیس شهربانی به خرمشهر رهسپار شود و در ساختمان مرکزی شرکت نفت مستقر گردیده، ادارهٔ امور نفت را در اختیار بگیرد. این دستور اجرا شد و سربازان ایران در پالایشگاه و مراکز شرکت مستقر شدند. سر جان کدمن رئیس کل شرکت نفت... شتاب زده... به تهران آمد و بر اثر گفتگوهای او، دولت ایران موافقت کرد موقتاً جریان نفت زیر نظر مسؤولان شرکت همچنان ادامه یابد» (همان مأخذ، ۳۰-۳۲). ولی مذاکرات بعدی هم به جایی نرسید.

طرح شکایت انگلستان در جامعهٔ ملل

«دولت انگلیس به مناسبت لغو یکجانبهٔ قرارداد دارسی به جامعهٔ ملل شکایت برد» (همان مأخذ، ۳۵). از ایران هیأتی به ریاست داور وزیر دادگستری و عضویت حسین علاء رئیس بانک ملی و نصرالله انتظام مسؤول ادارهٔ عهود وزارت امور خارجه در دی ۱۳۱۱ رهسپار ژنو شد. داور به سخنان وزیر خارجهٔ انگلیس که به لغو یکجانبهٔ امتیاز معترض بود، در کمال شایستگی پاسخ داد و «تخلفات شرکت را از مفاد قرارداد که مجوز لغو قرارداد می باشد برشمرد». داور گزارش کار خود را طی تلگراف به اطلاع فروغی وزیر خارجه می رسانید. فروغی تلگرافهای او را نخست به نظر رضاشاه می رسانید و سپس موضوع را در هیأت وزیران

مطرح می ساخت. این است پاسخ فروغی به یکی از تلگرافهای داور:

تلگراف به عرض رسید، در هیأت دولت هم مطرح شد. جواب از این قرار است:

۱- سعی عمدهٔ آقایان این باشد که اثبات کنند دولت انگلیس حق مداخله در این اختلاف را ندارد.

۲- اگر سعی شود امر در همین شورا به اصلاح تمام شود، بهتر است در خصوص این که کدمن می خواهد بداند پیشنهاد ما چیست؟ اگر پاسخ این موضوع برای رسیدن به نتیجهٔ اصلاحی ضروری و موثر است، این نکات را به او بفرمایید:

۱- مشارکت دولت ایران در کل کمپانی و جمع [ظ. جمیع] شرکتهای فرعی از هر قبیل و معاف بودن حق امتیاز دولت ایران از هر گونه مالیات و عوارض.

۲- محدود شدن حوزهٔ عمل کمپانی.

۳- موقوف شدن حق انحصاری لوله کشی به طرف جنوب.

۴- پرداخت حق امتیاز بر اساس مقدار استخراج به این طریق که تا وقتی استخراج از شش میلیون تن تجاوز نکرده، یک میلیون و دویست هزار لیرهٔ طلا و اگر تجاوز کرد، در هر تن صدی شانزده از قیمت جهانی باید به ایران بدهند.

۵- کوشش در بالا بردن سطح استخراج.

۶- دولت ایران در هیأت مدیره یک نماینده داشته باشد، با اختیار مساوی با دیگر مدیران. به اضافهٔ حق «وتو» در هنگام تغییر اساسنامهٔ شرکت و مسائل غیر عادی.

۷- پرداخت مالیات از قرار چهاردرصد در هر تن که استخراج می شود.

۸- تأمین نیاز کشور نسبت به نفت و متفرعات با بهای مناسب.

۹- تصفیهٔ نفت حتی الامکان در داخله.

۱۰- پرداخت بدهیهای گذشته و پرداخت مالیات از ۱۹۳۰.

مدت امتیاز دارسی سی سال باشد، با حق تمدید پس از انقضاء مدت برای کمپانی یا به مدت زیادتر با حق فسخ در رأس سی سال.

اینها عمده مطالب است برای تنظیم قرارداد. در این مسائل با کارشناسان فنی مشورت کنید. اگر نقصی داشته باشد، اطلاع دهید. فروغی» (همان مأخذ، ۳۸-۴۰، به نقل از آرشیو شرکت نفت سابق)

از طرف شورای جامعهٔ ملل، دکتر بنش وزیر خارجهٔ چکسلواکی مأمور مطالعهٔ اسناد و دلایل طرفین شد که طرفین دعوا آن را پذیرفتند.

چگونه قرارداد ۱۳۱۲ به امضا رسید

مصطفی فاتح که در جریان مذاکرات بوده است می نویسد:

هنگامی که قرار شد هیأتی از طرف شرکت نفت برای مذاکره به تهران بیاید دولت چهار نفر متخصص خارجی را استخدام نمود که پروژه هایی برای رفع اختلافات گذشته و قرارداد جدید تنظیم نمایند... نمایندگان دولت در مذاکرات عبارت بودند از فروغی وزیر خارجه و داور وزیر دادگستری و تقی زاده وزیر دارایی و حسین علاء رئیس بانک ملی... پس از ورود نمایندگان شرکت به تهران، لرد کدمن [رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت نفت] تقاضا کرد که شاه را ملاقات نماید. در جواب به او گفته شد که تا ختم مذاکرات و تجدید روابط چنین ملاقاتی صورت نخواهد گرفت. کدمن از این قضیه بسیار رنجید و به عذر کسالت (که در حقیقت مختصر بیماری هم داشت) در هیچ یک از جلسات مذاکرات شرکت نکرده و معاون او [ویلیام فریزر] ریاست هیأت نمایندگی شرکت را عهده دار بود. پس از چند جلسه مذاکره بین نمایندگان طرفین و رسیدگی پیشنهادهای شرکت، نمایندگان دولت ایران پیشنهادی به شرح زیر تسلیم نمایندگان شرکت نمودند... نمایندگان شرکت پیشنهادهای فوق را قابل قبول ندانسته و اطلاع دادند که اگردولت ایران در باب آنها پافشاری کند مذاکرات قطع خواهد شد. نمایندگان دولت هم کوشش بسیار داشتند که پیشنهادهایشان مبنای مذاکرات قرار گیرد. این نکته را نیز باید گفت که در تمام مذاکرات بین نمایندگان طرفین حتی یک بار هم راجع به تمدید امتیاز صحبتی نشد. همین که نمایندگان شرکت پافشاری دولت ایران را در قبول پیشنهادهای خود ملاحظه کردند، مراتب را به لندن تلگراف کرده، و از لندن به آنها اطلاع داده شد که پیشنهادهای دولت را نمی توان قبول کرد. لذا مراتب به نمایندگان دولت اطلاع داده شد و مذاکرات متوقف گردید. عصر روزی که مذاکرات به بن بست رسید لرد کدمن مرا خواست و اظهار داشت که چون مذاکرات قطع شده و امیدی به پیشرفت آن نیست قصد عزیمت از ایران را دارد و تقاضا کرد پروانهٔ خروج از تهران برای او و همراهانش تحصیل شود. من به او توصیه کردم در عوض مراجعه به شهربانی برای تحصیل پروانه، بهتر است که او تصمیم خود را به فروغی اطلاع داده و از او تقاضا نماید که دستور صدور پروانهٔ خروج را بدهد. همین کار شد و با تلفون از فروغی چنین تقاضایی شد. فروغی در جواب گفت که اقدام مقتضی نموده و پس از یک ساعت جواب خواهد داد. ساعتی بعد فروغی تلفون کرد و به لرد کدمن اطلاع داد که صبح روز بعد شاه بار داده و لرد کدمن را خواهد پذیرفت. صبح روز بعد لرد کدمن به اتفاق دکتر ینگ (Dr. M.Y. Young) طبیب خود که زبان فارسی را خوب می دانست و قریب هفده سال رئیس بهداری شرکت در ایران بود به دربار رفتند، و در مراجعت کدمن شرح ملاقات را چنین وصف کرد:

شاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و مثل این که هیچ اطلاعی از جریان مذاکرات ندارد

دربارهٔ پیشرفت مذاکرات استفسار کرد. من به او گفتم که پیشنهادهای نمایندگان دولت به اندازه ای سنگین است که شرکت نمی تواند آنها را بپذیرد و لذا مذاکرات قطع شده است. شاه بی نهایت اظهار تعجب کرده و گفت که خود او بین طرفین واسطه شده و توافقی ایجاد خواهد کرد و دستور داد که عصر همان روز جلسه ای با حضور او تشکیل شود تا کار فیصله یابد.

عصر آن روز لرد کدمن و مستر فریزر و دکتر ینگ به دربار رفته و پس از مراجعت، لرد کدمن با مسرت زائدالوصفی شرح مذاکرات آن جلسه را چنین بیان کرد:

فروغی و تقی زاده در جلسه حضور داشتند و شاه پرسید اختلاف بر سر چیست؟ پس از آن که پیشنهادهای طرفین گفته شد، وسط را گرفته و دستور داد که حق الامتیاز را به چهار شیلینگ در هر تن قطع نمایند. بعد من فوائد پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح داده و تقاضای تمدید امتیاز را کردم. شاه خیلی ناراحت شد و نمی خواست آن را قبول کند ولی من به او گفتم که بدون تمدید، کار به انجام نخواهد رسید و بالاخره او قبول کرد.* (فاتح، ۳۰۰-۳۰۲).

پس از جلسهٔ مذکور نمایندگان طرفین به تنظیم قرارداد پرداخته و در مدت کوتاهی آن را برای امضاء و تصویب حاضر کردند.

مشورت رضاشاه با فاتح دربارهٔ قرارداد جدید

فاتح نوشته است:

در این جا بازلازم می آید که به حاشیه رفته و مطلب دیگری را که تا کنون افشا نشده است بیان نمایم. دو روز پس از ملاقات بین شاه و نمایندگان شرکت، شکوه الملک مرا به دفتر خود خواست و گفت شاه شما را احضار کرده است. هنگام ملاقات شاه گفت: تو مدتی ست که در شرکت هستی و قاعدةً باید اطلاعاتی راجع به نفت کسب کرده باشی. اکنون بگو بدانم چه شرایطی باید در امتیازنامه گنجانده شود که منافع ما را کاملاً تأمین نماید؟ در جواب گفتم: امتیاز سه جنبهٔ مختلف دارد. اول جنبهٔ مالی آن که عبارت از درآمد دولت باشد. در این جا شاه گفتهٔ مرا قطع کرده و گفت در این قسمت نمایندگان دولت کاملاً متوجه هستند ودستور کافی به آنها داده شده است، و لذا معلوم بود که میل نداشت در این باره مذاکره ای بشود. و بعد پرسید جنبه های دیگرش چیست؟ در جواب گفتم: دوم جنبهٔ اقتصادی نفت است که می باید از شرکت خواست تا به ارزان ترین قیمت آن را در دسترس عموم قرار دهد تا آن که سوخت ارزان که اساس و پایهٔ صنعت جدید است

* تقی زاده نیز در مجلس پانزدهم در این باب اظهار داشت: شاه وقتی با موضوع تمدید مدّت روبه رو شد «... به تحاشی و وحشت گفت: «عجب، این کار به هیچ وجه شدنی نیست. می خواهید که ما سی سال بر گذشتگان برای این کار لعنت کرده ایم، پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم ولی عاقبت در مقابل اصرار تسلیم شد» (همان مأخذ، ۳۰۲).

تأمین گردد و مخصوصاً باید کاری کرد که فرآورده های نفتی در تمام نقاط کشور حاضر و آماده برای فروش باشد و کشور ایران از وارد کردن نفت خارجی بی نیاز گردد. سوم جنبهٔ اجتماعی آن است که بایستی شرکت را وادار کرد تا از تعداد مستخدمین خارجی خود کاسته و ایرانیان را به اسرع اوقات حاضر و مهیا برای تصدی کارهای عمده کند و همین که کارهای عمده به دست ایرانیان افتد رفاه و آسایش عموم کارکنان تأمین خواهد گشت و عدهٔ کافی از ایرانیان مهیا برای اداره کردن نفت شده و در آینده خواهند توانست نه تنها صنعت نفت امروز را بلکه صنایع دیگر را نیز اداره نمایند و به طور کلی باید کاری کرد که شرکت نفت کانونی برای تربیت اشخاص فنی برای سایر کارها هم باشد. سپس شاه توضیحاتی راجع به جنبه های اقتصادی و اجتماعی نفت خواست که بیان کردم و بعد گفت: برو، عین این مطلب را که به من گفتی به طور خصوصی به فروغی و تقی زاده هم بگو.

روز بعد مطالب فوق را به فروغی گفته و روز بعد از آن تقی زاده را ملاقات و به تفصیل جزئیات جنبه های اقتصادی و اجتماعی نفت را توضیح دادم و ایشان با دقت بسیار سؤالات متعددی نمودند که جواب گفته شد (همان مأخذ، ۳۰۲).

چند کلمه دربارهٔ قرارداد جدید

در قرارداد جدید درآمد ایران افزایش یافت و حق الامتیاز سالانهٔ ایران هر تن چهار شلینگ تعیین شد (مادهٔ دهم) و نیز بیست درصد اضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره سود صاحبان سهام برای ایران منظور گردید و مقرر شد حق الامتیاز سالانهٔ ایران هرگز از هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد و در صورت تأخیر در پرداخت، شرکت سالانه برابر صدی پنج زیان دیرکرد به دولت ایران بپردازد (بند ب مادهٔ دهم)، و هم به دولت ایران حق داده شد در تمام جلسه های هیأت مدیره و کمیته های فرعی آن یک نماینده داشته باشد و شرکت سالی دو هزار لیره استرلینگ برای حقوق و هزینهٔ نمایندهٔ دولت ایران در لندن بپردازد (مادهٔ ۱۵). در این قرارداد حوزهٔ امتیاز به یک پنجم کاهش یافت و به یک صد هزار میل مربع محدود شد (مادهٔ دوم) و برای تصفیهٔ تمام دعاوی ایران، شرکت پرداخت یک میلیون لیره استرلینگ را ظرف سی روز تعهد کرد (مادهٔ ۲۳). شرکت نفت تأمین احتیاجات داخلی ایران را به مواد نفتی و بنزین تعهد کرد و برای نیازهای داخلی ۲۵٪ تخفیف داده شد (مادهٔ ۱۹) و نیز شرکت متعهد شد تمام دارایی شرکت در ایران از اراضی و کارخانه ها... در پایان امتیاز (به هر نحوی که امتیاز پایان پذیرفته باشد) متعلق به دولت ایران خواهد بود (مادهٔ ۲۰) (در سالهای بعد فروشگاههای نفت و بنزین بر پایهٔ این تعهد در همهٔ نقاط کشور ایجاد گردید)، و نیز شرکت تعهد نمود مستخدمین غیر فنی را تماماً از ایران استخدام نماید

و برای استخدام کارکنان فنی هم تا آن جا که ایرانیان واجد شرایط ودارای تخصص باشند، از اتباع ایران استخدام کند و برای آن که شماری از جوانان با استعداد ایرانی علوم و فنون صنایع نفت را در انگلستان فراگیرند و کارشناس ایرانی تربیت شود، شرکت پرداخت سالی ده هزار لیره استرلینگ را به این منظور بر عهده گرفت (مادهٔ ۱۶).

«در برابر امتیازاتی که دولت ایران به دست آورد، مدت امتیاز به سود کمپانی افزایش یافته، شصت سال شد. در حالی که از شصت سال مدت امتیاز دارسی ۲۸ سال بیشتر نمانده بود. قرارداد بایست برای همان مدت ۲۸ سال تنظیم می شد و این نقطهٔ ضعف بزرگ قرارداد بود» (صفائی، ۴۴-۴۶).

امتیاز نامهٔ جدید نفت

«مقدمه

به قصد برقرار کردن امتیاز جدیدی به جای امتیازی که در تاریخ ۱۹۰۱ [در اصل: ۱۹۰۹] به ویلیام دارسی داده شده بود این امتیاز را دولت ایران اعطاء و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود آن را قبول می نماید.

روابط طرفین مذکور در فوق در آتیه برطبق این قرارداد خواهد بود.

تعریفات - بعضی اصطلاحات مستعمله در این قرارداد، قطع نظر از هر معنی دیگری که ممکن است در حال یا در آتیه در موارد دیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق تعریفات ذیل معنی خواهد شد.

دولت - یعنی دولت شاهنشاهی ایران.

کمپانی - یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود و تمام شرکتهای تابعهٔ آن.

شرکت نفت انگلیس و ایران - یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود یا هر شخص حقوقی دیگری که با تصویب دولت ایران مطابق مادهٔ ۲۶ این امتیاز به او منتقل شود.

شرکت تابعه - یعنی هر شرکتی که در آن کمپانی حق تعیین بیش از نصف مدیران را مستقیماً یا غیر مستقیم داشته باشد و یا آن که کمپانی در آن شرکت به طور مستقیم یا غیر مستقیم مالک یک مقداری سهام باشد که بیش از پنجاه درصد حق رای در مجمع عمومی شرکت مزبور را برای کمپانی تضمین نماید.

نفت - یعنی روغن نفت خام و گازهای طبیعی و قیرها (اسفالتها) و مومهای طبیعی و تمام مشتقات دیگری که یا از مواد مذکورهٔ حاصل می شود و یا به وسیلهٔ اختلاط و امتزاج

این مواد به مواد دیگری به دست می آید.

عملیات کمپانی در ایران - یعنی تمام عملیات صنعتی و تجاری و فنی که کمپانی منحصراً برای اجرای این امتیاز انجام می دهد.

مادهٔ اول - دولت برطبق مقررات این امتیاز حق مانع الغیر تفحص و استخراج نفت را در حدود حوزهٔ امتیاز به کمپانی اعطاء می کند و همچنین حق انحصاری تصفیه و هر نوع عملی را در نفتی که خود تحصیل کرده و تهیهٔ آن برای تجارت خواهد داشت و همچنین دولت در تمام وسعت خاک ایران به کمپانی حق غیر انحصاری حمل و نقل و تصفیه و هر نوع عملی در آن و تهیه آن برای تجارت و همچنین فروش آن در ایران و صادر کردن آن را اعطاء می نماید.

مادهٔ دوم - الف - حدود حوزهٔ امتیاز تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ عبارت خواهد بود از حوزه ای که واقع است در جنوب خط بنفشی که در روی نقشه ای که طرفین امضا کرده و منضم به قرارداد است رسم شده است.

ب - کمپانی باید منتها تا ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ در حوزهٔ مذکور در فوق یک یا چندین قطعه زمین را به هر شکل و وسعتی و در هر نقطه که مقتضی می داند انتخاب نماید.

مجموع سطح یک یا چند قطعه که انتخاب شده باشد، نباید از یک صد هزار میل مربع انگلیسی (۱۰۰۰۰۰میل مربع) تجاوز نماید - هر میل ساده مطابق است با یک هزار و ششصد و نه متر.

کمپانی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ یا قبل از آن یک قطعه یا قطعاتی را که به طریق فوق انتخاب کرده کتباً به دولت اطلاع خواهد داد.

به هر اطلاعنامه نقشه ها و اطلاعات لازمه برای تشخیص و تحدید قطعه یا قطعات منتخبه از طرف کمپانی ضمیمه خواهد شد.

ج - بعد از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ دیگر حق تفحص و استخراج نفت را جز در قطعه یا قطعاتی که مطابق بند (ب) فوق انتخاب کرده است نخواهد داشت و حوزهٔ امتیاز بعد از این تاریخ عبارت خواهد بود از قطعه یا قطعاتی که بدین طریق انتخاب گردیده و از انتخاب آنها نیز به ترتیب مذکور در فوق به دولت اطلاع داده شده باشد.

مادهٔ سوم - کمپانی حق غیر انحصاری ساختن و داشتن لوله های حمل نفت را خواهد داشت.

کمپانی در تعیین محل سیر لوله های نفت خود و به کار انداختن آنها مختار است.

مادهٔ چهارم - الف - هر زمین بایر متعلق به دولت که کمپانی برای عملیات خود در

ایران لازم بداند و از برای مقاصد عمومی مورد احتیاج دولت نباشد مجاناً به کمپانی واگذار خواهد شد. طریقهٔ تحصیل اراضی مذکور به ترتیب ذیل خواهد بود. هروقت قطعه ای از اراضی مذکوره مورد احتیاج کمپانی واقع می شود، باید کمپانی یک یا چندین نقشه که در روی آن زمین مورد احتیاج با رنگ آمیزی مشخص گردیده باشد به وزارت مالیه ارسال بدارد.

دولت درصورتی که اعتراضی نداشته باشد متعهد می شود که در ظرف سه ماه از تاریخ وصول تقاضای کمپانی موافقت خود را اظهار بدارد.

ب - اراضی دائر متعلق به دولت را که کمپانی احتیاج پیدا می کند، به طریقی که در جزء قبل مذکور است از دولت تقاضا خواهد کرد و دولت در ظرف سه ماه موافقت خود را در مقابل تقاضای کمپانی دایر به فروش آن اراضی اشعار خواهد داشت در صورتی که دولت اعتراض و احتیاجی به اراضی مزبور نداشته باشد.

قیمت این اراضی را کمپانی تأدیه خواهد کرد - قیمت مزبور باید عادلانه باشد و از قیمت متعارفی اراضی که از همان نوع بوده و همان مصرف را داشته و در همان حوزه واقع شده باشد نباید تجاوز نماید.

ج - در صورتی که دولت در مقابل تقاضای پیش بینی شده در جزو های (الف و ب) مذکور در فوق جوابی ندهد پس از انقضای دو ماه از تاریخ وصول تقاضاهای مزبور کمپانی تذکر نامهٔ جدیدی به دولت خواهد فرستاد چنانچه به تذکر نامهٔ مزبور نیز در ظرف یک ماه از تاریخ وصول جوابی داده نشود سکوت دولت به منزلهٔ تصویب تلقی خواهد گردید.

د - اراضی را که متعلق به دولت نیست و برای کمپانی لازم باشد با توافق با صاحبان اراضی مزبور و یا توسط دولت کمپانی تحصیل خواهد کرد. در صورت عدم حصول موافقت در قیمت، دولت به صاحبان اراضی مزبور اجازه نخواهد داد که بیش از نرخ متعارفی اراضی متشابه مجاور مطالبه نمایند. برای تقویم اراضی مذکور منظوری که کمپانی از مصرف آنها دارد مأخذ قرار داده نمی شود.

هـ - اماکن مقدسه و ابنیهٔ تاریخی و محلهایی که جنبهٔ تاریخی دارد و همچنین توابع آنها تا دویست متر مسافت از مقررات مذکوره مستثنی هستند.

و - کمپانی حق غیر انحصاری خواهد داشت که فقط در حوزهٔ امتیازی، نه جای دیگر و از هر زمین بایر متعلق به دولت برای مصرف عملیات خود از هر نوع خاک و شن و آهک و سنگ گچ و سنگ مصالح ساختمانی دیگر مجانا استفاده نماید.

مسلم است که اگر استفاده ازمواد مذکوره موجب ضرر شخص ثالثی باشد باید کمپانی

جبران خسارت ذوی الحقوق را بنماید.

مادهٔ پنجم - عملیات کمپانی در ایران به طریق ذیل محدود می شود:

۱ - ساختمان هر خط آهن و هر بندر جدیدی موکول به حصول موافقت قبلی بین دولت و کمپانی خواهد بود.

۲ - اگر کمپانی توسعهٔ ارتباط تلفونی و تلگرافی و تلگراف بی سیم و هوا پیمایی فعلی خود را در نظر داشته باشد قبل از تحصیل اجازهٔ دولتی در این خصوص اقدامی نمی تواند بکند.

اگر دولت برای دفاع ملی یا در موقع پیشامدهای فوق العادهٔ دیگری احتیاج به وسائط نقلیه و وسائل ارتباطیهٔ کمپانی پیدا کند تعهد می نماید حتی الامکان کمتر موجب تضییق عملیات کمپانی بشود و نیز خساراتی را که از این حیث متوجه کمپانی می گردد به طور حقانیت جبران نماید.

مادهٔ ششم - الف - کمپانی مجاز است که بدون تحصیل جواز مخصوصی آنچه را که منحصراً برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده و حقوق گمرکی و مالیاتهای معمولهٔ حین ورود را بپردازد.

کمپانی تدابیر لازمه را اتخاذ خواهد نمود که اجناس وارده به اشخاصی غیر مستخدمین خودش فروخته یا واگذار نگردد.

ب - کمپانی بدون تحصیل جواز مخصوصی حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات طبی و جراحی وادویه ای را که برای مریضخانه ها و مطبهای خود در ایران لازم دارد وارد نماید واشیاء واجناس مذکوره در موقع ورود از تأدیهٔ حقوق گمرکی هر نوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

ج - بدون تحصیل هیچ گونه جوازی و بدون پرداخت هیچ نوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض به دولت ایران وادارات محلی کمپانی حق خواهد داشت آنچه را که منحصراً برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

د - صادرات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هرنوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

مادهٔ هفتم - الف - کمپانی و مستخدمینش از حمایت قانون دولت بهره مند خواهند بود.

ب - دولت در حدود قوانین و مقررات مملکتی همه نوع تسهیلات ممکنه را برای عملیات کمپانی مبذول خواهد داشت.

ج – هرگاه دولت در حوزهٔ امتیازیه به اشخاص دیگری امتیازاتی برای به کار انداختن سایر معادن اعطاء کند باید وادار نماید که احتیاطات لازمه را به عمل آورند که عملیات آنها به مؤسسات و عملیات کمپانی خسارتی وارد نسازد.

د – کمپانی مکلف است منطقه ای را که برای ساختن خانه و دکاکین و سایر بناهای دیگر خطرناک است تعیین کند تا دولت بتواند اهالی را مسبوق و از سکونت در آن محل منع نماید.

مادهٔ هشتم – کمپانی ملزم نخواهد شد که هیچ قسمتی از وجوه خود و مخصوصاً عواید حاصله از فروش صادرات خود را به پول ایرانی تبدیل نماید.

مادهٔ نهم – کمپانی فوراً تدارکات خود را خواهد دید که به وسیلهٔ یک کمپانی فرعی استخراج نفت ایالت کرمانشاه را شروع و در محل تصفیه نماید.

مادهٔ دهم – ۱ – مبالغی که برحسب این قرارداد از طرف کمپانی باید به دولت تأدیه شود (علاوه بر مبالغی که در موارد دیگر پیش بینی شده) به شرح ذیل تعیین می گردد:

الف – حق الامتیاز سالانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع می شود به مبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران به فروش برسد و یا از ایران صادر شود.

ب – پرداخت مبلغی معادل با بیست درصد (۲۰٪) آنچه اضافه به ۶۷۱۲۵۰ لیره به صاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع می گردد خواه این توزیع به عنوان سهم منافع یکی از سنوات بوده یا ازوجود ذخیرهٔ همان کمپانی که اضافه بر ذخائری که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ به موجب دفاتر خود موجود داشته باشد.

ج – مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی بر حسب جزءهای (الف) و (ب) از طرف کمپانی به دولت ایران تأدیه می شود، نباید هرگز از هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ (۷۵۰۰۰۰لیره استرلینگ) کمتر باشد.

۲ – تأدیهٔ وجوه مذکور در این ماده از طرف کمپانی به طریق ذیل به عمل خواهد آمد:

الف – ۳۱ مارس و ۳۰ ژوئن و ۳۰ سپتامبر و ۳۱ دسامبر هر سال هر دفعه مبلغ یک صد و هشتاد و هفت هزار و پانصد لیره استرلینگ (تأدیهٔ مربوط به ۳۱ مارس ۱۹۳۳ فوراً پس از تصویب این قرارداد به عمل خواهد آمد).

ب – در تاریخ بیست و هشتم فوریه ۱۹۳۴ و من بعد در همین تاریخ در هر سال حق الامتیاز مربوط به سال قبل بابت هر تن نفت برحسب جزء (۱– الف) پس از وضع مبلغ هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ (۷۵۰۰۰۰لیره استرلینگ) که مطابق جزء (۱– الف) قبلا تأدیه گردیده است.

ج - مبالغ لازم التأدیه به دولت برحسب جزء (۱ - ب) این ماده در موقع تقسیم منافع به سهام عادی پرداخته خواهد شد.

۳ - در موقع انقضای این امتیاز و همچنین در صورت ترک آن از طرف کمپانی مطابق مادهٔ (۲۵) کمپانی مبلغی مساوی بیست درصد (۲۰٪) از بابتهای ذیل را به دولت ایران تادیه خواهد کرد:

الف - از تفاضل بین مبالغ کل ذخائری که کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء و یا ترک امتیاز موجود خواهد داشت و مبالغ ذخائری که کمپانی مذکور در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ موجود داشته است.

ب - از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز به حساب منقول می شود و موجودیهایی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲، از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز به حساب منقول می شود و موجودیهایی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۳ از طرف کمپانی مزبور به حساب منقول گردیده است.

پرداخت وجوه لازم التأدیه به دولت برحسب این جزء یک ماه بعد از تاریخ تشکیل مجمع عمومی کمپانی که پس از انقضاء یا ترک امتیاز تشکیل می شود انجام خواهد گردید.

۴ - دولت حق خواهد داشت که محاسبات مربوط به جزء (۱ - الف) را که منتهی تا ۲۸ فوریه هر سال گذشته فرستاده می شود تفتیش و رسیدگی نماید.

۵ - برای جلوگیری از امکان توجه ضرر به دولت در موقع ترقی و تنزل قیمت پول انگلیس طرفین به شرح ذیل توافق حاصل نمودند:

الف - هرگاه موقع قیمت طلا در لندن از شش لیره استرلینگ (۶ لیره استرلینگ) در مقابل یک اونس تروی تجاوز نماید. برای هر پنس که علاوه بر شش لیره استرلینگ در مقابل یک اونس تروی در روز پرداخت قیمت طلا ترقی نماید بر کلیهٔ مبالغ لازم التأدیه به دولت از طرف کمپانی به موجب این قرارداد (به استثنای مبالغی که برحسب جزءهای (۱ - ب) و (۳-الف و ب) این ماده و جزء (۱ - الف) از ماده ۲۳ باید به دولت برسد) به میزان یک یک هزار و چهار صدو چهلم $\frac{۱}{۱۴۴۰}$ مبالغ مزبوره افزوده خواهد گردید.

ب - هرگاه موقعی دولت تصور کرد به این که دیگر طلا مبنای عمومی قیمتها نیست و طریق تأدیه های مذکور در فوق تضمینی را که منظور طرفین است برای دولت فراهم نمی نماید، طرفین موافقت می نمایند که وضعیت تضمین مزبور را تغییر دهند و در صورت عدم حصول موافقت قضیه مطابق ماده ۲۲ به حکمیت ارجاع خواهد شد و شرایطی را که

باید جانشین تضمین مذکور گردد معین و تاریخ اجرای آن را نیز معلوم خواهد نمود.

٦ - هرگاه در پرداخت مبالغ لازم التأدیه به دولت مطابق تاریخهای مقرر در این قرارداد اتفاقاً از ناحیهٔ کمپانی تأخیر به عمل آید، برای مدت تأخیر از قرار پنج درصد در سال فرع وجوه مزبوره را کمپانی خواهد پرداخت.

مادهٔ یازدهم - کمپانی برای مدت سی سال اول عملیات خود را در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی که به نفع دولت و ادارات محلی فعلا بر قرار و یادر آتیه وضع می شود معاف خواهد بود و در عوض مبالغ ذیل را به دولت تأدیه خواهد نمود:

الف - در مدت پانزده سال اول این قرارداد به تاریخ ۲۸ فوریه هر سال و برای اولین مرتبه در ۲۸ فوریه ۱۹۳٤ نُه پنس بابت هر تن از شش میلیون تن (٦٠٠٠٠٠٠تن) نفتی که بابت سنهٔ گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزء (۱ - الف) از مادهٔ (۲۰) می گردد و شش پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

ب - کمپانی تأمین می کند مبالغی را که بر طبق جزء های فوق الذکر تأدیه می نماید هیچ وقت از مبلغ دویست و بیست و پنج هزار لیره استرلینگ (۲۲۵۰۰۰لیره استرلینگ) کمتر نباشد.

ج - در مدت پانزده سال بعد یک شلینگ بابت هر تن از شش میلیون تن (٦٠٠٠٠٠٠) نفتی که بابت سنهٔ گذشتهٔ مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزء (الف) از مادهٔ (۱۰) می گردد و ۹ پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

د - کمپانی تضمین می کند مبالغی را که بر طبق جزء (ج) ما قبل تأدیه می نماید هیچ وقت از سیصد هزار لیره استرلینگ (۳۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر نباشد.

هـ - قبل از سنهٔ ۱۹٦۳ راجع به میزان مبالغی که کمپانی در ازای معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی به نفع دولت و یا ادارات محلی در مدت سی سال دوم که منتهی به سنهٔ ۱۹۹۳ می نمود باید بپردازد طرفین توافق نظر حاصل خواهند نمود.

مادهٔ دوازدهم - الف - کمپانی راجع به عملیاتی که مطابق این قرارداد در ایران می نماید جمیع وسایل معمول و مناسب را برای تأمین صرفه جوئی و استفادهٔ کامل از عملیات خود و برای حفظ مخازن تحت الارضی نفت و برای استفاده از امتیاز خود به طرزی که مطابق آخرین ترقیات علمی باشد به کار خواهد برد.

ب - هرگاه در حوزهٔ امتیاز غیر از نفت سایر مواد معدنی و بیشه ها و جنگلها متعلق به دولت موجود باشد کمپانی نمی تواند آنها را به کار انداخته و استفاده نماید و یا مانع

عملیات واستفادهٔ دیگران بشود (مشروط بر این که مقررات جزء (ج) از مادهٔ (۷) رعایت شود).

ولی در صورتی که مواد معدنی بیشه و جنگلهای مذکور برای تجسس و استخراج نفت لازم باشد کمپانی حق استفاده از آنها را خواهد داشت.

ج - کلیهٔ حفریاتی که منجر به کشف نفت نگشته و آب و یا مواد قیمتی دیگر در آن پیدا می شود باید برای دولت حفظ شود و فوراً کمپانی دولت را از کشفیات مزبور مطلع سازد و دولت هرچه زودتر ممکن باشد به کمپانی تمایل خود را نسبت به تصرف حفریات مزبور اعلام خواهد داشت و در صورت تصرف آنها دولت مراقبت خواهد کرد که مانع عملیات کمپانی نشود.

مادهٔ سیزدهم - کمپانی تعهد می نماید که به خروج خود و در یک مدت مناسبی هر موقعی که نمایندهٔ دولت تقاضا می کند سوادهای صحیح از تمام طرحها و نقشه ها و رسمها و سایر مدارک و اسناد راجع به وضعیت سطح الارضی و طبقات الارضی و حفر چاهها مربوط به حوزهٔ امتیازیه که موجود دارد به وزارت مالیه بدهد.

به علاوه در تمام مدت امتیاز کمپانی تمام اطلاعات مهم علمی و فنی را که از نتیجهٔ عملیات خود در ایران به دست آورده به دولت ارسال خواهد داشت.

تمام اسناد و مدارک مربوره را دولت به عنوان محرمانه تلقی خواهد نمود.

مادهٔ چهاردهم - الف - دولت به میل خود در هر موقع مناسبی حق خواهد داشت امر به تفتیش به عملیات فنی کمپانی در ایران نموده و برای اجرای این مقصود از اهل خبره و متخصصین فنی مأمورین بگمارد.

ب - کمپانی تمام مدارک و اسناد مربوط به اطلاعات علمی و فنی و تمام مؤسسات و وسائل و آلات اندازه گرفتن استخراج نفت را در دسترس مأمورین خبره و متخصصین دولت خواهد گذارد و به علاوه مأمورین مزبور در تمام ادارات کمپانی و در تمام خاک ایران حق تحصیل هر گونه اطلاعی را خواهند داشت.

مادهٔ پانزدهم - دولت حق تعیین یک نفر نماینده را خواهد داشت و نمایندهٔ مزبور (مأمور دولت شاهنشاهی) نامیده شده و اختیارات ذیل را خواهد داشت:

۱ - اطلاعاتی را که در حدود حق صاحبان سهام کمپانی ست از کمپانی تحصیل نماید.

۲ - در تمام جلسات هیأت مدیره و کمیته های آن و در تمام جلسات مجمع عمومی که برای مذاکره در مسائل روابط دولت و کمپانی تشکیل شده باشد حضور به هم رساند.

۳ – کمیته را که کمپانی به قصد توزیع اعتبار مذکور در مادهٔ (۱٦) و برای نظارت در تحصیل ایرانیان در لندن تشکیل می دهد، به عنوان رسمی و با حق رای قاطع ریاست نماید.

٤ – تقاضا نماید که جلسات مخصوص هیأت مدیره هروقت که لازم بداند برای مذاکره در مسائلی که دولت پیشنهاد می نماید تشکیل گردد. جلسات مزبوره در مدت پانزده روز بعد از وصول تقاضای کتبی به منشی کمپانی تشکیل خواهد شد.

کمپانی بابت حقوق و سایر مخارج نمایندهٔ مزبور سالانه دو هزار لیره استرلینگ به دولت خواهد پرداخت.

دولت کتباً کمپانی را از تعیین نمایندهٔ مزبور و یا جانشین او مطلع خواهد ساخت.

مادهٔ شانزدهم – ۱ – طرفین تصدیق دارند و قبول می نمایند که اصلی که مدار اجرای این قرارداد می باشد آن است که در منافع طرفین حفظ حد اعلای منتج بودن و صرفه جویی در اداره و عملیات کمپانی در ایران ضرورت عالی دارد.

۲ – مسلّم است که کمپانی صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را به اندازه ای که اشخاص ذی صلاحیت و با تجربه در ایران یافت شود از اتباع ایرانی انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلّم است که مستخدمین غیر فنی کمپانی منحصراً از اتباع ایران خواهند بود.

۳ – طرفین موافقت می نمایند در این که طرح عمومی مطالعه و تهیه نمایند که بر طبق آن هر سال و مرتبا مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و به جای آنها به طور تصاعدی در کوتاه ترین مدت ممکن از اتباع ایرانی بگمارند.

٤ – کمپانی سالانه مبلغ ده هزار لیره استرلینگ برای این که اتباع ایران در انگلستان علوم و فنون مربوط به صناعت نفت را فرا گیرند تخصیص خواهد داد. اعتبار مذکور به وسیلهٔ یک کمیته که مطابق مادهٔ ۱۵ تشکیل می شود به مصرف خواهد رسید.

مادهٔ هفدهم – کمپانی تشکیلات و مخارج تأسیسات و تفتیش و اداره وسائل صحی و صحت عمومی را مطابق جدیدترین طریقهٔ حفظ الصحهٔ معمولی در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مساکن اعضاء و عملجات خود که در حوزهٔ امتیازیه کار می کنند به عهده می گیرد.

مادهٔ هیجدهم – هروقت کمپانی اسهام جدیدی برای عامه اشاعه می دهد، باید دفاتر ثبت تقاضای اشتراک آن را در همان موقع که در سایر نقاط شروع می شود در تهران نیز برقرار نماید.

مادهٔ نوزدهم – کمپانی برای احتیاجات داخلی ایران و از آن جمله احتیاجات دولت بنزین و نفت و لامپ و مازوت که از نفت ایران حاصل می شود براساس ذیل خواهد

فروخت:

الف – در اول ژوئن هرسال کمپانی معدل قیمتهای (فوب) رومانی را راجع به بنزین و نفت و لامپ و مازوت و معدل قیمتهای (فوب) خلیج مکزیک را راجع به هر یک از مواد مذکوره نسبت به مدت دوازده ماه گذشته تا تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد. نازلترین معدلهای مذکور اختیار و «اساس قیمتها» برای سالی که از اول ژوئن شروع می گردد قرار داده می شود.

قیمتهای اساسی به منزلهٔ قیمت در تصفیه خانه تلقی می گردد.

ب – کمپانی بنزین و نفت و لامپ و مازوت را به ترتیب ذیل خواهد فروخت:

۱ – به دولت برای احتیاجات اختصاصی خودش ولی نه فروش به دیگران، مطابق «قیمتهای اساسی» مذکور در جزء (الف) فوق با تخفیف بیست و پنج درصد.

۲ – به سایر مصرف کنندگان مطابق همان «قیمتهای اساسی» با تخفیف ده درصد.

ج – کمپانی حق دارد که به قیمتهای اساس مذکور در جزء (الف) مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه بر محصولات مزبور را بیفزاید.

د – دولت صادر کردن محصولات نفتی را که مطابق مقررات فوق کمپانی فروخته است قدغن خواهد کرد.

مادهٔ بیستم – ۱ – (الف) در مدت ده سال آخر امتیاز و یا در فاصله دو سال پس از اطلاع قبلی که راجع به ترک امتیاز مطابق مادهٔ ۲۵ داده می شود کمپانی جز به شرکتهای تابع خود حق فروش یا انتقال یک یا چندین قسمت از اموال غیر منقول خود را که در ایران موجود است ندارد. در مدتهای مذکور نیز کمپانی حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر آن که اشیاء مزبوره از حیّز انتفاع افتاده باشد.

ب – در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه از اراضی را که کمپانی مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمی تواند انتقال دهد و همچنین هیچ یک از اموال منقول خود را نیز به استثناء آنچه غیر مفید و یا این که دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمی تواند خارج نماید.

۲ – در موقع ختم امتیاز خواه این ختم به واسطهٔ انقضای عادی مدت یا به هر نحو دیگری پیش آمد کرده باشد تمام دارایی کمپانی در ایران به طور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به دولت ایران می گردد.

۳ – جملهٔ (تمام دارایی) مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه ها و ساختمانها

و چاهها و سدهای دریایی و راهها و لوله های حمل نفت و پلها و رشته نفتهای فاضلاب و وسایل توزیع آب و ماشینها و مؤسسات و تجهیزات (از آن جمله آلات و ادوات) از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلا از قبیل اتومبیل و گاری و ایروپلان) و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیایی که کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده می نماید.

مادهٔ بیست و یکم - طرفین متعاهدین اعلام می دارند که اجرای این قرارداد مبنی بر اصول متقابل حسن نیّت و صداقت و تفسیر معقول و متناسب این قرارداد باشد.

کمپانی صریحاً تعهد می نماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام به هیچ عملی و یا خودداری از عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید.

این امتیاز را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آتیه به وسیلهٔ هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچ یک از دستورات و نظامات اداری و یا عملیات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود.

مادهٔ بیست و دوم - الف - هر قبیل از اختلافات حاصله بین طرفین مخصوصاً اختلافات ناشی از تغییر مدلول این امتیاز نامه و حقوق و مسؤولیتهای مقرره در آن و همچنین هر اختلاف نظر در مواردی که به موجب این امتیازنامه محتاج به توافق نظر طرفین است به طریق حکمیت قطع و فصل خواهد شد.

ب - طرفی که تقاضای حکمیت می کند باید تقاضای خود را به طرف دیگر کتباً ابلاغ کند.

طرفین هر یک، یک حکم معین نموده و حکمین قبل از شروع به حکمیت، یک حکم ثالثی انتخاب خواهند کرد. هرگاه حکمین نتوانند در ظرف دو ماه نسبت به تعیین حکم ثالث توافق حاصل نمایند - حکم مزبور را به تقاضای یکی از طرفین رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی تعیین خواهد نمود. چنانچه رئیس دیوان دائمی بین المللی از حیث ملیت و تابعیت مطابق جزء (ج) حائز شرایط لازمه برای تعیین حکم ثالث نباشد، حکم ثالث به وسیلهٔ نایب رئیس دیوان مزبور معین خواهد شد.

ج - حکم ثالث باید از ملت ایران یا انگلیس نباشد و به علاوه ارتباط نزدیک نیز نه با ایران و نه با انگلیس از حیث تعلق به یکی از مستملکات یا ممالک تحت الحمایه و یا مستعمرات و ممالک تحت قیمومت و ممالکی که به وسیلهٔ یکی از مملکتین مذکور در فوق اداره و یا اشغال شده و یا مثل این که در خدمت یکی از ممالک مزبوره بوده و یا می باشد نداشته باشد.

د - اگر یکی از طرفین شصت روز بعد از وصول تقاضای حکمیت طرف مقابل حکم خود را معین نکرد و یا تعیین آن را به طرف دیگر ابلاغ ننماید طرف مزبور حق خواهد داشت که از رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی (یا از نایب رئیس در موردی که مطابق قسمت اخیر جزء (ب) پیش بینی گردیده) تقاضا نماید که یک حکم منفرد و ذی صلاحیت مطابق مقررات مذکور در فوق تعیین کند و در این صورت اختلاف موجود به وسیلهٔ حکم منفرد مزبور قطع و فصل خواهد گردید.

هـ - اصول محاکمات در حکمیت مطابق همان اصولی خواهد بود که در موقع حکمیت در دیوان داوری دائمی بین المللی مأمور [ظ. معمول] آن جاست و محل حکمیت را برحسب مورد حکم ثالث یا حکم منفرد مذکور در جزء (د) معین خواهد کرد.

و - حکم حکمیت مستند بر اصول قضائی مذکور در مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان داوری دائمی بین المللی بوده و قابل تجدید نظر نخواهد بود.

ز - مخارج حکمیت به نحوی که در رأی حکمیت تعیین می شود تأدیه خواهد گردید.

مادهٔ بیست و سوم - ۱ - از برای تصویب کلی تمام دعاوی گذشتهٔ دولت ایران از هر قبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد (به استثنای آنچه مربوط به مالیاتهای ایران است) کمپانی به شرح ذیل اقدام می کند:

الف - به فاصلهٔ سی روز از تاریخ مذکور مبلغ یک ملیون لیره استرلینگ (۱۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) خواهد پرداخت و به علاوه:

ب - مبالغ لازم التأدیه به دولت را بابت عمل کرد سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ برمبنای مذکور در مادهٔ ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز دارسی پس از وضع دویست هزار لیره استرلینگ (۲۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) که به رسم مساعده در ظرف سنهٔ ۱۹۳۲ بابت حق الامتیاز پرداخته و یک صد و سیزده هزار و چهارصد و سه لیره و سه شلینگ و ده پنس (۱۰ - ۳ - ۱۱۳۴۰۳ لیره) که به اختیار دولت قبلا به ودیعه گذاشته شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد.

۲ - در همان مدت مذکور در فوق در مقابل دعاوی دولت بابت مالیات گذشته از تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۰ الی ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ کمپانی مبلغی برحسب مبنای مذکور در جزء (الف) از بند (۱) مادهٔ ۱۱ محاسبه و بدون رعایت تضمین مذکور و جزء (ب) از بند مزبور به دولت تأدیه خواهد نمود.

مادهٔ بیست و چهارم - هرگاه به مناسبت الغای امتیاز «دارسی» نسبت به قراردادهای اجاره که قبل از اول دسامبر ۱۹۳۲ تا اندازه ای که امتیاز مزبور اجازه می داده است منعقد

گردیده اختلافاتی بین کمپانی و افراد تولید گردد اختلافات مزبوره مطابق قواعد تفسیریهٔ ذیل فیصله خواهد یافت:

الف – اگر قرارداد برحسب مدلول خود در آخر امتیاز «دارسی» باید خاتمه بیابد تا تاریخ ۲۸ مه ۱۹۶۱ با وجود الغاء امتیاز مزبور به اعتبار خود باقی خواهد ماند.

ب – هرگاه در قرارداد پیش بینی شده باشد که علاوه بر اعتبار آن در مدت امتیاز «دارسی» در صورت تجدید امتیاز قرارداد مزبور نیز تجدید می شود اعتبار آن تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ باقی خواهد ماند.

مادهٔ بیست و پنجم – در آخر هر سال مسیحی کمپانی حق خواهد داشت که این امتیاز را ترک نماید مشروط بر این که دو سال قبل از آن دولت را از نیّت خود کتباً مطلع ساخته باشد.

در خاتمهٔ مدت فوق الذکر، کلیهٔ دارایی کمپانی در ایران (به طوری که در قسمت مادهٔ ۲۰ تصریح شده) مجاناً و بدون هیچ قیدی به طور سالم و قابل استفاده ملک دولت خواهد شد و کمپانی در آتیه از هرگونه تعهدی بری خواهد بود.

چنانچه نسبت به تعهدات طرفین مربوط به قبل از انقضای مدت مذکور در فوق اختلافاتی حاصل شود به طریق حکمیت مذکور در مادهٔ ۲۲ قطع و فصل خواهد شد.

مادهٔ بیست و ششم – این امتیاز برای مدتی که ابتدای آن از تاریخ اجراء و انتهای آن در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ خواهد بود به کمپانی اعطا می گردد. قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمی تواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتی که کمپانی مطابق مادهٔ ۲۵ آن را ترک کند و یا آن که محکمهٔ حکمیت بر اثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت به اجرای مقررات این قرارداد ابطال آن را اعلام بدارد.

تخلف به معنی مذکور در فوق منحصر به مواد ذیل است:

الف – هرگاه مبلغی که بر حسب رای محکمهٔ حکمیت باید به دولت پرداخته شود تا یک ماه بعد از تاریخ صدور رای تأدیه نگردد.

ب – هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری و یا اجباری کمپانی گرفته شود.

در مورد سایر تخلفاتی که نسبت به مقررات این قرارداد از هریک از طرفین تلقی شود محکمهٔ حکمیت درجهٔ مسؤولیتها و اثرات مترتبه بر آن را تعیین خواهد نمود.

هرنوع انتقال امتیاز مشروط به تصویب دولت خواهد بود.

مادهٔ بیست و هفتم – این قرارداد پس از تصویب مجلس و توشیح آن از طرف اعلیحضرت همایونی قابل اجرا می گردد.

در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ این قرارداد در تهران منعقد گردید.

این امتیاز که مشتمل بر بیست و هفت ماده است در جلسهٔ هفتم خرداد ماه یک هزار و سیصد و دوازده شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید. رئیس مجلس شورای ملی – دادگر» (لسانی، ۲۱۵–۲۲۷).

اظهار نظر فاتح دربارهٔ قرارداد جدید نفت

فاتح عضو بلند پایهٔ ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران که در جریان مذاکرات مربوط به لغو قرارداد دارسی و قرارداد جدید بوده است می نویسد:

... مخالفین رژیم بیست ساله مدعی هستند که لغو امتیاز دارسی با تبانی قبلی انگلیس ها بوده و برای این بوده است که امتیاز جدیدی طبق تمایلات انگلیس ها تنظیم گردد... در گذشته معلوم شده است که هر وقت عدم اطلاع و غفلت و بی مبالاتی در امور کشور موجب ضرر و زیانی شده است انتقاد کنندگان بعدی از راه حقیقت منحرف شده و برای خراب کردن مخالفین خود تهمتهای بیجایی به آنها زده اند و عامهٔ مردم هم بدون رسیدگی و تأمل تهمتهای مزبور را قبول نموده اند.... روش شاه فقید در لغو امتیاز دارسی به هیچ وجه با تبانی نبوده و صرفاً برای این بود که منافع کشور به نحو بهتری تأمین گردد... پنج سال مذاکره با شرکت نفت به نتیجهٔ مطلوب نرسیده بود و خبر نقصان عواید سال ۱۹۳۱ به اندازه ای شاه را عصبانی کرد و او را تحت احساسات شدید قرار داد که او دستور لغو امتیاز دارسی را صادر کرده، و قدرت بی حد او هم به اندازه ای حکمفرما بود که فرصت اظهار عقیده را از وزیران و مشاورین او سلب کرده بود. اگر احساسات شدید شاه و یأس او از قطع و فصل اختلافات با شرکت نفت توأم با بی اطلاعی و استبداد رای او نشده بود احقاق حق ایران به طریق عاقلانه و دنیا پسندی ممکن و میسر بود و هیچ لزومی نداشت که این استیفای حق منتهی به قراردادی شود که به گفتهٔ مخالفین آن ضرر و زیانش از امتیازنامهٔ دارسی هم بیشتر باشد... (فاتح، ۲۹۳).

به نظر وی

... راه عاقلانه این بود که دولت در آن وقت به فوریت شرکت را دعوت به حکمیت کند و دعاوی مشروع خودرا با نظر متخصصین و خبرگان تنظیم نموده و طرح نماید. هیچ تردیدی نیست که اگر این کار شده بود دولت فائق شده و شرکت تسلیم نظریات دولت می گشت و اگر دولت انگلیس می خواست به حمایت شرکت اقدام نماید دولت ایران قادر بود که به جامعهٔ ملل رجوع نموده و از این کار جلوگیری نماید. نویسنده به خوبی ناظر بود که شرکت چه اندازه از ارجاع به حکمیت وحشت داشت و چه توفیق مهمی چنین عملی برای دولت ایران می توانست داشته باشد (فاتح، ۲۹۴–۲۹۵).

با وجود این، جمع بندی فاتح دربارهٔ قرارداد جدید چنین است:

شرکت نفت همواره می گفت که شرایط مندرجه در قرارداد مزبور [قرارداد ۱۹۳۳] بهترین شرایطی بوده که در آن وقت در خاورمیانه معمول بوده است. ایرانیان همه متفق الرای بودند که قرارداد مذکور برخلاف منافع ایران تنظیم شده بود. بیطرفهایی که حبّ و بغض به خصوصی با هیچ یک از طرفین نداشتند قول شرکت را قبول داشته و تصدیق می کردند که قرارداد ۱۹۳۳ بین قراردادهای دیگری که با سایر کشورهای خاورمیانه در آن زمان منعقد شده و یا قبلاً منعقد گشته و اجرا می شد از همه بهتر بوده است ولی اضافه می کردند که در قسمت تمدید مدت امتیاز، ایران مغبون گشته است.

اولین بحث و انتقادی که دربارهٔ قرارداد ۱۹۳۳ در یک مقام رسمی به عمل آمد نطق مشروح و مفصلی بود که دکتر مصدق در هفتاد و پنجمین جلسهٔ دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی در تاریخ یکشنبه هفتم آبان ماه ۱۳۲۳ شمسی ایراد کرد.... قسمت عمدهٔ بیانات دکتر مصدق شامل ایرادات و اعتراضات به تمدید مدت قرارداد بود و در پایان آن نطق سه دلیل اقتصادی برای مردود شناختن قرارداد ذکر می کند... (فاتح، ۳۰۵).

فاتح لغو امتیاز دارسی را ناصواب می شمارد زیرا به عقیدهٔ او دولت ایران می توانست از طریق مشروع که وی در ٤ ماده ذکر کرده است به خواسته های خود برسد، اما

... متأسفانه طرز حکومت آن وقت و بی اطلاعی از چگونگی امر نفت و بی اعتنایی به کسانی که وارد کار بوده و می توانستند نظری بدهند نتیجه اش قرارداد ۱۹۳۳ بود. این بیخبری و بی اطلاعی چندی بعد دربارهٔ ملی شدن نفت هم تکرار شد... (فاتح، ۳۰۶).

وی می افزاید:

بیشتر کسانی که به قرارداد ۱۹۳۳ معترض بودند و تمدید امتیاز دارسی را خطای بزرگ می دانستند از جنبهٔ منفی قضیه وارد شده و حاضر نبودند که زیانهای لغو امتیاز دارسی را متذکر شده و از جنبهٔ مثبت به قضیه نگاه کنند. آنها به لغو امتیازدارسی چندان اعتراضی نداشتند ولی قرارداد ۱۹۳۳ را هم خطای بزرگی می دانستند. البته تردیدی در حسن نیت آنها نمی توان داشت لکن باید گفت که اظهارات آنها کاملاً منطبق با واقع بینی و عاری از احساسات شورانگیز نبود (فاتح، ۳۰۷).

جنگ جهانی دوم: رضاشاه در برابر شرکت نفت انگلیس و ایران

با آغاز جنگ دوم جهانی، صنعت نفت ایران با اشکالات بسیاری مواجه گردید

پیشرفتهای سریع قوای آلمان در اروپا موجب شد که بازارهای اروپایی شرکت نفت از دست آن

برود و صادرات ایران محدود به بازارهای شرقی گردد... غرق کشتیهای نفتکش سبب شد که حمل نفت ایران به انگلستان در ۱۹۴۱ به کلی متوقف گردد... در نتیجهٔ بروز این مشکلات میزان استخراج نفت ایران رو به تقلیل رفت... از همان اوایل جنگ دولت ایران به شرکت تذکر داد که کاهش استخراج که موجب کسر درآمد آن خواهد بود باید به یک وسیله ای جبران گردد... کدمن به تهران آمده و به دولت پیشنهاد کرد که برای دورهٔ جنگ و بدون رعایت کاهش استخراج مبلغ معینی به طور دریست به دولت پرداخته شود... بالاخره به چهار میلیون لیره در سال قطع گردید. این مبلغ از حداکثر درآمد دولت در سالهای قبل از جنگ هم زیادتر بود... (فاتح، ۳۱۴).

بدیهی ست شرکت از سر ناچاری به پرداخت این مبلغ تسلیم شده بوده است. بهبودی در این باب می نویسد:

سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس بنا به قرار قبلی وارد محل کار اعلیحضرت شد و... پس از گفتگوی مختصر و گذاشتن یک برگ روی میز کار اعلیحضرت گفت: اصرار شما برای دریافت سهم ایران از درآمد نفت، در این زمان که دولت من با مشکلات مالی شدید دست به گریبان است بسیار غیر دوستانه بود و دولت من این موضوع را هرگز فراموش نخواهد کرد» (بهبودی، ۳۴۳، ۳۴۴).

تقی زاده نیز در این باب از موقع شناسی رضاشاه در جنگ دوم جهانی، و تسلیم شرکت نفت در برابر او یاد کرده است:

بعد از عقد قرارداد جدید، مالیاتش و غیره خیلی بیشتر بود. تا به جایی رسید که در جنگ گذشته نفت کم می رفت. چون آلمانی ها با زیردریاییها کشتیها را می زدند. کشتی نمی رفت. کمتر [پول] می دادند. رضاشاه خیلی عصبانی شد. گفت نمی شود. باید زیاد بدهید. گفتند زیاد که حساب دارد. گفت من حساب نمی دانم. به ما چه که شما جنگ دارید. نفت ما که زیر زمین هست. نمی توانید ببرید به ما چه. آن وقت گفت که چهار میلیون لیره به ما باید بدهید. گفتند نمی شود. شدت جنگ به جایی رسید که قشون آلمان آمده بود این طرف جزیرهٔ انگلیس در دونکرک. به دونکرک رسیده بودند و اینها خیلی مضطرب بودند.

همان وقت رضاشاه مچ آنها را گرفت. گفتند که می دهیم. سفیرشان نوشت که می دهیم. از قراری که شنیدم خود سفیر پیاده پا شد رفت به خیابان کاخ و دم در این کاغذ را داد. وقتی کاغذ را داد گفته بود «آنچه توقع شما بود دادیم، اما این را فراموش نمی کنیم». چون رضاشاه در واقع آنها را خفه کرد. آن دو سه سال سه میلیون یا چهار میلیون دادند وقتی رضاشاه از میان رفت و قشونشان آمد به ایران دیگر گفتند نمی دهیم.

من آن جا سفیر بودم. گفتم آخر حیا بکنید. حالا راهها را بریدید، تجارت را قطع کردید،

پول هم نمی دهید؟ اقلاً این را بدهید. من گفتم تا حالا که داده اید تا آخر جنگ بدهید. آن وقت دلشان از دست رضاشاه خون بود. فریزر آمد گفت فلانی شما هرچه می گویید ما می خواهیم متابعت کنیم، اما اگر بدانید که از دل ما چقدر خون رفته و خون می رود. ما نمی دهیم. ما را کشتند و خفه کردند. سببش این بود تا مادامی که روس داخل جنگ نشده بود هرچه می گفتند چاره نبود، انگلیس هم تسلیم می شد. آن روزی که روس داخل جنگ شد، تمام شد. مخبرین جرایدشان آن پیشتر تلگراف می کردند چه می شد اگر مصالحه ای بکنید باروسها که آن وقت دیگر اینها صدایشان در نمی آید. می دانستند که مادامی که روس هست انگلیس نمی تواند قشون وارد کند، روس هم داخل می شد. آن وقت که با هم شدند و هر دو به ایران آمدند دیگر اعتنایی به ایران نداشتند.

مذاکرهٔ تقی زاده با فریزر در لندن

من آن وقت سفیر ایران بودم. فریزر را خواستم. آمد پیش من. گفت حالا که قدرت پیدا کردیم ما پول نمی دهیم. گفت آن پول را جبراً گرفتند. من شوخی به او می کردم. گفتم تو بچهٔ خوبی هستی ما را نرنجان، بده. آن وقت هم که دادید جبر نبود، از روی صمیم قلب بود. من او را ناهار دعوت کرده بودم. آن وقت آقای بافر کاظمی وزیر خارجه بود. خیلی اصرار داشت که بلکه دستمان کمی باز شود. پول هیچ نداشتند. آخرش گفت فلان کس من از روی شما نمی روم [شاید: رویم نمی شود] آسان نیست. ما باید با هیات مدیره (* می گویند) گفتگو کنیم. اگر نتیجه شد خبر می دهم. خبر نداد. نتیجه نشد. تقریبا تا دو ماه. یک روز تلفن کرد که من می خواهم به آن جا بیایم. آمد. گفت که بالاخره گردنشان گذاشتم که تا آخر جنگ بدهند. آن موقع هنوز آلمان مغلوب نشده بود. گفتم: نه من قبول ندارم تا آخر جنگ با آلمان، اصلا تا آخر جنگ با ژاپون. گفت آن را هیچ کس نمی داند کی تمام بشود. چون ناامید بودند دربارهٔ ژاپون. گفت اگر جنگ با آلمان تمام شود معلوم نیست تا دو سال هم ژاپون از پا در آید. اگر بمب اتم پیدا نشده بود از عهدهٔ ژاپون برنمی آمدند (زندگی طوفانی، ۲۴۲-۲۴۴).

چون در بخشهای ۶ تا ۱۰ کتاب حاضر، موضوع نفت که سرانجام به ملی شدن آن انجامید به شرح مورد بحث قرار گرفته است، در این پیوست به آن اشاره ای نمی شود.

اینک این پرسش را مطرح سازد که آیا رضاشاه در دوران سلطنت خود - به طوری که دکتر مصدق اظهار داشته است - در برابر شرکت نفت سکوت اختیار کرده بوده، و فسخ قرارداد دارسی و امضای قرارداد جدید نفت نیز هر دو به دستور یا به اشاره انگلیسی ها انجام پذیرفته بوده است؟

* در اصل سفید مانده.

پیوست شمارهٔ ٤

حقایقی چند دربارهٔ
۳۰ تیر ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۳۰ تیر ۱۳۳۱

این مختصر را به عنوان مدخلی بر مشاهدات دکتر غلامحسین صدیقی آخرین وزیر کشور دکتر مصدق، دربارهٔ روزهای «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲»، که در صفحات بعد از نظرتان خواهد گذشت، تلقی بفرمایید.

دربارهٔ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسیار شنیده ایم و بسیار خوانده ایم. عموم کسانی که در این باب چیزی نوشته اند، از جمله بر این موضوع تأکید کرده اند که چاقوکشان و اراذل و اوباشی مانند شعبان بی مخ (شعبان جعفری)، حسین رمضان یخی، طیّب حاج رضایی، امیر مو بور و نیز چند روسپی را با پول امریکا بسیج کردند و به خیابانها فرستادند و حکومت ملی دکتر مصدق را ساقط کردند. اینان عموماً برای تأیید نظر خود در کتابها یا مقاله ها یشان از جمله تصویری از میدان سپه تهران را چاپ کرده اند که دو سه تانک در آن در حرکت است، و در تصویر دیگر «شعبان بی مخ» را که در یک اتومبیل جیپ ایستاده است و عکس شاه را در دست دارد و از خیابانی می گذرد. به عنوان جملهٔ معترضه باید بگویم که شعبان جعفری و چند تن از یارانش از روز نهم اسفند ۱۳۳۱ به علت حمله به خانهٔ دکتر مصدق نخست وزیر در زندان بودند و در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پس از تصرف رادیو به توسط مخالفان دکتر مصدق از زندان آزاد شدند و آن گاه شعبان جعفری چنان که گذشت در خیابانهای تهران به اصطلاح آفتابی شد (جعفری، ۱۵۹-۱۹۲). اما کسانی که دربارهٔ ۲۸ مرداد کتاب یا مقاله نوشته اند به هیچ وجه به علت عدم حضور مردم و طرفداران دکتر مصدق در آن روز برای مقابله با اراذل و اوباش و روسپیان سخنی به میان نیاورده اند، در حالی که بر طبق آمار رسمی منتشر شده از سوی دولت دکتر مصدق، در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ در رفراندومی که به منظور انحلال مجلس هفدهم - به پیشنهاد دکتر مصدق - انجام

(روحانی، ۳۹٤-۳۹۵). و تعداد آراء در سراسر کشور به قول دکتر مصدق در دادگاه نظامی ۲,۱۵۰,۰۰۰ نفر بوده است (موحد، «کودتا و وصایای مصدق»، ۱۵-٤۰). و این رأی، در ضمن رأی اعتماد مردم به شخص دکتر مصدق نیز بوده است. بنده نه، به آراء شهرستانها کاری دارم و نه به بازیهای پشت پرده که دولتهای انگلیس و امریکا و کمپانیهای بزرگ نفتی و عمال آنها از آغاز ملی شدن صنعت نفت بازیگر اساسی آن بودند. سؤال اساسی آن است که چرا در تهران از این عدهٔ متجاوز از یک صد و پنجاه هزار نفر طرفداران دکتر مصدق و موافقان انحلال مجلس هفدهم، حتی عده ای معدود در روز ۲۸ مرداد - در این روز سرنوشت ساز - در برابر اراذل و اوباش و روسپیان قد علم نکردند. نویسندگان کتابها و مقاله هایی که به آن اشاره کردم، در ضمن ندانسته، با تکیه بر نقش اراذل و اوباش و فواحش در سقوط دولت دکتر مصدق، از اعتبار شخص وی و دولت او می کاهند. زیرا این پرسش مطرح می تواند شد که این چگونه دولت ملی و متکی بر مردم بوده است که چند لات و زن بدکاره آن را ساقط کرده اند، گرچه نظامیان و افراد شهربانی - بنا به قول دکتر صدیقی در «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲» - از آنان ممانعت به عمل نیاورده و یا به نوعی با آنان همگامی نشان داده باشند!

چرا در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از آن مردم از جان گذشته ای که در سی ام تیر ۱۳۳۱، به مخالفت با نخست وزیری احمد قوام به پا خاستند و در گوشه و کنار تهران فریاد بر می آوردند: «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم: یا مرگ یا مصدق»، و کشته ها دادند، خبری نبود! آنان در سی ام تیر، در آن روز تاریخی، سرانجام احمد قوام نخست وزیر را مستأصل ساختند تا استعفا داد و رفت، و مردم بار دیگر مصدق را - بی آن که خود وی در آن چند روز نخست وزیری قوام کمترین فعالیتی کرده باشد - بر مسند نخست وزیری نشاندند. صفایی نوشته است: «رویداد خونین سی ام تیر، دست کم ۳۲ کشته و ۹۶ مفقود الاثر و دهها زخمی برجای نهاد» (صفایی، ۲۲۸-۲۲۹)، و به روایت ارسنجانی، علاء به قوام السلطنه گفته بوده است در آن روز «نزدیک به پانصد تن کشته شدند» (موحد، ٤۸۰/۱).

سؤال این است که در فاصلهٔ سیزده ماه بین سی ام تیر ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چه بر سر ایران آمده بوده است که در روز ۲۸ مرداد حتی وقتی نظامیان خانهٔ نخست وزیر محبوب را ویران کردند و مخالفان مصدق تمام سازمانهای دولتی را یک روزه تصرف نمودند، از طرفداران مصدق و توده ای ها حتی عده ای قدم به میدان نگذارند و فریاد «یا مرگ یا مصدق» سر ندادند تا شعبان بی مخ ها را بر سر جای خود بنشانند. انگلیس و امریکا و

کمپانیهای نفتی و عمال خارجی و ایرانی آنها در نسبی ام تیرماه نیز در کمال قدرت وارد میدان شده بودند و کار مصدق را در آن روز تمام شده می پنداشتند، چنان که مصدق هم در خاطراتش نوشته است: «اکنون اعتراف می کنم که راجع به استعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام السلطنه آن اعلامیهٔ کذایی را نمی داد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمی شد و دولت خود را تشکیل می داد... زحمات هیأت نمایندگی ایران [در دیوان لاهه] به هدر می رفت» (خاطرات، ۲۵۹).

دکتر مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ به علت مخالفت شاه با سپردن پست وزارت جنگ به او از نخست وزیری استعفا داد و به خانه اش رفت و درِ خانه را حتی به روی نزدیکان خود بست. تنها حسین مکی با او ملاقاتی کرد که گزارش آن را در اختیار داریم (موحد، ٤٦٦/١). دکتر مصدق در آن چند روز پس از استعفایش، نه با مردم سخن گفت، نه اعلامیه ای صادر کرد، نه طرفداران خود را علیه قوام به میدان فرستاد، ولی یاران او، در درجهٔ اول، آیت الله کاشانی و دکتر بقایی و حسین مکی در طرفداری از وی و بسیج مردم علیه قوام سنگ تمام گذاشتند.

پس از استعفای دکتر مصدق، در ۲۵ تیر ۱۳۳۱ چهار تن از نمایندگان طرفدار وی بر طبق قرار قبلی نزد شاه رفتند. شاه به آنان گفت مجلس به قوام رأی تمایل داده است. و فعلاً او نخست وزیر است. به روایت حسیبی شاه افزوده بود: شما «پی راه قانونی برای برکناری قوام بگردید». با شنیدن این عبارت «وکلای جبههٔ ملی از ظهر به بعد با پشتگرمی خاصی به فعالیت پرداختند و غالباً با شهرستانها تماس تلفنی برقرار کردند (همان مأخذ، ٤٧٤/١). اشارهٔ شاه به آنان که «پی راه قانونی برای برکناری قوام بگردید» حاکی از آن بود که شاه برخلاف میل خود به نخست وزیری قوام السلطنه تن در داده بوده است.

کاشانی در ۲۸ تیر در اعلامیه ای خطاب به سربازان و افسران ارتش، «از آنان خواست که به روی برادران خود سر نیزه و گلوله نکشند». وی در ۲۹ تیر در نامه ای خطاب به علاء وزیر دربار نوشت که اگر اعلیحضرت «در بازگشت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایند دهانهٔ تیز انقلاب را به جلوداری خودم متوجه دربار خواهم کرد...». او در همان روز در اعلامیه ای قوام را نیز مورد حمله قرار داد (همان مأخذ، ٤٧٥/١). نهضت ملی نیز اعلامیه ای خطاب به سربازان و افسران ارتش و نیروهای انتظامی صادر کرد. بسیاری از کارخانه ها و تجارتخانه ها تعطیل کردند و تظاهرات در خیابانهای تهران به راه افتاد. گروهی ازمردم کرمانشاه و همدان و قزوین کفن پوشیده برای اعلام مخالفت با قوام به سوی تهران حرکت کردند (همان مأخذ، ٤٧٦/١). دکتر بقایی و چند تن از نمایندگان در

اعلامیه ای نوشتند «در شرایط فعلی ادامهٔ نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست. متعهد می شویم با تمام قوای خود و وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نماییم» (همان مأخذ، ۱/ ۴۹۰).

حاصل همهٔ این اقدامات به رویداد خونین سی ام تیر منجر گردید، و به استعفای احمد قوام و انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری با داشتن پست وزارت جنگ. اما هنوز از انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست وزیری چند روزی بیش نگذشته بود که وی از مجلس شورای ملی که ۷۹ یا ۸۰ نماینده بیش نداشت (به جای ۱۳۶ نماینده) «اختیارات قانونی» گرفت تقریباً برای تمام امور مملکت. یک بار به مدت شش ماه و بلافاصله برای یک سال دیگر. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی حاکی از آن است که گرچه پیش از سی ام تیر ۱۳۳۱ نیز اختلافاتی بین مصدق و یارانش ظاهر شده بود، ولی چنان که دیدیم در سی ام تیر همه یکدل و متفق مصدق را تأیید کردند، اما همین که موضوع «اختیارات» مطرح شد، یارانش یکی یکی از وی جدا شدند و در مسألهٔ رفراندوم نیز چندتن دیگر گرچه با وی همکاری می کردند، با رفراندوم مخالف بودند. از جمله دکتر صدیقی، دکتر شایگان، خلیل ملکی، دکتر سنجابی، حسیبی، معظمی، پارسا. ولی مصدق به سخنان آنان وقعی ننهاد و حتی به اظهار نظر سنجیدهٔ دکتر صدیقی که: «شاه در غیاب مجلس، شما را از نخست وزیری برکنار خواهد کرد»، پاسخ داده بود «جرأتش را ندارد» (همان مأخذ، ۲/ ۷۵۴-۷۵۵ کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ۳۴۰-۳۴۱). به یقین اظهار نظر دکتر صدیقی مبتنی بر این سابقه بوده است که احمد شاه قاجار در فاصلهٔ بین مجلس سوم و چهارم، دوازده تن را، یکی پس از دیگری، شخصاً به ریاست وزراء منصوب و سپس عزل کرده بود.

برخلاف سی ام تیر ۱۳۳۱ که مصدق از نخست وزیری استعفا داد و با مردم مطلقاً تماسی نگرفت، وی وقتی در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ فرمان عزل خود را از سرهنگ نصیری گرفت، شخصاً قدم به میدان نهاد: بدین ترتیب که به هیأت وزیران و نیز در اعلامیهٔ خطاب به مردم فقط از «کودتا» سخن گفت، نه از این که فرمان عزلش را دریافت کرده است. مملکت در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد روزهای پر التهابی را گذرانید. تظاهراتی از سوی طرفداران دولت و توده ای ها به نفع دکتر مصدق و علیه شاه برگزار گردید، مجسمه های شاه را فرود آوردند. توده ای ها از جمله کاشیهای «خیابان شاه» را شکستند و به جایش نوشتند «خیابان دکتر ارانی». دکتر شایگان و دکتر حسین فاطمی معاون نخست وزیر در میتینگ میدان بهارستان بر شاه و دربار به شدت حمله بردند و جز آن. آیا با این مقدمات انتظار

نمی رفت که در روز ۲۸ مرداد طرفداران مصدق به مانند سی ام تیر به جنگ «کودتاچیان» بروند و با شعار «یا مرگ یا مصدق» بر «کودتاگران خائن» غلبه کنند. ولی به طوری که دکتر صدیقی و مهندس حسیبی در یادداشتهای خود اشاره کرده اند از آن عدهٔ متجاوز از یک صد و پنجاه هزار تنی که ۱٦ روز پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تهران به انحلال مجلس هفدهم و به نفع دکتر مصدق رأی داده بودند، کسی قدم پیش نگذاشت. چرا؟ زیرا بین مصدق و یارانش برخلاف سی ام تیر ۱۳۳۱ اختلاف شدید به وجود آمده بود و اکثر همکاران صمیمی دکتر مصدق دیگر در کنار او نبودند.

از سوی دیگر این موضوع مهم را نیز نباید نادیده گرفت که دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - برخلاف ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - قدرت فوق العاده ای داشت، زیرا هم نخست وزیر بود و هم وزیر دفاع و هم تمام مسؤولان سازمانهای انتظامی را شخصاً منصوب کرده بود و چنان که در صفحات پیش دیدیم او با استفاده از «اختیارات قانونی»، مخالفان و مزاحمان خود را نیز از ارتش و دستگاههای انتظامی «پاکسازی» کرده بود. در آن شرایط، انتظار این بود که وی در ۲۸ مرداد از ارتش و شهربانی و ژاندارمری و فرمانداری نظامی برای نبرد با «کودتاگران» استفاده کند، یا حداقل با صدور اعلامیه ای طرفدارانش را به خیابانها بکشد. ولی وی نه تنها به چنین کارهایی دست نزد، بلکه در این روز، سرتیپ دفتری - پسرعموی خود - را که می دانست از همکاران زاهدی ست به ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی تهران منصوب کرد! و آن گاه با چند تن از نزدیکترین همکارانش در خانهٔ خود (مقر نخست وزیری) نشست و در حالی که این محل مورد حملات شدید طرفداران نخست وزیر جدید قرار گرفته بود، با همکارانش برای حفظ جان خود - به شرحی که دکتر صدیقی نوشته است - به خانهٔ همسایگان پناه بردند، و روز بعد نیز دکتر مصدق خود را به فرمانداری نظامی تهران معرفی کرد.

۲۸ مرداد ۱۳۳۲: گزارش دکتر صدیقی

دکتر صدیقی، وزیر کشور دکتر مصدق، در زیر عنوان «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲» نوشته است:*

ساعت شش و نیم صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خشنودیان تلفونچی خانهٔ جناب

* «آقای غلامرضا نجاتی در چاپ سوم کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران به مناسبت از آقای دکتر غلامحسین صدیقی خواسته اند که شرح اتفاقات روزهای ۲۸ و ۲۹ مرداد و مشاهدات شخصی خود را برای درج در آن کتاب بدهند و ایشان از روی یادداشتهای شخصی خاطرات خود را استخراج کرده و به آقای نجاتی برای انتشار داده اند... (مجلهٔ آینده)».

آقای دکتر مصدق، با تلفن خبر داد که آقای نخست وزیر فرمودند، پیش از رفتن به وزارتخانه، به این جا بیایید. من در ساعت شش و پنجاه دقیقه با اتومبیل وزارتی، (با ابراهیم خان همایون رانندهٔ وزارت کشور) حرکت کرده، در ساعت هفت صبح به اطاقی که هیأت وزیران در آن جا تشکیل می شد وارد شدم. تیمسار سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش و سرکار سرهنگ حسینقلی اشرفی فرماندار نظامی در آن اطاق بودند. بعد از تعارفات، آقای حاج محمد حسین راسخ افشار، از وجوه بازرگانان وارد شدند و با ایشان راجع به مساعدت به بازماندگان شهدای ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و مشکلی که بر اثر اوضاع مجلس شورای ملی در این باب پیش آمده بود مذاکره می کردند که آقای نخست وزیر مرا احضار فرمودند. به اطاق معظم له رفتم، گفتند چون شاه از کشور تشریف برده اند و لازم است تکلیف قانونی وظایف مقام سلطنت معین شود، من با جمعی از آقایان صاحب اطلاع شور کردم رأی آقایان این است که شورای سلطنتی به وسیلهٔ مراجعه به آراء عمومی تشکیل شود. شما به فرمانداران تلگراف کنید که از محل مأموریت خود خارج نشوند و آنان که به مرخصی رفته اند به محل خدمت خود مراجعت نمایند تا پس از دادن دستور مراجعه به آراء عمومی، این کار را انجام دهند. گفتم چون مقررات مربوط به رفراندوم در این باب باید به تصویب هیأت وزیران برسد، بهتر آن است که امروز عصر آن را در هیأت دولت مطرح کنیم و پس از آن که هیأت دولت آن را تصویب کردند، فوراً تلگراف مخابره شود. فرمودند چون تأخیر در کار مصلحت نیست، بهتر است امروز تلگراف کنید. گفتم اگر این کار فوریت دارد دستور فرمایید امروز پیش از ظهر جلسهٔ هیأت وزیران تشکیل شود. فرمودند هنوز شور من با آقایان تمام نشده و آقایان نیز مطالعات و مشورت خود را تمام نکرده اند. شما تلگراف را مخابره کنید، آقایان تا امروز عصر کار خود را تمام می کنند و نتیجه را عصر به اطلاع هیأت دولت می رسانیم، اگر آن را قبول کردند، بعد دستور اجرای مراجعه به آراء عمومی داده می شود. اگرنه، این تلگراف کان لم یکن خواهد بود و هر تصمیم که هیأت دولت اتخاذ کرد به آن عمل می کنیم. من چون بیان معظم له را صحیح دیدم برخاسته بیرون آمدم و مقارن ساعت هشت، به وزارت کشور وارد شدم و آقای خواجه نصیری، رئیس اداره کارگزینی و آقای دانا پور، رئیس ادارهٔ انتخابات را خواستم و دستور تهیهٔ تلگراف را چنان که با آقای نخست وزیر مذاکره شده بود به ایشان دادم و گفتم دستور اجرای رفراندم در صورت تصویب هیأت وزیران به وسیلهٔ تلگراف بعد به استانداریها و فرمانداریها ابلاغ خواهد شد. ضمناً به تیمسار سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد تلفن کردم که ادارهٔ بی سیم ارتش تلگراف مربوط به حضور فرمانداران و بخشداران را در محل خدمت مخابره کنند. ایشان

گفتند فوراً دستور خواهم داد. سپس به آقایان شایان فرماندار تهران و معاون استانداری تلفن کردم که به وزارت کشور بیایند. ایشان پس از چند دقیقه حاضر شدند. گفتم چون در نظر است به زودی رفراندمی صورت گیرد، شما فهرست اسامی اشخاصی را که باید برای تشکیل حوزه ها و نظارت و اجرا دعوت شوند، تهیه بفرمایید و سعی کنید حتی المقدور نام صالح ترین اشخاص ثبت شود. آقای شایان رفتند. من آقای دکتر جواد اعتماد رئیس دفتر را خواستم که کارهای فوری را بیاورند که آقای شجاع ملایری رئیس ادارهٔ آمار و بررسیها وارد اطاق شدند و گفتند آقای رحیمی لاریجانی الان از بیرون آمده اند و می گویند که در میدان سپه، دسته ای از مردم زنده باد شاه می گویند و شعارهایی بر ضد دولت می دهند. من نیز، عده ای پاسبان را که در دو کامیون شهربانی سوار بودند دیدم که آنها هم دستها را تکان داده با آن دسته هماهنگی می کردند. من به آقای شجاع ملایری گفتم یکی از اتومبیلهای سرویس را سوار شوید و به میدان سپه بروید و اوضاع آن جا را ببینید و به من اطلاع دهید. اتفاقاً دو رانندهٔ اتومبیلهای سرویس، هیچ کدام نبودند. و کلید اتومبیلها هم نزد دانایی بود...* و آقای شجاع ملایری نتوانست آن کار را انجام دهد. در این موقع به سرتیپ مدبر رئیس شهربانی تلفن کردم و گفتم به من این طور گزارش می دهند، جریان امر چیست؟ و چون هماهنگی پاسبانها را به وی گفتم، با لحن استفهام و تعجب گفت: چه؟ پاسبانها؟... و بر من معلوم شد که او از این واقعه اطلاع داشت و تجاهل می کرد. یا این که واقعاً بی اطلاع بود. به هر حال، اگر به واقع از پیشامد بی خبر بود، این امر هم در جای خود موجب تعجب است. رئیس شهربانی گفت: حالا تحقیق می کنم و نتیجه را به عرض می رسانم. گفتم فورا موضوع را تحقیق کنید و نتیجهٔ اقدام را به من اطلاع دهید ولی او، بعد خبری به من نداد!

در این وقت تیمسار ریاحی به من تلفن کرد که بنا به امر جناب آقای نخست وزیر دستور فرمایید که حکم تیمسار سرتیپ شاهنده را به سمت رئیس شهربانی صادر کنند. من دانستم که اوضاع شهربانی خوب نیست و عمل پاسبانها، به اطلاع نخست وزیر رسیده است... تأخیر اجرای دستور رئیس دولت و تأمل در آن را جایز ندانسته به رئیس کارگزینی گفتم فورا ابلاغ سرتیپ شاهنده را به ریاست شهربانی کل کشور صادر کند و آن را به افسری که از ستاد، برای گرفتن آن می آید، بدهد، تا وی آن را به سرتیپ شاهنده برساند. رئیس کارگزینی ابلاغ را تهیه کرد و من آن را امضا کردم و سرگرد یارمحمد

* سه نقطه (...)، در تمام موارد، در اصل گزارش آمده است.

صالح آجودان رئیس ستاد ارتش آن را گرفت و رفت.

در اثنای این احوال خبر رسید که در چند جای شهر، دسته های دویست و سیصد نفری، با همکاری افسران و سربازان، با کامیونها و وسائل ارتشی، به تظاهرات بر ضد جناب آقای مصدق و دولت پرداخته، به نفع شاه و به مخالفت با رئیس دولت شعار می دهند و نیز خبر رسید که جمعی به تلگرافخانه هجوم برده، می خواهند تلگرافخانه را اشغال کنند و دسته ای دیگر، در حدود سیصد نفر از خیابان باب همایون، به مقابل وزارت دادگستری و از آن جا به میدان جلوی وزارت کشور و بازار آمده اند. جمعی در سه چهار کامیون نشسته، شعار می دادند و به آهستگی حرکت می کردند و عده ای مردم سر و پا برهنه، به دنبال و پیرامون آنها می دویدند و فریاد می کردند و به نفع شاه شعار می دادند و یک کامیون پاسبان هم با آنها بود که در سر پیچ خیابان جلوی وزارت کشور به طرف مشرق پیچید، برابر در استانداری تهران توقف کرد، و تظاهر کنندگان به طرف مغرب متوجه شدند و به راه خود به صورت پراکنده ادامه دادند. چون من خود این منظره را از پنجرهٔ اطاق وزارت کشور دیدم، به فرماندار نظامی تلفن کردم و از او - سرهنگ اشرفی- پرسیدم که علت این اغتشاش و بی نظمی چیست و چرا حرکت این دسته ها را مانع نمی شوید؟ او در جواب گفت: ما به سربازان خود اطمینان نداریم. عده ای را که برای جلوگیری تظاهرات این دسته ها می فرستیم با آنها همراه می شوند. من یقین کردم که نقشه ای در کار است و کسانی هستند که بازیگر و بازی گردانند.

در همین وقت (ساعت یازده صبح) آقای نخست وزیر با تلفن به من گفتند با مطالعاتی که کرده ام مقتضی ست دستور بدهید ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ محمد دفتری بدهند و فرمانداری نظامی هم به عهدهٔ او واگذار شده است واو فعلاً در شهربانی ست. من با این که از تغییر فوری تصمیم قبلی راجع به سرتیپ شاهنده و انتخاب سرتیپ دفتری و صدور این دستورهای متناقض، در چنان اوضاع و احوال متعجب و متوحش شدم، ناچار به ملاحظاتی که در چنین اوقات رعایت آن واجب است، به رئیس کارگزینی دستور دادم ابلاغ را تهیه کند و پس از امضا آن به ایشان گفتم بفرستند ابلاغ مربوط به سرتیپ شاهنده را بگیرند و خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت کنم، سرتیپ مدبر جواب داد و گفت سرتیپ دفتری حالا آمده اند و مشغول معرفی رؤسا به ایشان هستم...

بعد شهردار تهران، آقای دکتر سید محسن نصر به من تلفن کرد و به فرانسه گفت که جمعی به شهرداری هجوم آورده و فعلا در دالان و سرسرا هستند و سربازان اقدامی نمی کنند. من آنچه را که فرماندار نظامی گفته بود به وی گفتم و دستور دادم که با تدبیر و

رفق، هرچه می دانند و می توانند بکنند و از تجاوز به اطاقها و دفاتر، با وسایل داخلی و خارجی جلوگیری نمایند... در این موقع بار دیگر تظاهرات در مقابل وزارت کشور تکرار شد و مقارن ظهر، جمعیت که در این وقت به حدود پانصد تن رسیده بود، داخل ادارهٔ تبلیغات شد. عده ای از آنان به اطاقها رفته، دفاتر و اوراق را بیرون ریختند....

ساعت ۱۳ (آخر وقت اداری) خبر دادند که جمعی تلگرافخانه و مرکز تلفن کاربر را اشغال کرده اند (با این خبر وجود نقشهٔ منظم، محقق گشت) و در شهربانی هم جنبشی نیست. من به آقای نخست وزیر تلفن کردم و جریان اوضاع را گزارش دادم و گفتم امر بفرمایید به هر ترتیب که ممکن باشد، مرکز بی سیم و ادارهٔ رادیو را حفظ و مراقبت کنند، زیرا، اگرچه تلگرافخانه اشغال شده است ولی اگر تظاهرکنندگان به مرکز بی سیم و ادارهٔ رادیو رخنه کنند، عمل آنها موجب تشنج و اختلال نظم فوری در سراسر کشور خواهد شد.

از ساعت یازده و نیم تا سیزده، که به سبب انقضای وقت اداری خطر هجوم مرتفع گردید، سه بار تظاهرکنندگان به طرف وزارت کشور آمدند و هربار، ستوان دوم حجت و پنج پاسبان مأمور وزارت کشور، درِ وزارتخانه را بستند و در پلکان خارج، با تدبیر آنها را دور کردند.

آقایان محمد سمیعی، معاون وزارت کشور و سید غلامحسین کاظمی مدیر کل امور شهرداریها و علیرضا صبا، مدیر کل اداری و دکتر جواد اعتماد، رئیس دفتر وزارتی از ساعت دوازده به بعد، چند بار به من گفتند که خوب است شما از وزارتخانه به خارج بروید. گفتم برخلاف، در چنین حال من باید تا آخر وقت و اگر لازم شد، پس از آن در وزارتخانه بمانم و محل خدمت خود را ترک نکنم. آقای صبا، در حدود ساعت سیزده و نیم و آقای سمیعی در ساعت چهارده، پس از دیدن من و خداحافظی، از وزارتخانه خارج شدند و من تا ساعت چهارده و نیم همچنان به اتفاق آقایان کاظمی و دکتر اعتماد در وزارت کشور، در اطاق وزارتی ماندیم، در ساعت مذکور چون توقف در وزارتخانه سودی نداشت گفتم ماشین بیاورند که به خانهٔ آقای نخست وزیر بروم. آقای دکتر کاظمی و ابراهیم خان رانندهٔ اتومبیل وزیر کشور گفتند چون آوردن اتومبیل وزارتی در برابر در وزارت کشور و باز کردن در، ممکن است خطراتی داشته باشد، بهتر است اتومبیل شهرداریها را به در وزارت بهداری ببرند و از داخل حیاط وزارت کشور به وزارت بهداری وارد شوید و از آن جا عازم خانهٔ آقای نخست وزیر شوید.

در ساعت چهارده و چهل و پنج دقیقه، سوار اتومبیل شدم و ابراهیم خان، بستهٔ پرونده و کیف مرا برداشت و پهلوی راننده نشست. از خیابان جلیل آباد (خیام) وارد خیابان سپه

شد، بعد از خیابان شاهپور و شاهرضا، به خیابان پهلوی رسیدیم. مقصود من از اطالهٔ راه این بود که وضع شهر و مردم را در این خیابانها ببینم ولی در مسیر خود، به دسته و جماعتی برنخوردم.

در سر پیچ خیابان شاهرضا به پهلوی، به اشارهٔ افسر شهربانی، که چند تن پاسبان و سرباز با وی بودند، راننده اتومبیل را نگاهداشت. چهل پنجاه نفر تماشاچی هم در این جا مجتمع بودند. پس از آن که افسر مرا شناخت، به راه افتادیم و داخل خیابان انستیتو پاستور شدیم و سر پیچ آن خیابان، به خیابان کاخ رسیدیم. در این جا تانک و سرباز متوقف بود. سربازان مانع پیشرفت شدند. ستوان دوم جوانی از ارتش پیش آمد. ابراهیم خان مرا معرفی کرد و گفت می خواهند به خانهٔ جناب آقای نخست وزیر بروند. افسر با ادب به من گفت: عبور وسائط نقلیه از این محل ممنوع است. گفتم پیاده می شوم و این چند قدم را پیاده می روم و کیف را به دست گرفته به ابراهیم خان گفتم بستهٔ پرونده ها را به خانهٔ ما بدهید و بروید و خود به طرف خانه آقای نخست وزیر روان شدم. مقابل خانهٔ آقای حشمت الدوله والاتبار که رسیدم، صدایی شنیدم که گفت: آقای وزیر، آقای وزیر... سر را بلند کرده دیدم آقای حشمت الدوله، در لباس خانه، پشت پنجرهٔ طبقهٔ دوم ایستاده، سلام کردم، گفتند: «آقای وزیر کشور، به آقای دکتر مصدق بگویید یک اعلامیه بدهند که ما با شاه مخالفتی نداریم». گفتم: آقای نخست وزیر با شاه مخالفتی ندارند که چنین اعلامیه ای بدهند. گفتند «این اعلامیه را بدهند مفید است». دیدم گفتگو فایده ندارد. گفتم بسیار خوب و خداحافظی کردم.

در دو طرف خانهٔ آقای دکتر مصدق، با کمی فاصله از آن، و در سر پیچهای نزدیک خانه در خیابان کاخ، سربازان با چند تانک و کامیون متوقف بودند. چون وارد اطاق نخست وزیر شدم، چند دقیقه از ساعت پانزده گذشته بود، دیدم جمعی، همه در حال انتظار و تفکر نشسته اند. آقای نخست وزیر پرسیدند چه خبر دارید؟ گفتم اوضاع خوب نیست ولی ناامید نباید بود. آقای دکتر حسین فاطمی گفتند چه باید کرد؟ گفتم لابد دستورهای لازم از طرف جناب آقای نخست وزیر داده شده، ولی فعلا آنچه بر هر چیز مقدم است حفظ مرکز بی سیم و رادیو است که باید به وسیلهٔ یک عده سرباز و افسری لایق و مطمئن صورت گیرد. آقایان گفتند وضع شهر چطور است. گفتم چندان خوب نیست، زیرا هر چند عدهٔ مخالف قلیل است ولی چون افسران و سربازان با تظاهر کنندگان همکاری می کنند، دفع آنان مشکل است و بر تجرّی آنان افزوده شده و معلوم نیست آیا برای ستاد ارتش و فرمانداری نظامی انتخاب چند افسر مورد اطمینان و با تدبیر در چنین وقت میسر است، تا به این اوضاع خاتمه

دهند! آقای دکتر فرمودند به رئیس ستاد دستور داده ام. دکتر فاطمی گفتند حالا ببینیم سرتیپ دفتری چه می کند.

در این موقع زنگ تلفن پهلوی تخت خواب آقای نخست وزیر صدا کرد، حضار از جای برخاستند و به اطاقهای دیگر رفتند. پس از آن که مکالمهٔ تلفنی آقای نخست وزیر تمام شد، من وارد اطاق معظم له شدم و پیغام حشمت الدوله را رسانیدم. فرمودند حالا رئیس ستاد به من تلفن می کرد و او نیز همین مطلب را می گفت و سرتیپ دفتری هم همین پیشنهاد را کرده، به ایشان گفتم من با شاه مخالفتی ندارم که اعلامیه صادر کنم. گفتم اتفاقاً همین جواب را من به آقای والاتبار دادم.

بعد به اطاقی که هیأت وزیران در آن تشکیل می شد رفتم. مهندس کاظم حسیبی، متفکر در گوشه ای روی صندلی نشسته بود. آقایان دکتر سیدعلی شایگان و مهندس سید احمد رضوی در اطاق متصل به آن، روی فرش دراز کشیده بودند. آقای دکتر حسین فاطمی روی صندلی، روبه روی مهندس حسیبی نشسته بود. من پهلوی او نشستم، چون هردو، ناهار نخورده بودیم، (دیگران در اطاق پایین غذا خورده بودند) مشهدی مهدی، گماشتهٔ آقای دکتر، نان و کره و مربا و چای آورده، یک لقمه خوردیم، لقمهٔ دوم را که به دهن گذاشتیم، صدای هیاهو و جنجال در رادیوی اطاق مجاور، که محل کار دکتر ملک اسماعیلی معاون نخست وزیر بود، شنیده شد. برخاسته و به آن اطاق رفتیم. معلوم شد مخالفین ادارهٔ رادیو را اشغال کرده اند. مدتی صداهای عجیب و غریب، که حاکی از حال کشمکش در استودیو بود شنیده می شد. بعد چند دقیقه صدا قطع شد، سپس دوباره هیاهو درگرفت و بعد سکوتی شد. سپس تا چند دقیقه صفحهٔ سرود شاهنشاهی متوالیاً صدا می کرد. بعد نطق میراشرافی و مهدی پیراسته را شنیدیم.

در این وقت گفتند حال آقای نخست وزیر به هم خورده، جمعاً به اطاق ایشان رفتیم. دیدیم به شدت گریه می کنند. گفتیم چیست؟ معلوم شد به ایشان تلفن زده اند که مخالفین دکتر فاطمی و دکتر کریم سنجابی را دستگیر کرده و کشته اند. من گفتم آقای دکتر فاطمی این جاست و دکتر سنجابی هم دستگیری اش به همین قرینه قطعاً دروغ است و این اخبار برای آزار شماست. ایشان را به زحمت ساکت کردیم و نشستیم و رادیو را بازکردیم. احمد فرامرزی نطق می کرد (در حدود ساعت شانزده). گفتم آنچه من از ساعت یازده، از آن می ترسیدم و در فکر آن بودم و به آقای نخست وزیر هم تلفن کردم و نباید بشود، شده است و قطعاً اوضاع شهرستانها هم مختل خواهد شد!...

صدای تیر تفنگ و توپ متناوباً شنیده می شد. تلفن صدا کرد، خواستیم برخیزیم

آقای نخست وزیر گفتند بمانید و منگنهٔ پای تلفن را فشار دادند تا ما هم صدای طرف مقابل را بشنویم. سرتیپ ریاحی رئیس ستاد بود. گزارش داد که بلوا کنندگان نقاط حساس شهر را گرفته و مرکز بی سیم را اشغال کرده اند. خوب است اعلامیهٔ دستور ترک مقاومت صادر بفرمایند. آقای نخست وزیر گفتند آقا؛ چه اعلامیه ای؟ سرتیپ ریاحی با حالت گریه گونه ای، با کلام مقطع گفت: جناب آقای نخست وزیر، مصلحت در این است و حالا تیمسارسرتیپ فولادوند به خدمت جناب عالی می آیند و قول ایشان را مانند قول یک مشاور بپذیرید. ما از این نحوهٔ بیان دانستیم که ستاد ارتش را نیز اشغال کرده اند و سرتیپ ریاحی گرفتار است و این مطالب را به دستور دیگران می گوید.

صدای تیر تفنگ و گلولهٔ توپ که تقریباً از بیست و پنج دقیقه قبل، یعنی از حدود ساعت شانزده شنیده می شد، رو به شدت وتوالی نهاد. ما از اطاق آقای نخست وزیر به خارج می رفتیم که اطلاعی از بیرون کسب کنیم. بار دیگر که به اطاق نخست وزیر وارد شدیم آقای دکتر فاطمی آمدند و گفتند: آقا؛ به خانم من خبر داده اند که مرا کشته اند و او حالش به هم خورده. من به خانه می روم و خداحافظی کرد و با آقای دکتر سعید فاطمی خواهرزاده خود که ساعتی پیش به خانهٔ نخست وزیر آمده بود، بیرون رفت.

سرهنگ عزت الله ممتاز، فرمانده تیپ کوهستانی، که مأمور حفظ انتظام و دفاع در پیرامون خانهٔ نخست وزیر بود وارد شد و به نخست وزیر گفت: قوای مخالفین رو به تزاید است و من مصمم هستم همان طور که به من مأموریت داده شده است، تا پای جان وظیفهٔ سربازی خود را انجام دهم.

بیان این افسر، در چنین وقت، با وضع خاصی که او مطلب خود را ادا کرد، تأثیر عجیبی در حضار نمود. همگان او را تحسین کردند و او خارج شد.

شلیک تیر شدت یافت و گلوله ای به پشت درشمالی بالای سر آقای نخست وزیر خورد. ایشان با تذکار حضار برخاسته روی صندلی که در سمت شرقی اطاق بود نشستند و ماهمه، نزدیک به هم و فشرده، در طرف مغرب وجنوب غربی اطاق پیش ایشان نشسته بودیم.

در ساعت شانزده و چهل دقیقه، بار دیگر سرهنگ ممتاز وارد شد و گفت: دو تانک «شرمن» را که قوی تر از تانکهای ماست و در برابر کلانتری خیابان پهلوی بود، مخالفین تصاحب کرده به طرف ما آورده اند. با این حال، مقاومت مشکل است ولی من مأموریت خود را، تا جان دارم، انجام می دهم و شرف سربازی خود را حفظ می کنم. چون سلام نظامی داد و خواست برود، آقای نخست وزیر، که روی صندلی نشسته بودند او را به نزدیک خود

خواندند و در آغوش گرفته بوسیدند و او بیرون رفت.

در حدود ساعت شانزده و چهل و پنج دقیقه، سرتیپ فولادوند، وارد اطاق شد و روی صندلی عسلی پهلوی تختخواب نشست و گفت: «با وضع فعلی، ادامهٔ تیراندازی دو دسته نظامیان به یکدیگر بی نتیجه است و موجب اتلاف نفوس می شود و برای جناب عالی و آقایان، خطر جانی دارد. اعلامیه ای صادر بفرمایید که مقاومت ترک شود». آقای نخست وزیر فرمودند: من در این جا می مانم. هرچه می شود بشود. بیایند و مرا بکشند. سرتیپ فولادوند از جا برخاست و ایستاده با حال مضطرب گونه ای گفت: «آقا: جناب عالی به فکر ساکنین و آقایان باشید. جان اینها در خطر است!...» و چون در این وقت شلیک تیر تقریباً متوالی بود. او پس از هر صدایی، سراسیمه، حرکتی مخصوص که دور از تصنّع نبود می کرد و قول قبل خود را، با تغییر کلمات تکرار می نمود، بالاخره گفت: «من چه کاری بود که کردم. کاش این مأموریت را قبول نمی کردم» و باز مصرّانه، تقاضای صدور اعلامیهٔ مطلوب را تجدید کرد.

آقای مهندس رضوی گفت: آقا؛ اعلامیه ای می نویسیم و خانه را بلادفاع اعلام می کنیم. آقای دکتر مصدق پذیرفتند و آقای مهندس رضوی و دکتر شایگان و مهندس احمد زیرک زاده، به اطاق دیگر رفتند و آقای مهندس رضوی، اعلامیه ای قریب به این مضمون نوشتند: «جناب آقای دکتر مصدق خود را نخست وزیر قانونی می دانند، حال که قوای انتظامی از اطاعت خارج شده اند، ایشان و خانهٔ ایشان بلادفاع اعلام می شود. از تعرض به خانهٔ معظم له، خودداری شود».[1]

پس از قراءت متن اعلامیه و قبول آقای نخست وزیر، آقای مهندس رضوی و دکتر شایگان و محمود نریمان و مهندس زیرک زاده آن را امضا کردند و به سرتیپ فولادوند دادند. مقارن ساعت هفده آقای مهندس رضوی برای آن که سربازان مخالف تیراندازی را موقوف کنند، ملحفه روی تخت خواب آقای نخست وزیر را برداشت و بیرون برد و به سربازان داخل حیاط داد که آن را روی بام نصب کنند.

تیراندازی پس از تسلیم اعلامیه و برافراشتن پارچهٔ سفید، همچنان به شدت از طرف مخالفین دوام داشت و ظاهراً اصرار به گرفتن اعلامیه برای تضعیف قوای مدافع و تشجیع قوای مهاجم و شاید انتشار آن به خاطر تسلیم طرفداران دولت در تهران و شهرستانها بود و

۱- اعلامیه قطعاً مفصل تر از این بود، ولی همین قدر از مفاد آن به خاطر من مانده است. البته آن اعلامیه را به موقع خود انتشار داده اند.

بر طبق نقشه، مهاجمین بایستی به کار خود ادامه دهند تا به آن نتیجه برسند. که بعد رسیدند.[۲]

چون چند دقیقه گذشت و شلیک تفنگ و توپ به جای تخفیف شدت یافت، آقای مهندس رضوی که بیش از همه در جنبش و کوشش بود، بار دیگر پارچهٔ سفیدی از روی تشک آقای نخست وزیر برداشت و بیرون برد و به سربازان داد که آن را در محلی که مورد نظر باشد برافرازند. از سه طرف شمال و شرق و جنوب، به اطاق آقای دکتر مصدق تیر تفنگ و توپ می خورد. در این وقت بر همه حضار روشن بود که قصد مهاجمین تصرف خانه و... است! دو سه بار به آقای دکتر پیشنهاد شد که همگی برخاسته از این اطاق که مخصوصاً هدف تیر است بیرون رویم. ایشان گفتند «من از جان خود گذشته ام. قتل من امروز برای مملکت و ملت مفیدتر از زندگانی من است و از این جا خارج نمی شوم. خواهش می کنم آقایان به هر جا می خواهید بروید». همه گفتیم ما حاضر به ترک جناب عالی نیستیم و همین جا می مانیم. گلولهٔ توپ، دو جای دیوار ایوان جنوبی جلوی اطاق را خراب کرد و گلوله ای از سمت مغرب از پنجرهٔ اطاق هیأت وزیران گذشته، به در آهنی بستهٔ اطاق ما خورد و صدای شدیدی کرد. آقای نخست وزیر چند دقیقه قبل، طپانچهٔ خود را از زیر بالش برداشته در گنجه نهاده بودند. آقای نریمان گفتند، چرا ما نشسته ایم که رجاله ها بیایند و ما را بکشند، ما خودمان خود را بکشیم. من گفتم؛ این عمل به تصور این که دیگران ما را خواهند کشت، به هیچ وجه صحیح و معقول نیست. گفتند پس من اسلحهٔ خود را چه کنم؟ گفتم: آن را در گنجهٔ اطاق جناب آقای دکتر بگذارید. آقای دکتر برخاستند و با کلید در گنجه را باز کردند و طپانچه را در آن جا گذاشتند، در را بستند و به جای خود نشستند.

طرز نشستن ما در اطاق، کاملاً بی اعتنایی ما را به مرگ نشان می داد. زیرا حضار همگی در سه طرف اطاق، که بیشتر مورد خطر بود، نشسته بودند. آقای دکتر روی تخت خواب، مهندس کاظم حسیبی و نریمان در طرف شمال و مهندس رضوی و دکتر شایگان و مهندس سیف الله معظمی و مهندس احمد زیرک زاده در سمت مغرب. من و ملکوتی معاون نخست وزیر و دبیران منشی نخست وزیر و کارمند نخست وزیری، روی درگاه جنوبی، یعنی همان طرف که گلولهٔ توپ دو جای دیوار را سوراخ کرده بود، ساکت نشسته بودیم و

۲- بعد که در باشگاه افسران من و آقای دکتر شایگان از مرتیپ فولادوند پرسیدیم چرا بعد از صدور اعلامیه، تیمسار دستور ترک تیراندازی ندادند خنده ای کرد و گفت: در آن وقت اوضاع چندان درهم و برهم بود که کسی به دستور کسی گوش نمی کرد.

گلوله ها متوالیاً به دیوارها و آهن شیروانی می خورد.

مهندس رضوی گفت «آقا، حالا که کشته می شویم چرا این جا بمانیم که به دست رجاله بیفتیم، از این جا بیرون برویم، شاید هم راه نجاتی پیدا شد». این حرف هر چند بی اثر نبود ولی به نتیجهٔ مطلوب نرسید. من گفتم: «آقایان، ممکن است ما قبل از آن که مخالفین به اطاق وارد شوند، زیر آوار سقف و دیوار برویم، لااقل از این جا که بیشتر مورد اصابت گلوله است برخیزیم و به زیرزمین یکی از اطاقهای مجاور برویم.» در این وقت همه به یکبار از جا برخاستند و پیش رفتیم و آقای نخست وزیر را بلند کردیم. آقای بشیر فرهمند، رئیس ادارهٔ تبلیغات، با یکی دو نفر دیگر که در اطاق مجاور بودند، چون از عزیمت ما مطلع شدند، در جانب غربی را باز کردند و به طرف آقای نخست وزیر آمدند. آقای بشیر فرهمند دست ایشان را گرفته می بوسید و به شدت گریه می کرد. این منظرهٔ رقت انگیز که محرک عاطفهٔ تحسین و اعجاب بود، چند لحظه طول کشید؛ آن دو سه تن آقایان از در غربی خارج شدند و ما، با آقای دکتر و سرهنگ علی دفتری و سرهنگ دوم عزت الله دفتری و سروان داور پناه، از در شرقی بیرون رفتیم و از اطاق دیگر گذشتیم و از پلکان پایین رفته، به جای این که در زیرزمین متوقف شویم، همچنان به حرکت ادامه داده، از در جنوبی طبقهٔ تحتانی عمارت مشرف به دیوار شرقی، وارد حیاط شدیم. در این جا سه سرباز خون آلود به جمع ما پیوستند. نردبانی در پای دیوار بود، آن را بلند کردیم و روی دیوار گذاشتیم. سربازان (مدافع) داخل حیاط و شاید خارج آن را بلند کردیم و روی دیوار گذاشتیم. سربازان (مدافع) داخل حیاط و شاید خارج آن ما را می دیدند و هر آن، بیم آن می رفت که سربازانی که در خارج و در محل ادارهٔ همکاری ایران و امریکا (باغ آقای دکتر مصدق که در اجارهٔ آن اداره بود) بودند، ما را هدف تیر خود قرار دهند، باری، اول یکی دو نفر به بالا رفتند و از روی دیوار به خانهٔ همسایه متعلق به آقای ناصری آملی فرود آمدند. بعد آقای دکتر را به بالا فرستادیم و کسانی که به پایین رفته بودند ایشان را به آهستگی از دیوار فرود آوردند[۳] بعد، همگی حتی سه سرباز، وارد خانهٔ همسایه شدیم.

۳- کسانی که عصر روز ۲۸ مرداد از خانهٔ آقای دکتر مصدق با هم بیرون آمدند و به خانهٔ همسایه، آقای ناصری آملی رفتند عبارت بودند از: ۱- جناب آقای دکتر محمد مصدق ۲- آقایان محمود نریمان، نمایندهٔ مجلس شورای ملی- ۳- مهندس سید احمد رضوی، نماینده و نایب رئیس مجلس ٤- دکتر سید علی شایگان، نمایندهٔ مجلس ۵- مهندس سیف الله معظمی وزیر پست و تلگراف و تلفن ٦- مهندس احمد زیرک زاده، نماینده مجلس ۷- مهندس کاظم حسیبی، نماینده مجلس ۸- ملکوتی، معاون نخست وزیر ۹- دیران، منشی نخست وزیر ۱۰- خازنی، کارمند نخست وزیری ۱۱- دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور و نایب نخست وزیر ۱۲- سرهنگ علی دفتری ۱۳- سرهنگ عزت الله دفتری ۱٤- سروان ایرج داورپناه ۱۵- سه نفر سرباز مجروح.

چون توقف در آن خانه که کسی در آن حضور نداشت به مصلحت نبود. پس از ملاحظهٔ وضع دیوار، تخت خواب چوبی شکسته ای را که در پای دیوار شرقی حیاط بود، به دیوار شرقی آن خانه تکیه دادیم و یک یک، با زحمت از دیوار بالا رفتیم و به آن طرف جستیم و از راهرو، به طرف شمال خانه متوجه شدیم. عده ای زن و بچه در این خانه بودند، مرد خانه، آنان را دور کرد و ما پس از دو سه دقیقه تأمل و مطالعهٔ وضع حیاط، چون خروج از خانه صلاح نبود، مصمم شدیم که آن جا نیز از دیوار بالا برویم ولی این دیوار مرتفع بود. در گوشهٔ شمال شرقی حیاط، به ارتفاع دو متر، دریچه ای بود که ارتفاع دیوار را به دو قسمت منقسم می کرد. با زحمت، اول خود را به دریچه رساندیم و از آن جا به بالای دیوار که منتهی به بام کوچکی می شد رفتیم. در این جا آقای دبیران به پشت بام خانهٔ مجاور، یعنی سومین خانه، که اهل آن روی بام فرش انداخته و چای می خوردند رفت و کت خود را در آورد و به صورت یکی از افراد آن خانه، تسبیح به دست گرفت و پیش آنان نشست. بام مذکور به دیوار باغ گودخانهٔ آقای هریسچی بازرگان آذربایجانی منتهی می شود. ارتفاع دیوار از بام، تا کف باغ از سه متر بیشتر است. ما، شاخهٔ چنار نزدیک دیوار را پیش کشیده، تنهٔ درخت را که چندان قوی نبود گرفتیم و از آن، به داخل باغ فرود آمدیم.

در این خانه، تنها مستخدمی ساکن بود که ما را شناخت و به هدایت او، از حیاط وارد بنای شمالی باغ شدیم و در طبقهٔ زیرین جانب شمال شرقی خانهٔ آقای دکتر مصدق قرار گرفتیم (نزدیک به ساعت هیجده) آقای مهندس کاظم حسیبی و کارمند نخست وزیری و سروان ایرج داور پناه، در باغ نماندند و به جای دیگر رفتند. آقای مهندس احمد زیرک زاده، هنگام نزول از دیوار باغ به زمین خورد و پایش به شدت آسیب دید و درد گرفت، چنان که تمام شب او از درد، و ما از این پیشامد، ناراحت و در زحمت بودیم. مستخدم مذکور که اهل آذربایجان بود، فورا به صاحب خانه (در شمیران) تلفن کرد و جریان واقعه را به او خبر داد. آن مرد خیراندیش مهربان به وی گفت: «آقایان شب را مطمئن در خانهٔ من که متعلق به خودشان است بمانند. جان و مال من فدای دکتر مصدق!».

صدای تیر و توپ پیوسته تا مقارن ساعت نوزده شنیده می شد. من به خانهٔ خود تلفن کرده. رضا، گماشته ام جواب داد. به او گفتم من سالم و در جای امن هستم. مطمئن باش...[۴] در این وقت که هوا به تدریج تاریک می شد، ما از پنجرهٔ جنوبی زیرزمین متوجه نور تیره فام و سپس شعله های آتش شدیم که در امتداد جنوب غربی باغ، یعنی خانهٔ آقای

۴- خانم من با مادرم و فرزندانم، از ماه مرداد به زاگرون، بالای فشم رفته بودند.

دکتر مصدق زبانه می کشید. حالت غریبی به همهٔ ما دست داد و خیالات پریشان وافکار دردناکی از خاطر ما می گذشت که وصف آن کار آسانی نیست.

آقای دکتر مصدق به پای پنجرهٔ رو به جنوب زیرزمین آمدند. من در سمت چپ ایشان ایستاده بودم. آنچه بیشتر این منظره را غم افزا و الم انگیز می نمود، مشاهدهٔ حالت سکون و وقار و تمکین پیرمردی بود که پهلوی من ایستاده بود و لهیب آن شعله های دودآمیز را که از خانه و مسکن او بر می خاست، به چشم می دید!

شاید در حدود یک دقیقه، آقای دکتر و من، پشت پنجره، دود و شعله را نظاره می کردیم. سپس آقای دکتر، با بغض گریه در گلو، به من گفتند: «آتش سوزی خانه مهم نیست، من از روی آن زن که امشب سجاده ندارد که روی آن نماز بخواند شرمنده ام!...».

آتش سوزی خانه رئیس و پیشوای ما، تا مقارن ساعت ۲۱ ادامه داشت و از آن به بعد تا صبح صدای ریزش آب روی آتش و دیوار و آهن و شیروانی شنیده می شد! اطاق و خانه ای که ما در آن مقیم بودیم وضع عادی نداشت. بیشتر اثاث البیت را جمع کرده بودند. تنها مسکن زیرزمین مانند ما، فرشی داشت، آن هم شاید برای همان مستخدم. جمع ما، به دو دسته تقسیم شد؛ یک دسته در طبقهٔ بالا در محوطهٔ دهلیز (هال) خانه، روی فرش استراحت کردند و آقای دکتر و مهندس معظمی و من، در اطاق پایین نشستیم، مستخدم یک تشک و متکا برای آقای دکتر آورد وایشان بدون روپوش، با همان لبادهٔ بلند معمولی خود، دراز کشیدند و من و مهندس معظمی، گاه به طبقهٔ بالا پیش رفقا می رفتیم.

سه سرباز خون آلود که همراه ما بودند و به پای یکی و انگشت دیگری تیر خورده بود، در یکی از اطاقهای طبقهٔ پایین استراحت کردند. چون در آن خانه غذایی نبود، آن شب هیچ کس شام نخورد و من در آن جمع تنها کسی بودم که آن روز ناهار هم نخورده بودم. نان سنگک نیم خشک در بشقاب زیر زمین بود. آقای دکتر شایگان که مانند من معده شان را عمل جراحی کرده اند آن را دیدند و چند لقمه از آن برداشتند، چند لقمه هم نصیب من شد.

پیشامد بسیار غریب و نامنتظر و فکر عواقب و تأثیرات مختلف آن در شؤون کشور و مداخلهٔ سیاست خارجی در پدید آوردن آن اوضاع و احوال چنان همه را مشغول کرده بود که همه شب را با فکر و تحسر گذراندیم.

در حدود نیمه شب بود که زنگ در صدا کرد، مستخدم رفت و در را باز کرد. معلوم شد مأمورین کارآگاهی هستند که می خواهند برای بازرسی وارد خانه شوند. مستخدم به آنان گفت: صاحب خانه نیست و در اطاقها بسته است و من در این خانه تنها هستم. کارآگاهان با بیان و وضع سادهٔ مستخدم و شاید برای رعایت مادهٔ (۹۲) اصول محاکمات جزائی، از

تفحص در خانه منصرف شده و پی کار خود رفتند. ساعتی بعد بار دیگر زنگ صدا کرد. مامورین آتش نشانی برای بردن آب آمده بودند. مستخدم ناچار اجازه داد که بیایند و با ظرفهای خود آب ببرند و این کار تقریباً دو ساعت ادامه داشت.

در اثنای شب، مشورت می کردیم که چه باید کرد، آقای دکتر مصدق گفتند: «چون از نیمه شب مدتی گذشته و در خیابانها کسی نیست و از شر رجاله آسوده هستیم و قطعاً فردا خانه های این حوالی را تفتیش خواهند کرد، بهتر آن است که برخیزیم و از خانه خارج شویم و خود را به مأمورین فرمانداری نظامی معرفی کنیم». گفته شد بدون آن که فرمانداری ما را احضار کرده باشد ضرورت ندارد که ما خود را در اختیار آن مأمورین قرار دهیم. گفتند: «من چون خانه و مسکنی ندارم و نمی خواهم اسباب زحمت صاحب این خانه، یا اشخاص دیگر فراهم شود، این کار را می کنم».

پس از مدتی بحث و مشاوره، چون معلوم نبود فردا چه می شود، تصمیم گرفتیم که صبح پس از انقضای ساعت مقرر حکومت نظامی، هر کس راه خود را در پیش گیرد و آقای دکتر به اتفاق مهندس معظمی، به خانهٔ مادر آقای مهندس که نزدیک است بروند. دکتر گفت: تا ببینیم چه پیش می آید و حاکمان امور چه در نظر دارند و چه می خواهند بکنند.

شب ما، بدین منوال گذشت. چند دقیقه به ساعت پنج صبح مانده، من به خانه تلفن کردم. رضا گفت: دیشب ساعت دو بعد از نصف شب: کارآگاهان به خانه آمدند و در اطاقها گشتند و خواستند در دفتر را که قفل بود بشکنند و داخل شوند، با اصرار من که کسی در آن نیست منصرف شده و رفتند.

در ساعت پنج، همه به حیاط آمدیم و جز سه تن سرباز که در آن جا ماندند تا لباسهای خود را بشویند و بعد به خارج بروند، بقیه به صورت دسته های دو سه نفری، پس از خداحافظی از آن مستخدم، که مهربانی را با یک نوع خشونت ناشی از ترس جمع کرده بود، از در باغ (نه از در داخل بنا) خارج شدیم. سرهنگ علی دفتری و سرهنگ دوم عزت الله دفتری و ملکوتی با هم رفتند. نریمان و مهندس رضوی و مهندس زیرک زاده، که نمی توانست به دو پا راه برود و سخت در زحمت بود، همراه شدند. من با آقای دکتر و مهندس معظمی بودم. چون نخواستم آن پیرمرد محترم را در آن حال تنها بگذارم، به خانهٔ مادر آقای مهندس معظمی وارد شدم. آقای دکتر شایگان نیز، که مانند من نخواست دکتر را رها کند، به ما ملحق شد. مادر آقای مهندس و اهل خانه به ییلاق رفته بودند و آن جا جز مستخدم کسی نبود. ما به مهمانخانه در طبقهٔ دوم رفتیم و آقای مهندس تلفن کردند و خانم برادرشان (میرزا حسین خان) آمدند و صبحانه آماده کردند و خوردیم. آقای مهندس آمدند

و گفتند در رادیو اعلام شده است که آقای دکتر محمد مصدق در ظرف ٢٤ ساعت خود را به فرمانداری نظامی معرفی کنند. آقای دکتر گفتند با این خبر، من به فرمانداری نظامی خواهم رفت، چون اگر دولت فعلی دولت قانونی نباشد، عملاً دولت است. پس از مذاکره و مشاوره، رأی ما بر این شد که ساعت هشت آقای مهندس معظمی، آقای مهندس جعفر شریف امامی، شوهر خواهر خود را با تلفن به این خانه بخوانند و به وسیلهٔ ایشان کیفیت کار به مقامات مربوط اطلاع داده شود. ضمناً آقای مهندس معظمی در تلفن به ایشان بگویند که یک دست لباس خود را برای او (ولی در واقع برای آقای دکتر مصدق) همراه بیاورند. چند دقیقه پس از ساعت هشت، آقای مهندس شریف امامی آمدند. برخورد ایشان ظاهراً ملایم ولی دور از تعجب و کراهت از این که ما، در آن خانه هستیم نبود.

آقای دکتر گفتند که من می خواهم خود را به فرمانداری نظامی معرفی کنم. مهندس شریف امامی گفت: من ممکن است حالا پیش سرلشکر زاهدی بروم و با او مذاکره کنم تا ترتیب کار را بدهند که بدون خطر از این جا حرکت کنید. من گفتم: چون آقای دکتر مصدق بیست و چهار ساعت وقت دارند و گرفت و گیر از ساعت هشت بعد از ظهر شروع می شود، بهتر آن است که فعلاً به هیچ وجه اقدامی نشود. در ساعت پنج و نیم یا شش بعد از ظهر، آقای مهندس شریف امامی محل توقف و تصمیم آقای دکتر را به اطلاع سرلشکر زاهدی برساند و وسائل را طوری فراهم کنند که آقای دکتر در ساعت هشت و نیم بعدازظهر مصون از تعدی رجاله، به فرمانداری نظامی یا محل دیگر که معین خواهد شد بروند و آقایان همگی این رأیی را، که من به مصلحتی داده بودم، پسندیدند.[۵]

آقای دکتر مصدق، لباسی را که آقای مهندس شریف امامی آورده بودند پوشیدند و گفتند؛ این لباس برای من گشاد است. لباسی بخرید که تنگ تر و پارچه ای معمولی باشد نه به این خوبی. آقای شریف امامی رفتند و ساعتی بعد مراجعت کردند و لباسی آوردند و گفتند حالا که من می آمدم، افسری اسلحه دستی برهنه در دست، در این کوچه می گشت و احتمال قوی می رود که به زودی به این جا بیاید. گفتیم اگر کسی آمد که آقای دکتر در این جا هستند، و او به وظیفهٔ خود عمل خواهد کرد و اگر تا ساعت پنج و نیم مأموری نیامد، به شما تلفن خواهیم کرد که بر طبق تصمیم مذکور عمل بفرمایید. آقای شریف امامی گفتند پس من می روم. اگر تصمیمتان تغییر نکرد، آقای مهندس معظمی در ساعت پنج و نیم به من تلفن کنند؛ تا با سرلشکر زاهدی مذاکره کنم. سپس خداحافظی کردند و رفتند و من

۵- احتمال ضعیفی بود که اوضاع دیگر گون شود و در آن صورت گرفتاری ما به نفع کودتاچیان تمام می شد.

به خانهٔ خود تلفن کردم. شخص ناشناسی که بعد معلوم شد عشقی کارآگاه (معروف!...) شهربانی ست جواب داد. گفتم: رضا. گفت بلی جانم! چه می فرمایید. گفتم: با رضا کار دارم. گفت: من رضا هستم، چه می فرمایید. گفتم: شما رضا نیستید. گفت: من رضا هستم؛ شما کجا تشریف دارید.... من گوشی را روی تلفن گذاشتم. از حضور او در خانه و خبر قبلی که رضا داده بود یقین کردم که متولیان امور قصد بازداشت مرا نیز دارند. این مطلب را به اطلاع آقایان رسانیدم. پس از بحث این طور نتیجه گرفتیم که نقشهٔ وسیعی در میان است!

خانم برادر آقای مهندس معظمی، غذای متنوع پر تکلفی تهیه کردند و ما در ساعت چهارده، ناهار خوردیم و به دولت صاحبخانه و خاندان او دعا کردیم. اتفاقاً خانه ای که ما در آن ساکن بودیم قبلا متعلق به آقای دکتر مصدق بود و ایشان به ما گفتند که به دستور خود من آن را ساخته اند و بعد آن را به مبلغ شانزده هزار تومان فروختم. این تصادف خالی از غرائب نبود که خانهٔ قدیم خود دکتر، در چنین روزی پناهگاه او و ما شود.

وقت ما، با مذاکرات سیاسی و پیش بینی می گذشت و منتظر ساعت موعود بودیم که به آقای شریف امامی تلفن کنیم. ساعت پنج و ربع بعد از ظهر، در زدند، مستخدم در را باز کرد و پس از چند لحظه برگشت و به آقای مهندس گفت که کارآگاهان برای تفتیش خانه آمده اند. به خوبی معلوم بود که مهندس معظمی بسیار ناراحت شده که کارآگاهان به آن جا آمده اند و سخت در فکر بود. ما گفتیم بسیار خوب، کار خود را بکنند. مأمورین مذکور که سه نفر بودند، از طبقهٔ پایین شروع به بازرسی کردند و به بالا آمدند و دو اطاق بالا را دیدند و در اطاق مهمانخانه را که ما در آن بودیم باز کردند.

مأمور مقدم، مردی قد بلند و لاغر، چون چشمش به ما افتاد قدمی به عقب رفت و در را کمی پیش کشید. در این وقت آقای دکتر مصدق روی تشک دراز کشیده بودند و دکتر شایگان و من، رو به روی هم، روی صندلی نشسته بودیم و مهندس معظمی، دم در ایستاده بود و همه ظاهراً در کمال آرامی بودیم. من به آنها گفتم: آقایان چه می خواهید. آیا مأمور بازداشت هستید؟ آن که جلوتر بود، با اشاره تصدیق کرد. گفتم: مأمور بازداشت کدام یک از ما هستید. گفت: بازداشت همه آقایان. گفتم: آقای مهندس معظمی را هم باید بازداشت کنید؟ گفت آقای دکتر معظمی؟ گفتم: آقای مهندس معظمی وزیر پست و تلگراف. گفت بلی!

وضع و حال کارآگاهان نشان نمی داد که از بودن ما در آن خانه اطلاع قبلی داشته باشند (به وسیلهٔ تلفنهای متعدد یا امر دیگر؟) و وسائل نقلیه نداشتند و سربازی نیز با آنان همراه نبود. دو نفر از آنان در خانه ماند و یک نفر به خارج رفت که به فرمانداری نظامی

اطلاع دهد و وسیلهٔ نقلیه تهیه کند. او پس از چند دقیقه با اتومبیل مراجعت کرد. ما برخاستیم و از مهمانخانه، به طبقهٔ پایین آمدیم و آقای مهندس معظمی تلفنی به خانهٔ شریف امامی زدند (ساعت پنج ونیم) و واقعه را اطلاع دادند. من نیز به خانه خود تلفن زدم. صدای رضا بود. تا صدای مرا شنید با خشونت و درشتی پرسید: آقا شما کجا هستید؟ چرا محل اقامت خود را نمی گویید! با این لحن مکالمه حس کردم که او تنها نیست و پای تلفن مراقب او هستند. گفتم، ما حالا با جناب آقای دکتر مصدق به فرمانداری نظامی می رویم. مقصود این بود که تو مطلع باشی. گفت: بسیار خوب راحت!...

آقای دکتر شایگان نیز تلفنی به منزل خود کردند و خواستند به فرانسه صحبت کنند. کارآگاه گفت: آقا خواهش می کنم فارسی بگویید!

خانم آقای مهندس معظمی از خارج داخل خانه شد و مهندس خانم را به من معرفی کردند. البته خانم منقلب و متوحش بودند، اما خودداری می کردند!

در این وقت آقای دکتر مصدق با لباس معمولی خود برخاستند و از بالا به پایین آمدند. چون به پیچ پلکان رسیدند، خانم مهندس معظمی که چشمش به آقای دکتر افتاد با تعجب و حیرت، دست به طرف پیشانی خود برد و گفت: وای... آقای دکتر مصدق!... و بی اختیار به گریه افتاد و به طرف آقای دکتر مصدق رفت و دست ایشان را گرفت و بوسید و صدایش به گریه بلند شد! (خانم مهندس معظمی حامله و شاید پا به ماه بود).

حالت رقت انگیز دردناکی برای حضار پیش آمد! آقای دکتر هم حالش متغیر شد. بیم آن می رفت که در چنین وقتی پیشامدی کند و حرکت ما به تأخیر افتد و بیرون خانه، رجاله مطلع شوند و کار به فساد انجامد. خانم را به کناری بردیم و زیر بازوی آقای دکتر را گرفتیم و به راه افتادیم. اتومبیل سواری نسبةً کوچکی (مرسدس بنز) حاضر کرده بودند که شش تن می توانستند در آن بنشینند، ولی ما چهار تن و سه تن کارآگاه و راننده، به زحمت و فشرده در آن نشستیم و به طرف شهربانی حرکت کردیم.

شهر هنوز وضع عادی نداشت و در مردم اضطراب و وحشت زدگی و حالت کنجکاوی دیده می شد. در بعضی از جاها، دسته های چند نفری متوقف بودند و اتومبیل ما، احیاناً با عدهٔ خارج از معمول که در آن سوار بودند و سرعت فوق العاده که داشت، جلب توجه می کرد و کارآگاهان، هرجا که توقف و تأنی پیش می آمد، پیوسته تکرار می کردند برو! من رانندهٔ اتومبیل را شناختم؛ جوانی بود به نام غلامرضا مجید (رئیس باشگاه ببر) او، هنگامی که من در کلاس پنجم دبیرستان نظام، زبان فرانسه درس می دادم (سال تحصیلی ۱۳۱۹-۱۳۲۳) در آن دبیرستان دانش آموز بود. دانش آموزی کودن و بیکاره. به آقایان گفتم: «اتفاقا من آقای

راننده را می شناسم. ایشان در دبیرستان نظام شاگرد من بوده اند و مقدر این بود که شاگرد استاد خود را هنگام بازداشت به شهربانی ببرد!».

او برگشت و به من نگاهی کرد و گفت: «والله، من داشتم می رفتم، یکی از این آقایان رسید و به من گفت می خواهیم آقایان را به شهربانی ببریم، شما بیاید و من آمدم و تقصیری ندارم».

گفتم: مقصود تقصیر نبود، بلکه ذکر این تصادف بود!... بعدها شنیدم که این جوان حق ناشناس کذّاب، به این مکالمهٔ کوتاه که شش تن دیگر آن را شنیدند، شاخ و برگها داده و داستانسرایی کرده است! پناه بر خدا از دنائت بعضی مردم.

در وسط راه، چون مردم متوجه اتومبیل ما می شدند و ممکن بود، ما به خصوص آقای دکتر مصدق را بشناسند، یکی دو نفر از کارآگاهان کلاهی را که من در دست داشتم گرفتند و به آقای دکتر گفتند خوب است جناب عالی این کلاه را به سر بگذارید که شناخته نشوید. آقای دکتر به شدت آن را رد کردند گفتند: لازم نیست!

اتومبیل به در دوم شهربانی رسید. جمعی بیرون و داخل ایستاده بودند و ظاهراً چون گرفت و گیر بسیار بود و بازداشت شدگان را به آن جا می آوردند، به تماشا (!) مشغول بودند. ما وارد محوطه شدیم و اتومبیل مقابل پلکان دالان شهربانی و فرمانداری نظامی ایستاد، پیاده شدیم. جمعی که ما را شناخته بودند، به ما نزدیک شدند و با بی نظمی، به دنبال ما به راه افتادند. آقای دکتر مصدق پیش و ما پشت سر معظم له بودیم. چون خواستیم از پلکان بالا برویم، یکی از میان جمعیت دست زد و چند تن، به تقلید از وی متابعت کردند. من پشت کردم و به سرهنگ دومی، افسر شهربانی که نزدیک بود، با لحنی محکم و نسبةً شدید و آمرانه گفتم «هیچ می دانید ما در کجا هستیم و شما چه مسؤولیت سنگینی به عهده دارید؟ این بی نظمی چیست و شما این جا چکاره اید؟!».

او فوراً به عقب برگشت که از پیش آمدن و فشار تماشاگران و تظاهر آنان جلوگیری کند و کرد و ما با این وضع و حال و مسلط بر اعصاب، با چهره و سیمای مصمم، از خطر غوغا جستیم!

ساعت هفده و پنجاه دقیقه بود که وارد اطاق سرتیپ فرهاد دادستان، فرماندار نظامی شدیم و روی صندلی نشستیم. آقای دکتر مصدق در وسط و دکتر شایگان و من در دو طرف ایشان، و مهندس معظمی روبه رو. سرتیپ دادستان، به ستاد ارتش تلفن کرد و بعد به سرهنگ انصاری، معاون فرمانداری نظامی و افسران دیگر دستورهایی داد و به یکی از آنها گفت: مأموریت شما مهم است، البته متوجه هستید! آمد و رفت در این محل بسیار بود

و جمعی نیز در راهرو قدم می زدند.

در حدود ساعت شش و هجده دقیقه، ما را از فرمانداری نظامی حرکت دادند و از در بزرگ شهربانی خارج کردند. از پلکان پایین آمدیم. سرلشکر نادر باتمانقلیچ که به ریاست ستاد ارتش رسیده است، بازوی آقای دکتر مصدق را گرفته بود. هنگامی که خواستیم سوار اتومبیل شویم، شخصی با صدای بلند، بر ضد ما شروع به سخنگویی و شعاردهی کرد. سرلشکر باتمانقلیچ با اخم و تشر گفت: خفه شو! پدرسوخته!... او ساکت شد و ما سوار شدیم و از شهربانی، از راه خلوت، میان دو صف سرباز به باشگاه افسران رسیدیم و وارد باشگاه شدیم. ما را به طبقهٔ دوم بردند. عدهٔ کثیری از افسران، که بازنشستگان ارتش و ژاندارمری نیز در میان آنان دیده می شد، در مدخل راهرو جمع بودند. سرتیپ فولادوند و سرهنگ نعمت الله نصیری رئیس گارد سلطنتی، که به درجهٔ سرتیپی رسیده بودند، با ماهمراهی می کردند. چون از میان دو صف افسران، به اطاقی که سرلشکر زاهدی و جمعی دیگر در آن بودند رسیدیم، سرلشکر در لباس نظامی، با پیراهن یقه باز تابستانی کرم رنگ (بدون کراوات) آستین کوتاه و شلوار تابستانی افسری و زلفان اندک ژولیده، پیش آمد و به آقای دکتر مصدق سلام کرد و دست داد و گفت «من خیلی متأسفم که شما را در این جا می بینم. حالا بفرمایید در اطاقی که حاضر شده است استراحت بفرمایید».* سپس رو به ما کرد و گفت «آقایان هم فعلاً بفرمایید یک چایی میل کنید تا بعداً...».

و با ما دست داد و ما به راه افتادیم.

سرلشکر باتمانقلیچ و سرتیپ نصیری و سرتیپ فولادوند و سرهنگ ضرغام، آقای دکتر را به طبقهٔ پنجم باشگاه، به اطاق شمارهٔ ۸ و دکتر شایگان را به اطاق شمارهٔ ۹ و مهندس معظمی را به اطاق شمارهٔ ۷ و مرا به اطاق شمارهٔ ۱۰ رو به روی آقای دکتر بردند. سرلشکر باتمانقلیچ که آقای دکتر را به اطاق رسانید، برگشت و به ما گفت: «وسایل راحت آقایان فراهم خواهد شد. هرکدام از آقایان هرچه می خواهید بفرمایید بیاورند». بعد رو به من کرد و گفت: با آقای دکتر هم که قوم و خویش هستیم!... (از راه خانم شاهزاده مادر ابوالقاسم خان صدیقی). سرتیپ فولادوند به من گفت: شما چه می خواهید: گفتم: وسایل مختصر شست و شو که باید از خانه بیاورند و یکی دو کتاب. سرتیپ نصیری گفت: من هرچه بخواهید خودم برای جناب عالی فراهم می کنم. هرچند با وجود سابقهٔ قدیم، شما

* باقر عاقلی، در ضمن رویدادهای ۲۹ مرداد ۱۳۳۲، در این باب نوشته است: «سرلشکر زاهدی هنگام ورود مصدق به باشگاه، از او استقبال به عمل آورد و مصدق هم به او تبریک گفت» (عاقلی، روز شمار...، ۲/ ۹).

می خواستید مرا بکشید! از این گفته اظهار تعجب کردم و از اظهار خدمت ایشان تشکر نمودم و به اطاق خود رفتم. اطاقهای ما تلفن داشت. آقای دکتر مصدق با تلفن خود خواستند به محلی تلفن کنند و احوال اعضای خانوادهٔ خود را بپرسند. مرکز داخلی باشگاه، تلفن او را وصل کرد، پس از پایان مکالمه، مأمورین به اتفاق سرتیپ فولادوند آمدند و سیم تلفنها را قطع کردند، تلفنها و کلید درها را بردند. ساعت هشت، باهم شام خوردیم و ساعت نه و نیم، چون خسته بودیم، برای خواب آماده شدیم.

تازه روی تخت خواب رفته بودم که در باز شد و سرتیپ فولادوند پیش آمده گفت: حاضر شوید که از این جا به جای دیگر بروید! برخاستم و لباس پوشیدم و از اطاق بیرون آمدم (در ساعت ۲۲) آقای دکتر شایگان هم حاضر شدند. من از سرتیپ فولادوند پرسیدم که آیا می توانیم از آقای دکتر مصدق خداحافظی کنیم؟ گفت: نه! گفتم از آقای مهندس معظمی چطور؟ گفت: نه....

دکتر شایگان و مرا سوار جیپی کردند، که دو سرباز در عقب آن با تفنگ نشسته بودند و سرهنگ محمد انصاری هم با سختی در سمت راست من نشست. ساعت ۲۲ و چند دقیقه، وارد شهربانی، در قسمت فرمانداری نظامی شدیم و ما را به اطاق شمارهٔ ۱۸ بردند. چون تخت خواب ووسایل آن حاضر نبود. سرهنگ ضرابی دستور داد تخت از اطاق دیگر و وسایل تخت خواب از باشگاه افسران آوردند و من و دکتر شایگان ساعت یازده چراغ را خاموش کرده، خوابیدیم!... (عاقلی، روز شمار...، ۲/ ۴۱۹-۴۳۰).

پیوست شمارهٔ ۵

وضع صحّی دکتر مصدق

مخالفان دکترمصدق همواره بیماریهای او را پیراهن عثمان قرار می دهند و بر وی حمله می برند که او در حالی که از سلامت کامل برخوردار بود، در شرایط خاص، به منظور به کرسی نشاندن حرف خود و نیز برای عوام فریبی یا «گریه» می کرد یا «غش». چنان که در تمام دوران نخست وزیری اش برخلاف آداب و رسوم، با پیژاما روی تخت خوابی دراز کشیده بود و مراجعان، حتی نمایندگان سیاسی خارجی را در آن وضع به حضور می پذیرفت، و یا به بهانهٔ کسالت در مواردی خاص از حضور در مجلسین یا شرکت در آیینهای رسمی در حضور شاه خودداری می کرد. در حالی که وی درمدت قریب پنجاه روز اقامت در امریکا همواره کت و شلوار می پوشید و کراوات می بست و روی تخت خواب هم دراز نمی کشید.

برای روشن ساختن این موضوع، نخست آنچه را که دکتر غلامحسین مصدق، پسر وی، در این باب نوشته است به اختصار نقل می کنم و سپس به آنچه دکتر مصدق در خاطراتش دربارهٔ بیماریهایش در پاریس و تهران و بیرجند نوشته است می پردازم. در ضمن هرجا در دیگر قسمتهای خاطرات دکتر مصدق، خاطرات افراد دیگر، یا در مذاکرات مجلس شورای ملی و جز آن، مطلبی در این باب آمده است آن را نیز در این پیوست می آورم تا خوانندگان با ملاحظهٔ آنها خود به داوری بپردازند.

گزارش دکتر غلامحسین مصدق

دکتر غلامحسین مصدق نوشته است که از سال ۱۳۱۳ تا زمان درگذشت پدرش در سال ۱۳۴۵، پدر را از نظر پزشکی دقیقاً زیر نظر داشته است. به روایت او دکتر مصدق از جوانی گرفتار بیماریهای جسمی و عصبی بوده، گاهی غش می کرده و در مواردی می گریسته، و به همین دلیل همسر و فرزندانش همواره سخت نگران حال او بوده اند. به علاوه یک بار هم دست به خودکشی زده که او را نجات داده اند:

من پس ازمراجعت از اروپا و اشتغال به کار در دانشگاه و بیمارستانها، تا روزی که پدرم زنده بود،

مراقب وضع سلامتی او بودم. وی به طور کلی ضعیف المزاج و کم بنیه بود. پس از مدتی کار خسته می شد و نیاز به مواظبت دائم داشت. طی سالهایی که او دوران نقاهت را در احمد آباد می گذرانید، لااقل هفته ای یک بار به دیدنش می رفتم، معاینه اش می کردم، دربارهٔ خوراک و احیانًا دارو سفارش می کردم. از سال ۱۳۲۰ به بعد این وظیفه را در تهران انجام می دادم (در کنار پدرم، ٦٤).

پدرم از لحاظ جسمانی ضعیف بود. وی در تهران و احمد آباد، دائما زیر نظر من قرار داشت. باید به طور منظم داروهایی مصرف می کرد. به استثنای مواقعی که بیمار می شد، هر دو سه روز یک بار او را معاینه می کردم، فشار خونش را می دیدم... (۵۵-۵۶).*

وی در آن جا که از مدت ده سال تحت نظر بودن پدرش در احمد آباد یاد کرده، نوشته است:

پدر از جوانی که در فرانسه تحصیل می کرد، مبتلا به کم خونی بود. زخم معده- اثنی عشر- هم داشت و چند بار شدیداً خونریزی کرده بود، فشار خونش هم پایین بود. در پاریس دکتر حیم (Hayem) او را تحت نظر داشت. کار زیاد، دشواریهای ناشی از زندگی سیاسی، همراه با گذشت سالهای عمر به تدریج بنیه اش را ضعیف کرد. بدین ترتیب دچار نارسایی قلب و گاه از حال رفتگی می شد (۱٤۹).

«در اردیبهشت سال ۱۳۱۵ پدر ناگهان دچار خونریزی شدید گلو شد. ادامهٔ خونریزی بنیهٔ او را ضعیف کرد». من و او به برلن رفتیم. «پدرم در بیمارستان بستری شد. پس از بهبودی و خارج شدن از بیمارستان، پدرم به یک پزشک اعصاب مراجعه کرد.... پس از ۳۸ روز توقف در آلمان به ایران مراجعت کردیم» (۴۷-۴۸).

وقتی در سال ۱۳۱۹ دکتر مصدق را در تهران توقیف کردند و قرار شد او را به بیرجند ببرند، دکتر غلامحسین مصدق و برادرش از سرپاس مختاری رئیس ادارهٔ کل شهربانی درخواست کردند که «چون پدرمان ناخوش است، یک آشپز با او روانه کنند، مختاری قبول کرد»(۵۰). در راه تهران به مشهد، «پدر تصمیم به خودکشی می گیرد، و با استفاده از غیبت مأمورین تعدادی از قرصهای مسکّن را که همراه داشت می خورد.... زفته رفته اثر قرصها بروز می کند و پدرم دچار استفراغ شدید و تشنج و ضعف می شود و در شاهرود بیهوش می گردد...». رئیس شهربانی مشهد در گزارش به تهران می نویسد که «نامبرده

* از این به بعد هر جا مطلبی را از کتاب در کنار پدرم نقل کرده ام، فقط به ذکر شمارهٔ صفحهٔ آن در داخل پرانتز اکتفا نموده ام.

... به واسطه داشتن بیماری غش نیازمند به داروهایی ست». هنگامی که در بیرجند زندانی بوده است، با موافقت شهربانی تهران، در دو نوبت، از تهران پرستار برای مراقبت از حال پدر به آن شهر می فرستند (۵۲-۵۳).

تغییر زندان مصدق در بیرجند، موجب افسردگی شدید او می شود: «پدر چون احساس می کند قصد کشتن او را دارند از خوردن غذای زندان امتناع می کند». پس از آزادی از زندان بیرجند، پدر در شریف آباد حتی از راه رفتن عاجز بود و جواد [آشپز دکتر مصدق] او را کول می کرده است. وی در این جا به موضوع مهمی، اما بی ذکر سند، بدین شرح اشاره کرده است: وقتی پدرش از زندان بیرجند آزاد شد و همراه مأمور شهربانی به تهران رسید، مأمور شهربانی

به سرپاس مختاری گزارش می دهد که حال دکتر به حدی نامساعد است که ماندن او در شهربانی به مصلحت نیست. مختاری به دربار تلفن می کند و کسب تکلیف می نماید. چند دقیقه بعد دستور رضاشاه بدین شرح به رئیس شهربانی ابلاغ می شود: «مصدق را به احمد آباد منتقل کنید، او باید همان جا بماند تا بمیرد...»(۵۸).

پرستار دومی که از تهران به بیرجند اعزام گردیده بود، پس از آزادی پدر، یک ماه و نیم در احمد آباد با او بود تا حال پدر بهتر شد.

دکتر غلامحسین مصدق نوشته است وقتی خبر نخست وزیری پدر را شنیدم

... نگران شدم و با آشنایی که به وضع مزاجی او داشتم، گفتم: پدرجان، چرا این کار سنگین و طاقت فرسا را قبول کردید؟ گفت: ناچارم، و الأ مبارزهٔ ملت ایران برای ملی کردن نفت از میان می رفت (۶۲).

قبول زمامداری از سوی پدر، موجب نگرانی خانوادهٔ ما گردید و مسؤولیت مرا در مراقبتهای پزشکی از او افزون ساخت. زندگی پر تلاطم سیاسی وی، در دوران جوانی، آسایش و امنیت او و مادرم را مختل ساخته بود. در این رهگذر من و برادرم احمد و دیگر کسانمان نیز با دشواریهایی دست به گریبان بوده ایم (۶۳).

در دوران نخست وزیری

در شبانه روز به طور متوسط ۱۴ ساعت لاینقطع کار می کرد. با این که به توصیهٔ من بیشتر کارها را در رختخواب انجام می داد، مع هذا زود خسته می شد و بعضی اوقات به علت ضعف مفرط، به دارو و تزریق ویتامین نیاز پیدا می کرد. مقاومت او در مقابله با برخی حوادث، برای ما ... اعجاب آور بود (۱۴۹-۱۵۰).

«از روز ششم اردیبهشت ۱۳۳۰ که پدر زمام امور کشور را به دست گرفت، احساس کردم در

برابر او مسؤولیت بیشتری به عهده دارم... منزل هر دوی ما در خیابان کاخ بود. هر روز صبح پیش از رفتن به محل کارم»، نزد او می رفتم «با دیدن چهره اش، حال و احوالش را می خواندم. نبض او، و گاه فشار خون وی را آزمایش می کردم. در صورت لزوم، و بیشتر موقعی که باید برای ایراد نطق در مجلس شورای ملی حاضر می شد، و یا ملاقات و مذاکرات طولانی داشت، یک آمپول بکوزیم به او تزریق می کردم. اغلب از محل کار با تلفن از مادرم جویای حالش می شدم. اوائل شب نیز، پس از پایان کار، نخست نزد پدر می رفتم و سپس عازم منزل خود می شدم...» (۶۴).

وی دربارهٔ تهم اسفند ۱۳۳۱ نوشته است:

آن شب بیش از هر زمان دلم برای پدر سوخت... حدود ساعت یازده شب بود که پدر از مجلس شورای ملی به خانه آمد. ما همه در انتظار بودیم؛ به زحمت و با کمک من و برادرم از پله ها بالا آمد. از ساعت ۵ صبح تا آن وقت، یعنی حدود ۱۶ ساعت، استراحت نکرده بود که سهل است، حتی توطئهٔ از پیش سازمان داده شده از سوی محمد رضا شاه را هم پشت سر گذاشته بود. توان ایستادن نداشت. من هیچ وقت پدر را آن طور خرد و شکسته ندیده بودم. همین که وارد اطاق شد، روی تخت خواب نشست و شروع به گریستن کرد و گفت... من دیگر به این مرد [شاه] اطمینان ندارم... او به من دروغ گفت. فریبم داد و قصد داشت به کشتنم بدهد.... (۶۵).

دربارهٔ سفر دکتر مصدق و هیأت نمایندگی ایران به امریکا به منظور شرکت در شورای امنیت سازمان ملل متحد، نوشته است:

...به توصیهٔ پروفسور عدل یک اطاق در بیمارستان معروف کورنل مدیکال سنتر، در شهر نیویورک برای بستری شدن پدرم ذخیره شده بود. منظور... این بود که از ملاقاتها... و مصاحبه با روزنامه نگاران خودداری کند، در عین حال معاینه ای از او به عمل آید (۷۹).

روزی که وارد واشنگتن شدیم

ژنرال گراهام پزشک پرزیدنت ترومن تلفن کرد و پیام رئیس جمهوری را به اطلاع پدرم رسانید؛ در این پیام ترومن از پدر دعوت کرده بود با استفاده از اقامت در واشنگتن، در بیمارستان نظامی والتر رید مورد معاینه قرار گیرد. پدر این دعوت را با امتنان پذیرفت. من و او، به مدت سه روز در بیمارستان مزبور بستری شدیم و مورد معاینات پزشکی قرار گرفتیم.... (۹۰).

موضوع قابل توجه آن است که وقتی ترومن از دکتر مصدق دعوت می کند در صورت تمایل در بیمارستان والترید مورد معاینه قرار گیرد، او به تنهایی به بیمارستان نمی رود، بلکه پسرش را نیز با خود می برد و هر دو در بیمارستان بستری می شوند و هر دو مورد معاینه قرار می گیرند. ناگفته نماند که مصدق در امریکا و هلند نیز در هتل با پسرش در

یک اطاق می خوابیده است.

او که در سفر هلند برای شرکت در دیوان دادگستری بین المللی نیز با پدر بوده است به دو موضوع اشاره کرده که ذکر آن در این جا بی مورد نیست.

یک روز پنجشنبه بود. پروفسور رولن با اتومبیل خودش از بروکسل به لاهه آمده بود تا در مورد تنظیم لایحهٔ دفاعی ایران با پدر مشورت کند.... پدرم به تقاضای رولن اسنادی را که از ایران آورده بود و آنها را از خودش جدا نمی کرد به او داد تا در تهیهٔ لایحهٔ دفاعی استفاده کند... دو روز از او خبری نشد. شب سوم، در اطاق دو تخت خوابی هتل خوابیده بودیم. این را هم بگویم که در این سفرها، به درخواست پدر، من و او در یک اطاق می خوابیدیم. هیچ وقت هم کیف دستی محتوی اوراق و اسنادی را که از ایران آورده بود، از خودش جدا نمی کرد. یا این کیف با او بود و یا اگر از اطاق بیرون می رفت آن را به من می سپرد. آن شب پس از گفتگو با اعضای هیأت، دیروقت خوابیدیم. پس از مدتی متوجه شدم، پدر برخلاف معمول نخوابیده و ناراحت است، من که همواره مراقب حال او بودم، نگران از این که مبادا مریض شده باشد، بیدار ماندم و خواب از سرم پریده بود. پدر نیز که متوجه بیدار ماندن من شده بود، گفت: غلام، بیداری؟ گفتم: بله. آن گاه روی تخت خواب نشست، چراغ را روشن کرد و گفت: پس بلند شو حرف بزنیم. یکی دو ساعت از نیمه شب می گذشت. با آشنایی به حال و احوالش می دانستم کم خوابی او را خسته می کند، گفتم: پدرجان، چرا نمی خوابید؟ فردا کار دارید، باید خودتان را خسته نکنید. گفت خیالم ناراحت است، من مدارکی را که دربارهٔ تعدیات و مداخلات انگلیس ها در امور ایران برای ارائهٔ به دادگاه با خود آورده بودم، تحویل رولن دادم. این انگلیسی ها... اگر سراغ رولن بروند و اسناد را بدزدند، یا به او بگویند: مصدق به تو ۱۵۰۰ پوند حق الوکاله داده، ما صد برابر آن را می دهیم، در عوض آن مدارک را به ما واگذار کن... چه خاکی بر سرمان بریزیم؟ ... اگر به خاطر این اشتباه از این دادگاه محکوم شویم... مبارزهٔ ملت ما شکست می خورد و من مسؤول آن هستم... . در این موقع به گریه افتاد و افزود: غلام، اگر چنین اتفاقی روی دهد، من روی بازگشت به ایران را ندارم..... گفتم: پدر جان، خیال بد نکنید... به هر ترتیب پدر را آرام کردم و او را خواباندم. دو روز دیگر گذشت، باز هم از رولن خبری نشد... روز دوشنبه بعد ازظهر... پروفسور رولن با کیف بزرگی از اتومبیل خارج شد... ابتدا اسناد را به پدرم داد... (۱۰۵-۱۰۷).

وی دربارهٔ سالهای آخر عمر دکتر مصدق نوشته است:

پدرم در این سالها کسالت نداشت، هنوش و حواسش خوب بود. با دوستان سیاسی و... ارتباط داشت... در زمستان سال ۱۳۴۴ به علت سرما خوردگی شدید، سینه پهلو کرد... مدت چند روز تا بهبودی کاملش در احمد آباد ماندم. پس از آن تا اوایل زمستان ۱۳۴۵ در سلامتی کامل به سر برد

و زندگی را در تنهایی به روال سالهای پیش در احمد آباد می گذرانید (۱۵۱).

اشاراتی دیگر به بیماریهای دکتر مصدق*

و اما، دکتر مصدق در بارهٔ بیماریهای خود دوبار به تفصیل در خاطراتش سخن گفته است: یکی در سال اول تحصیل در مدرسه سیاسی پاریس (۱۰-۱۹۰۹م، ۸۹-۱۲۸۸ شمسی)، و دیگری پس از زندانی شدن در تهران و بیرجند در سال ۱۳۱۹، و نیز چند بار دیگر به اختصار.

در مورد اول نوشته است چون برای موفقیت در امتحانات سال اول زیاد کار کرده بودم، بیمار شدم به طوری که نمی توانستم حتی در کلاس درس روی نیمکت بنشینم. به علاوه وی در این ایام گرفتار کسالت عصبی و ضعف مزاج و بیخوابی نیز بوده است. به دو پزشک عادی و یک متخصص امراض عصبی و یک فیزیولوژیست مراجعه می کند. به دستور یکی از آنان که حتی نبایست تا آخر سال از روی تخت خواب حرکت کند، توجه نمی نماید. در نتیجه «از حرکت عجز» پیدا می کند. دو ماهی هم در بیمارستانی بستری می شود، و چون نتیجه ای نمی گیرد، به ایران بر می گردد. در راه مراجعت به ایران حتی فواصل کوتاه راه را هم نمی توانسته است با پای خود برود چنان که در سرحد روسیه، برای انتقال از ترن اتریش به ترن روسیه، او را با «چرخ خاک کشی» جابه جا می کنند و نیز وقتی با کشتی به بندر انزلی می رسد، حمالی او را از کشتی به دوش می گیرد و به کالسکه می رساند. اما با چند ماه استراحت در تهران و شاه پسند و اقجه سلامت خود را باز می یابد و برای ادامهٔ تحصیل، این بار به جای پاریس به نوشاتل سویس می رود که هوایش برای او سازگار بوده است.

این عجز از راه رفتن، به روایت وی چند بار دیگر نیز در سالهای بعد تکرار شده است. در گفتگو با قنسول شوروی در تبریز، یکی از دلائل استعفای خود را از والیگری آذربایجان «رماتیسم» ذکر می کند که نمی توانسته است حرکت کند. از تبریز به تهران بر می گردد و به امید بهبود، برای استفاده از آب گوگردی به خرقان می رود. در سال ۱۳۱۹ نیز پس از آزادی از زندان بیرجند، هنگام مراجعت به تهران بار دیگر به علت رماتیسم نمی توانسته است راه برود. پس جواد آشپز او را کول می کند و از نقطه ای به نقطه دیگر می رساند. وی در این موقع حتی از پوشیدن لباس هم عاجز بوده است.

* چون آنچه در زیر این عنوان از نظر خوانندگان می گذرد، پیش از این، در بخشهای مختلف کتاب - هر مورد با ذکر مأخذ - آمده است، در این پیوست از ذکر مأخذ و شمارهٔ صفحهٔ مطالب منقول خودداری می شود.

بیماری دیگر او خونریزی بود. در زمان والیگری آذربایجان خونریزی از دهان بود، که به دستور پزشک هم استراحت می کند و هم کم حرف می زند و در نتیجه حالش بهتر می شود. ولی چند سال بعد این خونریزی بار دیگر از حلق تکرار می گردد و مداوای پروفسور شمس مؤثر نمی شود. برای درمان به آلمان می رود و متخصص امراض حلق و امراض داخلی او را معاینه می کنند و می گویند چیزی نیست، حتی نسخه ای هم به او نمی دهند، حالش خوب می شود. این خونریزی پس از ۲۸ مرداد در زندان نیز تکرار می گردد.

موضوع دیگر آن است که دکتر مصدق به راستی می پنداشته است دشمنانش قصد جان او را داشته اند، همان طوری که انگلیس ها هم همه جا مراقب او بوده اند. بدین جهت هنگامی که معاونت وزارت مالیه را بر عهده داشت، چند سوار مسلح برای محافظت خود استخدام کرد. وقتی از والیگری آذربایجان استعفا داد و به تهران برگشت، «۱۲۰ سوار نظام مأمور حفاظت» او بودند. در زندان بیرجند چند بار تصور می کرده است می خواهند او را بکُشند، چنان که یک بار از رئیس زندان می پرسد «چه وقت مرا تیرباران می نمایند؟». یا هنگامی که کفیل شهربانی بیرجند به وی می گوید «نمایندهٔ شما با مأمور شهربانی از تهران آمده اند و می خواهند شما را ملاقات کنند»، گمان می کند که این توطئه ای ست برای قتل او، در حالی که آن دو از تهران آمده بودند تا مژدهٔ آزادی او را از زندان بدهند. به همین سبب بوده است که در دوران نخست وزیری، هم دفتر نخست وزیری را به خانهٔ خود منتقل کرد و هم برای حفاظت خود «گارد نخست وزیری» تشکیل داد. کاری که هیچ نخست وزیری پیش از او نکرده بود. از سوی دیگر چند روزی از نخست وزیری اش بیش نگذشته بود که در مجلس شورای ملی متحصن شد؛ به این عذر که امنیت ندارد! به علاوه چنان که پیش از این اشاره شد وی در سفرهای به خارج از ایران که پسرش دکتر غلامحسین مصدق با او بوده است با او در یک اطاق هتل می خوابیده است.

مصدق تا پیش از آن که نخست وزیر بشود چند بار «غش» کرده و به زمین افتاده که خود، از آن با کلمات «هیستری» و «حمله» یاد کرده است. از جمله در سال ۱۳۰۰ که وزیر مالیه شد، قبول وزارت را به این شرط موکول کرد که مجلس شورای ملی به او «اختیارات قانونگذاری» بدهد. مجلسیان مقاومت کردند با این استدلال که مردم به ما نمایندگان مجلس، وکالت در توکیل نداده اند. به علاوه دادن اختیارات مخالف قانون اساسی ست. این بحث مدتی به درازا می کشد، مصدق در گرفتن اختیارات پافشاری می کند و روزی پس از نطق تندی که در جواب مخالفان می کند، بیهوش بر زمین می افتد، و مجلس اختیارات را

تصویب می کند. این نخستین «غش» دکتر مصدق است که گزارش شده.

در سال ۱۳۱۹ که او را نخست در تهران زندانی کردند و بعد به زندان بیرجند بردند، در طول راه و در بیرجند چند بار «غش» کرده است. وقتی در زندان تهران از مأموران می پرسد که چرا مرا زندانی کرده اید، و جواب قانع کننده ای نمی شنود، به روایت حسین مکی- که یقیناً به نقل از خود مصدق است- «از آن وقت دکتر مصدق به مرض «هیستری» (حمله) که بی سابقه هم نبود شدیداً مبتلا می شود». در راه تهران تا مشهد نیز چند بار «حمله» می کند. حسین مکی نوشته است، حتی در بیرجند در موقع مطالعهٔ کتابی که در اختیار داشت هروقت از «حمله» فراغت می نمود از کتاب استفاده می کرد. در گزارش شهربانی مشهد و بیرجند به شهربانی تهران نیز به بیماری «غش» او چند بار تصریح گردیده است. این که شهربانی کل موافقت کرده بود وی با آشپز خود به بیرجند برود و دوبار نیز پرستار برای مراقبت از حال وی به بیرجند رفته بود، حاکی از آن است که وی به راستی بیمار بوده است. ذکر این موضوع نیز در این جا لازم است که دکتر مصدق پیش از زندانی شدن در تهران و بیرجند، برای تسکین درد از قرص دیلائودید (Dilaudid Knoll) ترکیبی از تریاک و مقداری حب سرفه که تریاک خالص آن را دکتر مصدق یک مثقال تخمین زده استفاده می کرده، ولی به این امر اشاره نشده است که این قرص را برای چه دردی و از چه زمانی به کار می برده است، اما مسلّم است که وی این قرص را همیشه همراه داشته است، چنان که حتی جعبهٔ این قرص را با لوازم شخصی اش از خانه به زندان تهران برده و آن را در اتومبیل او قرار داده بودند.

دکتر مصدق وقتی نخست وزیر شد، پس از چند روز در مجلس اظهار داشت:

> بودن در خانه و رفت و آمد در شوارع برای من ممکن است ایجاد خطر کند. بنابراین اجازه دهید تا روزی که تکلیف نفت معلوم نشده است در همین جا بمانم. در این موقع آقای نخست وزیر تریبون را ترک گفتند و حالشان به هم خورد و به زمین افتادند و چند نفر ایشان را به خارج تالار جلسه بردند.

از اقدام دکتر مصدق به خودکشی و نیز قصد خودکشی او نیز نباید سرسری گذشت. او در راه تهران به مشهد، با استفاده از غیبت مأمورانی که همراه وی بودند، با خوردن ده قرص دیلائودید تصمیم گرفت به زندگی خود خاتمه دهد، که تکان اتومبیل موجب استفراغ و برگرداندن قرصها شد و مأموران شهربانی او را نجات دادند. در زندان بیرجند نیز به فکر خودکشی افتاده بوده است بدین ترتیب که یا خود را از بام زندان به زمین پرتاب کند یا با تیغ صورت تراش خود را بکشد.

به علاوه به نظر می رسد که وی گاهی در جلسات رسمی، از شدت خشم، کنترل خود را

از دست می داده و سخنانی که در شأن او و مجلسیان نبوده بر زبان می آورده است چنان که در مجلس چهاردهم وقتی اکثریت با پیشنهاد وی موافقت نکردند، از سر خشم یک بار مجلس را «دزدگاه» خواند و بار دیگر گفت «خاک بر سر این مجلس» و از مجلس قهر کرد. و وقتی مردم او را به مجلس برگردانیدند، در اتومبیل دچار ضعف شد و یک عده از محصلین او را روی دست به داخل مجلس بردند. در مجلس شانزدهم نیز وقتی سپهبد رزم آرا نخست وزیر به مجلس شورای ملی آمد تا برنامهٔ دولت خود را اعلام کند، مصدق و نمایندگان جبهه ملی به تظاهراتی علیه او دست می زنند. در این موقع «به علت به هم خوردگی حال دکتر مصدق چند لحظه سکوت مجلس را فرا گرفت». در جلسهٔ دیگر وی خطاب به رزم آرا و هیأت دولت او گفت: «بروید گم شوید، در را ببندید که دیگر نیایند» و یا با عصبانیت خطاب به رزم آرا گفت: «اگر شما نظامی هستید، من از شما نظامی ترم، می کُشم، همین جا شما را می کُشم».

این موضوع را نباید ناگفته گذاشت که دکتر مصدق ظاهراً مردی سریع التأثر نیز بوده است چنان که گاهی درجلسات عمومی اشکش جاری می شده است. از جمله در مجلس ششم - در دورهٔ رضا شاه- وقتی علیه وثوق الدوله وزیر عدلیهٔ کابینهٔ مستوفی الممالک - به سبب امضای قرارداد ۱۹۱۹ در زمان احمد شاه- سخن می گفته و استدلال می کرده است که حضرت رسول اکرم پادشاه اسلام است و در ضمن پادشاه ایران هم هست، و وثوق الدوله با امضای این قرارداد بر تسلط دولت مسیحی انگلیس بر دولت مسلمان ایران صحه نهاده و نیز برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی عمل کرده است، ناگهان حالت گریه به او دست می دهد. این اولین گریهٔ مصدق است که گزارش شده. در دوران نخست وزیری اش، وقتی در مجلس شورای ملی نمایندگان با او مخالفت می کنند، وی مجلس را ترک می کند و در میدان بهارستان بر روی چهارپایه ای می رود و می گوید: «هرجا ملت است، آن جا مجلس است...» و گزارشی را که برای مجلس تهیه کرده بود، برای افرادی که دور او در میدان بهارستان جمع شده بودند می خواند، در حالی که قطرات اشک از گونه های او جاری شده بود و مردم نیز به صدای بلند گریه می کردند. بار دیگر پیش از انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی که دستور داده بود برای نظارت بر حسن جریان انتخابات، بازرسان قضایی به شهرهای مختلف عزیمت کنند، به روایت دکتر محمد حسین موسوی، این بازرسان نزد نخست وزیر می روند. وزیر دادگستری، امیر علائی، قبلاً به آنان توصیه کرده بوده است که «به علت بالا بودن سن و ضعیف بودن دکترمصدق خیلی صحبت نکنیم». نخست وزیر در جمع آنان حاضر می شود و مطالبی اظهار می کند و سپس از آنان

می خواهد اگر سؤالاتی دارند مطرح کنند. آنان نخست به توصیهٔ وزیر دادگستری حرفی نمی زنند. مصدق سخن خود را تکرار می کند. پس عقیلی مستشار دیوان کشور، ضمن سپاسگزاری از نخست وزیر، سؤال می کند:

دولت برای تأمین امنیت بازرسان انتخاباتی چه اقداماتی به عمل آورده است؟ دکتر مصدق بدون کوچکترین تأملی همزمان که لب به سخن گشود، دست در جیب کرد و دستمالی در آورد و در حالی که بلند گریه می کرد، به طوری که به زحمت می شد گفته هایش را فهمید، گفت: آقای عقیلی اگر این صحبتها را این جوانها می گفتند، می شد گفت که جوان هستند، آخر من و شما که پیر هستیم و باید بمیریم... صدای گریه نخست وزیر و عدم تعادل وی برای سر پا ایستادن، وزراء و دیگران را به گرفتن او که زمین نخورد وا داشت....

درواقعهٔ نهم اسفند نیز دکتر غلامحسین مصدق نوشته است: وقتی حدود ساعت یازدهٔ شب به خانه آمد در حالی که توان ایستادن نداشت، به کمک پسرانش به اطاق خواب وارد می شود. روی تخت خواب می نشیند و شروع به گریستن می کند... و نیز به روایت دکتر غلامحسین صدیقی در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شخصی به دکتر مصدق تلفن می کند و به دروغ به او می گوید که دکتر فاطمی و دکتر سنجابی را کشته اند، حال نخست وزیر به هم می خورد و به شدت گریه می کند.

اگر اشتباه نکنم آخرین باری که مصدق دچار «حمله» می شود، روزی ست که به شاه می گوید می خواهد وزارت جنگ را خود به عهده بگیرد و شاه مخالفت می کند. پاسخ مصدق به شاه این بوده است که استعفا می دهم. مصدق نوشته است همین که خواستم از اطاق خارج شوم،

... اعلیحضرت پشت درب اطاق که بسته بود، ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید. دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه مرخصی دادند....

شاید در این جا بی مورد نباشد به بدگمانی دکتر مصدق حتی به همکاران بسیار نزدیکش نیز اشاره ای بشود. دیدیم که جرج مک گی معاون وزارت خارجهٔ امریکا که روابط دوستانه ای با مصدق داشت، در این باب نوشته است «مصدق ظاهرا به هیچ یک از اعضای گروه خود (هیأتی که همراه وی به امریکا رفته بودند) اعتماد کامل نداشت. به گمانم او سخت واهمه داشت و تصور می کرد که اگر برخی از مذاکرات او منتشر شود سرنوشتی مانند نخست وزیر اسبق [رزم آرا] پیدا کند» و به همین جهت بود که اجازه نمی داد نه من و نه هر کس دیگری که از جانب ما مذاکره می کرد جداگانه با دستیارانش ملاقات کند. به علاوه چنان که در صفحات پیش آمده است او حتی ابایی نداشت که

همکاران نزدیک خود را وقتی با نظر او مخالفت می کردند، «عمال بریتانیا» بخواند.

با توجه به آنچه گذشت، تردیدی باقی نمی ماند که دکتر مصدق از دورهٔ جوانی گرفتار بیماریهای جسمی و عصبی بوده است و خانواده اش نیز پیوسته نگران سلامت او بوده اند، و بدین جهت وقتی پسرش دکتر غلامحسین مصدق می شنود پدر نخست وزیری را پذیرفته است بیشتر نگران می شود.

دکتر مصدق در برخی از نامه های خصوصی که به افراد نوشته است نیز به بیماری خود اشارات صریح کرده، که از آن جمله است در دو نامه خطاب به دکتر قاسم غنی:

در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۲۹، در جواب نامهٔ ۱۵ فروردین دکتر قاسم غنی: «... ازحال بنده خواسته باشید با حال کسالت گرفتاری زیاد دارم و به قدری خسته هستم که نمی توانم شرح آن را عرض کنم....» (دکتر قاسم غنی، ۱۰/ ۵۴۷).

و نیز در نامهٔ مورخ ۳ اسفند ۱۳۲۹ خود به وی:

.... حال خود بنده مدتی ست خوب نیست. در تابستان طبیب معالج دو ماه تعطیل را برای بنده واجب شمرد ولی متأسفانه کار کمیسیون نفت سبب شد که حتی یک روز هم تعطیل نکنم و مرتباً در جلسات علنی مجلس و کمیسیون که گاه تا عصر طول می کشید حاضر شوم و کار به جایی برسد که همه روزه دچار تب و ناچار شوم این دفعه حرف طبیب را قبول بکنم. قریب دو ماه حرکت نکنم، و کمتر حرف بزنم. خلاصه اکنون خوشوقتم که می توانم جواب مرقومهٔ محترمه را به خط خود عرض کنم... (همان مأخذ، ۹/۶۳۱).

از بیماریهای او که در صفحات پیش به اختصار یاد کردم، ظاهراً در دوران نخست وزیری اش تقریباً اثری مشهود نبوده است، به جز این که در این دوره فقط دو سه بار گریسته است و یک بار هم در حضور شاه دچار «حمله» یا «غش» شده است. در حالی که در این دوره به قول پسرش روزی ۱۴ ساعت کار می کرده و با مشکلات فراوان دست به گریبان بوده است. حتی در مجلس شورای ملی در جلساتی که پس از دو حادثهٔ ۲۳ تیر و ۱۴ آذر تشکیل شده بود و مخالفان از چپ و راست بر او می تاختند، خم به ابرو نیاورد، جواب مخالفان را داد و تریبون مجلس را ترک کرد. در حالی که اگر در سالهای پیش با چنین وضعی مواجه می گردید عکس العملش گریستن بودن و غش کردن و به زمین افتادن...

از اینها مهمتر آن است که در دوران نخست وزیری، وقتی در نهم اسفند ۱۳۳۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خانه اش به شدت مورد حمله قرار گرفت، بار اول با پژاما از پشت بام خانه اش به ساختمان اصل چهار رفت و از جلو ساختمان اصل چهار با تاکسی به ستاد

ارتش، و در آن جا تلفنی دستورهایی به رئیس شهربانی داد و با اتومبیل رئیس ستاد به مجلس رفت... . بار دوم درحالی که پیژاما بر تن داشت با دکتر صدیقی و دکتر شایگان و چند تن دیگر شتابزده به وسیله نردبان به پشت بام می رود و دیوار به دیوار و خانه به خانه از دست نظامیان مهاجم که خانه اش را زیر آتش گرفته بودند می گریزد و جان به سلامت می برد. دکتر صدیقی نوشته است:

... از نردبان پای دیوار استفاده کردیم، بعد آقای دکتر [مصدق] را بالا فرستادیم ایشان را به آهستگی فرود آوردیم. بعد با استفاده از تخت خواب چوبی شکسته که در پای دیوار شرقی حیاط بود به زحمت بالا رفتیم و به آن طرف جستیم... باز از دیوار بالا رفتیم.... به زحمت خود را به دریچه رساندیم و از آن جا به بالای دیوار... رفتیم.... شاخهٔ چنار را پیش کشیدیم... و از آن به باغ فرود آمدیم... .

اظهار نظر سه تن دیگر دربارهٔ وضع صحی دکتر مصدق

این پیوست را با اظهار نظر دکتر محمد علی همایون کاتوزیان، دکتر مظفر بقایی کرمانی، و مهندس احمد زیرک زاده به پایان می برم.

دکتر کاتوزیان دربارهٔ علت بیماری مصدق در پاریس و عواقب آن نوشته است:

او با مشکلات فوق تصوری روبه رو بود [ولی وی به این مشکلات اشاره نکرده است] اما مصمم بود که موفق شود و همین شاید سرآغاز یک بیماری عصبی شده باشد که مصدق از ذکر نام آن در محافل عمومی اکراه داشت. احتمالاً آمادگی بیماری از قبل وجود داشته (و شاید بتوان دست کم عامل ژنتیکی را در آن مؤثر دانست)، وگرنه ظهور مجدد آن بارها و بارها در موقعیتهای دشوار تمامی عمرش که در چند مورد منجر به تشنج و غش در انظار عمومی گردید توجیه پذیر نیست... (کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت...، ۳۰).

وی دربارهٔ اختلالات عصبی دکتر مصدق و نیز توقیف او در سال ۱۳۱۹ در تهران وانتقالش به خراسان نوشته است:

... مصدق بیشتر نگران آن بود که به نحو خفت باری به زندگیش پایان داده شود. به علاوه او به طور طبیعی و اکتسابی در معرض اختلالات عصبی بود و این اختلالها موجب اختلالات بدنی نیز می شدند. عوامل ذهنی و عینی - اختلال عصبی و محیط سراسر ترور و وحشت - دست به دست هم داده دور باطل و تحمل ناپذیر نگرانیها را در او تقویت می کردند... (همان ماخذ، ۷۸-۷۹).

اظهار نظر او دربارهٔ غش کردن مصدق در حضور شاه و مسألهٔ استعفای او چنین است:

شاه که نگران بود مبادا نیروها در داخل و خارج مجلس علیه او بسیج شوند، جلو در ایستاد تا مثلاً

نگذارد مصدق دربار را ترک گوید. پیرمرد که نتوانسته بود شاه را قانع کند دچار غش و ضعف شد. معلوم نیست این غش ناشی از همان ناراحتی اعصاب بود که گاهی به سراغش می آمد یا غش دیپلماتیک به منظور فرار از بن بست... (همان ماخذ، ۲۳۳).

دکتر بقایی در مصاحبه با «طرح تاریخ شفاهی ایران»، در ضمن از ملاقات خود با شمیانو فرح سخن گفته است:

تقریباً بعد از ربع ساعت اولیه که صحبت کردیم، در تمام مدت اشکش جاری بود، یعنی چشمهایش پر از اشک بود.. گاهی هم می چکید توی صورتش، این وضعیت بود...

دکتر بقایی در پاسخ مصاحبه کننده دربارهٔ گریهٔ شهبانو، به گریه های دکتر مصدق نیز اشاره کرده است:

... والله فقط فاکت را برای شما می گویم، نمی توانم اظهار نظر بکنم. ولی از لحاظ این که زن بود و زن رقت قلب دارد متمایل به این که حقیقی بدانم، هستم. ولی با آن آشنایی با گریه های آقای دکتر مصدق، نمی دانم... (بقایی کرمانی، ۴۳۰-۴۳۱).

مهندس احمد زیرک زاده، از همکاران و مدافعان سرسخت دکتر مصدق، که هم پس از ابلاغ عزل مصدق به توسط سرهنگ نصیری در ۲۴ مرداد، یکی از سه چهار تنی بود که توقیف شدند، و هم در روز ۲۸ مرداد که خانهٔ مصدق از سوی نظامیان مهاجم مورد حمله قرار گرفته بود تا آخرین لحظه در کنار مصدق بود و با چند تن دیگر، خانه به خانه همراه نخست وزیر از دست مهاجمان می گریختند، دربارهٔ بیماری و غش و ضعف مصدق نظری کاملاً متفاوت دارد. ناگفته نماند که زیرک زاده تقریباً با تمام اقدامات دکتر مصدق در دوران نخست وزیری اش موافق بود و از جمله معتقد بود «انحلال مجلس و مخصوصا طرز انجام آن از شاهکارهای این سیاستمدار وطن پرست است» (زیرک زاده، ۳۱۹). وی دربارهٔ غش و ضعف و گریه های دکتر مصدق نوشته است:

دکتر مصدق یک مرد سیاسی با تمام مشخصات رهبری ست... در تغییر قیافه دادن مهارت خاصی دارد. به موقع، خود را به کری می زند، عصبانی می شود یا قاه قاه می خندد. حتی اگر بخواهد حالش به هم می خورد، مریض می شود و غش می کند. روزی به من گفت: «نخست وزیر مملکتی حقیر و بیچاره باید ضعیف و رنجور به نظر بیاید» و از این هنر در پیش بردن مقاصد سیاسی خود استفاده کند (همان ماخذ، ۱۲۴).

سالشمار دکتر محمد مصدق

تولد	تهران، ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قمری (شناسنامه: ۲۹ اردیبهشت ۱۲۵۸ شمسی، تولد حقیقی: ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱) ٤ فرزند میرزا هدایت الله وزیر دفتر و ملک تاج خانم نجم السلطنه
در ۱۲ سالگی	دریافت لقب «مصدق السلطنه» و فرمان استیفای خراسان از طرف ناصرالدین شاه قاجار
	تحصیلات پیش از دانشگاه: در تهران، با معلمان سرخانه
۱۳۲٤ قمری	نمایندهٔ «اعیان و اشراف اصفهان» در دورهٔ اول مجلس شورای ملی، رد شدن اعتبارنامه به علت آن که سنش از سی سال کمتر بوده است
۱۳۲۵	عضویت در «جامع آدمیت» که با فراماسونری ارتباط داشت (به مدت چند هفته)
	عضویت در «مجمع انسانیت» به ریاست حسن مستوفی الممالک
	عضویت در «دار الشورای کبری» به فرمان محمد علی شاه قاجار (یک جلسه)
۱۳۳٦/اوایل ۱۹۰۹ میلادی	عزیمت به فرانسه
۱۰-۱۹۰۹	تحصیل در مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس، در رشتهٔ علوم مالیه
	مراجعت به ایران به علت بیماری
ژوییه ۱۹۱۲	بازگشت به اروپا، ادامهٔ تحصیل در دانشگاه نوشاتل، سویس، در رشتهٔ حقوق
۷ ژوئن ۱۹۱۳	اخذ درجهٔ لیسانس
۸ ژوییه ۱۹۱٤	اخذ درجهٔ دکتری- موضوع رساله: وصیت در حقوق اسلامی (شیعه)
۱۳۳۲/اواخر ۱۹۱٤	بازگشت به ایران و تدریس در مدرسهٔ علوم سیاسی
۱۳۳۳/ ۱۲۹۳ شمسی	عضویت در کمیسیون «توفیر جمع و خرج» وزارت مالیه
	عضویت در حزب اعتدالیون اجتماعیون
۱۲۹۵ شمسی	انتخاب شدن به عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات (جانشین دیوان محاسبات) دورهٔ سوم مجلس شورای ملی
۱۲۹٦ تا اردیبهشت ۱۲۹۷	معاون وزارت مالیه و ریاست کل محاسبات
	عضویت در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی
۱۹۱۱/۱۲۹۸	عزیمت به اروپا به قصد مهاجرت و کسب تابعیت سویس، و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹

۱۲۹۹	والی فارس، به علت مخالفت با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از این سمت استعفا داد
۱۳۰۰	وزیر مالیه در کابینهٔ احمد قوام السلطنه، با اخذ «اختیارات قانونی» از مجلس شورای ملی، به مدت سه ماه برای اصلاح وزارت مالیه
۱۳۰۰، اواسط دی	والی آذربایجان، به پیشنهاد رضاخان سردار سپه وزیر جنگ
۱۳۰۲	وزیر امور خارجه در کابینهٔ مشیر الدوله
بهمن ۱۳۰۲ – بهمن ۱۳۰۴	نمایندهٔ دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی، در دورهٔ احمد شاه قاجار
	مشارکت در تشکیل «کمیسیون معارف» و عضویت آن
اول اسفند ۱۳۰۲	عضویت در کمیسیون مشورتی سردار سپه رئیس الوزراء
	موافقت با سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه و تفویض آن به سردار سپه رئیس الوزراء
۹ آبان ۱۳۰۴	مخالفت با مادهٔ واحدهٔ انقراض قاجاریه و حکومت موقتی رضاخان پهلوی (سید حسن مدرس، سید حسن تقی زاده، حسین علائی (علاء)، میرزا یحیی دولت آبادی نیز با این مادهٔ واحده مخالفت کردند)
تیر ۱۳۰۵ – ۲۲ مرداد ۱۳۰۷	نمایندهٔ دورهٔ ششم مجلس شورای ملی در دورهٔ رضاشاه پهلوی
۱۸، ۲۵، و ۲۸ خرداد	مخالفت با تمدید «اختیارات قانونی» سه ماههٔ داور برای اصلاح عدلیه
	مخالفت با عضویت وثوق الدوله وزیر عدلیه در کابینهٔ مستوفی الممالک
	به علت امضای قرارداد ۱۹۱۹ در زمان احمد شاه، و پیشنهاد مجازات «محارب با خدا» یا «مفسد فی الارض» برای او
۲ اسفند ۱۳۰۵، ۲۹ فروردین و ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶ و ۲۸ فروردین ۱۳۰۷	مخالفت با احداث راه آهن سراسری جنوب به شمال، و پیشنهاد ساختن راه آهن در مسیر غرب به شرق در مجلس شورای ملی
۱۳۱۵	سفر به برلین برای معالجه
۵ تیر ۱۳۱۹	بازداشت از طرف شهربانی در زندان مرکزی (۱۱ روز) و حرکت دادن در بیرجند
۲۳ آذر ۱۳۱۹	آزادی از زندان بیرجند، با شفاعت محمد رضا پهلوی ولیعهد
	اقامت اجباری در قریهٔ احمد آباد
۲۱ شهریور ۱۳۲۰	پایان دورهٔ اقامت اجباری در احمد آباد (در اجرای فرمان آزادی زندانیان سیاسی)
اواخر سال ۱۳۲۲	پیشنهاد نخست وزیری از سوی محمد رضاشاه به وی
اسفند ۱۳۲۲ – اسفند ۱۳۲۴	نمایندهٔ دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی در دورهٔ محمد رضاشاه پهلوی
۱۶ اسفند ۱۳۲۳	مخالفت با اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین طباطبائی

	حمله به رضاشاه، ودفاع از سلطان احمد شاه
	مخالفت با «اختیارات قانونی» دکتر میلیسپو که در مجلس سیزدهم به تصویب رسیده بود. در نتیجه مستشاران امریکایی ایران را ترک کردند.
آبان ۱۳۲۳	رأی تمایل مجلس به نخست وزیری دکتر مصدق
۱۱ آذر	پیشنهاد مادهٔ واحدهٔ «تحریم مذاکرات نفت» تا پایان جنگ جهانی («طرح من»)، و تصویب آن درمجلس
۵ خردادتا ۲۹ مهر ۱۳۲۴	تشکیل «اقلیت ثابت» به رهبری او با شرکت نمایندگان حزب توده و عده ای دیگر از نمایندگان مجلس بر ضد کابینهٔ محسن صدر
	دکتر مصدق در آستانهٔ نخست وزیری
۲۷ آذر ۱۳۲۴	طرح ۷۸ اعلام جرم در مجلس شورای ملی علیه دولت ابراهیم حکیمی، در حالی که مقدمات تجزیهٔ آذربایجان فراهم شده بود
	حملهٔ رادیو لندن به دولت حکیمی به استناد سخنان دکتر مصدق در مجلس
۱۲ اسفند ۱۳۲۴	مخالفت با تشکیل کمیسیون سه جانبهٔ انگلیس و شوروی و امریکا
۲۲ دی ۱۳۲۵	تحصن دکتر مصدق با سی تن در دربار، در اعتراض به نبودن آزادی انتخابات دورهٔ پانزدهم (در دورهٔ نخست وزیری محمد ساعد)
۲۹ آذر ۱۳۲۶	دکتر مصدق در آستانهٔ نخست وزیری در دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی
مرداد ۱۳۲۸	قراءت نامه مورخ ۳۰ تیر ۱۳۲۸ دکتر مصدق دربارهٔ قرارداد الحاقی (گس-گلشاییان) درجلسهٔ علنی مجلس به توسط حسین مکی (در این نامه از لغو قرارداد ۱۳۱۲/۱۹۳۳ یا ملی شدن صنعت نفت سخنی به میان نیامده است)
۲۲ مهر ۱۳۲۸	تحصن دکتر مصدق با عده ای قریب دویست تن در دربار در اعتراض به نبودن آزادی انتخابات دورهٔ شانزدهم (دردورهٔ نخست وزیری احمد قوام)
۲۰ بهمن ۱۳۲۸ - اردیبهشت ۱۳۳۰	نمایندهٔ دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی
	اعتراض به انتخاب دکتر مصدق در مجلس شانزدهم به علت آن که سنش بر طبق شناسنامه از هفتاد سال بیشتر بود، و پاسخ دکتر مصدق
	تشکیل جبههٔ ملی ایران
	مخالفت دکتر مصدق و جبههٔ ملی با نخست وزیری سپهبد رزم آرا
	تشکیل کمیسیون نفت
۵ اردیبهشت	دکتر مصدق طرح نُه ماده ای اجرای قانون ملی شدن نفت را به کمیسیون نفت داد

مخالفت دکتر مصدق با مادهٔ واحدهٔ «اختیارات قانونی» رزم آرا برای تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی

پیشنهاد نخست وزیری به دکتر مصدق از سوی شاه، به توسط جمال امامی

۱۶اسفند — قتل رزم آرا و تأیید علنی و ضمنی آن به توسط اعضای جبههٔ ملی

۲۴ اسفند ۱۳۲۹ — مجلس طرح دکتر مصدق را برای ملی شدن نفت تصویب کرد

۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ — دکتر مصدق پیشنهاد جمال امامی را برای نخست وزیری پذیرفت، رأی اعتماد مجلسین و صدور فرمان همایونی

تحصن دکتر مصدق نخست وزیر در مجلس شورای ملی به علت نداشتن امنیت.

انتقال دفتر نخست وزیری به منزل شخصی دکتر مصدق و تشکیل گارد نخست وزیری

۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰ — خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران

۲۳ تیر — تظاهرات خونین ۲۳ تیر سازمانهای وابسته به حزب تودهٔ ایران و عکس العمل مجلس شورای ملی

۴ مهر ۱۳۳۰ — دکتر مصدق در میدان بهارستان خطاب به مردم: «هر جا ملت است آن جا مجلس است، نه... .»

دکتر مصدق: هر کس مخالف دولت است، مخالف ملی شدن نفت است

۱۴ مهر — عزیمت دکتر مصدق در رأس هیأت نمایندگی ایران به امریکا به منظور شرکت در شورای امنیت برای پاسخگویی به شکایت انگلیس

دیدار دکتر مصدق با ترومن رئیس جمهوری امریکا در واشنگتن

۳ آذر — بازگشت از امریکا

دکتر مصدق: ما نباید تصور کنیم درآمد نفت داریم....

۱۴ آذر — تظاهرات خونین ۱۴ آذر و بازتاب آن در مجلس شورای ملی

انتشار اوراق قرضهٔ ملی

انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی

۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ — دکتر مصدق پس از انتخاب هشتاد نماینده، ادامهٔ انتخابات را در بقیهٔ شهرها متوقف ساخت

دکتر مصدق: ۸۰٪ نمایندگان مجلس، نمایندهٔ حقیقی ملت هستند، و سپس عدول از این نظر

دکتر مصدق: اعتراف به اشتباه خود در مورد نفت

افتتاح دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی با ۸۰ نماینده به جای ۱۳۶ نماینده

دکتر مصدق در جلسهٔ افتتاحیه حضور نیافت

پیروزی دکتر مصدق در دادگاه بین المللی لاهه

استعفای دکتر مصدق بر طبق سنت پارلمانی، و رأی تمایل مجلسین به نخست وزیری او

۲۵ تیر — استعفای دکتر مصدق بر سر تصدی وزارت جنگ. نخست وزیری احمد قوام

دکتر مصدق: استعفا یم از نخست وزیری اشتباه بود

۳۰ تیر ۱۳۳۱ — قیام سی ام تیر و نخست وزیری مجدد دکتر مصدق با داشتن پست وزارت دفاع (جنگ)

۶ مرداد — تقاضای «اختیارات قانونی» به مدت شش ماه برای تمام برنامهٔ ۹ ماده ای دولت، و تصویب آن در ۷ مرداد در مجلس شورای ملی، و در ۲۰ مرداد در مجلس سنا

دکتر مصدق در مقام وزیر دفاع، عدهٔ قابل توجهی از افسران بلند پایهٔ ارتش و شهربانی را بازنشسته کرد

دی — تقاضای تمدید «اختیارات قانونی» به مدت یک سال، و تصویب آن در ۲۹ دی.* و آغاز دودستگی در جبههٔ ملی

دکتر مصدق، ردّ دومین پیشنهاد مشترک امریکا و انگلیس را دربارهٔ نفت اعلام کرد

۹ اسفند — اعلام مسافرت شاه به خارج، تظاهرات برای جلوگیری از مسافرت شاه، هجوم به خانهٔ دکتر مصدق

تیرگی روابط نخست وزیر و شاه. دکتر مصدق: از تیم اسفند به بعد به دربار نرفتم

مرداد ۱۳۳۲ — رفراندوم، برای بقا یا انحلال دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی

دکتر مصدق نتیجهٔ رفراندوم (انحلال مجلس) را اعلام کرد، و اعلامیهٔ انحلال مجلس را شخصاً بدون عنوان «نخست وزیر» صادر کرد

دکتر مصدق نتیجهٔ رفراندوم را رسماً به اطلاع شاه رسانید و از او خواست فرمان انتخابات دورهٔ هیجدهم را صادر کند

شاه فرمان عزل دکتر مصدق و فرمان نخست وزیری سرلشکر زاهدی را صادر کرد

۲۴ مرداد — فرمان عزل دکتر مصدق به توسط سرهنگ نصیری به وی ابلاغ شد

گارد نخست وزیری سرهنگ نصیری آورندهٔ فرمان عزل را توقیف کرد

۲۵ تا ۲۷ مرداد — دکتر مصدق دریافت فرمان عزل را از هیأت دولت و مردم پنهان داشت و از

* دکتر مصدق در فاصلهٔ ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی تصویب کرد و به موقع اجرا گذاشت.

«کودتا» سخن گفت

شاه و ملکه ثریا به بغداد رفتند

عکس العمل دکتر مصدق پس از دریافت فرمان عزل: انحلال و خلع سلاح گارد شاهنشاهی، مهر و موم شدن کاخهای سلطنتی، جمع آوری عکسهای شاه و ملکه از ادارات و سازمانها، حذف نام شاه از دعای صبحگاهی و شامگاهی واحدهای نظامی، اعلام خلع شاه به تمام سفراء و وزرای مختار و کارداران ایران در خارج، با تذکر این موضوع که شاه نباید مورد استقبال قرار گیرد، توقیف کفیل وزارت دربار، رئیس دفتر مخصوص شاه، و عده ای از افسران...

دکتر مصدق: مجسمه ها را پایین بیاورید

دکتر مصدق: دستور پایان تظاهرات

۲۸ مرداد — سقوط دولت دکتر مصدق، نخست وزیری سرلشکر زاهدی

۲۹ مرداد — احضار دکتر مصدق از طرف فرمانداری نظامی تهران

۱۷ آبان — محاکمهٔ دکتر مصدق در دادگاه نظامی بدوی، محکومیت: سه سال حبس

۱۹ فروردین ۱۳۳۳ — محاکمهٔ دکتر مصدق در دادگاه نظامی تجدید نظر، محکومیت: سه سال حبس مجرد

۱۶ اسفند ۱۳۳٤ — دیوان عالی کشور تقاضای فرجام دکتر مصدق را وارد ندانست

۱۳ مرداد ۱۳۳۵ — پایان دورهٔ محکومیت، و آغاز دوران اقامت اجباری در قریهٔ احمد آباد

۱٤ اسفند ۱۳٤۵ — درگذشت دکتر مصدق به علت بیماری سرطان، در بیمارستان نجمیهٔ تهران

فهرست مآخذ

اسفندیاری بختیاری (ملکه ثریا): کاخ تنهایی، ترجمهٔ نادعلی کریمی، تهران، ۱۳۷۰.

اعتصامی، پرویز: «اسرار ناگفته ای از کودتای مرداد ۱۳۳۲»، مصدق در پیشگاه تاریخ، به کوشش محمود طلوعی، نشر علم، تهران، ۱۳۷۹.

افشار، ایرج: سواد و بیاض (مجموعهٔ مقاله ها)، کتابفروشی دهخدا، تهران ۱۳۴٤-۱۳٤۹.

القرآن الکریم: با ترجمهٔ مهدی الهی قمشه ای.

امیر تیمور (کلالی)، محمد ابراهیم: ناگفته هایی از دولت دکتر مصدق، به کوشش مرتضی رسولی پور، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۰.

ایرج میرزا: دیوان کامل، به اهتمام محمد جعفر محجوب، لوس انجلس چاپ پنجم، خرداد ۱۳٦۵/ ۱۹۸٦.

بازرگان، مهندس مهدی: «انقلاب ایران به روایت بی بی سی»، به نقل از: امیر تیمور (کلالی) محمدابراهیم: ناگفته هایی از دولت دکتر مصدق، مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: «این شط روان چیست...»، اطلاعات بین المللی، شمارهٔ ۲۱۲۹، ۲٦ فروردین ۱۳۸۲.

بزرگمهر، سرهنگ جلیل (یادداشت شده): تقریرات مصدق در زندان دربارهٔ حوادث زندگی خویش، تنظیم شده به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۵۹.

_____: ناگفته ها و کم گفته ها از دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران، نشر کتاب نادر، تهران، ۱۳۷۹.

بقایی کرمانی، دکتر مظفر: خاطرات دکتر مظفر بقایی کرمانی، از مجموعهٔ «طرح تاریخ شفاهی ایران»، مصاحبه کننده: حبیب لاجوردی، با مقدمه و ویرایش: محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۲.

بهار، ملک الشعراء: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷.

_____: دیوان اشعار...، به کوشش مهرداد بهار، چاپ پنجم، تهران، ۱۳٦۸.

بهبودی، سلیمان: رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به اهتمام غلامحسین میرزاصالح، طرح نو، تهران، ۱۳۷۲.

بهزادی، علی: شبه خاطرات، انتشارات زرین، جلد اول، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵.

بهنود، مسعود: دولتهای ایران از سید ضیاء تا بختیار، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳٦٦.

پروین، دکتر ناصرالدین - دریاگشت، محمد رسول (به اهتمام): نصرت الدوله و میلسپو، پایان مأموریت امریکایی ها در ایران (مجموعهٔ اسناد نصرت الدوله فیروز)، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۱.

پزشکزاد، ایرج: «قانون اختیارات مصدق و انحلال مجلس از نظر حقوقی»، مجلهٔ بخارا، شمارهٔ ۲۵ (مرداد - شهریور ۱۳۸۱).

پهلوی، اشرف: چهره هایی در آینه، چاپ امریکا، ۱۹۸۰.

پهلوی، رضاخان سردار سپه: سفرنامهٔ خوزستان، چاپ اول ۱۳۰۳، مطبعهٔ قشون. چاپ دوم، از طرف مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

پهلوی، رضاشاه: سفرنامهٔ مازندران، (سفرنامهٔ خوزستان، سفرنامهٔ مازندران)، تجدید چاپ، نشر تلاش، هامبورگ، ۱۳۸۲.

پهلوی، محمد رضا شاه: مأموریت برای وطنم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۷.

تاریخ مختصر احزاب سیاسی ← بهار، ملک الشعراء

تقریرات ← بزرگمهر، سرهنگ جلیل

تقی زاده، سید حسن: زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
توکلی، احمد: مشروطه ای که نبود، کتاب پر، ایالات متحدهٔ امریکا، ۱۳۷۲.
حقیقی، محسن: «دکتر مصدق در لیز (بلژیک)»، مجلهٔ آینده، سال ۱۶.
خاطرات ← مصدق، دکتر محمد: خاطرات و تألمات...
خاطرات و خطرات ← هدایت (مخبر السلطنه).
خامنه ای، سید علی: «اراده و ایمان انسانی در تحولات اجتماعی و سیاسی اثر می گذارد»، اطلاعات بین المللی، شمارهٔ ۱۴۶۲، ۱۶ خرداد ۱۳۷۹.
خامه ای، دکتر انور: «این حکایتها دربارهٔ آن حکایتها» مجلهٔ نقد و بررسی کتاب فرزان، شمارهٔ ۲، اسفند ۱۳۸۱.
دیرسیاقی، دکتر سید محمد: (به کوشش)، مقالات دهخدا (چرند پرند، مجمع الامثال دخو، هذیانهای من، یادداشتهای پراکنده)، تهران، ۱۳۵۸.
در کنار پدرم ← مصدق، دکتر غلامحسین.
دشتی، علی: پنجاه و پنج، نشر نیما، آلمان.
دفتر هنر، یژن اسدی پور: سال ۶، شمارهٔ ۱۲، اسفند ۱۳۷۷، نیوجرسی (دستخط دکتر مصدق دربارهٔ این که ملی کردن صنعت نفت به پیشنهاد دکتر حسین فاطمی بوده است).
رایت، دنیس: «عبدالحسین میرزا فرمانفرما، انگلیسها و جنگ جهانی اول»، یادداشتهایی از منابع انگلیسی دربارهٔ شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما...، ترجمهٔ دکتر نادر میرسعیدی، فصلنامهٔ تخصصی تاریخ معاصر ایران، (سال ۳، شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۷۸)، تهران.
روحانی، فؤاد: زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران، چاپ انگلستان، ۱۳۶۶.
روزنامهٔ اطلاعات، مورخ ۸ مرداد، ۱۰ مرداد، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲.
روزنامهٔ رعد، شمارهٔ ۱۷۷ مورخ ۲۰ صفر ۱۳۳۸.
روزنامهٔ کیهان، مورخ ۲۸ اسفند ۱۳۳۲.
زندگی طوفانی ← تقی زاده، سید حسن.
زهتاب فرد، رحیم: افسانهٔ مصدق، نشر علمی، تهران، ۱۳۷۶.
_____: خاطرات در خاطرات، مؤسسهٔ انتشاراتی ویستار، تهران، ۱۳۷۳.
زیرک زاده، مهندس احمد: خاطرات مهندس احمد زیرک زاده، پرسشهای بی پاسخ در سالهای استثنایی، به کوشش دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی و دکتر خسرو سعیدی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۶.
سالنامهٔ پارس ۱۳۲۶، امیر جاهد، تهران.
سالنامهٔ پارس ۱۳۲۷، امیر جاهد، تهران.
سالنامهٔ پارس ۱۳۲۹، امیر جاهد، تهران.
سالنامهٔ پارس ۱۳۳۰، امیر جاهد، تهران.
سرشار، هما (مصاحبه): شبان جعفری، نشر ناب، لس انجلس، ۱۳۸۱.
سفرنامهٔ خوزستان ← پهلوی، رضا خان سردار سپه.
سفرنامهٔ مازندران ← پهلوی، رضاشاه.
سمیعی، احمد: سی و هفت سال، نشر شیاویزه، تهران، ۱۳۶۵.
سنجابی، دکتر کریم: امیدها و ناامیدی ها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، انتشارات جبههٔ ملیون ایران، لندن، ۱۳۶۸.

شاهدی، مظفر: زندگانی سیاسی خاندان علم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷.
شعبان جعفری ← سرشار، هما.
شمسا، مهپور: (پابنده و نگارنده)، نویافته هایی در ارتباط با محمد مصدق...، جلد اول، تکزاس، ناشر: مهپور یا ۱۳۸۱).
شمشیری، مهدی: خاندان مستوفیان آشتیانی از بالاترین تا محمد مصدق، تکزاس (تاریخ انتشار، ظاهراً ۱۳۸۰
_____: زندگی نامهٔ محمد مصدق از تولد تا پایان تحصیلات و اخذ تابعیت سویس، تکزاس ۱۳۸۱ / ۲۰۰۲ م.
_____: شناخت مظفرالدین شاه و احمد شاه بر پایهٔ اسناد، هوستون، تکزاس، ۱۳۸۲/ ۲۰۰۳ م.
شیبانی (ذکاء السلطنه)، موسی: «یادی از دکتر محمد مصدق، مجلهٔ علمی»، مجلهٔ آینده، جلد ۶، تهران.
شیخ الاسلامی، دکتر جواد: (ترجمه)، اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، جلد اول، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۵.
_____ «سیمای حقیقی احمد شاه قاجار»، مجلهٔ یغما (از سال ۲۷، شمارهٔ ۱۳، اسفند ۱۳۵۳ تا سال ۳۱، شمارهٔ ۲، اردیبهشت ۱۳۵۷) و سال ۲۸، شمارهٔ ۲.
_____: سیمای احمد شاه قاجار، ۲ جلد، تهران ۱۳۶۸-۱۳۷۲.
صدیقی، دکتر غلامحسین: «۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۳۲»، مجلهٔ آینده، سال ۱۴ شمارهٔ ۳-۵، خرداد - مرداد ۱۳۶۷.
صفایی، ابراهیم: اشتباه بزرگ: ملی شدن نفت، کتاب سرا، تهران، ۱۳۷۱.
طلوعی، محمود: (به کوشش)، مصدق در پیشگاه تاریخ، نشر علم، تهران، ۱۳۷۹.
_____: چهره ها و یادها خاطراتی از گذشته، نشر علم، تهران، ۱۳۸۱.
عاقلی، دکتر باقر: خاطرات یک نخست وزیر (دکتر احمد متین دفتری)، تهران، ۱۳۷۰.
_____: داور و عدلیه، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۹.
_____: روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، با تجدید نظر، اصلاحات، اضافات و تصاویر جدید، ۲ جلد، نشر گفتار، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
_____: میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی، سازمان انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۷۶.
عسگری، نور محمد: شاه، مصدق، سپهبد زاهدی، استکهلم، ۱۳۷۹.
علم، اسدالله: یادداشتهای علم، جلد یکم ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸، ویرایش و مقدمهٔ مشروحی دربارهٔ شاه و علم از علینقی عالیخانی، امریکا، ۱۹۹۲.
عنایت، دکتر محمود: «موضوع نخست وزیری سید ضیاء الدین پس از علاء»، مجلهٔ آینده، سال ۱۸، شماره های ۱-۶ (فروردین - شهریور ۱۳۷۱).
غنی، سیروس: ایران بر آمدن رضاخان بر افتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمهٔ حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷ (توضیح آن که نام کتاب به انگلیسی *Iran and the Rise of Reza Shah from Qajar Collapse to Pahlavi Rule* است).
غنی، دکتر قاسم: یادداشتهای دکتر قاسم غنی، زیر نظر سیروس غنی، (۱۱ جلد)، جلد ۹، لندن، ۱۹۸۲/۱۳۶۱، جلد ۱۰، لندن، ۱۹۸۳/ ۱۳۶۲.
فاتح، مصطفی: پنجاه سال نفت ایران، چاپ دوم، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.
فروغی، محمود: خاطرات محمود فروغی، مجموعهٔ «تاریخ شفاهی ایران»، ویراستار: حبیب لاجوردی، مرکز مطالعات خاورمیانهٔ دانشگاه هاروارد، ۱۳۸۲.

کاتوزیان، دکتر محمد علی: «مذاکرات سفارت انگلیس برای سقوط دکتر مصدق»، مجلهٔ آینده، سال ۱۸، شمارهٔ ۱-۶، فروردین - شهریور ۱۳۷۱.

_____: «معاصی کبیرهٔ مصدق السلطنه»، مصدق در پیشگاه تاریخ، به کوشش محمود طلوعی، نشر علم، تهران، ۱۳۷۹.

_____: مصدق و نبرد قدرت در ایران، ترجمهٔ احمد تدین، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۱.

کسروی، احمد: تاریخ مشروطهٔ ایران، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۵۴.

کوهستانی نژاد، مسعود: «سیاستهای مطبوعاتی دولت دکتر مصدق»، مجلهٔ کلک، شمارهٔ ۸۴، اسفند ۱۳۷۵.

کی استوان، حسین: سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم، ۲ جلد، انتشارات مصدق، تهران، تجدید چاپ، ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶.

گفته ها و ناگفته ها ← موحد، دکتر محمد علی.

لسانی، ابوالفضل: طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، تاریخ چاپ (؟).

مأموریت... ← پهلوی، محمد رضاشاه.

متینی، جلال: «دکتر مصدق، راه آهن سراسری ایران، و سلطان احمدشاه»، ایران شناسی، سال ۱۱، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۸).

_____: «دکتر مصدق، انقلاب مشروطه، تحصیلات عالیه در اروپا»، ایران شناسی، سال ۱۱، شمارهٔ ۴ (زمستان ۱۳۷۸).

_____: «دکتر مصدق، پیشنهادهای تخت وزیری و انگلیسی ها (۱)»، ایران شناسی، سال ۱۲، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۹).

_____: «رضاخان سردار سپه و نجات خوزستان ۱۳۰۳/۱۹۲۴-۱۹۲۵»، ایران شناسی، سال ۱۵، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۸۲).

مجموعهٔ سالیانه سال ۱۳۳۱، مشتمل بر قوانین و لوایح قانونی و تصویبنامه ها و آیین نامه ها، چاپ شده در روزنامهٔ رسمی کشور شاهنشاهی ایران (در این کتاب، ۱۲۴ لایحهٔ قانونی دکتر مصدق در سال ۱۳۳۰ چاپ شده است).

مذاکرات دورهٔ اول تقنینیه.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ پنجم، تهران.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ ششم تقنینیه، تهران.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ چهاردهم، تهران.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ شانزدهم، تهران.

مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ هفدهم، تهران.

مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه، ۳ جلد، انتشارات زوار، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۱.

مصدق، دکتر غلامحسین: در کنار پدرم؛ مصدق، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق، ویرایش و تنظیم از: سرهنگ غلامرضا نجاتی، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

مصدق، دکتر محمد: خاطرات و تألمات مصدق، مشتمل بر دو کتاب «شرح مختصری اززندگی و خاطراتم» و «مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران» با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۲.

مصدق، محمد: وصیت در حقوق اسلامی (شیعه)، ترجمهٔ علی محمد طباطبایی، انتشارات زریاب، تهران، ۱۳۷۷.

Mossadegh, M.; *Le testament en droit Musulman (Sect Chyiate)*, Paris, 1914.

مصدق در پیشگاه تاریخ ← طلوعی، محمود.
مکی، حسین: (گرد آورنده)، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه، کتابفروشی محمد علی علمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۲٤.
" _____: (گرد آورنده)، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه، با تجدید نظر و اضافات، با مقدمه ای در ۹۵ صفحه، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳٦٤.
_____: «خاطرهٔ قتل رزم آرا»، مجلهٔ خواندنیها، سال ۱۳۳۱، به نقل از: مجلهٔ علم و جامعه، الکساندریا، ویرجینیا، سال ۸، اسفند ۱۳٦۵.
_____: «گفتگو با حسین مکی: کودتای ۱۲۹۹، دولت مصدق، نفت و تاریخ»، مجلهٔ تاریخ معاصر ایران، [دورهٔ جدید]، سال اول، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۷٦.
_____: مدرس قهرمان آزادی، ۲ جلد، تهران، ۱۳۵۹.
منصف، محمد علی: امیر شوکت الملک علم.
موحد ← موحد، دکتر محمد علی: خواب آشفتهٔ نفت...
موحد، دکتر محمد علی: خواب آشفتهٔ نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، ۲ جلد، تهران، مرداد ۱۳۷۸.
_____: «کودتا و وصایای دکتر محمد مصدق»، مجلهٔ یغما، شمارهٔ ۳۱ (مرداد - شهریور ۱۳۸۲).
_____: گفته ها و ناگفته ها، تحلیلی از گزارش عملیات پنهانی سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۷۹.
موسوی، دکتر محمد حسین: یادمانده ها از بر باد رفته ها، خاطرات سیاسی و اجتماعی دکتر محمد حسین موسوی، انتشارات مهر، آلمان، ۱۳۸۱/۲۰۰۳.
موسوی زاده، مهندس جهانگیر: تبریز زیر چکمه های ارتش سرخ، ۲ جلد، نشر موسوی زاده، تهران، ۱۳۸۱.
مینا، پرویز: (مصاحبه)، تحول صنعت نفت ایران: نگاهی از درون، ویراستار: غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، بتسدا، امریکا، ۱۳۷۷/۱۹۹۸.
ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، جلد سوم، بخش دوم، انتشارات آگاه، تهران، چاپ سوم، ۱۳٦۲.
ناگفته هایی از دولت دکتر مصدق ← امیر تیمور (کلالی).
نجاتی، سرهنگ غلامرضا: مصدق، سالهای مبارزه و مقاومت، ۲ جلد، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۸.
نراقی، دکتر احسان: «مصاحبه با نشریهٔ آفتاب»، آزادی (مجموعه مقالات و مصاحبه ها)، نشر افکار، تهران، ۱۳۸۳.
«نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی»، دستخط همایونی در تصدیق وامضاء نظامنامه، ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲٤، به نقل از: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان.
Warrne, William E.: *Mission for Peace: Point 4 in Iran*, Originally Published by the Bobbs-Marril, Inc. 1956, Second Edition: Ibex Publishers, Inc. Bethesda, MD.
هدایت (مخبر السلطنه)، حاج مهدیقلی: خاطرات و خطرات، تهران، ۱۳۷۷.

فهرست اعلام*

آ

آبادان ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۸۱، ۳۰۱، ۳۴۵، ۳۹۸، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹
آذربایجان ۱۱، ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۱– ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۱۱۴، ۱۳۸– ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰–۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۴۰، ۲۸۲، ۳۷۵، ۴۳۰، ۴۹۴، ۴۹۵
آراسته، نادر ۴۴۳
آرام، عباس ۲۵
آرامش، احمد ۱۸۳
آرامکو ۲۲۰
آرشیو اسناد شرکت نفت سابق ۲۶۱، ۴۴۴
آرشیو ملی انگلیس (PRO)، ۲۹۳، ۳۹۸
آرمیتاژ، اسمیت ۳۸
آریانا، بهرام ← منوچهری، سرهنگ حسین
آزاد، عبدالقدیر ۱۸۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶– ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۸۲
آزموده، سرتیپ ۳۷۶، ۳۷۷
آژانس تاس ۱۶۳
آشتیانی، میرزا هاشم ۵۳
آشتیانی زاده ۲۷۵، ۲۴۱، ۲۸۰
آفریقا ۱۱۳، ۳۴۹، ۳۸۶
آق اولی، سرلشکر ۱۴۳
آقایی، محمد محمود ۳۸۲
آلمان ۳۲، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۱۳، ۴۶۲، ۴۶۴- ۴۹۰، ۴۹۵
آلن، جرج ۱۸۴
آلن بی، فیلد مارشال کنت ۴۱۷
آنکارا ۴۰۱
آهی، مجید ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳
آیت الله زاده خراسانی ۸۰
آیزنهاور، دوایت ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۵۹، ۳۶۰
آیکن، پروفسور ۴۲، ۱۱۷

الف

ابراهیم خان ۴۷۳
ابوالسباغ ۳۸۲
ابوموسی (جزیرهٔ ــ) ۱۳۶
اتحاد جماهیر شوروی، شوروی مکرر
اتحادیه، مهندس ۳۴۰، ۳۴۲
اتریش ۲۱، ۱۲۴، ۴۹۴

* در این فهرست، نام کسان، جایها، سازمانها، مؤسسات، احزاب، قراردادها، طرحها، روزنامه ها، ومجلات، و کتابها (روزنامه ها و مجلات و کتابهایی که در «فهرست مآخذ» از آنها نام برده نشده است)، از نظر خوانندگان می گذرد.

اتلی، لرد کلمنت ۲۳۸
اجسن ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۳۴۱
احتشام السلطنه ۱۰
احمد آباد ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۸–۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۸۶، ۱۹۷، ۳۷۹–۳۸۰، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳
احمد آقا، امیر لشکر غرب ۵۷
احمد شاه قاجار ۲۴، ۳۲، ۳۴–۳۸، ۴۴–۴۶، ۵۰، ۵۴، ۵۵– ۶۱، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۹۴، ۱۳۷، ۱۴۷–۱۵۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۶۳، ۴۰۸– ۴۲۲، ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۶۸، ۴۹۷ ← احمد علاف
احمد علاف ۴۱۱، ۴۲۲ ← احمد شاه قاجار
احمدی، سپهبد ۱۳۳ ← امیر احمدی
احیاء السلطنه، دکتر ۵۳
اخگر ۶۵، ۶۶، ۳۰۱
اخوی ۲۹۹
ادارهٔ انتشارات و تبلیغات شرکت سابق نفت ۲۵۲
ادارهٔ کل محاسبات ۲۶
ادارهٔ نفت وزارت دارایی ۱۹۶
ادارهٔ همکاری ایران و امریکا ۴۸۰
ادیب (فرزند ادیب الممالک فراهانی) ۱۶۵
اراضی سلطنتی ۳۳۲
اراک ۱۴۳، ۱۸۶
ارباب کیخسرو شاهرخ ۷۴، ۱۱۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۲
ارتش سرخ ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۱
اردلان، دکتر علیقلی ۲۶۴
ارستجانی، حسن ۲۹۶، ۲۹۷، ۴۶۶
اروپا ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۵، ۷۱، ۸۸، ۱۰۷، ۳۳۳، ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۶۲، ۴۸۹
از انشعاب تا کودتا ۳۶۴
استاروسلسکی ۴۱۷، ۴۱۸
استالین ۱۱۴، ۱۶۳، ۱۶۴
استراباد ۴۳۰
استرالیا ۱۴۱
استوکس ۲۳۸، ۲۶۰– ۲۶۱، ۳۲۷
اسد آبادی، سید جمال الدین ۱۳
اسدالله میرزا ۱۰
اسدی، محسن ۲۶۴
اسفندیاری، یمین ۱۹۹
اسکندری، عباس ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۲۸، ۴۲۴
اسلامبول (شهر –) ۷۳
اسناد دوران پهلوی، نشریهٔ شمارهٔ ۲ ۴۴۳
اسناد نفت ۲۵۵
اشرف پهلوی ← پهلوی
اشرفی، سرهنگ حسینقلی ۴۷۰، ۴۷۲
اصفهان ۹، ۱۰، ۵۸، ۱۴۳، ۱۹۶، ۳۴۹، ۳۶۴، ۴۰۰،
اصل چهار ترومن ۲۶۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۴۹۹
اعتصامی، پرویز ۳۴۱
اعتضادی، ملکه ۳۳۶، ۳۷۱
اعتلاء السلطنه ۱۳۹
اعتماد، دکتر جواد ۴۷۱، ۴۷۳
اعلم، مظفر ۴۰۳
اعلم الدوله، دکتر خلیل خان ثقفی ۲۲

افجه ۲۲، ۴۹۴
افشار، ایرج ۶، ۱۲، ۲۵، ۲۷، ۲۳۸
افشارطوس، سرلشکر ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰
افشار قاسملو، سروان ۳۴۶
افغانستان ۲۷۳
اقبال، خسرو ۱۴۳
اقبال، عبدالوهاب ۱۴۳
اقلیت ثابت ۱۶۷، ۲۴۰، ۲۴۶
اکزیم بانک ۳۲۸
البرت (شاهزاده -) ۴۲۱
الهی، دکتر صدرالدین ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵
امام جمعهٔ تهران ۸۰
امام جمعهٔ خویی ۱۴
امامی، جمال ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۱۰-۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۶- ۲۷۷
امامی، دکتر سید حسن ۱۷۹، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۲
امامی، نورالدین ۲۱۲
امتیاز نامچهٔ نفت و موم طبیعی معدنی ۴۲۹، ۴۳۲
امتیازنامهٔ دارسی (قرارداد دارسی) ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۲، ۲۷۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۹۷، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۴-۴۳۶، ۴۳۹-۴۴۴، ۴۴۸، ۴۶۰-۴۶۲، ۴۶۴
امتیازنامهٔ نفت شمال ۱۶۱
امریکا مکرر
املاک قدس رضوی ۳۳۱
امیر احمدی، تیمسار ۳۳۶
امیر بیرجند ۱۲۴ ← امیر شوکت الملک علم، امیر قائنات
امیر حشمت ۱۴
امیر شوکت الملک علم ۱۲۵
امیر صادقی ۳۳۵
امیر علائی، شمس الدین ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۸۶، ۲۸۷، ۴۹۷
امیر قائنات ۱۳۰
امیر کبیر ۶
امیر مو بور ۴۶۵
امین السلطان، اتابک ۱، ۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۲
امینی، ابوالقاسم ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۶۱
انتظام، نصرالله ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۴۲۳
انجمن آذربایجانیان ۱۱، ۱۲
انجمن روابط فرهنگی ایران و امریکا ۲۶۷
انجمن مظفری ۱۲
انجمنهای ایالتی و ولایتی ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۳
اندوزی ۱۷۵
اندیمشک ۴۳۹
انصاری (سرهنگ محمد -) ۴۸۶، ۴۸۷
انقلاب اسلامی ۱۳۸، ۲۸۲
انگلیس، انگلستان مکرر
انواری ۳۸۲
اهر ۱۶۹
اهواز ۳۹۷، ۴۳۹
ایدن، آنتونی ۱۱۴، ۱۹۶، ۲۶۶، ۳۲۸، ۳۳۹-۳۴۰، ۳۹۰
ایران مکرر
ایرج میرزا ۴۱۱، ۴۲۲
ایستگاه سفید چشمه ۴۰۱، ۴۰۲
ایستگاه فوزیه ۴۰۱

ایلبگی ۴۳۳
ایلخانی ۴۳۳
ایمبری، مازور ۵۷

ب

باتمانقلیچ، سرلشکر نادر ۱۴۳، ۳۶۱، ۴۸۶، ۴۸۷
بادکوبه ۲۲، ۱۱۹، ۴۰۰
بازرگان، مهندس مهدی ۲۳۴ – ۲۳۵، ۲۶۷ – ۲۶۸، ۲۸۱، ۳۴۲، ۳۸۰
باستانی پاریزی، محمد ابراهیم ۱۱۵
باشگاه افسران ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۸۶ – ۴۸۸
باشگاه بیر ۴۸۵
باشگاه تاج ۳۳۶
باطوم ۲۰، ۲۱، ۱۱۹
باغشاه ۱۳ – ۱۶
باغ وزیر افخم ۱۶
بانک بین المللی عمران و توسعه ۲۶۶، ۳۲۷
بانک شاهنشاهی (بانک شاهی) ۳۲، ۹۸، ۱۰۱، ۱۹۷، ۴۱۸
بانک ملی ۲۲۰
بانک نشنال ۴۴۲
بایرود ۳۶۰
بجنورد ۱۵۲
بحر خزر ۳۹۸ ← دریای خزر
بحر عمان ۴۳۸
بختیار، ابوالقاسم ۳۴۶
بدل اسمیت (ژنرال –) ۳۶۰
برگمان (پروفسور –) ۴۳، ۱۱۷
برلن، برلین ۴۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۴۴، ۱۷۷، ۴۹۰
بروکسل ۴۹۳
بریتانیا، بریتانیای کبیر مکرر
بزرگمهر، سرهنگ جلیل ۲۸، ۵۹، ۳۶۲، ۳۷۷
بشارت، سید علی ۱۹۷
بصره ۳۱، ۲۵۲، ۲۶۳، ۴۰۰، ۴۲۱
بغایری، میرزا عبدالرزاق خان ۵
بغداد ۳۱، ۴۵، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۴۳، ۳۶۹، ۴۰۰، ۴۲۰
بقایی، سرلشکر ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۷ – ۲۵۸
بقایی کرمانی، دکتر مظفر ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷ – ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵ – ۲۰۸، ۲۱۱ – ۲۱۳، ۲۱۷ – ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۱ – ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۶۷، ۵۰۰، ۵۰۱
بلژیک ۲، ۱۹، ۱۷۷، ۱۹۵، ۳۱۳
بلشویزم ۴۱۴
بلشویک ۴۱۹، ۴۲۰
بلوچ قرایی، سرگرد ۳۴۶
بمبئی ۳۱
بندر انزلی ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۱۲۴، ۴۰۰، ۴۹۴ ← بندر پهلوی
بندر پهلوی ۱۹، ۲۱ ← بندر انزلی
بندر جز ۸۶، ۱۰۶ – ۱۰۸، ۳۸۵، ۴۰۰
بندر دوور ۴۲۱
بندر شاه ۳۸۹، ۴۰۲

بندر شاهپور ۴۰۲، ۴۰۳
بندر عباس ۱۲۵
بندر عدن ۳۱
بندر گز ۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۹
بندر مارسی ۳۱
بندر ناصری ۳۹۷
بِنِش (دکتر-) ۴۴۴
بورس پاریس ۴۲۰
بوسکو، برادران (؟) ۳۷۱
بوشهر ۳۰، ۳۱، ۱۰۸، ۳۸۵، ۴۳۰
بوشهری ۲۶۴
بولارد، سِر ریدر ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۴۶۳
بوین ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۸
بهار، ملک الشعراء ۸، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۷۵، ۴۱۰، ۴۲۲
بهارستان ۱۴، ۳۷، ۵۴، ۱۹۶ ← میدان بهارستان
بهبودی، سلیمان ۴۹، ۵۶، ۷۹، ۳۶۱، ۴۰۴، ۴۶۳
بهبهان ۵۸
بهبهانی، آیت الله سید عبدالله ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۸۸، ۳۴۱، ۳۴۴
بهبهانی، آیت الله سید محمد ۳۳۳-۳۳۵
بهبهانی، سید جعفر ۳۳۳، ۳۳۴
بهبهانی، میر سید علی ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۸۳
بهرامی، فرج الله ۳۹۸
بهمنشیر ۴۳۸
بیات، سهام السلطان ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۸۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۶۴، ۳۳۹- ۳۴۰
بیرجند ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۵، ۱۲۸-۱۳۰، ۱۳۶، ۴۸۹- ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۵- ۴۹۶
بیرمنگام ۳۴۲
بیروت ۳۳۸
بیمارستان کورنل مدیکال ستر ۲۶۴، ۴۹۲
بیمارستان نجمیه ۱۱۸، ۱۲۶-۱۲۸، ۳۷۹
بیمارستان نظامی والتر رید ۲۶۶، ۴۹۲
بین النهرین ۹۸

پ

پارسا ۳۵۲، ۴۶۸
پارک امین الدوله ۱۴
پاریس ۱۱، ۱۷، ۱۸- ۲۰، ۲۱-۲۴، ۵۶، ۷۶، ۱۲۴، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۸۹، ۴۹۴، ۵۰۰
پالایشگاه آبادان ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۷۲، ۳۴۲، ۴۴۳
پالکونیک ۱۳
پالیزی، هدایت الله ۲۱۱، ۲۱۷
پان ایرانیست ۲۷۴، ۳۶۵
پرخیده، مهندس ۳۴۰، ۳۴۲
پِرُن، ارنست ۱۱۸، ۱۲۶-۱۲۸
پزشکزاد، ایرج ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۹
پشتکوه ۵۵
پلیس جنوب ۴۷، ۶۸، ۱۵۱، ۴۰۸
پورزند، سرلشکر ۱۴۳
پولنذ ۳۹۹
پهلوی، اشرف ۳۳۱، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۸۷، ۳۸۹
پهلوی (دودمان، سلسلهٔ -) ۴۷، ۸۷، ۹۴، ۱۳۸، ۲۴۲، ۳۶۴، ۳۸۷، ۴۱۰

پهلوی (رضاخان -) ۶۱، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۱۴۹
پهلوی، رضاشاه ۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۴-۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۳۴۹، ۳۸۵-۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷-۴۰۰، ۴۰۳- ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۹-۴۴۳، ۴۴۶، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۹۱
← پهلوی (والاحضرت-)، پهلوی (رضاخان-)، رضا، رضاخان، رضاخان میرپنج، سردار سپه
پهلوی، محمد رضاشاه ۴۱، ۴۹، ۵۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۰۹، ۴۶۸، ۴۹۲
پهلوی، محمد رضا، ولایت عهد ۱۱۷- ۱۱۸، ۱۲۶-۱۲۹
پیت دوم، ویلیام ۳۵۹
پیراسته، مهدی ۲۱۲، ۲۶۰، ۴۷۵
پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) ۴۱۸، ۴۲۸
پیرنیا، حسین (موتمن الملک) ۴۲۸
پیشکار ولیعهد ۱۲۹
پیشه وری، سید جعفر ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۷، ۱۶۹-۱۷۱، ۱۷۶
پیمان سه جانبهٔ ایران و انگلیس و شوروی ۱۱۳-۱۱۵، ۱۷۱

ت

تئاتر سعدی ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰
تبریز ۸، ۳۰، ۴۰-۴۴، ۱۳۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۷، ۴۲۱، ۴۹۴
تخت مرمر ۷۸
تدین، سید محمد ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۶۴، ۱۴۵، ۱۶۶
ترکمانچای (قرارداد-) ۳۹۹
ترومن ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۶۰، ۴۹۲
تفضلی، جهانگیر ۱۲۴-۱۲۵، ۱۴۳
تفلیس ۱۹، ۲۰
تفنگداران جنوب (S.P.R) ۳۷
تقوی ۳۵۲
تقی زاده، سید حسن ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۸۳، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۷۱، ۳۰۳، ۴۲۳-۴۲۴، ۴۲۶، ۴۴۲، ۴۴۵-۴۴۷، ۴۶۲، ۴۶۴
تکیهٔ دولت ۷۷
تنگ چهار درهٔ آبدیز ۴۰۲
تورنبرگ ۲۱۵
توکلی، احمد ۹۴
تومانیانس، الکساندرخان ۲۶، ۴۱۹
تونل گدوک ۴۰۲
تهران (طهران) ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۳۳-۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۰- ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸- ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۷۲، ۱۹۶- ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۶۱-۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۵۵- ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۸۰،

۳۸۵، ۳۹۲–۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳،
۴۰۸، ۴۱۶– ۴۱۷، ۴۲۰– ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۳۴،
۴۳۶، ۴۴۰–۴۴۳، ۴۴۵، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷،
۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۰
تهرانچی، محمدرضا ۱۷۹
تیمورتاش ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲

ث

ثریا ← ملکه ثریا

ج

جاکسن (مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران) ۴۴۲، ۴۴۳
جامع آدمیت ۱۲، ۱۳
جامعهٔ ملل ۲۹، ۱۵۵، ۱۹۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۶۱
جان محمد خان ۹۳
جاوه ۴۰۳
جبههٔ ملی ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۰–۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱–۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۰–۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۶۴–۳۶۶، ۴۶۷، ۴۹۷
جرج، لوید ۴۱۳
جرم (Jaram = قوام السلطنه؟) ۲۳۸
جرنگان ۳۶۰
جزایری، شمس الدین ۱۷۹
جزیرهٔ ابوموسی ۱۳۶
جزیرهٔ شیخ شعیب ۱۳۶
جعفری، شعبان ۲۱۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۶۵← شعبان بی مخ
جکسن ۲۵۱، ۳۲۷
جلالی نائینی ۲۰۶، ۲۲۹
جم، محمود ۱۱۳، ۱۸۳، ۴۰۱، ۴۰۳
جمعیت طرفداران صلح ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۲
جمعیت مبارزه با استعمار ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۸۲
جمهوری کردستان ۱۱۵
جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران ۲۱۵، ۴۶۹
جنگ قدرتها در ایران ۲۶۵
جوانان دموکرات ۲۸۳
جواهر کلام ۱۹۷

چ

چرچیل، سر وینستون ۱۱۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۶۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۹، ۳۳۹
چکسلواکی ۴۴۴
چمبرلن، سر آستین ۳۱۳، ۳۹۵،
چهارراه حشمت الدوله ۳۳۵
چهارراه مخبرالدوله ۱۳

ح

حائری زاده یزدی ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶– ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶– ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۶۷، ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۰۴–۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۸۰، ۳۸۲
حائری شاه باغ ۲۵۳
حاج رحیم آقا قزوینی ۵۱، ۵۲

حاج رضایی، طیب ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۶۵
حاج سید جوادی ۳۱۷
حاج میرزا مرتضی ۹۱
حاجی ایلخانی ۴۳۳
حاجی تهرانی، جواد (آشپز دکتر مصدق) ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۴۹۱، ۴۹۴
حاجی محرر ۳۷۱
حبیب بن مظاهر ۱۹۵
حجازی، سرلشکر عبدالحسین ۲۴۸، ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۲۹
حجت، سنوان دوم ۴۷۳
حزب استقلال ۲۲۴
حزب اعتدالیون اجتماعیون ۲۵
حزب ایران ۱۷۹، ۲۲۴، ۲۵۶، ۲۸۳، ۳۲۰، ۳۴۶، ۳۶۵، ۳۷۴
حزب پان ایرانیست ۲۸۱
حزب تودهٔ ایران ۱۱۳، ۱۴۴–۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷– ۲۸۹، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۲
حزب جبههٔ آزادی ۳۷۴
حزب دموکرات آذربایجان ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳
حزب دموکرات ایران ۱۷۸–۱۸۰، ۱۸۳
حزب زحمتکشان ۲۵۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۳۶
حزب سومکا ۲۸۱
حزب محافظه کار انگلیس ۲۶۶
حزب وحدت ایران ۱۷۹
خسیبی، مهندس کاظم ۲۰۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱–۲۹۳، ۲۹۵، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۶۸–۴۷۰، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۹
حسین (امام–) ۷۴
حسین آقا، امیر لشکر شرق ۵۷
حشمت الدوله ← والاتبار
حضرت علیا (خواهر نجم السلطنه) ۱
حضرت ولی عصر ۳۵۵
حق شناس، مهندس جهانگیر ۳۶۱
حقیقی، محسن ۱۹
حکمت، رضا (سردار فاخر) ۵۷، ۱۶۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۸۸
حکمت، علی اصغر ۱۱۹، ۱۳۰
حکیمی، ابراهیم ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۷۰–۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۳۰، ۲۳۷
حیم (دکتر–) ۴۹۰

خ

خاتمی (رسدبان –) ۱۲۲
خاتمی، محمد (رئیس جمهوری ایران) ۳۱۹
خاتون آباد ۹
خازنی ۴۸۹
خاطرات چرچیل ۱۱۴
خالصی زاده ۱۹۷
خامنه ای، آیت الله سید علی ۱۳۸، ۳۱۹
خامه ای، انور ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴
خانقین ۳۹۴، ۳۹۷
خانم شاهزاده (مادر ابوالقاسم خان صدیقی) ۴۸۷، ۴۸۸

خانهٔ صلح ۲۷۴، ۲۷۷
خدا یار خان، سرلشکر ۴۳
خدایی ۲۷۶
خراسان ۶، ۱۰، ۱۱۷، ۴۱۱، ۴۳۰، ۵۰۰
خرقان ۴۲، ۴۹۴
خرم آباد ۱۹۷، ۴۳۹، ۴۴۰
خرمشهر ۸۶، ۱۷۰، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۴۳
خرّموسی ۴۰۰
خزعل، شیخ ۴۶، ۵۵، ۵۸، ۳۹۷، ۴۲۳، ۴۳۳-۴۳۶
خسروانی، سرگرد ۳۳۶
خشنودیان ۴۷۰
خط بمبئی- خلیج فارس ۳۱
خطیبی، حسین ۳۴۶، ۳۴۷
خلخالی، سید عبدالرحیم ۱۴، ۶۳
خلعت بری، ارسلان ۱۷۹
خلیج فارس ۳۱، ۱۳۶، ۲۱۷، ۲۳۱، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۲۹، ۳۹۸، ۴۳۸، ۴۴۱
خلیج مکزیک ۴۵۷
خلیلی، عباس ۲۰۶
خمسه (طائفهٔ -) ۴۱۹
خمینی، آیت الله ۵۳، ۱۳۸، ۳۲۵
خواجه نصیری ۳۶۸، ۴۷۰
خواجه نوری، ابراهیم ۲۶۱، ۲۶۳
خوزستان ۴۶، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۱۷۶، ۲۵۲، ۲۶۷، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۳۳، ۴۳۵-۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۳
خیابان اسلامبول ۲۸۳، ۳۷۴
خیابان انستیتو پاستور ۴۷۴
خیابان باب همایون ۳۷۳، ۴۷۲
خیابان برق، چراغ برق ۸۶، ۲۱۹
خیابان پهلوی ۳۷۴، ۴۷۴
خیابان جلیل آباد (خیام) ۳۷۴، ۴۷۳
خیابان خانقاه ۳۴۶
خیابان دکتر ارانی ۴۶۸
خیابان سپه ۳۷۴، ۴۷۳
خیابان شاه ۲۸۳، ۳۷۴، ۴۶۸
خیابان شاه آباد ۲۵۶، ۲۸۳
خیابان شاهپور ۳۷۴، ۴۷۴
خیابان شاهرضا ۳۷۴، ۴۷۴
خیابان فردوسی ۲۵۶، ۲۸۳
خیابان قوام السلطنه ۳۷۴
خیابان کاخ ۴۶۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۹۱
خیابان کاخ شمالی ۱۸۶
خیابان نادری ۱۶۶، ۲۷۴، ۲۸۳

د

دادستان، سرتیپ فرهاد ۴۸۶، ۴۸۷
دادگاه انتظامی ۳۲۳
دادگاه تجدید نظر نظامی ۳۷۸
دادگاه عدن ۲۹۲
دادگاه نظامی سلطنت آباد ۲۸، ۳۷۷، ۴۰۶
دادگر ۴۶۱
دارالفنون ۵، ۶
داربی، لرد ۴۱۶، ۴۲۱
دارسی، ویلیام ناکس ۴۲۳، ۴۲۷-۴۲۹، ۴۳۷، ۴۴۸
دالس ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۶۰
دالکی ۴۳۰، ۴۳۷
دانا پور ۳۶۸، ۴۷۰
دانایی ۴۷۱

دانشپور، سرتیپ ۲۷۴
دانشکده حقوق، مدرسه سیاسی پاریس ۲۳
دانشکده حقوق، نوشاتل ۱۷، ۲۳
دانشگاه پاریس ۲۰
دانشگاه تهران ۱۹۷
دانشگاه سوربن ۲۵
دانشگاه فردوسی (مشهد) ۱۲۵
دانشگاه لیژ ۲، ۱۹
دانشگاه نوشاتل ۱۷، ۱۸، ۲۲-۲۴
داور، علی اکبر ۲۹، ۵۱، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۸۶، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۹، ۳۰۶-۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۳، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵
داورپناه، شروان ایرج ۳۸۲، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۹
دائرة المعارف امریکانا ۱۹
دیران ۴۷۸-۴۸۰، ۴۸۹
دیرستان البرز ۲۳۱
دیرستان نظام ۴۸۵
دیرستان نوربخش ۲۷۴
دجله ۴۳۸
درِ الماسی ۱۳
دربار سنت جیمز ۲۶۱
درجز ۹۲
دروازهٔ تهران ۸۸
دروازهٔ گمرک ۴۰۰
دروازهٔ محمدیه ۳۹۹
درو موند ولف، سر هانری ۴۲۶، ۴۲۷
دریای خزر ۱۱۴، ۳۹۴، ۳۹۵← بحر خزر
دریک ۲۵۱، ۲۵۲
دزداب ۳۹۴، ۳۹۷
دزفول ۴۳۵، ۴۳۷
دشت گرگان ۱۶۹
دشتی، علی ۱۶۸، ۳۹۸
دفتر کمیسار عالی بریتانیا ۴۲۰
دفتری، دکتر ۲۲۴
دفتری، سرتیپ محمد ۳۶۸-۳۷۰، ۳۷۵، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۵
دفتری، سرهنگ عزت الله ۴۷۹، ۴۸۲
دفتری، سرهنگ علی ۴۷۹، ۴۸۲
دواخانهٔ شورین ۷۰
دواخانهٔ نیاطی (- یوناطی، - بوناطی) ۷۰
دوگل، شارل ۳۱۳، ۳۵۹
دولا پرسن (کحال فرانسوی) ۲۲
دولت آبادی، حاجی میرزا یحیی ۴۷، ۵۱، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۱۷۷، ۲۳۹
دولتمرادی ۱۲۴
دومرگان ۴۲۶، ۴۲۷
دونکرک ۴۶۳
دهخدا، علی اکبر ۷، ۸، ۱۴، ۱۵، ۲۴
دهستانی ۴۰۴
دهشپور ۱۲۳
ده گزارش از دکتر مصدق ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۶۲
دیبا، ابوالحسن ۱۷
دیوان داوری بین المللی، لاهه ۱۹۵، ۲۳۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ، ۴۲۴، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۷، ۴۹۳
دیوان کشور ۳۰۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۹۸
دیویزیون قزاق ۳۴، ۴۱۷
دیوان سعدی ۱۱۵

ذ

ذکائی ۳۴۸
ذوالفقاری، ناصر ۲۱۱

ر

رائین، اسماعیل ۳۵۳
رادمنش ۱۴۶، ۱۵۲
رادیو برلین (رادیو آلمان) ۱۱۹
رادیو تهران ۲۹۷
رادیو دهلی ۱۴۶، ۳۸۷
رادیو لندن ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۸۷
رادیو مسکو ۱۶۳، ۱۸۴
راس، ک. ب. ۳۴۲، ۳۴۳
راسخ افشار، حاج محمد حسین ۴۷۰
راشد، حسینعلی ۲۸۳
رایت، دنیس ۳۹۰
رحیم زاده صفوی ۵۵
رحیمیان، غلامحسین ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۲۸
رحیمی لاریجانی ۴۷۱
رزم آرا، سپهبد حاج علی ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱–۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۸۲، ۴۹۸، ۴۹۹
رشت ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۱۴۳
رشیدیان (برادران–) ۳۰۳، ۳۴۷، ۳۷۱
رشیدیان، اسدالله ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۶۵
رضا، رضاخان، رضاخان میربنج ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۸–۶۰، ۱۳۶، ۴۱۰، ۴۱۷
رضا (گماشتهٔ دکتر صدیقی) ۴۸۰، ۴۸۳
رضازاده شفق، دکتر ۱۸۱، ۱۸۴
رضایف ۲۰
رضوی، حسن ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۲
رضوی، مهندس سید احمد ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۸۰–۳۸۲، ۴۷۵، ۴۷۷–۴۷۹
رم ۱۳۹
رمانوف (رمانوفها) ۳۴۸
رمضان یخی، حسین ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۶۵
روحانی، فؤاد ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۷۱
رود سن ۲۰
رود فرات ۴۳۸
رود کارون ۴۳۷، ۴۳۸
رود هن ۵۶، ۷۸
رود گرگر ۴۳۶
روزنامهٔ آتش ۲۷۴، ۲۷۷، ۳۰۴
روزنامهٔ اطلاعات ۲۸۳
روزنامهٔ ایران ۱۱۹
روزنامهٔ ایران ما ۱۵۹
روزنامهٔ باختر امروز ۱۹۹، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۴
روزنامهٔ بدر ۱۴۵، ۲۷۴
روزنامهٔ به سوی آینده ۲۷۴، ۳۷۴
روزنامهٔ پان ایرانیست ۳۷۴
روزنامهٔ تایمز ۱۵۸
روزنامهٔ تمپو ۲۲۲
روزنامهٔ توفیق ۳۷۴

روزنامهٔ جانسپاران ۲۷۷
روزنامهٔ حاجی بابا ۳۷۴
روزنامهٔ حبل المتین ۸
روزنامهٔ چلنگر ۲۷۴، ۲۸۲
روزنامهٔ داد ۲۶۸، ۲۷۷، ۳۱۸، ۳۲۰
روزنامهٔ دوست ایران ۱۶۲
روزنامهٔ دیلی اکسپرس ۲۶۱
روزنامهٔ رعد ۳۴، ۱۵۱، ۱۶۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۲
روزنامهٔ سیاسی ۲۷۴، ۲۷۷
روزنامهٔ شاهد ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۳۵، ۳۴۰
روزنامهٔ شفق سرخ ۳۹۸
روزنامهٔ شورش ۳۷۴
روزنامهٔ شهباز ۳۱۰، ۳۷۴
روزنامهٔ صوراسرافیل ۱۴
روزنامهٔ طلوع ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۰۴
روزنامهٔ طوفان ۳۶۴
روزنامهٔ فرمان ۲۷۴، ۲۷۷
روزنامهٔ کشور ۲۲۹، ۳۷۴
روزنامهٔ کیهان ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۳۴، ۳۸۳
روزنامهٔ مساوات ۱۴
روزنامهٔ نسیم شمال ۸
روزنامهٔ نوبهار ۴۱
روزنامهٔ نوید آزادی ۲۷۴
روزنامهٔ نیروی سوم ۲۷۴
روزنامهٔ نیویورک تایمز ۳۰۴، ۳۶۰
روزنامهٔ نیویورک هرالد تریبون ۲۶۴
روزنامهٔ واشنگتن پست ۲۶۴، ۲۶۶
روزنفت ۲۸۲
روزولت، فرانکلین ۱۶۳، ۱۶۴
روزولت، کرمیت ۳۷۱
روس، روسها ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۴۶۴
روسیه ۱۳، ۲۱، ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۴، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۲۱، ۴۹۴
رولن (پرفسور-) ۴۹۳
رومانی ۴۵۷
رهنما، میرزا غلامحسین ۵
ریاحی، سرتیپ ۳۶۸- ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۷۰، ۴۷۶

ز

زاگون ۴۸۹
زاویه، سرهنگ احمد ۳۳۸
زاهدان ۱۱۷، ۱۲۱
زاهدی، اردشیر ۳۶۱
زاهدی، سرلشکر فضل الله ۱۴۳، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۴۹، ۲۵۷-۲۵۹، ۳۰۳، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶- ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۸۲- ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷
زعیم، حسن ۱۷۹
زنجان ۴۱، ۱۶۹
زنجانی، آیت الله ۳۸۰
زندان لشکر ۲ زرهی ۳۷۸، ۳۷۹
زندان موقت تهران ۱۲۴
زند کریمی، سرهنگ ۳۶۱
زنگبار ۶۹
زهتاب فرد، رحیم ۱۸۵
زهری، علی ۲۸۲، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۳،

۳۸۲
زیرک زاده، مهندس احمد ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۸۲، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۶، ۴۷۷- ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۰۰، ۵۰۱

ژ

ژاپون ۳۹۶، ۴۶۴
ژان روله ۲۳
ژنو ۴۲۵، ۴۴۳

س

سادچیکف ۱۷۸، ۱۸۴، ۲۱۴
ساری ۱۶۹
سازمان امنیت ۳۷۸
سازمان برنامه ۲۱۴، ۲۱۵
سازمان خلع ید ۲۵۲
سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ۳۸۶- ۳۸۷
سازمان ملل متحد ۱۱۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۳۰۰، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۷۳
سازمان نظامی حزب تودهٔ ایران ۲۸۲
ساعد، محمد ۱۵۲- ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱- ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۰- ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۷- ۲۰۲، ۲۰۴- ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۴۹
ساوجبلاغ ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۴۰۴
ساوه ۲۶۰
سپهدار رشتی ۳۶۳، ۴۱۸
سپهبدی، دکتر عیسی ۲۶۴
سپهسالار ۳۹۹
سپهسالار تنکابنی، محمد ولی خان ۳۶۳
سحابی، دکتر ۳۸۰
سجادی، دکتر ۱۴۳
سدان، ریچارد ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۸
سراب ۱۶۹
سرباز خطاکار ۳۱۰ ← مکی، حسین
سرباز فداکار ۳۱۰ ← مکی، حسین
سرخس ۹۲
سرخوش، میرزا یحیی خان ۱۳
سردار اسعد، جعفرقلی خان ۴۳۹
سردار سپه ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳- ۴۸، ۵۰- ۵۱، ۵۴- ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۴، ۲۷۵، ۳۳۱، ۳۴۳، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹
سردار ظفرخان بختیاری ۴۱۹
سردار عشایر ۴۲
سر رشته داری ۱
سرشار، هما ۳۷۲
سسیل، رابرت ۴۱۹
سعدالدوله ۱۱، ۱۲
سفری، محمد علی ۲۶۲
سقاخانهٔ آشیخ هادی ۵۷
سلطان الواعظین، شیخ مهدی ۵۴
سلطان دادگستر ۱۲۹
سلیمان میرزا ۵۷
سمیعی ۱۶۷
سمیعی، محمد ۴۷۳
سنجابی، دکتر کریم ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۵۱- ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱،

۳۷۹، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۹۸
سند یکای راه آهن ایران ۴۰۰
سند یکای روزنامه نگاران و جراید ۳۲۰
سنندجی ۱۶۷
سویس ۷، ۱۷-۱۹، ۲۲-۲۵، ۲۹-۳۱، ۱۱۸، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۹، ۲۴۲، ۴۹۴
سهیلی، علی ۱۱۶، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۶
سیا(CIA) ۳۵۹
سیاست انگلیس در ایران (نوشتهٔ علی اکبر داور) ۲۹
سید اشرف الدین گیلانی ۸
سید جمال الدین اسد آبادی (افغانی) ۱۲
سید جمال واعظ اصفهانی ۸
سید محمود (فراش مجلس شورای ملی) ۵۴
سید یعقوب ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲-۷۳
سیف پور فاطمی ۲۶۴
سیلاخوری (سربازان -) ۱۴
سینکلر (کمپانی -) ۱۵۳

ش

شاپشال ۱۳، ۱۵
شاخت، دکتر ۳۲۷
شاه بختی، تیمسار ۳۳۶
شاه پسند ۲۲، ۴۹۴
شاهدی، مظفر ۱۲۵
شاهرخ، ارباب کیخسرو ← ارباب کیخسرو شاهرخ
شاهرخ، بهرام ۱۱۵، ۱۱۹
شاهرود ۱۲۲، ۲۱۸، ۴۹۰
شاهقلی، سرهنگ ۳۷۷
شاهنده، سرتیپ ۳۶۸، ۴۷۱-۴۷۲
شاهی ۱۶۹، ۱۷۱
شایان ۴۷۱
شایگان، دکتر سید علی ۱۹۵، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۱-۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۰-۳۸۳، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۱-۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۰
شبرد ۲۲۰، ۲۶۱
شرافتیان، محمد ۱۲۳
شرکت استاندارد واکیوم ۱۵۳
شرکت بهره برداری ۴۳۳
شرکت سابق نفت ۲۰۵، ۲۵۰، ۲۶۴
شرکت مشاورین ماوراء بحار ۲۱۵، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۷۸، ۳۳۱
شرکت ملی نفت ایران ۲۳۵، ۲۶۳، ۳۲۸، ۳۳۲
شرکت نفت انگلیس و ایران مکرر
شرکت نفت بختیاری ۴۳۳
شرکت نفت خانقین ۱۵۴، ۴۲۵
شرکت نفت کالیفرنی- تکساس ۲۱۵
شرکتهای تابعهٔ فرعی ۳۲۹، ۳۳۰
شریعت ۶۵
شریف آباد ۱۷۰، ۴۹۱
شریف امامی، مهندس جعفر ۲۲۴، ۴۰۲، ۴۸۲-۴۸۵
شریفی، یاور جعفر ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴
شط العرب ۴۳۹
شعبان بی مخ ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۷۲، ۴۶۵ ←

جعفری، شعبان
شفا، شجاع الدین ۲۶۴
شفیق، احمد ۳۸۸
شکوه الملک ۲۷، ۴۳۹، ۴۴۶
شل (کمپانی -) ۱۵۲، ۲۷۲
شمس، پروفسور ۴۲، ۱۱۶
شمسا ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹
شمس العلماء قریب ۲۳
شمشیری، مهدی ۲۳
شمیران ۱۹۱، ۳۸۰، ۴۸۰
شنیدر، (کمپانی-) ۸۹
شوارتسکف ۳۷۱
شورای امنیت ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۶۳- ۲۶۵، ۲۶۷، ۴۲۴، ۴۹۲
شورای سلطنتی ۳۶۳، ۳۶۷
شورای متحدهٔ کارگران ۱۶۹
شوروی، اتحاد جماهیر شوروی مکرر
شوسرا بدره خزینه ۴۳۶
شوشتر ۲۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۷
شوشتری، سید محمد علی ۲۷۷، ۲۸۱
شوکت الملک علم ۱۲۵، ۱۲۹
شهاب الدوله ۷۴
شهریار (- وساوجبلاغ) ۴۰۴
شهرام ۳۸۸
شیبانی، سرتیپ ۳۶۱
شیبانی، موسی (ذکاءالسلطنه) ۲۵
شیخ الاسلامی، دکتر جواد ۴۱۱، ۴۱۷
شیخ العراقین بیات ۱۷۹
شیخ جلال ۶۴
شیخ عبدالله (پسر شیخ خزعل) ۱۷۰
شیخ فضل الله نوری ۱۳، ۱۵، ۱۶
شیخ محمد علی ۲۳
شیخ محمره ← خزعل، شیخ
شیراز ۸، ۳۱، ۳۳- ۳۶، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۳۴۶، ۳۶۴، ۴۰۰
شیروانی ۳۰، ۳۱، ۹۲

ص

صاحبقرانیه ۱۱
صارم الدوله، اکبر میرزا ۹۴، ۳۴۸، ۴۱۵، ۴۱۸
صالح، اللهیار ۱۷۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۲، ۳۶۰، ۳۷۷
صالح، سرگرد یارمحمد ۴۷۱
صبا، علیرضا ۴۷۳
صحت، دکتر ۳۴۸
صدای امریکا ۲۱۴
صدر، محسن ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۷-۱۷۰، ۲۴۰، ۲۴۶
صدری، شکرالله ۶۱، ۶۲
صدیقی، ابوالقاسم خان ۴۸۷، ۴۸۸
صدیقی، دکتر غلامحسین ۲۷۴، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۷-۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳-۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۸، ۵۰۰
صفاری، رحیم ۱۷۹
صفائی، ابراهیم ۱۸۲، ۲۲۰، ۳۳۱، ۴۶۶
صمصام السلطنه ۲۷، ۲۹، ۳۶۲، ۴۱۰
صنیع الدوله ۳۹۹
صوراسرافیل، میرزا جهانگیر ۸، ۱۴
صورت جلسهٔ کمیسیون نفت ۲۲۰
صورت جلسهٔ مجلس سنا ۲۴۳، ۲۶۳

صولت الدوله سردار عشایر ۳۳

ض

ضرابی، سرتیپ ۱۳۱
ضرابی، سرهنگ ۴۸۸
ضرغام، سرهنگ ۴۸۷
ضیاء اشرف (دختر دکتر محمد مصدق) ۲۳، ۲۹، ۲۶۴

ط

طباطبایی، آیت الله سید محمد ۸، ۹، ۱۴
طباطبایی، سید ضیاءالدین ۳۲-۳۹، ۴۴، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۹-۱۶۴، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۰۸، ۴۲۰
طباطبایی، سید محمد صادق ۱۷۹، ۲۰۷
طباطبایی، علی محمد ۲۸
طرح آژاکس ۳۷۱
طرح تاریخ شفاهی ایران ۵۰۱
طرح تحریم مذاکرات نفت ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۸۲
طرح چکمه ۳۷۱
طرح قیمومت ایران ۱۷۱، ۱۷۶-۱۷۷
طلوعی، محمود ۳۴۷
طوسی ۱۵۲
طومانیانس ۴۲۰
طهماسبی، خلیل ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۰۰ ←
طهماسبیان، خلیل
طهماسبیان، خلیل ۲۲۴

ظ

ظهیرالاسلام ۸۰
ظهیرالدوله (مقبرهٔ-) ۲۸۳

ع

عارف قزوینی ۸
عاقلی، دکتر باقر ۴۸۷
عالیخانی، علینقی ۱۲۴، ۱۲۵
عامری، جواد ۲۱۱، ۲۵۳
عامری، محمد علی ۲۳۸
عبد خدایی ۲۸۳
عبده، دکتر جلال ۱۸۴، ۲۶۴
عتبات ۴۵
عدل، پروفسور یحیی ۱۲۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۹۲
عدلی ۹۸
عدن ۳۱، ۲۹۲
عراق ۴۶، ۵۵، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۹۰، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۲۴، ۴۲۵
عربستان سعودی ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۹۰، ۳۶۰
عرب شیبانی ۱۸۴
عسگری، نورمحمد ۳۰۱
عشایر فارس ۱۴۷
عشق آباد ۴۰۰
عشقی، احمد ۳۷۱، ۴۸۳
عقیلی ۲۸۷، ۴۹۸
علاء، حسین ۲۷، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۳، ۷۶، ۸۳، ۱۱۸، ۱۴۸، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۷-۲۴۹، ۲۵۴، ۲۸۸، ۲۹۲-۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۳۲-۳۳۴، ۳۳۶-۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶،

۴۴۳، ۴۴۵، ۴۶۶، ۴۶۸← علایی، حسین؛ معین الوزاره، میرزا حسین
علاء السلطنه ۲۷، ۳۶۳
علائی، حسین ۵۰، ۶۱– ۶۵، ۶۷، ۷۵، ۸۰ ←
علاء، حسین
علم، امیر اسدالله ۱۲۴– ۱۲۵
علوی، دکتر حسن ۲۱۱، ۲۱۶
علی آبادی، دکتر محمد حسین ۲۶۹
عمارت شاه آبادی ۸۶
عمیدی نوری، ابوالحسن ۲۰۶، ۳۱۸، ۳۲۰
عنایت، محمود ۲۳۰، ۲۳۸
عین الدوله ۳۶۳

غ

غفاری، امیر سهام الدین (ذکاءالدوله) ۲۵
غفاری، معاون الدوله ۴۳۹
غفاری، نظام الدین (مهندس الممالک) ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲
غنی، سیروس ۴۱۷، ۴۲۱
غنی، دکتر قاسم ۴۹۹

ف

فاتح، مصطفی ۱۱۳، ۱۶۵، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۵۱– ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۰، ۳۵۱، ۴۲۶– ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۱، ۴۶۲
فارس ۲۵، ۳۱، ۳۶، ۴۷، ۶۸، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۴۰۸، ۴۱۹
فاطمه (اولاد –) ۹۳
فاطمی، دکتر حسین ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۰۲، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۶۸، ۴۷۴–۴۷۷، ۴۹۸
فاطمی، دکتر سعید ۴۷۶
فتحعلی شاه قاجار ۱
فداثیان اسلام ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۲– ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۸۱، ۲۸۳
فداکار، تقی ۱۴۶، ۱۶۱
فراکسیون آزادی ۳۴۵
فراکسیون تجدد ۵۰
فراکسیون دموکرات ایران ۱۸۵
فراکسیون سوسیالیست ۵۰، ۵۲، ۳۴۳
فراکسیون ملی ۳۵۵
فراکسیون نهضت ملی ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۳۸
فراکسیون وطن ۲۱۲
فراماسونری ۱۲
فراماسونی ۱۸۹
فرامرزی، احمد ۴۷۵
فرامرزی، عبدالرحمن ۲۱۱، ۲۳۴، ۲۷۴، ۳۰۴، ۳۰۹
فرانسه (کشور، زبان –) ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۱۱۹، ۱۷۷، ۳۱۳، ۳۶۴، ۴۱۶، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۰
فرح (شهبانو –) ۵۰۱
فرخی یزدی ۳۶۴
فرزانگان، سرتیپ ۳۸۱
فرقهٔ دموکرات آذربایجان ۱۶۹، ۱۷۰
فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۱، ۱۱، ۲۰، ۳۱– ۳۳، ۳۶۳، ۴۱۹
فرمانفرمائیان، منوچهر ۳۳۰

فرنگ ۳٤، ۸۹، ۹۹
فروغی، محمد علی (ذکاء الملک) ۵۱، ۵۲، ۷۸، ۸۰، ۹۵، ۹٦، ۱۰۲، ۱۱۳–۱۱۵، ۱۹۲، ۱۹٤، ۲٤۰، ۳۲۵، ٤۰۱، ٤٤۳–٤٤۷
فروغی، محمود ۲۷۰
فروهر، غلامحسین ۲۱۷–۲۱۹، ۲۲٤
فرهمند، بشیر ۳٦۱، ٤۷۹
فرهودی ۱٦۷
فریزر (کلنل–: فرمانده تفنگداران جنوب ایران) ۳٦، ۳۷، ٤۷، ۱٤٦، ۱٦۵، ۱٦٦
فریزر، ویلیام (رئیس کل شرکت نفت انگلیس و...) ۱۹۸، ٤٤۵، ٤٤٦، ٤٦٤، ٤٦۵
فریور، مهندس ۱۷۹
فشارکی، سروان ۳۸۲
فشم ٤۸۹
فضل الله خان، سرتیپ ۵۸
فضل الله خان منشی ۱
فقیه زاده ۲۱۱
فلاح، مهندس رضا ۲۸۱، ۳٤۲
فلامان (زبان –) ۱۷۷
فلسطین ۱٤۳، ۳٤۹
فوج نادری ۵۸
فورت گراقت ۲۲۰
فوزیه ٤۰۱
فولادوند، سرتیپ ۳۷٤، ٤۷٦، ٤۷۷، ٤۸٦–٤۸۸
فولادوند، غلامرضا ۲۱٦
فیروز، مظفر ۱٦۱
فیروزکوه ۱٦۹
فیروز میرزا، نصرت الدوله ٤۱۵، ٤۱٦، ٤۲۲
فیض، عیسی ٤٤۱
فیلادلفیا ۳٦۰

ق

قاجار، قاجاریه ۹، ٤۷، ٦۰، ٦٤، ٦۵، ٦۷–٦۹، ۷۲–۷۵، ۷۹، ۱۱۸، ۱۳٦، ۱۳۷، ۱٤۹–۱۵۱، ۲۰۸، ۲۳۹، ۲٤٤، ۳۰۷، ۳٤۸، ۳۹۲، ۳۹۷، ٤۰۸، ٤۰۹، ٤۱۱، ٤۱۷، ٤۳۲، ٤۳۷
قاضی، محمد ۱۷۰
قانون جنگ (Battle Act) ۳۲۸
قانون ملی شدن صنعت نفت ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲٦، ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۷۲
قاهره ۳٤٤، ٤۱۷
قدوسی، رضا ۳۸۲
قرآن، کلام الله مجید ٦۷، ۳۳۷
قرارداد الحاقی ← قرارداد گس – گلشائیان، قرارداد ساعد و گس
قرارداد دارسی ← امتیازنامهٔ دارسی
قرارداد ساعد و گس ۲۱٦
قرارداد قوام – سادچیکف ← موافقتنامهٔ قوام – سادچیکف
قرارداد کنسرسیوم ۲۰٤، ۳٤۱
قرارداد گس – گلشائیان (قرارداد الحاقی) ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۷– ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱٤، ۲۱٦، ۲۱۸، ۲۲۱
قرارداد نفت ۱۳۱۲ شمسی/ ۱۹۳۳ میلادی مکرر
قرارداد ۱۹۱۹ مکرر
قراگوزلو ۳۳۳
قرشی، دکتر احمد ۱۲۵

قره گزلو، یحیی (اعتمادالدوله) ۲۵
قریب، میرزا جواد خان ۵
قزاقخانه ۱۳
قزوین ۳۳، ۳۷، ۴۱، ۴۵، ۱۹۶، ۲۹۶، ۴۶۷
قشقایی (ایل -) ۳۳
قشقایی، خسرو ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۲۲
قشقایی، محمد حسین ۱۹۳
قصر دوشان تپه ۸۶
قصر شیرین ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۷
قصر فرح آباد ۳۴، ۳۸، ۷۳، ۸۶
قفقاز ۲۰، ۳۰، ۹۸، ۱۳۹، ۳۲۱
قم ۴۵، ۵۶، ۱۹۶، ۴۰۰
قنات آبادی، سید شمس الدین ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۴۷، ۳۶۵، ۳۸۰
قوام، احمد ← قوام السلطنه، احمد
قوام الدوله ← صدری
قوام السلطنه، احمد ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۸، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۹۰، ۲۹۴-۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۱-۳۳۳، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۰۴، ۴۶۶-۴۶۹
قوام الملک ۳۳، ۳۶، ۴۱۹
قوام نصیری، دکتر ۱۲۴، ۱۲۵
قوچان ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۲۸
قورخانه ۱۴
قهرمان، غلامحسین ۱۲۱

ک

کابینهٔ سیاه ۴۷، ۱۴۷
کاپیتولاسیون ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۸۹
کاتم، ریچارد ۲۵۶
کاتوزیان، دکتر محمد علی ۱۲، ۲۱۱، ۲۸۶، ۳۱۲، ۳۵۸، ۵۰۰
کاج (ملک همسر دکتر مصدق در اصفهان) ۹
کاخ اختصاصی ۳۳۸، ۳۴۴
کاخ باکینگهام ۴۲۱
کاخ برلیان ۱۰۳
کاخ دادگستری ۳۴۹
کاخ سعد آباد ۵۱، ۱۶۸، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۶۱
کاخ صاحبقرانیه ۲۶
کاخ گلستان ۷۷، ۷۸
کاخ مرمر ۳۳۴
کارتل بین المللی نفت ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۴۱
کارلتون هاوس ۴۱۲
کاروانسرا سنگی ۲۹۶، ۲۹۷
کاسکون (زبان-) ۱۷۷
کاسمی، دکتر نصرت الله ۲۱۱، ۲۱۷
کاشانی، آیت الله سید ابوالقاسم ۱۴۳، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰-۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۹- ۳۱۲، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۶۷، ۴۶۸
کاشانی، سید مصطفی ۱۹۷، ۳۴۷
کاشانی، شیخ محمد علی ۵
کاشی، سیدا بوالقاسم ۳۸۹ ← کاشانی، آیت الله سید ابوالقاسم
کاظمی، باقر ۳۲۹، ۴۶۴
کاظمی، سید غلامحسین ۴۷۳

کافتارادزه ۱۴۵، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۲
کاکس، سِر پرسی ۳۱، ۱۴۶، ۴۱۳-۴۱۶
کامپاکس (کنسرسیوم -) ۴۰۱، ۴۰۳
کامران میرزا ۴۱۱
کانادا ۱۴۱
کتابچی خان ۴۲۶-۴۲۸
کدمن، سِر ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳-۴۴۶، ۴۶۳
کرباسچیان ۳۸۲
کربلا ۳۳۳، ۳۳۸
کردستان ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۶
کرزن (لرد-) ۴۱۲-۴۱۴، ۴۱۶-۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱
کرمان ۲، ۱۰، ۳۲، ۲۰۹، ۳۸۱
کرمانشاه ۲۵۲، ۲۹۶، ۳۳۸، ۳۴۳، ۴۵۲، ۴۶۷
کرمانشاهان ۴۵
کروزو (کمپانی -) ۸۹
کریم آبادی ۲۶۸
کریم خان، سرهنگ ۸۷
کریمی، نادعلی ۳۲۰، ۳۸۰
کسروی، احمد ۸، ۹، ۱۵، ۲۲۲
کشاورز، دکتر فریدون ۱۶۱، ۳۶۴
کشاورز صدر ۲۱۳، ۲۲۲
کلالی، امیر تیمور ۲۷۹
کمیتهٔ ترور ۴۰۴
کمیتهٔ سعادت ۵۵، ۴۳۵
کمیسیون تطبیق حوالجات ۲۵، ۲۶
کمیسیون توفیر جمع و خرج ۲۵
کمیسیون حرب ۱۲، ۱۳، ۱۶
کمیسیون سه جانبهٔ قیمومت ایران ۱۷۱، ۱۷۳
کمیسیون مختلط ۲۳۳
کمیسیون مخصوص نفت ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۴، ۴۹۹
کنگرهٔ ملی حزب دموکرات آذربایجان ۱۷۰
کوپال، سرتیپ ۱۴۳
کوچهٔ وانو (در پاریس) ۱۸
کوهستانی نژاد ۳۱۹
کویت ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۹۰
کیانی، سرتیپ ۳۸۲
کیهانخدیو، سرهنگ ۳۷۷

گ

گارد شاهنشاهی ۳۴۴، ۳۶۱
گارد مسلح گمرک ۳۶۹
گارنر، رابرت ۲۶۶
گراهام (ژنرال -) ۲۶۵، ۴۹۲
گرزن، تیمسار ۳۳۶
گری، سِر ادوارد ۱۷۴
گری (کلنل-) ۱۶۰
گریدی، دکتر هنری ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۱، ۲۶۳
گس ۱۹۶- ۱۹۸
گلبادی ۱۸۴
گلبنگیان، گالوست ۲۷۰
گلپایگان ۳۵۲
گلشائیان، سرهنگ ۷۷، ۳۸۸
گلشائیان، عباسقلی ۵۱، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۱۸
گنجه ای، جواد ۲۱۱
گیلان ۴۳۰
گیلانشاه، سرتیپ ۳۳۶
گیلد هال ۴۲۱

ل

لارودی، نورالله ۱۴۳
لاهوتی ۳۰، ۳۱، ۳۹-۴۱
لاهه ۲۶۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴
لبنان ۲۱۰، ۲۱۹
لُر (عمله جات -) ۴۳۷
لرستان ۴۶، ۵۸، ۳۹۷
لُرن، سِر پرسی ۴۷، ۱۳۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶
لسانی، ابوالفضل ۴۳۹
لشکرک ۳۴۶
لطفی، عبدالعلی ۳۲۱- ۳۲۳
لقمان ادهم، صالح خان ۲۵
لندن ۱۱۴، ۱۵۰، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۶۰، ۳۳۹، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۰-۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۵۶
لواسانات ۲۲۹
لِوی، والتر ۳۴۳
لیاخوف ۱۳-۱۵
لیقوان ۱۶۹
لینچ ۴۰۰

م

ماجدی، علی اصغر ۲۳
مارکوندا (کشتی -) ۴۱۶
مارلینگ ۴۲۰
ماریوت ۴۲۷
مازندران ۴۰۳، ۴۳۰
مافی، محمد علی (سالار معظم، نظام السلطنه) ۲۵
ماک کروک (کلنل -) ۸۱
مؤتمن الملک، حسین پیرنیا ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۸۱، ۸۵، ۸۹-۹۱، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۷۶، ۴۰۰، ۴۲۸
مؤتمن الممالک، میرزا جواد خان (نمایندهٔ کرمان) ۲، ۳
مؤدب نفیسی ۱۲۷
متفقین ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲
متین دفتری، دکتر احمد ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۱، ۳۹۹، ۴۰۰
مجاهدین قفقازی ۲۰، ۲۱
مجلس دارالشورای کبری ۱۵
مجلس سنا ۱۴، ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶
مجلس شورای دولتی ۱۵
مجلس شورای کبرای دولتی ۱۴، ۱۵
مجلس شورای ملی مکرر
مجلس مؤسسان ۶۵، ۷۶- ۷۸، ۱۹۷، ۲۱۱، ۳۹۳
مجلس ملی آذربایجان ۱۷۰
مجلهٔ آینده ۱۹، ۴۶۹
مجلهٔ المصور ۳۴۴
مجلهٔ خواندنیها، ۲۲۸
مجلهٔ سپید و سیاه ۱۶۲
مجلهٔ علمی ۲۵
مجلهٔ کاویان ۳۲۰
مجلهٔ نیوزویک ۳۵۹

مجلهٔ یغما ۴۱۱، ۴۱۵
مجلهٔ معادن ۴۲۶
مجمع اتفاق ملل ۴۱۱، ۴۱۳
مجمع انسانیت ۱۲، ۱۳
مجمع مسلمانان مجاهد ۲۲۴
مجموعهٔ اسناد دیپلوماسی بریتانیا ۴۱۷
مجید، غلامرضا ۴۸۵
محتشم السلطنه ۲۷
محتشم السلطنه اسفندیاری ۴۰۳
محرمعلی خان ۳۱۹
محقق الدوله ۸
محمد، پیامبر اسلام ۲۷
محمد حسن میرزا (ولیعهد) ۴۲، ۵۰، ۷۷، ۳۳۸، ۳۴۸، ۴۰۴، ۴۱۹
محمد حسین میرزا، سرتیپ ۵۸
محمد خان (فرمانده لشکر شرق) ۹۲
محمد علی شاه قاجار ۷-۸، ۱۱-۱۶، ۲۴، ۷۳، ۸۸، ۳۱۳
محمره ۸۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۳۸۵، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۳، ۴۳۷، ۴۳۸،
محمود آقائی، محمد ۳۸۱
مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۷۳، ۸۲، ۸۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۹، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۰
مخبرالملک ۸، ۲۷
مختار، مختاری (سرپاس-) ۱۲۱، ۱۲۸، ۴۹۰، ۴۹۱
مدبر، سرتیپ ۳۶۸، ۴۷۱- ۴۷۳
مدرس، سید حسن ۳۹، ۵۰-۶۲، ۶۴، ۷۶، ۷۸، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۲۳۹، ۴۳۵
مدرسهٔ افتتاحیه ۶
مدرسهٔ سیاسی پاریس ۱۷-۱۹، ۲۱-۲۳، ۴۹۴
مدرسهٔ سیاسی تهران ۵-۷، ۱۷، ۲۴، ۲۵
مدرسهٔ طب ۵
مدرسهٔ علمیه ۶
مرادتپه (پادگان-) ۱۶۹
مری هوالاس ۱۷۲
مزینی، سرلشکر ۲۷۹
مزینی، سرتیپ ۳۴۶
مستشارالدوله، صادق ۴۱۱
مستوفی، عبدالله ۱، ۶، ۷، ۲۴، ۳۳، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۵، ۶۲
مستوفی الممالک، حسن ۱۲، ۱۸، ۲۷، ۴۴، ۴۷، ۵۰-۵۲، ۵۷، ۶۰-۶۲، ۶۴، ۷۸، ۸۲، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۲، ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۲۵، ۳۶۳، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۲۲، ۴۹۷
مسجد سپهسالار ۱۲، ۲۰۷
مسجد سلطانی ۲۲۲
مسجد سلیمان ۳۹۸، ۴۳۳، ۴۳۵-۴۳۹
مسجد شاه ۳۷، ۱۴۲، ۱۸۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹
مسجد شیخ عبدالحسین ۹۷
مسعود، محمد ۱۹۷، ۲۸۳
مسعودی، جواد ۱۶۷، ۲۰۷
مسعودی، عباس ۲۶۴
مسکو ۱۵۲، ۱۷۱-۱۷۴، ۱۷۶
مسلم بن عوسجه ۱۹۵
مشار، یوسف ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۶۵
مشاراعظم ۸۰
مشارالسلطنه ۲۷

مشارالملک ۲۷، ۱۳۶
مشاور الممالک ۴۱۱
مشفق همدانی ۳۲۰
مشهد ۱۲۳، ۱۹۶، ۴۰۰، ۴۹۰، ۴۹۶
مشهدی، مهدی (گماشتهٔ دکتر محمد مصدق) ۴۷۵
مشیرالدوله پیرنیا، حسین ۲۵، ۳۰-۳۲، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۵۰-۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۹-۶۲، ۸۳، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۳۶۳، ۴۲۸، ۴۲۹
مشیرالدوله، میرزانصرالله خان ۴۲۸، ۴۳۲
مصباح زاده، دکتر ۲۶۴
مصدق، احمد ۲۳، ۲۹، ۱۸۶، ۳۸۰، ۴۹۱
مصدق السلطنه، محمد ۱، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۱-۲۴، ۳۳، ۳۵، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۷۲، ۷۹-۸۱، ۸۳، ۹۵، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۰۳، ۴۰۴ ← مصدق، دکتر محمد
مصدق در محکمهٔ نظامی ۲۸۲
مصدق، دکتر غلامحسین ۲۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۸۶، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۸-۲۷۰، ۳۴۳، ۳۷۸-۳۸۰، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۸، ۴۹۹
مصدق، دکتر محمد مکرر ← مصدق السلطنه، محمد
مصر ۲۷۳، ۴۰۱، ۴۱۶
مظفرالدین شاه قاجار ۱، ۸، ۸۹، ۹۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۴۰۹، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۴
معاون الدوله غفاری ۴۳۹
معتمد التجار ۷۱
معظمی، دکتر عبدالله ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۸، ۴۶۸
معظمی، مهندس سیف الله ۳۷۶، ۳۸۰، ۴۷۸، ۴۸۱-۴۸۸
معظمی، میرزا حسین خان ۴۸۲، ۴۸۴
معین الوزاره، میرزاحسین ← علاء، حسین
مفخم الدوله، اسحق ۱۳۹
مکاسکی ۸۴
مکزیک ۲۱۹
مک گی، جرج (ژنرال) ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۶، ۲۶۹-۲۷۲، ۲۷۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۶۰، ۴۹۹
مکی، حسین ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۹۷-۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶-۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸-۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۱-۲۹۵، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۶-۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۲، ۳۸۰-۳۸۲، ۴۶۷، ۴۹۸ ← سرباز خطاکار، سرباز فداکار
ملایری، شجاع ۴۷۱
ملک اسماعیلی، دکتر ۳۲۲، ۴۷۵
ملک المتکلمین ۸، ۱۴
ملکوتی ۴۷۸، ۴۸۲
ملکه ثریا ۳۳۵، ۳۶۴
ملکهٔ مادر ۲۸۸
ملکی، خلیل ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۸۱، ۴۶۸
ملکی، احمد ۲۰۶
ملکی، دکتر ۳۱۷
ممتاز، سرهنگ عزت الله ۳۸۲، ۴۷۶
ممتازالدوله ۲۷

منچستر ۱۱۴، ۱۵۱، ۴۱۲، ۴۲۲
منچوریه ۳۹۶
منزه، سرتیپ ۳۴۶
منصف، محمد علی ۱۲۵
منصور، حسنعلی ۳۲۴
منصور، رجبعلی ۱۱۴، ۱۱۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۴۰۱
منوچهری، سرهنگ حسین ۱۴۳
موافقتنامهٔ قوام – سادچیکف ۱۸۰–۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۹
موبور، امیر ۳۷۱
موحد، دکتر محمد علی ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۴۱–۳۴۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۱
موسوی، دکتر محمد حسین ۲۸۶، ۳۲۱، ۴۹۷
موسویان ۳۸۲
موسوی زاده، جهانگیر ۱۴۳، ۱۸۵
مهدوی، مهندس ۲۲۴
میانج ۴۱، ۴۲
میانه ۱۶۹
میدان بهارستان ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۸۱، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۶۸، ۴۹۷
میدان راه آهن ۳۵۶
میدان سپه ۳۵۶، ۳۷۳، ۴۷۱
میدان فوزیه ۲۷۹، ۲۸۳
میدان محمدیه ۳۵۶
میدان نفتون مسجد سلیمان ۴۳۳
میدلتن ۳۲۹–۳۳۰
میراشرافی، مهدی ۳۷۱، ۴۷۵
میربنج رضا خان ← رضا، رضاخان...
میرزا علی اصغر خان، صدر اعظم ۱
میرزا محمود قره ۱
میرزا هدایت الله ← وزیر دفتر
میلانی، دکتر عباس ۳۹۱
میلیسپو، دکتر ۸۴، ۸۶، ۱۴۵، ۱۵۱، ۲۳۹، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۹۹
مینا، پرویز ۲۳۵، ۳۳۰، ۳۴۲

ن

ناصرالدین شاه قاجار ۱، ۶، ۱۶، ۳۹۹، ۴۲۰
ناصرالملک ۱۵۰، ۴۰۹، ۴۲۲
ناصری آملی ۴۷۹، ۴۸۸
نامدار، دکتر ۱۴۳
نبرد من ۱۱۵
نجاتی، غلامرضا ۱۲۸، ۴۶۹
نجف ۳، ۲۱۰، ۳۳۳، ۳۳۸
نجم السلطنه، ملک تاج خانم ۱
نجم الملک ۱۷۳، ۱۷۷
نخعی، سرتیپ ۲۷۶
نراقی، دکتر احسان ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۷۴
نرمن ← نورمن
نریمان، محمود ۲۰۶–۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸–۲۲۹، ۲۳۳، ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۵۸، ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲
نزهت الدوله (دختر خالهٔ دکتر محمد مصدق) ۴۳
نشان سن جورج ۳۲
نشان سن میشل ۳۲
نشان شوالیه صلیب اعظم ۳۲

نشان گارتر (زانوبند) ۴۲۰
نصر، سید محسن ۴۷۲
نصرت الدوله، فیروز میرزا ۱، ۲۵، ۶۱، ۸۸، ۹۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۴۱
نصرت السلطنه (حسینقلی میرزای مظفری) ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲
نصیرالملک ۳۳
نصیری، دکتر محمد ۳۸۰
نصیری، سرهنگ نعمت الله ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۰، ۴۶۸، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۰۱
نظام السلطنه ۳۰۳
نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی ۸، ۹، ۱۰، ۱۱
نظامی (نمایندهٔ مجلس) ۶۵
نفت شمال ۱۶۱، ۱۸۴
نفت شهر ۲۵۲
نفت کویت ۳۳۰
نفیسی، مهندس ۳۴۲
نقابت ۱۲۴
نمازی، حاج محمد ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۰
نواب ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۹
نواب صفوی، سید مجتبی ۱۹۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۴۹
نویخت، دانش ۱۴۳، ۱۹۷
نویران ۳۹۴، ۳۹۷
نورمن ۳۲، ۴۱۷–۴۲۱
نوری شاد، سرهنگ ۲۷۴
نوشاتل ۲۳، ۲۹، ۴۹۴
نوشکی ۳۹۴، ۳۹۷
نهضت ضد رژی تنباکو ۲۲۴
نیتز، بل ۲۷۱
نیرالدوله، ۱۰، ۴۱۱
نیرالسلطان ۲۹
نیشابور ۱۰
نیویورک ۲۴۱، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۲، ۴۹۲

و

وارن، ویلیام ۳۲۴، ۳۲۵
واشنگتن (شهر–) ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸۸، ۳۲۸، ۳۴۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۹۲
والاتبار، حشمت الدوله، ۱۶، ۳۳۲، ۳۷۸، ۴۷۴، ۴۷۵
والترز ۲۷۲
وثوق، سرلشکر احمد ۲۹۸، ۲۹۹
وثوق الدوله ۲، ۸، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۸۴، ۹۱، ۹۳–۱۰۲، ۱۴۶، ۲۴۰، ۳۶۳، ۴۱۳–۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۹۷، ۴۹۸
ورسای ۲۱، ۲۹
وزیر دفتر، میرزا هدایت الله ۱
وکیل الملک، مرتضی قلی خان (شوهر اول مادر دکتر محمد مصدق) ۲، ۳، ۲۰۹، ۲۱۰
ولایت فقیه ۹۷
ولی عصر (حضرت–) ۳۵۵
ونزوئلا ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۳۳
وود هاوس ۳۷۱
ویول (ژنرال–) ۱۱۴

ه

هاردینگ، سر آرتور ۴۲۷، ۳۲۸

هدایت ← مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی
هدایتی، دکتر محمد علی ۲۱۱، ۲۱۶
هریسچی ۴۸۰
هریمن ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۲، ۳۲۷
هزیر، عبدالحسین ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۶-۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵-۲۰۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۸
هلند ۲۶۹، ۴۹۲، ۴۹۳
همایون، ابراهیم ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴
همدان ۳۴، ۲۹۶، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۶۷
هند، هندوستان ۳۳، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۳۸۵، ۴۱۴، ۴۳۸
هندرسن ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۲۹- ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۳، ۳۳۵- ۳۳۶، ۳۴۳-۳۴۵، ۳۴۸-۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۶-۳۶۷
هندوچین ۱۴۱
هوور (ماژور-) ۱۴۶
هینت، علی ۱۴۳
هیأت مختلط خلع ید ۲۵۰، ۲۶۷
هیأت نظارت اندوختهٔ اسکناس ۳۵۱، ۳۵۳
هیتلر ۱۱۵، ۳۰۸
هیراد، رحیم ۳۶۱

ی

یاسا (-ی چنگیز) ۳۱۷
یاسایی ۶۷-۷۳
یرونتا، س. ۱۹
یزد ۱۴۷، ۱۶۲
یزدان پناه، سپهبد ۴۳۹
یغمایی، حبیب ۱۱۵
یک دیپلمات در شرق ۴۲۸
یمین الملک، میرزا اسدالله خان اسفندیاری ۳۱
ینگ Young (دکتر-) ۴۴۵، ۴۴۶
یونان ۱۷۵

A Glance at the Political Career of Dr. Mohammad Mosaddeq

by

Jalal Matini

Editor of *Iranshenasi* Journal

A former President of Ferdowsi University, Mashad, Iran

Ketab Corp.